



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

تاریخ ذوالفریدین

جلد اول ناماء خافان

میرزا فضل الله شیرازی - متخلص به خاوری
(۱۲۶۶-۱۱۹۰ ق.)
تصحیح و تحقیق: ناصر افشار فر



Tārix-e Zol-Qarneyn

مؤلف، این کتاب تاریخی را به ملک بهائنامه نگاشته و برای هر سال بهاریه‌ای آورده و وقایع هر سال را بر خورده است و نام تاریخ هم القومین بر آن نهاده است. کتاب حاضر که جلد نخست این مجموعه است، حواله ترمیم به سال‌های ۱۲۱۲ تا ۱۲۳۲ را در بر می‌گیرد و نامه خاقان نای دارد.



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

۳۴۰۰۰ ریال

ISBN 964-422-088-9

دوره ۷- ISBN 964-422-089-7



9789644220883



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ خوارزمین

جلد اول تا ص ۱۰۰ خاقان

میرزا فضل‌الله شیرازی - متخلص به خاوری
صحیح و محقق: ناصر افشاری‌ها



۲	۸۱۰
۱۵	۸۵

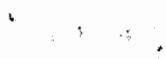


۷۴۷۲۲



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ



خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، ۱۲۶۶ - ۱۱۹۰ ق.
تاریخ ذوالقرنین / میرزا فضل‌الله شیرازی، متخلص به خاوری؛ تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر - تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.
ج ۲

ISBN 964 - 422 - 088 - 9 (ج ۱)

ISBN 964 - 422 - 089 - 7 (دوره)

Tarix - e Zul - Qarneyn

ص.ع. به انگلیسی:

مندرجات: ج. ۱. نامه خاقان. ج. ۲. رساله صاحبقران.

۱. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ ق. - سال‌شمار. ۲. فتحعلی‌قاجار، شاه ایران، ۱۲۵۰ - ۱۱۸۵ ق. - سال‌شمار. ۳. نثر فارسی - قرن ۱۳ ق. ۴. ایران - تاریخ قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ ق. جنگ با روسیه، ۱۲۸۸ - ۱۲۱۸ ق. الف. افشارفر، ناصر، مصحح. ب. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ج. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. د. عنوان. ه. عنوان: نامه خاقان.

۹۵۵/۰۷۲۳

DSR ۱۳۴۲ / ۲ خ

۱۳۸۰

تاریخ ذوالقرنین

جلد اول
نامه خاقان

تألیف: میرزا فضل الله شیرازی، متخلص به خاوری
(۱۲۶۶ - ۱۱۹۰ هـ ق)
تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران ۱۳۸۰



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ ذوالقرنین

جلد اول

نامه خاقان

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تألیف: میرزا فضل‌الله شیرازی، متخلص به خاوری

تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر

طراح جلد: بیژن صیفوری

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

© تمام حقوق محفوظ است.

♦ چاپخانه: کیلومتر ۴ جاده مخصوص کرج - تهران ۱۳۹۷۸

♦ تلفن: ۰۲۵-۲۵۱۳۰۰۲ ♦ نمابر: ۰۲۵-۴۵۱۳۴۲۵ ♦ انتشارات: ۰۲۵-۳۵۲۵۴۹۵

♦ توزیع: خیابان فردوسی - خیابان شهید تقوی (کوشک) - شماره ۹۱ ♦ تلفن: ۰۲۷-۶۷۱۳۲۶۱ ♦ نمابر: ۰۲۷-۶۷۱۳۳۷۳

♦ فروشگاه شماره یک: خیابان امام خمینی - نبش خیابان شهید میردامادی (استخر) ♦ تلفن: ۰۲۶-۶۷۰۲۶۰۶

♦ فروشگاه شماره دو: نشر زلال - خیابان انقلاب - خیابان ۱۶ آذر ♦ تلفن: ۰۲۷-۶۳۱۹۷۷۸

♦ فروشگاه شماره سه: خیابان فردوسی - خیابان شهید تقوی (کوشک) - شماره ۹۱ ♦ تلفن: ۰۲۷-۶۷۱۳۲۶۱

شابک (ج ۱) ۰۸۸-۹-۹۶۳-۴۲۲

ISBN (Vol. 1) 964 - 422 - 088 - 9

شابک (دوره) ۰۸۹-۷-۹۶۳-۴۲۲

ISBN (Vol. Set) 964 - 422 - 089 - 7

تقدیم به

دکتر عبدالحسین نوایی

که فخر شاگردی او را دارم

و

جمشید کیانفر

که در این راه راهبانم بود

سخن کتابخانه

از دیر باز، کتابخانه‌ها به عنوان پایگاه اطلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقی مادی و معنوی جوامع و شاخصه توسعه یافتگی به شمار می‌آمده‌اند. در این میان گنجینه‌های نسخه‌های خطی از اهمیتی دوچندان برخوردار بوده و ملتها به وجود چنین ذخایر معنوی مباهات می‌کرده‌اند.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و دو هزار جلد نسخه خطی یکی از ارزشمندترین کتابخانه‌های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، در کنار نگهداری و تهیه نسخ خطی، تلاش‌هایی نیز در زمینه تصحیح و احیای آنها داشته است. اما این بار مفتخریم به اطلاع دانشمندان و پژوهندگان برسانیم که با تأسیس مرکز پژوهش و آموزش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سعی بر آن است تا کار احیا و نشر نسخ خطی را شتاب و غنای بیشتری بخشیم و با تصحیح انتقادی و نشر متون بر جای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعه خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازیم.

اثر حاضر، به نام تاریخ ذوالقرنین نگاشته میرزا فضل‌الله شیرازی، متخلص به خاوری، که به کوشش اندیشورگرامی جناب آقای ناصر افشارفر تصحیح شده، یکی از دستنوشته‌های ارزشمند این کتابخانه است که با تصحیح آن، گامی دیگر در جهت احیای متون کهن برداشته شد و اینک به پیشگاه شما خواننده اندیشمند عرضه می‌شود.

سید محمدعلی احمدی ابهری

رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

مقدمه مصحح.....	سی
تاریخ مسمی به ذوالقرنین.....	۱
[مقدمه مؤلف].....	۳
[شرح حال نگارنده].....	۶
فصل نخست: اوضاع ایران تا پیش از سلطنت فتحعلی شاه قاجار..... ۱۱	
بخش ۱.....	۱۳
- ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت ایران.....	۱۳
بخش ۲.....	۱۹
- ذکر نسب ایل جلیل قاجار، خاصه سلسله جلیله شاهنشاه تاجدار - خلدالله	
ملکه.....	۱۹
- ذکر احوال نواب فتحعلی خان، اعلی جد صاحبقران زمان.....	۲۱
- ذکر حالات و فتوحات محمدحسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت نشان و	
شمه‌ای از احوال نواب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه.....	۲۴
- ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نواب محمدحسن خان و پدر و عم بزرگوار حضرت	

صاحبقران ۲۷

- ذکر ولادت با سعادت اعلیحضرت صاحبقرانی ۲۹

بخش ۳ ۳۳

- ذکر انتقال دولت زند به این سلسله ارجمند و بیان مختصری از حالات و فتوحات

خاقان شهید ظفرمند تا هنگام ولیعهدی خاقان عدوبند ۳۳

- ذکر عزیمت سلطان شهید به مملکت آذربایجان و احضار صاحبقران کشورستان از

شیراز و تفویض منصب ولیعهدی دولت جاوید طراز ۴۲

- ذکر شتافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت

از ظلم سپهر آبوسی ۴۵

بخش ۴ ۵۱

- ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید به شاهنشاه صاحبقران و مسارعت او به

دارالخلافه طهران ۵۱

بخش ۵: ۵۵

- ذکر فتنه صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر به خسرو آفاق ۵۵

- ذکر عزیمت شاهنشاه دشمن شکن به دفع صادق خان پر نفاق و شکست آن مردود

عاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق ۵۷

- ذکر نهضت موکب ظفر عنان به جانب بلده طیبه زنجان و امورات اتفاقیه در آن

سامان و رجعت به دارالخلافه طهران ۶۰

- ذکر رسیدن نعش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید و روانه کردن به نجف

اشرف - علی ساکنها آلف التحیه و التحف ۶۳

- ذکر حمل و نقل اندوخته سلطان سعید از قراپه استراباد ۶۵

فصل دوم: به تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار و تسلط بر ایران ۶۷

بخش ۱: ۶۹

- بهاریه سال فرّخ مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و دوازده هجری و جلوس صاحبقران کشورستان به اورنگ سلطنت ایران و توران به یاری ملک منّان.....	۶۹
- ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلم بی پایان به درگاه حضرت صاحبقران کامران.....	۷۳
- ذکر تکامل محمدتقی خان یزدی در خدمات دیوان و ظهور خدمتگزاری او از سعی امینان دولت جاوید ارکان.....	۷۵
- ذکر فتنه محمدخان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدویند.....	۷۷
- ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات اعلی به آن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان.....	۸۰
- ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز به عراق از آذربایجان.....	۸۴
- ذکر صادرات عرض راه و آوردن محمدخان زند روسیاه و خبر مخالفت سلیمان خان گمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه.....	۸۷
- ذکر حرکت حسین قلی خان از اصفهان به صوب کُرّاز و فراهان و داستان محمدولی خان قاجار نادان و اختتام کار ایشان و اطاعت حسین قلی خان.....	۸۹
- ذکر صادرات ایّام توقف طهران و عفو زلات سلیمان خان باخذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا به ولایت افغان با امراء خراسان.....	۹۴
- ذکر حرکت مذبوح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی.....	۹۶
- ذکر عزیمت جعفر قلی خان دنبلی به ولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاه کی به دفع و رفع وی.....	۹۸
- ذکر وصول ایّام زمستان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و مبرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسن قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان.....	۱۰۰
بخش ۲.....	۱۰۳

- ذکر بهاریّه خجسته مآل قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سیزده هجری [قمری] و عزیمت رایات ظفرآیات به صوب خراسان و تعیین شاهزاده عباس میرزا با منصب جلیل ولیعهدی دولت به ایالت آذربایجان ۱۰۳

- ذکر حرکت موکب فیروزی نشان به جانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیّه و فتح قلعه نیشابور ۱۰۶

- ذکر حرکت موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول به خارج ارض فیض ظهور اتفاقیّه تا حرکت رایات منصور ۱۰۹

- ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان به صوب دارالخلافه طهران ۱۱۱

- ذکر وصول موکب نواب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفرقلی خان ۱۱۴

- ذکر ورود محمود میرزای افغان [در] نوبت ثانی به درگاه عرش مبانی و بروز مرحمت حضرت صاحبقرانی درباره آن سرگردان وادی بی سر و سامانی ۱۱۷

- ذکر سور با سرور یوسف کنعان سلطنت نواب حسین علی میرزا ۱۱۹

- ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب مراوده و آمد و رفت ایشان با این شوکت جاوید آمیز و آمدن میرزا مهدی علی خان از جانب سرکار دولت کمپنی و ورود فرستادگان تیپو سلطان پادشاه دکن ۱۲۴

- ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس به نواب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب اللهیارخان قلیچی خیره سر حاکم سبزوار ۱۳۰

بخش ۳ ۱۳۲

- بهاریّه سال فیروزی مآل پیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهارده هجری و عزیمت خراسان و مأموریت نواب نایب السلطنه به آذربایجان و سیاست صادق خان شقاقی نادان ۱۳۲

- ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعه مزینان و مراجعت محمد میرزای افغان و ورود فرستاده قیصر میرزای ایضاً و سور شاهزاده محمد ولی میرزا ۱۳۴

- ذکر صادرات ایام توقف طهران و عزیمت دارالسلطنه قزوین و عیش نواب
محمدعلی میرزا و سایر اوضاع و رجعت به تختگاه در ورود به دارالخلافه
طهران..... ۱۳۹
- ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیّه انگریز و مأموریت حاجی خلیل خان
قزوینی تاجر به سفارت آن شوکت عزّت آمیز..... ۱۴۱
- بخش ۴..... ۱۴۴
- بهاریّه سال فرّخ مآل تخاقوی ثیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و پانزده و
مأموریت امرا به محاصره ولایات سبزوار و نیشابور..... ۱۴۴
- ذکر سیاست جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله..... ۱۴۶
- ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتمادالدوله به جناب میرزا محمد شفیع
اصفهانی ثم دارالمرزی و عزم شاهنشاه معظم به ارباع ارم توام مشا و زیار و لارو
وقوع اخبار مخالفت حسین قلی خان ناهموار در دوم بار..... ۱۵۰
- ذکر موجبات فتنه حسین قلی خان [در] نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی
در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی..... ۱۵۳
- ذکر حرکت موکب شاهنشاه آفاق به صوب عراق و دفع فتنه حسین قلی خان پر نفاق
از تأییدات حضرت قاسم الارزاق..... ۱۵۶
- ذکر شتافتن اللهیارخان قلیچی به دربار آسمان مدار و حکومت محمدتقی خان
قیاخلوی قاجار در سبزوار..... ۱۶۰
- بخش ۵..... ۱۶۲
- بهاریّه سال نیکو مآل ایت ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و شانزده
هجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید و عزیمت [به] خراسان در
نوبت ثالث و رجعت به دارالخلافه طهران..... ۱۶۲
- آرایش سورپرسور نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا..... ۱۶۵
- ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه آگاه
در دفع آن فتنه ساز گمراه..... ۱۶۸

- ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا به دربار
دولت ابدارکان ۱۷۲

بخش ۶ ۱۷۴

- بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هفده هجری و
دعوت نواب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه آگاه در سرای خویش ۱۷۴
- ذکر عزیمت رایات ظفر نشان به صوب گرگان و گرفتن گروگان از ترکمانان واقعه در
آن مکان و رجعت به دارالخلافه طهران ۱۷۴
- ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس و سیاست او در
حضور سرکار قدر اقتدار اقدس ۱۷۷

فصل سوم: جنگهای ایران و روسیه ۱۸۱

بخش ۱ ۱۸۳

- بهاریه سال نیکو مآل سیچقان ئیل خیرت دلیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و
هجده هجری [قمری] و خبر مداخلت [کشور] روسیه روسیه در ولایت گنجه و
ایالت حسن علی میرزا و ابراهیم خان در طهران و کرمان ۱۸۳
- ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی ایمان و سبب مداخلت ایشان
در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل جواد خان زیاد لوی قاجار ۱۸۶
- ذکر مراوده محمدخان قاجار حاکم ایروان با روسیه بی ایمان و مأموریت نواب
نایب السلطنه العلیه عباس میرزا به استمالت محمدخان نادان و حرکت رایات ظفر
نشان به سلطانیه و آن سامان ۱۹۴
- ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران در بندر بمبئی هندوستان و آمدن
ایلچی دولت کمپنی به عذر خواهی آن و سفارت محمد نبی خان در عوض مشارالیه
به آن سامان ۱۹۶
- ذکر حراکت نواب نایب السلطنه به صوب ایروان و مجادله او با طایفه روسیه
بی ایمان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان ۲۰۰

- ذکر وحشت محمدخان از طایفه روس و توسل او به دولت ابد مأنوس و جسارت
ایشپخدر به محاصره قلعه ایروان و مجادله او با نواب ولیعهد دوران ۲۰۳
- ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سلطانیه و صادرات عرض راه و شبیخون بردن به
معسکر روسیه روسیاه و تلافی آن قوم حال تباه و مراجعت بدون مرام و
دلخواه ۲۰۶

- ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و گرفتاری جمعی از ایشان و فرار ایشپخدر
و آمدن محمد خان حاکم ایروان و رجعت به طهران ۲۰۹
- ذکر ورود فرستادگان امیر ناصرالدین توره اوزبیک شاهزاده ماوراءالنهر ۲۱۳
- ذکر بروز مخالفت محمدخان نهی غلیجائی افغان در سرحدات کرمان و سیستان و
تعیین نوروزخان قاجار به دفع آن ۲۱۵

بخش ۲ ۲۱۷

- بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری
[قمری] و عزیمت موکب مظفر به جانب مملکت باختر و اعلام بعضی احکام و خبر
..... ۲۱۷

- ذکر تعیین نواب نایب السلطنه عباس میرزا به مجادله روس و حرکت به جانب منزل
تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس از وقایع روس منحوس ۲۲۰
- ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با بولکونوک روسی و انجام کار بولکونوک روسی از
تأثیر سپهر آبنوسی ۲۲۳

- ذکر اخبار فتوحاتی که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و
انبساط خاطر همایون گردید ۲۲۵

- ذکر دعوای نواب نایب السلطنه و اسماعیل خان در عرض راه گنجه با گروه فجره و
تفویض ایالت مملکت آذربایجان با آن شاهزاده جهان و اوضاع اصلاندوز و ورود به
اوجان ۲۲۸

- ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داستان
عبدالرحمن پاشای بابان و رجعت موکب مظفر نشان به دارالخلافه طهران ۲۳۱

- ذکر سور با سرور نواب شاهزاده فرخ لقا حسین علی میرزا..... ۲۳۳
 - ذکر اوضاعی که بعد از حرکت موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد، خاصه قتل
 ایشپخدر بد نهاد..... ۲۳۶

بخش ۳..... ۲۴۲

- بهاریه سال فرخ مآل بارس ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و یک
 هجری و کیفیت تفویض منصب جلیل استیفای ممالک و حرکت به چمن سلطانیه و
 احضار سردار خراسان و مأموریت سرداری جدید به آن سامان خورشید
 فروزان..... ۲۴۲

- ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت فرانسه و سبب دوستی و مراوده ایشان با
 دولت علیه ایران و آمدن موسی ژوبر سفیر و تعیین میرزا محمد رضای منشی
 قزوینی به سفارت آن کشور بی نظیر..... ۲۴۴
 - ذکر قتل ابراهیم خلیل خان در قراباغ و اختلال کار آنجا و تعیین امرا و لشکر و احوال
 آن کشور..... ۲۴۸

- ذکر دارایی نواب محمد علی میرزا در سرحدات عراقین عرب و عجم و تاخت و تاز
 [به] سرحد روم و سایر اوضاع آن مرز و بوم..... ۲۵۱
 - ذکر دعوی سرداران این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او به کمند
 غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان شیخ محمد جعفر نجفی به شفاعت آن
 نادان و سایر اوضاع آن سامان..... ۲۵۳
 - ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلب به ولایات مغصوبه از آذربایجان و سرداری
 و ایالت حسین خان قاجار قزوینی در آذربایجان و ایران..... ۲۵۷

بخش ۴..... ۲۶۰

- بهاریه سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و دو
 هجری و عزیمت موکب علیه به چمن سلطانیه..... ۲۶۰
 - ذکر مأموریت غراف گداویج به سرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت علیه
 از فرط نیرنجات و تعیین لشکر به محافظت ایروان و آن صفحات..... ۲۶۱

- ذکر مجادله سرحدداران دولتین بهیتین روم و روس با یکدیگر و تدابیر نواب
نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدر ۲۶۳
- ذکر مجادله محمدخان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروزالدین میرزای
افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر و شکست سپاه افغان ابتر و ورود
موکب خسرو مظفر به دارالخلافه بهجت سیر ۲۶۵
- ذکر ورود جنرال غاردانخان ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون پادشاه آن
مملکت به اتفاق میرزا محمد رضای منشی و مأموریت عسگرخان افشار ارومی به
سفارت آن ولایت ۲۶۹
- ذکر نظم نظام از همت صاحبقران رشید ۲۷۰
- ذکر اوضاعی که در سرحدات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد و وزارت
سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی به روم و
وقایع هر مرز و بوم ۲۷۴
- ذکر کیفیت شردمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت سند و آمدن ایلچیان ایشان به
درگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه وند به آن
مملکت ارجمند و اوضاعی چند ۲۷۵
- بخش ۵ ۲۷۹
- بهاریه سال خجسته فال لوی ٹیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و
سه هجری و آمدن فرستاده سردار روسیه و حرکت موکب فیروز به سلطانیه و خبر
وصول امیرزاده بخارا، ناصرالدین میرزا ۲۷۹
- ذکر مأموریت فرج الله خان افشار به جهت استقلال عبدالرحمن پاشای بابان و
شرقیابی محمدعلی میرزا به دربار آسمان شأن ۲۸۱
- ذکر مرادوت گداویج سردار روسیه با جنرال غاردان خان ایلچی دولت فرانسه و
داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود به دارالخلافه ۲۸۲
- ذکر عزیمت ینارال گداویج به عزم یورش قلعه ایروان و وقایع اتفاقیه قبل از یورش به
آن مکان ۲۸۴

- ذکر یورش گداویچ کیچ به قلعه ایروان و شکست و فرار او به صوب گرجستان و
سایر اوضاع آن زمان ۲۸۶
- ذکر سفارت سِرهر فردجُنس از دولت انگریز به دربار مینون و مراجعت جنرال
غاردان خان پیمان شکن ۲۹۰
- ذکر فتاوی مجتهدین در باب مسئله جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروّت نهاد و
مراجعت این دولت خداداد از مملکت روم و وقوع بلای زلزله در اکثر بلاد و مرز و
بوم ۲۹۴

بخش ۶ ۲۹۸

- ذکر بهارِیه سال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنّه یکهزار و دویست و بیست و چهار
هجری و تعیین برخی از شاهزادگان به ایالت ولایات و سایر احوالات ۲۹۸
- ذکر سفارت حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به دولت انگریز و برخی
وقایع حیرت آمیز ۳۰۰
- ذکر حرکت موکب اعلی به چمن کمال آباد شهریار و وصول امیر قلیچ خان تیموری
از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و گرفتاری مصطفی قلی خان شرارت انگیز و
عزیمت موکب اقدس به چمن اوچان ۳۰۱
- ذکر تعیین نواب شاهزادگان به اطراف ولایات از محالات حماملو و گنجه و طالش و
ظهور انواع فتح و چالش ۳۰۳
- ذکر وصول جز فتح ترکمانیه تکه و سایر اوضاع اتّفاقیّه در آن سفر خیر اثر تا هنگام
نزول موکب اعلی به مستقرّ خلافت جاوید اثر ۳۰۷
- ذکر وقوع وقایع اتّفاقیّه در دارالخلافه طهران تا هنگام عزیمت موکب اعلی به زیارت
[حضرت] معصومه [س] قم و شکار کاشان ۳۰۸

بخش ۷ ۳۱۱

- بهارِیه سال نیکو مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنّه یکهزار و دویست و بیست و پنج
[قمری] و عزیمت [به] چمن سلطانیّه و اوضاع اتّفاقیّه ۳۱۱
- ذکر آمد و رفت دیر جان ملکم بهادر خان سفیر دولت انگریز و حرکت از سلطانیّه به

اوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان و داغستان خبر قتل وزیر بغداد و رجعت به طهران ۳۱۴
 - ذکر سبب عزیمت حسین خان به آخسقه و شکست از روسیه و سایر اوضاع از تلافی شکست و غیر آن ۳۱۷

بخش ۸ ۳۲۱

- بهاریّه سال میمون فال قوی ثیل ترکی مطابق با سنّه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و خبر شکست طایفه ضالّه وهابی در درعیه از سعی کارگزاران نواب فرمانفرمای فارس ۳۲۱
 - ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر به چمن سلطانیّه و تعیین سپاه به مجادله جماعت روسیه ۳۲۳
 - ذکر سور با سرور نواب شیخ علی میرزا حکمروای ملایر و تویسرکان و عبدالله میرزا والی خمسه در چمن سلطانیّه ۳۲۵
 - ذکر عزیمت نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به صوب هرات و اخذ گروگان و مالیات از والی آن صفحات ۳۲۸
 - ذکر تعیین سپاه به تدمیر عبدالرحمن پاشای بابان و مآل کار آن ضلالت نشان و بعضی اوضاع تا ورود [به] طهران ۳۲۹
 - ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت انگریز به اتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی ۳۳۱
 - ذکر فتح سنگر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود ۳۳۵
 - ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلا آلات و وصول به خزانه ۳۳۸

بخش ۹ ۳۴۱

- بهاریّه سال میمون فال بیچی ثیل ترکی مطابق با سنّه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و حرکت به سلطانیّه و تعیین سپاه به طالش [و] نظم آن صفحات ۳۴۱

- ذکر تعیین لشکر در دفعه ثانی به جهت استیلا دادن عبدالرحمن پشای بابان و
 ۳۴۳ اوضاع اتفاقیّه تا ورود به طهران
- ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن به خدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین
 ۳۴۶ اسماعیل خان به محافظت اردبیل
- ذکر سوانح قلعه جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیه بی ایمان و سایر اوضاع
 ۳۴۹ اتفاقیّه در دارالخلافه طهران
- بخش ۱۰ ۳۵۲
- بهاریّه سال فرخنده مآل تخاقوی ثیل ترکی معادل سنه یکهزار و دوست و بیست و
 ۳۵۲ هشت هجری [قمری] و نقل مکان به باغ مبارکه نگارستان
- ذکر طغیان یوسف خواجه کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نواب شاهزادگان و
 امرا از رکاب خراسان و مازندران و عاقبت کار آن و ورود موکب علیّه به چمن
 ۳۵۳ سلطانیّه
- ذکر اوضاع اتفاقیّه در چمن سلطانیّه اعمّ از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و
 ۳۵۷ فتوحات دشت ترکمان و حرکت به سمت آذربایجان
- ذکر مأموریت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به ولایت تفلیس و وقوع به
 ۳۵۹ مصالحه روسیه با دولت جاوید انیس
- صورت عهد نامه دولّین ایران و روس ۳۶۱
- ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرز و
 ۳۶۷ بوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم
- ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسان با نواب محمّد ولی میرزا در اوجان و
 ۳۷۰ حصول خبر مخالفت خوانین با یکدیگر در قزوین و ورود به طهران
- ذکر آمدن محمّد رحیم خان اوزبک والی خوارزم به دعوت خوانین خراسان و آمدن
 ۳۷۵ برخی از خوانین به دارالخلافه طهران
- ذکر وقایع واقعه در دارالخلافه طهران اعمّ از تفویض استیفای ممالک به جناب
 امین الدوله عبدالله خان و ورود فرستادگان اعراب و ادای قروض جناب معتمدالدوله

العلیه میرزا عبدالوهاب..... ۳۷۶
 - ذکر عزیمت شاهنشاه دوران به زیارت قم و سیاحت کاشان و مراجعت به طهران و
 ورود نایب السلطنه از آذربایجان و تعیین اسماعیل خان سردار دامغانی به
 خراسان..... ۳۷۹

فصل چهارم: نخستین شکست فتحعلی شاه از روسیه و پیامدهای آن ۳۸۱

بخش ۱..... ۳۸۳
 - بهاریه سال فرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق سنه یکهزار و دویست و بیست و نه
 هجری و آمد و رفت ایلچیان دولتین روس و انگریز..... ۳۸۳
 - ذکر دعوای اسماعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی و شکست آن جنود
 شیطانی از تائیدات ربّانی و طالع فیروز خسروانی..... ۳۸۶
 - ذکر حرکت موکب با شکوه به ولایت فیروزکوه و خبر طغیان محمد زمان خان قاجار
 ضلالت پژوه و گرفتاری آن سرا پا اندوه از جان فشانی های استرآبادی گروه ۳۸۸
 - ذکر عزیمت اسماعیل خان سردار به صوب هرات به جهت امداد حاجی
 فیروزالدین میرزای افغان و رجعت از آن سامان ۳۹۲
 - ذکر ورود نواب شاهزادگان محمد ولی میرزا و حسن علی میرزا به اردوی همایون و
 مراجعت ثانی ایشان به خراسان و طهران ۳۹۴
 - ذکر مأموریت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی به دارالخلافة
 طهران..... ۳۹۵
 - ذکر سورپرسور نواب شاهزادگان امام میرزای سرکشیکچی باشی دربارگیتی مدار
 و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محد رضا میرزای عالی مقدار و غیره ۳۹۶
 - ذکر ورود هنری الس سفیر دولت انگریز به جهت تغییر چند فقره از فصول عهدنامه
 به درگاه معدلت آمیز..... ۳۹۷
 - صورت عهدنامه دولتین ایران و انگریز که سرگور اوزلی بارونت از ابتدا بسته، به
 سبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مستر الس در ثانی به هم پیوسته است الحمدلله

- الکافی الوافی..... ۳۹۸
- ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که به اطراف مأمور شدند و سایر اوضاع
اتفاقیه..... ۴۰۳
- ذکر جسارت جناب حاجی ملا محمد زنجانی در جسارت [به] ارامنه متوقفین
دارالخلافه طهران و خرابی کلیسای ایشان و اخراج شدن از آن سامان..... ۴۰۵
- بخش ۲..... ۴۰۹
- بهاریه سال خجسته مال تنگوز ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی
گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه به رکاب ظفر همراه..... ۴۰۹
- ذکر طغیان اهالی قریه ذلف آباد فراهان و تعیین سپاه به دفع ایشان و عاقبت کار آن
زمره پریشان..... ۴۱۱
- ذکر تعیین اسماعیل خان دامغانی سردار به محاصره قلعه خبوشان و حرکت موکب
فیروز اعلی به جانب چمن خوش ییلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول حضرت خسرو
آفاق به دارالخلافه سپهر مساق..... ۴۱۲
- ذکر آمدن رشید خان افغان به اتفاق وقایع نگار و عزیمت شاهانه به شکار مسیله و
زیارت قم و مراجعت به مقر خلافت جاوید تحشم..... ۴۱۵
- بخش ۳..... ۴۱۸
- بهاریه سال میمون فال سیچقان ئیل مطابق یکهزار و دویست و سی و یک هجری و
سرداری فرج الله خان به خراسان و رجعت رشید خان افغان..... ۴۱۸
- ذکر آمدن رحیم خان خوارزمی به حوالی استرآباد و شکست او از جلادت لشکر
ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی به سلطانیّه خلد نهاد..... ۴۱۹
- ذکر عزیمت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به محاصره
قلعه رادکان و ممنوع شدن از جانب دیوان..... ۴۲۲
- ذکر خبر قتل اسحق خان قرایی و ولدش حسین علی خان و حرکت موکب اعلی از
سلطانیّه به دارالخلافه طهران..... ۴۲۴
- ذکر قضایایی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتفاق افتاد و فتنه جویبی های

- جماعات قزایی و هزاره و افغان بدنژاد..... ۴۲۶
- ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان به نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا و
احضار نواب محمدولی میرزا و سایر اوضاع ۴۲۹
- ذکر تنبیه طایفه بلباس و گرفتاری اسدخان بختیاری از سعی دونیاده بوستان
شهریاری..... ۴۳۲
- ذکر تفویض ایالت دارالخلافه به نواب ظلّ السلطان علی خان شاهزاده و حکومت
دارالعباده یزد به محمدخان آزاده..... ۴۳۵
- ذکر مراجعت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر
وکلائی دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس ۴۳۶
- بخش ۴..... ۴۴۰
- بهاریه سال نیکو مال اودنیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و دو
هجری و ایراد تدارکات ورود ایلچی روس و مأموریت جناب معتمدالدوله میرزا
عبدالوهاب به ولایت خمسه به سبب احترام سفیر مشارالیه..... ۴۴۰
- ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به خوشان و اوضاع خوانین و
فرستادن پیشکش و امداد به جهت هرات..... ۴۴۲
- ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به هرات و فتح قلعه جات جام و غوریان و
خدمت گذاری جماعت افغان..... ۴۴۴
- ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلی و اطاعت افاغنه..... ۴۴۷
- ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به صوب بالا مرغاب و شکست اسماعیل خان
سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه..... ۴۴۹
- ذکر سور پر سرور نواب علی خان شاهزاده الملقب به ظلّ السلطان و حضرت
اللهویردی میرزا..... ۴۵۳
- ذکر احوال و اوضاع الکسندر یرملوف ایلچی دولت روسیه و کیفیت ورود او به
ولایت ایروان و تبریز و خمسه و حرکت موکب اعلی به سلطانیّه..... ۴۵۶
- ذکر ورود ایلچی دولت روسیه به اردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر

- عنايت سیر شاهنشاه معلی ۴۵۸
- ذکر سؤال و جواب امینان دولت علیه با ایلچی شوکت روسیه و مراجعت او از
دربار سلطنت سنیّه ۴۶۲
- ذکر مأموریت محبعلی خان خلیج حاکم ساوه و سرکرده دسته جانباز خلیج به سفارت
روم و مراجعت از آن بوم ۴۶۵
- ذکر عزیمت ملالی و اهالی دارالعباده یزد به قتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام
طایفه ملاحده اسماعیلیه و سیاست مرتکبین از معدلت شاهنشاه سنیّه ۴۶۶
- ذکر خبر فتح بندر مغویه فارس و عزیمت حضرت صاحبقران به مازندران بهشت
نشان و مراجعت به دارالملک کیان ۴۶۹
- ذکر ورود فتح خان وزیر شاه محمود افغان به بلده طیبه هرات و گرفتاری حاجی
فیروز الدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات ۴۷۰
- بخش ۵ ۴۷۴
- بهاریه سال نیکو مآل بارس ثیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری
و مأموریت جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک به خراسان .. ۴۷۴
- ذکر مأموریت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت دولت انگریز در دفعه
ثانی و بردن نامه و هدایا به جهت سایر دول فرانسه و نمساو عثمانی ۴۷۶
- ذکر مجادله نواب حسن علی میرزا با فتح خان افغان و شکست آن طایفه بی ایمان از
فضل قادر سبحان و سایر اوضاع اتفایه در آن عهد و اوان ۴۷۸
- ذکر حرکت موکب عیوق طوق از چمن میدان چوق و فرار رحیم خان خوارزمی و
فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریه و غیر آن و ورود اردوی کیوانپوی به
دورخوشان و محاصره آن سامان ۴۸۶
- ذکر اتمام کار قلعه تربت حیدریه و شرفیابی نواب شجاع السلطنه الهیه به دربار
دولت علیه با خوانین و رؤسای ترکمانیه سامان سرخس و اوضاع اتفایه ۴۹۰
- ذکر عزیمت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم به قلعه شیروان به جهت
استمالت رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان و اوضاع اتفایه در آن سامان و

- مراجعت او به اردوی حضرت صاحبقران..... ۴۹۲
- ذکر تاخت و تاز سقناقات ولایت خیوشان و اتمام کار محاصره آن و عزیمت زیارت
ارض اقدس و رجعت به دارالخلافة مقدس..... ۴۹۴
- ذکر ورود فرستاده شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض اختلال دولت
افغان و شرفیابی نواب شجاع السلطنه به دربار و وفات حاجی محمد حسین خان
مخاطب بار..... ۴۹۷
- ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزاراویچ به دربار شوکت مدار و رجعت
میرزا عبدالحسین خان از سفارت نمسا..... ۵۰۱
- بخش ۶..... ۵۰۳
- بهاریه سال فرخ مآل توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی
و چهار و مراجعت نواب شجاع السلطنه العلیه به ارض اقدس رضویه و حرکت
موکب بهیه به چمن سلطانیه..... ۵۰۳
- ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان به نواب محمد
رضا میرزا و سایر امور اتفاقیه تا ورود به دارالخلافة بهیه..... ۵۰۴
- ذکر وفات جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم و تفویض این منصب معظم به
جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله و اوضاع واقعه در دارالخلافة از عیش
شاهزادگان و کیفیات مملکت خراسان و عزیمت موکب اعلی به کاشان و آمدن
ایلچی روم به طهران..... ۵۰۶
- ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب
نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون و سرکار خان خانان سلیمان خان
نیره دختری حضرت صاحبقران..... ۵۱۰
- بخش ۷..... ۵۱۳
- بهاریه سال نیکو مآل لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و پنج و
ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در سفر سلطانیه تا ورود به
دارالخلافة بهیه روی نمود..... ۵۱۳

- ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به تربت حیدریه و اتمام کار محمدخان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان..... ۵۱۵
- ذکر ظهور صوفیه نعمت‌اللهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلی به قریه لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت به طهران و مراجعت حاجی میرزا ابوالحسن خان از سفارت دولت انگریز به این سامان ۵۱۸
- ذکر بواعث فتنه و فسادى که فی مابین دولتین علیتین ایران و روم اتفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد ۵۲۰
- ذکر سفارت حاجی حیدر علی خان شیرازی نزد محمد علی پاشای والی مصر و دفع طایفه وهابی از اهتمامات سلطان عصر ۵۲۳
- بخش ۸..... ۵۲۵
- بهاریه سال نیکو فال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دوست و سی و شش هجری و مأموریت جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب جناب به خراسان و عزیمت موکب اعلی به خوش ییلاق و گرفتن گروگان از خوانین ۵۲۵
- ذکر وصول اخبار فتوحات قلعه جات هزاره و خدمتگزاری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نواب هلاکومیرزای رشادت بنیان ۵۲۸
- ذکر فتوحات ترکمان و انفاد باب مرصع به جهت ضریح مقدس روضه حضرت رضوی علیه السلام و رجعت موکب خسروی به دارالملک کسروی و خبر وقوع زلزله در شیراز و اوضاع جانگداز ۵۲۹
- ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق سرای و بایزید و سایر قلعه جات سرحدات روم از سعی نواب ولیعهد جلادت ملزوم ۵۳۳
- ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه به تسخیر ولایت ارزنة الروم و فتوحات واقعه در آن مرز و بوم تا هنگام ورود ظفرانگیز به دارالسلطنه تبریز ۵۳۶
- ذکر عزیمت نواب دولتشاه محمدعلی میرزا به تسخیر ولایت شهرزور و دعوای او با محمد آغای کهیای مغرور و شکست کهیا از لشکر منصور ۵۳۹
- ذکر عزیمت نواب محمدعلی میرزا به زیارت عسکرین و خاتمه کار او و ظهور

حوادث خاققین و سایر حوادث شور و شین..... ۵۴۲
 - ذکر وقوع بلای وِبا در مملکت فارس و ائتلاف انبوهی از مسلمانان و تحریر
 قصیده [ای] که درین باب در مدح جناب ولایت مآب عرض شده - نعوذ باللّٰه من
 غضب اللّٰه..... ۵۴۷

بخش ۹..... ۵۵۸

- بهاریّه سال میمنت مآل یونت ثیل مطابق با سنّه یکهزار و دویست و سی و هفت
 هجری و حرکت موکب اعلیٰ به سلطانیّه..... ۵۵۸
 - ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی به سرحدات و عزیمت نواب نایب السلطنه
 به آن ولایات و ایراد برخی روایات..... ۵۵۹
 - ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن خیول
 شیطانی از تأییدات حضرت سبحانی و بخت بلند اعلیحضرت صاحبقرانی و
 گردشات آسمانی و قرار مُعاهده ثانی..... ۵۶۲
 - ذکر تعیین نواب شاهزادگان به خرابی ساحات بغداد و شهر زور و حرکت موکب
 اعلیٰ به جانب عراق و وقایع بلای وِبا و غیره تا هنگام ورود خسرو آفاق به دارالخلافه
 جاوید میثاق..... ۵۶۶
 - ذکر وقوع واقعات در دارالخلافه اعم از فتوحات آذربایجان و صفحات ترکمان و
 وصول نواب شاهزادگان و غیر آن و سایر وقایع زمان جنت سبز سپهر خضرا... ۵۶۸

بخش ۱۰..... ۵۷۳

- بهاریّه سال فرّخ مآل قوی ثیل مطابق با سنّه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری
 و مأموریت میرزا محمد علی آشتیانی به ولایت ارزنة الرّوم و تفویض امور بابان به
 ولیعهد دوران..... ۵۷۳
 - ذکر تصرف داود پاشای وزیر بغداد در قضیه مندلیج و مأموریت نواب محمدحسین
 میرزا حشمت الدوله به استرداد قلعه مزبور از گماشتگان آن وزیر گنج و پشیمانی داود
 پاشا و مراجعت شیخ موسی و مأموریت وقایع نگار به آن ولا..... ۵۷۵
 - ذکر تغییر و تبدیل ولایت خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت پاسبان

- باشی‌گری و سایر امور ایام ۵۷۷
- ذکر ترک عزیمت سفر درین سال خجسته فرّ و وقایع واقعه در دارالخلافه جاوید اثر و زیارت [حضرت] معصومه [س] ۵۷۸
- ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمدحسین خان صدراعظم و موجبات رحلت او ازین سرای وحشت توام و غیره ۵۸۰
- ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت روم و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با امینان دولت ابد ملزوم ۵۸۴
- صورت عهدنامه دولّین علیّین ایران و روم ۵۸۶
- بخش ۱۱ ۵۹۱
- بهاریّه سال میمون فال بیچین ثیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری و حرکت به سلطانیّه و اجماع ملک زادگان و تغییر و تبدیل در ولات و رجعت به دارالخلافه موکب فیروزی کوکب ۵۹۱
- بخش ۱۲ ۵۹۴
- بهاریّه سال فرّخ مآل تخاقوی ثیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و عزیمت به اصفهان و مراجعت به طهران و حرکت [به] سلطانیّه و سایر وقایع آن زمان ۵۹۴
- ذکر ورود نواب نایب‌السلطنه العلیّه و بولکونوک وکیل دولت روسیه و مأموریت وقایع نگار مروزی به تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود به دارالخلافه جاوید انیس ۶۰۰
- ذکر تصرف روسیه در قریّه بالغلو و مراجعت وقایع نگار مروزی از تفلیس با انواع افسانه و گفتگو ۶۰۱
- ذکر وفات بعضی از امرا دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشش او با منتسبان شوکت جاوید قرار ۶۰۳
- ذکر آمدن رحمان قلی توره خوارزمی به تاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدّس ۶۰۷

بخش ۱۳	۶۰۹
- بهاریه سال فرخ مآل ایت ثیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری	
- که سال آخر از قرن اول دولت جاوید محل است و حکم سکه صاحبقرانی و وزیر	
- دفائن قدیمه در امکنه متعدده به آسانی	۶۰۹
- ذکر موجبات نثار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت جهاد و وقایعی	
- که دست داد	۶۱۲
- ذکر کیفیات ورود نواب نایب السلطنه العلیه و ایلچی روسیه و جناب آقا سید محمد	
و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیه و مشاورات در صلح و جنگ و مراجعت	
ایلچی از دربار فلک اورنگ	۶۱۴
- ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرفی روسیه و فتوحات	
خوی و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طوالش و غیره و ورود ایلچی	
دولت انگریز	۶۱۸
- ذکر مجادله فی مابین نواب نایب السلطنه العلیه و ینارال مددوف سردار دولت	
روسیه در خارج قلعه گنجه و وقایع قضیه اتفاقیه از حکم تقدیرات ازلیه و تدبیرات لم	
یزلیه	۶۲۴
- ذکر وقایعی که بعد از قضیه مددوف اتفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلی به	
دارالخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد	۶۲۸
- ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه به صوب هرات و آمدن الله قلی توره خوارزمی	
به ولایت جام و فرار از آن صفحات	۶۳۱

مقدمه مصحح

سقوط دولت صفوی بر اثر هجوم افغانه به ایران، ثبات سیاسی موجود را که از زمان حکومت شاه عباس اول در ایران ایجاد شده بود، بر هم زد. اگر چه بعد از یک دهه کشمکش، نادر افشار حکومتی مقتدر در کشور پایه‌ریزی نمود، اما از آن جاکه تضادهای مذهبی ایران با اقوام و دول همسایه از سویی، و درگیری خوانین در داخل کشور از سوی دیگر، اقتدار منطقه‌ای ایران را بعد از حکومت نادر از بین برده بود، وجود کریم خان زند و خوانین این خاندان هم نتوانست از این اغتشاش بکاهد.

آقا محمدخان قاجار نیز می‌خواست اقتدار عهد نادر را زنده نماید، اما با توجه به سیاست کهنه شده «زور و تطمیع» کاری از وی ساخته نبود. هم زمان با این وضعیت سیاسی در ایران، اروپا راه خود را به گونه‌ای دیگر پایه‌گذاری نموده بود. حکومت‌های استعماری با توجه به سیاست‌های مرکانتیلیستی خویش توانسته بودند از کارخانه‌داران و محصولات آنها حمایت نمایند. با این حمایت‌ها، کارخانه‌داران توانستند به مواد خام و بازار فروش مناسبی برای کالاهای خود در اقصی نقاط جهان دست یابند؛ کارخانه‌دارانی که به دنبال انقلاب صنعتی اروپا، با خود انقلابات سیاسی در امریکا و فرانسه به ارمغان آورده بودند. درست در زمانی که آقامحمدخان قاجار، دشمن بزرگ خود را لطفعلی خان زند و در نهایت مردم تفلیس می‌دانست، کشورهای استعماری انگلیس و روسیه و فرانسه هدف مشترکی و آن تسلط بر تمامی ایران را تعقیب می‌کردند و در پی دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند و در نهایت سرزمین هند بودند. البته هر کدام

با شیوه‌های خاص خویش، چشم طمع به سرزمین ایران داشتند. گر چه این امر از عهد صفوی آغاز شده بود، اما قتل نادر در فتح‌آباد قوچان، دول انگلیس و روسیه را جسورتر نمود.

روس‌ها که از عهد پطر کبیر، معاصر شاه سلطان حسین صفوی، چشم طمع به ایران دوخته بودند، وارد صحنه شدند و با تطمیع هراکلیوس، سردار نادر در گرجستان، نفوذ سیاسی خود را در این منطقه گسترش دادند. هراکلیوس و فرزندانش به تبعیت روس‌ها در آمدند و با آقا محمدخان قاجار به نبرد برخاستند. متأسفانه آقا محمدخان سیاست‌های قدیمی و زورگویانه را اعمال نمود، و خود قربانی آن شد.

درست در زمانی که باباخان، فرزند حسین قلی خان جهانسوز و برادرزاده آقا محمدخان، به نام فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۲ ه. ق. در تهران به تخت سلطنت رسید، کاترین دوم ملکه روسیه از دنیا رفت و جانشین وی، پل، که تمایلی به سیاست‌های جنگ‌طلبانه نداشت، در روسیه به سلطنت رسید، اما خیلی زود با توطئه درباریان کشته شد و الکساندر اول، تزار روس گردید. او بعد از مدتی کوتاه بیانیه الحاق گرجستان به روسیه را امضاء کرد و به ایران حمله نمود.

فتحعلی شاه که درگیر جنگ‌های خانوادگی و جنگ با خوانین زمان خود بود و از سیاست‌های جهان اطلاع درستی نداشت، به مدت سی و هشت سال، یعنی تا سال ۱۲۵۰ هجری بر این کشور حکومت نمود. در زمان وی سرزمین‌های وسیعی در اُزان و ارمنستان از ایران جدا شد. دو جنگ طولانی و بی‌ثمر با عثمانی نمود و عدم حمایت دولت از مردم و مسلمانان هند، موجب حاکمیت خونین انگلیس بر این منطقه حساس شد که همگی از نتایج خفت‌بار سیاست تضعیف ایران بود، که متأسفانه به الگویی برای جانشینان و سیاستمداران بعد از فتحعلی شاه بدل شد.

سیاست آشفته قاجاریان در مسائل داخلی قابل ملاحظه است. بیشتر دلبستگی آنان به حرمسرا، زنان و فرزندانشان بود. آمار زنان و فرزندان و نوادگان و بستگان وی در خاتمه همین کتاب آمده که قابل ملاحظه و بررسی است.

برای پی بردن به این دوران خفت‌بار، که سر آغاز بلعیدن خاک ایران است، دسترسی به منابع معتبر بسیار ضروری است تا مورّخ بتواند به طور دقیق و مستند از

وقایع این دوران آگاهی یابد.

از مورخان این دوره، که وقایع نگار یا نویسنده روزنامه‌چهار بوده‌اند، می‌توان اشخاص زیر را نام برد:

۱- میرزا محمد رضی تبریزی مؤلف کتاب زینت التواریخ، که از ظهور خلقت آدم تا ده سال سلطنت فتح‌الشاه را به تحریر کشیده است.

۲- میرزا محمد صادق مروزی شیرازی وقایع نگار، که سی و شش سال از وقایع این عهد را در کتاب تاریخ جهان‌آرا به تحریر در آورده است.

۳- میرزا فضل الله بن عبدالنبی شریفی الحسینی شیرازی متخلص به خاوری است، که تاریخ ذوالقرنین را با توجه به منبع عهد آقا محمدخان، یعنی تاریخ محمدی تألیف محمد تقی ساروی نگاشته است و در آن به توصیف خاندان قاجار از بدایت تا اواسط سلطنت محمد شاه قاجار پرداخته و از این رو، یکی از کامل‌ترین منابع دست اول تاریخ عهد قاجار است که، مورخان و محققان کشور می‌توانند با دسترسی به آن، تاریخ قاجار را تا حاکمیت میرزا آغاسی در عهد قاجار مورد پژوهش قرار دهند.

خاوری کیست؟

صاحب حلیقه الشعراء در مورد او می‌نویسد: اسم شریفش، میرزا فضل‌الله از اعزّه سادات شیراز و برادر مهتر میرزای راز و از احفاد میر سید شریف علامه‌اند. آبا و اجدادشان اغلب در شیراز، کلاتتری و بعضی از آنها قضاوت و امامت جمعه و ریاست تامه داشته‌اند. والد مغفورشان میرزا عبدالنبی، داماد مرحمت پناه آقا محمد هاشم ذهبی است که ایشان [از] صبیبه زادگان آقا محمد هاشم‌اند و خود آقا محمد هاشم، در بدایت حال، منشی دیوان بوده و خدمت می‌کرده تا به خدمت نادر شاه رسیده و در نگارش سبعة عموماً و خط نستعلیق و شکسته کمال مهارت داشته و در علم انشاء نیز مشهور و معروف، و چون فطرت پاکش، قابل افاضه فیض الهی بود، در اواسط حال از خدمت نادر شاه استعفا و به اشاره و ارشاد جناب سید قطب‌الدین محمد شیرازی، که از اجله عرفای عهد خودند، مشغول عبادت در خدمت پادشاه حقیقی شده تا درجه کمال یافت و جناب سید قطب‌الدین ایشان را به مصاهرت خود سرافراز کرد که نسب ایشان، یعنی «خاوری»

و «راز» از طرف مادر به سید قطب‌الدین متصل است، و [خاوری] در یکی از قصاید خود فخریه می‌نماید که:

اجدادم از کرام همی تا ابوتراب آبایم از عظام همی تا ابوالبشر
گر سروری مرادم، بس حالت نیا ور برتری مرادم، پس سیرت پدر
بالجمله جنابان سید قطب‌الدین و آقا محمد هاشم هر یک در زمان خود، پیشوای
سلسله ذهبیه بوده و حفظ قواعد و رسوم شریعت و طریقت را به اقص‌الغایه
می‌نموده‌اند. از دلایل بزرگواری آقا محمد هاشم شمرده‌اند که سال رحلتشان مطابق
است با عدد آیه وافی هدایه «ان کتاب الابرار لفی علیین»

میرزا فضل‌الله شریفی الحسینی خاوری در ۱۱۹۰ در شیراز متولد شد و ابتدا
ندیم مخصوص حسین علی میرزا فرمانفرما بود و بعد به تهران رفته به خدمت صدر
اعظم میرزا محمد شفیع مازندرانی در آمد: «میرزا شفیع بعد از ملاقات، کمالات ایشان
را آگاه شده در خدمت پادشاهش معرفی کرده و در زمره چاکران خاصش جا داد و
تصدی امورات دول خارجه و نگارش مراسلاتشان به صلاح و صوابدید ایشان موکول و
قریب به پانزده سال مشغول به این کار بود».^(۱)

بعد از این زمان به خدمت وزارت همایون میرزا و محمود میرزا، که حکومت
لرستان فیلی و نهاوند را داشته، درآمد. خود وی گلایه‌آمیز در این کتاب اشاره‌ای دارد به
این مضمون:

«در اواسط شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و چهل و چهار، موکب ظفر
شعار به آن سامان و دیار شتافت [و] در روز ورود موکب انجم تحشم به دارالایمان قم،
این بنده خدمت گزار با اهل و عیال بی‌شمار از سامان نهاوند و ولایت الوار به طریق فرار
از آن دیار و شرفیاب درگاه فلک مدار شاهنشاه تاجدار مورد تفقذات بی‌شمار آمد. تبیین
این مقال آن‌که، بعد از مدت سه سنه افزون که در آن دیار به مباشری افتادم و آدابی نیکو،
که موجب مزید امیدواری رعیت و دعاگویی دوام دولت ابدآیت بود، نهادم، از وفور

۱- حدیقه الشعراء، ص ۵۳۵-۵۳۶؛ صاحب حدیقه الشعراء در ص ۵۳۶ می‌نویسد: املاکی را که موقوفه جناب سید
امیر احمد بن الامام الهمام موسی الکاظم (ع) در قریه میمند است، چون جد ایشان از خدام ابن آستانه بود و در
عهدنامه موقوفاتش از میان رفته، توانست آن را برگرداند و در اختیار برادر خود میرزا بابا قرار دهد.

حق شناسی نواب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا، اوضاع سی ساله نوکری دربار دولت جاوید را بر باد دادم [و] مدت هفت ماه در قلعه رویین دز نهادند، که از مستحادثات محمود میرزای ارجمند است، محبوس بودم و از زندگی و زندگانی مأیوس. بالاخره حضرت صاحبقران دادرس به توسط امنیان شوکت خداداد به دادم رسید و به نوشته و پیغام مقربان و حمایت همسایگان فرار اختیار کرده، بخت سعیدم به آستان خلافت نشان کشید.

در توجیه مطالب خویش در خاتمه کتاب در مورد نواب محمود میرزا می نویسد: «شاهزاده‌ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور. با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی‌باشد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی‌گذارد و در محفل شاهزادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم به زبان نمی‌راند، زیرا که احدی را قابل به خاطر خویش نمی‌داند».

به نظر می‌رسد که حبس او در قلعه رویین دز توسط نواب محمود میرزا سبب شده است که شاهزاده مزبور را چنین توصیف کند. او در ادامه می‌افزاید: «مرحله بی‌لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند قاصد جانم گردید به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحبقران روزگار پیوستم».

بعد از رهایی از دست شاهزادگان مزبور به امر ملفوفه نویسی شاه مشغول گشت.^(۱) عبدالرزاق بیک دنبلی نیز شرح حالی درباره او و اجدادش می‌نویسد و دیوان وی (مهرخاوری) را معرفی می‌کند و می‌گوید که این دیوان پنج هزار بیت از اقسام شعر را در بر می‌گرفته و در روزهای شنبه هر هفته غزلی را خدمت شاه می‌خواند.

در فارس نامه ناصری، شرحی از وی آمده است و علاوه بر آن، رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحا، شرحی مفصل از وی تنظیم نموده است. محمود هدایت در گلزار جاویدان، و مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران در دوره قاجار، جلد سوم، از او یاد می‌کند، اما هیچ یک از این مورخان، تاریخ مرگ او را ننوشته‌اند. تنها در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی و ملک وابسته به آستان قدس رضوی، جلد دوم، تاریخ

فوت او را ۱۲۶۶ هجری قمری ذکر نموده‌اند.^(۱) مدفن و محل وفات وی شیراز است.

تاریخ ذوالقرنین

مؤلف، این کتاب تاریخی را به سبک سالنامه نگاشته و برای هر سال بهاریه‌ای آورده و وقایع ایام هر سال را بر شمرده است. مؤلف، نام کتاب را تاریخ ذوالقرنین نهاده است. واژه ذوالقرنین از قرآن گرفته شده و در لغت به معنای دو قرن عربی است. مؤلف در جلد اول، حوادث مربوط به قرن اول، از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۴۲ را آورده و این جلد را نامه خاقان نامیده است. جلد دوم کتاب که آن را رساله صاحبقران نامیده، شامل حوادث سال‌های ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۰ به اضافه بخشی از سلطنت محمد شاه قاجار است. در انتهای جلد دوم، بخشی به عنوان خاتمه آمده است که در بیان صفات فتحعلی شاه و ذکر اولاد ذکور و اناث وی و همچنین همسران و مطربان دربار وی و نبیره‌های ذکور و اناث به اضافه شرح حال برادر و اعمام و بنی‌اعمام وی است. این جلد را مؤلف، رساله صاحبقران نام داده است.

نسخه‌های موجود از این کتاب، در حال حاضر در کتابخانه‌های ملی، ملک، مجلس شورای اسلامی، سن پترزبورگ و بریتانیا موجود است.

نسخه کتابخانه ملک شامل دو بخش و خاتمه به خط نستعلیق است که در ۱۲۶۱ در شیراز نوشته شده است. در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، یک نسخه در دو جلد به خط نستعلیق در سال ۱۳۲۵ هجری قمری نوشته شده است. از این کتاب، یک نسخه ناقص در سن پترزبورگ و نسخه دیگر در دو جلد با خاتمه، که بخش برادر و اعمام و بنی‌اعمام در آن نیست، در بریتانیا موجود است.

جدیدترین نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است که به دلیل ارزش والای آن در تصحیح این کتاب بسیار از آن استفاده شده است. قدیمی‌ترین نسخ از این کتاب، در کتابخانه ملی است که شامل سه نسخه است. نسخه اول در دو جلد بدون خاتمه، جلد اول در ۱۲۴۹ و جلد دوم ۱۲۵۵ ه‍.ق، نگاشته

۱- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، جلد ۲، ص ۳۸۶، زیر نظر ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه

شده است. نسخه دوم به خط نستعلیق در دو جلد و یک خاتمه در مورد تاریخ قرن سیزدهم نوشته شده است. نسخه سوم این کتابخانه در دو جلد و یک خاتمه به خط نستعلیق و به تاریخ ۱۲۶۲ در شیراز نگاشته شده است.

نسخه سوم، نسخه بسیار ارزشمندی است که اینجانب در سال ۱۳۷۲ از دوست گرامی و فرزانه جمشید کیانفر آن را به امانت گرفته و پس از تنسیخ، باکلیه نسخ بویژه نسخه ملک و مجلس مطابقت داده شد تا صحت و سقم آن دقیقاً مشخص و معلوم گردد. در نسخه موجود، اشعار بیشتری از نسخ دیگر به چشم می خورد. در این کتاب هر جا در پاورقی ها از نسخه ملی نام برده می شود، منظور همین نسخه سوم کتابخانه ملی است. فصل بندی کتاب و عناوین آن از مصحح است. بخش بندی کتاب نیز از مصحح است ولی عناوین بخش ها و دیگر عناوین هر بخش از مولف کتاب است.

در پایان از همکاری صمیمانه ریاست محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی، حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمد علی احمدی ابهری سپاس گذاری می نمایم. و نیز از استاد گرانقدر جناب آقای حائری، مسئول نسخه های خطی کتابخانه، آقای کاظم آل رضا که در ویرایش و اصلاح کتاب زحمات فراوانی متحمل شدند، خانم سرلکی که در تایپ کامپیوتری تلاش بسیاری نمودند، آقای سید اسماعیل موسوی نسب مسئول محترم واحد نشر، و دوستان واحد فیلموتیک کتابخانه کمال تشکر و تقدیر را دارم.

امید است که این کتاب مهم تاریخی مورد توجه و اقبال اساتید و محققان و دانشجویان و دانش پژوهان واقع گردد.

ناصر افشارفر - تهران سی ام آبان ۱۳۷۸

تاریخ مسمی به

ذوالقرنین

از تألیفات میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری

غفر ذنوبه و ستر عیوبه^۱

۱. مجلس : «تاریخ مسمی به ذوالقرنین از تألیفات غفران مآب منشی بی نظیر میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری - حشره الله مع اجداده الطاهرين».

[مقدمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فتح الباب نامه خاقانی و فصل الخطاب رساله صاحبقرانی، سپاس افزون از قیاس شاهنشاهی است که ساحات فسیح المساحات خداوندی اش، بری از حوادث زوال است و رایات جاوید آیات کشور خدایی اش، عاری از آفت عین الکمال. شهریاران هفت کشور را حلقه اطاعتش در گوش است و تاجداران خاور و باختر را تشریف ارادتش زیور دوش. عزت کونین، در بندگی حضرت اوست و ذلت دارین در محرومی از بساط عزت او. در حریم وحدانیتش عقول عشره را راه نیست و از کنه کمال فردانیتش نفوس قدسیه آگاه نه. باکمال مستوری در عین ظهور است و در عین ظهور از نظرها مستور.

لمؤلفه [مصر] ع:

نه پیدا و نه پنهان بلکه هم پنهان و هم پیدا

ذاتش را اگر شریکی است، همان ذات اوست و صفاتش را اگر نظیری است، همان صفات او. در قله قاف الوهیتش عنقای وهم معدوم است^۱ و در بحر ربوبیتش غواص اندیشه نامعلوم. گره سموات تسعه^۲ از ریاض جهان جلالش میوه ای است و ساحات اراضی سبعة^۳ از صحن سرای کمالش کریوه [ای]. نواله [ای] از خوان نوالش نعمت دو جهان است و قراضه [ای]^۴ از کان جمالش طلعت مهر فروزان.

۱. در قله قاف خدایی وی، سیمرغ افسانه ای نابود است. ۲. آسمان های نه گانه

۳. محدوده های سرزمین های هفتگانه یا هفت اقلیم (برطبق جغرافیای قدیم)

۴. تکه ای از زر و سیم، بهره، نصیب، عطاء، بخشش

لمؤلفه:

شاهی که نعمت دو جهان از نوال اوست
تکمیل کائنات ز فیض کمال اوست
نه چرخ مستدیر^۱ و مضافات اوتمام
یک میوه از نهال ریاض جلال اوست
جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم^۲ شأنه و تقدست اسمائه؛ تکمیل شئونات آفرینش را
به ایجاد^۳ عقل کل پرداخت و عقل کل را رهنمای سُبُل^۴ و هادی جزء و کل ساخت؛ اعنی
خواجه لولاک و مقصود از آفرینش آب و خاک و مدعوّبه دعوی ما عرفناک.

لمؤلفه:

محمد زبده امکان خلیل حضرت یزدان
کفیل رزق انس و جان وکیل خالق یکتا
رُخس در پرده، انجم را ز شرم پرده‌اش برقع
تنش بی‌سایه، عالم را به زیر سایه‌اش مأوا

أُمّی لقبی که رساله علوم اولین و آخرین را بی‌سعی زبان و بیان به نگاهی خواند و
اسرار ملکوت^۵ و لاهوت را از انهای قدسیان جبروت به ایمانی^۶ داند. در عروج^۷ بر
مدارج معارج ملکوتش ربیبی نیست [۲] و کوتاه‌نظران را در عدم ادراک به این رتبه که
ماورای پایه بشریت است، چندان عیبی نه: «ماللتراب و رب الارباب». هر که آرزوی
ادراک مقاماتش دارد، فرق ارادت به درگاه ولایت باب علمش گذارد که «انا مدینه العلم و
علی بابها»^۸. زهی یداللهی که باب خیر را به زور بازوی الهی کند و فرق دشمنان دین
مبین را به خاک ذلت و تباهی آکند. بعد از نبی، خلیفه بلافضل است و پس از او یازده تن

۳. ملی: «جاده»

۲. ملی: «عظمت»

۱. گرد، دوار

۴. راه‌ها

۵. عالم مجردات بطور مطلق که جبروت و ناسوت در زیر آن واقعند و لاهوت بالای آنست.

۷. بالا رفتن

۶. اشاره

۸. حدیث نبوی که پیامبر(ص) فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آنست.

از اولاد امجادش^۱ در مراتب وصایت فروعات آن افضل^۲، سیما مهر فروزان سپهر مصطفوی و ماه تابان اوج شریعت مرتضوی، شمع شبستان هدایت احمد مختار و آخرین ثمره بوستان ولایت حیدر کرار، المهدی الهادی ابوالقاسم صاحب العصر والامر والزمان - علیه و علیهم صلوات الله الملك الجبار الی يوم القرار.

بر ذمت همت خداوندی لازم است که هنگام غیبت آن مشعل رخشان راه هدایت، زمام اختیار اهل روزگار را که ودایع بدایع حضرت آفریدگارانند، در قبضه اقتدار شهرباری گذارد که ارکان انصاف را بنیاد نهد و عالم کون و فساد را از ظهور عدل و داد، آباد دارد. ولله الحمد که این زمان خجسته و اوان به میمنت پیوسته، نوبت دارایی شاهنشاه با داد و دین است و صیت عدالت و فرمانروایی او، سامعه افروز ساکنین عرصه زمین، و هو السلطان الاعظم والخاقان الاکرم ملک الملوک علی الاطلاق، مالک الممالک بالارث و الاستحقاق، المتفوق علی السلاطین بکرائم الاخلاق، ناصر عبادالله باللطف والاحسان، حامی بلاد الله من الکفر والطغیان، صاحب المغازی فی الاقطار والامصار، مالک الفتوحات المذكوره فی صحایف الاسفار، مؤسس مبانی جاه و جلال، مشید ارکان عز و اقبال، بهاء الدنيا والدين، جمال الاسلام والمسلمین، شمساً لفلک السلطنة والخلافة و الکرامة و الجلالة، بدرأ لسماء الشوكة والابهة والعدالة، مربع نشین چار بالش ایوان کسری و جم، فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، داور دارا در اسکندر اثر، دارای دادگر فریدون فرّ، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلی پادشاه قاجار؛ اللهم خلد ظلال معدلته و رأفته علی بسیط الارضین و أبد انوار سلطنته^۳ علی قاطبة الموحدين واجعل رایاته مرفوعة^۴ فوق قبة الخضراء و اعدائه مکسورة و لوکانوا فی حصون السماء و احکامه منصوبة^۵ فی اسماء سکان مرکز الغبراء؛ آمین آمین لا ارضی بواحدة حتی اُضیف الیها الف آمیناً

۳. ملى : «سلطنة»

۲. مجلس : «اصل»

۱. فرزندان بلند مرتبه اش

۵. ملى : «منصوبتاً»

۴. ملى : «مرفوعة»

[شرح حال نگارنده]

اما بعد، چنین گوید بنده مدحت سپار و چاکر ارادت دثار، فضل الله الحسيني شیرازی المنشي المتخلص به خاوری که در ایام دولت خاقان سعید شهید محمد شاه قاجار - انار الله برهانه - که شاهنشاه تاجدار در ملک فارس حکم‌گزار و در السنه وافواه مشهور به لقب ارجمند «باباخان»، و لقب «جهانبانی مملکت فارس» علاوه بر آن می‌بود، این بنده سرافکنده چهارده ساله بوده در دبستان اطفال کسب سواد از هر کتاب و رساله می‌نمود. از اتفاقات حسنه، روزی در معبری دیده بر جمال بی‌مثال آن برگزیده حضرت ذوالجلال گشودم و از شعاع چهر آن مهر فروزان به روشنی دیده افزودم؛ روحی دیدم مجسم و فرشته‌ای بصورت آدم. آیات جمال و جلال حضرت ذوالجلال را معاینه [و] مشاهده کردم و گوهر ارادتش را در گنجینه خاطر به ودیعت سپردم.

از آن ایام تا هنگامی که صفحه رخسارم از سبزه خط زنگار گرفت، هوس چاکری درگاه عرش اشتباه را در دل داشتم [۳] و همت در حصول این مأمول^۱ می‌گماشتم تا این‌که در بدایت دولت روزافزون، انجام کاری را بهانه ساختم و بر خنک امید نشسته به درگاه آن خسرو یگانه تاختم. چندی در دیوان صدارت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم، مترسل^۲ بودم و خدمات دارالصداره^۳ را متحمل؛ تا بخت سعیدم در پیشگاه بارگاه فلک جاه راه داد و دست اقبال به آب فیروزی بر چهره‌ام گشاد.

بیت:

حبذا بخت مساعد که سوی حضرت شاه

مردمی کرد و رهم داد پس از چندین گاه

۱. رسیدن به این آرزو ۲. دبیر، منشی

۳. مرکز دیوان صدارت که در رأس آن صدراعظم قرار داشت.

پس از وفات صدر جلیل القدر، بر حسب امر صاحبقران خورشید صدر، رشته خدمت یکی از ملک زادگان^۱ الدنگ، که قلم را از ذکر نامش کمال ننگ است، چون غل بر گردنم بسته شد و پس از انقضای مدت ده سال، تار و پود زندگانی چندین ساله ام از هم گسسته آمد. کار را نه بر وفق مرادم^۲ دیدم، لهذا به درگاه خسرو با احتشام روی آورده آرام گزیدم.

مرّوت فطری حضرت صاحبقرانم تربیت کرد و پس از اندک زمانی، بهتر از اول بر سرکار کار آورد. اکثر اوقات به تحریر ملفوفه^۳ فرامین خاصه، که از اسرار مملکت است، در حضور همایون مشغول بودم و از فرمایش عبارات رنگین و مضامین دلنشین، که چون دُرّ ثمین^۴ از گنجینه خاطر شهریار زمان و زمین سر می زد، بر ترقی خویش می افزودم و گاهی بر حسب الفرمایش به انشاد^۵ غزل های شیرین می پرداختم و خود را منظور نظر خسرو معدلت قرین می ساختم. وقتی در حضرتش سخن از وقایع دولت روزافزون شد و خورشیدوار کوبک این مضمون از مطلع خاطر فیض مظاهرش سر زد که: «منظور از وقایع نگاری، اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است، نه مقصود انشاءپردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست^۶ و پر منفعت باشد، نه مطّول و پر بلاغت و بی خاصیت. تاریخ نگار را هم لازم است که راست گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لاطائل که مورث کدورت و ملامت دل است بر صفحه نگارد و وقایع نگاری را مایه جلب نفع نسازد و به تعریفی که در خور پایه هر کس نیست، پردازد. فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را، که لازم ذات حیوانی است، به کنار بگذارد و به راست گفتاری و درست نگاری قلم بردارد».

چون این فقرات را، که به منزله الهامات غیبی است، از لفظ گوهر بار شنیدم و طبیعت مبارک را مایل به ترتیب چنین تالیفی دیدم، قدم جسارت پیش نهاده این معنی را

۱. ملّی: «زاده گان»

۲. مجلس: «مرام»

۳. فرمان پادشاه که قطع آن کوچکتر از فرمان باشد و به مهر کوچک شاه مهور شده و مقید بر ثبت در دفاتر

نباشد (معین، ذیل ملفوفه). ۴. گوهر گران بها

۵. شعر کسی را برای دیگری خواندن

۶. روانی کلمات، نبودن الفاظ مشکل در گفتار

ملتزم گردیدم. استدعای خویش را مشرف به شرف قبول یافتم و کلک و دفتر گرفته به زاویه خیال شتافتم.

«میرزا محمد رضی تبریزی» صاحب رقم و عنوان نگار دولت جاوید توام، کتابی مسمی به زینت التواریخ، از بدایت ظهور خلقت عالم تا ده ساله وقایع دولت جاوید قوام نوشته و به حکم قضا ازین دار فنا درگذشته است. جناب میرزا محمد صادق مروزی شیرازی، وقایع نگار و داروغه دفتر قدر آثار نیز، کتابی مسمی به تاریخ جهان آرای ترتیب داده و سی و شش ساله وقایع دولت روزافزون را تحریر نموده ابواب بلاغت و فصاحت بر چهر مستمعین گشوده است. و به سبب وفور افسردگی^۱ و گرفتاری امور معاد و معاش، بعضی وقایع از قلم بدایع رقمش افتاده، بل افتاده از نوشته زیاده است.

این بنده مدحت گزار [۴] که اکنون قریب به سی سال است که در دربار دیوان قدر بنیان اعلی چاکرم و جمیع تحریرات وقایع دولت را خود مباشر، دقت ها کردم و زحمت ها بردم - الحمد لله و المنة - از فیض تربیت شاهنشاه مروّت آیت، جمیع وقایع دولت را به رشته تحریر در آوردم. نه داستانی را از قلم انداختم، نه به ذکر تطویلات بی فایده پرداختم. آرایش بهار را در هر سال به مناسبت وقایع همان سنه دو سطری نگاشتم و از انشاهای نامناسب احتراز لازم داشتم. در تعریف صید و شکار و توصیف از باغ و مرغزار و آرایش بزم مینو آثار از شیلان و غیر آن به اندک ایمائی قانع شدم و دولت ابد مدت را نگارنده وقایع آمدم.

اول داستانی که حسب الامر خسروانی من باب امتحان از کلک فصاحت سلکم تحریر شد، حکایت سر تا پا شرافت ولیعهدی شاهزاده^۲ معدلت آیت است، که در سنه یکهزار و دویست و یازده اتفاق افتاد. برخی از استادان سلف و خلف را در نگارش وقایعی که مکرر نوشته شده، قرار بر نقل و تحویل است و کتاب روضة الصفا از تألیفات جناب میرخواند^۳ این معنی را دلیل. وقتی جلد اول تاریخ مطلع السعدین و مجمع البحرين، من تألیفات مولانا عبدالرزاق سمرقندی، منشی دیوان شاهرخ میرزای گورکانی، که مدتی قبل از کتاب روضة الصفا تألیف شده، به دستم افتاد که دو ورق از

۱. ملّی: «افسرده گی»

۲. مجلس: «شاهنشاه»

۳. ملّی: «امیر خواند»

اوایل و اواسط آن مفقود بود؛ نسخه دیگری از همان کتاب نیافتم که دو ورق را نوشته به آن ملحق سازم از [اینرو] رجوع به جلد ششم کتاب روضة الصفا نمودم، پس و پیش عبارات را که نظر [نموده] و با نسخه مطلع السعدین برابر کردم، بدون تغییر حرفی هر دو را متمایل و عبارات را متماثل دیدم. با آنکه جناب امیرکبیر امیر علی شیر را درین راه اندوخته‌ها صرف شد، ولی بالاخره^۱ قرار کار بر نقل و تحویل کلمات و حرف آمد. بالجمله چون کتاب نظمى مسمى به مهر خاوری مشعر بر پانزده هزار بیت از قصاید و غزلیات و اقسام فنون شعر ترتیب داده و در روزگار به یادگار نهاده‌ام، همواره منظورم این بود که کتاب نثری نیز ازین بنده بر صفحه دهر باقی ماند.

بیت :

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی

ولله الحمد که از یمن تربیت شاهنشاه معدلت آیت، شاهد این آرزویم به کنار آمد و لؤلؤ وقایع دولت پایدار به واسطه کلک بنده مدحت‌گزار آویزه گوش روزگار شد. چون تا این زمان که سنین عمر بر خمسین رسیده، اولاد ذکوری از جهة این صداقت دستور در جویبار زندگی قد نکشیده، لهذا امیدوارم که این دو کتاب نظم و نثر بر صفحه روزگار به یادگار ماند و هر تن ارباب دولت و معرفت، هم خواند [و] هم نویسانند. ذمه ارباب دولت و مکنت را در نویسانیدن هر دو کتاب مشغول کرده‌ام و این استدعای سهل را از باطن به ظهور آورده‌ام.

[مصر]ع: تا خود چه کنند در جوانمردی‌ها.

بنیان کتاب بر دو جلد و یک خاتمه نهادم: جلد اول در وقایع قرن اول از دولت ابد مدت خسروانی و جلد ثانی در ایراد اوضاع قرن ثانی از شوکت جاوید مبانی و خاتمه در ذکر شمایل و مآثر و تعداد اولاد امجاد^۲ و نبایر^۳ و نتایج^۴ حضرت صاحبقرانی. جلد اول را نامه خاقان و جلد ثانی را رساله صاحبقران نام نهادم و هر دو جلد را جامعاً تاریخ

۱. ملى: «بالاخره»

۲. فرزندان

۳. نبیره‌ها

۴. نتیجه‌ها

ذوالقرنین لقب دادم. امید که - انشاء الله المجید - پسند طبع مشکل پسند شاهنشاه با داد و دین آید و زبان معجز بیان به ذکر تحسین و آفرین گشاید: «بِمَنْنِهِ وَجُودِهِ وَاحْسَانِهِ».

فصل نخست :

اوضاع ایران تا پیش از سلطنت فتحعلی شاه قاجار

بخش ۱

[۵] ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت ایران

هیچ یک از ارباب تواریخ عجم، کیفیت و کمیت مملکت ایران را در کتب خویش ثبت نکرده‌اند. این بنده مدحت‌گزار به سبب مناسبت و تازگی به ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع آن پرداخت و این گوهر بدیع را آویزه گوش مستمعان ساخت.

بدانکه مملکت فسیح^۱ المساحت ایران - صانهاالله تعالی عن طوارق الحدثان - موافق قانون اهل رصد و زیج، برخی از اقلیم سیّم و اکثری از چهارم و پاره [ای] از پنجم است. طول این مملکت موافق حد و ستور قدیم، از کوه قفقاز که آخر حد گرجستان و داغستان، قرین به خاک روس است تا آخر حد خاک کرمان متصل به دریای هندوستان می‌باشد. مسافت این طول به خط مستقیم، سیصد و سی فرسنگ است و عرض این مملکت از ساحل رود جیحون تا کناره دجله بغداد به خط مستقیم دویست و سیزده فرسخ. بُعدش از خط استوا طولاً از کنار دریای هند تا کوه قفقاز، بیست و پنج درجه و سی دقیقه تا چهل و دو درجه است و عرضاً از دجله بغداد تا رود جیحون، سی و سه درجه و بیست دقیقه تا سی و نه درجه و سی دقیقه است.

شانزده ایالت و محل حکومت دارد: یکی در سمت مغرب است که آذربایجان می‌نامند و چهار ایالت در طرف شمال و بحر خزر است که گرجستانات و شیروانات و گیلانات و طبرستانات می‌گویند. دو ایالت در جانب مشرق است که اراضی اوزبک در

سمت شمالی آن واقع و مُسمّی به خراسان و غزنین است و یک ایالت در وسط خاک ایران است که عراق عجم معبر از آن و هشت ایالت دیگر برخی بسته به خاک بغداد و بعضی در کنار دریای بصره و بحر عمان و محیط هندوستان است که عبارت از کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و کرمان و مکران و زابلستان و سجستان باشد.

شهرهای مشهور این شانزده ایالت از آذربایجان، تبریز و اردبیل و خلخال و مراغه و خوی و ارومی و ایروان و شوش^۱ و گنجه و نخجوان است و از گرجستان، تفلیس و از شیروانات، شکلی و شماخی و بنادر دربند و بادکوبه و قبه است که در درجه چهل و دو واقع و در کنار دریای خزر اتفاق افتاده است.

از گیلانات، رشت و لاهیجان و فومن و کسگر و بندر انزلی و قصبات طالش و از طبرستانات، یکی استرآباد^۲ است که قبل ازین داخل خراسان بوده و ساری و بارفروش^۳ و آمل^۴ و تنکابن و اشرف^۵ که ایضاً در کنار بحر خزر است.

از خراسان، هرات و مرو شاه‌یجان و طوس، که مشهد مقدس رضوی است و تربت حیدریه و ترشیز^۶ و قوچان، که معروف به خوبشان است و بزونجرد^۷ و کلات و درجزین و تون^۸ و طبس و بیرجند و نیشابور و سبزوار و بسطام و جاجرم و جوین و دامغان و سمنان و مزینان [است]. از غزنین، فراه و سبزاره قندهار و بلخ و نفس غزنین است که اکنون خراب می‌باشد.

از عراق عجم، اول اصفهان است که بهشت این جهان و از هر حیثیت بهترین شهرهای ربع مسکون است. پس از آن کاشان و قم و طهران و دماوند و یزد و قزوین و زنجان و همدان و نهاوند و بروجرد و تویسرکان و جرفادقان^۹ و سلطان‌آباد^{۱۰} کزاز و

۱. شهر «شوشی» است که امروز «شوشا» خوانده می‌شود. ۲. نام قدیم شهر گرگان.

۳. بابل امروزی

۴. ملّی: «آما»؛ در حاشیه نسخه ملّی آمده است: «مقصود آمل بوده است».

۵. بهشهر امروزی ۶. شهرستان کاشمر امروزی

۷. نام قدیم شهر بجنورد است. اعتمادالسلطنه در مورد بزونجرد می‌نویسد: «اما شهر بجنورد که در نوشتجات و کتب بزنجرد می‌نویسند...» (روزنامه اردوی همایون، نمره ششم، یکشنبه بیست و سیم رمضان ۱۳۰۰ ه.ق.)

۸. شهرستان فردوس امروزی ۹. گلپایگان ۱۰. اراک امروزی

خوانساره^۱ [و] کرمانشاهان است.

از کردستان، سفندج^۲ و سلیمانیه شهر زور و از لرستان، خرّم آباد فیلی و بهبهان که اکنون داخل ملک فارس است.

از خوزستان، شوشتر و دزفول و حویزه و رامهرمز که در جمع فارس محسوب است. از فارس، خال رخسار عذاری جهان دلنواز شیراز [۶] جنت طراز پس از آن لار و ابرقوه و جهرم و دارابگرد و فسا و نیریز و کازرون و مسقط و بحرین و بصره و بندر ابوشهر^۳ و بنادر کنگان و غیره است که در کنار بحر عمان اتفاق افتاده و جزایر خارک و قشم و دیگر جزایر متعلق به بنادر فارس است و در ذکر آنها چندان فایده مترتب نیست. از شهرهای کرمان، یکی نفس کرمان و بم و نرماشیر و بندرعباسی^۴ است که در ساحل دریای هند و بصره است و جزیره هرموز متعلق به بندرعباسی است و در بحر متصل به این جزیره، مروارید خوب غوص می شود و به اطراف عالم می رود. شهر [های] مشهور مکران، یکی «کج»^۵ و دیگری «تیج»^۶ که اکنون «کتیج» مرکباً می گویند و در کنار بحر هندوستان است.

از زابلستان که سیستانش نامند، شهر «بُست»^۷ است و از «سجستان» که عبارت از بلوچستان باشد «ذرنج»^۸ است که زرنند می نامند. بالجمله اکثری ازین ولایات از رهگذر آب و هوا و طراوت و خضارت^۹ و صفا طعنه زن بهشت برین است و از فرط معموریت و آبادانی و ریع^{۱۰} محصولات و ظهور چشمه سار و رودخانه و انهار و اشجار و وفور قنوات بی شمار، خال رخسار عرصه زمین [است].

آب و هوای قلیلی از گرمسیرات، به سبب مجاورت حرر^{۱۱} و عمان و

۱. مجلس: «خوانسار» (همان خوانسار فعلی است). ۲. ملک: «سنندج»

۳. بوشهر امروزی ۴. بندرعباس

۵. در منطقه بلوچستان در جلگه با هوکلات در شمال چاه بهار قرار دارد.

۶. تیج یا طیس کنونی که در کنار خلیج چابهار واقع است.

۷. شهری است در محل التقای دو شعبه رود هیرمند، بین سیستان و غزنین و هرات که اینک در افغانستان قرار

دارد. ۸. در جنوب افغانستان قرار دارد. ۹. سرسبزی

۱۰. فراوانی و بالا آمدن محصولات

۱۱. ملک: «خزر»؛ مجلس: «جزیره»؛ اما ظاهراً «حرر» درست است، یعنی منطقه حاره که بحر عمان در کنار آن واقع شده است.

محیط^۱، غربا را چندان مطلوب نیست، ولی در اکثر از گرمسیراتش، صحرا صحرا نرگس و ریحان و هامون هامون جنگل و نیستان از انواع فواکه گرمسیری و سردسیری و مرکبات و نخیلات چنان مشحون است که وصف تعداد آن از حوصله اندیشه بیرون. صید نخجیرش از چرنده و پرنده در هر ولایت بی نهایت است و در برخی از ولایاتش حیوانات درنده موجود و کم آفت. حشرات الارض در بعضی از ولایاتش وفور دارد و ملخ و سن، که دو حیوان کوچک پرنده و دشمن محصولات است.

در بعضی از محالات، کمال ظهور معدن فلزاتش از آهن و مس و سرب در دارالمرز مازندران و دیار خمسه و مملکت آذربایجان دایر است و معدن جوجرد^۲ و نفت نیز در پاره [ای] از محالات وافر. کان فیروزه اش، که در نیشابور خراسان است، مشهور عالم و این جوهر نفیس همین مملکت ایران را مسلم است. زعفران خراسان و بندر بادکوبه اش معروف است و در میان معطرات، این جنس مرغوب به مزیت موصوف. «فادزهر»^۳ بزری و گاوی که دافع سمیات و در سلک مقویات است، در مملکت فارس موجود و از استعمالش امراض مهلکه در ابدان مفقود. متاعی که ازین ملک بیرون می برند، یکی ابریشم است، که جمیع صنایع ممالک بعیده به سبب این متاع، رواج دارد. دیگر پنبه و رونیاس^۴ و تنباکو و آنغوزه و نفت و زرنیخ و زاج و چوب چپوق شیراز است که اهل اکثری از ممالک قریب و بعید به آنها محتاج. قبل از اینها، که اقمشه سایر ممالک چندان قریبی نداشت، اقمشه ابریشمین این مملکت در ممالک خارجه ترقی داشت. اکنون مروارید و سنگ فیروزج و فادزهر بزری و گاوی و قالی هراتی و جوشقانی و فراهانی و شال کرمانی و فرش تفتی و نقش بر روی مقوای خاصه بوته سازی، در خارج مرغوب است و مسافرین را ارمغانی مطلوب. در خیل مراکب، اسب این مملکت از خراسانی و ترکمانی و محال کعب، از تعریف بی نیاز است و دلیران ایرانی به سبب حسن این مرکوب از عالمی ممتاز.

اهلش جمیعاً داخل طبقه اسلام، مگر ارامنه گرجستان و آذربایجان و قلیلی از طوایف مجوس یزد و کرمان. یهود که از غرباست و دخلی به اهل مملکت ندارد. در

۳. پادزهر

۲. گوگرد

۱. اقیانوس؛ اقیانوس هند

۴. روناس

شجاعت و سخاوت و مروّت بی نظیرند و در مراتب غریب پروری و مهمان‌نوازی، آوازه ایشان [۷] عالمگیر. مجتهدین و علما از علوم عقلی و نقلی بسیارند و تألیفات هر یک در جمیع علوم بی‌شمار.

قبل از این‌که سلطنت این مملکت به سلسله جلیله قاجاریه منتقل شود^۱، چون دوامی در سلسله سلاطین، مثل اکثری از دول روی زمین نبود و اکثر اوقات از انتقال دولتی به دولتی، روزگار ابواب فتنه و آزار بر چهره اهالی هر دیار می‌گشود، اهالش با وفور سلیقه و دانایی کم صنعت بودند، ولی - الحمدلله والمنة - در ایام دولت این سلسله جلیله به سبب طول مدت، صنایع بی‌شمار در هر ناحیت و دیار موجود شده و فتنه و آشوب مفقود آمده. از آن جمله، در دیار آذربایجان اکثر صنایع از قبیل: اسلحه‌سازی و عمل باروت‌کوبی و ماهوت‌بافی دارالطباعة، که عبارت از خطوط باسمه است، و غیر آن برپاست و موجب تصدیق اهالی اروپا. شال بدل کشمیر، بل مثل، بل احسن از آن را در ولایات خراسان و کرمان بطوری اختراع کرده‌اند که [امر] بر صاحبان وقوف مشتبّه می‌گردد و قلمکار در یزد جرد^۲ و پارچه‌های زری و بادله و طاس را در اصفهان و کاشان و ظروف چینی را در فارس به نوعی می‌سازند که احدی فرق و تمیز نمی‌دهد.

خلاصه پادشاهان ایران بر خلاف اکثری از سلاطین جهان، همواره بر رعایا غالب و رعایا نیز به طریق ارادت، اطاعتشان را طالب.

از ظهور سلطنت، به^۳ اعتقاد جمهور ملل، [پادشاهی] اول از ایران بوده و موافق تواریخ فرس، اول سلسله سلاطین عجم، کیومرث است که از آن هنگام تا حال شش‌هزار سال می‌شود، ولی مطابق تاریخی که در نزد اهالی انگلتره^۴ [است] و در زمان بودن اسکندر رومی در ایران نوشته شده، در بدایت حال هر محال را بزرگی داشته. کیخسرو عجم تسلطی به هم رسانید و ولایات و محالات اکثری از عالم را متصرف گردید و بر مسند کل جلوس نمود. عمارت سنگی که نزدیک به «مشهد ام‌النبی» در فارس واقع و مشهور به «مشهد مرغاب»^۵ است، دخمه کیخسرو است و می‌گویند که اسکندر آن را

۱. ملّی: «نشده بود» ۲. مجلس و ملک: «بروجرد» ۳. ملّی: «به»

۴. واژه «Anglo.tere» به معنای «سرزمین نژاد انگل» و معادل انگلستان است.

۵. نام مقبره کورش در پاسارگاد

شکافت و نعشی و لوحی نوشته با قدری اسباب طلا و جواهر در آن یافت. خلاصه مملکتی به این طول و عرض، که عرض شد، قبل از ظهور اسلام کلاً در تصرف اغلی از پادشاهان عجم بوده و خسرو پرویز ممالک شام و حلب را نیز بر او افزوده است.

بعد از ظهور اسلام، که عرب بر عجم مستولی شد و مملکت به دست بیگانه افتاد، از اطراف به مرور رخنه در مملکت ایران شد و هرگوشه به دست بی‌توشه [ای] افتاد.

در عهد سلاطین صفویه - انارالله برهانهم - شاه طهماسب و شاه عباس ماضی، کل حدود معروضه را به ضرب شمشیر و تدبیر از تصرف بیگانگان گرفتند [ولی] باز در زمان استیلای افغانه ضایع شد.

نادر شاه افشار کارهای متهورانه کرد ولی از روی فراست نبود که دوامی داشته باشد و جماعت الوارزند به سبب بی‌عرضگی از دست دادند. نوبت دارایی که به این سلسله جلیله رسید، با این که سلاطین روم و روس و افغان و اوزبک استیلایی داشتند، باز کارهای ملوکانه در حدود ایران شد که عنقریب ذکر هر یک در محل خود - انشاءالله تعالی - مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد.

[مصر]ع: گر عمر وفا و بخت امداد کند

بخش ۲

ذکر نسب ایل جلیل قاجار خاصه سلسله جلیله شاهنشاه تاجدار - خَلْدَالله ملکه

این بنده مدحت گزار را در ایراد هر داستانی، مقصود اختصار است و منظور، ایراد حقیقت کار. زبان به تطویلات لاطائل گشودن و وقایع مکرره را که ارباب تاریخ در کتب متعدده ذکر نموده‌اند، آب به هاون سودن و آفتاب به گز پیمودن است. ذکر نسب ملوک^۱ در اکثر [ی] از تألیفات [۸] مورخین عجم ایراد شده و عموم خوانندگان را از حقیقت آن اطلاع کامل حاصل آمده است، مجدداً تذکار آن مایه صداع بینندگان و باعث ملال خوانندگان خواهد بود ولیکن چون منظور از تحریر این کتاب مستطاب، ذکر مآثر شاهنشاه مالک رقاب است، لهذا ایراد نسب ایل جلیل قاجار را ناچار، و کیفیت آن را بدین نمط سخن‌گزار است که :

قاجارخان، پسر ارشد و اکبر «سُرتاق نُویان» و سرتاق پسر سابانویان و سابا پسر جلایر و جلایر پسر «پرون» است. ایل جلایر از جلایر جدا گردیده و ایل قاجار از قاجار خان به هم رسیده‌اند و این دو سلسله جلایر و قاجار نیز، مانند سایر سلاسل اتراک از معتبرین اولاد ترک بن‌یافت بن نوح علیه السلام اند که به یافت اوغلان اشتها دارد. در میان اتراک قاجار سه طایفه بوده‌اند: یکی از «سلدوس» و یکی از «تنگقوت» و دیگری از جلایر. طایفه سلدوس به ایران نیامده‌اند و طایفه تنگقوت به قدر سی چهل خانوار زیاده

۱. مجلس: «ملوک ترک»

نبوده و با طوایف مغول پیوسته گمنام شده‌اند. طایفه [ای] که از جلایر بوده‌اند، صاحب مکتت و شوکت شده و در اکثری از ولایات ایران و توران اعتباری تمام یافته‌اند. سرتاق نویان پدر قاجار خان به فرمان «ابا قاجار مغول» به اتابیکی ارغون‌خان، معزز بوده و به نیابت آن پادشاه ذی جاه از کنار رود جیحون تا حدود ری را حکمرانی می‌نموده است.

اتابیک که به معنی پدر بزرگ است، در اصطلاح مغول «الله» صاحب اختیار را می‌گفته‌اند. مملکتی که خاصه سرتاق نویان و دیگری شریک در آن نبوده از قزل‌آغاج مغان تا حدود نیشابور است و او در ولایت گرگان توقف داشت و نسلش در استرآباد و مازندران زیاد شد.

بعد از وفات سرتاق نویان در عهد غازان خان، مملکت او به قاجار خان ولدش داده شد. اجداد قاجار خان را کویانگ می‌گفته‌اند که در لغت مغول به معنی خان بزرگ و پادشاه است و میسرۀ لشکر قیامت اثر چنگیز خان را همواره ایشان داشته‌اند و در رکاب آن پادشاه ذی جاه همت به تسخیر جهان و تدمیر دشمنان می‌گماشته‌اند. بالجمله نسل ایل جلیل قاجار از قاجار خان پسر سرتاق نویان است که در ولایت گرگان مسکن داشته. بعد از آن‌که دولت آل چنگیز بر چیده شد، شیخ حسن نویان و پسرش سلطان اویس، که از ترکمانان آق‌قویونلو و در نسب عالیه با سلسله جلیله قاجاریه شریک و همزانو می‌باشند، بر سریر حکمرانی متمکن و تا اواخر دولت سلاطین گورکانی و اوایل شوکت شاه اسمعیل صفوی در اخلاط و دیار بکر و عراق و فارس فرمانفرما و ساکن بوده‌اند. ذکر مآثر ایشان در کتب تواریخ با بسط و جهی مسطور است.

بعد از آن‌که نوبت سلطنت به نواب شاه عباس ماضی صفوی رسید، از کثرت و جمعیت و شوکت و شهامت ایل جلیل قاجار زیاده متوهم گردید و طوایف را از هم جدا ساخته، متفرق گردانید. جمعی را به «مرو شاه‌یجان» کوچانیده در برابر اوزبکیه نگاه داشت و برخی را در ولایات گنجه و ایروان در مقابل رومی و ارامنه گذاشت و قومی دیگر را که به وفور شجاعت و دلاوری و رسوم شهامت و سروری از سایرین ممتاز بودند در ولایت استرآباد که موطن اصلی ایشان است به دفع ترکمانان دشت گماشت.

سلسله جلیله شاهنشاه صاحبقران خلدالله ملکه - از طایفه علیّه «قوانلو» است که

به حکم شاه عباس^۱ [۹] صفوی در استرآباد همواره جلیس سریر سروری و متمکن مسند مهتری بوده و پیوسته با ترکمانیه دست مجاهدات و مجادلات دلیرانه می نموده‌اند.

ذکر احوال نواب فتحعلی خان، اعلی جد صاحبقران زمان

تفصیل احوال اجداد بیهمال صاحبقران خجسته خصال را، مرحوم مولانا^۲ محمد ساروی^۳ به حکم سلطان شهید محمد شاه قاجار، تاریخی^۴ نوشته، احتیاج به تفصیل مجدد نیست، ولی تارشته کلام به یکدیگر پیوسته باشد، به ذکر سطری از اوضاع هریک اشاره می رود.

در بدایت فترت دولت شاه سلطان حسین صفوی، محمدخان نامی ترکمان، بداعیه سروری برخاست و در دشت گرگان هنگامه‌ها آراست. قلعه مبارک آباد آق قلعه را مأمن کرده با جمعی از تبعه خویش در آن مأمن مسکن آورد. نواب فتحعلی خان، که اعلی جد^۵ حضرت صاحبقران مؤید و سَمی این شهریار امجد و در ولایات استرآباد و مازندران زینت آرای ایوان و مسند بوده، جمعی از طایفه یموت را برداشت و روی مبارک به مبارک آباد آق قلعه گذاشت و به سعی اصلمس بیک قاجار پرناک که مستحفظ قلعه و سرکشیکچی محمدخان بود، قلعه را مسخر و خان ناکام را با وزیرش میرزا احمد نام، گرفته، بکشت و استرآباد را دارالاماره ساخت. شکرییگ^۶ نام گُرد جهان بیگلور فندرسک مستقل بود و تعدیات به عابرین و مجاورین زیاده می نمود. «فضلعلی بیک شام بیاتی» و «محمدحسین خان قراموسانلو» و «محمد تقی بیگ سرکشیک نواب فتحعلی

۱. ملک : «ماضی» ۲. مَلّی : «حولانا» ۳. محمدتقی ساروی

۴. تاریخ محمدی در وصف سلسله قاجار دوران سلطنت آقا محمدخان

۵. اعتضادالسلطنه در اکسیرالتواریخ فتحعلی خان را فرزند شاهقلی خان ابن محمد ولی خان ابن مهدی خان می داند؛ ر.ک: اکسیرالتواریخ، اعتضادالسلطنه، به اهتمام جمشید کیانفر، ص ۱۴.

۶. مجلس : «شاهبیک»

خان» را بر خود امیر کردند و بر سر شکریک تاخته او را روانه دیار عدم آوردند. فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با نواب خان خلاف ورزیدند و به انتقامی که باید رسیدند.

در آخر دولت شاه سلطان حسین صفوی که جماعت بد عاقبت افغان در حومه دار السلطنه اصفهان رایت زیر دستی افراشته بودند، نواب فتحعلی خان امداد سلسله علیه صفویه را پیشنهاد خاطر جلادت نهاد و معادل یکهزار نفر سوار از ترکان قاجار و ترکمانان خونخوار اختیار^۱ و با عزمی ثابت روی به آن دیار خلد اتحاد آورد و به حملات دلیرانه و محاربات مردانه، افغان جماعت افغان را آسمان گرای کرد. امنای آن دولت، که منتظر روز مکت^۲ بودند، به توهّم این که هرگاه آن امیر مؤید از ظهور حسن خدمات مبسوط الید شود، ضبط نظام امور مملکت و سلطنت بی شبهه به او محول آید و آن خائنان امین، بالمره بی دخل و معطل خواهند ماند، لهذا در حضرت شاهی آن امیر مؤید را بداعیه خود سری و سروری نسبت دادند و رفتار شاه را با او در ازای آنهمه خدمات دلپسند، به طورهای دیگر بنا نهادند. نواب فتحعلی خان با خاطری رنجیده از حمایت گذشت و جمعیت خود را برداشته روانه استرآباد گشت.

بعد از آن که جماعت افغان در ولایت اصفهان استیلا یافتند و به طریقی که در تواریخ مسطور است، آن پادشاه سعید را شهید کرده با جمعیتی کثیر به اشاره اشرف افغان به تسخیر ری شتافتند، نواب فتحعلی خان بالشکری بی پایان خیل افغان را استقبال کرده در قلعه ابراهیم آباد و ورامین ری، صف مجادلت آراستند و از ظهر تا شام طوایف کفر و اسلام کینه ها از هم خواستند.

در شب آن روز به نواب خان خبر رسید که شاه طهماسب، ولد ارشد شاه سلطان حسین که قبل از تسخیر اصفهان به جهت چاره کار از آن جا بیرون آمده در بلده طیبه اشرف مازندران طالب سلطنت ایران است.

نواب فتحعلی خان، اعانت شاه والا [۱۰] جاه را از ابراهیم آباد ورامین ایلغار کرده خواست به اردوی شاهی ملحق شود، امنای سخیف الرای باز به توهّمات سابقه

عزیمت او را در نظر پادشاهی به طورهای دیگر جلوه دادند. بالاخره از وفور سعایت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت، شاه و خان را در خارج بلده اشرف جنگ سلطانی واقع و شاه طهماسب شکستی فاحش یافته اسیر سرپنجه تقدیر شد.

نواب فتحعلی خان کمال احترام از او منظور داشته به ولایت استرآبادش برده، پس از قلیل مدتی لشکری جمع نموده در رکاب شاه والا جاه روی به خراسان آورد، ارض اقدس را تسخیر کرد و به سبب حسن این خدمات در سلطنت و مملکت صاحب اختیار و کارگزار شد.

نادر شاه افشار که از سکنه ایبورد من محال مروشاهیجان و در آن اوقات در خراسان نافذالفرمان بود، عروج بر مدراج سروری را در ماده خویش خیال می نمود، نواب فتحعلی خان را با آنهمه رشادت و شهامت مخل کار خود یافت و به تمهید امنای بد اختر آن دولت نکبت آیت در چهاردهم شهر صفرالمظفر سنه یکهزار و یکصد و سی و نه هجری او را از میان برداشته به وادی استیلا شتافت. از عجایب غرایب این که در آن سفر نواب فتحعلی خان در اردوی شاه طهماسب در چادر همین نادر شاه، که ندرقلی خانش می گفتند، مهمان بود و آن بی انصاف چند نفر از طایفه قاجار را که در دربار شهریار صفوی آثار، نوکر بودند و ادعای خونی با آن زبینه تخت و افسر می نمودند، فریب داد و نزدیک به غروب آفتاب خود به دربار پادشاهی شتافته، آن بی دینان را به چادر خود به قتل آن جلادت بنیاد فرستاد و این نیکنامی جاودانی را به جهت خود به یادگار نهاد.

شعر:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

از قراری که در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است [نادر] بعد از آن که به مدد اسم شاه طهماسب بر کل ایران مسلط شد و رایت عزیمت هندوستان برگشود، نواب شاه طهماسب را نیز به عقب فتحعلی خان روان نمود.

شعر:

سر ناسزایان بر افراشتن وز ایشان امید بهی داشتن
سر رشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است

قدرت بی‌چونی را ملاحظه باید کرد که در همان حوالی ولایت خبوشان که این عمل ناپسند را با آن خان ارجمند نمود، مخالفینش سر از تن بریدند و تن نازپرورش را در خون کشیدند: «فاعتبروا یا اولی الابصار».^۱

ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت‌نشان و شمه‌ای از احوال نواب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه

از نواب فتحعلی خان، دوخلف مخلف آمد: یکی خاقان کشورگیر نواب محمد حسن خان و دیگری محمد حسین خان که در زمان طفلی بدرود سرای فانی نمود.

نواب محمد حسن خان در عنفوان جوانی، روزی در سراسب دوانی با محمد زمان بیک ولد محمد حسین خان قراموسانلوی قاجار که از جانب پدر نایب استرآباد بود، منازعه کرده روی به دشت ترکمان آورد؛ جمعیتی از آن طایفه بی‌وسر و پا مهیا و بر سر استرآباد رفته شهر را مسخر ساخت. و محمد زمان بیک مزبور فرار و نزد بهبود خان افشار، که از جانب نادر شاه سردار آن دیار و درکنار رودخانه اتک^۲ [۱۱] قرار داشت، شتافت. سردار مزبور با معادل شش‌هزار لشکر به عزم مجادله با نواب محمد حسن خان به استرآباد رفته در ساحل رود گرگان جنگی نمایان واقع [شد] و سردار مزبور شکست یافت.

این خبر در دیار موصل به نادر شاه رسید. محمد حسین خان قاجار را با لشکری بی‌شمار به تلافی فرستاد. محمد حسین خان با بهبود خان استرآباد را گرفته، خراب کردند و از رئوس قاجار و تبعه کله منارها ساختند. نواب محمد حسن خان فرصت تلافی نداشت، باز روی به دشت ترکمان گذاشت.

۱. سوره حشر، آیه ۲.

۲. اتک، نام محلی است در شمال شرقی خراسان (عمید)؛ مرکز ایل تکه و سالار ساروق در اتک قرار داشت (اترکنامه، رمضانعلی شاکری، ص ۷۳).

سالی بیست به آن جا به فراغت می زیست. ولی چون نادر شاه او را از ترکمانان خواسته بود، هرگز در آبادانی منزل نمی نمود. در سال و ماه یکه سوار در دشت و کوه می گردید و از گوشت شکار زندگانی خود را می گذرانید. بکنج نامی [از طایفه] یموت از حال وی اطلاع داشت. سالی بیست به این سیاق زیست تا دیده بخت به قتل نادر شاه گریست. مشهور است که وقتی در حضور نادر شاه سخن از دانه یاقوت چهارده مثقالی رفت، وی به ^۱ حسینعلی خان معیرالممالک گفته بود که: «یاقوت چهارده مثقالی، محمدحسن خان قاجار است که از دست ما بیرون رفته است».

بالجمله بعد از قتل نادر شاه محمدحسن خان از دشت برگشت و استرآباد و مازندران را مسخر نمود و روز به روز بر ارتفاع دولت و شوکت او افزود تا این که کریم خان زند با چهل هزار نفر از الوار نکبت پیوند به عزم مجادله آن خاقان ظفرمند به استرآباد آمده مدت چهل روز در خارج شهر نشسته از جلادت دلیران قاجار معادل پانزده هزار نفر از سپاه گمراهش قتل، و موازی دوازده هزار نفر اسیر و شجاع الدین خان، سردار نامدارش، مقتول و خود اسباب سلطنت را گذاشته به اصفهان گریخت.

نواب محمدحسن خان عزیمت عراق کرد [و] در اشرف مازندران محمدولی خان قاجار و مقیم خان ساروی را به تنبیه جماعت لاریجانی خیره سر، که کریم خان را سواد لشکر شده بودند، فرستاد. بعد از ورود ایشان به آمل از بی اعتدالی محمدولی خان، اهالی آمل و حوالی بر او شوریده و او را گرفته، محبوس کردند و بر دور مقیم خان جمع گشته او را بر خویش امیر ساختند و در توقف ساری به نواختن کوس خلاف پرداختند. نواب محمدحسن خان از اشرف به ساری شتافت و مقیم خان در دعوا، زخم گلوله زنبورک^۲ یافت و پس از گرفتاری، در آتش غضب شهریاری سوخته روی از عالم برتافت. بعضی از اهالی مازندران مقتول و برخی [اموالشان] مصادره گشته و مبلغ بیست هزار تومان نقد به جریمه خیانت داده، گذشت خاقانی را شمول آمدند.

در آن اوقات، احمد شاه ابدالی از هرات و قندهار رایت استقلال برافراشت،

۱. ملّی و مجلس: «رفته و با»

۲. نوعی سلاح آتشین مخصوص آن روزگار کوچکتر از توپ و مانند خمپاره های امروزی بود که با اسب و شتر حمل می شد.

خراسان را مسخر کرده، شاه پسند خان افغان از جانب او با پانزده هزار لشکر به عزم تسخیر استرآباد به شهر سبزواری روی آورد و جمعی از امراء خراسان با عیال و متعلقان فرار و به دامغان آمدند. نواب محمدحسن خان، محمدحسین خان دولوی قاجار را با معادل چهارده هزار لشکر به دفع او مأمور و سردار مزبور شکست یافته به احمدشاه پیوست.

نواب محمدحسن خان [۱۲] بعد از این فتح نمایان با لشکری بی کران روانه تسخیر اصفهان شد. یکدفعه با کریم خان زند مجادله نموده، محمدخان زند را، که از شجاعان روزگار و در دعوایی قدری از کله اش شمشیر پرانده، مشهور به بی کله بود، با هفتاد تن از دلیران زند اسیر و به ساری فرستاده [و] اصفهان را مسخر کرد. یکدفعه دیگر در قریه گلون آباد اصفهان با کریم خان مصاف کرده، او را شکست داد و روی سعادت به تسخیر قزوین و گیلان نهاد.

آزاد خان افغان در شهر ارومیه مسکن داشت. خاقان مظفر دفع او را به آذربایجان شتافت. آزادخان با بیست هزار نفر افغان روی به مجادله آورد. چون کوچ افغانه در ارومیه بودند، در اول جانفشانی کرده [قاجاریه را] شکست دادند و در آخر [از آنها] شکست خورده روی به باز پس^۱ نهادند.

آزادخان با کوچ و معدودی به طرف تفلیس فرار نمود. نواب محمدحسن خان معادل یکهزار خانوار از افغان و اوزبک را جمع نموده، از راه گیلان به مازندران فرستاد و خود با حشمی انبوه روی به فارس آورده، کریم خان را محاصره نمود. خیل قاجار به مواضعه زندیه غدار بی وفایی را شعار، و اردویی به آن عظمت متفرق و نواب محمدحسن خان با شرمه^۲، خود را از دور شیراز به مازندران کشید و در شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو، از دست دو سه تن از جماعت قاجار غدار شربت شهادت چشید - اللهم اغفره.

۲. گروه اندک از مردم، مقدار کم از چیزی، قدر قلیل (معین).

۱. ملک و مملی: «پاریس»

ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نَوّاب محمدحسن خان و پدر و عمّ بزرگوار حضرت صاحبقران

بعد از قضیه قتل محمدحسن خان مغفور، کریم خان مغرور را، این ماتم عروسی شد و منت پذیر از سپهر آبنوسی عراق و فارسش مسلم گشت و با لشکری انبوه روی به طرف طبرستان آورده، استرآباد را خراب ساخت و به تفریق سلسله جلیله قاجاریه پرداخت.

اخلاف نَوّاب محمدحسن خان را که چون سپهر تسعه، نه بودند از هم جدا کرد. برخی از منسوبان در دارالسلطنه قزوین سپرده، دو تن از ایشان را که نیرین چرخ جلالت و اخترین اوج نبالت و هر دو از یک مطلع طالع و عرصه جهان را چون ماه و خورشید لامع بودند و اولاد امجاد او را اسن و ارشد و سزاوار جلوس در ایوان و مسند می نمودند، با متعلقان به دارالعلم شیراز آورد. یکی، اعلیحضرت فردوس منزلت محمد شاه قاجار - انارالله برهانه است که صاحبقران تاجدار را عم بزرگوار است و دیگری، نَوّاب معزالسلطنه حسین قلی خان ملقب به جهانسوز شاه [است] که شهریار با اقتدار را پدر عالی مقدار. بالجمله هر دو را در مسند بزرگی همواره با خویشان جلیس داشتی و در مهمات مشکله قرار کار را بر صوابدید رأی رزین ایشان گذاشتی و در مراسم میزبانی و مهمان نوازی پیوسته همتی ملوکانه گماشتی ولی غافل از این که خوان نعمت گستردن و شیرشرزه به خانه آوردن، دشمن پروردن و پنجه به خون خویش فرو بردن است.

لمؤلفه :

با آن که دانم دشمنی، جای تو در دل داده ام
مهمان صاحبخانه گُش در خانه منزل داده ام

بعد از دو سال نَوّاب حسین قلی خان به اذن کریم خان از شیراز به استرآباد آمد و

در آن نواحی [۱۳] افزاینده رایت استمداد شد. قاتلین پدر بلند اختر را به سزا رسانید و با کریم خان، بر هم زن بنیان موافقت گردید [و] محمدخان سوادکوهی را که امیری با اقتدار و از جانب کریم خان حاکم بالاستقلال مازندران بهشت آثار بود، به یک تاختن از مرکب حیات پیاده نمود. ترکمانیه دشت را از ضرب تیغش خون از رود گرگان گذشت و به رودخانه اتک جاری گشت.

کریم خان از استماع این نوع جلادت و شهادت باطناً واهمه برداشت و با سلطان شهید که در شیراز بود، سوء سلوک بنا گذاشت. بالاخره ثواب حسین قلی خان به سبب سلامتی ذات برادر بزرگوار و نصایح مشفقانه آن عالیمقدار از جلادتی که داشت، دست کشید و در گوشه [ای] آرمیده به کار صید و شکار مشغول گردید. چون در ولایت دامغان قری و مزارع فراوان داشت، لهذا بنیان توقف را در آن مکان گذاشت. اگر چه از هر طرف دشمنانش در کمین بودند و دست فتنه دراز از آستین، ولی چون گوهر تابناک این برگزیده خالق آب و خاک در صدف وجودش به ودیعت بود، حفظ خدایی از تعرض اضدادش محافظت می نمود.

در میان طایفه عزالدینلوی قاجار، زهره زهرایی از اوج عزت برگزید و او را پس از خواستگاری و طوبی فراخور دستگاه شوکت شهریاری به حرم محترم خویش آورده، آرام گزین گردید. پس از اندک زمانی نور خدایی در قالب بشری جاگرفت و روح قدسی در کالبد عنصری مأوا.

لمؤلفه :

شد چو آورد گذر^۱ روح قدس در گلشن

مریم باغ به عیسای بهار آبستن

ذکر ولادت با سعادت اعلیحضرت صاحبقرانی

چون مشیت ازلی به امنیت بلاد تعلق پذیرد، قدرت لم یزلی به رفاهیت عباد قرار گیرد، از فراهم آوردن اسباب ناگزیر است و اجتماع اوضاع لازم. تقدیر روشنی شبستان جهان را طلوع مهر فروزان در کار است و آرایش عرصه گلستان را ظهور بهار خرم سزاوار. قالب آدم بی مدد روح القدس تکوین نپذیرد و عرصه عالم بی وجود حضرت آدم آرام نگیرد. دفع قبطیان^۱ امت به وجود پاک حضرت کلیم بسته است. شکست رایت یهود کفر علامت به گوهر تابناک جناب مسیح پیوسته است. خاک مرده را، آب حیات رحمت زنده سازد و پیکر جنود ابلیس را، شعله شهاب عظمت گدازد. دفع زهر جان گزای الم به نوش داروی سرور است و رفع ضحاک ستم به ظهور فریدون جم میسور. بالجمله در روز سعادت اندوز جمعه^۲، ششم شهر جمادی الاول، سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری، مطابق با سال فرخ مآل توشقان ثیل ترکی، تحقیقاً شش ساعت و پنجاه دقیقه از طلوع آفتاب گذشته به افق بلده طیبه دامغان به طالع نهم درجه عقرب، این مهر تابان اوج سلطنت چون طفل خورشید رخشان، که هر صباح از مشیمه مام گردون به درآید، از مطلع رحم عزت طالع شد و عرصه جهان را از فروغ مهرچهر فروزان ساطع و لامع آمد. از پستان دایه عزت شیر دولت مکید و در دامان مادر شوکت آرکید. طلسم سلطنت و جهانداریش حرز بازو شد و حبوب سنبه سپهر جلالت و شهریاریش هم سنگ ترازو. قنذافه^[۱۴] تاجداری مایه راحتش گردید و مهد عالم مداری اورنگ استراحت. چون عرصه روزگار را خاقانی بلند مقدار است، خاقان روزگار تاریخ ولادت با سعادتش شد و خاقانیت روزگار را این عبارت اشارتی با بشارت آمد. آن مولد با شرافت، اکنون به مولودخانه^۳ معروف است و آن روز با سعادت به عید مولود

۲. مجلس : - «جمعه»

۱. مصریان باستان که فرعون و پیروان وی از آنان بودند

۳. ابن عمارت در وسط شهر دامغان در محله قلعه قرار داشت. دورتادورش حصار قلعه و یا ارگ شهر بود که (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

موصوف. جمعی از خدام، در آن حرم عرش مقام به خدمتگزاری موصولند و هر صبح و شام، به اطعام عجزه و ایتم مشغول. در آن روز مسرت‌اندوز هر تنی چون روز سعید نوروز عشرت آموز است و در هر یک از ولایات ممالک محروسه، جشنی فیروز خاصه در دارالخلافه طهران، که مقر خلافت خاقان گردون توانست، به مثابه نوروز، فیروز جشنی مُهتّا بر پا و نوبت‌خانه سلطنت از شام تا بام بلند آواست. روز صلاّی نعمت است و اکابر و اصاغر، ریزه‌خوار خوان رحمت. همت دریا نوال خاقانی، شامل احوال خادم و عاصی است و محبوسان زندان قهر قهرمانی را نوبت خلاصی. نَوَاب ضیاء السلطنه العلیه، صبیّه مرضیه سرکار شوکت بهیّه، مباشر کار این سرور است و جیب و دامن عموم چاکران دربار دولت عظمی از ریش دست حق پرستش، چون دریا و کان، معمور^۱.

این غزل‌زاده از طبع مؤلف در محافل سرور، ذکر زبان مغنیان بزم سور است و گوش مستمعین از استماع آن پر از لآلی منور و هی هذه لمؤلفه:

تسبارک الله از ذات آنچنان مولود	که از وجودش منحوس اختران مسعود
حکیم را غم بیهوده در تفکر ذات	کمال ذات عیان از صفات این مولود
گه تجلی ذاتش ز کارخانه غیب	تجلیات عیان بود تا به ملک شهود
نه بوالبشر ولی اندر صوامع ملکوت	به این وجود مبارک مقربان به سجود
زهی وجود که در روزگار ایجادش	چه جودها که نمود آفریدگار وجود
ستوده مام جهان را دگر چه غم ز فناست	که این چنین خلفی زاد و تا ابد آسود
اگر چو کعبه شود دامغان، مدار عجب	چرا که یافت شرافت ز فرّ این مولود
جهان به تازگی امروز کاین همایون روز	نمونه‌ایست ز مولود خسرو محمود
ستوده فتحعلی شه که بود نظم جهان	ز آفرینش او کردگار را مقصود

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

خرابه‌هایش ظاهراً زشت می‌نمود. لذا شهرداری این شهر آن را تخریب و امروزه به یک مرکز تجاری درآمده است.

۱. آباد

نشان سالش «خاقان روزگار»^۱ آمد که روزگارش خاقانی جهان فرمود
مباد معدوم این روزگار آنکه^۲ بود به روزگاران اسباب خرمی موجود
شد آفرینش من خاوری به عهد ملک عطیه [ای] بود این هم ز فضل ربّ ودود

خلاصه بعد از آنکه این ولد با سعادت در سنین دولت به هفت رسید، دست قضا
بساط زندگانی نواب جهانسوز شاه را در هم پیچید. در شب چهارشنبه بیستم شهر
صفرالمظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک در میانه راه استرآباد و دامغان، که با عیال
خود می‌رفت، به دست چند تن از ترکمانیه شوم یموت کشته شد و طومار عمرش در
نوشته آمد.^۳

بعد از رحلت، خلفی دیگر نیز از او به وجود آمد که صاحبقران مظفر را برادر
کهنتر است و همنام پدر عالی گهر. عمّ بزرگوار شاهنشاه تاجدار، محمد شاه قاجار، که در
دارالعلم شیراز بود، بعد از استماع خبر شهادت برادر بلند اختر، ملاقات این برازنده
تخت و افسر را آرزو نمود. شاهنشاه [۱۵] مؤید، امثال امر عمّ مظفر را لازم شمرد و
عزیمت شیراز کرده، چندی در آن دیار خلد اثر در مصاحبت آن شهریار توانگر به
سربرده پس از اطفای نایره شوق، روی سعادت به وطن آورد.

از قراری که مشهور و معروف است، کریم خان زند، در آن سن طفولیت از بشره
همایونش، آثار صولت و صلابت سلطنت تفرّس می نمود و پیوسته در حضور همایونش
این نکته را به حضار محفل میسرود و از غرایب اوضاعی که در آن زمان از عمّ بزرگوارش
تراوش کرده بود، اکثر اوقات در نزد امنیان دولت مذکور می فرمود. از آن جمله، داستان
غیرت عمّ اکرم را چنین می سرایید که هنگام سلام عام که در مجلس خاص نزد کریم خان
نشسته و کریم خان دل به صحبت اهل حضور بسته بود^۴، چاقوی فرنگی از جیب مبارک

۱. به حروف ابجد سال تولد وی ۱۱۸۶ است.

۲. مجلس: «زانکه»

۳. نگارنده اشاره‌ای به شورش حسین قلی خان بر کریم خان نمی‌کند و این که زکی خان زند به کشتار مردم منطقه
پرداخت و مردم یکی از روستاهای منطقه چهارده کلاته دامغان را از دم تیغ گذراند. حسین قلی خان دست
آخر به دست ترکمانان یموت کشته شد.

۴. مجلس: - «بود»

بر می آورد و فرش زیر پای خود را از ضرب گزlk پاره پاره می کرد. مباشرین بزم، از پیشخدمت و فراش در خدمتش تظلم می آوردند و عجز می کردند که این چه احوال است، بر جان ضعیف ما رحم فرمای و این عمل را ترک نمای. در جواب می فرمود: اکنون که قدرت خصومت به نوعی دیگر ندارم، این قدر هم غنیمت است.

بخش ۳

ذکر انتقال دولت زند به این سلسله ارجمند و بیان مختصری
از حالات و فتوحات خاقان شهیر ظفرمند تا هنگام ولیعهدی خاقان عدوبند

در روز سه‌شنبه سیزدهم شهر صفرالمظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و سه،
کریم‌خان زند در دارالعلم شیراز بهشت مانند، تخت را به تخته بدل ساخته، درگذشت و
تاریخ فوت او از کلک فصحای آن عصر به این آیین بر صفحه مرقوم گشت:

تاریخ:

کریم‌خان چو ازین دار بیم دار گذشت^۱

سه از نود، نود از صد، صد از هزار گذشت (۱۱۹۳)

خاقان مغفور محمد شاه قاجار، که شاهنشاه صاحبقران را عمّ بزرگوار است، از
یاری اقبال و یاری بخت سعادت اتصال، در روز مزبور به سبب نحوست سیزده، با
برادران کهتر خود، جعفرقلی‌خان و مهدی‌خان و جمعی دیگر از خویشان و ارادت
کیشان، سوار گشته در اربع^۲ حومه شیراز مشغول صید و شکار بود که ناگهان این خبر
بهجت توامان را از مخبری صادق شنود،^۳ از همان خارج شهر مزبور، با برادران
صداقت دستور، گران رکاب و سبک عنان گردید، در عرض سه روز به دارالسلطنه
اصفهان بهشت نشان رسید و از آن‌جا ایلغار^۴ کرده در دارالخلافه طهران، ابدال خان کرد

۱. این مصرع در متن ملک و مجلس آمده و در نسخه ملّی نیامده است.

۲. چهارگوشه ۳. مجلس: «شنیده» ۴. به تاخت رفتن

جهان بگلو با سایر روسای اکراد به خدمتش تشریف جستند سپس^۱ روانه مازندران شد. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرانش، که تا آن زمان منتظر چنین روزی بودند، بی وفایی کرده از استرآباد به بارفروش^۲ آمدند و جمعی را بر سر راه برادر بلند اختر فرستاده او را سد راه شدند.

رضاقلی خان برادر دیگرش نیز از خاقان شهید جداگشته در بارفروش به ایشان پیوست. جعفر قلی خان به استمالت هر سه روانه شد. پند ناصح مشفق، سودمند نیفتاد و از بارفروش بیرون آمده با برادر مهتر، صف مجادلت آراستند. رضاقلی خان از رفاقت ایشان پاکشیده به بارفروش رسید. مرتضی قلی خان شکست یافت و خاقان مظفر داخل بلده بارفروش شد.

در آن وقت، علیمیرادخان زند [۱۶] دعوی سروری می کرد^۳، سپاهی جرار به تسخیر مازندران فرستاده و از سلطان سعید شکست فاحش دیده به طهران برگردیدند. سلطان سعید، عزیمت اصفهان داشت که باز برادران هرزه درآ، بی وفایی آغاز نهادند و گنجینه مخالفت را سرگشادند. کوتاهی سخن، از هنگام ورود خسرو مسعود به مازندران، که سینه یک هزار و یکصد و نود و سه بود، تا نود و نه، که مدت هفت سال است، بی اندامی برخی از برادران، او را در سامان مازندران و طهران معطل داشت. از آن جمله، در سال یک هزار و یکصد و نود و پنج، رضاقلی خان که به استمالت جماعت لاریجانی مأمور بود، علی الغفله به بارفروش در آمده و سلطان سعید را دستگیر کرده به محال بندپی مازندران فرستاده، حاجی خانجان حلالخور حاکم بندپی او را در جنگل محبوس نهاد. برادران دیگر جمعیت کرده و رضاقلی خان را شکست داده و پادشاه جهانگیر را از حبس بندپی بر آوردند. در همان سال به سفر سمنان و دامغان و بسطام رفت و در سال دیگر تا چمن گوران دشت آذربایجان حرکت و در سلطانیه بیلاق نمود. بالجمله درین هفت سال، نه فرصت کاری شد، نه برادران از مخالفت طرفی بستند.

۱. مجلس: - «سپس» ۲. بابل امروزی

۳. در نسخه ملّی، این عبارت چنین آمده است: «در آن وقت، علیمیرادخان برادرزاده کریم خان نیست، پسر زن صادق خان برادر کریم خان است که در معنی ربیب او محسوب می شود، پدرش قبطانس زند است، دعوی سروری می کرد».

رضاقلی خان بعد از توسل به علیمرادخان و صادق خان زند به خراسان رفته فوت شد. مرتضی قلی خان خواست نزد علیمرادخان رود، خبر فوت او را در قم شنیده عازم رشت شد و از راه دریای خزر به حاجی ترخان و از آنجا نزد کتراین ثانی^۱ ملقب به خورشید کلاه، پادشاه روس رفت و بعد از چندی نعش او را به ایران آوردند. مصطفی قلی خان از دو دیده نابینا شد. کسی که از برادران خلائی نکرد، مهدی قلی خان بود. علی قلی خان هم در زمان سلطان شهید بد نبود.

بالجمله در سالی که سلطان شهید از حبس بندپی نجات یافت، شاهنشاه صاحبقران دوازده ساله بود. سلطان سعید چون از ناحیه احوالش، ادراک و فور شجاعت و سخاوت و عدالت و سیاست می نمود، روزبه روز بر مراتب عزت و اقتدارش می افزود و آن ذات کامل الصفات را بر جمیع برادران و متعلقان مرجع می داشت و همت ارجمند به تربیت گوهر بلندش می گماشت.

در اسفار قریب و بعید، به جای عمّ سعید، جالس مسند خلافت تأیید بود و در حضور و غیاب آن حضرت، مباشر مهمات شد^۲. بالجمله علیمرادخان زند دو دفعه لشکر به مازندران فرستاد: در [بار] اول مراد خان زند سردار بود، به سعی جعفرقلی خان شکست یافت؛ در [بار] ثانی، شیخ ویس خان، ولد خود را با جمعیتی از اشرار به تسخیر استرآباد مأمور کرد. شیخ ویس خان در بلده ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با سپاهی بی کران به آن سامان فرستاد. تدابیر صائبه سلطان سعید اردوی او را متفرق ساخت و محمد ظاهر خان دستگیر و مقتول شد. شیخ ویس خان نیز از ساری فراراً^۳ به علیمرادخان پیوست. ساقی روزگار، علی مرادخان را پیمانه مرگ چشانید و برادر بطنی او جعفرخان که در کردستان بود، به اصفهان آمده مدعی سروری گردید.

سلطان سعید در چهاردهم [۱۷] شهر ربیع الاول سنه یک هزار و یکصد و نود و نه از استرآباد عزیمت عراق فرمود و ولایات قم و کاشان را مسخر نمود [ه] روی به اصفهان

۱. منظور از کتراین ثانی، کاترین دوم تزار روسیه است که معاصر آقا محمدخان بود.

۲. ملّی: «شدید»

۳. مجلس: «فراراً از ساری»

آورد و جعفرخان تاب مقاومت نیاورده، عزیمت شیراز کرد.

خاقان مسعود به سمت جبال بختیاری پی سپار و در منزل قهیز چارمحال سنگر آن طایفه را بر هم زد و اکثری [از دشمنان] را طعمه شمشیر آبدار نمود. در سنه یکهزار و دویست و یک بر سر گیلان لشکر رانده و آن ولایت را متصرف گردید.

هدایت الله خان حاکم آن جا خواست از انزلی به بادکوبه فرار کند، یکی از غلامان او را به مهره آتشین تفنگ از پای درآورد و سرش را به خدمت سلطان سعید برد.

در سنه یکهزار و دویست و دو، باز سفر اصفهان فرمود و علی خان افشار خمساوی را به جرم خیانت کور نمود. جعفرخان زند از شیراز بر سر یزد رفت و از میر محمدخان طبسی شکست خورد. میر محمدخان مزبور مغرور شده به اصفهان تاخت و جعفرقلی خان به حکم سلطان سعید در بلوک رودشت اصفهان او را شکست داده روانه طبس ساخت.

خاقان سعید عزیمت فارس کرده از مشهد مادر سلیمان مراجعت به اصفهان و از آنجا به طهران برگشت. در سنه یکهزار و دویست و سه، در شیراز جعفرخان زند از سعایت دو سه نفر از اشرار زندیه و غیر کشته شد. لطفعلی خان، ولدش، از لار به شیراز آمده قاتلین پدر را به سزا رسانید. خاقان مغفور باز عزیمت فارس فرمود. لطفعلی خان موازی بیست هزار نفر جمعیت از الوار فراهم آورده و در صحرای قصرالدشت حومه شیراز، مشهور به مسجد بردی، یک فرسنگی شهر، تلاقی دست داده، خان زند شکست خورده و به شیراز رفته دروازه را در بست. هجده هزار پیاده و جمعی از امرای الوار دستگیر شدند.

در آن سال تسخیر شهر میسور نبود، لهذا سلطان سعید مراجعت به طهران فرمود و شاهنشاه صاحبقران - خَلْدَاللهَ ملکه - را به سبب انتظام امور عراق و اطلاع از اوضاع فارس و کرمان با لشکری بی کران به توقف چمن گندمان^۱ روان و محمدحسین خان و نصرالله خان قراگوزلو را در رکاب با سعادتش مأمور به آن سامان نمود و خود به سبب جسارت صادق خان کرد شقاقی، ایلغار کرده در یکشب بیست و چهار فرسنگ راه رانده

۱. شهری است در استان چهارمحال بختیاری، نزدیک شهر کرد.

به سراب خراب رسید و از افروختن آتش انتقام، رودخانه‌های اکراد بد نهاد را به کره‌اثر رسانید. صادق‌خان به قرا باغ گریخت و سلطان سعید، به دارالسلطنه تبریز شتافته [و] امرای آذربایجان به حضرتش تقرب جستند، مگر محمدقلی خان افشار حاکم ارومی، که وحشت کرده به محال‌اشنو^۱ فرار و پس از نهب^۲ اموال، مطمئن شده به اردو پیوست. در خلال این احوال، خبر شورش لطفعلی خان زند را شنیده از آذربایجان به صوب عراق عازم گردید. تبیین این مقال آنکه، پس از نزول سوکب اجلال حضرت صاحبقران بی‌همال به چمن‌گندمان، لطفعلی خان را هوای خام مجادله با آن برگزیده حضرت ذوالجلال بر سر افتاد و بایست هزار کس از ابطال رجال از شیراز [۱۸] روی به محال سمیرم نهاد.

صاحبقران بی‌همال، عزم لطفعلی خان را فوزی عظیم شمرده و از چمن‌گندمان روی به محال قمشه^۳ آورد. لطفعلی خان در شبی که مست از شراب ناب و دیده‌بختش^۴ در خواب بود، عبدالرحیم خان و محمدعلی خان، برادران حاجی ابراهیم خان شیرازی، به پشت گرمی موکب صاحبقران ظفر آیت که در قمشه استقرار داشت، اردوی او را بر هم زده روانه شیراز شدند و لطفعلی خان با دوستان نفر سوار از الوار، فرار و به طرف شیراز ایلغار کرد؛ دروازه‌های شهر را چون باب بخت، بسته یافت و به جانب دشتستانات و بندر ریگ شتافت.

شاهنشاه مظفر از محال قمشه، نزول اجلال به دارالسلطنه اصفهان فرمود و کوس بشارت را بلند آواز نمود. حاجی ابراهیم خان، نگاهداری فارس را با چنین کاری بزرگ در قوه قدرت خود ندید، لهذا ملتجی به درگاه فلک جاه سلطان سعید گردید. در سنه یکهزار و دویست و شش سلطان سعید،^۵ حضرت صاحبقران رشید را در دارالخلافة طهران بر جای خویش نشانیده به صوب مملکت فارس عزیمت گرای شد. قبل از وقت، مصطفی خان دولوی قاجار را با میرزا رضا قلی نوایی، صاحب دیوان انشا، و معادل سه هزار کس به آن جانب مأمور [کرد]. میرزا رضا قلی، اموال لطفعلی خان را از جواهر

۱. اشنوئه امروزی در آذربایجان غربی که ساکنان آن کرد هستند. ۲. نهب: غارت کردن، غنیمت گرفتن.

۳. قمشه نام قدیم شهرضا است که در جنوب اصفهان قرار دارد. ۴. ملی: «دیده‌بختش»

۵. ملی: - «گردید. در سنه یکهزار و دویست و شش سلطان سعید»

سواره و پیاده و نقد و غیره ضبط کرده به اصفهان فرستاد.

لطفعلی خان از بندر ریگ جمعیتی آراسته و با مصطفی خان مقابله کرده او را شکست داد. پس از آن، جان محمدخان دولوی قاجار به سرداری مأمور شد و در مسجد بردی شیراز با خان زند جدال نموده، شکست خورد و جمعی از امرای قاجار در آن گیرودار گرفتار شدند.

سلطان سعید، خود، روی سعادت انباز به شیراز آورد و در بلوک ابرج،^۱ لطفعلی خان شیخون به اردوی همایون برد و کاری نساخت. حاجی ابراهیم خان و عمال و اعیان فارس، به اردوی اعلی مشرف و از التفات گوناگون قرین انواع عز و شرف شدند.

سلطان سعید داخل شیراز [شد] و اولاد و متعلقان امراء زند را، از کریم خان تا لطفعلی خان، کوچانیده روانه مازندران ساخت و حاجی ابراهیم خان را در ازای آن همه خدمات شایان به منصب بلند ایالت مملکت فارس بنواخت و به رجعت دارالخلافة طهران، سمند رجعت به ضرب درتاخت.^۲ در سنه یکهزار و دویست و هفت، صاحبقران کشورگیر را به تسخیر ولایت کرمان و قلاع بم و نورماشیر مأمور نمود و خود در چمن آس پاس فارس نزول اجلال فرمود.

جان محمدخان دولوی قاجار، به خرابی قلعه شیراز، که از بناهای کریم خان زند [بوده] و بروج و بارو [ی آن] کلاً از آجر سفید پخته و به غایت مستحکم و استوار بود، پای عزیمت برگشود. یکی از فصحای آن عهد رباعی درین فقره گفته و الحق گوهر معنی نیکو سفته است.

گردون به زمانه خاک غم بیخت دریغ با شهد طرب زهر غم آمیخت دریغ
[۱۹] از کینه دور فلک جور سرشت شیراز زهم ریخت دریغ

در هفتم شهر ذی حجة الحرام مذکور، قلعه کرمان از همت این خسرو گردون توان، مسخر و قلعه جات بم و نورما شیر تا حدود سیستان و بلوچستان به تصرف غازیان مظفر در آمد.

۲. مجلس: «سمند نصرت در تاخت»

۱. از روستاهای شهر آباده در استان فارس

صاحبقران قلعه گشا، جمعی از معارف آن ولایت را با پیشکش‌های فراوان و مالیات دیوان قدر بنیان به صوب اردوی اعلی روان و خود بعد از انتظام امور آن سامان، در دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هشت، به رکاب ظفر عنان برگشت و در دوازدهم شهر صفرالمظفر، عرصه دارالخلافه را از یمن ورود سلطان فردوس مکان و خاقان صاحبقران، پایه از فردوس برین درگذشت و بفاصله روزی چند رایات ظفر آیات را به ولایت گرگان و تنبیه ترکمانان یموت و کوکلان حرکت داد و از خون آن گروه نکبت ثروه^۱ رودی دیگر در کنار رود گرگان بنا نهاد و پس از وفور نهب و غارت و قتل بی نهایت کله منارها از رئوس منحوس ایشان ترتیب داده و جمعی از معارف را به صیغه گروگان با کوچ و متعلقان برداشته عازم مقر خلافت شد. خانوارهای گروگان ترکمانان را در ارک معلی در همسایگی دولت سرا منزل داد و جیره و جامه سالیان از برای ایشان بنا نهاد. عزیمت دیار خراسان داشت که خبر طغیان لطفعلی خان در کرمان و مخالفت کرمانیان به سمع اشرف رسید. اولاً صاحبقران کشورگیر را به متقلای موکب ظفر تأثیر با جمعی از دلاوران شیر نظیر نامزد کرد و خود پس از آن متوکلاً علی الله روی به راه آورد جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلربیگی مملکت فارس که بعد از خبر طغیان لطفعلی خان به ملاحظات عقل دور اندیش، احضار به رکاب نصرت کیش شده بود، در منزل پل دلاک قم، جبهه^۲ بر خاک حضور پر نور سود و در همان روز ورود به منصب جلیل وزارت اعظم و لقب نبیل اعتمادالدولگی سرافراز و بلافاصله، عقاب رایات ظفر به صوب مقصود در پرواز آمد.

قلعه کرمان را پس از ورود محصور و حضرت صاحبقران منصور را به خرابی حول و حوش تسخیر قلاع خارجه مأمور ساخت و بعد از انقضای مدت پنج ماه به یورش غازیان غیور، قلعه به آن استحکام را مفتوح و کوس فیروزی بنواخت. سه روز متوالی به قتل و آسراهای فرمان داد و لطفعلی خان به سمت سیستان پای گریز برگشاد. در قلعه بم، محمدعلی بیگ کلاتر آن ولایت، اسب نامی اش را که معروف به قران بود، پی کرد و او را با دستان بسته به درگاه کی آورد. بعد از کوری روانه طهران و از آنجا به عدم

آباد روان شد. [او را] در بقعه حضرت امامزاده زیدبن یحیی دفنش کردند و پس از چندی فتح الله خان، ولدش، که در جرگ [ه] خواجه سرایان حرم محترم بود، نعش او را نقل و تحویل کرده، در عتبات عرش درجانش مدفون آوردند.

بیت:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات بدی را خود بدی [۲۰] باشد مکافات

دوقطعه الماس میراث پدری سلطان سعید، مسمی به دریای نور و کوه نور و بعضی جواهر نفیس دیگر، باز منتقل به آن شهریار باذل شد.^۱ صاحبقران مؤید را به انتظام سایر مهام کرمان گذاشت و خود راه شیراز برداشت. بعد از چندی که از سعی صاحبقران مؤید، امورات کرمان را نظامی و مهمات صفحه لار را انتظامی دست داد، بر حسب احضار عم بزرگوار، بال همت به صوب شیراز برگشاد و در ازاء آن همه زحمات، مورد نوازش زیاد گشته از منصب ارجمند ایالت مملکت فارس و لقب دلپسند جهانبانی برخوردار و سلطان سعید به دارالخلافه جاوید قرار، عنان گذار شده در سته یکهزار و دویست و نه به عزم تسخیر قلعه شوشی، عقاب رایات ظفر را به جانب مملکت آذربایجان بلند پرواز نمود.

چون تسخیر قلعه به حکم قدر موقوف به وقت دیگر بود و سلطان سعید را مراجعت بی نیل مقصود، خلاف غیرت می نمود و هم چندی بود که اریکلی خان والی گرجستانات به سبب تعرض کوه نشینان داغستان، پناه به دولت روس برده و از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد، ادیج^۲ نامی از ینارال^۳ آن دولت را با جمعیت به حدود ولایت خویش آورده بود، لهذا تنبیه آن بدکنش را در کیش ملت داری واجب شمرده و توکل بر خالق جزو و کل کرده به دیار گرجستان تاخت و شهر تفلیس را مسخر نموده آن ولایت معمور را از قتل و غارت موفور ویران ساخت. والی مزبور به صوب کاخ و کارتیل^۴ گریخت و به ولایت قزلر^۵ رفته مجدداً به جهت استمداد به دامن

۱. بخشنده

۲. مجلس: «گداونج»

۳. ینارال، همان جنرال است و افسران عالیرتبه را گویند؛ ملی: «ینالار»

۴. نام دو ایالت از ایالت های مهم گرجستان است که در عهد صفویه تابع ایران بودند.

دولت روسیه بد بنیاد آویخت.

سلطان سعید نه روز در تفلیس توقف کرده از آنجا سمنند عزم به ولایت گنجه برانگیخت. ولایات شکمی و شروان را مطیع نمود و ایام زمستان را در قشلاق مغان به سر برده، در اواخر فصل مزبور عود به دارالخلافه طهران فرمود.

در سنه یکهزار و دویست و ده، عازم مملکت خراسان شد و نادر سلطان افشار، ولد شاهرخ شاه، از جانب پدر به قندهار رفته به امید استعانت، به اولاد تیمور شاه افغان پناه برد. ارض اقدس مسخر و ایام خود سری اولاد نادر شاه افشار به سر آمد. شاهرخ شاه، بعد از دادن گنجهای سیم و زر و سپردن گنجینه‌های دُر و گوهر، مریض گشته ازین عالم درگذشت.^۵ مقبره نادری که کلاً از سنگ رخام مرمر و مشحون به انواع زینت و فرّ بود، از ضرب تیشه انتقام با خاک تیره برابر گشت. بعد از آنکه عرصه خراسان را طولاً و عرضاً متصرف گردید، حکام جدید به هر ولایت برگزید و روی سعادت به دارالخلافه طهران راجع گردانید. عظام رمیم نادر شاه افشار و استخوانهای پوسیده کریم‌خان زند را، که به خونخواهی جدّ و پدر از ارض اقدس و دارالعلم شیراز آورده بود، در معبر کریاس^۶ خلوت نمازخانه واقعه در دارالخلافه طهران، که از مستحدثات کریم‌خان مزبور است دفن نمود و شبان و روزان از سطح آن عبور می‌فرمود. اکثر اوقات در هنگام عبور لگدی سخت [۲۱] بر آن دو موضع^۷ می‌نواخت و هر یک از آن دو بینوا قرین مذمت و قدح فراوان می‌ساخت. با این همه بغض و عداوت، چنان معقولیت داشت که در ایام حیات شاهرخ شاه، نام سلطنت و تاج دولت بر سر نگذاشت؛ بعد از مراجعت از خراسان، همت بر این فقره گذاشت. افسر و جیقه و مسندی مختصر ترتیب داد و این قرار را در دولت عظمی به یادگار نهاد.

وقتی خاقان مغفور - نورالله مضجع - تاریخ جلوس و قتل نادر شاه را در یک شعر

۵. نام فعلی آن، کپزلیار است و در کنار رود ترک قرار دارد.

۶. نمونه‌ای از تحریف تاریخ که در آن شکنجه شدن شاهرخ میرزا حذف گردیده است.

۷. در کاخ گلستان و در مدخل خلوت کریم‌خانی واقع است و به معنای طهارت خانه است که بر بالای اطاق و سرای می‌سازند؛ محوطه درون سرای؛ خلوت خانه شاه یا امیر؛ دربار شاه (ر.ک: معین، ذیل کریاس).

۸. در حاشیه نسخه ملّی، این عبارت ناقص به چشم می‌خورد: «شاید در حین مذمت بوده که ناسخ عیناً آن را به این شکل نقل نموده، یعنی به تصحیف».

از مؤلف طلب فرمود، این قطعه عرض شده، موقع قبول یافت :

تاریخ

نادر که شد ضرب المثل هم بی بدل هم بد عمل
مقتول از تیغ اجل آمد بهار و رفت دی
از خاوری جويا ملک تاریخ قتل و شاهی اش
فی الفور جستم خامه و بردم^۱ به سوی هر دو پی
از این دو لخت آید برون سال جلوس و قتل او
نادر شه افشار بد، نادر شه افشار طی^۲

ذکر عزیمت سلطان شهید به مملکت آذربایجان

و احضار صاحبقران کشور ستان از شیراز و تفویض منصب ولیعهدی
دولت جاوید طراز

سلطان سعید شهید را بعد از مراجعت از سفر خراسان هوای استخلاص ولایت ارمن و گرفتاری خان شوشی، ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ، که تا آن زمان از بادیه مخالفت تردماغ بود، افتاد و به مفاد «الملوک ملهمون» ملهم غیب، آیه وافی هدایه «کل من علیها فان»^۳ را به گوش هوشش فرو خوانده از وفور فراست و دانایی دریافت که هر بقایی را فنایی لازم است و هر ثباتی را زوالی جازم؛ روزگار ناپایدار غدار است و سپهر غدار ناپایدار. از فرط دوربینی و مآل اندیشی، حفظ بنیان سلطنت و حراست ایوان خلافت و ایمنی رعیت و سپاه و نگاهداری تخت و کلاه، خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر بر زد و به احضار شاهنشاه صاحبقران از دارالعلم شیراز فرمان داد. پس از وصول موکب آن برازنده دیهیم سروری، حضرتش را زیاده از سابق نوازشی به سزا

۱. مجلس :- «بردم»

۲. در ذیل ماده تاریخ «نادر شه افشار بُد» در نسخهٔ مَلّی عدد ۱۱۴۸ و در ذیل «نادر شه افشار طی» عدد ۱۱۶۱

به چشم می خورد. ۳. سوره الرحمن، آیه ۲۶.

فرمود و در محفل خاصش از راه وفور مرحمت و از جهت سپردن اسرار مملکت، اذن جلوس فرمود، مهر از زبان الهام بیان برداشت و نقود اسراری را که سالیان دراز^۱، در خزینه خاطر مخزون داشت، بر طبق اظهار گذاشت؛ فرمود: ای فرزند نامدار و قره‌العین عالیمقدار، از روزی که ابر نیشان رحمت الهی از فیض فضل نامتناهی گوهر وجود مسعودت را در صدف عفت به ودیعت^۲ نهاد و دست قابله قدر، ذات دولت نمونت را به عرصه عالم شهود پای گشاد، تا دیده بر جمال بی مثال دلارایت گشودم، بر روشنی دیده افزودم؛ وجود مسعودت را به جهت بیداری بخت خفته به فال نیکو گرفتم و بخت خواب‌آلود را مبارکباد گفتم. در جبین مینت^۳ آثار تائیدات خدایی دیدم و عالم و مافیها را کان لم یکن انگاشته^۴، ترا از جمله عالمیان برگزیدم در هر کاری خطیر از بخت بلند عالمگیری یاری خواستم و از تائیدات اقبال روز به روز بر شوکت خویش افزوده از عزت دشمن کاستم. چون سرو [۲۲] برومند قامت در جویبار دولت بالا کشید، تذرو^۵ همتم بر شاخسار تربیت آرمید. در هر کارت تجربت نمودم و در هر امرت به دقت آزمودم، رنجت بردم و گنجت سپردم. مملکت دادم و تاج سروری بر فرق همایونت نهادم. در مراحل مروّت و انصاف و مراسم معدلت و انتصاف^۶ و فنون شجاعت و صفدری و رسوم سخاوت و مهتری و جمیع فضائل حمیده ذاتی و صفاتی که از ملزومات کار بختیاری و جهاننداری است، دیدم از همه عالم برتری و بر عالمیان سرور. تا نهال سرسبز وجودت در جویبار عالم شهود نشو و نمایی تازه بیند، گلشن مملکت را از خس و خار فتنه و آزار مصفا ساختم و نام اعدای^۷ نابکار را به جهت ایمنی خاطر فیض مظاهرت، از صفحه امکان برانداختم.

اکنون از قراین خارجه و داخله چنان دانم که از جور ساقی روزگار، دورم به آخر رسیده و سلطان روح پرفتوحم از ملکداری مملکت جسد، طمع بریده است؛ فروش عالم غیب در گوش هوشم ندای الرحیل^۸ در داده است و دست قهرمان قضا ابواب

۱. مجلس: - «دراز» ۲. ملّی: «بود لعبت» ۳. ملّی: «مینت»

۴. عالم و آنچه در آنست را هیچ انگاشتم.

۵. قرقاول؛ تذرو همتم، یعنی پرندۀ همتم، عزمم.

۶. برابری و انصاف

۷. دشمنان ۸. ندای رفتن از این عالم

بدرود تاج و تخت بر چهره‌ام گشاده. همانا که این سفر را دیگر حضری نیست و ازین سفر رفته ازین پس در گوشها خبری نه. این که کلید باب سلطنت جهان را که به امانت در دست دارم، به اضاالت به تو می سپارم. مرا بالاستحقاق و الانفراد، وارث تخت و تاج باش و عالم کون و فساد را از فرّ وجود همایون خویش، مایه رونق و رواج. در آداب رعیت پروری و ملکداری و لشکرکشی و دشمن‌کشی و عموم ملزومات جهانداری، چه گویم که ندانی و چه رانم که نتوانی. وصیت، کسی را در کار است که در امورات مختار نیست و نصیحت، شخصی را سزاوار که از فنون هنر خبردار نه. هنری که داری به کار بر و کاری که خواهی به عمل آور.

لمؤلفه:

نمی‌گویم چنین کن یا چنان کن به عالم آنچه لایق دانی آن کن

این وداع آخرین است و دیدار بازپسین: «هذا فراق بینی بینک»
[مصر]ع: تا خود چه کنی تو در جهانداری‌ها

شاهنشاه صاحبقران، از استماع این فقرات جانگداز که از عمّ بزرگوار بنده‌نواز شنیده، قطرات عبرات^۱ از دیده بارید و به زبانی ضراعت^۲ آمیز و بیانی صداقت انگیز به معرض عرض رسانید. لمؤلفه:

جهان بی‌جهانبان نماند به جای وجودش بود تا قیامت به پای

امید که تا جهان برپاست، پایه تخت جهانبان^۳ بر جا باد و دشمنان دولت را دلیل اجل به مطموره^۴ عدم رهنما. ما بندگان را بی‌وجود پاکت، وجودی نیست و عرصه خاک را، بی‌تابش مهر تابناکت نمودی نه. دولتی که داریم، در سایه تخت تست و شوکتی که خواهیم، از یاری بخت تو.

۱. جاری شدن اشک

۲. به زاری خواستن

۳. مجلس: «جهانبان»

۴. نهان‌خانه

لمؤلفه:

بقای تو ز فنای جهان چه غم دارد
تو باش باقی، گیرم که این جهان فانی است

بالجمله سلطان سعید فرزند رشید را چون جان در بر کشیده بنواخت و مانند
جانش از بدن جدا ساخت.

بعد از احسان، خلعتِ مهر طلعتِ ولیعهدی دولت ابد آیت، آن یک، سمند عزم را
به جانب مملکت آذربایجان جولان داد [۲۳] و این یک شاهباز حزم را به هوای کشور
فارس در طیران آورد: «اللیلة حُبلی».^۱

ذکر شتافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی

در بهار سال نکبت مآل ثیلان ثیل^۲ ترکی مطابق سنه یک هزار و دویست و یازده،
سلطان سعید پس از تفویض منصب ولیعهدی شاهنشاه صاحبقران و مأمور داشتن او به
صوب مملکت فارس به عزم انتظام مهام آذربایجان و تنبیه سرکشان و تدمیر متمردان و
اتمام کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر، رایات ظفر آیات را به آن صوب شقه گشا نمود و از
شاهزادگان عظام، نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین علی میرزا و
حسین قلی خان برادرزاده، و از امرای عالیمقدار، نظام الدوله سلیمان خان قاجار و بعضی
از امرای دربار را مأمور التزام رکاب نصرت شعار فرمود، در چمن سلطانیه ترتیب
شکاری جرگه داد و این حرکت بر او میمون نیفتاد. پس از آن با عزمی صرصر کردار به
اندک روزی وارد آن دیار خلد آثار گردید. ابراهیم خان، به تصور این که راه عبور بر آن
صرصر غیور بسته دارد، سدهای سدید دو رودخانه کُر^۳ و ارس را در هم شکست و

۱. شب آبتن حادثه است. ۲. واژه‌ای است ترکی به معنای سال مار؛ مَلّی: «پیلان پیل»

۳. رود کورا در شمال ارس.

آب آن دو نهر عظیم را بر آن بیابان بست. سلطان سعید تدبیر بی‌تأثیر او را مانند نقش بر آب و موج سراب پنداشت و اردوی بزرگ را در محل [ی] موسوم به آدینه بازار گذاشت و نواب حسین قلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را به محافظت اردوگماشت و خود با جمعی از لشکر جرار نیزه‌گذار و صادق خان شقاقی نابکار، که در سال قبل به قدم ارادت به دربار فلک رتبت آمده بود، در سفاین دریا شکاف نشسته از آن آب بحر مانند گذشت. آن پیر گرگ شوشی، چون تدبیر اول را بی‌فایده دید، به تدبیر ثانی کوشید و از فرط وحشت و اضطراب آن قلعه محکم حصار را گذاشت و با دلی داغدار راه داغستان برداشت.

بیت:

گریز به هنگام و سر بر به جای به از پهلوانی و سر زیر پای

سپاه خون آشام در رکاب خسرو ظفر غلام، چون قلعه را خالی از مغل دیدند، جلوریز داخل گردیدند، ذخایر و دفایینی که در سالیان دراز در آن قلعه، مانند دفینه قارون مشحون آمده بود، به اموال ارامنه و غیره، به تصرف غازیان ظفر عنان در آمد. پنج شبانه روز شاه و سپاه با خاطری آسوده بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند، غافل از این که شعبده باز چرخ مشعبد^۱ را بازیچه‌ها در پیش است و روزگار خونخوار در قصد خوردن خون بیگانه و خویش روزگار بی‌وفاکاری بزرگ در نظر داشت که با آن سلطان سعید بنای بی‌وفایی گذاشت. بالجمله سه نفر غدار نابکار: صادق نام گرجی خانه‌زاد پیشخدمت و خداداد نام اصفهانی ایضاً و عباسعلی نام مازندرانی فراش خلوت، به سبب جرمی که در روز گذشته از ایشان به ظهور رسیده بود و از بیم سطوت و وعده سیاست آن قهرمان با هیبت، در شکنجه اضطراب و اضطراب بودند، خاک بر [۲۴] دیده حق‌شناسی انباشته و تخم جور در مزرع نمک به حرامی کاشته، روز شنبه بیست و یکم شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و یازده، بعد از ادای دوگانه به درگاه اینزد یگانه دادگر،^۲ آخته خنجر بر سر بالین آن خسرو دادگر تاختند و کار او را به چند زخم منکر ساختند.

۱. ملی: «شعبد»

۲. مجلس: - «دادگر»

در آن بین گیرودار، از لفظ گوهر بار به آن سه نابکار فرمود که، ایران را خراب کردید. در جواب سرودند که، بر خلاف است، بلکه آباد کردیم. چون این مهم خطیر از آن ناپاکان شریر به وجود آمد، سراسیمه گشته ابواب فرار را بر خود بسته دیدند و پای هزیمت را شکسته یافتند، ناچار اسباب و اثاثیه سلطنت را از قبیل تاج و کمر و شمشیر مجوهر و بازو بندهای جواهر و صندوقچه جواهرنشان و سایر اسباب دیگر، که هر دانه از آنها خراج کشوری و باج اقلیمی بود، برداشته در همان هنگام صبح صادق نزد صادق خان شقاقی کاذب شتافتند و^۱ آن تیره روزگار که هنوز از خواب غفلت در خمار بود، اسباب سلطنت را دید، از فرط حیرت چشم را مالیده گفت:

[مصر]ع: این که می بینم به بیداری است یا به خواب.

پس کیفیت ماجرا را با او به میان آورده، وقایع را آنچه گذشته بود، بیان کردند و بر صدق قول خویش قسمهای مغلظه خوردند. چون یقین بر این معنی دست داد، اسباب مجوهر را برداشته، آن سه رو سیاه را در نزد خود نگاهداشت. مقارن این احوال، آفتاب عالمیان تاب چون سری بریده از طشت زرین سپهر طالع شد و امرا و لشکریان از این قضیه هولناک مطلع گردیدند و از نهایت اضطراب دست و پا گم کرده هر کس به بیغوله [ای] شتافت و هر کس به صحرا و کوهی راه مأمنی می جست و می یافت. محمدحسین خان قوانلوی قاجار، سرکشیکچی باشی مشهور به دوداق میرزا رضا قلی نوایی^۲ منشی الممالک ازین واقعه جانکاه آگاه و سلطان سعید را سراسیمه بر سر خوابگاه شتافتند و پیکر شریفش را در خون غوطه ور یافتند. سری را که از افسر خورشید ننگ داشت، عور از افسر، و افسری را که با اکیلل^۳ چرخ دعوی برابری می کرد، دور از سر دیدند.

ل مؤلفه:

حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای

حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی

۱. ملّی و ملک: «و» ۲. ملّی: «نوآبی»

۳. ملّی: «اوکیلل»؛ به معنای تاج و افسر

حمل و نقل نعل را در چنان حالت ممکن ندیده، آنچه از اسباب سلطنت که باقی مانده بود برداشته با جمعی از سواره لشکر از راه نخجوان و مراغه عازم مستقر خلافت گشتند. اهالی قلعه از کافر و مسلمان و اجامره لشکر از توانا و ناتوان دست به غارت گشوده از اساس کارخانجات پادشاهی و اسباب امرا و سپاهی آنچه دیدند، به یغما بردند. در سر این یغما خونها ریخته شد و تن‌ها به خون آمیخته. چون این خبر وحشت‌آور در آدینه بازار به اردوی بزرگ رسید، لشکر متفرق گردید. امرا همگی بنه و آغروق^۱ را ریخته بدون جمع‌آوری سپاه هر یک [به] سمتی گریختند. حسین‌قلی خان برادرزاده و سلیمان‌خان نظام‌الدوله در رکاب نواب شاهزادگان ثلثه^۲ با هر چه از سپاه به همراه داشتند، از راه رشت عازم تختگاه گشتند.

[۲۵] حاجی ابراهیم‌خان شیرازی اعتمادالدوله با جمعی از رؤسا و تفنگچیان مازندران از رکاب شاهزادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان روانه طهران شدند. در راه اردبیل، نجف‌قلی‌خان شاهسون باسواره و ایل خود به ایشان ملحق گردیده، همراهی نمود. علی‌قلی‌خان برادر سلطان شهید، که مأمور به محافظت ایروان بود، بعد از شنیدن واقعه جانگداز برادر بلند اختر با جمعی که همراه او بودند، از راه مراغه و خوی و تبریز، توسن‌گریز را به سمت عراق مهمیززده، در قلعه «علی‌شاه عوض» که در شش فرسخی طهران و از توابع بلوک شهریار است، به طمع خام شهریار از نزل نمود. نواب شاهزادگان و امرا و حاجی ابراهیم‌خان و رؤسا که هر یک از راهی رفته بودند، در دارالسلطنه قزوین به یکدیگر رسیده دو سه روزی به سبب استجمام مراکب و استحمام ارباب مراکب در آنجا اقامت نموده تا لشکر متفرقه از هر طرف^۳ جمع و به ایشان ملحق گردیده، به آیینی شایسته حرکت و در جنب قریه دولاب، منجمله حومه دارالخلافت طهران^۴ بار اقامت انداختند. چون حسین‌قلی‌خان از فرط صداقت جبلی^۵، هوشی سست و طبعی نادرست در خاطر داشت، همت قاصر بر آن گماشت که به تصدیق و صوابدید مهدعلیا و ستر کبری، والده معظمه شاهنشاه صاحبقران، که صدف هر دو گوهر بود،

۱. زاد و توشه سپاه ۲. ثلثه، سه‌گانه ۳. مجلس: «جا»

۴. در آن زمان در شرق تهران قرار داشت و امروزه در مرکز تهران بزرگ است.

۵. ملی: «خیلی»

وارد تختگاه کیان شود، بلکه به این تدبیر، شاهد^۱ زشت روی خیال خود را از پرده خفا به عرصه ظهور آورد.

میرزا محمدخان دولوی قاجار، بیگلربیگی^۲ دارالخلافة طهران، که اعظم امرای ایل جلیل، و از وفور دانایی عقلا را در مهمات مشکله رهنما و دلیل بود، و به حکم وصیت سلطان شهید بایست که باب قلعه را جز بر روی صاحبقران قلعه گشا، که وارث بالارث و الاستحقاق تخت و تاج است، بر چهره دیگری نگشاید، لهذا به مشورت جناب میرزا محمد شفیع وزیر، که در آن اوقات از خدمت مقرر معزول و در درالخلافة به عزلت مشغول بود، ازین کار و صوابدید اشرار انکار و تفنگچیانی که مستحفظ قلعه طهران و اکثری از اهل مازندران بودند با خود همدستان کرده، دروب قلعه را بر روی عموم امرا و سپاه بستند و در شاهراه انتظار ورود موکب خسرو صاحبقران نشستند. از عجایب واقعات اینکه، جناب میرزا محمد شفیع مزبور در همان سال به سعایت همقطاران مبلغ پنجاه هزار تومان مصادره شد و او را به دست بیگلربیگی مزبور سپرده بودند که تنخواه^۳ مصادره را ازو دریافت نماید. میرمحبعلی شاه نام هندی، که از معارف قلندران مرتاض و از سلسله چشتیان هند بوده، در اوقات گرفتاری با جناب میرزا، محبت اندوز و ایشان را مصاحب شب و روز شد و به سبب نجات او از بند ذلت، مشغول اوراد و اذکار و ریاضت شاقه گردیده، کمال اهتمام درین باب می‌ورزید. شبی در آخر شب میرزا را صدا کرده و مؤده خلاصی از وی خواست و گفت تنخواهی که امروز از بابت وجه مصادره به میرزامحمدخان دادی، بفرست به بهانه مطلوبی پس بگیر [۲۶] که کار دیگرگون گشته و خصم از جان گذشته است. بعد از وصول خبر، معلوم شد که قتل

۱. مجلس: - «شاهد»

۲. در لغت، به معنای امیر امیران یک شهر است (معین)؛ این سمت از زمان شاه عباس صفوی مرسوم شد و صاحبان این سمت، حکامی بودند که از پایتخت تعیین می‌گشتند، اما گاه این سمت موروثی بود. پیشکش‌هایی بوسیله وی به دست می‌آمد که از نظر شاه نیز می‌گذشت و معمولاً عشری از پیشکش‌ها بین وی و پیشکش نویس که حساب پیشکش‌ها را نگه می‌داشت، تقسیم می‌شد. (دائرةالمعارف فارسی، غلامحسن مصاحب، ذیل بیگلربیگی).

۳. مبلغ پول یا حواله یکساله که از جانب حکومت به امرا پرداخت می‌شد (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرةالملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۱۶۱ - ۱۶۲).

سلطان سعید در همان شب و همان ساعت خبر دادن آن قلندر بوده [است].
[مصر]ع: در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست

بخش ۴

ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید به شاهنشاه صاحبقران و مسارعت او به دارالخلافه طهران

بعد از ظهور قضیه سلطان شهید، امرا و امنا چون از کیفیت وصیت آن پادشاه سعید آگاه بودند، از شهر و بیرون دارالخلافه عرایض متعدده مشعر بر وفور دولتخواهی و تعجیل در عزیمت موکب شاهنشاهی نوشته، چاپاران بی شمار روانه دارالعلم شیراز نمودند. این خبر وحشت اثر در یوم دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و دوازده گوشزد خاص و عام آن سامان گردید.

شاهنشاه صاحبقران پس از استماع این داستان از روی وقار و تمکین فراوان به ذکر کلمه طیبه «اِنَّاللَّهَ وَاَنَا لَیْهِ رَاجِعُونَ»^۱ رطب اللسان آمد تا محرمان دور و نزدیک مظنه اضطرابی نکنند. صبر و شکیبایی را پیشه فرمود و محرمان دربار و اشراف و اعیان آن دیار را طلب داشته [و] در روز هجدهم شهر مزبور در^۲ دیوانخانه شیراز به ساعتی سعادت انباز بر مسند فرمانروایی ایران و توران جلوس نمود. وجوه دنائیر^۳ به نام نامی آن آرایش تخت و سریر، زینتی تازه یافت و شاهنشاه جهان به نظم امور کل شتافت. مناشیر^۴ عدالت تأثیر به ولات^۵ و حکام ولایات از مصدر حکمرانی صادر شد که در موعدی مقرر در دارالخلافه حاضر باشند و به ناخن بی اندامی چهر دولتخواهی را نخرانند. چون این مهمات خطیر از تدابیر صائبه آن خسرو بی نظیر ساخته شد، قامت شریف را به لباس

۳. دینارها

۲. ملی : - «در»

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۵. جمع والی، کارگزار

۴. منشورها، فرمانها

عباسیان، که نشانه ماتم و سوگواری است، آراسته داشته نوای ناله و نفیر از محرمان خرگاه عرش نظر برخاسته گشت.

سه روز و سه شب اوقات همایون صرف عزاداری بود و پس از آن رایات ظفر را به عزیمت تختگاه بال‌گشا نمود. از فرط غیرت سلطنت، عهد کرد که تا قاتلین سلطان شهید را به دست نیارد و رسم سیاست را اجرا ندارد و مفسدین دولت ابد آیت را به زنجیر مفسدت اسیر و دستگیر نسازد، جامه سوگواری از تن بیرون نکند و به مراسم عیش و عشرت نپردازد. نواب شاهزاده محمدعلی میرزا را، که بر حسب سن اکبر اولاد بود، به دارایی مملکت فارس نامزد فرمود و بعضی امرای کاردان را در خدمت او به ملازمت گذاشت و متوکلاً علی‌الله راه تختگاه برداشت. با آن‌که در اطراف ممالک به سبب حدوث حادثه سلطان شهید شور روز محشر بر پا بود و احدی با یک‌هزار نفر جمعیت هم تردد نمی‌توانست نمود، ولی آن خسرو دریادل تکیه بر یاری خداوند و بخت فیروزمند کرده با معادل پانصد نفر سوار جرار زبده و شبای^۱ در روز بیست و سیم شهر محرم الحرام، از دارالعلم شیراز روی به راه آورد. در هنگام عبور از بقعه حافظیه از کتاب مستطاب دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ استمزاجی^۲ [۲۷] نمود و حسب‌الامر وی، نجف‌قلی خان حاکم گروس، که از جمله همراهان رکاب بود، سر کتاب را گشوده^۳ غزلی که دو شعرش این است، از پرده خفا رخ نمود.

خواجه حافظ:

در نمازم خم ابروی تو [با] یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
ای عروس ظفر از بخت شکایت منمای حجله حسن بیارای که داماد آمد

این شعر بدیع را به فال نیکو گرفت و همتی از روح آن بزرگوار خواسته به شادمانی برفت. در عرض راه شاه و سپاه در منزلی نیاسودند و جامه از تن بیرون نمودند و زین از پشت یکران^۴ بر زمین نهادند و بر بستر استراحت تن در ندادند، تا در عرض

۱. واژه‌ای است ترکی به معنای سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و آماده است؛ سوار زبده.

۲. زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمزاج) ۳. ملی: «گشود و»

۴. اسب‌های اصیل

یازده روز، بیست و چهار منزل راه طی شد و توسن خلاف دشمنان باد پیمایی گردید. در منزل قم طوایف اخلاج^۱ پیاده و غیره به رکاب همایونش پیوستند و دل بر خدمت و جانفاشانی بستند. در منزل کناره گرد، که از قراء بلوک خار^۲ و، در شش فرسخی طهران واقع است، حسین قلی خان و حاجی ابراهیم خان و دیگر امرا شرف تقبیل آستان نواز^۳ را دریافتند و هر یک فراخور احوال از وفور مراحم شاهنشاه بی همال به وادی مباحات شتافتند و هم در منزل مزبور به عرض خسرو عدالت دستور رسید که علی قلی خان برادر سلطان سعید در قریه «علی شاه عوض» شهریار طبور مخالفت را ساز داده و به امید آرزوی دراز ایستاده است. بعد از ورود موکب مسعود به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم نواب حسین قلی خان به سبب احترام علی قلی خان مأمور آمد که او را خواهی نخواهی طوعاً ام کرهاً به دارالخلافه حاضر سازد.

در روز دوشنبه چهارم شهر صفرالمظفر، به طالعی که منجمین اخترشناس ساعتی سعیدتر از آن نشان نمی دادند، به دولت و کامرانی و عزت و شادمانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی وارد مستقر خلافت و حکمرانی گردید و به سبب عهدهی که در دارالعلم شیراز، مکنون ضمیر فیض تخمیرش شده بود که: «تا قاتلین عم بزرگوار را به دست نیارد و ایشان را به سایر متمردان^۴ دولت به دست شحنه سیاست نسپارد، به امری که از لوازم جلوس بر تخت دارایی است، نپردازد و در دولتخانه سلطنت منزل نسازد»؛ لهذا در دولتخانه قدیم خویش، که در جنب سرای همایون است، نزول فرمود. ملکه آفاق، یعنی والده معظمه آن خسرو با اشفاق، به ملاقات پسر بلند اختر با وفاق پای عزیمت و اشتیاق گشود. به فاصله یک [ی] دو روز علی قلی خان را به اکراه و اجبار آوردند و در همان ساعت ورود حرکتی ناپسند ازو صادر شد که از همه کار مرفوع الاختیارش^۵ کردند. تبیین این مقال آنکه، بعد از ورود او به ایوان خلافت در حضور صاحبقران معدلت آیت، با چکمه و اسباب سواری وارد گشته بدون تعظیم و سلام بر روی دست انداز تالار نشست، پا را بر روی پای دیگر انداخته، شمشیر را بر سر زانو گذاشت و

۱. جمع خلیج: ایل خلیج که در اطراف ساکن بودند. ۲. گرمسار و ایوانکی فعلی.
۳. مجلس: «راستان نواز» ۴. سرکشان ۵. برکنار نمودند

بدون تمهید مقدمه سر گفتگوهای لاطائل^۱ را برداشت. حرفش همه از شرکت در سلطنت بود و بس [۲۸]، بلکه خود را بالاصاله منظور داشت و دیگر هیچکس. چون دیده باطنش خفاش وار در برابر آفتاب دولت پایدار بی نور بود تا ظهر و باطن را یکسان سازد، او را از دو دیده نابینا کردند و حسب الامر الاعلی در بلده بارفروش گوشه نشینی اختیار کرد تا در سینه یک هزار و دویست و چهل روی به دیار آخرت آورد - اللهم اغفره.

بخش ۵

ذکر فتنه صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر به خسرو آفاق

بعد از ظهور قضیه هایله^۱ سلطان شهید، صادق خان شقاقی کرد عنید^۲ از فرط
بلادت^۳ طبع پلید، چنین فهمید که تصاحب اسباب سلطنت باعث عروج بر معارج
دولت است، غافل از این که، بیت :
گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

غراب آسا به هوای طعمه هواگیر گشته و با جمعی از اکراد شقاقی که با او بودند از
رود ارس گذشته قشون متفرقه اردوی اعلی، که از اهل آذربایجان بودند، بر دور او جمع
شدند و روی بی آب به سراب خراب نمودند.

صادق خان ایلات خود را که در نواحی سلدوز و مراغه و تبریز تا حدود مغان
پراکنده و بی دلیل بودند، کلاً جمع آوری نمود. جعفرقلی خان برادر بدسیرش را به
حکومت قراچه داغ فرستاد و محمدعلی سلطان، برادر دیگرش به صوابدید برادر عنید
به داروغگی تبریز روی نهاد. از کرد و ترک ایلات آذربایجان به لطایف الحیل حشری
وافر^۴ و خیلی متکثر جمع آورد و از اموال غارت شده اردوی سلطان شهید و وجوه
بازیافتی از قراچه داغ و تبریز به توسط برادران عنید، جیب و دامان آن خیل پلید را مملو
کرد. چون در قوه قدرت نمی دید که علانیه به هوس تاج و تخت روی زشت به سمت

۳. کودنی، کند ذهنی

۲. ستیزه گر، سرکش

۱. دهشتبار، موحش

۴. گروهی انبوه

عراق آورد، لهذا استخلاص کوچ و متعلقان خود را از دارالسلطنه قزوین که در آن جا گروگان بودند، بهانه ساخت و با آن حشم انبوه به عزیمت عراق پرداخت. بعد از ورود به حوالی قزوین، به محاصره کوشید و سه دفعه یورش به قلعه برده، کاری ندید. اهالی قزوین که از قدیمی خدمتگزاران^۱ دولت ابد قرین می بودند، دروازه های شهر را بسته، شب و روز در دفع آن جنود شیطانی آتش افشانی می نمودند.

چون صادق خان دانست که قزوینیان دل بر مجادلت بسته در انتظار ورود موکب مسعود نشسته اند، قزلباشی به خاطر فاترش^۲ رسیده از صدر و برات سیورسات بی حساب و تعیین محصلین شدیدالعقاب، بانی خرابی مبانی دهات و بلوکات خارج شهر گردید. اهالی آن حوالی از تعدیات متوالی آن مردود درگاه حضرت لایزالی به جان آمدند و کیفیت ماجرا را از داخل و خارج به درگاه شاهنشاه عاجز نواز، عریضه نگار شدند [و] تعجیل موکب اقدس را به دفع آن خرس اخرس استدعا نمودند و ابواب مسکنت و ضراعت در عرایض متعدده گشودند. بالجمله صادق خان در ایام توقف در خارج قزوین مسرعان نزد برادران بی دین فرستاد و ایشان را از قراچه داغ و تبریز به خرابی قلعه خوی فرمان داد. ایشان نیز هر یک از محل توقف خود با جمعیتی [۲۹] که [همراه] داشتند، حرکت کرده و با یکدیگر ملحق گشته روی به صوب خوی گذاشتند. برادران حسین خان دنبلی، که خود در قزوین به صیغه گروگان اقامت داشت، احتشادی کرده، در محال مرنده، سر راه بر ایشان گرفتند از جانفشانی جماعت دنبلی تاب توقف نیاورده، توسن گریز را به جانب تبریز مهمیز زدند و در آن جا نیز مجال درنگ نیافته به جانب سراب خراب رفتند.

خلاصه کیفیت ماجرای صادق خان در دارالایمان قم به عرض شاهنشاه انجم تحشم رسید و تا ورود موکب مسعود به دارالخلافه طهران، حرکات ناشایسته او متدرجاً معروض رأی عالم آرا می گردید. پس از ورود به مستقر خلافت عظمی، همت ملوکانه بر دفع آن گُرد^۳ دیوانه گماشت و اوقات همایون را به تهیه و تدارک جدال و قتال با او مصروف داشت تا از یاری بخت سعید، داغ حرمان و حسرت بر قلب دشمنان عنید

۳. مجلس: «گروه»

۲. سست، زبون

۱. ملی: «خدمتگزاران»

گذاشت: «تعز من تشاء و تذلل من تشاء»^۱.

ذکر عزیمت شاهنشاه دشمن شکن به دفع صادق خان پرنفاق و شکست آن مردود عاق از تائیدات حضرت قاسم الارزاق

از مؤیدات طالع بی‌زوال خسرو بی‌همال^۲ آنکه، محمدولی خان قوانلوی قاجار که با جمعی از قشون رکابی مأمور به محافظت مشهد مقدس رضوی بود، بعد از استماع قضیه هائله سلطان شهید از آن‌جا حرکت و در دارالخلافت شرفیاب رکاب فیروز گردید. امنیان دولت قاهره در بدایت عروج بر مدارج سروری، به ملاحظات عقل دوراندیش، مصلحت در حرکت ذات اقدس نمی‌دیدند و تعیین سروران معتبر را با قشونی بی‌مر^۳ بهتر می‌پسندیدند.

شاهنشاه دور اندیش، که مشکل فردا را امروز نکرد و راه دشوار را به مدد قدم همت به آسانی سپرد، بر خلاف رأی امنا، مصلحت در عزیمت خویش دیده قاصد تهیه و تدارک گردید. قشون غارت‌زده اردوی سلطان شهید را از بخشش اسب و اسلحه و وجوه مواجب و علوفه گران بار ساخت و نخست به سبب اصرار قزوینیان به تهیه عزیمت پرداخت. در ابتدا حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی^۴ را به جهت اطمینان خاطر اهالی آن سامان با سواره و پیاده نامعدود به منقلای جنود ظفر نمود، روانه فرمود و خود در روز هشتم شهر صفرا المظفر با لشکری بی‌حد و مرّ و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه اثر و فرّکیقبادی و شکوه کیخسروی از دارالخلافت طهران عزیمت نمود. از آن طرف، صادق خان بدنژاد با معادل بیست و پنجهزار ابطال رجال، که از قشون آذربایجان و خمسه و غیره انعقاد داده بود، از حوالی قلعه قزوین قدم جسارت پیشتر نهاد

۳. بی‌شمار

۲. بی‌همتا، بی‌مانند

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۶

۴. واژه‌ای است ترکی به معنای: رئیس غلامان، سرکار خاصه شریفه؛ به تعبیر تذکرة الملوك: «قوللران به کلیه سلاح‌ها که خاص قورچیان بود، مجهز بودند». قوللر آقاسی فرمانده این قوللران بود و به عنوان فرمانده سپاه ایران هم از او یاد شده است.

و هر دو لشکر چون دو دریای مواج در محل [ی] موسوم به خاک‌علی^۱، که از حومه قزوین است، به هم رسیدند و صف مبارزت و مجادلت از دو طرف آماده گشت. نخست حضرت صاحبقران نامدار سرو بر همایون را به خود پولادی و جوشن داوودی و سایر اسلحه بیاراست و شمشیر جهانگشا را که از جد و پدر به یادگار داشت، زیب میان کرده^۲ وجود شریفش از پای تا سر در دریای آهن و پولاد غوطه‌ور گردید. در آرایش لشکر و قرار تیپ و تعیین [۳۰] میمنه و میسر^۳ و قلب جناح، راضی بتدایر امرانگشت و خود - متوکلاً علی‌الله - پای شجاعت و مردانگی در میدان مبارزت و فرزاندگی نهاد و لشکر قیامت اثر را پنج تیپ ترتیب داد. میمنه را به وجود حسین‌قلی‌خان برادر مزین ساخت و در نگاهداری میسر سلیمان‌خان نظام‌الدوله را بنواخت. در جناحین، محمدولی‌خان قوانلو و جان محمدخان دولو را برگماشت و خود چون قلب، که شهریار قالب است، در قلب آرام^۴ گرفت.

صادق‌خان دیو سیرت افعی سریرت نیز، قشون نکبت نمون خود را که چون فوج غراب و خیل ذباب بودند^۵ پانزده تیپ کرده، هر یک را به یکی از اقوام و عشیره خود سپرد و خوشتن چون پلنگی جسور که بر روی شیر ژبان پنجه گشاید، در برابر صاحبقران شیرگیر در قلب جنود نامسعود خویش قرار گرفت. از دو طرف دو لشکر به حرکت درآمدند و سفرای تیر و تفنگ آمد و رفت نمود. شور روز محشر برخاست و هر دلیری در صفی هنگامه آراست. تیغ‌ها از نیام آخته شد و سرها چون گوی در میدان انداخته؛ دلیران را کف بر دهان و چین بر جبین و شیران را تیر از ترکش و دست از آستین برآمد. سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل، از کشور جان کالا ربود. اگر چه در اول وهله^۶ میسر دشمن بر میمنه لشکر دشمن شکن حمله ور گردید و سفها را گمان این‌که میمنه از هم خواهد پاشید، ولی به اشاره خسرو دریادل، که در آن معرکه تکیه به یاری خداوند و طالع فیروزمند داشت، حسین‌قلی‌خان از میمنه سمند جلادت به میدان مجادلت راند. از میسر نیز سلیمان‌خان قاجار دامان پردلی افشاند. سایر تیپ‌های لشکر

۱. واقع در جنوب غربی شریف‌آباد قزوین

۲. مجلس: «کرد و»

۳. چپ و راست سپاه

۵. ملّی: - «بودند»

۴. مجلس: «قرار»

۶. ملّی: «وحله»

قیامت اثر، به یکباره بر حشر دشمن بد سیر حمله‌ور گردیده و از طالع فیروز خسروی خود را به آن بلای ناگهان زده، مظفر شدند.

صاحبقران عدو شکار، که با معدودی از غلامان جان نثار بر سر تلی بلند، مانند بخت خویش، قرار داشت، چون هزیمت آن‌گردد^۱ دیو نژاد را ملاحظه نمود، سپاه کینه‌خواه را به تعاقب اشاره فرمود. آن شیران بیشه^۲ هیجا^۳ چون گرگان گرسنه که در عقب رمه بی‌شبان افتد، به عقب آن قوم بد سیر تاختند و به یاری اقبال نصرت اندوز خسرو فیروز، [مصر]ع: گرفتند و بستند و انداختند

معادل دو هزار از آن خیل نابکار، بعضی طعمه شمشیر آبدار گردید و برخی به قید گرفتاری و اسار^۴ درآمد. سگبانان سپاه شیرگیر، قلاده در گردن شیران دلیر کردند و خربندگان^۵ اردوی همایون، اسبان تازی نژاد به زیر ران آوردند. بقیه السیف^۶ لشکر او به کوه و هامون پناه بردند و خود با معدودی چند، از دست شحنة اجل مهلتی چند روزه یافته و با بخت خود جنگ کنان در جایی قرار نگرفته به سراب خراب رسید. برادران گریخته‌اش از مرند نیز در همان روز ورود او به سراب رسیدند و با یکدیگر از سستی بخت حکایت گزار گردیدند. از اتفاقات چند آن‌که، شکست او و برادرانش در یکروز واقع، و بخت بلند خسرو ارجمند آن فتنه را دافع آمد. اسباب و اثانه اردوی آن نابکار، کلاً کسب^۷ غازیان [۳۱] جان نثار شد و خود آن سرگشته، از مایعرف و مایملک بی‌نصیب آمد.

صاحبقران مظفر کامکار از همان رزمگاه روی سعادت به دارالسلطنه قزوین نهاد و دلیرانی که در آن رزم، داد مردی و مردانگی داده بودند، هر یک را - علی قدر مراتبهم - خواسته‌های ناخواسته داد و در همان اوقات چند نفر از غلامان دربار، دو نفر از آن نمک به حرامان ثلثه روسیاه قاتل سلطان سعید باذل را گرفته بادستان بسته به حضور صاحبقران غیور آوردند. یکی به دست نواب حسین‌قلی خان از تیغ تیز ریز ریز شد و

۱. مجلس: «گروه»

۲. جنگ، نبرد

۳. اسارت و بردگی

۴. نگهبانان و مهران خر و الاغ، کرایه دهندگان الاغ و خر

۵. بازمانده سپاه

۶. روزی، بهره

دیگری از خونریزی ساقی دژخیم قهر سلطانی، ساغر حیاتش از خون ممات لبریز آمد. عباسعلی نام که فرار کرده بود، پس از چندی او را نیز در کرمانشاهان گرفته به دارالخلافه آوردند و حسب الامر اعلی تنش را در آتش انتقام سوخته، روانه دیار سقر^۱ کردند. بالجملة فتح نامه جات به اطراف ولایات ممالک محروسه فرستاده شد و دل های افسرده اهالی هر سامان ازین فتح نمایان قرین مسرتی بی اندازه آمد.

نواب حسین قلی خان را در ازاء خدمت و جرأت و جلاذتی که در آن جدل به عمل آورده بود، کمال مرحمت و نوازش فرموده به منصب ایالت مملکت فارس، سرافراز و اسبابی [جهت] سامان آن کار مرحمت کرده، او را روانه دارالعلم شیراز فرمود: [مصر] ع: چنین کنند بزرگان چو کرد باید^۲ کار

ذکر نهضت موکب ظفر عنان به جانب بلده طیبه زنجان و امورات اتفاقیه در آن سامان و رجعت به دارالخلافه طهران

چون قبل ازین، مرقوم قلم خجسته رقم گردید که، بعضی از ائاثه و^۳ اسباب سلطنت از غلط بخشی روزگار به دست صادق خان کرد نابکار افتاده بود، بنابر آن، در اوقات توقف قزوین، حسب الامر دارای زمان و زمین، منشوری قضا دستور به آن بدبخت نکبت ظهور مرقوم و ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار به اخذ و استرداد آنها مأمور و معلوم آمد. چون مهمات آذربایجان را نظمی در کار و شکستگی های آن سامان را درستی سزاوار بود، لهذا توقف در قزوین را زیاده از سه روز جایز نداشته رایات ظفر آیات را در روز چهارم به عزم ولایت آذربایجان حرکت داده، در روز ورود به قصبه زنجان معلوم گردید که در اکثری از ولایات آذربایجان مرض طاعون استیلا یافته، اهالی آن سامان از بیم جان به جبال شامخه^۴ شتافته اند؛ لهذا قرار توقف چند روزه در قصبه زنجان شد و بنای انتظام امور آذربایجان هم در آن سامان [گذاشته شد]. نخست محمدخان قاجار

۳. ملی: - «و»

۲. ملی: «باید»

۱. سقر: دوزخ و جهنم

۴. بلند و رفیع

ایروانی را که چندی مقهور شحنه غضب سلطانی بود، تا امیدواران را مایه امید گردد، به شرف ایالت ولایت ایروان مشرف و به اخلاع گرانمایه و اسباب احکام سپهر مایه، روانه آن طرف فرمود و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی را به مرافقت مشارالیه، به کوتوالی^۱ قلعه مزبور مأمور نمود. جعفرقلی خان دنبلی را نیز، که از تربیت یافتگان دولت خاقان مغفور و در اردوی کیهان پوی در جرگه^۲ [ه] باریابان حضور پر نور بود، به حکومت دارالسلطنه تبریز و خوی سرافراز و روانه آن دیار خلد انباز داشت [۳۲] و به سایر حکام و عمال آن مملکت، احکام قضا نظام مشعر بر تنظیم امورات و تنقیح معاملات و ترفیه حال رعایا و جبر کسور برابا، از مصدر حکمرانی صادر و ذکر صلابت قهرمانی و عدالت و مرزبانی این زبینه سریر کیانی درالسنه وافواه، سایر و دایر آمد.

صادق خان شقاقی چون منشور قضا دستور را که به منزله احکام سماوی است، زیارت نمود، تزلزل در ارکان وجود او راه یافته جز مأمّن اطاعت مفری و غیر از گوی انقیاد مقری ندیده، ائانه سلطنت را به طوری که گرفته بود، به ابراهیم خان قاجار تسلیم نمود و عریضه [ای] در کمال عجز و انکسار به دربار خسرو معدلت آثار معروض داشت و حکم جرایم خویش را به مروّت و گذشت صاحبقران معدلت کیش گذاشت.

پس از رسیدن ابراهیم خان به زنجان و آوردن اسباب مرصع نشان، عریضه آن سفیه نادان، که در گرداب حیرانی سرگردان بود، به نظر داور انصاف سیر رسید و دریای موج عفو و اغماض را نوبت تلاطم گردید. عجز نالی و ضعیف حالی آن تیره بخت تبه روزگار را به نظر مروّت ملاحظه و با کمال قدرت صفت رحمت را پیشنهاد خاطر رأفت مظاهر ساخت و از تفویض حکومت محال گرمروود^۳ و سراب به بروز التفات بی حساب پرداخت. لمؤلفه :

فقر ناکرده سؤال از کف جودش لبیک

جرم ناکرده دعا از لب عفوش آمین

بالجمله چون نعش شریف سلطان شهید تا آن زمان در قلعه شوشی به امانت

۱. حاکم شهر، فوجدار، نگهبان قلعه، دژبان

۲. ناحیه‌ای است در جنوب سراب در آذربایجان که رود قرانقو از آن می‌گذرد. (معین، ذیل گرمروود)

سپرده بود، حسین قلی خان قاجار عزالدینلو، به حمل آن گوهر پاک از آن خاک هولناک مأمور، و یرلیغ^۱ بلیغ به عهده ابراهیم خان جوانشیر حاکم قراباغ، که بعد از صدور قضیه هائله سلطان سعید از داغستان به محال حکومت خود سبک عنان شده بود، شرف صدور یافت که آن نعل مطهر را به آدابی که شایسته شأن آن داور غفران اثر است، به دارالخلافه طهران روانه و این معنی را به جهت جلوه دادن شاهد ارادت خود در پیشگاه حضور صاحبقران یگانه بهانه سازد.

پس از انتظام امور آذربایجان، موکب فیروزی نشان از زنجان حرکت ورزیده در چمن سلطانیه نظام الدوله سلیمان، نظم حوادث واقعه در گیلان را روانه رشت شد و در بیست و چهارم شهر ربیع الاول، مستقر خلافت کبری از فرّ قدوم میمنت ملزوم صاحبقران قلعه گشا، قرینه هشت بهشت گردید.

خروش کوس کاوسی در نوبتخانه سلطنت لرزه بر این طاق آبنوسی افکند و نعره گاودم ساکنین این بلند طارم را به حرکت و تلاطم آورد. ولات و حکام و اشراف و اعیان و عمال و مباشرین معاملات اطراف، که از دارالعلم شیراز احضار به رکاب مستطاب شده بودند، به درگاه عالمیان پناه، جمع آمدند و طاق گردون رواق دولت ابد آیت را پروانه شمع شدند.

صاحبقران مظفر کامکار، همت ملوکانه به تنظیم مهمات دور و نزدیک گماشت و اوقات شریف را به انتظام مهمام ترک و تاجیک مصروف داشت.

محاسبات ولایات و بیوتات خاصه به قلم عطارد رقم [۳۳] مستوفیان دیوان اعلی پرداخته شد و کارها بروفق مراد و مرام ساخته آمد. موازی پانصد هزار تومان نقد، که عبارت از یک کروار باشد، از باقی معاملات ایام سلطان شهید به تخفیف مقرر، و اهالی ولایات از ظهور این موهبت عظمی، قرین امیدواری بی مرگردیدند. همچنین تیولداران و وظیفه خواران از علما و سادات و مشایخ و قضات و طلاب و بینوایان و ارباب مناصب و متصدیان هر ولایت، به علاوه امضای مرسومات سابقه، از انعام معلومات لاحق به نوایی وافر رسیدند.

بیت :

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان بُرد رخت

ذکر رسیدن نعش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید
و روانه کردن به نجف اشرف - علی ساکنها آلف التحیه و التحف^۱

چون روزی چند بر این مانند گذشت و از فیض فضل تأییدات یزدانی و یمن اقبال بی‌زوال خسروانی، مهمات ممالک محروسه سلطانی قرین نظامی تازه و انتظامی بی‌اندازه گشت، از طرف قرین الشرف آذربایجان خبر رسید که ابراهیم خلیل خان جوانشیر بعد از زیارت منشور قضا تأثیر، تدارک نعش مطهر سلطان شهید را به طریقی که شایسته و سزاوار شأن و شوکت او بوده، دیده با تخت روان زرین و اسبان بالجام و زین زرین و گوهرین و اشراف و اعیان و حفاظ و قزّاء آن سرزمین، با لباس عباسیان دیده گریان و دریده گریان روانه گردانیده است.

وصول این خبر، دامن زن آتش حسرت و سوگواری و حیران کن جان و بنیان قرار متعلقان خانواده سلطنت و شهریاری گشت. صاحبقران کشورستان، نظر به پاس احترام عمّ بزرگوار در روز ورود آن نعش عالیمقدار، فرمان داد که ابواب دکا کین اسواق^۲ و محلات و دروب خانات و حمامات^۳، چون خانه عیش دشمنان بسته آید و دست معاملات، چون پای جسارت مفسدین دولت شکسته.

اریاب معامله، سودا و سود را به سواد جامه بدل و اصحاب مباحثات، بحث علم و عمل را به نوای سوگ و ماتم مبدل ساخته، پس خود به نفس نفیس با جمیع شاهزادگان نامدار و امرای عالیمقدار و وزراء و خاصان دربار فلک اقتدار به جهت استقبال آن نعش بزرگوار تا یک منزلی دارالخلافه روان و سیلاب سرشک در ماتم آن نور دیده امکان از فواره دیدگان^۴ بر چهره سیمین دوان گردید. امرا و اعیان حضرت در اطراف

۲. بازارها

۱. که بر ساکن آن شهر هزاران درود و هدیه ارمغان باد.

۳. درب‌های دکان‌ها و حمام‌ها ۴. ملّی : «دیده‌گان»

محفّه^۱ محفوف به رحمت ایزد بی ظنّت^۲ طی مسافت را با اقدام صداقت و ارادت پی سپار و آوای ناله و نفیر به فلک دوّار رسانیدند.

در هجدهم شهر جمادی الاول، آن جسد مقدس را در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم به امانت گذاشتند و پیر و جوان و توانا و ناتوان، وضع و شریف و قوی ضعیف، رسم تعزیت و لوازم مصیبت را مرعی داشتند. هر صبح که گردون گردان مانند، سر بریده خورشید تابان را از زاویه مشرق نمایان و مانند ماتمیان، قطرات سرشک انجم از دیده [۳۴] پاشیدی و آفتاب عالمتاب به رسم سوگواران، سوزان و گدازان از دریچه مشرق سرکشیدی، اعیان دولت و خاصان حضرت، رعایت آداب تعزیت را به آن صوب به اصواب شتافتندی و ثواب زیارت آن ذریّه پاک خواجه لولاک را با تقییل پای جنازه آن جسد تابناک دریافتندی.

روز سیّم، شاهنشاه صاحبقران به عزم زیارت جناب عبدالعظیم (ع) و تشیع جنازه آن دُرّیتیم از مقر خلافت حرکت و پس از ورود به آن مقام و ادای فاتحه احترام و اطعام بر مساکین و عجزه و ایّتام، نعل مطهر آن شهریار با احتشام را در عماری^۳ زرّین مقام داده از امراء نامدار، محمدعلی خان قوانلو مشهور به خالو و ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار را با جمعی از سواره رکاب ظفر شعار و از علمای با اعتبار، ملا مصطفی قمشه [ای] را که در علوم عقلی و نقلی سرآمد روزگار و همواره در محفل آن پادشاه شهید نامدار، انیسی فصاحت آثار و فقیهی مسئله گزار بود، با جناب میرزا موسی منجم باشی لاهیجی گیلانی که در آن فن شریف، حضرت بطلیموس را آموزگار [بود] با مبلغی زر مسکوک و اسباب بی شمار از شال و اقمشه زر تار، به حمل نعل آن خسرو عالیمقدار به ارض مقدس نجف اشرف - علی ساکنها آلاف التحیّه و التحف - فرمان داد و از قراء داودالحان، حاجی قاسم کاشی روضه خوان را با جمعی از قراء و حفاظ دیگر، جیب و دامان از انعام و احسان لبریز ساخته به همراه آن جنازه مطهر روان داشت.

روز بیست و چهارم شهر ربیع الاول، به آیینی شایسته از زاویه مقدسه حرکت نموده، روانه صوب مقرر گردیدند. منزل به منزل قراء خوش الحان پیشاپیش جنازه

۱. هودج مانندی که بر دوش حمل کنند.

۲. مجلس: «بی ضنّت»

۳. کجاوه: هودج مانندی که بر پشت اسب، استر، شتر و فیل بندند و بر آن نشینند و سفر کنند.

مغفرت نشان به تلاوت قرآن مجید اقدام می‌ورزیدند و به آیینی که شهریاران را سزاوار است، جنیبت^۱ داران، اسبان زرین ستام را در جلو می‌کشیدند تا در روز ورود به زهاب^۲ که اول خاک روم و آخر این مرز و بوم است، جمعی از اعیان دولت عثمانی از جانب سلیمان پاشای وزیر دارالسلام به استقبال شتافته خدمات شایان به عمل آوردند. در ورود به مشهد کاظمین - علیهما السلام - وزیر بغداد با اعیان آن دولت علیه، رسم استقبال به جای آورده، وارد آن ارض فیض قرین شدند. پس از آداب زیارت و اطعام و انعام بر خدمه و فقرای آن ناحیت، روانه مشهد مقدس جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا - علیه التحیه و الثنا [شدند] و نعش مطهر را در دور ضریح منور طواف داده و به آیین معهود ابواب انعام و احسان بر چهره خدام و زائرین و مجاورین با احترام گشاده روانه نجف اشرف شدند و بعد از خالی ساختن بدره های زر به انعام فقرای مضطر و احسان خلایع فاخره به خدام آن روضه عرش سیر، نعش شریف را در رواق سپهر ساق آن برگزیده آفاق، مدفون و آن گنج پاک را در آن خاک تابناک مخزون ساختند و بعد از فراغ ازین کار، به مراجعت دارالخلافه جاوید قرار پرداختند.

لمؤلفه :

شاهی که ز داد عالمی را [۳۵] آراست

در تعزیتش همان قیامت برپاست

تا بود فساد از انتقامش بنشست

چون رفت جهان به احترامش برخاست

ذکر حمل و نقل اندوخته سلطان سعید از قراپه استراباد

نواب محمدحسن خان، جد صاحبقران زمان، در اوقاتی که از بیم خصمی

۱. یدک، اسب کتل

۲. منظور از زهاب، شهرستان سربل زهاب / ذهاب فعلی می‌باشد که نزدیک قصرشیرین و کنار مرز ایران با عراق واقع است.

نادرشاه افشار در دشت ترکمان به سر می‌برد، از تشویش گرفتاری هرگز رنگ آبادی ندید و بیست سال روزگار خود را به گوشت شکار دشتی گذرانید. بکنج نامی در میان ترکمانان یموت با او راهی داشت و گاهی آذوقه به او می‌رسانید. سلطان شهید که از این قضیه والد بزرگوار رشید اطلاع داشت، لهذا احتیاط کار را در بدایت سلطنت اندوخته [ای] از برای روز تنگ گذاشت. تبیین این مقال آنکه، در سنواتی که همان ولایات مازندران و استرآباد در تحت تصرفش بود، به قدر یکصد و پنجاه هزار تومان تنخواه نقد از همان مالیات دو ولایت و صادرات^۱ اهالی آن دو ناحیت، جمع‌آوری نمود و به کوه قراپه، فصل مشترک خاک استرآباد و دشت گرگان، در سنگ دفن نمود. تدبیر دفنش این که هر وقت تنخواهی جمع می‌شد، حضرت صاحبقران را با دو نفر از اسرای ترکمان برمی‌داشت و روی سعادت به کوه قراپه می‌گذاشت. بعد از دفن تنخواه، آن دو نفر اسیر ترکمان را به دست خود مقتول و نعش آنها را به خاک سپرده به فراغت مشغول می‌شد. از این داستان، احدی به جز صاحبقران گردون توان مطلع نبود؛ لهذا بعد از نظم امورات سلطنت و مملکت، معتمدین چند فرستاده، تنخواه مزبوره را به دارالخلافه حمل و نقل فرمود. اکثر از آن، اشرفی کریم‌خانی و قروش اسلامبولی سکه عبدالحمیدخان بود. بالاخره از قراری که - انشاءالله الرحمن - در اواخر این کتاب مستطاب بیان خواهد گشت، با اندوخته‌های دیگر صرف شد.

فرد:

که داند به جز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار

فصل دوم

به تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار
و تسلط بر ایران

بخش ۱

بهاریه سال فرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق سنه
یکهزار و دو بیست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولتین^۱ روس و انگریز

هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور درین سال خجسته فر بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دو بیست و بیست و نه مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت به خاور زمین حمل، نقل نمود. به محض طلوع طلیعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی عدم دلالت فرمود. باز سفیران گل های شکوفه بنای آمد و رفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنة خار [۲۳۴] به غارت دارالمرز گلشن دست برگشادند. زمان دشمنی دی به سر آمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو فروردین^۲ از نشتر سبزه به درآمد. نوباوگان سرو و صنوبر هریک از شاهدان گلین عروسی دربر گرفتند و عندلیبان خنیاگر^۳ [و] قمریان رامشگر تهنیت این عیش نشاط آور را نواهای موالف و مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دارالسلطنه گلشن بنای باج^۴ نهاد و افغان هزارستان از سبایک زرین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی بهشت خراج داد. باد نوری که بر جمعیت ازهارش سر پیشوایی است، در کنایس گلزار خم های^۵ باده لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دارالخلافه چمن رخت بر بست.

۳. ملی : «میناگر»

۲. ملی : «فرودین»

۱. مجلس : «دولت»

۵. ملی : «چمن های»

۴. ملی : «تاج»

نهاد و سوسن آزاد به خطبه خوانی با همه بی‌زبانی ده زبان شد و قامت شمشاد در پیشگاه چمن به یک پای رقص‌کنان سرفرازان. عرعر و صنوبر به جهت تهنیت جلوس خسرو گل، روی به باغ آوردند و وُشاقان^۱ شاخ از افشاندن زر و سیم برگ رعنا و شکوفه دست قدرت برگشادند. از فرط گل و ریاحین، گفתי ثوابت و سیار از چرخ دوار روی به خاک گذاشته و یا دَفینه قارونی و گنج فریدونی از خاک سر برداشته.

بالجمله اگر چه خسرو صاحبقران و خدیو کشور ستان را جلوس مختصری به جهت نمونه کار سلطنت در دارالعلم شیراز واقع گردید، ولیکن درین سال فیروز که نوروز اول ایام سعادت اندوز بود، به جهت اطلاع اهالی دور و نزدیک و بروز شوکت و صولت در نظر ترک و تاجیک، بر آن شد که جلوس خلافت جاوید را با شیلان عید سعید قرین سازد و به اقتران این دو شاهد رعنا، که عید جلوس سعادت‌اندوز و عید نوروز فیروز باشد، پردازد. بعد از دَقّت^۲ منجّمین بطلیموس انتساب، محقق آمد که سعادت ساعت جلوس در ساعت تحویل خسرو سیارگان به برج حمل است و وقوع این هر دو ساعت سعد، به روز عید سعید فطر محول. در حقیقت سه عید بزرگ از عید فطر و نوروز و عید جلوس صاحبقران ظفراندوز در یک روز واقع و این داستان بدیع در السنه وافواه جهانیان شایع شد تا دانایان دانند که تائید اقبال را عروج بر چه پایه است و خواست خدایی را مدار بر چه مایه!

علی‌ایّ حال، تخت گوهر نگار که محل جلوس صاحبقران جمشید شعار است، در وسط ایوان خلافت نهاده شد و اُمرا و وزرا و ندما و خاصان سرکار و محرمان دربار و خوانین^۳ با تمکین و غلامان جلادت قرین به اخلاع زرتار هریک در جای خویش ایستاده، اشراف و اعیان هر مملکت از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و غیره که در دربار^۴ آسمان مدار شرف احضار یافته بودند، با تشریفات گرانبار صف بر صف و جای بر جا قرار گرفتند، دارای زمان و زمین افسر گوهر آگین کیانی را بر سر وجیقه الماس نشان خورشید قرین را زیب افسر و کمربند جوهریار و شمشیر و خنجر جواهردار را زیب کمر و بازوبندهای الماس و یاقوت و لعل و زمرد که

۱. جمع اوشاق، اوشاخ، غلام بچه‌گان، پسران ساده رو و زیبا ۲. مجلس: «وقت»

۳. مجلس: «خوانین» ۴. مجلس: «دیار»

قیمت هر یک از آن جواهر یکدانه را جز این جهان، جهانی دیگر باید، آرایش بازوی قدرت اثر ساخت و از پای تا سر غرق جواهر رخشان و لآلی درخشان از خلوت سرای سلطنت به عزم ایوان خلافت قد برافراخت، با قامتی که گفتی از رحمت یزدانی آیتی و از بهشت جاودانی علامتی است، منت بر آسمان و زمین نهاده [۳۷] خرامان شد و آباء علوی و امهات سفلی را کلمه طیبه «فتبارک الله احسن الخالقین» ورد زبان آمد. در همان ساعت تحویل شمس به برج حمل پای فلک سایه بر تخت عرش پایه نهاده چون بخت خویش بالا رفت و با فرّ فریدونی و شکوه جمشیدی بر فراز مسند زراندوز مروارید دوز جلوس فرمود و بر چاربالش آفتاب تابش سلطنت ایران و توران تکیه نمود.

روزگار زبان حال بدین مقال رطب اللسان و تهنیت این جلوس همایون را به تذکار این شعر حضرت صبا، اعنی جناب فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء، عذب البیان گردید.

صبا:

بناز ای تخت اسکندر ببال ای مسند دارا

که گشت اسکندر دیگر به دارایی سربرآرا

نخست گوهر ناسفته تهنیت را به الماس جوهر زبان معجز بیان سفت و حاضرین پیشگاه فلک جاه را به جهت میمنت اعیاد ثلاثه جلوس همایون و فطر و نوروز میمون مبارک باد گفت. نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم و بر، که به افسر خورشید انور سر فرود نمی آوردند، همگی تعظیم کنان رخها بر خاک سودند و به سبب این خاکساری بر آبروی خویش افزودند. توپخانه سلطنت بلند آوازه شد و دیوانخانه خلافت رونقی تازه یافت. وُشاقان خورشید شعار، کاسات شهد خوشگوار بر باریافتگان پیشگاه سپهر مدار نوشانیدند و اطباق سیم و زر از همت خاقان بحر و برّ بر فرق کهتر و مهتر پاشیدند. خطیب اریب، خطبه جاه و جلالش را به زبانی فصیح و بیانی ملیح به گوش ساکنان ملأ اعلی رسانید و صیت این جلوس همایون، قاطبه جهانیان را به سمع قبول رسید. شاهد دولت هر هفت گروه^۱ به کنار آمد و روزگار ناسازگار با پروردگان خویش سازگار شد. ایام

ملالت سرآمد و عروس شادمانی جهانیان را در بر. روزی چند به میمنت این جلوس ارجمند بزم‌های عیش از هر طرف آراسته شد و غبار غم از صفحه خواطر برخاسته. باده سلسبیل آمد و پرهیزگاران را نوای نوشانوش باده خواران به کوی باده فروشان دلیل شد. داد عیش و شادمانی چنان دادند که حسرتی در دل پیر و جوان نماند و احدی قصه غصه بر زبان نراند.

آری در شادی و غم خاطر جهانیان پیرو خاطر جهانبان است و در سور و ماتم میل رعایا و برایا منوط به رأی سلطان.

لمؤلفه :

تا جهان را غم نگیرد پادشه غمگین مباد

لازم آمد با نشاط شه نشاط شیخ و شاب

بالجمله چون در اوقات خردسالی، لقب ارجمند این برگزیده حضرت لایزالی به سبب احترام نام جدّ عالی، باباخان بود، لهذا حضرت فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء متخلص به صبا تاریخ جلوس میمنت مأنوس را به رسم اخراج و ادخال به این سیاق بر صفحه رقم نمود. تاریخ: ز تخت آقا محمدخان شد و بنشست باباخان «۱۲۱۲»

صاحبقران کشورگیر پس از تمهید این جلوس فیروزی تأثیر، روی مبارک به نظم امورات هر سامان آورد تا جهان را از فرط عدل و داد رشک فردوس برین و نگارخانه چین کرد. شهریاران زمین و پادشاهان با تمکین از اطراف و اکناف روی نیاز به درگاه عاجز نوازش [۳۸] سودند تا از قراری که - انشاءالله تعالی - عنقریب، نگاشته کلک فصاحت نصیب می‌گردد، از فرّ یاری او بر مراتب عزت و بختیاری افزودند. تاریخ این جلوس دلپذیر به طریق اخراج و ادخال از کلک مؤلف تحریر و شعرا اخیر درین رساله تحریر یافت.

لمؤلفه :

خاوری از سور دولت چون محمد شاه رفت

جای او فتحعلی شاه آمد و مأوا گرفت

فرقی که این تاریخ را با تاریخ حضرت صبا واضح است، اینکه: معزی‌الیه نام همایون دو شاهنشاه جلالت مقرون را به تخفیف ذکر کرده و در مصراع تخت ثانی هم اسم را گذارده پای لقب را به میان آورده است - رحمة الله علیه.

ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلم بی‌پایان به درگاه حضرت صاحبقران کامران

پس از سپری شدن دولت احمد شاه دُرّانی^۱ افغان، زمام سلطنت ولایات متصرفی او به حکم وراثت، به قبضه اقتدار تیمور شاه ولد او قرار گرفت و معزی‌الیه، پادشاهی عاقل و دانا بود و در مهمات ملکداری و مرزبانی بغایت قادر و توانا؛ برادران خود را در قلعه بالا حصار کابل، که قلعه‌ای است بس رفیع و حصین^۲، محبوس ساخت و موکلین و مستحفظین امین بر ایشان گماشته به این تدبیر، رایت^۳ استبداد و استقلال برافراخت^۴. مخالفین از فکر خلاف محروم ماندند و آیت یأس از مصحف تقریر خواندند. شاهزاده همایون، ولد اکبر را رتبه و لیعهدی داد و به دارالقرار قندهار حکم‌گزار نهاد. دو پسر دیگر، محمود میرزا و فیروز میرزا را به ایالت ولایات فراه و سبزار و هرات فرستاد. شاهزاده زمان را که از همه برادران کهنتر و پدر عالی گهر را به منزله نور بصر، و محبت باطنی پدر با او از همه بیشتر بود، همواره ملتزم حضور خود نموده، ییلاق و قشلاق را در ولایات کابل و پیشاور قرار داد فرمود. بعد از آن‌که دست قضا طومار امل او را در هم پیچید و از فراز تخت در نشیب خاک رخت کشید، شاهزاده زمان که در پایتخت پدر بود، به اعانت زر و لشکری که آماده داشت، حرمت وصیت پدر را فرو گذاشت. عذرش این که، پدر را باطناً با من میل بود و ظاهراً از ایشان واهمه می‌نمود و گویا چنین هم بوده [است].

بالجمله بر برادر مهتر خود، شاهزاده همایون تاختن آورد و بنیان ولیعهدی او را با

۳. پرچم

۱. ملّی: «احمد شاه سه دورانی» ۲. بلند و محکم

۴. مجلس: «برافراشت»

خاک یکسان کرد. همایون را که اسم بر خلاف مسمی بود از حلیه بصر عاری^۱ و مانند اعمام و بنی اعمام^۲ در قلعه بالاحصار، حصاری ساخت. محمود و فیروز، کار را نه بر وفق مرام دیدند و رخت از آن ورطه بلا بیرون کشیدند. چون از یمن تفضلات الهی و نیروی اقبال بی زوال شاهنشاهی، چراغ این دولت خداداد را افروخته دیدند و جسم مخالفین شوکت جاوید را پروانه وار سوخته، حصول مقاصد را موقوف به اعانت کارگزاران دولت علیه یافتند و با هزار امیدواری به عزم تقبیل عتبه علیه شتافتند. پس از وصول به دارالعباده یزد، اسماعیل آقای مکرری، نایب ایشیک آقاسی^۳ درگاه معلی، مأمور به مهمانداری آمد و به حکام^۴ عرض راه از دارالعباده تا دارالخلافه احکام قضا نظام صادر شد [۳۹] و در باب رعایت آداب حرمت نسبت به ایشان، به طوری که سزاوار شأن سلاطین ذی شان است، فرمایشات رفت. حسب اشاره لازم البشاره میزبان به دارالعباده یزد روان و آن دو شاهزاده آزاده با کامران میرزای ولد محمود میرزا، به درگاه عالمیان پناه شتابان آمدند.

در روز ورود به دارالخلافه، چراغعلی خان نوایی قوریساول باشی^۵، که امیری باشکوه و مشیری دانش پژوه بود، حسب الامر شاهنشاه تاجدار به استقبال شاهزادگان عالی تبار شتافت و پس از حضور تشرف به انجمن بار^۶ خسروانی خسرو تاجدار، کمال عزت و احترام به ایشان ارزانی و قریب به مسند خلافت اذن جلوس حاصل و این عزت مکتسب به حرمت موروث متواصل شد. شاهنشاه صاحبقران، ایشان را پرسش و نوازشی ملوکانه نمود و به وعده های کریمانه امیدوار فرمود. چراغعلی خان مزبور به

۱. کورکرد ۲. عموها و پسر عموها

۳. نایب ایشیک آقاسی باشی، که رئیس کل یساولان صحبت و ایشیک آقاسیان دیوان، قاپوچیان و یساولان و جارچیان دیوان و امور و تنسیق مجلس از جماعت مجلس نشین، ترتیب نشستن مجلس نشینان و ایستادگان مجلس از اعلی تا ادنی بود، او را باید رئیس کل تشریفات دربار دانست.

۴. ملی: «حنگام»

۵. قور در لغت به معنای ساز و برگ است و یساول از ریشه مغولی یسا Yasa به معنی قانون یا فرمان آمده و به معنی افراد و مأمورانی است که اوامر و فرمانها را در حضور سلطان اجرا می کردند و همگی تحت فرمان قوریساول باشی یا یساولان قور خدمت می نمودند. در تذکرةالملوک این سمت مبهم ذکر شده ولی یساول باشی از زمره افراد تحت ایشیک آقاسی باشی بوده است. (ر.ک: سازمان اداری حکومت صفوی،

صفحه ۸۷ و ۱۲۱) ۶. ملی: «انجمن باز»

مصاحبت و منادمت ایشان مأمور آمد و زنگ کلفت از صیقل مراحم خسروانه از آیینۀ خاطر ایشان دور شد. چندی در دارالخلافة به گشت و تماشا و فیض ملاقات شاهزادگان فرشته لقا به سر برده، در اوقاتی که موکب خسرو ظفراندوز به عزم تنبیه سرکشان مملکت آذربایجان از مستقر خلافت نهضت نمود، برحسب امر اعلیٰ مقیم کاشانه کاشان شدند و از سیرِ متنزهات^۱ آن دیار فرخ را قرین حبور و سروری بی پایان آمدند. اسدالله خان شیرازی ولد حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله دیوان اعلیٰ^۲ که در آن اوقات به حکومت کاشان سرافراز و در آداب مردمیت و آدمیت و فنون کمالات ظاهری و باطنی از معارف ممتاز بود، رعایت عزت و حرمت را کفیل شد و ابراز مرحمت و عنایت را از جانب معدلت جوانب شهریار عالم وکیل آمد.

[مصر]ع: تا چه باشد قرار کار جهان

ذکر تکامل محمدتقی خان یزدی در خدمات دیوان و ظهور خدمت‌گزاری او از سعی امینان دولت جاوید ارکان

محمدتقی خان از معارف کدخدازادگان^۳ محال بافق یزد و در بدایت حال میرزا محمد تقی نام داشته [است]. در ایامی که نهال حیات نادر شاه افشار از تیشه عداوت سپهر دوار از ریشه بر آمد، این خبر که به دارالعباده یزد رسید، اجامره و اوباش، حاکم نادری را از شهر اخراج و کالای مفسدت را با رواج نمودند. این میرزا محمد تقی به عزم آنکه در شهر دستبرد نمی‌آید، با چند نفر از بنی اعمام وارد آن ولایت و در محلات و آسواق سیری می‌نمود؛ ناگاه از فراز بامی آوازی به گوش او رسید که: «ای میرزا

۱. گردشگاهها

۲. اعتمادالدوله: وزیر اعظم؛ در اغلب موارد در تذکره الملوک «وزیر اعظم دیوان اعلیٰ» گفته شده است. از عهد صفویه به بعد به عنوان وزیر اعظم یا دست راست و رئیس دیوان اعلیٰ گفته می‌شد. او به عنوان منشی شاه، نظارت بر امور مالیه و دیگر امور مملکت را به عهده داشت. حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله از عهد لطفعلی خان سمت کلانتر شیراز را داشت و توسط آقامحمدخان به اعتمادالدولگی برگزیده شد و در این زمان مورد سوءظن فتحعلی شاه قرار گرفت.

۳. ملی: «کدخدازاده‌گان»

محمدتقی، این ساعتی که تو وارد شهر شدی، اثر با سعادتش این که چهل سال تمام در این ولایت فرمانروا خواهی بود». بالاخره به کامی رسید که شنید و اثر آن سعادت ظاهر گردید، بلکه سال حکومت از چهل گذشت به شصت رسید. در زمانِ داراییِ سلطان شهید، علی اکبرخان ولد او در دارالخلافه گروگان بود و در سفر و حضر از التزام رکاب فیروز، کسب سعادت [۴۰] می نمود. بعد از شهادت خاقان سعید، حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله بدون ملاحظه عاقبت کار از همان عرض راه دارالخلافه او را مرخص آن دیار نمود.

چون سریر سلطنت و دارایی به وجود فیاض الجود این زیننده سریرکشور خدایی، مزین شد؛ بیگلربیگیان^۱ و حکام، به پای ارادت و خدمت تقبیل عتبه علیّه را پی سپار آمدند و از ادای پیشکش تهنیت جلوس بر اورنگ کیانی و مال و جهات سلطانی آستان راستان نواز را خدمتگزار شدند، به جز محمدتقی خان حاکم دارالعباده [یزد] که به ملاحظه خلاصی ولد اکبرش از بند، جناب حاجی ابراهیم خان را از غیرتی که نداشت در بند گذاشت و خاطر بر ترک ارادت گماشت و حاجی معزی الیه به جهت رفع شرمساری در خاکپای شهریاری انجام این مهم را به عهده گرفت و برادر کهنترش محمدحسین خان که در رسوم شجاعت از برادران دیگر مهتر و بهتر بود، حسب الامر الاعلی به سرداری دارالعباده یزد، اتمام این امر را آماده شد و به فاصله قلیل ابوالهادی خان ولد دیگر او را با وجوه دو ساله مالیات آن ولایت و پیشکش جلوس میمنت آیت به دربار گیتی مدار گسیل ساخت و چون امورات دارالامان کرمان را نیز پس از قتل و غارتی که در زمان دولت خاقان شهید شد، انتظامی نبود و آقا علی نامی مشهور به شمّاعی از اهالی آن جا حرکت مذبوحی می نمود، لهذا عبدالرحیم خان برادر مهتر حاجی اعتمادالدوله به حکومت و محمدحسین خان مزبور به سرداری آن ولایت نامزد و هر دو

۱. بیگلربیگیان حُکّامی بودند که از پایتخت تعیین می شدند. اما گاه این سمت موروثی بود (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۸). کسی که رتبه اش فوق همه است و بلافاصله پس از صدر اعظم است وعده ای از لشکریان زیر دست او هستند، او را بیگلربیگی می نامند و در موقع غیبت شاه، نایب السلطنه است (همان منبع، ص ۱۳۹). در اوایل عهد قاجاریه نیز مثل عهد صفویه بیگلربیگی عنوان حکام ایالات بوده و از جانب سلطان انتخاب می شده است، ولیکن بعدها بیگلربیگی در ولایات دارای مقامی مستقل از مقام والی و حاکم و پایین تر از آنها بوده است (دهخدا، ذیل بیگلربیگی).

از دارالخلافه و دارالعباده روانه آن ناحیت شدند. بعد از چندی، محمدحسین خان به حکومت ولایت کوهکیلویه سرافراز و عبدالرحیم خان نیز با وقوع وصلت با آقا علی کرمانی مزبور از حکومت طرفی نبسته شرفیاب درگاه لازم‌الاعزاز شد. محمدتقی خان بیگلربیگی یزد، انتظام امور کرمان و وصول و ایصال مالیات دیوان قدر بنیان را به گردن گرفته به وساطت ابوالهادی خان، ولد خود، مستدعی ایالت شد. علی‌العجاله پس از اطمینان امنیان دولت جاوید، حکومت آن ولایت نیز ضمیمه ایالت ولایت دارالعباده [یزد] گردید.

ذکر فتنه محمدخان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدوبند

پس از انقضای زمان شوکت سلسله زند از صولت خاقان مغفور عدو بند، محمدخان ولد زکی خان بنی عمّ کریم خان از شحنة غضب سلطانی مهلتی چند روزه یافت و فراراً به نواحی بغداد و بصره شتافت و چندی در آن ولایت به هرزگی و دریوزگی روزی به شب و شبی به روز می‌رسانید. تا قضیه ناگزیر سلطان شهید واقع گردید، از جسارت صادق خان کرد شقاقی جرأتی کرد و فرصت غنیمت شمرده به امید انجام خیالات خام رخت مکنت از زاویه گمنامی بیرون آورد با شر ذمه^۱ قلیل از اقوام ذلیل، نکبت را دلیل نمود و روی به سوی مملکت فارس کرده ابواب حوادث کشور در حوالی کوهکیلویه به طوایف الوار ممسنی^۲، که به راهزنی معروف و عدم [۴۱] پایداری موصوفند، ملتجی و درین داستان با او همدستان گشته [و] در نواحی ولایت کازرون به جمعی از مستحفظین آن سامان دچار و به حمله اول شکستی فاحش خورده، راه فرار

۱. گروه اندک از مردم، شمار کمی سپاهی

۲. بین کوه کهکیلویه و بختگان قرار دارد. امروزه جزوه استان کهکیلویه و بویر احمد است، از توابعش اردکان و فهلان بوده و در شمال غربی شیراز واقع شده است. آب و هوای آن در شمال سرد و در جنوب گرم است به طوری که در شمال آن کوههای دینار پیوسته برف دارد و در جلگه جنوبی خرما و مرکبات خودرو دیده می‌شود. اسم قدیم ممسنی شولتان بوده ولی در زمان صفویه پس از آنکه ایلات ممسنی به این ناحیه آمدند بدین اسم موسوم گشته است (رک: معین، بخش سوم، ذیل ممسنی).

برداشت و روی خبیث به جانب خلیص^۱ سیستان گذاشت. از افاغنه آن جا هر چه اعانت طلبید، اهانت دید؛ با دلی افسرده و خاطری پژمرده به جانب ولایت اصفهان پی سپار و در قریه خراسکان^۲ من نواحی آن سامان بارگشای متاع ادبار شد.

در آن اوقات حاجی محمدحسین خان، بیگلریگی آن دیار، شرفیاب رکاب شاهنشاه مالک رقاب و رمضانعلی خان برادر کهنترش، از سوء اتفاقات در آن روز به قریه خراسکان به جهت مهمی پی سپار بود. از دور جمعیتی دید و با [افراد] معدودی که به همراه داشت، قدمی پیش گذاشته مستفسر گردید. بعد از اطلاع خواست دستی به کار زند، دستگیر شد و محمد رحیم خان برادر دیگرش ره نورد بیابان تدبیر آمد. محمدخان وقوع این واقعه را به فال نیک شمرد و رخت نحوست به جانب باغ سعادت آباد برد. چون ولایت اصفهان شهری است وسیع و به سبب وسعت زیاد از احداث خندق و باره و برج بی بهره و اهلش به علت عدم وقوف بر قلعه داری و دشمن شکاری به غایت کم زهره اند، اطاعت بیگانه را قلیلاً و کثیراً واجب شمارند و به ظهور احدوئه [ای] پای در دایره خدمت و اطاعت گذارند، لهذا اجامره و اوباش از رند و قلاش، غریب و بومی از هر طرف بر دور او جمع آمدند و بزم نکبتش را پروانه شمع شدند. میرزا عبدالوهاب مستوفی آن جا را بر ولایت حاکم ساخت و به اخذ اموال تجار و متمولین پرداخت. در اندک روزی مایه داران، بی مایه و بی مایگان، پر مایه گردیدند و جنود زند نکبت پیوند بار دیگر به پایه [ای] که نه در خور مایه ایشان بود، رسیدند. عریانان، هم آغوش ملبوسات و مستعار شدند و بینوایان، صاحب اختیار بیشمار آمدند. خبر این داستان غریب و حکایت عجیب در دارالخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید و دریای غضب قیامت لهب را، نوبت تلاطم گردید.

حسین قلی خان دولو و مهرعلی خان داشلو و اللهوردیخان عزالدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی با جمعی از ترکان پرخاشجو و هژیران^۳ آتشخو از رکاب ظفر مآب مأمور به دفع آن شرارت نصاب و روانه آن دیار خلد انتساب شدند. در حوالی

۱. مجلس: «روی جنیبت به جانب خبیص»

۲. خراسکان: خوراسگان، نام شهری است در جنوب شرقی اصفهان ۳. شیران

قریه^۱ حر که در سه فرسخی دارالسلطنه اصفهان است، تلاقی فریقین دست داده، ترکان جلادت نهاد دست به استعمال اسلحه آتش فعل منجمد آب گشادند و به یاری اقبال بی‌زوال صاحبقران بی‌همال و نیروی شمشیر اژدر فعل افعی خصال، خاک وجود آن بادپیمایان را بر باد فنا دادند. پس از شکست آن جمع پریشان، امرا و لشکریان تا باغ سعادت آباد به تعاقب ایشان تاختند و هر که را یافتند از لباس حیات عاری ساختند.

محمدخان خذلان نشان، خود با معدودی که از اقوام او بودند، راه فرار پیش و از بیم جان سر خویش گرفت. مأمورین مظفر و منصور روی به تاختگاه [۴۲] نهادند و مراتب را علی‌التفصیل بر رأی عالم آرا عرضه دادند. زلال این نصرت و فیروزی آتش غضب قهرمانی را فرو ننهانید و به جرم این‌که اهالی اصفهان در جنگ تکاهل ورزیده‌اند، محمدعلی‌خان قوانلوی قاجار معروف به خالو مأمور به قتل عام اهالی آن دیار گردید. شور روز محشر و فزع اکبر در آن دیار خلد اثر بر پا شد و قضات و مشایخ و علما و سادات را بخت سعید به جهت شفاعت به دربار عالم آرا رهنما آمد. رحمت جبلی^۲ بر چهره آن خیل ضعیف نادان ابواب عنایات گشود و مأمورین را به ترک خون‌ریزی امر فرمود. میرزا عبدالوهاب مستوفی به جرم حکومت سه روزه از دو دیده نایبنا شد و در زاویه خمول گرفتار رنج و عنا آمد. بالجمله در هنگام فرار محمدخان، یوسف‌خان بختیاری در چهار محال، نجف‌خان‌زند را با جمعی از اقوام نکبت پیوند او گرفته روانه دربار سپهر مانند ساخت و نجف‌خان چون هوای بلند پروازی در سر داشت، به اعانت خمپاره اژدر دهان روی به اوج گردون گذاشت [و] سایر اعوان و انصارش از آب حسام آتش فام جرعه فنا نوشیدند و در زاویه جحیم با او همنشین گردیدند.

محمدخان و رستم‌خان برادرزاده‌اش چون خبر این سیاست را محقق آوردند، جان و سر را وداع کردند و روی به محال سیلاخور، که مسکن الوار باجلان و بیرانوند است، بردند [و] از آن جماعت بد عاقبت طلب یاری نموده در قلعه جات ایشان بار ادبار گشودند. نظر علی‌خان باجلان تا ظهور خدمتی را در درگاه خسرو معدلت آیت بهانه به دست آرد، بر سر قلعه [ای] که محمدخان در آن ساکن بود، تاخت و او را دستگیر

ساخت. خواست به دربار فلک مدارش فرستد، مهدی نام باجلان با جمعی به اعانت او برخاست و او را از چنگ نظرعلی خان باز گرفت. در میان آن دو فرقه منازعات اتفاق افتاده، اسباب طغیان محمدخان به سبب شورش ایشان زیاده شد. فتنه خفته بیدار گردید و این مراتب کَره بعد اولی به عرض خسرو تاجدار رسید. مناشیر سیاست تأثیر به عهده محمدخان دولوی قاجار حاکم ملایر و کزاز و حسن خان والی لرستان فیلی و تقی خان حاکم بروجرد، شرف صدور یافت که دفع آن فتنه را اقدام ورزند. در حوالی سیلاخور جنگی عظیم در پیوست و طایر روح تقی خان بروجردی در آن معرکه از قفس تن رست. بالجمله کاری از پیش نرفت و به تدریج اجامره و اوباش بر دور محمدخان جمع شدند و کارش فی الجمله رواجی یافت تا از قراری که - انشاء الله تعالی - در جای خود مرقوم کلک دُزر سلک می‌گردد، به سعی جان‌بازان شاهراه دولت ابد بنیان به راه دیار ادبار شتافت.

ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات اعلی به آن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان

قبل از این اشاره رفت که صادق خان شقاقی با ظهور چنان خیانتی بزرگ، عفو و اغماض خاطر ملوکانه را انباز و به حکومت [۴۳] ولایات سراب و گرمرو سرافراز شد. جعفرقلی خان دنبلی نیز که تربیت یافته دولت جاوید مدت بود، به ایالت ولایات تبریز و خوی از همگنان ممتاز آمد. این^۱ دو نمک به حرام، به واسطه عدوات سابقه که با هم داشتند، به مفاد کریمه «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین» خاطر قاصر به دفع یکدیگر گماشتند و بنای کاوش با هم گذاشتند. جعفرقلی خان پیشدستی کرده جمعیتی فراهم آورد و طایفه شقاقی را تاخت و سراب خراب را مانند سراب بی آب ساخت. صادق خان تاب مقاومت نیاورده، عنان یکران به جانب مغان و در آن‌جا نیز مکث نکرده خود را به طرف شیروان کشید و همواره درین خیال بود که جعفرقلی خان را هم

مانند خود در حضرت اعلی به خیانتی منسوب و در نظر اقدس همایون مغضوب سازد. و آخر الامر تیر مرادش بر نشانه آمد و به اغوای نفس اماره جعفرقلی خان را بر مخالفت شاهنشاه یگانه بهانه شد. صادق خان شاهد مدعا را در آغوش دید و به جانب سراب سبک عنان گردید. در ظاهر مخالفت را به موافقت^۱ بدل ساخت و در موافقت با جعفرقلی خان، به مخالفت با دارایی دوران پرداخت. محمدقلی خان افشار حاکم ارومی نیز، چون دیوی بد نهاد و غولی جهالت بنیاد بود، به مناسبت فطرت پلید با آن دو شیطان عنید در این داستان همدستان و طنبور مخالفت را زخمه زن تار خذلان شد. فتنه محمدخان زند بیشتر موجب جسارت آن سه نکبت پیوند گشته، شحنگان سلطانی را هر یک از ولایت خود اخراج و کالای مفسدت را با رواج نمودند. با این که هر یک از آن سه دیو سار را، زنان و فرزندان و خویشان در دارالخلافت طهران به رسم گروگان بود، باز از فرط شرارت باطن از خون آن بیگناهان چشم پوشیده و هر کدام جداگانه، حشری وافر جمع آورده در ارباع ولایات تبریز و ارومیه و سراب به عیش و شراب پرداخته، کاسات خوشگوار از دست ساقیان لاله عذار نوشیدند.

حسین قلی خان افشار برادرزاده محمدقلی خان، که به جهات چند با او سرگران بود، عم خود را از باده انگوری و شراب مغروری سرمست دید و به جهت اثبات شرارت عم و زدودن^۲ زنگ اندوه و غم از خاطر صداقت توأم، تقبیل عتبه علیای سلطنت را مصمم گردیده، ماجرا را علی التفصیل به عرض شاهنشاه بی عدیل^۳ رسانید. آتش غضب دوزخ لهب را نوبت زبانه شد و این جسارت بزرگ، تنبیه آن سرکشان را بهانه آمد.

[مصر]ع: وای بر آن که بر او خشم بگیرد سلطان

به جمع لشکر قیامت اثر، فرامین واجب الاطاعه از مصدر حکمرانی صادر و در مدتی قلیل ترکان یغماگر و دلیران دشمن شکار^۴ از اطراف و اکناف به دربار سپهر مطاف حاضر و حکم خسروانی و اشاره خاقانی را از جان و دل سامع و ناظر آمدند. نخست حسین قلی خان افشار را با جمعی از شیران بیشه کارزار به سرکردگی

۱. دوستی

۲. ملی: «غم زدودن»

۳. بی مانند

۴. مجلس و ملی: «دشمن شکر»

محمدعلی خان عرب بسطامی یوزباشی^۱ غلامان جاننثار^۲ [۴۴] به دفع عمّ بدکردار و گرفتاری او به قید اسار از دربار معدلت مدار به آن دیار روان فرمود و پس از آن محمدولی خان قاجار را با فوجی از سواران نیزه‌گذار و پیادگان آتشبار به عزم تنبیه محمدخان زند نابکار به حدود سیلاخور و بروجرد گسیل نمود و نظام‌الدوله سلیمان‌خان قاجار را با جمعیتی از ترکان جلادت آثار به مقدمه لشکر جرّار و منقلای موکب ظفر شعار به صوب دیار آذربایجان سبک عنان ساخت و خود با عزم کیخسروی و شکوه کیقبادی، با سپاهی که صرصر با شتاب را در رکابشان تاب همراهی نبود، در روز هجدهم شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و دوازده، چون بحر ذخار و سیل سرشار به عزم تدمیر آن سرکشان دیار ادبار بیرون تاخت و پس از روزی چند [در] چمن سلطانی، مضرب خیام فلک پیوند و صیت نزول موکب اجلال، گوشزد آن گمراهان دیو مانند شد، خود را نقطه وار محاط دایره ادبار دیدند و علی‌العجالة خلاصی از آن دایره را از دایره موافقت هم پا کشیدند. عهدی که بستند، شکستند؛ تاری که بافتند، گسستند. صادق‌خان شقاقی، چون خود را در برابر جنود مسعود خاقان ظفر بنمود آزموده بود، درین وقت نیز حریف را سخت و خود را تیره بخت ملاحظه می‌نمود، لهذا در شکستن عهد آن لئیمان پیشدستی کرده روی نیاز به درگاه خسرو عدو‌گداز آورد، سلیمان‌خان نظام‌الدوله قاجار را شفیع گناهان خویش ساخت و به این سیاق به معذرت پرداخت که: منظورم ازین سازش، بروز خبائث جعفرقلی خان بود نه رونق دادن بازار طغیان. صدق قولم را این ضراعت برهانی است روشن و راستی گفتارم را تقاضای این شفاعت دلیلی مبرهن.

فرد:

از کرم‌ت دور نیست گر بپذیری عذر گناهی که عذر خواه ندارد

شاهنشاه دادگر عاجز پرور بنابر مصلحت وقت، آن ره‌نورد وادی عصیان را به

۱. رئیس صد تن؛ اصطلاحی است نظامی به معنای درجه‌داری که فرمانده صد نفر باشد.

۲. جاننثار، عنوان رده‌های خاص نظامی این زمان بوده است که اکثراً از زادگاه یا حوالی زادگاه فتحعلی شاه قاجار انتخاب می‌شدند. نظیر همین جاننثاران بسطامی از حوالی شاه‌رود امروزی، «جانبازان» سمنانی و دامغانی بودند که نهبانان خاصه ورده عالی مبارزین را در عهد قاجار تشکیل می‌دادند.

فرمایشات مرحمت آمیز مطمئن فرموده به دربار عالم مدارش احضار نمود. در منزل «سنگ سیاه» از تقبیل درگاه فلک جاه گوشه کلاه برقه مهر و ماه سود. رفیقان خذلان^۱ نشانش را از مخالفت او سلک جمعیت از هم فرو ریخت و هریک به طرفی و سمتی گریخت. جعفرقلی خان روی شوم به دیار روم کرد و به اکراد یزیدی پناه آورد. محمدقلی خان به حصانت حصار ارومی قوی دل بود و به ورود آن قلعه دوروزی کام دل حاصل نمود.

حسینقلی خان برادر زاده اش که قبل ازین اضمحلال او را از دربار سپهر مثال مأمور شد، به مرافقت محمدعلی خان عرب یوزباشی و اعانت جمعی از طایفه بلباس^۲ قلعه مزبور را تسخیر و عمّ بی تدبیر را دستگیر و مراتب را معروض رای عاکفان سده سریر عرش نظیر داشت. میرزا رضاقلی منشی الممالک نوایی به ضبط اموال و اشرف خان دماوندی، تا قلعه را کوتوال باشد به آن طرف مأمور [شد] و بلافاصله موکب جهانگشا از چمن سلطانیه حرکت و از راه مراغه و سلدوز^۳ ره نورد وادی مقصود [گردید] و روز ششم شهر محرم الحرام [۴۵] سنه یکهزار و دویست و سیزده [هجری قمری] خارج قلعه ارومی مضرب خیام فلک فرجام شد. محمدقلی خان به عقوبت خیانت فراوان در سلک زنبورکچیان اردوی کیهان پوی، منسلک^۴ و بری از مایعرف و مایملک گردید. بعد از انجام و انتظام کار ارومی در هفدهم شهر مزبور رایات ظفر آیات به عزیمت ولایت خوی از راه سلماس شقه گشا و در چمن ارزمین^۵ خارج قلعه، قبه بارگاه فلک اشتباه عرش سا آمد. حسین خان برادر کهنتر جعفرقلی خان که بعد از خیانت آن رو سیاه به ایالت ولایت خوی مباهی گردیده بود، به جهت اثبات ارادت خود در باغ مسمّی به دلگشا که از مستحدثات اوست، طوبی^۶ بزرگ داده ما حضر جانفشانی در خوان صداقت نهاد. چهار شبانه روز شاهنشاه ستاره سپاه و شاهزادگان سپهر جاه و امرا و وزرا و ندمای درگاه مجره پناه و آحاد لشکر هر یک فراخور احوال داد عیش و نشاط

۱. سستی و خواری

۲. ملّی: «بُلْتاس»؛ ناحیه ای در حوالی ساوجبلاغ مکرّی (مهاباد) مرکز کردهایی که به لهجه «بلبّاسی» سخن

می گویند (معین، بخش سوم، ذیل بلباس).

۳. از توابع شهرستان ارومیه

۴. مهمانی، جشن

۵. مجلس: «از زمین»

۶. جدا

دادند و از استماع نغمات دلکش و سایر ملزومات سرور، ابواب شادمانی بر چهره گشادند غافل که زمانه غدار را چنگ مخالفت در چنگ است واز نیرنگ آباء و امهات، برادر با برادر بر سر جنگ.

[مصر]ع: بین تا چه زاید شب آبستن است

ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز به عراق از آذربایجان

اگر چه شاهنشاه صاحبقران و حسین قلی خان جهالت نشان در ظاهر واحد الابوین بودند، ولی به سبب مغایرت فطرت در میانه بعدالمشرقین بود؛ این یک از عقل محض مهذب شد و آن یک از جهل صرف مرکب آمد؛ آن از شراب ظلم سرمست بود و این را ساغر عدل در دست؛ این جوهر رحمت الهی است و آن آیت غضب نامتناهی؛ آن یک درکار سیئات اصرار داشت و این یک در اجرای حسنات استقرار؛ آن^۱ را نگین دولت در مشتم بود و این^۲ یک را خاتم نکبت در انگشت. مواحدت بطن و صلب را در فطرت شرکتی نیست و امتزاج شهد و شرنگ را در گوهر مناسبتی نه.

لمؤلفه :

مکن از نژاد و پدر افتخار	که خار از گل آید برون گل ز خار
نه در چرخ هر کوکبی شد سعید	نه جرم سها همچو تابنده شید
نه هر قطره در بحر گوهر شود	نه خر مهره شایان افسر شود
نه کوه بدخشان همه لعل ناب	که سنگ سیه اندر آن بی حساب
نه جلی است هر شب به روز سپید	بسی شب که روز سیه پرورید
نه عطار را دکه پر عنبر است	که خر زهره هم در دکانش دراست
نه صراف دارد همی زرّ و سیم	که فلس سیاهش بسی در گلیم

به میخانه هر باده [ای] صاف نیست	به گنجینه هر دانه شفاف نیست
ز شاخ برومند بادام نغز	گهی هست بی مغز و گاهی دو مغز
چو نقاش را خامه گردد علم	کشد مهر و خفاش از یک قلم
شکر شهد ناب آورد با صفا	گهی نیز جراره جانگزا
ز یک خاک رویند جدوار ^۱ و بیش ^۲	یکی اصل نوش و یکی عین نیش
بسی بیضه آید ز بلبل برون	یکی بلبل و مابقی مرغ دون
چو تکوین حیوان [۴۶] کند دادگر	یکی آدم و سایرین گاو و خر
ز صلب همایون میر عرب	یکی احمد آمد دو صد بولهب

بالجمله از قراری که ذکر شد قبل از این، بعد از شکست صادق خان بی دین و نزول موکب ظفر قرین به خارج دارالسلطنه قزوین صاحبقران مروّت آیین، که آیتی از رحمت حضرت رب العالمین است، حسین قلی خان را مورد نوازش و الثفات ملوکانه فرموده و با آن که نواب شاهزاده والا تبار محمدعلی میرزا در مملکت فارس فرمانفرما و حکمروا بود، چنین برادر را بر چنان پسر ترجیح داده ایالت آن مملکت را به او مفوض نمود و نواب شاهزاده را به رکاب فیروزی مآب احضار فرمود. [حسین قلی خان] بعد از ورود به دارالعلم شیراز چندی به سبب عدم اسباب کار در پس زانوی اصطبار^۳ نشست و رشته اطاعت داور جمشید شوکت را برگردن بست. چون از معاملات و مصادرات بی حساب ثروتی به کمال یافت، روی از حد اعتدال برتافته به وادی عصیان و طغیان شتافت. ظرف حوصله اش گنجایش این مظلوف را قابل نبود، سعایت رنود و اوباش نیز بر آن تنگ ظرفی افزود.

[مصر]ع: بلی به کوزه نمی گنجد آب بحر اندر

جسارت خوانین^۴ آذربایجان و جهالت محمدخان زند نادان بیشتر محرک

۱. جدوار: جدوار، زدوار، نام گیاهی است

۲. بیش: گیاهی است که در چین و هند روید.

۳. شکیبایی، صبر

۴. ملی: «قوانین»

سلسله طغیان او گردید و بالمره از دایره اطاعت پا کشید. در بدایت کار میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی را، که در ایام شاهزادگی^۱ این زبندۀ سریر حکمرانی، وزیر و پس از آن در حضرت شاهزاده آزاده مشیر و در آن اوقات به جهت اطلاع از کم و کیف امور بعد از عزیمت نواب شاهزاده به رکاب حضرت صاحبقران آزاده مأمور به توقف آن مملکت بهشت نظیر بود، با آقا محمد زمان کلاتر برادر حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا محمد اسماعیل، کوتوال قلعه شیراز و احمدخان و آقا محسن متعلقان اعتمادالدوله معزی الیه را مخل کار خود دید و از دو دیده نابینا و گرفتار زندان رنج و عنا نمود و فوجی را به جهت گرفتاری جان محمدخان دولوی قاجار که از جانب شهریار نامدار در ولایت لار سردار بود، نامزد و روان ساخت و خود به تهیه اسباب کار مخالفت پرداخت. جان محمدخان بعد از اطلاع ازین داستان با کمال حیرانی از بازیچه‌های آسمانی با جمعیتی که همراه داشت از قلعه لار خود را بیرون کشیده و از راه بوانات فارس سرعت از باد استعاره نموده، راه عراق برداشت و تاکاشانه کاشان عنان یکران فرو گذاشت.

حسین قلی خان خبر فرار او را از لار شنید و از دارالعلم شیراز حرکت کرده، دو اسبه از عقب او روان گردید و از رهبری بخت خسروی به گردش نرسید و عود به شیراز را مناسب احوال ندیده در آبادۀ سورمق^۲ منزل گزید.

رستم خان بیات غلام خود را به محارست^۳ قلعه شیراز و محافظت محبوسین روان نمود و بنه و اغروق^۴ را به اتفاق میرزا علی گرایلی وزیر خود به قلعه ایزد خواست فارس [۴۷] فرستاده خود با جمعیتی تمام در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دوست و سیزده به صوب دارالسلطنۀ اصفهان شتابان آمد. حاجی محمدحسین خان، بیگلریگی آنجا، ده روز قبل از ورود او از این معنی اطلاع یافته اهل و عیال خویش را با ولد اکبرش عبدالله خان به جانب یزد فرستاده، خود در نهایت حیرانی تن به پریشانی در داد و در روز ورود حسین قلی خان به اصفهان به اتفاق محمدعلی خان قوانلوی قاجار مشهور به خالو که در آن جا سردار بود و جمعی از عمال و مباشرین دیوانی از آن جا بیرون

۱. مئی و مجلس: «شاهزاده‌گی» ۲. در جنوب شرقی آباده و ابتدای راه اقلید

۳. نگهبانی، حفاظت ۴. زاد و توشه سپاه

آمده، در خارج شهر نشستند و دل بر اعلام احکام خاقانی بستند. اگر چه سابقاً اهالی شیراز این وقایع را به توسط مسرعان سریع السیر بر رأی عالم آرا عرضه دادند، ولی ایشان هم مهر از سرگنجینه این راز فرو بسته گشادند. وقتی مروحه این خبر دامن زن آتش غضب شاهنشاه سیاست اثر شد که رایات جهان گشا به عزم تدمیر سرکشان ولایت شیروان و تسخیر بلاد داغستان از خارج قلعه خوی شقه گشا بود؛ بنا بر آن، دفع دشمن خانگی را انساب^۱ دانسته سلیمان خان قاجار را با فوجی از سپاه جرار به جهت محافظت مملکت آذربایجان به توقف مأمور فرمود و خود با دلی قوی و عزمی ثابت و سپاهی وافر و طیشی متکثر^۲ عزیمت عراق نمود.

ذکر صادرات عرض راه و آوردن محمدخان زند رو سیاه و خبر مخالفت سلیمان خان گمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه

داستانی که در بدایت حرکت موکب فیروز، در عرض راه پرده از چهره گشاد و از طالع بی زوال خسروی در افتتاح کار به فال نیکو افتاد این بود که: در منزل ارونق تبریز محمدخان زند را با دست و دیده بسته به پایه سریر خلافت مسیر آوردند و ماجرای گرفتاری او را به این تفصیل عرض کردند که، از قراری که معروض افتاد محمدخان مزبور پس از مجادله با لشکر منصور در قلعه [ای] از قلاع سیلاخور قرار گرفت و آزار مجاور و مسافر را شعار ساخت.

محمدولی خان قاجار که از رکاب ظفر شعار دفع او را مأمور بود، در حوالی سیلاخور او را دریافته جنگ در پیوست و پس از گیرودار بسیار، محمدخان و اعوانش شکست یافته و درستی کار را بعد از آن شکست، محال دانسته خواست از راه شوستر و دزفول خود را به بصره کشاند. سستی بخت و سختی اقبال شاهنشاه با تاج و تخت او را مجال نداده، در عرض راه گرفتار گماشتگان^۳ حسن خان فیلی والی لرستان گردید. چون والی مزبور به جهت تقدیم اسباب خدمت، خواست او را به دربار سپهر آیت روانه

۱. شایسته تر

۲. خشمی فراوان

۳. ملی: «گماشته گان»

سازد، لهذا دو دیده او با گزlk احتیاط به توهم فرار از حدقه بیرون و با غل و زنجیر روانه آستان سپهر نمون ساخت. از این که زکی خان زند پدر بدسیرش در اوقاتی که از جانب کریم خان بنی عمّ خویش به سرداری مملکت مازندران و حول و حوش آن سامان نامزد بود، اهالی چهارده کلاته دامغان را به جرم تهاون در کارسازی سیورسات، قتلی وافر فرمود و در آن جا کله مناری از رثوس آن بیگناهان بر پا نمود و تنفگچیان چارده کلاته در آن [۴۸] اوقات در اردوی معلی سرگرم جانفشانی بودند، لهذا شاهنشاه دین پرور محمدخان بدگهر را به دست ایشان سپرد که به کیفر خون آباء و صله ارحام خویش زهر فنا در کامش ریزند و از دار سیاستش آویزند. آن شیران بیشه هیجا خون روباهی را به قصاص خون جمعی بیگناه لایق ندیده، گوش های او را به دندان قهر خائیدند و با آن حال تباہ در بیابان سرگردانی مطلق العنانش آورده، تصدق فرق فرقد ساگردانیدند. آن کور بینوا کورکورانه خود را کشان کشان و تکدی کنان به صوب بصره کشانید؛ سالیانی چند با کمال پریشانی گذرانید تا در ویرانه کور جغد آسا منزل گزید.

بیت:

بلند و پست جهان جمله دشمنان تراست

که گاه در بن جاهند^۱ و گاه بر سر دار

بالجمله در منزل میانج گرم رود^۲ ابوالفتح خان جوانشیر، ولد ابراهیم خلیل خان که به حکم یرلیغ بلیغ احضار شده بود، از تقبیل آستان سدره نشان سر بر اوج آسمان سود. در ورود موکب منصور به چمن سلطانی به عرض آن خسرو یگانه رسید که سلیمان خان قاجار را دیو نفس اماره از راه در برده و به وسوسه و دمدمه علی همت خان کلیایی و خان باباخان نانکلی و فتوی خبط دماغ از کار خدمت فراغ جسته و دیوانه وار در ویرانه خلافت^۳ نشسته است. چون قامت بی قابلیتش از لیاقت تشریف خودسری عور و عروج بر مدارج سروری از چنان ناقابلی دور بود، بنابر آن شاهنشاه یگانه آن ترانه را چون فسانه اطفال خیال نموده اعتنایی به حرکات ابلهانه آن دیوانه نفرمود و از همانجا منشور قضا

۱. مجلس: «جاهند»

۲. میانج امروزه شهرستان میانه خوانده می شود و گرم رود، رودی است که از سراب برمی خیزد و در گرم رود با

۳. مجلس: «خلافت»

آب میانج جمع شده به سفیدرود می ریزد.

دستور به تفریق جمعیتی که با او بودند صادر و صفت حلم و حوصله شهریار عالم گیر بر نزدیک و دور ظاهر شد، زیرا که خویش و بیگانه از اطراف ممالک به طغیان برخاسته، هر یک در طرفی هنگامه آراسته بودند.

فرد:

پردلی باید که بار غم کشد رخس می باید تن رستم کشد

بالجمله در چمن مزبور شوق ملاقات دُراری بحار خلافت، شاهزادگان والا تبار گریبان گیر خاطر مرحمت مظاهر آمد و حکم خاقانی شرف صدور یافت که: جناب ملاعلی اصغر دودانگه هزار جریبی مازندرانی ملا باشی سرکار پادشاهی، نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسین قلی میرزا را از دارالخلافت طهران برداشته، در هر جا از منازل عراق که خسرو آفاق را توقف باشد، شرفیاب گردند. موکب فیروز بعد از توقف یکروز از آن چمن دلفروز حرکت و از راه قلمرو علی شکر^۱ و درجین عزیمت عراق مینو قرین فرمود. در منزل درجین نواب شاهزادگان به شرف زیارت جمال بی مثال شاهنشاه با اقبال مسرور و ازین طرف قرین الشرف نیز، خاطر مرحمت مظاهر شاهانه از ملاقات ایشان قرین حبوری نامحصور آمد و پس از اطفاء نایره شوق، اذن مراجعت به دارالخلافت حاصل و روان شدند و شاهنشاه گیتی پناه به عزم رزم خصم کینه خواه با سپاهی انجم دستگاه به صوب مقصود شتابان آمدند.

ذکر حرکت حسین قلی خان از اصفهان به صوب کُرّاز و فراهان و داستان [۴۹]
محمودلی خان قاجار نادان و اختتام کار ایشان و اطاعت حسین قلی خان

بعد از آنکه حسین قلی خان در دارالسلطنه اصفهان به اخذ اموال تجار و متمولین آن سامان پرداخت و اسباب کار مخالفت را آماده ساخت، به خیال آنکه شاهنشاه آگاه را

۱. از زمان قراقویونلوها تا زمان نگارش این تاریخ، قلمرو علی شکر، همدان نامیده می شد. مینورسکی در کتاب سازمان اداری حکومت صفوی، پاورقی صفحه ۲۰۲ می نویسد: «خانیکف در نقشه ای که ترسیم کرده است (جلد چهاردهم Z.G.B. چاپ ۱۸۶۳) آن را به نام Shakar نوشته است نه Shak».

از عزیمت به جانب تختگاه مانع آید و صف مجادلت و محاربت را به نوعی که تواند در محال عراق آراید، از آن دیار خلد آثار حرکت کرد و روی به سوی کزاز و فراهان آورد. لشکرها از فارس و عراق همراه داشت و خاطر فاطر بر محاربت برادر بلند اختر گماشت. محمدولی خان قاجار که بعد از شکست محمدخان زند نابکار به حکم توقیع و قیوع سلطانی مأمور بود که با جمعیت رکابی از محال سیلاخور به صوب گلپایگان شتافته منتظر حکم ثانی باشد، به مفاد «کل ناقص ملعون» ملعنت باطنی را ظاهر و لنگ لنگان قدمی برداشته با فوجی که داشت بار اقامت در اردوی نادانی مثل خود گذاشت. در محال درجین خبر ورود حسین قلی خان به فراهان و حرکت ناهنجار [محمد] ولی خان ضلالت نشان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید. بلا تأمل رایات عزم را از آنجا شقه گشا و در منزل ساروق مین قری^۱ فراهان، نزول اجلال نموده، روزی دو به جهت آسایش سپاه و اتمام حجت بر خصم کینه خواه در آن منزل اقامت فرمود. ملکه آفاق و عاقله با وفاق خاتون روزگار و بانوی خیریت شعار، اعنی والدۀ معظمه محترمه خاقان مروّت آثار، در آن منزل ارم دیدار به عزم ملاقات فرزند نامدار خورشیدوار ضیاافروز بزم سپهر کردار شد. تبیین این مقال آنکه، خبر شورش حسین قلی خان به عرض آن ملکه جهان رسید؛ اولاً به تحریر مکاتبات نصیحت آمیز و تقریر فرستادگان صلاح انگیز، فرزند نادان را از آن حرکات ناهنجار منع نمود و چون به هیچ وجه من الوجوه فایده ای بر آن مترتب نبود، خود به نفس نفیس در هودج زرنگار خورشیدوار قرار و به اردوی فرزند جهالت شعار عزیمت فرمود. در منزل چاله سپاه او را ملاقات کرد و از حقوق مادرانه داستانها به میان آورد و نصایح مشفقانه و اندرزهای حکیمانه بیان آنچه دانست و توانست به اصلاح کار پرداخت و عاقبت کاری نساخت. ناچار به امید مروّت و گذشت حضرت صاحبقران تاجدار به اردوی ظفر کردار شتافت و بسائی^۲ که لایق یافت، به ذکر موجبات اصلاح ذات البین زبان گشود که فرزندی حسین قلی را از این جسارت خودرایی و هرزه درآیی منظور نیست، بلکه مداخل فارس مخارج او را مقدور نه. هرگاه نظر به پاس اخوت و فتوای^۳ شرع مروّت، ولایت کرمان نیز ضمیمه آن مملکت شود و زمام

۱. مین قری: از قریه های. ۲. مجلس: «به سیاقی» ۳. ملی: «فتوی»

اختیار آن بوم به او عنایت رود، دیگر عذر مسدود است و بهانه هنگامه جویی مفقود. شاهنشاه دانا اگر چه از لجاجت خاطر و ضلالت باطن و ظاهر او از کمال دانایی آگاه بود، ولی محض از جهت اتمام حجت و الزام آن مریم سریرت این مطلب را قبول فرمود. حسین قلی خان، قبول این مطلب را [۵۰] حمل بر جهات دیگر [کرد] و تفویض ایالت دارالسلطنه اصفهان را نیز ضمیمه آن ملتمسات مستنکر نمود. پس از قبول این معنی باز بهانه [ای] دیگر جست و خار اندیشه های باطل از خارستان خاطرش رُست.

شاهنشاه مؤید بعد از اتمام حجج قاطعه چنین فرمود که: این لجوج نادان را تمنا حاصل نمودن و اقطاع بخشودن اگر همه یک شبر^۱ باشد، در کیش سلطنت حرام است و قطع و فصل این متمنیات، موقوف به برش حسام آب فام^۲.
[مصر]ع: شمشیر دو رویه کار یک رویه کند.

بالجمله اردوی ظفر شکوه را در همان منزل ساروق گذاشت و مهدی قلی خان قاجار قوانلو و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را به محافظت گماشت و خود مانند شیران خشمگین با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان^۳ لرزه بر کره زمین افتد، همگی جریده^۴ و سبای^۵ از منزل مزبور حرکت در دو فرسنگی اردوی حسین قلی خان بار اقامت افکندند.

در روز شنبه، بیست و هشتم شهر صفرالمظفر در صحرای کمره صف جدال آراسته شد و خاطرهای دلیران به کینه خواهی هم برخاسته، چرخچیان^۶ هر دو صف از دو طرف بنای دستیازی گذاشتند و عظمای امرای سپاه بنای یورش و اسب تازی داشتند. شاهنشاه مروّت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت در آمده، اندیشید که هرگاه سپاه کینه خواه را به حرب اجازت فرماید، شاید در بین گیرودار تیری از شست قضا پران آید و آن برادر جهالت سیر با تیرانداز اجل دست و گریبان گردد و علی العجاله

۱. شبر: یک وجب ۲. حسام آب فام: شمشیر آب گونه، شمشیر تیز

۳. نعل های اسب های شان ۴. جریده: گروهی از سواران بدون پیاده

۵. سبای: سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و مکمل یراق می راند؛ سوار زبده؛ زبده

۶. مقدمه الجیش، پیشقراول اول لشکر (دهخدا ذیل چرخچی)

سواره و پیاده لشکر ظفر قرین را از مبادرت در رزم و استعمال اسلحه منع فرمود و جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی را با فرمایشاتی مشعر بر وعده و وعید و حاکی از بیم و امید نزد آن سفیه عنید^۱ روان فرمود.

حسین قلی خان قبل از عزیمت میرزا موسی، از مدد دوربین، صفوف دلیران عرصه کین را به نظر دقت نگریست و از سستی و اقدام به چنان جسارتی سخت به غایت دلگران گشته بی نهایت گریست. شاهنشاه فیروز را از پای تا سر غرق آهن و پولاد و جیقۀ مرصع را زیب مغفر رومی میلاد و مظهر قهر حضرت جباری را بر فراز خنگ ختلی نهاد دید و دل دربرش مانند مرغ نیم بسمل طپید. دانست که با برگزیده خدا ستیزه کردن، پنجه به خون خود بردن است و عاقبت خوناب دل خوردن.

جنگی که با برادر بلند اختر در نظر داشت با بخت خود به میان گذاشت. اقدام در رکاب بوسی را انتظار بهانه می برد و از فقدان این تمنا حسرتها می خورد. چون ملاحظه نمود که جناب میرزا موسی از قلب همایون، که زیب از فرّ وجود حضرت صاحبقران زمان داشت، جدا گشته به سوی او روان است، وساطت چنان جنابی را در چنین هنگامی دلیل بر نزول آیات رحمت یافت و قدمی چند پیش رفته به استقبال او شتافت. فرمایشات علیّه را حاکی بر وفور رحمت و رأفت خاطر تنبیه بود، به گوش هوش شنید [۵۱] و بی اختیار به ادای این شعر حضرت لسان الغیب رطب اللسان گردید:

خواجه حافظ :

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم

این بگفت و بدون مشاوره احدی از سران و سرکردگان سپاه و یاران همراه توسن عزیمت را گران رکاب و سبک عنان ساخت و از میان میدان پیاده گشته و دوان دوان تعجیل جسته، خود را بر شُم سمند فلک پیوند انداخت. خاک قدم خنگ مجره تنگ را از ابر دیدگان^۲ آبیاری کرد و مروّت سرشار شهریار تاجدار را در عفو زلّات بی شمار به یاری آورد.

۲. مَلّی: «دیده گان»

۱. نادان ستیزه جو

شاهنشاه رأفت آیت را مهر اخوت چنان به حرکت آمد که از همان صدر زین دست مرحمت را دراز از آستین کرده به گردنش آویخت و تا غبار شرمساریش را فرو شنوید. لآلی غلطان بر چهره شرمگینش فرو ریخت؛ هر دو لشکر از رقت آن دو برادر به گریه افتادند و خصمان کینه خواه بنای مخاصمت را بر مصالحت نهادند.

شاهنشاه پایدار به عنوان دستگیری، دست برادر کامکار را گرفته از میدان رزم به ایوان بزم آورد و به فرمایشات عنایت آمیز نشاط انگیز، فوج غم و الم را از خاطرش بیرون کرد. [محمد] ولی خان کفران نشان را که در جسارت کافر نعمتی عذری لنگ داشت، چون یک پایش از پای دیگر کوتاه تر بود، به یک پا بر فلک آویختند و از این که در رشته خدمت^۱ گرهی افکنده بود، به ضرب چوبش از ناخن ریختند. در آن شب هر دو لشکر در جایی که بودند، آرام گزین شدند و علی الصباح لشکر معسکر حسین قلی خان وارد اردوی ظفر قرین آمدند. خوانین و رؤسا و سرخیلان عراق و فارس که با او همراه و در حقیقت گمراه بودند، از عفو تقصیرات کلاه گوشه مباهات بر اوج سماوات^۲ سودند. هریک فراخور احوال مورد نوازش آمده و اذن مراجعت حاصل نموده روانه اوطان شدند.

شعر:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه او توان بُرد رخت

از جهت رفع اراجیف کاذبه، به صوب هر مملکتی امیری نامدار فرستاده شد و اسباب مراجعت موکب فیروز آماده آمد. محمدعلی خان قاجار قوانلو معروف به خالو به سرداری مملکت فارس مأمور و نوروزخان عزالدینلوی ایشک آقاسی باشی به سالاری ولایت کوهکیلویه مسرور و حسین قلی خان دولو به سپهسالاری دارالامان کرمان، همدوش حبوری نامحصور شد.

رایات نصرت علامات در پانزدهم شهر ربیع الاول به صوب مستقر خلافت کبری معطوف و اهالی دارالخلافة از وقوع فتوحات تازه بی اندازه مشعوف گردیدند.

[مصر]ع: شاه هر سو که کند روی نماند خطری

ذکر صادرات ایام توقف طهران و عفو زلات^۱ سلیمان خان
باخذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا به ولایت
افغان با امراء خراسان

در اوقات توقف دارالخلافة طهران، سلیمان خان قاجار، که سبب عصیانش طغیان حسین قلی خان بود، [۵۲] چون خبر اطاعت او گوشزد آن سرمست باده غوایت^۲ شد، از خواب غفلت بیدار و از مخموری شراب جهالت هشیار گردید. پس از تأمل بسیار و تحمل بی‌شمار چاره کار و آسانی دشوار را در اطاعت دید. علی‌العجالة «علی همت کلیایی» را با پسرش حسین و خان بابای نانکلی و یک دو نفر دیگر که محرک سلسله فساد، و او را درین معامله شریکی بزرگ نهاد بودند، غل و زنجیر دست و گردن بسته روی عجز و امید به درگاه عرش نظیر آورد و خود را از گرد راه به اصطبل همایون رسانیده در پای کمند توسنان خاصه جبین ضراعت بر زمین نهاده آرام گزید. چون حَسْباً از امراء بزرگ ایل جلیل و نَسَباً از بستگان^۳ دودمان نبیل شاهنشاه سپهر تبجیل بود و در مراسم قانون ایلّیت احترامش لازم می‌نمود، لهذا زلال عفو ملوکانه لوح وجودش را از لوٹ گناه شست و شویی^۴ داد و سرش را از خاک مذلت برداشته، کلاه عزت بر فرقش نهاد. علی همت با پسرش حسین چون بی‌تدبّر در خم سفالین مخالفت جا گزیده بودند، بی‌تأمل در خمپاره روئین مؤاخذت جای گزین و پاره‌های^۵ کالبد شان در اوج هوا کبوترسان معلق زنان [شده] و بر روی زمین آسودند. خان بابای نانکلی نیز با عبدالله خان اوصانلوی افشار خمساوی که به علاوه این جسارت، به کوری توکل خان خمساوی^۶ خود سر جرأت نموده بود، از دو دیده نابینا و سالیان دراز در کنج بینوایی گرفتار انواع رنج و عنا شد. ولی خان قاجار هم به جرم موافقت با حسین قلی خان،

۱. بخشیدن لغزش‌ها ۲. گمراهی؛ مَلّی: «غوایب» ۳. مَلّی: «بسته‌گان»

۴. مَلّی: «شسته و شولی» ۵. مَلّی: «پاره‌های»

۶. منسوب به خمسه که اینک از بخش‌های استان زنجان است و بعضی از ایلات افشار، اوصانلو و اینانلو در آن ساکنند.

مغضوب نظر و تا در قید حیات بود، از سعادت خدمت حضور مرحمت دستور محروم و مهجور مانده بی اعتبارانه به سر می برد.^۱

لمؤلفه :

چو عشق بر سر خشم است ترک جان اولی
که چاره می توان کرد خشم سلطان را

چون از قراری که سابقاً نگارش یافت، محمود میرزای افغان به جهت استمداد از دولت قوی ارکان در استخلاص ملک موروث از تصرف برادر خود شاه زمان روی نیاز به درگاه سپهر پاسبان آورده مقیم کاشانه کاشان بود، درین اوقات که حوزه^۲ مملکت از خس و خار^۳ وجود اشراک پاک گردید، شاهنشاه غریب نواز، جنابش را مورد انواع اعزاز داشته به امیرحسن خان عرب زنگویی^۴ حاکم طبس^۵ و امیرعلی خان عرب خزیمه حاکم قائنات^۶ فرامین موکده صادر و حکم قضا امضا سایر و دایر آمد که با جمعیتی کافی به این کار در رکاب شاهزاده روانه هرات و صوب کابل و قندهارگشته آن ولایات را از تصرف شاه زمان انتزاع^۷ و به نواب معزی الیه سپارند و افسر سروری افغان بر فرقه گذارند. به جهت پاس رسوم میزبانی و تبلیغ احکام قضا نظام سلطانی، معتمدی نامزد و نواب محمود میرزا و برادرش فیروز میرزا با میزبان معهود روانه صوب مقصود شدند.

وصال :

سر دشمن و دوست بر این دراست ولی هر یکی از در دیگر است
یکی خواست افسر نهد سر نهاد [۵۳] یکی سر نهاد آن که افسر نهاد

۱. ملی : «سپر می بود» ۲. ملی : «حوز» ۳. مجلس : «خس و خاشاک»

۴. مجلس و ملی : «زنگولی»

۵. طبس شهری است در استان خراسان که از شمال به برد سکن و کویر نمک، از مشرق به بشرویه و بجستان و خوسف، از مغرب و جنوب به کویر لوت منتهی می شود و دارای تابستانی ممتد و طولانی و زمستانی کوتاه است.

۶. قاین : شهری است در نزدیکی بیرجند که از شمال به گناباد و تربت حیدریه از مشرق به مرز ایران و افغانستان از مغرب به شهرستان فردوس و از جنوب به درمیان محدود است. محدوده کلی آن را قاینات گویند.

۷. جدا

ذکر حرکت مذبوح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی

این اسحق میرزا ولد حیدر میرزا است که از بقیه السیف احفاد سلاطین صفویه بود. کریم خان زند در بدایت حال، اسماعیل میرزا، جدّ این اسحق میرزا را لقب عاریت شاهی بر سر گذاشته و نیز لقب وکالت به اسم خود معلوم داشته، به اسم او راهی می‌رفت. در زمانی که در حوالی قریه کلون آباد اصفهان با نواب محمدحسن خان خلد مکانش صف مبارزات دست داد، جناب شاه اسماعیل مزبور بی‌جهتی از صف کریم خان جدا شده پناه به رایت محمدحسن خان برد و به این سبب کریم خان همواره او را شاه نمک به حرام خطاب می‌کرد؛ بار دیگر هم از مصاحبت نواب محمدحسن خان سرپیچیده نزد کریم خان آمد و در قریه آباده سورمق فارس محبوس بود تا بعد از مدتی سرای فانی را وداع نمود.

بالجمله این اسحق میرزا، سیدی از هر حیثیت فقیر و همیشه در زاویه قناعت و گمنامی گوشه‌گیر و بجز عبادت حضرت ذوالجلال و حصول معاشی قلیل از ممری حلال تمنائی دیگر بر خاطر نمی‌گماشت و در محال چهار محال فی الجمله مزرعی که وجه معاش او را کفایت می‌نمود، مهیا کرده اوقات را به زراعت مصروف می‌داشت. در اوقاتی که قضیه هائله سلطان شهید انتشار یافت و صادق خان شقاقی به وادی بغی و طغیان شتافت، جماعت بختیاری که پیوسته ره‌نورد وادی ضلالت شعاری و طبیعتشان مجبول^۱ بر این است که هر زمانی بیچاره [ای] را اسمی بی‌مسمی بر سر گذاشته به نام او در انسداد طرق و شوارع^۲ اکوشند و جام مراد از دست ساقی راهزنی نوشند، جمعی از آن طایفه بی‌سر و پا به قریه متعلقه به جناب میرزا وارد و او را خواهی خواهی طوعاً ام کرهاً برخورد امیر کردند و روی نحس به عزم راهزنی به راه آوردند.

در ابتدا ایلچیان حاجی محمدحسین خان بیگلربیگی دارالسلطنه اصفهان را که در

۱. آفریده شده، سرشته

۲. بستن راهها و خیابانها

بلوک لنجان^۱ چرا می نمود، تاخت کرده به جاهای دیگر پرداختند. چندان طولی نکشید که صادق خان از نیروی بخت شاهنشاه جهان، پی سپر راه ادریار گردید. جماعت الوار کار را نه بر وفق مرام دیدند و عنقریب خود را اسیر سرپنجه شکنجه و آزار یافتند؛ بساطی که چیده بودند، برچیدند و به خیال این که گنجشک در دست به از باز در هواست، میرزای بینوا را^۲ از لباس و اسباب عاریت عاری کرده سر به صحاری دادند و هر یک به عزم اوطان خویش پای گریز بر گشادند. میرزا با کمال پریشانی، کامزن بیابان بی سروسامانی شد و چند ماهی در عتبات عالیات عرش درجات در جوار اجداد طاهرین فارغ از حوادث آسمانی بود. در زمان فتنه حسین قلی خان، اندیشمند^۳ گردید که شاید قلیل مزرعه او که در عراق و مایه توکلش منحصر به همان است، از صدمات آمد و شد سپاه لگدکوب حوادث گردد، لهذا از عتبات^۴ به بصره آمده از راه دریا وارد سواحل فارس شد. در مابین بهبهان و کازرون الوار ممسنی به او برخورد و باز بنای [۵۴] هنگامه سازی داشتند. گماشتگان محمدعلی خان قوانلوی قاجار که در آن اوقات سردار مملکت فارس بود، او را گرفته به دارالعلم شیراز بردند و چندی در خلوتی از ارک شهر محبوس کردند تا بر حسب امر قدر قدر اعلی، او را از شیراز به شهر دماوند برده یک دو سال در بند داشتند؛ بالاخره به توسط اشرف خان دماوندی حاکم، که سیدی بی مانند بود، توسل به اولیای دولت ابد پیوند جسته امنا و وزرا در حضرت سلطنت علیا شفاعت آن سید بینوا را به آیینی که مصلحت دیدند، نمودند و خلاصی او را جبین^۵ ضراعت بر خاک سودند. صاحبقران با داد و دین، محض از راه احترام دودمان حضرت سیدالمرسلین او را مطلق العنان فرمود و در دارالسلطنه اصفهان به دعای دوام دولت ابد اقتران مشغول بود تا وداع سرای زندگانی نمود - اللهم اغفره.

۱. در نزدیکی اصفهان در دو طرف زاینده رود قسمت بالای رودخانه را لنجان بالا و قسمت پایین را لنجان و پایین و هر دو را لنجانان گویند و در سازمان اداری به نام فلاورجان نامیده می شوند.

۲. ملّی: «بینوا» ۳. ملّی: «اندیشه مند» ۴. مجلس: + «عالیات»

۵. ملّی: «چنین»

ذکر عزیمت جعفرقلی خان دنبلی به ولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاه کی به دفع و رفع وی

قبل از این نگاشته آمد که: جعفرقلی خان دنبلی برگشته بخت، از بیم سطوت قهر قهرمان با تاج و تخت، قلعه خوی را گذاشته به سمت بایزید شتابان و به اکراد یزیدی پناه برده زوایای کوه ماکو را مأمن امن و امان ساخت و ایالت خوی و سلماس [را] به برادرش حسین خان مفوض و خود از سعادت این نعمت عظمی محروم و از محرومی گرفتار انواع رنج و مرض شد.

چون نوای مخالف مخالفت حسینقلی خان از عراق به آذربایجان رسید و موکب فیروز خسرو ظفر اندوز به عزم دفع آن فتنه از آنجا راجع گردید، جعفرقلی خان این معنی را از فرط جهالت حمل بر عروج خود بر مدارج عزت کرده فوجی از اکراد یزیدی را از ملک شیز و بایزید برداشته روی زشت به تسخیر آن ولایت چون بهشت آورد. فریق دنبلی نیز که در خارج شهر بودند، بر دور او جمع گشته، قلعه را به شدت محصور داشتند. حسین خان برادر او چون به الطاف شاهنشاه صاحبقران مستظهر بود، در قلعه‌داری ثبات ورزیده وقایع را به انهای مسرعان سریع^۱ معروض سُدّه سنّیه^۲ اعلی و استدعای تعیین لشکری جرار به دفع برادر نابکار از دربار فلک مدار معلی نمود. بلا تأمل ابراهیم خان قاجار دولو بر حسب اشاره خسرو معدلت خو با سپاهی کینه‌جو روی به آن سو آورد و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یآوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد^۳. حسین خان نیز خود را از قلعه به او ملحق ساخت و شکوه خصم احمق را بی‌روقت نمود.

طرفین صف مجادلت در خارج قلعه آراستند و دلیران رزمجو به کینه‌جویی هم

۱. قاصدان تندرو

۲. ملّی: «شده تنبیه»؛ مجلس: «سُدّه سنّیه» (نسخه مجلس درست است و معنای آن «تخت رفیع» است).

۳. این عبارت «و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یآوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد» در نسخه مجلس موجود نیست.

برخاستند. طایر تیر را نوبت بلند پروازی شد و جوان سرو قامت سنان را هنگام زبان درازی آمد. از گردگیر و دار سپاه مرکز عرصه خاک کره افلاک آمد و شوخ چشمان عرصه افلاک را نظر حیرت بر کره خاک. از هنگام ظهر که وقت زوال شوکت خصم بد خصال بود، تا زمانی که غراب تیره فام شام بر سطح هوا بال گشود، کانون رزم گرم و تن‌های بی سر و سرهای بی تن از صدمه نعال مراکب چون توتیا نرم گردید. از این‌که سپاه کینه‌خواه ترک تکیه به نیروی [۵۵] اقبال شاهنشاه نصرت همراه داشتند، به حملات دلیرانه همت برانهمام صفوف جمعیت اکراد بدنهاد گماشتند. در اندک زمانی تن‌های اکراد یزیدی و شکاک برخاک هلاک ریخت و خون آن تیره بختان از شومی طالع وارون جعفرقلی خان، با خاک رزمگاه آمیخت. آن خیره سر از بیم جان خویش با یاران بد اندیش راه فرار پیش و به عادت گذشته روی به بنگاه اکراد کافر کیش نهاد. لشکر منصور به تعاقب آن خر بد سیر تاختند و هر که را یافتند، از لباس عاریت عربان ساختند. اکثری از طایفه اکراد و فریق دنبلی زنده^۱ دستگیر و اموال و اسباب ایشان کلاکسیب غازیان شیرگیر شد.

امنای دولت خداداد، بعد از وصول بشارت این فتح به مستقر خلافت ابد بنیاد، مراتب را به پایه سریر عرش نظیر عرضه دادند و ابواب سرور بر چهره خاطر مهر ظهور گشادند. از جامه خانه عنایات خسروانه، خلایع بیکرانه به سرکردگان و سران سپاه ظفر همراه عنایت رفت و ابراهیم خان سردار را به علاوه خلعت زر تار خنجر و بند شمشیر جواهردار مرحمت شد. سپاه منصور احضار به دربار سپهر دستور و ابراهیم خان به توقف تبریز^۲ مأمور آمد. اسیران دنبلی به توسط حسین خان از دیوان مروت ارکان برات آزادی یافتند و سایر گرفتاران از اکراد و غیره بر حسب امر خاقان سیاست‌گزار از سر افشانی تیغ آبدار به دار بوار شتافتند. پس از روزی چند از تأثیرات قضا و تدبیرات قدر، حسین خان حاکم خوی را سوء مزاجی عارض و روز به روز مرض بر قوه استیلا یافته عاقبت بر بستر هلاک خفت و داعی حق را لیبیک اجابت گفت. جعفرقلی خان فرصت را غنیمت یافت و با فوجی از اکراد یزیدی، بدون مانع به ورود قلعه خوی شتافت.

۱. ملی: «زند»

۲. مجلس: «شیراز»

بیت:

تا نمیرد یکی به ناکامی دیگری شاد کام ننشیند

بعد از ورود به قلعه چون استقلال خود را در ایالت، بی حکم اولیای دولت قوی آیت، مانند کشتی در گرداب و حباب بر روی آب بی ثبات می دید، لاجرم متوسل به اذیال^۱ عنایات داور مروّت آیات گردید، ادای پیشکش و مالیات دیوانی را ملتزم آمد و خدمت مزورانه را بر ذمت خود لازم ساخت. به جهت اتمام حجت خلعت و منشور ایالت به سرافرازی او مرحمت شد و ولد اکبرش به عنوان گروگان احضار به دربار سپهر آیت گردید.

مصر[ع]: تا باز چه حقه بازی آغاز کند

ذکر وصول ایام زمستان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و مبرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان

زمانه را هنگام دی شد و نوبت استماع رود و نی آمد. بازار طرب را هنگامه گرم گردید و قلب و دلبران به دلداری دل باختگان نرم. شاهنشاه عدوکاه، گاهی به اقتضای ایام زمستان به بزم شبستان شتافتی و بدون ارتکاب به آن خانه برانداز هوش و استماع صدای نوشانوش شاهد بهجت و عشرت در آغوش یافتی؛ شبها به عیش و نشاط به سر بردی و روزها روی همایون به نظم مهمات آوردی. چون بعد از وقوع قضیه سلطان شهید [۵۶] که از دارالعلم شیراز به مستقر خلافت ابد طراز تشریف فرما بود، در دارالایمان قم در روضه مطهر^۲ انجم تحشّم چنین نذر نمود که: هرگاه به عون عنایت الهی و فیض حمایت دودمان حضرت رسالت پناهی - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - خصمان نکبت توامان را گوشمالی به سزا دهد و پای عرش سا بر پایه تخت خلافت نهد، مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد به مصارف روضه مطهره آن بضعه احمدی - صلوات الله علیها -

مبذول سازد و همچنین در سایر اماکن مقدسه به قدری که لازم داند به مراتب خدمت پردازد؛ لهذا در این اوقات که از فرط خلوص نیت متمنیاتش مقبول درگاه ایزد بی ظنّت^۱ گردید و شاهد بخت و دولت را هر هفت کرده در کنار دید و رایت اعدای شوکت قوی آیت را نگوینسار فهمید، به ادای نذورات معهوده وفا نمود و پروردگان بحر و کان را به قدری که در حوصله گمان گنجند، در اتمام و انجام آن صرف فرمود. در هر یک از روضات مقدسات نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بقعه حضرت عباس و ارض فیض قرین جناب رضوی و روضه مطهره بضعه حضرت مصطفوی و بقعه شاهچراغ واقعه در دارالعلم شیراز - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - گنج های سیم و زر و خزائن لآلی و گوهر پرداخته شد و قنادیل و ابواب ضرایح زرین و سیمین و گوهر آگین و تذهیب قباب فلک تمکین و احداث صحن و مدارس و مساجد رفعت آیین از همت شاهنشاه زمان و زمین ساخته. علاوه بر آن، نذورات بی شمار و صدقات بسیار نامزد فقرا و ضعفای هر دیار نمود. مولانا^۲ محمد اسماعیل مازندرانی معلم شاهزاده حسن علی میرزا را قاسم الصدقات فرمود و همه ساله بده های سیم و زر مصحوب او و جمعی از امانت سیر، روانه هر دیار می ساخت و به مرمت احوال بینوایان هر بوم و بر می پرداخت. و نیز در همین سال فرخ فال، بنای عمارت قصر قاجار در ری^۳ و تخت قاجار^۴ در شیراز شد. قصر قاجار در ری به قدر ربع فرسنگ از سمت شمال، از دارالخلافت طهران بُعد دارد. تخت قاجار شیراز نیز به همین منوال است. در اکثر بلاد از همت رای عالی خسرو عدالت بنیاد، بناهای استوار پایدار آمد. ذکر آن نذورات و صدقات و ایراد اوضاع ابنیه و عمارات، مناسب سیاق تاریخ نیست - انشاء الله المجیب - در خاتمه این کتاب فصاحت نصیب، عنقریب ذکر خواهد شد.

بالجمله حسین قلی خان بعد از آن که پای در دایره فرمان نهاد و در رکاب ظفر مآب

۱. مجلس: «بی ضنّت» ۲. مجلس: «علاوه»

۳. بین تهران و شمیران قرار داشته که در عهد رضا شاه تخریب شد. بنای وزارت دفاع، زندان قصر و مخابرات در خیابان شریعتی، بازمانده قصر قاجار است.

۴. عمارت باغ تخت در شمال شیراز و نزدیک مقبره باباکوهی

صاحبقران مظفر به درالخلافة طهران آمد، ولایت سمنان در عوض نان خانه و علفخوار به او مرحمت و خود نیز روانه آن ناحیت شد. چون سر پرشورش را بخار غرور پر زور دریافته بود، باز در جزو^۱ هواهای خودسری بر سر آورد و خواست به دیار خراسان به امید اعانت امرای آن سامان پی سپر شود. اعوانش که از جمله ارادت کیشان حضرت صاحبقران بودند، مانع شدند و به تدبیرات حسنه [۵۷] این فتنه را دافع آمدند. اندیشه کرد که مبادا این مطلب بروز نماید و کار دیگرگون شود، فوراً خود به درگاه آسمان جاه آمد و به توسط مقیمان پایه تخت عرش سا معروض داشت که: مداخل ولایت سمنان مخارج مرا کافی نیست؛ هرگاه ولایت دیگر ضمیمه آن شود، از همت و مروت^۲ ملوکانه دور نه. شاهنشاه آگاه، بنابر مراعات جانب اخوت، به ایالت ولایت کاشانش سرافراز فرمود و چون از فقدان فرزند به غایت دلتنگ و مستمند بود، نواب شاهزاده محمدتقی میرزا که در آن ایام ملقب به شاهنشاه و بعد از آن حسام السلطنه لقب یافت، به مصاحبت دائمی او نامزد و هر دو را روانه آن ولایت نمود. زمام اختیار ولایت سمنان به نواب محمد ولی میرزا داده شد و اسباب بخت و بهروزیش آماده آمد. دارالسلطنه قزوین را نیز شاهزاده فرخ‌لقا محمدعلی میرزا حکمروا گردید و در ساعتی سعد شرف‌اندوز آن دیار فرخ‌زا آمد.

ل مؤلفه :

ایام کامرانی برنا و پیر شد هر شاهزاده صاحب ملک و سریر شد

۲. ملى: «مرورت»

۱. مجلس: «در جزء»؛ ملى: «در خُر»؛ در جزو: در نهان

بخش ۲

ذکر بهاریه سال خجسته مآل قوی ٹیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سیزده
هجری [قمری] و عزیمت رایات ظفر آیات به صوب خراسان و تعیین شاهزاده عباس
میرزا با منصب جلیل ولیعهدی دولت به ایالت آذربایجان

لمؤلفه :

همایون عید فرخ زد قدم در عرصه کیهان
جهان پیر شد برنا چو بخت خسرو دوران
به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری^۱
و یا بر زیر دستان است دست شه گهر افشان

رایت شهریار زرین لوای خورشید در روز پنجشنبه سیزدهم شوال المکرم سنه
یکهزار و دویست و سیزده، هفت ساعت از روز گذشته، به تسخیر خاور زمین حمل
عزیمت آرای شد و نیر^۲ اصغر را با مرتبه بلند ولیعهدی به افتتاح ابواب قلاع باختر،
فرمانروای گردانید.

لشکر بهار به عزم دفع هنگامه جویان دی که در زوایای چمن و خیایای^۳ گلشن
پای به دامن بودند، تاختن آوردند و به یاری ادوات نباتات از پیکان غنچه و خنجر بید و
ستان سوسن، رخنه گران باغ را از مأمن و مسکن بیرون کردند. شهزاده سحاب که زاده

۳. نهانی‌ها، نهفته‌ها

۲. ملی : «تیر»

۱. ملی و مجلس : «آزاری»

دارای دریاست، از شورش برادران صرصر، افغان کنان به دربار دارای بهار شکایت گزار شد و مباشر صبا میدان گلشن را به جهت آرایش سورسوری زینت نگار سفیر فروردین با تحف الوان ریاحین به دارالخلافة گلشن نزول نمود و خسرو ربیع نوباوگان نهال را به ملک آراییی دارالمرز چمن و فرمانفرمایی مملکت گلشن مأمور فرمود. شاهنشاه فیروز بخت برفراز تخت آسمان رخت قرار یافت و ایوان خلافت و پیشگاه سلطنت رونق پیرار و پار [گرفت].

لمؤلفه:

به ایوان کیان دارا^۱ کیانی تاج بر تارک
وجود او ز پا تا فرق غرق گوهر الوان
که دیده آفتابی را که جا بگزید بر مسند
و یا خود آسمانی را که او گنجید در ایوان
به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری^۲
و یا بر زیر دستان است دست شه گهر افشان

پس از انجام [۵۸] مهم شیلان در خلوتخانه خاص نشسته با امینان^۳ بزم شوکت جاوید مناص بزم مشاورت آراست و به فتوای^۴ مفتی رای جهان بین، به عزم تسخیر ولایات خاور زمین برخاست. سبب عزیمت آن که: بعد از آن که سلسله غدار^۵ شاهرخیه، از صولت قهر قهرمان سلطان سعید شهید از هم ریخت، نادر میرزای ولد او به هرات گریخت. چون قضیه شهادت خاقان مغفور روی داد و از قراری که سابقاً ذکر شد، ولی خان قاجار با جمعیت رکابی از ارض اقدس به دارالخلافة مقدس روی نهاد، نادر میرزا بدون عایقی وارد آن ارض فیض قرین [شده] و عریضه مزورانه انفاد درگاه شاهنشاه فلک تمکین [کرد] و مستدعی تفویض^۶ اختیار آن سرزمین شد. چون بدون اذن و رخصت جسارت به این کار ورزیده بود، لهذا تنبیه او در کیش مملکداری لازم نمود. از این که اطمینان در چنین هنگامی از اطراف مملکت فسیح المساحت ایران

۱. مجلس: «کیان دار» ۲. ملّی و مجلس: «آزاری» ۳. ملّی: «افیان»
۴. ملّی و مجلس: «فتوی» ۵. ملّی: «قرار» ۶. ملّی: «تفویض»

واجب، خاصه از طرف آذربایجان و مراقبت احوال امرا و خوانین آن سامان، اهم از جمیع مطالب بود، وجود شخصی با وجود در آن سرزمین لازم می نمود؛ لهذا رای مبارک بر آن قرار یافت که نواب شاهزاده عباس میرزا را به آن طرف گسیل سازد و پس از اطمینان خاطر به عزیمت سفر خراسان پردازد.

چون نواب معزی‌الیه به سبب قرارداد سلطان شهید، ولیعهد این دولت سدید^۱ و در هر فنی از فنون بزرگی و زیرکی کامل و رشید بود، شاهنشاه صاحبقرانش از میان سایر شاهزادگان والاتبّار منتخب نمود [و] در روزی معین خلعت آفتاب طلعت ولایت عهد و نیابت سلطنت جاوید مهد، او را زینت تن و خفتان^۲ و شمشیر و کمر خنجر مرصّع که از لوازم منصب ارجمند ولیعهدی است، آرایش پیکر آن ثانی تهمتن شد. شاهزادگان و امنا و امرا و اشراف اطراف و خاصان درگاه مجرّه مطاف، تهنیت و مبارکباد گفتند و گوهر قبول این مطلب را به منقبت ارادت سفتند. سپاهی جرّار که امورات آذربایجان را کافی و سزاوار باشد، نامزد رکاب ولیعهد دوران و از امرای با اعتبار، نظام‌الدوله سلیمان‌خان قونلوی قاجار و از مشیران کارگزار، جناب سیادت انتساب میرزا عیسی الملقب به میرزا بزرگ فراهانی^۳ را، که همشیره‌زاده و تربیت یافته خالوی خود، مرحوم میرزا محمدحسین فراهانی المتخلّص به وفا وزیر سرکار امراء زندیه بود، به التزام خدمت آن شاهزاده والاشان روان فرمود و ابراهیم‌خان قاجار دولو را که در تبریز اقامت داشت، از جمله ملتزمین و ملحقین رکاب نواب شاهزاده نمود.

پس از آن اعتضادالدوله العلیّه ابراهیم‌خان ولد مهدیقلی‌خان، عمّ محترم را که از رتبه جلیل مصاهرت^۴ حضرت سلطنت بر امثال و اقران برتری داشت، با فوجی از شیران بیشه کارزار و میران نامدار به توقف چمن‌گندمان و چارو حال و محافظت اطراف ممالک عراق و فارس برگماشت.

۱. محکم و استوار

۲. قسمی از جامه گزآگند که به هنگام رزم پوشند. کزآگند یا کزآغند جامه‌ای را گویند که درون آن را به جای پنبه از ابریشم پر کنند، بخیه بسیاری زنند و روز جنگ پوشند (ر.ک: معین ذیل خفتان و گزآغند).

۳. وزیر عباس میرزا نایب‌السلطنه که در ۱۲۳۷ در تبریز وفات یافت. از آثار او می‌توان «اثبات النبوة الخاصة» به فارسی؛ «احکام الجهاد و اسباب الرشاد» که رساله‌ای است فارسی پیرامون جهاد که آن را «جهادیه کبری» نیز نامند. (ر.ک: معین ذیل قائم مقام).

۴. دامادی

در خلال این احوال، محمد آقای دیوان افندی از جانب سلیمان [۵۹] پاشای وزیر دارالسلام بغداد، با انواع پیشکش‌های لایق به درگاه امیدگاه خلایق^۱ شرفیاب و جلوس میمنت مأنوس را مبارکباد و تهنیت گفته از مراحم گوناگون کامران و کامیاب آمد. بعد از اکرام خلعت و انعام، خرّم و شادکام رخصت رجعت حاصل نمود.

موکب اعلی چند روزی به جهت اتمام کار در خارج قلعه قریه دولاب، مین توابع شهر طهران اقامت فرمود و بیوک آقا ولد جعفرقلی خان دنبلی، که قبل از این حکم احضارش رفته بود، شرفیاب سُدّه سنیه^۲ اعلی شده، مأمور به توقف دارالخلافه بهجت اتما گردید. نوّاب حسین‌قلی خان هم از کاشان، بر حسب احضار، شرفیاب رکاب فیروزی طراز [شد] و عقاب رایات ظفر را از خارج شهر نوبت پرواز آمد.

ذکر حرکت موکب فیروزی نشان به جانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیه و فتح قلعه نیشابور

در یوم پانزدهم شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و سیزده، موکب ظفر غلام از خارج دارالخلافه با احتشادی تمام و ابهتی مالاکلام به سمت دیار خراسان در حرکت آمد. چند روزی در چمن فیروزکوه، سانِ سپاه ظفر پناه دیده شد و حسین‌قلی خان به سبب عارضه [ای] که عارض وجودش آمد، حسب الامر، در ییلاق ارجمند آرمیده آمد. جان محمدخان دولو با جمعیتی موفور به عزیمت محاصره مشهد مقدس رضوی - علیه التحیه و الثنا - به رسم متقلای^۳ روان گردید و اعلام ظفر فرجام نیز از راه جاجرم^۴ و اسفراین^۵ از پی شتابان در منزل بام جهان ارغیان، صادق خان

۱. ملی و مجلس: «خلایق امیدگاه» ۲. ملی: «شده تنبیه»

۳. متقلای: مانگلائی: مقدمه لشکر، مقدمه الجیش (ر.ک: معین)

۴. در نزدیکی بجنورد در استان خراسان

۵. شهری است که از شمال به شیروان و حومه بجنورد، از جنوب به کوه جغتای از مشرق به صفی‌آباد منتبیه می‌شود و در دامنه جنوبی کوه آلاداغ واقع است و تا سبزوار ۱۰۸ کیلومتر فاصله دارد. در قدیم آن را مهرگان (مهرجان) می‌گفتند.

شقایق و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی را^۱ با پنجهزار سواره و پیاده به محاصره قلعه چناران^۲ که محل قرار ممش خان زعفرانلو^۳ بود، مأمور و حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: هرگاه ممش خان روی نجات به درگاه سپهر علامات گذارد، مورد انواع تفقّدات است و هرگاه از این معنی انحراف جوید، مرکزوار قلعه او را محاط دایره سپاه جرار و کیفیت را عریضه نگار شوند و منتظر حکم قضا آثار باشند.

اردوی کیهان پوی از آن جا حرکت و کوچ بر کوچ به حوالی ولایت نیشابور نزول اجلال نمود. در روز ورود، علی قلی خان، ولد جعفرخان بیات حاکم نیشابور، که پدرش ملتزم رکاب ظفر آیات بود، با جمعی از اعیان آن ولایت از سعادت تقبیل درگاه سدره نشان سربر اوج آسمان سود. چون منظور نظر همایون این بود که کار قلعه نیشابور را بزودی انجام داده روی همت به اتمام مهام ارض فیض مقام آرند، لهذا فوجی از جزایرچیان^۴ را به محافظت برج و باره مأمور و جعفرخان نکبت ظهور، غافل از انجام امور به توهّمات دور در جزو به قلعه گیان پیغام داد که راه دخول به جزایرچیان بسته دارند و خود در مقام قلعه داری نشستند. بعد از بروز این هنگامه، شعله غضب قهرمانی زیانه کشید و به جهت اتمام حجت، حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا محمد شفیع وزیر، استمالت اهل قلعه را به حوالی شهر پی سپار و آن غولان وادی [۶۰] ضلالت را نصیحت گزار آمدند.

حسین قلی بیگ، که از بنی اعمام جعفرخان و عاقبت کار را نگران بود، به مرافقت آن دو وزیر بی نظیر به دربار معدلت مسیر آمده مورد التفات کثیر خاطر مرحمت تخمیر آمد. باز اهالی قلعه دامن عصیان بر کمر زده و آتش غضب قیامت اثر را شعله ور ساختند.

۱. ملی: - «را»

۲. چناران در نزدیکی بجنورد قرار دارد، شامل چناران علیا و سفلی، که مرکز ایل زعفرانلو بوده است. (شاگری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۶۱).

۳. طایفه ای از اکراد غرب ایران به نام ایل چشمگراک به امر شاه عباس صفوی به سرپرستی شاهقلی سلطان به شمال شرقی خراسان کوچانده شدند تا در ناحیه مذکور سکنی گزینند و پاسدار مرز و بوم این خطه در مقابل حملات ازبکها و ترکمنها گردند. این طایفه بعداً به ایلات مهم زعفرانلو، شادلو، کازانلو، عمارلو و قراچورلو تقسیم گردید. (شاگری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۴).

۴. در تذکرة الملوك، «جزایری» آمده است و آنان سربازان و نگهبانانی بودند که به تفنگ و طپانچه مسلح بوده و تحت نظر تفنگچی آقاسی بودند (ر.ک: تذکرة الملوك، ص ۵۶-۵۷).

جعفرخان سفیه نادان استمالت قلعه گیان را تعهد کنان و گام زنان و ولد بی قرین خود را که مهر در فلک چارمین از شرم ماه عارضش عرق خجلت بر جبین و روی شرمساری بر زمین داشت و ماه به تمنای تماشای مهر جمالش سال و ماه کلف حسرت بر روی شرمگین می گذاشت، به رسم گروگان در اردوی کیوان پاسبان بر گماشت. آن مردود دوزخی غلمانی بهشتی را برخی^۱ جان خویش کرد و اهرمنی بدکنش، فرشته [ای] فرخ سرشته را در مقام امتحان آورد.

بیت:

چو بگذشت آب از سر کدخدای نهد بچه خویشتن زیر پای

بالجمله آن ره‌نورد دیار ضلالت بعد از ورود به قلعه، رسوم قلعه‌داری از سر گرفت و عفریت خذلان را در بر. جواب تعهدات را حواله به صدای توپ و تفنگ نمود و علی رؤوس الاشهاد^۲ در ویرانه خلافت آسود. دریای قهر قهرمان زمان به تلاطم آمد و اعضا و جوارح ولد نازنین جعفرخان نادان پاره پاره از ضرب خنجر و صارم. حسین‌قلی بیک، بنی عم جعفرخان برغم آن نادان مشرف به تشریف شریف خاقانی و مخاطب به خطاب ارجمند خانی آمد. ترکان پرخاشخو و یغماگران فتنه‌گر به خرابی و تاراج قنوت و باغات و تاراج دهات حومه شهر شتافتند و کل آن نواحی مصداق «عالیها سافلها و سافلها عالیها» یافتند. مدت چهل روز نایره غضب قهرمانی افروخته بود و خرمن بینوایان نیشابور از آتش نهب و غارت سوخته، اهل شهر از فقدان آب و نان به ناله و آمین برجستند و اطفاء آن نایره غضب صاحبقرانی را به رسالت امام جمعه و جماعت شهر حاجی روح الامین جُستند.

بعد از ورود آن جناب، استدعای اهل قلعه مقبول افتاد و جناب ملاعلی اصغر دودانگه [ای] هزار جریبی مازندرانی ملا باشی، استمالت جعفرخان را به صوب قلعه پای برگشاد. جعفرخان نادان پس از هلاک چنان ولدی نوجوان، مستمال^۳ شد و به مرافقت ملاباشی شمشیر به گردن، روی نیازش به کعبه آمال آمد. از مراجع عاجز نواز

۱. فدایی، قربانی

۲. در حضور همگان

۳. راضی شد، نرم شد.

ملوکانه خلعت عفوگناه در پوشید و در ثانی به ایالت آن ولایت سرافراز گردید. حسین قلی خان، بنی عم مشارالیه، به نیابت او نامزد و روانه شهر شد و آن تیره روز باز چون ایام گذشته ملتزم رکاب ظفر بهر آمد. تراب خان بروجردی با فوجی از تفنگچیان رکابی مأمور به محافظت قلعه گردید و موکب اقدس اعلی را زمان حرکت از آن ناحیه رسید.

ذکر حرکت موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول به خارج ارض فیض ظهور و اوضاع اتفاقیه تا حرکت رایات منصور

در صدر روایت حکایت شد که صادق خان شقاقی پر شقاق به اتفاق حسین خان قوللر آقاسی به تسخیر قلعه چناران و آوردن ممش خان کرد مأمور گردیدند. درین اوقات [۶۱] که قلعه نیشابور از یمن طالع صاحبقران منصور به تصرف درآمد و موکب فیروز به عزم استخلاص ارض اقدس مصمم گردید، درین اثنا به عرض مقدس رسید که صادق خان از فرط شرارت بی‌کران بدون اطلاع حسین خان در جزو باممش خان نزد مصادقت باخته و او را از صرافت عزیمت رکاب بوسی انداخته است؛ چنین پیغام داده که نیم‌شب خود را از قلعه بیرون اندازد و از راهی غیرمتعارف به ارض اقدس فیض نمون تازد و به رفاقت نادر میرزای شقی به امر قلعه‌داری پردازد. ممش خان نیز به فتوای^۱ آن ابلیس پر تلبیس عمل و فرار را بر قرار بدل و وارد آن ارض سعادت محل شد. عریضه صادق خان هم در همان اوان و اصل و یقین بر آن اوضاع حاصل گردید. چون زمان مقتضی بازخواست از صادق خان شرارت بنیان نبود، صاحبقران عاقبت اندیش ازین خیانت^۲ نیز اغماض نظر فرمود، حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: قلعه چناران را بی‌وجود ممش خان محصور نمودن راه بی‌حاصل پیمودن است [پس] جمعیت خود را برداشته ملحق به معسکر جان محمدخان شود. بلافاصله رایات همایون نیز از خارج شهر نیشابور شقه‌گشا و حوالی ارض فیض‌انتما مضرب خیام،

فلک فرسا شد. نادر میرزا پرده وقاحت بر رخ کشید و در پشت دیوار قباح و لجاجت آرمید. سران و سرکردگان سپاه منصور متفق اللفظ دامان همت بر کمر زدند و داوطلب تسخیر قلعه شدند. شاهنشاه دین‌پرور، به ملاحظه حرمت آن روضه مطهر و حفظ نفوس و دماء ساکنین آن خطه خلد اثر، دست ردّ بر ملتسم ایشان نهاد و تن به این اراده در نداد و به خیال تخریب قری و مزارعات و قنوات خارج قلعه و منع ورود و نزول آذوقه افتاد. به فاصله چند روز، چنان شعله فتنه فروزان و آتش نهب و غارت سوزان شد که گفתי صاعقه [ای] آسمانی افروخته گشته و خشک و تر آن دیار را به این بلای ناگهان سوخته. ارتفاع غلات در شهر به مرتبه [ای] رسید که اغیا را از فقر امتیازی نبود و هر یک فرصت می‌یافتند خود را از دیوار قلعه به زیر انداخته در صورت سلامت به اردوی اعلی می‌شتافتند.

علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف با جمعی از متعلقان نادر میرزا از فرط اضطراب و اضطراب قرآن‌ها بر سر دست و کفن‌ها در گردن، فریاد زنان و ناله کنان به اردوی معلی ریختند و خاک راه را با خوناب دیده آمیختند [و] اصالتاً از جانب خود و کالتاً از طرف نادر میرزا، کلام‌الله مجید را شفیع ساختند^۱ که: هرگاه شاهنشاه عاجز نواز بر جان این وحشت‌انبار بخشش فرماید، حریم آستان کعبه ارکان را احرام خواهم بست، ولی پس از چند روزه مهلتی که مصدر خدمتی شوم و تدارک خجالتی کنم، عجلتاً یکی از مستورات حریم جلالت را نامزد گروگان ساختم تا به هر یک از دراری بحار سلطنت که مصلحت اقتضا نماید، بخشیده آید.

صاحبقران مؤید بنا بر احترام آن مشهد مسجد بر جان آن جمع پریشان رحمت آورد و پس از بذل التفات بی‌کران همگی را اذن مراجعت ادا کرد. نادر میرزا بعلاوه عفو گناهان به خلعت امان سرافراز شد و شاهباز [۶۲] رایات ظفر به جانب مستقر خلافت در پرواز آمد.

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز، احسنت ای ملک

سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک

۱. در نسخه مجلس پس از جمله «شفیع ساختند» این عبارت آمده است: «و به عرض پیغامی عاجزانه پرداختند».

ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان به صوب دارالخلافه طهران

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده، موکب اقدس از حوالی ارض مقدس حرکت نمود و در روز ورود به منزل چناران، امیرگونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان بر حسب امر اعلی به صوب ولایت خویش پای عزیمت برگشود. جناب میرزا محمد شفیع وزیر به جهت آوردن صبیّه محترمه او، که مخطوبه نواب حسین علی میرزا بود، به مرافقت مشارالیه عازم آن کاشانه آمد. در منزل جهان ارغیان، جعفر خان بیات نیز به تشریفات عنایات مشرف و به حکومت و رجعت نیشابور قرین انواع عز و شرف شد. از آن جا ماهچه رایات ظفر آیات به صوب آق قلعه فروزان و چهار فرسخی آن محل، مضرب خیام نصرت نشان گردید. این آق قلعه از بناهای جدید اللهیارخان قلیچی حاکم سبزوار است و در رفعت و حصانت و رزانت،^۱ همدوش چرخ دوار. اللهیارخان خود، درگاه عالمیان پناه را ملتزم و پیوسته از فرط شقاوت طلبی این معنی را لازم بود که حیلّتی انگیخته، خود را از آن سلسله که عین سلامت است، نجات داده در پناه قلعه آرمیده آید و سر از اطاعت و خدمت بالمره بسته دارد. چون صادق خان پر شقاق را مانند خویش سرگرم باده نفاق می دید و مصادقت او را با ممّش خان نیز در جزو فهمید، لهذا مافی الضمیر خود را با او به میان آورده طالب علاج گردید. آن رو سیاه که در فنون مکر و حیل شیطان دغل را شریک اقل^۲ بود، او را راهنمایی نمود که هنگام حضور او در خاکپای همایون تدارک پیشکش و اقدام در خدمت سیورسات را بهانه سازد و به استدعای مرخصی دو روزه خود را از آن ورطه بیرون اندازد و پس از تصدیق او و رخصت خویش آنچه داند و تواند به افروختن نایره طغیان و عصیان پردازد. اللهیارخان، حلیه بازی آن روباه گرگ طبیعت را پسندید و در پیشگاه حضور معدلت دستور تقدیم خدمات سیورسات و پیشکش را مستدعی رخصتی دو روزه گردید.

۱. به فتح "را" و "نون" به معنای سنگینی و وقار (ر.ک: معین ذیل رزانت).

۲. مجلس: «اول»

صادق خان حصول مأمول او را تصدیقی کاذبانه نمود تا صاحبقران موبدش رخصت فرمود، ولی در هنگام رفتن این عبارت که از جمله الهامات غیبی است، مانند گوهر از خزانه خاطر انور سر زد که: «این رفتن را آمدنی نیست و این عزیمت را مراجعتی نه». چون الهامات ربانی را، خاصه در نفوس رحمانی، اختلافی هرگز نیست، لهذا ما صدق فرمایش همایون ظاهر گردید و آن تیره روز پس از ورود به آق قلعه در مخالفت کوشید. چون وقت مقتضی انجام این کار نبود، خرابی قلعه و گرفتاری آن سفیه سیاه نامه موقوف به وقتی دیگر شد و این خیانت نیز، علاوه خیانات صادق خان بدگهر آمد.

از آن جا موکب ظفر طراز حرکت و در عرض راه، ابراهیم خان [۶۳] شادلو حاکم اسفراین و سعادت قلی خان بغایرکو^۱ حاکم جهان ارغیان، از رکاب مستطاب رخصت عود به ولایت خویش حاصل نمودند. جناب میرزا محمد شفیع وزیر نیز در همان عرض راه، مخدّره سراق عصمت را با کمال ابهت و حشمت آورده ضمیمه محرمان^۲ آن حرم خلافت کرد.

بعد از ورود به منزل پل ابریشم، از این که تا منزل کلاته چهارده فرسخ است، خاقان مروّت شعار به تصور این که پیادگان سپاه منصور، اگر در روز روشن این بیابان دور را با قدم سعی طی نمایند، به سبب شدت حرارت آفتاب و فقدان آب بالبدیهه عاجز آیند، لهذا قرار حرکت را به شب داده با بلدهای معتبر به راه افتادند. از فرط تیرگی شب دیجور رشته جاده از دست بلدها نیز بیرون شده هر فرقه ای متفرق به کوه و هامون گردید.

بعد از ورود به منزل کلاته، بر رای عالم آرا محقق آمد که، پیادگان سپاه نصرت همراه، گمراه گشته از شدت حرارت آفتاب و نایابی آب به هلاکت رسیده اند. عرق مروت خسروانه به حرکت درآمده بلا تأمل چکمه از پای عرش پیمای بیرون نکرده بر خنگی^۳ بادپا سوار و به عقب آن واپس ماندگان دیار^۴ اضطرار چون آب حیات روان آمد. سران و سرکردگان و عظمای لشکر هر قدر توانستند به حمل دواب آب رسانیدند و آن تشنه کامان را سیراب گردانیدند. شاهنشاه عادل در هر گذرگاهی که جمعی از آن قوم عطشان فتاده بودند، به نفس نفیس از مرکب به زیر آمده هر یک را به دست مرحمت

۳. مجلس: «ختلی»

۲. ملی: «محرّم»

۱. مجلس: «بغایرلو»

۴. ملی: «وبار»

پیوست سر از خاک هلاک برداشتی و کامش را از آب زلال مرحمت انباشتی. چرخ پیر را از این ذره‌پروری انگشت حیرت بر دهان و مهر منیر را از تابش بیجای خویش عَرَق خجلت به چهره روان آمد. بالجمله یک روز به جهت آرامش سپاه در منزل کلاته متوقف و از آن جا سرادق احتشام وارد شهر بسطام شد.

حسین قلی خان که به سبب عروض عارضه در بیلاق ارجمند^۱ به سر می‌برد، در منزل بسطام عزّ بساط بوسی دریافت و در منزل دامغان بنه و اغروق بزرگ مصحوب معتمدی امین روانه مستقر خلافت کبری و موکب منصور وارد عمارت مبارکه چشمه‌علی^۲ که مشهور به علی بُلاغی و از مستحدثات شاهنشاه صاحبقران است، شده^۳ و در آن سرزمین بهشت آیین چند روز به صید و شکار مشغول و از راه ارجمند و نوا عازم مقر خلافت شمول گردیده، روز چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع‌الثانی، شهر دارالخلافة از ورود موکب مسعود فرق مفاخرت بر اوج آسمان سود.

۱. از مجموعه دو منطقه «بیار» و «ارجمند» امروزه شهر بیارجمند نامیده می‌شود.

۲. عمارت چشمه‌علی در وسط آب این چشمه است و در ۳۰ کیلومتری شمال دامغان قرار دارد که خود از منابع آب رود کوچک اما دائمی دامغان رود است. این عمارت به فرمان فتحعلی شاه در وسط آب در دو طبقه ساخته شد.

۳. مَلّی: «شد»

ذکر وصول موکب نواب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفرقلی خان

قبل ازین نگارش یافت که نواب نایب السلطنه العلیّه حسب الامر دارای بهیّه به جهت تنبیه سرکشان باقشونی فراوان روانه مملکت آذربایجان شد. درین اوقات که مستقر خلافت کبری از فرّ وجود شاهنشاه قلعه گشا طعنه زن روضه خضرا گردید، از انهای مسرعان سریع السیر مژده فتح قلعتین هودر و خوی به عرض واقفان سُدّه سَنیّه اعلی رسید و شاهد بهجت و سرور [۶۴] در دامان ضمیر عدالت نظیر آرמיד. تفصیل این اجمال آن که: نواب نایب السلطنه العلیّه در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دوست و چهارده وارد دارالسلطنه تبریز و اهالی آن جا را ساغر امید از باده بشارت التفات شاهنشاه رأفت آمیز، لبریز گردید. پس از چند ایّام با لشکری فزون از حوصله اوهام از آن جا حرکت و چمن یام، مضرب سرادقات با احتشام شد. چون قبل از این جعفرقلی خان دنبلی، ولد خود بیوک آقا را به دربار فلک مدار فرستاده متعهد انجام خدمت گردیده بود، بنابر آن نواب شاهزاده به جهت امتحان، معتمدی نزد او روان و او را احضار به دربار مروت نشان فرمود. بعد از مراجعت فرستاده معلوم شد که مشارالیه هنوز از شراب غرور سرمست است و ساغر خلافت او را در دست؛ قلعه خوی را مأمن خود دانسته با خاطری آسوده از دغدغه خدمت به فراغت نشسته است. تنبیه آن غوایت پیشه در کیش ملکداری واجب افتاد و نواب شاهزاده از چمن یام حرکت در حوالی ولایت سلماس اردوی ظفر شکوه را اقامت دست داد.

جعفرقلی خان که حریف اجل را با خود مقابل دید، به تدبیر کار کوشید؛ برادر خود کاظم بیک را به محافظت قلعه خوی گماشت و اموال و اسباب نفیسه خویش را با جمعی از ابطال رجال در قلعه محکمه هودر، که محکمه [ای] معتبر بود، گذاشت و ابدال آقائمی را که از اکراد یزیدی و معتمدعلیه او بود، به محافظت آن قلعه نامزد و خود به جهت آوردن امداد، راه دیار قارص و بایزید را برداشت. پس از انقضای مدت یکماه

معادل پانزده هزار جمعیت از آن ولایات^۱ و ولایت ایروان مهیا کرده عزم مقابله با نواب شاهزاده را جزم نمود.

نواب نایب السلطنه قبل از ورود او فرصت را غنیمت شمرده به قلعه هودر، که مشحون به اموال آن خیره سر بود، تاختن آورد و به اندک همتی از نیروی طالع شاهنشاه گیتیستان و سعی پیادگان جلادت نشان، آن قلعه متین را که طعنه زن چرخ برین بود، مسخر کرد. اموال و اسبابی که چون دفینه قارون در آن قلعه مخزون بود، کلاً به دست آمد و رجال آن جماعت که از طایفه یزیدی و ارامنه بودند، عرضه تیغ بی دریغ دلاوران حق پرست شدند و نسوان و صبیان ایشان اسیر دست غازیان سرمست آمدند. جعفرقلی خان پس از استماع این فتح نمایان دست از جان شسته متهورانه و بی باکانه از جایی که بود یک منزل پیشتر^۲ آمد و مقابله نواب شاهزاده را پی سپر شد. توپخانه سرکاری را که از قلعه خوی بیرون آورده بود، در جلو انداخت و به کار پیکار پرداخت. چند روز اهالی آن حوالی بر حسب اشاره او آب به صحرای سلماس افکندند به خیال این که قوائم^۳ توسنان سپاه مظفر در گل ولای فرو رفته شاید به این تدبیر اسیر و دستگیر آیند. بالمال، شامت این احوال، شامل حال ابطال رجال آن بدخصال [گردید] و اکثری مانند خر در خلایب مانده، در آن غرقاب فنا پایمال شدند.

بالجمله تلاقی فریقین در خارج شهر سلماس [۶۵] در حوالی قریه سوغانجوق در یوم هفتم شهر ربیع الثانی دست داد و خود نواب نایب السلطنه آرایش جیش را پای در میدان دلیری نهاد. میمنه و میسره جناحین را سلیمان خان قوانلو و ابراهیم خان دولو و احمدخان مقدم بیگلریگی تبریز و مراغه و یک دو نفر دیگر از امرا، پاسبان آمدند و قلب لشکر از فرّ وجود شاهزاده اسفندیار سیر، آرایش پذیرفت. از دو طرف نایره قتال افروخته شد و خرمن جان اعدای دولت از آتش افشانی توپ و تفنگ و زنبورک سوخت.^۴ چون سپاه ظفر پناه را توجه خاطر مبارک شاهنشاه عدوکاه همراه بود و تأیید اقبال بی زوال آن ظلّ ظلیل حضرت اله نصرت خواه، به یک حمله آن قوم عفریت سیر را از جای برداشتند و خاطر بر دفع ایشان گماشتند.

۱. مجلس: «ولایت» ۲. ملّی: «بیشتر»

۳. قوائم: دست و پای چهارپایان؛ ملّی: «قوائم» ۴. ملّی: «سوخته»

جعفرقلی خان نمک به حرام خاک در دیده مردمی انباشته راه فرار برداشت. لشگر فیروزی اثر، به تعاقب آن قوم بدسیر تاختند و اکثری را به زخم گلوله و سنان از پشت زین بر زمین انداختند. ائاثه و اسباب او و اردوی او کلاً گسیب سپاه نصرت نصیب شد و خود آن تیره روز^۱ از مایملک بی نصیب ماند. چون مظنون این بود که جعفرقلی خان سراسیمه وار خود را به قلعه خوی رساند و وجود نامسعود خود را از آن ورطه هولناک در پناه آن قلعه کشاند، لهذا نواب نایب السلطنه، امیر نامدار محمودخان بنی عم آن نابکار را با یکهزار نفر سوار جرار به تعاقب او نامزد فرمود و امیر مزبور مشارالیه را از دخول به قلعه مانع و آن فتنه را دافع آمد و خود در نیمه شب^۲ به حوالی قلعه وارد و اهل شهر را از ورود خود آگاه ساخته؛ اهالی آن جا که منتظر چنین روزی بودند، بدون غائله باب قلعه را گشودند. محمودخان مزبور پس از ورود، اهالی آن شهر را از مرحمت شاهنشاه صاحبقران مطمئن خاطر ساخته به تهیه وصول موکب فیروز سرکار اشرف پرداخت.

معادل دو ثلث از قشون جعفرقلی خان به انضمام روستای دنبلی ازو جدایی بسته به ولایت خوی آمدند و او با معدودی چند به دیار روم گریخت و در قلعه ماکو، که از جمله قلاع محکمه چُخُور سعد است، رخت امان برده باز به دامن اکراد یزیدی آویخت. نواب ولیعهد دولت پایدار پس از دو روز وارد آن دیار خلد آثار [شد] و علی العجالة محمودخان را در ازاء چنان خدمتی نمایان، بیگلریگی خوی و سلماس نمود و پیرقلی خان قاجار شامیاتی را به سرداری آن ولایت نامزد فرمود و مراتب را به دربار فلک مدار عریضه نگار شد تا در ثانی آنچه حکم قضا آثار، شرف إصدار یابد، رفتار نماید. موکب والا بعد از انجام مهام آن ولایت^۳ روانه تبریز و وارد آن خطه بهجت انگیز شد. از دیوان مروّت صاحبقران چاکر نواز، خلّاع فاخره و انعامات متکاثره به افتخار نواب شاهزاده و امیران و سرکردگان سپاه ظفر همراه در ازاء این فتوحات نمایان دلخواه عنایت رفت و پیرقلی خان و محمودخان به امضاء خدمتی که از سرکار نواب نایب السلطنه نامزد گردیده بودند، قرین انواع مفاخرت آمدند. بالجملة چون قبل ازین، یک نفر صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ [۶۶] ملقبه به آغای شوشی نامزد

۳. ولا: ولایت، شهر، بلده

۲. ملی: «همه شب»

۱. مجلس: «تیره روزگار»

خدمت حرم محترم پادشاهی بود، لهذا نواب نایب السلطنه العلیّه برحسب امر بهیّه معتمدین معتبر، روانه قلعه شوشی [شد] و آن خاتون حرم سرای عزت را با انواع اعتبار و احترام حرکت داده بعد از ورود به دارالسلطنه تبریز، او را با تدارک شایان روانه دارالخلافه طهران فرمود. [آغا شوشی] در دولت روزافزون، ترقیات عظیمه کرد [که] تفصیل احوالش در خاتمه این کتاب در سلک تعداد نسوان ثبت است.

ذکر ورود محمود میرزای افغان [در] نوبت ثانی به درگاه عرش مبانی و بروز مرحمت حضرت صاحبقرانی درباره آن سرگردان وادی بی سر و سامانی

عندلیت خامه در گلشن نامه به این آیین نغمه پرداز^۱ این هنگامه شده بود که: محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان، پس از ظهور نوازش بی پایان از درگاه سدره نشان با حصول انواع کامرانی و شادمانی روانه دیار خراسان شد. اکنون به تذکار عاقبت کار زیان گشوده، عرض می نماید که بعد از وصول معزی الیه به دارالعباده یزد، برادر خود فیروز میرزا را در آن جا متوقف ساخت و خود به عزم ولایات طبس و قاینات توسن تعجیل در تاخت امیر حسن خان عرب زنگویی^۲ حاکم طبس ولد امیر علم خان و امیر علی خان خزیمه حاکم قاینات،^۳ چون مناشیر قضا تأثیر را که مشعر بر اعانت و حمایت او بود زیارت نمودند، انواع عزت و احترام درباره او مبذول نمودند و هر یک فراخور احوال خویش جمعیتی آماده داشته و در رکاب آن شاهزاده رایت عزیمت به طرف هرات افراشتند. از ابتدا مکنون خاطر ایشان آن بود که تا دارالقرار قندهار که محل^۴ اقامت شاه زمان برادر اوست، در جایی قرار نگرفته به اتمام کار او پردازند و خود را یکباره فارغ از زحمت این اندیشه سازند، ولی قیصر میرزای ولد شاه زمان که از جانب پدر در هرات حکمران بود، سد راه گشته، زمان خان دُرانی و تیمورخان تیموری و اسحق خان قرائی را با جمعیتی کافی به دفع ایشان نامزد کرده، بر سر او فرستاد. در حوالی قصبه فراه تلاقی

۱. ملی: «پرواز»

۲. ملی و مجلس: «زنگولی»؛ سپهر در ناسخ التواریخ «زنگویی» آورده است (ناسخ التواریخ، حلاج ۱، ص ۴۹۵، تصحیح کیانفر)؛ در مجمل التواریخ (ص ۱۱۵) نیز از علی مرادخان زنگویی نام می برد.

۳. در نسخه مجلس این عبارت چنین آمده است: «امیر حسن خان عرب زنگولی حاکم طبس و امیر علم خان

خزیمه حاکم قائنات». ۴. مجلس: - «محل»

فریقین دست داده، دلیران خراسانی به نیروی بخت بلند خسروانی به فوج خانِ دُرانی که سردار آن فوج شیطانی بود، حمله آوردند و چون استظهار ایشان به دولت قوی ارکان بود، به یک حمله صفوف خصم را از هم شکافته^۱ کار را از پیش بردند. خوانین قیصری راه فرار برداشته تا دروازه هرات عنان یکران فرو نگذاشتند.

جمعی از جماعت افغان پس از صدور این فتح نمایان از قیصر میرزا روی گردان و پناه به ظل رایت محمود میرزا آورده امان یافتند و از یمن حمایت شاهانه، قلعه فراه را باز و ولد خود کامران میرزا را با حکومت انباز و خود با قشون خراسانی و افغان، عقاب رایت عزم را به تسخیر هرات بلند پرواز نمود. مدت بیست روز به محاصره قلعه پرداخت و عاقبت کاری نساخت. جماعت بد عاقبت افغان بی وفایی ورزیده به امید و بیم قیصر میرزا، اردوی او را گذاشته متفرق گردیدند. محمود میرزا سرآسیمه خاطر روی به سوی بیابان بی سامانی نهاد. خوانین اعراب هم افواج خود را برداشته روانه اوطان [خود] شدند. کامران میرزا نیز از [۶۷] استماع این خبر وحشت اثر در فراه تاب مقاومت نیاورده به عزم حمایت اولیای دولت جاوید روی امید به این سلطنت سدید کرد و بعد از ورود به دارالعباده یزد مراتب را به پایه سریر خلافت مسیر عرضه داشت^۲ و به استدعای اعانت خسرو زمان، زبان ضراعت برگشود. در هنگامی این خبر به مسامع علیّه رسید که موکب فیروز به سمت مملکت خراسان شقه گشا بود. شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز را آتش غیرت زبانه کشید و جهانگیر خان گلپایگانی که مردی دانا و تجربه آموزی توانا بود، به مهمانداری فیروز میرزا و کامران میرزا معین و روانه دارالعباده یزد گردید که آن هر دو شاهزاده را برداشته در ارض اقدس شرفیاب درگاه مقدس شود تا از آن جا تدارک کار ایشان را کرده به آیینی که شایان شأن آن دو ذی شان است، روی به استخلاص مُلک موروث آورده باشند.

چون تسخیر ولایت نیشابور به طول انجامید، شاهد این مدعا از ورای پرده خفا جلوه پیرا نگردید. جهانگیر خان تا این زمان در دارالعباده به مهمانداری ایشان به سر می برد. بعد از مراجعت موکب ظفر نشان از دارالملک خراسان به مستقر خلافت ابد بنیان و وصول مژده فتوحات آذربایجان، بنابر صدور حکم شاهنشاه صاحبقران،

۱. مجلس: «شکافتند و» ۲. ملی: «نمود»

جهانگیرخان، فیروز و کامران را برداشته شرفیاب درگاه سدره نشان شد. شاهزادگان پس از شرفیابی فیض حضور و ظهور مفاخرت نامحصور از التفات خاطر مرحمت گنجور با تدارکات شایان به عزم تفرّج دارالسلطنه اصفهان با مهمانداری فراخور شأن، سبک عنان [گشتند] و در آن دیار خلد بنیان از تماشای باغ و بوستان و صحبت اُدبا و اعیان همواره فیروز و کامران بودند.

از آن طرف محمود میرزا بعد از فرار از حوالی هرات از بیم جان خویش در جایی قرار نگرفته به مروشاهیجان شتافت و از آن جا به امید اعانت شاهمراد اوزبک ملقب به یکی جان و مخاطب به ولی النعمی به سبب مواحدت ملت توسن^۱ بخت وارون را به جانب بخارا عنان تافت. در [بدو] ورود [به] بخارا و ملاقات یکی جان وسوء کردار و گفتار آن بی ایمان، او را عیان آمد که دیوی را به جای سلیمان برگزیده و مجوس وار اهرمن را به ایزدان برابر گردانیده است. عزیمت بیت الله را بهانه کرد و روی به دیار خوارزم آورد. خان خوارزم که سابقه ارادتی با کارگزاران شوکت صاحبقران فلک عزم داشت، مقدم او را محترم شمرده پس از چند روز آسایش او را تدارکی شایسته دیده به درگاه آسمان جاه خاقانی گسیل گردانید. این دفعه بیشتر از پیشتر مورد انواع تفقّدات بوده از مهمانداری جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم فرق مباهات به اوج سموات سود. خوانین افغان که در نشیب و فراز با او همراه و دمساز بودند، از نوازشات خسروانه افتخار بر عموم افاغنه نمودند و چندی بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند. بقیه داستان ایشان انشاءالله تعالی در محل خود رقم زدِ کلک بیان خواهد شد.

گر عمر وفا^۲ و شاه [۶۸] امداد کند.

ذکر سور باسرور یوسف کنعان سلطنت نَوّاب حسین علی میرزا

اول عیشی که در این دولت پایدار زینت آرای بزم روزگار و زیب افزای کتب^۳ سیر و اخبار گردید، سور پر سرور نَوّاب شاهزاده یوسف رخسار مسیح کردار،

۱. مجلس: «رَسَن»

۲. ملی: - «و»

۳. مجلس: - «کتب»

حسین علی میرزا است که دریای شوکت و اقبال را پنجمین گوهر و افلاک عزت و اجلال را چارمین اختر است. مراحم خاطر خطیر اقدس اعلی درباره آن مهر سپهر اعتلا به مرتبه [ای] رسیده که از اندازه محبت ابوت و بُنوّت گذشته به مرحله عشق کشیده است. بالجمله در ذکر وقایع رجعت موکب جهانگشا از درالملک خراسان نگاشته آمد که جناب میرزا محمد شفیع وزیر حسب الامر دارای سپهر سریر، مخدره ستر عفاف صبیّه مرضیه امیر گونه خان گرد زعفرانلو حاکم خبوشان را که مخطوبه نواب معزی الیه بود، برداشته به اردوی همایون آورد. پس از نزول موکب اقبال به مقر خلافت بی زوال و وصول مژده فتوحات آذربایجان که طبع همایون اعلی را سروری تازه و حُبّوری بی اندازه دست داد، به این خیال افتاد که به جهت مقارنه ماه و خورشید خاوری و مقابله زهره با کوکب مشتری، بزمهای عیش آراسته آید و غبار اندوه و ملال از صفحه خاطرها برخاسته. به احضار علما و اعیان هر کشور و فضلا و مشایخ هر بوم و بر، فرامین قدر آیین^۱ صادر [گردید] و در موعدی که مقرر شده بود، به درگاه عرش اشتباه حاضر آمدند. مطربان کابلی و مشعبدان^۲ زابلی و پهلوانان بابل و ارباب اطراب جمیع ولایات ممالک محروسه شاهراه مجره پناه آستان سپهر پاسبان را قدم از سر ساختند و از امصار و بلدان قریب و بعید شرفیابی بزم عیش سدید را توسن تعجیل در تاختند. چون صلاهی بهجت و شادمانی به برنا و پیر داده شد، حریف خریف نیز به امید حصول این تمنا در عرصه گلشن پای گشاده آمد. ایثار محفل نشاط را طبقهای زر از اوراق شجر آماده کرد و به مدد باد مهرگانی رقاصان اغصان را پای کوبان و دست افشان آورد. گونه نارنگ و ترنگ از چهره سوری آب و رنگ برد و لاله حمرا از رشک صفای آن صفرا خوناب دل می خورد و از فواکه مهرگانی و گلهای خزانی و اوراق زرین و اغصان^۳ سیمین عرصه باغ را چنان رونقی حاصل شد که عروس نوبهار را از حسرت آن داغ لاله بر دل ماند. مباشرین این سور با سرور حجرات خانات و اسواق و بیوتات رواق میدان سپهر مساق^۴ را هر یک آیینی بستند و رونق نگارخانه چین را به آیینی که بستند، در هم شکستند. اسواق گردون رواق را، که ابتدای آن باب شرقی سبز میدان خارج ارگ همایون و انتهای آن دروازه

۱. ملی: «آمین»

۲. شعبده بازان

۳. شاخه ها

۴. مجلس: «ساق»

عراق موصوف به دروازه عبدالعظیم و تخمیناً ربع فرسنگ مسافت آن است، تدارک چراغان دیدند و در پیش طاق هر دکانی تختی محکم بسته مطربان بارید آهنگ منزل گزیدند و^۱ میدان خارج و داخل ارگ معلی را از اسباب آتشبازی، از قبیل تماثیل انسان و حیوان و تصاویر اشجار و اغصان مشحون ساختند و اطباق سهام پُران [۶۹] شرم تیر شهاب و انواع کاسات فروزان آزرَم ماه و آفتاب بر فراز بام آن دو میدان پرداختند. اقامت مطربان عیش پرداز را تختی رفیع و طویل بر فراز مصنوعی کوثر منبع که در نشیب تالار فوقانی باب کریاس فلک مماس و محل جلوس شاهنشاه گردون اساس است، بر پای داشتند و صنعت مشبعتان رسن باز را رسن‌های تاب داده چون طره مهوشان ساده به مدد عمودهای استوار در وسط میدان معلی بر سطح هوا افراشتند.

از پانزدهم شهر جمادی‌الآخر تا مدت هفت شبانروز اوقات اهالی از آدانی و اعالی صرف عیش و نشاط گشت و ساعات ایام ولیالی به کار عشرت و انبساط گذشت. روزها از بام تا شام و شب‌ها از شام تا بام، نوبت‌خانه سلطنت بلندآوا بود و طاس سیمین سپهر اعلی از نوای هایاهای ارباب عشرت پر صدا.

صاحبقران بلند اساس، روزها بر سیل استمرار دو ساعت قبل از غروب چون خورشید درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان بر صدر تالار فوقانی کریاس سپهر مماس روی به میدان نشست و آن سور پر سرور را بر نظم تبیان همتی ملوکانه بست. در پیشگاه حضور صاحبقران بحر گنجور اعم از فراز تخت و سطح میدان آسمان رخت هر جا از حیل^۲ مطربان عود نواز و مغنیان خوش‌آواز و رقاصان طنّاز و مشبعتان سحرپرداز و پهلوانان کشتی طراز و لوطیان طنّیک باز^۳ و وحشیان رزم ساز و ابواب ابراز صنایع بدیعه باز بود و رشته آّز به امید زرافشانی گنجور طبع شاهنشاه بنده‌نواز دراز. داور همت سیر از ابر دست کان اثر، بدره‌های^۴ سیم و زر در ازاء صنایع نامکرر آن قوم شعبده‌گر، از فراز تالار عرش منظر بر فرق کهتر و مهتر افشاندی و خنیاگر چرخ اخضر، این مسدّس

۱. مجلس: «در»

۲. مجلس: «قبیل»

۳. در نسخه ملّی، قطعه خاوری پس از واژه «طنّیک‌باز» آمده است و بعد از قطعه، باقی عبارت و در آخر مسدّس صبا آمده است، ولی چون نسخه مجلس از ترتیب منطقی بهتری برخوردار بود، بر اساس نسخه مجلس عمل شد. لذا مطالب مذکور در صفحات ۶۹ و ۷۰ از نسخه ملّی با اندکی جابه‌جایی در این کتاب آمده است.

۴. ملّی: «بدره‌های»

ملک الشعرا، یعنی حضرت صبا را در تهنیت عیش مهتا، مکرر خواندی.

مسدس صبا:

اولین سور شهنشاهِ فلک گنجور است
گیتی از همت سرشارِ کَفَشِ معمور است
چشم بدِ دایم ازین عیش مهتا دور است
تا جهان است جهان را به زبان مذکور است
مهر را همسری ماه مبارک بادا
سور سنجر به ملکشاه مبارک بادا

پس از آن که عروس مهر خاوری به حجله گاه مغرب خرامیدی و مشتری ماه وجه کابین او را طبق های سیم و زر از سیایک اختر بر دوش کشیدی، آتشبازان صنعت پیشه به کار شعبده پرداختندی و داخل و خارج دارالخلافه را به چندین فرسنگ، رشک وادی ایمن ساختندی.

بالجمله در ساعتی سعید عقد ماه و خورشید به هم بسته شد و در شبی خرم تر از روز عید آن دو کوکب سعد^۱ به یکدیگر پیوسته آمد. به هر یک از امنا و وزراء و خاصان درگاه عرش اشتباه و امرا و بیگلربیگیان از حاضر و غایب، خلاع گرانمایه فراخور رتبه و پایه عنایت رفت و در تهنیت این عیش مهتا، پیشکش های بی نهایت نثار بزم فردوس آیت شد. بدون اغراق منشپانه، از قرار سر رشته مستوفیان دفترخانه عرش نشانه، مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد صرف مخارج این عیش ملوکانه شد و تا انقراض زمانه نوای این ترانه گوشزد هر آشنا و بیگانه آمد. مولف بینوا را نیز قطعه تاریخی موزون^۲ درین صحیفه مقرون شد:

سلطان جم وقار و شهنشاه کی نگین

فتحعلی شه آن شه با حکم و قدر و جاه

۱. ملی: «سعید»

۲. ملی: «و»

آن آفتاب مشرق اقبال کامده
 این آفتاب پیش جلالش به قعر چاه
 روز نخست از پی تعظیم جاه‌او
 آمد مدام قامت این آسمان دو تاه
 دریای رحمتش به مثالی است بیکران
 کاین نه سپهر طی نکند جاودان شناه
 در ابتدای سلطنت از بهر پور راد^۱
 آراست سور و خواست جهانی به پیشگاه
 فخر جهان حسین علی میرزا که هست
 جمشید روزگاری و خورشید بارگاه
 همت چنان که هست به عمانش همسری
 رفعت چنان که نیست به گردونش اشتباه
 گمراه جمله گیتی و او گشته راهبر
 امیدوار عالم و او شد امیدگاه
 دختی گزید از همه عالم که در شرف
 از شرم او همیشه رخ مهر و مه سیاه
 صدر جلیل قدر جهان میرزا شفیع
 کز فخر سوده در ره او عارفان جاه^۲
 از حکم شاه رفت و بیاورد آن عروس
 خوش برگزیده است چنین خواستگار شاه
 آن دخت ایلخان خراسان که در شرف
 بودند از نخست سزوار تاج و گاه
 در پیش تاب گیسوی او آسمان بتاب
 در جنب عطر سنبل او زعفران تبا^۳

از فرط پاسداری حرمت ز شهریار
 کابینش ملک جم شد و شد باز عذرخواه
 کابین چه ملک فارس که آمد به روزگار
 هر قریه‌اش رشک ده کابل و هراه
 سوری چنان که درکه وجد و سماع آن
 از مهر و ماه دهر به چرخ افکند کلاه
 سوری که از بشاشت آن در کمال و جد
 خندند حوریان به نواهای قاه قاه
 اندازه سرور فزون شد ز عرش و فرش
 آوازه سرود روان شد به مهر و ماه
 در جنب هر گیاه درین سورپرسور
 گلهای روزگار بسی کمتر از گیاه
 باری [۷۰] نوشت از پی تاریخ خاوری
 آن سور پر سرور همایون به پادشاه

ذکر شمه‌ای از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب مراوده و آمد و رفت ایشان
 با این شوکت جاوید آمیز و آمدن میرزا مهدی علی خان از جانب سرکار
 دولت کمپنی و ورود فرستادگان تیپو^۱ سلطان پادشاه دکن

سرزمینی که اهالی انگریز در آن جا سکنی دارند، سه مملکت است و این سه
 مملکت دو جزیره است. دو مملکت که متصل به هم و مُسمّی به انگلتره و اسکاتلاند
 است، یک جزیره می‌باشد و مملکت ایرلاند،^۲ جزیره [ای] دیگر است؛ چون این سه
 مملکت در تحت اختیار یک پادشاه است، لهذا در خارج تسمیه کل به اسم جزء و
 مملکت را انگلتره و اهالی را انگریز و انگلیس نیز می‌نامند. مقرر سلطنت ایشان شهر

۱. مجلس :- «تیپو»

۲. کشور ایرلند فعلی؛ ملی : «ایرلاند/ایرلاند»

لندن، واقعه در مملکت انگلتره است. این دو جزیره فی مابین نقطتان شمال و مغرب واقع و در سمت مغرب ممالک اروپاست که عبارت از فرنگستان باشد. مملکت اسکاتلاند در شمال انگلتره و مملکت ایرلاند در مغرب آنست. بعد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند از نقطه طرف جنوب تا نقطه طرف شمال، طولاً چهل و نه درجه الی پنجاه و هفت درجه و سی و پنج دقیقه و عرضاً از نقطه سمت مشرق تا نقطه سمت مغرب، هشت درجه تا سیزده درجه است. مسافت طول این دو مملکت، یکصد و هفتاد و یک فرسنگ و مسافت عرض آن به سبب کمی و زیادی از [۷۱] چهل فرسنگ تا یکصد فرسنگ است و طول جزیره ایرلاند، یکصد و سه فرسخ و یک میل و عرض آن پنجاه و چهار فرسخ و دو میل می باشد. میان حد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند، کوهستانات «چوی اوت» و رودخانه «توید»^۱ است و فصل مشترک میانه انگلتره و ایرلاند دریای «سنت جارج»^۲ است و فصل مشترک فی مابین اسکاتلاند و ایرلاند دریای «نارث هیل»^۳ است که در لغت انگریز گذرگاه شمال را گویند.

اطراف این دو جزیره به بحر محیط، محاط و عدم تصرف سایر قراتات فرنگ در آن دو جزیره از وفور احتیاط است. به سبب مجاورت آن به بحر محیط، هوایش با غلظت و کثافت و بادش بسیار تند و مختلف و پر مخافت است. انواع میوه در آن مملکت نایاب است و اگر احياناً یافت شود، قیمت آن سببکه^۴ ماه و آفتاب، مگر سیب و گلابی فقط که از فرط فراوانی خوراک دواب است. سیب پخته را بسیار میل دارند و در بازارها طبع کرده می فروشند. صید چرنده اش بسیار کم و پرنده اش بی نهایت است و حشرات الارضش کمیاب و بی آفت. معادن فلزاتش به غیر از طلا و نقره فراوان و تحف غریبه و صنایع عجیبه اش آنچه در حوصله گمان گنجد بی پایان.

اهلش به غایت با غیرت و بی نهایت صاحب صنعت اند. برحسب صفت، صاحب شمایل نیکو و صورت دلجو و از حیثیت اخلاق، درست رفتار و نرم گفتار و خوشخو می باشند. از فرط کیاست، نظامی در کار خاصه و عامه نهاده اند که رسوم متداوله در اکثر ممالک، خاصه مملکت ایران، از قبیل حسد و نفاق و مکر و فریب و جسارت حضوری و

۱. توئید

۲. سنت جورج

۳. نورت هیل؛ مجلس: «نارث جیل»

۴. قطعه طلا یا نقره گداخته و در قالب ریخته (ر.ک: معین ذیل سببکه).

غیبت خارجی و جمیع افعال و کردار ناصواب، در میان ایشان به هیچوجه من الوجوه وجود ندارد. داستان جنگ طپانچه و طول مرافعات که معروف است، حکمتش این که احدی با دیگری منازعه نکند و امور را در میان خود به حساب و عدالت بگذرانند.

جمعیت این مملکت از رجال و نسا و صغیر و کبیر، تحقیقاً نوزده ملیان^۱ است که سی و هشت کرور باشد. با آن که یک وجب زمین بایر در آن مملکت نیست، باز به سبب کثرت و جمعیت اهالی، محل سکنی تنگ است و به این جهت اکثری از ایشان، متفرق در ممالک ینگی دنیا و هندوستان و جزایرات^۲ و سایر قرالات فرنگ.

بنای سلطنت در آن مملکت یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) بوده که تا این زمان که سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری است، یکهزار و نهصد و سی و سه سال [قمری] می شود. پیش از آن زمان، هر طایفه رئیسی از خود داشته اند. یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) «اثلرو»^۳ نامی از طایفه سکسان که بزرگ ایشان بود، با طایفه مزبوره به سببی از اسباب رنجیده از قرال «نمسا»^۴ حرکت و به مملکت انگلتره آمد و چون مردی مدبر و شجاع^۵ و طایفه همراهان او نیز رشید بودند، رفته رفته بر سایر طوایف انگریز مسلط شد و دعوی پادشاهی کرد. در آن اوقات بزرگ طایفه را کینگ می گفتند؛^۶ چون اثلرو مزبور پادشاه شد، آن لقب را تغییر نداد؛ به همان سبب لقب پادشاهان انگریز کینگ است؛ مثل «رای»^۷ [۷۲] که لقب پادشاهان هند و «فغفور» که از سلاطین چین است. بالجمله از زمان اثلرو، که اول پادشاه است، تا پادشاه حال که او را «ولیم»^۸ چهارم می نامند، شش طایفه در آن جا پادشاهی کرده اند.

در بدایت حال، سه پادشاه در آن سه جزیره بوده، میانه پادشاه اسکاتلاند و پادشاه انگلتره وصلت واقع و بالاخره پادشاه اسکاتلاند به حکم شریعت عیسوی وارث سلطنت انگلتره شد و آن جا را تصرف کرد؛ مملکت ایرلاند را نیز به زور گرفت. اکنون هر سه مملکت را یک پادشاه دارد و قرار سلطنت ایشان بر جمهوریت است و پادشاه،

۱. میلیون

۲. مجلس: «جزایر»

۳. مجلس: «اثلرد»

۴. اتریش امروزی

۵. مجلس: + «بود»

۶. ملی: «می گفته اند»

۷. مجلس: «راهی»؛ منظور از «رای»، همان «راجه» است که به پادشاهان هندوستان اطلاق می شد و با الفاظ

مختلف آمده است؛ از قبیل: راجه، راج، رای، راه، راهی. (ر.ک: معین).

۸. ویلیام

نوکری از دولت و با عدم اختیار، پرحرمت است [و] در امورات نیک، مثل تعیین منصب و جرم بخشی و بذل از مال رسدی خود و امثال این امور، مختار است، ولی در بقیه امورات، رای او بسته به رای جمهور.

قبل از این، [زمانی] که حضرات پاپایان^۱، یعنی بزرگان کلیسیا، تصرفات بی غایات در امورات مملکت می نمودند و احکام فروغیه خود را به طور تسلط جاری می کردند، سکه هم به اسم ایشان رواج داشت چنانکه لفظ پاپاسی معروف است، جمهوریت انگریز از فرط تسلط ایشان به تنگ آمده، گفتند که: «از جهت احکام^۲ فروغیه، همان کتاب انجیل و رسالات حواریین کافی است و احتیاج به احکام فروغیه پاپایان نیست.» بالاخره پاپایان بی دخل شدند و به جز اختیار کار کلیسیا دیگر کاری ندارند. اکنون تابعین قدیم پاپایان که در هر ولایت می باشند، جمهور انگریز را خارج از مذهب می دانند.

در^۳ ابتدا، بنای دولت ایشان بر معامله و تجارت بوده و به همین تدبیر به مدد جهازات و غرابات از راه بحر محیط در ممالک هندوستان و ینگى دنیا، مداخلات نموده اند و اکثر از آن ولایات را متدرجاً به ضرب زور و زر گشوده اند. همواره اوقات قریب به یکهزار فروند غراب و کشتی در روی دریا و قریب به ساحل دارند و همت به تسخیر ممالک قریب و بعید می گمارند. اعتقادشان این که: «هر دولت که بر دریا مسلط است، بر خشکی هم مسلط خواهد شد»؛ به این دلیل خود را عالمگیر می شمارند. هیچ یک از قرالات فرنگ را بر روی دریا دستی به ایشان نیست و تصرفی در ممالک متصرفی آنها نه. بعد از آن که اکثری از ممالک هندوستان را تصرف کردند، قراری دادند که: همان جمعی که مباشر تسخیر آن ولایت شده اند، در آن دیار کارگزار و معادل چهل نفر از معارف ایشان در مهمات جمع و خرج مملکت و قرارکار سپاهی و رعیت همواره مشیر و صاحب اختیار باشند.

دولت هند را کمپنی نام نهادند و آن چهل نفر را اهل کونسل لقب دادند. جمع و خرج مملکت را با هم پرداختند و پیوسته چهار صد هزار لشگر به جهت حفظ آن کشور

۲. مجلس: - «احکام»

۱. منظور از واژه «پاپایان» همان «پاپ‌ها» است.

۳. مجلس: «و»

حاضر و آماده ساختند. سی هزار از آن لشگر از ممالک^۱ انگلتره‌اند و بقیه از اهالی هندوستان. قرارکار بر این شد که اختیار آن مملکت از کلیات و جزئیات با سرکار کمپنی باشد و جمهوریت انگریز را به جز تعیین یکنفر فرمانفرما و رسالت سفرا در باب جمع و خرج اختیاری نباشد. فرمانفرما و ارباب کونسل کلاً نوکر [۷۳] سرکار کمپنی هستند. هر وقت به مصلحت کار خواهند^۲ به دولت‌های همجوار ایلچی روانه نمایند، اخراجات آن با سرکار کمپنی است و دولت انگریز را در آن مخارج به هیچ‌وجه مداخلتی نیست. از قرار تقریرایشان، سالی یکصد و هشتاد کرور مداخل از هندوستان برمی‌دارند.

بالجمله از قرار تواریخی که خود در دست دارند، در عهد شاه طهماسب بزرگ صفوی ایلچی به ایران فرستاده‌اند و در زمان شاه عباس ماضی نیز بنای آمد و رفت نهاده‌اند. چون قرال پرتگیز^۳ جزیره هرموز^۴ بندرعباسی را تصرف نمودند، فی‌مابین قرال انگریز و شاه عباس قرار چنین شد که دولت انگریز، قرال پرتگیز را از جزیره مزبور بیرون نماید و قرار این باشد که به جز تجار انگریز، احدی از قرالات آمد و رفت به ایران نکند.

موافق تواریخ ایشان، همواره اوقات از عهد شاه عباس تا زمان تسلط افغانه، دو بالیوز ایشان در اصفهان و بندر گامیرون^۵ که اسم قدیم بندرعباسی است، سکنی داشته‌اند. زمین بیاضی که در اصفهان مشهور به خانهای فرنگ است، از ایشان بوده [و] دو برادر از ینارالهای انگریز در خدمت شاه عباس مزبور نوکر بوده و دو دسته «هزار جریبی» و «استرادی» را معلمی می‌نموده‌اند.

خلاصه چون سلطنت افغانه را در ولایات قندهار و هرات الی حدود دیرجات^۶ رواجی دست داد، احمد شاه ابدالی به حدود هندوستان لشکر فرستاد. بعد از فوت او تیمور شاه، ولدش، صاحب اختیار و پس از آن سلطنت به شاه زمان ولد تیمور شاه قرار گرفت. جمهور انگریز به توهم این‌که هر گاه رای پادشاهان افغان قرار گیرد که عزیمت هندوستان نمایند، چون بدایت تصرف ایشان در آنجاست، شاید امور هند اختلالی پذیرد. در همان اوقات هم تیپو سلطان پادشاه دکن به جهت دفع اذیت جماعت انگریز از خود، محرک شاه زمان گشته او را به عزیمت هندوستان و دفع جماعت مزبوره دعوت

۱. مجلس: «اهل»

۲. مجلس: «بخوانند»

۳. پرتقال

۴. هرمز

۵. مجلس: «گامیرون»

۶. مجلس: «دیره‌جات»

نمود. شاه زمان نیز در خیال تدارک و تهیه این کار بود، لهذا دولت انگریز عهود قدیمه را با دولت قویمه ایران تازه و نوای^۱ موافقت را بلند آوازه نمودند. از طرف پادشاه ذی‌جاه انگریز، نامه [ای] مشتمل بر تهنیت جلوس ابد آمیز به خامه صداقت نگاشته و نزد فرمانفرمای هندوستان که هم از اهالی آن دولت بود، ارسال داشته شد و اشاره رفت که معتمدی سخندان را با اشیاء نفیسه هند و انگلستان به رسم تحفه و هدیه به عنوان سفارت به درگاه سپهر آیت، گسیل سازد و سفیر مذکور در جزو، به اظهار این تمنا پردازد: «که شاهنشاه ممالک‌ستان، بنا بر همجواریت ایران و هندوستان، نظام کار خراسان را بهانه فرمایند و به آن طرف عزیمت نمایند تا پادشاه افغان به این توهم از عزیمت هندوستان کناره جوید و به راه حفظ ولایات متصرفی خویش پوید.» لهذا فرمانفرمای هندوستان، میرزا مهدی علی خان ملقب به بهادر جنگ را که اصلش از مملکت خراسان و در آن دولت بسیار معتبر و کاردان و از جانب ایشان در بندر ابوشهر^۲ بالیوزی صلاحیت نشان بود، با تدارکی شایان از راه بحر عمان به این دولت [۷۴] جاوید بنیان گسیل نمود. سفیر مذکور در اواخر شهر ربیع‌الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده از شرف تقبیل درگاه فلک جاه فرق مباهات به اوج سموات سود. نامه و هدایا در زمانی خاص به آدابی که شایسته شأن دو دولت جاوید مناص است، از نظر همایون گذشت و بی‌نهایت مقبول و مطبوع گشت. به توسط اولیای دولت خداداد مطلب معهود نیز جلوه‌گر عرصه شهود شد و پسند طبع انصاف نمود، آمد.

در همان اوقات، فرستادگان تیپو سلطان پادشاه دکن با سه زنجیر پیل و چند قفس طیور غریبه و اکلیلی مکمل و نامه به مخالفت مدلل وارد آستان آسمان محل شدند. خلاصه تمنا اینکه: از جانب امنای^۳ دولت علیه به کارگزاران شوکت بهیه انگریز اشاره رود که متعرض ولایات متصرفی تیپو سلطان نگشته، او را آسوده گذارند. پس از چند روز [از] ورود ایشان، به‌توالی خبر رسید که فرمانفرمای هندوستان به مدد لشکر [خویش] مملکت دکن را متصرف و سلطان مذکور در حومه میدان مقتول و به دیار آخرت منصرف شد.^۴ فرستادگان مزبور با انعام و نوازش نامحصور روانه اوطان خود

۱. مجلس: «بنای»

۲. بوشهر امروزی

۳. مجلس: «اولیای»

۴. ملی و مجلس: «شده»

گردیدند [و] میرزا مهدی علی خان نیز با جواب نامه دوستانه و انواع نوازشات ملوکانه اذن رخصت یافت و به صوب مقصود شتافت.

ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس به نواب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب اللهیارخان قلیچی خیره سر حاکم سبزوار

منظور از تفویض ایالت ولایات ممالک محروسه به نواب شاهزادگان دو چیز بود: یکی آن که در ایام دولت روزافزون، دُراری بحار خلافت را ثروتی و مکتبی حاصل و در جوانی و عهد دولت حضرت صاحبقرانی به آرزوی دل متواصل آیند؛ دیگر آن که هرگاه در ممالک محروسه بیگانگان را از غریب و بومی اختیاری کلی باشد، بالاخره غولان غوایب ایشان را رهن آیند و ابواب فتنه و فساد بر چهره بینوایان و رعایا بگشایند؛ خون‌های مسلمانان بی سببی ریخته شود و در حدود ممالک انواع فتنه انگیزه آید. عَقلاً نیز اقرب را بر ابعد مرجح داشته و همت بر طلب اقرب گماشته‌اند، لهذا صاحبقران عاقبت اندیش بنابر مصلحت ملکداری، انساب چنین دانست که هر یک از ملک‌زادگان معظم در حدی از حدود ممالک حکمران باشند و رعایا و ملهوفین را از فرط عدالت کامیاب و با نوا دارند.

از قراری که اشاره رفت، قبل ازین شاهزادگان اسفندیار شآن نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا و محمدعلی میرزا و محمدولی میرزا از حکمرانی مملکت آذربایجان و ولایات قزوین^۱ و سمنان کامروا و شادمان گشتند. درین اوقات نیز ملک آرای دارالمرز مازندران و فرمانفرمایی مملکت فارس به نواب محمدقلی میرزا و شاهزاده خورشیدلقا حسین علی میرزا عنایت رفت و میرزا نصرالله علی آبادی، که مردی کدخدامنش و آدمی روشن و در فتنه حسین‌قلی خان از دو دیده نابینا شده بود، به مباشری درالمرز و چراغ‌علی خان [۷۵] نوایی که امیر یساولان قور و مردی کاردان و صاحب شوکت و شآن

موفور و تربیت یافته دولت ابد دستور بود، به وزارت مملکت فارس، قرین افتخاری نامحصور شدند. هر دو شاهزاده آزاده با شوکتی تمام به محل ایالت و فرماندهی شتابان آمدند و در رکاب هر یک از ایشان، چندین تن از امرا و خوانین ایل جلیل‌الشأن^۱ قاجار روان گشتند و لوای فلک فرسا به عزم زیارت روضه مطهره بضعه احمدی - صلوة‌الله علیها- از مقر خلافت کبری شقه گشا و در آن رواق عرش ساق، بعضی عمارات خوش بنا از همت خسرو زرین لوا بر پا گردید. پس از ادای زیارت مخصوصه و انعام بر فقرا و مجاورین روضه منعوته عزم رجعت را مصمم و روضه دارالخلافة از ورود مسعود رشک گلستان ارم آمد.

در همان اوقات، نواب ولیعهد دوران عباس میرزا از مملکت آذربایجان، مظفر و کامران شرفیاب آستان عدالت ارکان گردید. اللهیارخان قلیچی حاکم سبزواری در عذر خیانت^۲ خویش عریضه صداقت اندیش فرستاده استدعا نمود که معتمدی از سرکار گیتی مدار به جهت آوردن صبیّه مخطوبه او روانه، و تقدیم این خدمت التفات سرکاری را بهانه آید. جواب عریضه آن نادان، مرقوم [شد] و میرزا اسدالله مستوفی نوری مازندرانی، انجام این خدمت را معین و معلوم گردید.

مصراع: تا بعد ازین چگونه بود کار روزگار

بخش ۳

بهاریه سال فیروزی مآل بیچی ٹیل ترکی مطابق با سنه یکہزار و دویت و چہارده ہجری و عزیمت خراسان و مأموریت نواب نایب السلطنہ بہ آذربایجان و سیاست صادق خان شقاقی نادان

خسرو خاور، اعنی خورشید انور درین سال میمون فر، ہشت ساعت و ہجده دقیقه گذشتہ از شب جمعہ بیست و چہارم شہر شوال المکرم سنہ یکہزار و دویت و چہارده از دارالخلافہ حوت بہ خاور زمین حمل گرایید و سلطان بہار، امیر خیانت پیشہ دی را کہ چندی در اجرای سیاست مہلت دادہ بود، روانہ دیار عدم گردانید. بلبل ہوای بلند پروازی داشت. گل با سنبل بنای طرہ بازی گذاشت. ابر آذار^۱ کہ نایب سلطان بہار است، بہ نظم مملکت گلشن مأمور شد و سفیر صبا بہ ورود تختگاہ چمن مسرور.

شاہنشاه با داد و دین، میمنت عید ہمایون را پای بر زبر تخت گوہر آگین نہاد و دست دریا نوال بہ افشاندن بدرہہای^۲ سیم و زر برگشاد [و] پس از انقضای جشن نوروز خجستہ فر، بہ حرکت رایات ظفر بہ سمت خاور فرمان داد. سبب عزیمت خراسان اینکہ: طرہ باز خان افغان بہ اشارہ شاہ زمان از جانب وفادارخان وزیر اعظم بہ عزم ملاقات جناب حاجی ابراہیم خان اعتمادالدولہ وارد تختگاہ شد و از حقیقت پیغام وزیر مزبور جناب اعتمادالدولہ آگاہ گردید. خلاصہ پیغام اینکہ: مملکت خراسان بہ سبب ہمجواریت با ولایات متصرفی افغان، انسب چنانست کہ در تصرف شاہ زمان، و سایر

۲. ملی: «بدرہای»

۱. ملی و مجلس: «آذار»

ممالک ایران در تحت اختیار شاهنشاه گردون توان [۷۶] باشد، چنانکه شاه زمان را در باب سایر ممالک ایران حرفی نیست. از آنطرف قرین الشرف نیز در حرکت به جانب خراسان عزیمتی واقع نگردد، او را برادری کهتر از خود شمارند و ملک خراسان را در بسته به شاه زمان گذارند.

[مصر]ع: ^۱ تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

چون شاه افغان را آن رتبه و پایه نبود که تواند این حدیث را به رئیس قلعه خرابه [ای] از خراسان پیغام گزار آید، لهذا این افسانه را ناشی از خبط دماغ گرفتند و پیغام او را چنین جواب گفتند: ^۲

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌خواهی

منظور از حرکت رایات ظفر آیات، نه تنها نظم مملکت خراسان است، بلکه مقصود کلی، انتزاع جمیع ولایات متعلقه به دولت ایران از تصرف بیگانگان [می‌باشد]. اینک عزیمت جرود و ^۳ قندهار و کابل مصمم و قطع و فصل رشته این گفتگو موقوف به برش حسام آذر شیم است.

طره‌بازخان ^۴ از پیغام‌گزاری خویش پشیمان گشته راه دیار افغان برداشت و شاهنشاه مظفر، همت به عزیمت دیار خاور گماشت. نواب ولیعهد زمان عباس میرزا را به نظم مملکت آذربایجان مأمور فرمود و سلیمان‌خان قاجار قوانلو و رضاقلی‌خان و ابراهیم‌خان دولو را در رکاب معزّی‌الیه به آن حدود و سنور ^۵ امر نمود. لشکری که به جهت عزیمت خراسان از هر مملکت احضار شده بود، همگی در موعد مقرر حاضر آمدند، مگر دستجات شقاقی که ابواب جمع صادق‌خان خیره سر بودند. چون در ازاء خیانت اولین خود کمال عنایت و مرحمت دید، لهذا چنان اندیشید که وجود نامسعودش را در کار دارند که همت بر دفعش نمی‌گمارند. خیانت ذات و خساست صفات برآنش

۱. ملی: - «ع» ۲. مجلس: + «خواجّه حافظ» ۳. ملی: «عزیمت خسرو در»

۴. ملی: «طرازخان» ۵. احتمالاً منظور از واژه «سنور» همان «نغور» است.

داشت که گاه و بیگاه تخم فساد در مزرع نمک به حرامی می‌کاشت. در سال قبل ممش‌خان کرد زعفرانلو و اللهیارخان قلیچی را اغوا کرد و از جاده خدمتگزاری بیرون آورد. درین سال چریک ابواب جمعی خود را در سراب گذاشت و چنین خیال داشت که در هنگام حرکت موکب اجلال که هر کس به کار خود مشغول است، راه دیار آذربایجان در سپارد و در آن دیار بنای فتنه جدید گذارد. از محرمان نزدیکش این کیفیت در پیشگاه حضور معدلت آیت بر طبق عرض نهاده شد و خود اجرای امر سیاست را آماده گشت. ریختن خونس را تیغ دژخیم دریغ بود، لهذا در ویرانه [ای] تنگتر و تاریکتر از گور محبوس شد تا از شدت جوع، وداع سرای زندگانی نمود. از فرط حماقت و لاعلاجی گوشت ماهیچه دست و پای خود را به ضرب دندان خاییده بود.^۱

لطف حق با تو مداراها کند چون‌که از حد بگذرد رسوا کند

ساروخان برادرش به ریش سفیدی طایفه شقاقی سرافراز و محمدعلی خان برادر دیگرش به سرکردگی سواره همان طایفه قرین اعزاز و یک پسرش نیز در جرگ یساولان حضور پر نور، از همگنان زیاد^۲ ممتاز آمد.

ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعه مزینان
و مراجعت محمود میرزای افغان و ورود [۷۷] فرستاده قیصر میرزای
ایضاً^۳ و سور شاهزاده محمد ولی میرزا

قبل ازین نگارش یافت که، به استدعای اللهیارخان قلیچی، میرزا اسدالله نوری مستوفی به جهت آوردن صبیّه محترمه او روانه خراسان شد. از قراری که به عرض اقدس رسید، اللهیارخان از فرط خرافت از این استدعا پشیمان و میرزا اسدالله را در آنجا موقوف و سرگردان داشت؛^۴ تنبیه آن غوایت نشان در کیش ملکداری لازم افتاد و

۱. مجلس: + «بیت» ۲. مجلس: - «زیاد»

۳. مجلس: - «ورود فرستاده قیصر میرزای ایضاً» ۴. ملی و مجلس: «دارد»

بر حسب امر دارای دوران، ابراهیم خان عم زاده در روز دوشنبه دوّم شهر ذی حجة الحرام با معادل ده هزار سوار جرّار نیزه گذار و پیاده آتشبار قبل از تحریک لوای ظفر کردار به محاصره آق قلعه که محل وقوف اللهیارخان بود، روان [شد] و مهدی قلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی به همراهی او شتابان آمدند.

امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان^۱ و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که هر یک با جمعیت خود به معسکر ابراهیم خان ملحق و به تسخیر قلعه مزبور کمر همت بسته شکوه کار اللهیارخان احمق رابی رونق سازند. رایات ظفر آیات هم در یوم دوشنبه نهم شهر مقرر با یک جهان لشکر از مقر خلافت جاوید سیّر در عقب ایشان حرکت و چمن نمکه^۲ دامغان، مضرب خیام ظفر آیت شد. مدت پنج روز عرض سپاه ظفر دستگاه از افواج مازندرانی و استرابادی را [سان] دیده و پس از آن موکب فیروز از آن جا حرکت و در پنجم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و پانزده در خارج قلعه مزینان، قبه بارگاه سپهر دستگاه بر اوج مهر و ماه کشیده آمد.

نوّاب حسین قلی خان با فوجی از دلیران و جزایرچیان رکاب ظفر عنان به محاصره قلعه سبزوار نامزد و روانه گردید و رسوم تعزیه داری جناب خامس آل عبا - علیه التحیه و الثناء - توقف مزینان را بهانه [آمد]. اهالی ینگى قلعه مزینان، که از مستحدثات اللهیارخان و در رفعت و متانت همدوش چرخ گردان است، پای در دامن استکبار کشیده و جسارت به انداختن شمخال^۳ و تفنگ ورزیده، آتش غضب قیامت لهب قهرمانی، آن قوم بد اختر را برق خرمن گردیده [و] در آنی اطراف قلعه محاط پیادگان صف شکن شد. از صاعقه باری توپ های اژدر دهان و خمپاره [های کوه توان و جزایرچیان آتش فشان، سطح هوا و فضای بیابان چون شام تیره بختان [شد] و اهالی قلعه از بیم جان نوحه کنان^۴ در پس دیوار امان مکان جستند.

۱. قوچان امروزی

۲. این روستا در غرب چهارده کلاته دامغان قرار دارد و از روستاهای کوهستانی دامغان به شمار می رود. قلعه آن باقی است و حدود صد خانوار جمعیت دارد.

۳. سلاحی آتشین و سرپُر که سربازان قدیم به کار می بردند (معین).

۴. مجلس: «و اهالی قلعه ابراهیم جان نوحه کنان»

از همت بخت خاقان قلعه گشا، حصنی به آن متانت در اندک زمانی گشاده آمد و خدمت‌گزاران و خیانت‌کاران هر یک در مقام رحمت و غضب ایستاده. جمعی با خلعت امان همدوش و فوجی با عفریت اجل هم آغوش گشتند. اموال و اسباب اللهیارخان و سایر اهل قلعه به معرض نهب و غارت رفت و آقاخان ولد مصطفی خان عم را محافظت قلعه اشارت. اردوی اعلی کامیاب و کامران از آن جا حرکت و حوالی قلعه سبزوار مقر نصب رایات ظفر آیت شد.

چون جعفر خان بیات حاکم نیشابور پس از ظهور مرحمت جان بخشی، مانند اللهیارخان خیانت را پیشه ساخت، لهذا نواب حسین قلی خان، حسب الامر خسرو گیتی‌ستان [۷۸] از دور سبزوار حرکت و به محاصره قلعه نیشابور پرداخت. در ورود موکب مسعود به خارج شهر سبزوار، اللهیارخان، اجل موعود را بالمشافهه در آئینه خاطر مشاهده کرده، در اجرای خدمت روی به مجاهده آورد [و] صبیّه مرضیه مخطوبه را به اتفاق میرزا اسدالله مستوفی به اردوی همایون فرستاد و به توسط عریضه [ای] به جهت مهلتی چند روزه زبان ضراعت برگشاد. جعفر خان بیات نیز که در قلعه نیشابور محصور بود، به استدعای حصول همین تمنا عریضه و معتمدی به درگاه همایون گسیل نمود. چون استدعای مزورانه آن دو نادان مقبول خاطر ملوکانه نبود، بنابر آن سپاه ظفر پناه را به تخریب قری و مزارع و قنوات و باغات حوالی سبزوار و نیشابور امر فرمود.

از دستبرد لشکر قیامت اثر، کار بر قلعه گیان تنگ شد و قریب به آن بود که شیشه امیدشان بر سنگ آید [که] باز، طره بازخان افغان طره دستار چاپلوسی را تاب داده، این دفعه از جانب شاه زمان با تحف و پیشکشی فراوان وارد اردوی ظفر نشان [شده] و نامه مخالفت ختامه پادشاه افغان منظور نظر اولیای دولت جاوید ارکان گردید. از مضامین نامه چنین مستفاد می‌شد که شاه زمان، از وصول رایات فیروزی نشان به اقطاع خراسان از جسارتی که پیش ازین بیان آمد، پشیمان و با زبانی عاجزانه بعد از آن فسانه رطب اللسان گشته که: مملکت خراسان بالارث و الاستحقاق متعلق به کارگزاران آن دولت علیه است، بلکه ولایات متصرفی این نیازمند نیز، مطبخی از آن دودمان سنیّه.

تصرفی که کارپردازان آن دولت خداداد را درین ممالک منظور نظر مهر اثر باشد، ما را سخنی نیست و آن که را حد و یارای چون و چرا و لا و نَعَمْ باشد، کیست.
لمؤلفه:

شدی چو بنده نباید نفس زلا و نعم زد
بلی به خواجه نشاید سخن ز چون و چرا کرد

ولی اهالی ضعیف ولایات سبزوار و نیشابور که اسیر سرپنجه استیلای آن دو حاکم شرارت ظهورند، این نیازمند را در آن حضرت با آبرو و معتبر شناخته و در درگاه فلک جاه شفیع ساخته‌اند. هرگاه مرحمت فطری بر آن قوم ضعیف ببخشاید و آن دو نادان را چند صباحی مهلت کرامت فرماید و موکب اعلیٰ به جانب تختگاه معلیٰ گراید، بر ذمت خویش ثابت داشته‌ام که رفع وحشت ایشان را به درستی همت گماشته، عنقریب هر دو را به درگاه فلک جاه فرستاده باشم و هرگاه خلاف این عهد به ظهور آید - الحمدلله - باز طره رایت ظفر طراز باز است و قدوم خُتلیان دلیران و ترکان قاجار در پیمودن راه دیار خراسان، بل ولایات متصرفی جماعت افغان دراز.
عاقلان دانند که منظور شاه زمان ازین تمنّای واهمه نمود چه بوده و به کدام عقیده زیان به عرض این شفاعت گشوده است.

[مصر]ع: ترا صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم

بالجمله اگر چه نقش مزورانه این مراتب بر مرآت رای حقایق نما عکس پیرا بود، ولی از فرط مروّت و فتوّتی که جبلی ذات فرشته خصلت است و همواره رعایت خاندان قدیم، خاصه ملوک واجب التعظیم، مرکوز^۱ ضمیر معدلت آیت [بود]، لهذا قبول این مطلب در ضمیر منیر شاهنشاه مروت [۷۹] حسب، سمت وقوع یافت و حاصرین هر دو قلعه از محاصره ممنوع گشته، طره بازخان، کامیاب و کامران با حصول نوازشات فراوان و جواب نامه مخالفت ترجمان، روانه دیار افغان گردید.

۱. محکم نشانده شده، جای گرفته شده

چون محمود میرزای ولد تیمور شاه در این سفر ملتزم رکاب ظفر اثر بود، لهذا کمافی السابق احکام قضا نظام به خوانین خراسان و ولایات افغان مشعر بر رعایت او از مصدر خلافت صادر و با تدارکی شایان به اتفاق برادر و پسر خود فیروز و کامران، روانه حدود قندهار و کابل گشت و در بیست و هفتم شهر صفر المظفر رایات ظفر از خارج شهر سبزواری حرکت و به جانب دارالخلافت پی سپر گردید. حسین قلی خان در اسفراین و ابراهیم خان در قرب آق قلعه شرفیاب درگاه علیه شدند. آقاخان بنی عم نیز از ینگی قلعه مزینان احضار و ابراهیم خان با دستجات تفنگچیان عرب و عجم مأمور به محافظت آن دیار آمدند.

موکب اعلی به جهت انتظام امور ترکمانان یموت و کوکلان، همه جا صیدکنان وارد چمن کالپوش [شد] و چهارده روز در آن مکان بهجت نشان به نظم امورات منظوره اقامت فرمود. بعد از اتمام کارها جمعیتی که از فارس و عراق در رکاب سرور آفاق، جانفشانی را حاضر بودند، مرخص اوطان [شدند] و موکب فیروزی شأن با جمعیتی از سران و میران و خاصان از چمن کالپوش رکضت^۱ را دامن زنان و در ورود [به] بسطام، بنه و اغروق را روانه دارالخلافت طهران و از راه چشمه علی دامغان به جهت انجام عیش نواب شاهزاده بهمن شأن محمد ولی میرزا وارد ولایت سمنان شد و باز هنگامه طرب گرم گردید و گوش بربط و رباب از گوشمال پنجه ارباب طرب نرم. بازار و میدان آن دیار از اسباب عیش و عشرت آرایش یافت و هر یک از پیر و جوان و توانا و ناتوان به کاشانه بهجت و آرامش شتافت. ترکان دلیر که چندی به جای باده^۲، ارغوان خون دشمنان خوردندی، از نوشیدن کاسات راح^۳ خوشگوار، اندیشه دشمن از یاد بردندی [و] به جای اسلحه پولادشان، حریر^۴ اندام نازنینان نوشاد در آغوش بود و در عوض هزارهز جنگ و هایاهای رزم، نغمه مغنیان خوش آهنگ در گوش.

بالجمله مدت پنج شبانه روز داد عیش و عشرت داده شد و ابواب سرور بر چهره مهموم^۵ و مسرور گشاده آمد. عروس مزبور از نجبای ایل جلیل قاجار و صبیّه مرضیه

۳. می، باده

۲. مجلس: «بجاده»

۱. به یکباره حرکت کردن

۵. گرفته، اندر هگین

۴. مجلس: «حرایر»

مرتضی قلی خان عم شاهنشاه تاجدار بود، که به ولایت روس رفته در همانجا وداع سرای زندگانی نمود. در شبی روشن تر از روز و ساعتی سعیدتر از بخت فیروز، ماه را با هور و ملک را با حور موصلت رخ نمود و شاهنشاه آگاه صبح روز دیگر عزیمت تختگاه فرمود. در روز چهاردهم شهر ربیع الآخر، ساحت دارالخلافه طهران از فرّ قدوم صاحبقران گردون توان طعنه‌ها بر عرصه جنان زد و اهالی آن مکان را به جهت تهنیت ورود مسعود، این مطلع قصیده حضرت صبا ورد زبان [آمد].

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز احسنت ای ملک
سوی ری لشکر کشیدی [۸۰] باز احسنت ای ملک

ذکر صادرات ایام توقف طهران و عزیمت دارالسلطنه قزوین و عیش ثواب محمدعلی میرزا و سایر اوضاع و رجعت به تختگاه در ورود به دارالخلافه طهران

حُکَّام و عُمَال و مباشرین اعمال ممالک عراق و فارس و کرمان و یزد و خوزستان که به جهت پرسش حال رعایا و جبر کسور ضعفا به دربار فلک فرسا احضار شده بودند، وارد و روزی چند امور محاسبات و معاملات ولایات به قلم مستوفیان دیوان اعلی پرداخته و کار اهالی هر صفحه از یمن توجه خاطر داور^۱ بی‌همال ساخته گشت، به جهت تذهیب قبه عرش درجه حضرت معصومه - صلوات‌الله‌علیها - و احداث برخی مساجد و مدارس و کاروانسرا در آن ارض فیض انتما و بنای عمارات ملوکانه در دارالسلطنه اصفهان خلد بنیان و حدوث رباطات در قرب رودخانه جاجرود و قریه «کناره گرد» من اعمال طهران، اوقات همایون مصروف گردید که ذکر هر یک - انشاءالله تعالی - در خاتمه کتاب معلوم و مرقوم خواهد شد.

پس از فراغ ازین مهام، حکام و عمال اطراف را با صدور بعضی از احکام

مقضى المرام و شادکام به اوطان خویش رخصت رجعت فرمود و به جهت نظم امور گیلان و آرایش عیش نواب شاهزاده ایرج شأن محمدعلی میرزا موکب ظفر عنان را شرف‌فزای ساحت دارالسلطنه قزوین نمود. در [بدو] ورود [به] آنجا عمال و صاحبان اعمال ولایات گیلان حسب الاحضار به دربار فلک مدار حاضر شدند و مانند اهالی سایر ولایات مورد تفقذات بی‌پایان اعلی آمدند. انجام عیش شاهزاده آزاده را حکم محکم خسروانی شرف صدور یافت و هرکس از غریب و بومی به تدارک کاری شتافت.

چون اهالی دارالسلطنه قزوین را به جهت تقاضای فطرت، همواره طبیعت مایل به عیش و عشرت است و خاطر، راغب به نشاط و بهجت، لهذا درین سور پرسرور، رسوم خدمت و جانفشانی را بیش از پیش اظهار و به جهت آرایش اسواق و میادین آن دیار خلد قرین، صنایع غریبه و اختراعات عجیبه آشکار^۱ ساختند و مدت هفت شبانه روز بر حسب دلخواه به انجام این عیش مهتا پرداختند. قران نیرین و اجتماع سعدین با لوازم سنت سنیه پیشوای خاقین در شبی نورافزای عینین دست داد و دست گنجور همت خاقان قآن خصلت، بدره‌های^۲ سیم و زر را به جهت ایثار محفل سرور و انعام مباشرین آن عیش و سور، سرگشاد و بر و دوش سروران و سران و خاصان و عمال اعمال گیلان و اعیان آن خطه ارم بنیان از خلایع فاخره آرایش پذیرفت و عروس زهره ازهر در فلک اخضر به نعمات نای و مزمر، آن سور پر سرور را تهنیت و مبارک باد گفت.

نواب ابراهیم خان عم‌زاده، به سبب انتظام مهام ولایت رشت، عازم آن سرزمین گشت و موکب اعلی مره بعد اولی مایل ورود [به] تختگاه گردید و پایه تخت فلک رخت از فر جلوس خسرو فیروز بخت، به قبه مهر و ماه رسید. نواب مالک رقاب ولیعهد زمان عباس میرزا از مملکت [۸۱] آذربایجان بر حسب احضار شاهنشاه صاحبقران کامروا و کامران شرفیاب درگاه معلی [شد] و کیفیت خدمات خود را در آن نهضت از قبیل فی‌الجمله انتظام امور نخجوان و فی‌الجمله قراری که در کار ایروان داده بود و سایر مراتب و مطالب به عرض اعلی رسانید.

۱. مجلس: «این کار»

۲. ملی: «بدره‌های»

ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیه انگریز و مأموریت حاجی خلیل خان قزوینی تاجر به سفارت آن شوکت عزت آمیز

در ضمن حکایت سفارت میرزا مهدی علی خان اشاره نمود که سفارت او در ظاهر بهانه تهنیت جلوس همایون و در باطن عزیمت شاهنشاه صاحبقران به صوب مملکت خراسان و بازداشتن پادشاه افغان از خیال مداخلت به حدود هندوستان بود. چون محض از جهت حصول تمنای کارکنان آن دولت بهیه، سفر خیر اثر خراسان دست داد و شاهد این حسن عهد نقاب از چهره برگشاد، امنای دولت انگریز را این حسن وفا زیاده موجب مزید اعتماد و اعتقاد شد و موافقت با دولت خداداد در این معنی بیشتر از پیشتر محرک سلسله اجتهاد آمد. جناب مارکوئیس لاردولزلی^۱ از جانب آن دولت بهیه به فرمانفرمایی مملکت هندوستان قرین افتخاری بی پایان بود.

لارد مزبور از نجای مملکت ایرلانده و در ابتدا از جمله مشیران دیوانخانه انگریز [بود] و به سبب جوهر فراست و وفور رشادت و علو همت و حسن رفتار با عموم سپاهی و رعیت، به رجوع این خدمت سرافراز و پس از چندی به وزارت آن دولت بهیه قرین انواع افتخار و اعزاز آمد. بالجمله از جانب دولت بهیه انگریز مأمور گردید که مجدداً به جهت تشدید^۲ مبانی مصافات و تأسیس اساس موالات و اظهار رضامندی و استقرار یکجتهی، سفیری با فرهنگ به این دربار سپهر اورنگ گسیل سازد و به آیینی که داند و رسومی که تواند به انفاذ^۳ هدایای لایقه و اظهار مودت صادقانه پردازد، لهذا لارد معزی‌الیه، بریگدیر^۴ جان ملکم بهادر را که از معتمدان آن دولت و امیری با همت و صولت بود، لقب سفارت عطا نمود و با نامه دوستی ختامه پادشاه ذی‌جاه انگریز و برخی از تحف و هدایای نفیس به دربار فلک تأسیس فرستاد و شش نفر دیگر از عظمای

۱. لرد ولزلی (Lord Wellesely) برادر ولینگتن سردار مشهور انگلیسی بود. (تاریخ روابط سیاسی ایران و

انگلیس، محمود محمود، ج ۱، ص ۱۳۰-۷؛ تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص ۷۶۹)؛ مجلس: «لاردولزلی»

۲. استوار ساختن، محکم کردن. ۳. مجلس: «انفاذ»

۴. بریگدیر (brigadier) به معنای سرتیپ یا ژنرال؛ ملی: «بریگدیر»؛ مجلس: «بریگه‌دیر».

آن دولت را به مرافقت سفیر مزبور اذن همراهی و موافقت داد. از آن جمله یکی استرجی نام بود که طراوت ماه رخسارش طعنه بر چهر مهر عالمتاب می‌زد و مهر عالمتاب هر شامگاه از خجلت آن چهر چون ماه، غریق دریای آب می‌شد.

بعد از ورود ایشان به بندر ابوشهر حسب الامر دارای منوچهر چهر، فتحعلی خان نایب ایشیک آقاسی دیوان اعلی که از امرای معتبر نور مازندران و الی غیرالنهاییه تجربه آموز و سخندان بود، به مهمانداری معین آمد و پس از انقضای ماهی سه چهار،^۱ سفیر مزبور با همراهان از ورود آستان همایون معلی مفاخرت کنان بر دوست و دشمن در سرای جناب حاجی محمدابراهیم شیرازی اعتمادالدوله منزل نمود و از طرز مهمانداری آن وزیر بی نظیر زنگ کلفت عبور از دریا و ساحل را از صفحه آینه دل زدود. [۸۲] در روزی خجسته که فیروزی ایام حیات سفیر مزبور به آن روز بسته بود، شرفیاب قوایم سریر خلافت مسیر آمد و از حسن تقریر و مکالمات دلپذیر، منظور نظر شاهنشاه عدالت تأثیر شد. به فاصله روزی چند، قطعات الماس خورشید اساس و آینه‌های روشن‌تر از رای دانایان فطانت اقتباس و مروحه^۲ صندل و عود و انواع پرند و پرنیان نزاکت آلود به رسم تحفه آن دولت موافقت نمود از نظر همت شاهنشاه مسعود گذرانید و به اقصی الغایه^۳ مقبول و مطبوع گردید. وثیقه [ای] که از جانب امنای آن دولت سدید به مهر فرمانفرمای هندوستان مختوم بود، ابراز نمود وامضای آن از کلک دبیران عطار دسلک مرقوم و به مهر حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله مختوم گردیده به او سپرده شد.

عهدنامه مزبوره مشتمل بر این پنج فصل و این مختصر فرعی از آن اصل است :

فصل اول : به خواست خدا دوستی این دو دولت عظمی ابداً برقرار خواهد بود؛

فصل دوم : هرگاه جماعت افغانه اراده هندوستان نمایند، شاهنشاه جم جاه از مملکت ایران لشکر بر سر ملک ایشان تعیین فرماید و اخراجات آن لشکرکشی را امنای دولت انگریز موافق قاعده به مباشرین دیوان دولت علیه ایران تسلیم نمایند؛

فصل سیم : هرگاه یکی از سلاطین افغان به یکی ازین دو دولت عظمی صلح

نماید، آن دولت دیگر نیز باید شریک صلح باشد؛

فصل چهارم: هرگاه دولت افغان یا^۱ دولت فرانسه با دولت علیّه ایران بنای جنگ گذارند، دولت بهیه انگریز امداد به دولت علیّه ایران نمایند؛

فصل پنجم: دولت علیه ایران اهل فرانسه را نگذارند که در سرحدات ایران از دریا و خشکی، محل توقف ساخته بار اقامت اندازند.

خلاصه عهدنامه [ای] دیگر در امور تجارت و آمد و رفت تجار مملکتین دو دولت پایدار مفصلاً نوشته شد که احتیاجی به ایراد نیست.

علی ایّ حال، سفیر مزبور بعد از انجام مهمام سفارت به اعطای خنجر و شمشیر مجوهر مفتخر و سایر کرسی نشینان او - علی قدر مراتبهم - به خلاع و عطایای بی مر بهره ور و آماده ذهاب به صوب مقرر شدند. از جانب سنّی الجوانب این دولت علیّه نیز، حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار، با اساسی سزاوار سفارت آن دیار، به مرافقت سفیر فطانت آثار، به ایلچی گری مأمور و در اواخر شهر رمضان المبارک، سفیرین مذکورین روانه آن حدود و ثغور گشتند.

بخش ۴

بهاریه سال فرّخ مآل تخاقوی ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و پانزده
و مأموریت امرا به محاصره ولایات سبزوار و نیشابور

زینت افزای محفل روزگار و آیت تشخیص لیل و نهار، اعی مهر سپهر مدار در این
سال فرخنده آثار بعد از انقضای دو ساعت و^۱ کسری از روز پنجشنبه ششم شهر
ذی قعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده، سرای حوت را وداع و به جهت آرایش
اتلال و ارباع^۲ به کاشانه حَمَل، چهر پر شعاع نمود. به حکم سلطان بهار، سرداران
صنوبر و چنار، تسخیر سبزوار چمن را از سنبل و [۸۳] سوسن لشکر کشیدند و فراشان
صبا و شمال، عیش خسرو ربیع را در صحن چمن بزمی ملوّن چیدند. سعایت پیشه گان
نسیم به زمزمه های نرم نرم در حضرت سلطان بهار نمائی پیشه کردند و قبیله^۳ بهمن را
که چندی کارگزار دولت گلشن بود، با تیشه سیاست از ریشه برآوردند.

کیمیای گران قوای نامیه، مس منجمد اغصان را از گل های شکوفه و رعنا، منبت سیم
و زر ساختند و بوته خار را که بادوحه گل دعوی برادری بل برابری می کرد، به اندیشه
خیالی محال انداختند. شاهنشاه صاحبقران پس از انقضای جشن نوروزی به خرّمی و
فیروزی، همّت قضا نهمت به نظم مهمات هر سامان گماشت و نخست امیران نامدار با
لشکری جرار به افتتاح قلاع خراسان مأمور داشت. در داستان سال قبل اشاره شد که
اللهیارخان قلیچی حاکم سبزوار و جعفر خان بیات حاکم نیشابور به سبب شفاعت شاه

۲. اتلال : جمع تل به معنی پشته و توده؛ ارباع : چهارگوشه

۱. ملی : - «و»

۳. ملی : «قبله»

زمان و شعبده‌بازی طره‌بازخان از چنگ عقاب گرفتاری رستند و در پشت دیوار عافیت نشستند و ضمن العقد شرط این بود که: هرگاه آن دو مردود به استمالت شاه زمان، شاهراه درگاه فلک جاه را قدم از سر نسازند، در بهار آتیه ترکان پرخاشخر به تخریب بنیان ایشان پردازند.

روزهای بسیار گذشت و اثری از ایفای عهد و شتافتن آن دو بد عهد به دربار سپهر مهد ظاهر نگشت، لهذا حسب الامر خسرو آزاده، ابراهیم خان عم‌زاده با معادل بیست هزار سوار و پیاده، عزیمت محاصره سبزوار را آماده شد و از امراء کاردان، محمدخان و ابراهیم خان دولو و پیرقلی خان شام بیاتی و حسین خان قاجار قزوینی همراهی او را در مقام امثال فرمان ایستاده آمدند. سلیمان خان قوانلوی قاجار با پانزده هزار از سواران نیزه‌گذار و پیادگان صاعقه‌بار، محاصره قلعه نیشابور را حسب الامر دارای ظفر دستور مأمور [شدند] و به جهت نهب و غارت اطراف و حوالی قلعه جات سبزوار و نیشابور، احکام قدر گنجور به عهده امیرگونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو، شرف صدور یافت. آنچه شایان و سزاوار تنبیه و تدمیر آن دو^۱ بدکردار بود از لفظ دُرربار شهریار کامکار به امیرین نامدار فرمایش رفت و گوش هوش هر یک، از گوهرهای بدیع آن فرمایش آرایش پذیرفت.

در روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی‌قعدة الحرام، آن دو امیر با احتشام با سپاهی خون‌آشام، بوسه بر درگاه خسرو ظفر غلام زده راه دیار خراسان برداشتند و همت بر دفع دشمنان شوکت ابد آیت گماشتند. مهدی قلی خان دولوی قاجار نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف در قلعه خوی با جمعی از سپاه مقرر [شد] و محمدصادق دنبلی ولد حسین خان بیگلریگی سابق که در وجاهت با یوسف مصری مطابق بود، به ایالت خوی مفتخر و محمود خان دنبلی که بیگلریگی بود، به سببی از اسباب به دربار وسعت مدار پی سپر و به علت وفور کمالات باطنی و ظاهری، منظور نظر شاهنشاه هنرپرور [گشت] و پس از سالی چند [۸۴] به منصب امارت و ریش سفیدی یساولان قور که معبر^۲ از قور یساول باشی است، به اقصی الغایه نامور و معتبر گردید.

ذکر سیاست جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله

اگر چه مرحومین مغفورین، میرزا محمد رضی تبریزی منشی و میرزا محمدصادق مروزی وقایع نگار در تواریخ تألیفی خود علانیه،^۱ جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی را خائن و مقصر و مستحق سیاست نوشته اند و از رهگذر تقیه در دربار سلطنت، حق داشته اند، چون این بنده مدحت گزار مأمور به این بود که حقیقت هر وقایع را بالمشافهه از سرکار صاحبقرانی تحقیق و همان فرمایش را بدون کم و زیاد تحریر نمایم، لهذا به این داستان که رسیدم، احوال پرسیدم. در جواب مقرر فرمود که: هرگاه بتوانی طوری بنویس که آمر و مأمور هر دو بی تقصیر شوند. الحق تکلیف شاق شد و تحمیل مالایطاق. متوکلاً علی الله کلک و دفتر برداشتم و این فقرات را نگاشتم.

بر دانایان روزگار حقیقت این معنی ظاهر و آشکار است که اکثری از ابناء زمان را به اقتضای فطرت، خصلت حسد با جان و جسد سرشته و بر جبین اغلبی این صفت ناپسند نوشته است. رفتار قایل با هایل با آن که حضرت ابوالبشر را ولد بلافضل بود، بر حسد^۲ انواع بشر، دلیلی است روشن و برهانی مبرهن.

یکی از اهالی زمانه را که تدبیرات قدر و تأثیرات اختر از سایر امثال برگزیند و بر صدر مسند عزتی، که در حقیقت عین ذلت است، دو روزی به استراحت نشیند. امثالش را خار حسد در پای طبیعت خلیده آید و تیغ خلاف از اطراف بر روی او کشیده. یاران با وفاش به نفاق برخیزند و دوستان پر نفاق با وی به اتفاق ستیزند، خاصه مشیران کارگزار و دبیران با اعتبار که مرجع اکابرند و ملجأ اصاغر؛ هر تن از اضداد امت و آحاد سپاهی و رعیت را از ایشان هوسی در سراسر است و طمعی در خاطر. هرگاه ابواب طمع اهالی را از همت عالی مسدود سازند، به اقتضای صفت حرص و آز، باز راضی نگشته به اظهار هوسی دیگر پردازند. در رضا جویی خاطر اضداد کار دشوار آید و در اندک زمانی

دوستان کم و دشمن بسیار گردد و نیز این معنی محقق است که در محکمه شرع مطاع و حضور حاکم شریعت واجب الاتباع، اثبات گناه یا به شهادت عدلین است یا شیع بعد از ثبوت مدعا و اجرای حکم شریعت غرّا را حکام شرع واجب شمارند و مجرم را به دست شحنه سیاست سپارند. هرگاه پس از آن خلافی ظاهر آید، حکم شریعت همان است که جاری گشته و تیر از کمان گذشته است. حکومت عرف نیز تالی شرع است و در حقیقت این اصل است و آن فرع. سلطان عادل هر قدر در مراتب عدالت و انصاف به مرتبه کمال باشد، به حکم شریعت غرّا از سیاست مُدُن ناگزیر است و این فقره، بنیان سلطنت را رکنی است دلپذیر.

پس از آن که جمعی از خاصان درگاه و سران سپاه و حکام اطراف و رعایای اکناف بر خلاف شخصی برخاسته [۸۵] محضرها بر خیانت او آراسته باشند و بالمشافهه با براهین مسجّل و دلایل مدلل و نوشتجات مهموره و وقایعات مشهوره امری را ثابت نمایند. گذشت از سیاست، خلاف طریقه ملکداری و مخالفت جمهور [و] منافی رسوم سلطنت و شهریاری است.

بالجمله ازین تشبیحات [بیان] کیفیت حالات جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله دیوان اعلی منظور و حقیقت احوال او را بدین نمط مسطور می دارد: حاجی مزبور از معارف آدمی زادگان دارالعلم شیراز است و نسب او را ذکر السنه وافواه به این طریق کاشف راز که، یکی از اجداد اعلای او از دارالسلطنه قزوین که وطن اصلی او بوده هجرت گزین و به دارالعلم شیراز آمده، خاطرش به آرامش در آن کشور قرین شد. از خاندان حاجی قوام الدین شیرازی معروف، مستوره [ای] به عقد ازدواج درآورد و به مدد حرفت و صناعیت، مداری به اندازه می کرد. اولاد او نسلأ بعد نسل به سبب آن مستوره خود را منسوب به حاجی قوام الدین دانسته که خواجه حافظ - علیه الرحمه - این شعر را در وصف او بسته است. حافظ - علیه الرحمه :

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

بالجمله حاجی محمد هاشم پدر حاجی ابراهیم خان به خدمت کدخدایی محله بالکفد، که از جمله محلات حیدری خانه شیراز است، مشعوف و مسرور و به جهتی از

جهات از سیاست نادر شاه افشار از یک دیده کور بود. حاجی ابراهیم خان نیز بعد از فوت پدر در زمان سروری جماعت الوار زند به همان خدمت پدر بهره‌مند بود و مداری کدخدایانه می‌نمود. علی مراد خان که بعد از فوت کریم خان پای بر وساده^۱ مهتری نهاد، جمعی از اعیان فارس را از دارالعلم شیراز حرکت داد و به رسم گروگان به دارالسلطنه اصفهان فرستاد؛ یکی از آن جمله مرحوم میرزا محمد شیرازی است که والد این بنده مدحت‌گزار را بنی عم و در عهد کریم خان مستوفی محترم و کلاتر کل آن مملکت ارم توام بوده و با سایر اعیان آن مملکت به طور مطاعت عمل می‌نموده است، بعد از سپری شدن شوکت علی مرادخان مزبور که جعفرخان برادر بطنی او حکم‌گزار آمد، عموم اعیان فارس از دارالسلطنه اصفهان رجعت به دارالعلم شیراز نمودند، مگر میرزا محمد مزبور که به حکم سلطان شهید مغفور به درالخلافه طهران رفته از چاکری آن حضرت قرین افتخاری بی‌نهایت شد. جعفر خان در ازاء این جنایت که عین سعادت بود، منصب کلاتری مملکت فارس را به جناب حاجی ابراهیم خان محول نمود و ابواب نهب و غارت بر چهره بازماندگان میرزا محمد گشود. پس از قتل جعفر خان که نوبت سروری آن ملک به ولدش لطفعلی خان رسید، حاجی را به سبب وفور استیلا مخل کار دید؛ با آن‌که معزی‌الیه پرورده و سبز کرده پدرش جعفر خان بود، چون او را مایه اساس می‌دانست، اتلافش را می‌خواست و نمی‌توانست. از قضایای اتفاقیه قضیه بر عکس نتیجه بخشید و به صوابدید حاجی مزبور در محال سمیرم [۸۶] از برادران حاجی به او رسید، آنچه رسید. چون مباشر کاری خطیر شد، دست توسل به اذیال دولت ابد تأثیر زد و از قراری که ایراد شده از موقف سلطنت کبری در مملکت فارس بی‌گلریگی و فرمانروا شد.

در سنه یکهزار و دویست و هشت به منصب بلند وزارت اعظم سرافراز گشت [و] چهار سال در دولت خاقان شهید و چهار سال در خلافت شاهنشاه با تأیید به استقلال وزارت می‌کرد و هر یک برادران و ولدان و منسوبان خود را در قطری از اقطار ایران حکم‌گزار آورد. چون مراتب او واعوانش از مراتب آل برمک به چندین پایه برگزشت

مزاج اهلالی عالم کون و فساد بر او متغیر گشت. از امناء دربار و اهلالی هر دیار هر روز از او و متابعان خیانت‌ها به عرض می‌رسید^۱ و صاحبقران مروت شعار حمل هر یک را بر اغراض نفسانی کرده به اخفای آن راز می‌کوشید. بالاخره نوشتجاتی چند به مهر حاجی مستمند ابراز شد که به نواب حسین قلی خان و برخی از امرای ایران نوشته بود که تحریک لوای فساد را ساعی باشند و به ناخن مخالفت چهر مخالفت را خراشند. علاوه بر این نوشتجات چند نفر از سرکردگان معتبر عراق و دارالمرز طبرستانات و غیره از قبیل آقاخان کتول و ایمانی خان فراهانی و حاجی ربیع خان کزازی و چند نفر دیگر در خلوت خاص به خاکپای مبارک، عرض‌های خلاف نمودند و جناب معزی‌الیه را در اظهار سازش با خود و خیال فساد در مملکت متهم کردند. اگر چه صحت و سقم آن نوشتجات و این شهادت را خداوند دانا آگاه بود، ولی معامله حاجی با لطفعلی خان زند این مدعیات را ثابت نمود. چون برادران و پسرانش هر یک در ولایتی حکمران بودند، اولیای دولت قاهره چنین خیال نمودند که شاید از بروز سیاست درباره حاجی فتنه در آن ولایات حادث شود، لهذا بر حسب امر اعلی چنین تدبیر کردند که در روزی معین حاجی و متعلقانش که در هر ولایت هستند، اسیر بند و گرفتار کنند قهر خاقان ظفرمند شوند. کسان معتمد به اطراف ولایات فرستادند و^۲ در یوم غره شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده، حاجی و متعلقانش را زنجیر سیاست بر پا نهادند. اوضاعی که سالیان دراز چیده بودند، در یک روز بر چیده شد و بنیان شوکتی که چون بنای شوکت آل برمک سر بر فلک کشیده بود، در لمحّه [ای] به قعر سمک رسیده آمد: «فاعتبروا یا ولی الابصار»^۳

بالجمله حاجی و متعلقانش چندی در دارالسلطنه قزوین و محال طالقان به سر بردند تا بعد از وفات او هر یک به دیاری روی کردند. پس از چندی پاره [ای] از متعلقانش که از بقیه السیف سیاست بودند، از ظهور مرحمت شاهنشاهی به مراتب عالیّه رسیده بر امثال و اقران مباهات نمودند. تفصیل احوال هر یک - انشاءالله تعالی - در مقام خود ذکر خواهد شد. این قطعه مرقومه از زاده‌های طبع مولف در تاریخ او ثبت شد.

۱. مجلس: «رسید»

۲. مجلس: «و»

۳. سوره حشر، آیه ۲

لمؤلفه:

اعتمادالدوله شد آن حاجی ابراهیم راد
آنکه معدوم از وجودش رنج غین و میم ما
شخص او در هر [۸۷] دیاران مایه توقیر فارس
ذات او در روزگاران آیت تکریم ما
جان پاک احتشامش کوکب مسعود ملک
خاک کوی احتسابش کوثر و تسنیم ما
بی سبب مغضوب شه شد از جفاکاری خصم
حیف از آن اعظم وزیر آن آلت تعظیم ما
با سر آه آمد این تاریخ فقدانش که آه
اعتمادالدوله مرد آن حاجی ابراهیم ما^۱

ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتمادالدوله به جناب میرزا محمد شفیع
اصفهانی ثم دارالمرزی و عزم شاهنشاه معظم به ارباع ارم توأم مُشا و زیار
و لار و وقوع اخبار مخالفت حسین قلی خان ناهموار در دوم بار

جناب میرزا محمد شفیع ابا عن جدّ، از معارف دارالسلطنه اصفهان و میرزا احمد
والدش از بستگان و پیوستگان سادات موسوی یزدآبادی آن ولایت [محسوب می شود].
میرزا احمد مزبور در سرکار نادر شاه شربت دار باشی بوده که در عرف عامه و خاصه
عبارت از ناظر است. در ایام غلبه افغانه میرزا احمد با اهل و عیال از اصفهان حرکت
کرده بنای سکنا را در محال بندپی^۲ مازندران، گذاشت و به این سبب جناب معزی الیه
به مازندران شهرت داشت. والده او از سادات رفیع الدرجات یزدآباد^۳ اصفهان است

۱. در نسخه ملی، پایین واژه حاجی ابراهیم، تاریخ ۱۳۱۵ نوشته شده است، ولی ۱۲۱۵ درست است.

۲. یکی از بخش های شهرستان بابل که در جنوب و قسمت کوهستانی این شهرستان واقع است.

۳. یزدآباد در جنوب غربی اصفهان و بر سر راه فلاورجان قرار دارد.

که در عهد سلاطین با تمکین صفوی اکثر حکیم باشی بوده‌اند. چندی حاجی خانجان خان حلالخور حاکم بندپی مازندران، به تربیت جنابش کوشید و در عهد کریم خان زند، محمدخان سواد کوهی بیگلریگی دیار مازندران، او را نزد خویش آورده محل اعتماد گردید.

بعد از فوت کریم خان که پادشاه خلد قرار محمد شاه قاجار عزیمت استرabad و مازندران نمود و در آن دیار رایت جلال به ذروه سپهر برین سود، حاجی خانجان^۱ مزبور در حضرت پادشاه مغفور به خیانت منسوب و بالاخره در ازاء خیانت مغضوب شد. جناب میرزا محمد شفیع که در ظاهر از متعلقان حاجی خانجان بود، به شرف حضور پادشاه مغفور مسرور آمد و چون نظر سلاطین فلک تمکین در شناسایی اشخاص از ناقص و کامل، کامل است و این عارفه کبری، اکثری از ایشان را شامل، لهذا در اول نظر جناب میرزا را در کمالات صوری و معنوی کامل دید و او را به منصب جلیل وزارت برگزید. از بدایت به همراهی آن سلطان غیور در اسفار نزدیک و دور زحمت‌ها برد و بعبارة آخری گرسنگی‌ها خورد تا بالاستقلال و الانفراد گوی وزارت اعظم را از میدان برد.

در سالی که حاجی ابراهیم خان شیرازی بعد از سپری شدن دولت زند متوسل به اذیال حمایت شوکت علیه گردید و به منصب ایالت مملکت فارس رسید، به سبب معامله او با لطفعلی خان خیالات دیگر در ماده‌اش منظور نظر بود، ولی چون در ظاهر مباشر خدمت دولت گشته، وقت اقتضای این کار را نمی‌نمود؛ جناب میرزا تا حاجی معزی‌الیه را در فارس مطلق العنان نگذارد، از فرط دولتخواهی اندیشید که خدمتی بزرگتر از خدمت ایالت به او سپارد و پادشاه مغفور را [۸۸] از اندیشه او فارغ آرد، بنابر این، مطلب را خود مستدعی گردید. اگر چه در باطن محرومیت وزارت با جناب میرزا بود، ولی در ظاهر حاجی معزی‌الیه در جای وزیر اعظم مهر می‌نمود. بالجمله بعد از سیاست حاجی، جناب میرزا محمد شفیع را تشریف وزارت اعظم و لقب اعتمادالدوله‌گی بر قامت شریف راست آمد و در عروج به مدارج عزت، به طوری که خدا خواست شد.

لمؤلفه :

چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی
چنین شخصی مهمات وزارت را بود انسب

خلاصه بعد از عزل و نصب و دستورین محترمین شاهنشاه بازیب و زین را اطمینان کامل از مهمات دولت ابد شامل حاصل شد و به عزیمت صید و شکار و تفرّج ارباع و مرغزار راغب آمد. در یوم ششم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شانزده از مقرّ خلافت کبری حرکت و یکشب در عمارت خلد امنیّت^۱ قصر قاجار^۲ استراحت گزین و روز دیگر در منزل جاجرود به مشغولی صید و شکار بهجت افزای خاطر خورشید قرین و از آنجا چمن مشای^۳ دماوند مضرب خیام ظفر آیین شد. دو شبانه روز در آن چمن دلفروز شبها بزم عیش چیده و روزها گاهی به صید ماهی در کنار رودخانه زیار آرمیده و زمانی از اطراف صحاری و جبال به صید کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام گراییده از آنجا صیدکنان قریه لاسم نوا مطلع انوار چهر مهر اعتلا شد و رفع نحوست سیزدهم شهر صفرالمظفر را یکروز در آن منزل سعادت اتما عشرت پیرا گردید. علی الصبّاح به تفرّج چمن ارجمند، که الحق مرغزاری است بهشت مانند، روی نهاده و مدت پنج روز در آن مسکن فیروز داد عیش و نشاط داده روز بیستم شهر مذکور که یوم اربعین و هنگام پیوستن رؤس شهدای دشت کربلای پر بلا به جسدهای نازنین است، به جهت کفاره ایام طرب، به تعزیه داری جناب خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء - علیه التحیّة والثّناء - به سر رفت و روز دیگر چمن لارکه از بیلاقات مازندران و از حیثیت آب و هوا و سبزه طعنه زن عرصه جنان است، محل نزول موکب فیروز و چند روز و شب صرف شکار و طرب گشته عاقبت روزگار به کام دشمنان سیه روز شد.

۱. مجلس : «آیت»

۲. این بنا که در عصر آقا محمدخان ساخته شد، در زمان حکومت رضا شاه تخریب گردید. در شمال شرق چهار راه قصر در خیابان دکتر شریعتی (جاده قدیم شمیران) قرار داشته است. بخشی از آن، نخستین ایستگاه رادیویی کشور شد و اینک جزئی از ساختمان مخابرات است.

۳. روستای «مشاء/مشاع» در نزدیکی شهر دماوند.

چون آیین^۱ زمانه غدار دیگرگون است و پیوسته عشرتش با ملالت مقرون، نوای هنگامه^۲ حسین قلی خان نادان نوبت ثانی از پرده مخالف بلند آواز^۳ و زمزمه حرکت او از کاشان به اصفهان و از آنجا به عراق بزرگ و کوچک، دربار همایون را دمساز شد. شاهنشاه ظفر قرین به جهت تدارک دفع آن مخالفت آیین از چمن لار عزیمت صوب مقر خلافت ابد تضمین را بر صدر زین آرام گزین و در اواخر شهر ربیع الاول وارد آن خطه بهشت ضمین^۴ گردید.

ذکر موجبات فتنه حسین قلی خان [در] نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی

حسین قلی خان بعد از حکومت سمنان که از ایالت ولایت کاشان به سرافرازی بی پایان رسید، خیلای فتنه در زوایای دماغش جای گیر گردید [و] سر پر شورش [۸۹] انباشته از مخالفت دارای زمان و زمین بود، ولی به سبب عدم اسباب کار فرصت کاری نمی نمود، به حکم روباه نفس مکار به این خیال افتاد که هر روز به کاری که نمونه ترک دنیاست دست زند تا به این وسیله شاید امور را بر نزدیک و دور مشتبه کند. گاهی چون زاهدان ریاساز سجاده سالوس می نهاد و خود را صائم الدهر و قائم اللیل به قلم می داد و زمانی چون صوفیان حیلت باز خود را تارک دنیا می شمرد و با ترک حیوانی حیوان صفت در تکایای درویشان با قلندران پریشان به سر می برد.

شاهنشاه تاجدار با اطلاع از حقیقت کار، گاهی مواخذاتش را احکامی عتاب آمیز و زمانی تربیتش را فرمایشاتی عنایت انگیز ادا می فرمود و بالاخره سودی نمی بخشود تا این که شخصی مجهول الحال به او دچار شد و او را در احوالات خبیثه^۵ مایه روتق بازار آمد. شخص مزبور شیادی بود از ایل بیرانوند^۶ و طراری در سلک قلندران نکبت ماند؛

۱. مجلس: «این»

۲. مجلس: «هنگام»

۳. مجلس: «بلند آوازه»

۴. کفیل، ضامن

۵. مجلس: «فتنه»

۶. بیرانوند محلی است در لرستان که ساکنین آنجا هنوز به ایل بیرانوند معروفند (حاشیه نسخه ملی).

تسخیر حمقا را دست به علم کیمیا زده بود و در سایر فنون کیمیا نیز مبسوط الید می نمود. در هر ولایت که منسوب به خدیعتی می گردید، اسم خود را تغییر داده به ولایتی دیگر رخت می کشید. در جایی به ملاّ بارانی و در دیاری به ملاّ محمد اشتها داشت و در نزد حسین قلی خان خود را محمد قاسم بیک نام گذاشت. خان نادان چنان فریفته آن ضلالت نشان شد که طفل نادان به مار رنگین [داد] و دیوانه [ای] حیران بر اسب چوبین، زمام اختیار شوکت خان مست را در دست گرفت و در اندک زمانی بر عموم چاکران او زبر^۱ دست شد. بعضی را که مخلّ کار و صداقت کیش شهریار تاجدار می دانست، به تقویت خان از میان برداشت و چون در جزو از خیالات فاسد او مطلع بود، همت قاصر بر تدارک کار گماشت. شایادی دیگر را که مصداق حدیث «لعنة الله علی داخل النسب» بود با خود یار دید و او را به جلوس بر مسند ارشاد به جهت فریب خان جهالت بنیاد راهنما گردید.

[مصر]ع: گل بود به سبزه نیز آراسته شد.

سید^۲ مزبور در زوایه فقر و فنا انزوا نمود و مصلحت وقت را خموشی پیشه کرده به اشاره دست و سر تکلم می فرمود. در ادعای نیابت حضرت صاحب الامر (ع) کوشید و از نیرنجات^۳ حقه بازی که خارق عادتش نام نهاده بود، اکثری از مردم نامردم را به خود مایل گردانید [و] پیوسته از امور آتیه بی تعیین وقت خبری می داد و به اعتقاد حمقا مهر از این رازهای فرو بسته می گشاد. حسین قلی خان دیوانه به آن افسانه پی برد و عروج خود را بر مدارج سروری بسته به افسانه آن دیوانه می شمرد. بعد از اصرار بسیار و انکار آن شیاد نابکار شبی با او خلوتش میسر شد و خان مجهول را مبشر این خبر آمد که سلطنت مملکت ایران با ذات تو لازم است و حصول این مأمول موقوف به حمایت محمد قاسم. بیت^۴:

عروس مجلس ما خود همیشه دل می برد

علی الخصوص که پیرایه [ای] بر آن^۵ بستند

۱. ملی: «زیر»

۲. مجلس: «ناسید»

۳. نیرنگات، نیرنگ‌ها

۴. مجلس: «سعدی»؛ ملی: «ع» که منظور مصراع است، ولی احتمالاً بیت درست است.

۵. مجلس: «برو»

بعد از بروز این مقدمه از آن^۱ سید دیوانه حسین قلی خان، محمد قاسم را بنده [ای] سر نهاده شد و شب‌ها در حضور او سرافکنده بر پا ایستاده رفته رفته کار محمد قاسم رونقی یافت و به فتوای^۲ او خان [۹۰] نادان به وادی بغی و طغیان شتافت [و] از راه تزویر، نواب شاهزاده محمد تقی میرزای شهنشاه لقب را بر خود امیر کرد و در شب سه شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول، عیال خود را برداشته روی به سمت نطنز آورد. قبل از وقت، فرمانی مجعول که از نیرنجات محمد قاسم مجهول بود، به صوب اصفهان فرستاد که نواب شاهزاده به ایالت منصوب است و حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی معزول و مغضوب. شاهزاده آزاده را پیش از حرکت خویش به اتفاق فوجی سوار و محمد قاسم نابکار روانه آن دیار گردانید و جمعی دیگر از سواره و پیاده در نطنز آماده^۳ کرده ایلغار کنان بعد از پنج روز وارد آن ولا گردید.

در پنج روز توقف محمد قاسم و هنگام ورود حسین قلی خان، شور محشر در آن عرصه خلد اثر پیدا و در گرفتن و بستن و کشتن و خستن^۴ فرع اکبر در آن ولا هویدا آمد. حاجی محمد حسین خان که در تالار دیوانخانه مشغول انجام تخت مرصع فرمایشی بود، ورود او را که شنید فوراً بر اسبی سوار و روانه قصبه نائین گردید. یکی از اولاد باقرخان خراسکانی، حاکم سابق آن ولایت که با او عداوت داشت، تفنگی به قصد وی انداخته و از طالع همایون شاهنشاهی آسیبی ندید.

بالجمله حسین قلی خان به نحوست در باغ سعادت آباد قرار گرفت و محمد قاسم با جمعی از اجامره و اوباش در شهر استقرار پذیرفت. وقتی مردم از فرمان مجعول آگاه شدند که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته بود. هر که توانست فرار کرد و هر که نتوانست اسیر پنجه شکنجه و آزار شد. اموال تجار و متمولین به عنف گرفته گردید و خانه‌های خاندان^۵ قدیم از جاروب نهب و غارت رفته آمد. خان مغرور، مباشر خطبه و سکه گشت و غرورش از آنچه در حوصله گمان گنجد درگذشت. خراج دیوانی را جبراً و قهراً ستانید و اهل و عیال و ذخایر اندوخته خود را به قلعه اصفهانک من توابع کراج کشانید و فوجی از کسان و معتمدان خود را در آنجا مستحفظ گردانید. حاجی جعفر

۱. ملی: - «آن»

۲. ملی و مجلس: «فتوی»

۳. ملی: «آباد»

۴. ملی: «جستن»

۵. ملی: «خانوادان»

برادر باقر خان خراسکانی را حاکم کرد و خود به بهانه فتنه جویی روی به قلمرو علی شکر^۱ آورد.

ذکر حرکت موکب شاهنشاه آفاق به صوب عراق و دفع فتنه حسین قلی^۲ خان پر نفاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق

چون اخبار طغیان حسین قلی خان و حرکت او از شهر اصفهان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید، نخست حسب الامر الاعلی جان محمدخان قاجار دولو با فوجی از ترکان پر خاشجو به محافظت قم و کاشان و حسین قلی خان برادرزاده او با جمعی دیگر به محارست حول و حوش اصفهان و آقاخان قوانلوی بنی عم با برخی از سپاه به جانب سیلاخور و آن سامان مامور آمدند ویرلیغات بلیغه به حُکام و رؤسای عرض راه عراق شرف صدور یافت که: «حسین قلی خان در هر جا بار ادمار فرود آرد، او را با دست بسته پالهنک^۳ به گردن نهاده به درگاه آورند و خلاف کنندگان عنقریب از نهال مواخذت برخوردارند».

از اتفاقات در همان [۹۱] اوقات، ابراهیم خان عمزاده از سبزوار و سلیمان خان قاجار از نیشابور با جمعیتی که بر همراه داشتند وارد [شدند] و عباس میرزا برادر نادر میرزای افشار که در ارض اقدس بود، به جهت شفاعت گناهان برادر خویش به همراهی ایشان شرفیاب درگاه معدلت کیش شد.

شاهنشاه آگاه پس از انجام هر مهم، نواب ولیعهد دوران عباس میرزا را با جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم به جهت نظم تختگاه و اطلاع از کم و کیف امور خراسان و مازندران در طهران گذاشت و خود در عصر روز پنجشنبه دویم شهر ربیع الآخر با لشکری دشمن شکن و همتی اهریمن فکن راه دیار عراق برداشت.

حاجی محمد حسین خان بیگلریگی اصفهان که در قصبه نائین بود، در منزل

۱. همدان و اطراف و توابع آن را علی شکر می خواندند.

۲. مجلس: «حسینعلی خان»

۳. پالاهنگ، ریشمانی که بر یک جانب لگام اسب بندند و همان اسب یا اسب کوتل را بدان بکشند، و یا در روز جنگ دست دشمن را بدان بندند، و نیز برای بستن صید، مجرم و گناهکار به کار رود (ر.ک: معین).

سرنطنز^۱ رخ بر خاک قدوم اسب مجره تنگ سود. هشت روزه راه از عزم شاهنشاه ستاره سپاه، در چهار روز طی شد و در ورود موکب فیروز به اصفهان، بارگی عزم مخالفین دولت ابد قرین پی‌گردید. جراحات اهالی آن دیار را مرهم عنایت نهاد و پس از یک هفته ابراهیم‌خان عم‌زاده و حسین خان قاجار قزوینی را به تسخیر قلعه اصفهانک ازاج^۲ فرمان داد و متوکلاً علی‌الله به تعاقب حسین‌قلی‌خان به جانب گلپایگان پای عزیمت برگشاد.

در گلپایگان معروض افتاد که حسین‌قلی‌خان بعد از حرکت از اصفهان به رهنمونی محمد قاسم نادان به امید اعانت جماعت پیرانوند به حدود سیلاخور و لرستان شتافته و در آنجا اعانتی از احدی نیافته خبر موکب فیروز را که شنیده به سمت کرمانشاهان گریخته است. به ملاحظه این‌که مبدا به سمت روم به امید اعانت اهالی آن مرز و بوم شتابد، بلا تأمل به آقاخان و محمدعلی‌خان قوانلو که در سیلاخور و بروجرد بودند، حکم رفت که در عقب او دو اسبه دوان آیند و حسن خان والی فیلی را نیز اشاره شد که راه عبور سمت عتبات را بر او مسدود سازد و در هر جا او را ببیند به حبس و قیدش پردازد. رایات ظفر آیات بدون توقف و درنگ از گلپایگان حرکت به عزم تعاقب آن مردود در چمن کمره نزول اجلال نمود.

در آنجا به تحقیق پیوست که محمد قاسم گمراه چون کار را تباه دید، از مرافقت حسین‌قلی‌خان پاکشید. محرمان خان او را گرفته و دو روزی در حبس داشته‌اند. بالاخره از حبس خلاصی جسته فراراً روانه بغداد گردیده است. حسین‌قلی‌خان بعد از فرار محمد قاسم بیک دست خود را بسته دید و پای هزیمت را شکسته یافت، لهذا ناچار بقیه اسباب خود را در قریه ولاشه‌گرد^۳ گذاشته راه دیار قم برداشته است. شاهنشاه ظفرمند که همه جا یارش فضل خداوند است، اسماعیل بیک دامغانی غلام پیشخدمت خاصه را با فوجی از خاصان به عقب او روان و به لفظ گوهر بار به او فرمود که: هرگاه خواهد به ورود شهر مزبور و پناه بردن به آستانه فیض ظهور پردازد، منعش نکنند و هرگاه و رای این منظوری داشته باشد، دستش ببرند و به آستان همایونش آورند.

۱. مجلس: «سه نطنز» ۲. ملی: «اراج»

۳. ولاسجرد امروزی در جنوب فرمیه (فراهان) و شمال کویر میغان.

الویه^۱ ظفر طراز [۹۲] از سامان کمره حرکت به صوب دارالایمان قم عزیمت نمود. در ورود به آن صوب معلوم شد که، حسین قلی خان به مأمورین دچار و ناچار به شهر قم رفته پناه به روضه بضعه احمدی - صلوة الله علیها - برده است. خلاصه روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الآخر، بلده طَبَّیه قم از یمن ورود آن حکمران سپهر و انجم، طعنه بر این بلند طارم زد و نَوَّاب شاهزاده محمد تقی میرزا ملقب به شاهنشاه رسم استقبال را بوسه بر رکاب شاهنشاه انجم تحشم زد.

هنگام عزیمت زیارت در صحن مقدس، حسین قلی خان شمشیر به گردن افکنده در حضور همایون سه دفعه خاک را بوسه داد و در چارم بار به خاکپای معلی افتاد. دست امید به عطف دامانی زد که مهرش گوی گریبان است و ماهش در اجرای خدمت پر زده دامان. زمین صحن مقدس را از آب دیده گل کرد و از آن گریه کامل آبی بروی کار آورد. شاهنشاه معدلت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت آمده به دست مرحمت پیوست سرش [را] از خاک برداشت و به مرمت حالش همت گماشت. خود استدعا نمود که آن آستان رفیع را مقیم و شب و روز معتکف آن روضه واجب التعظیم و دعاگوی دولت ابد ترقیم باشد. خاقان مروت نشان، استدعای او را قبول فرمود و به اعتکاف آن روضه سپهر مطافش امر نمود. او نیز در خدمت جناب مجتهد دوران میرزا ابوالقاسم جیلانی از ارتکاب به امور این جهانی تائب شد و اسباب حرب خود را از قبیل شمشیر و خنجر و زره و کلاه خود و تفنگ و سپر و غیره که برخی از آن جواهر نشان بود، بر آن روضه مقدسه وقف نمود و همه را در قاب چرمین دوخته در سمت پای ضریح^۲ بر سقف طاق نصب فرمود.

در همان اوقات میرزا ابوالحسن شیرازی همشیرهزاده حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله که در ظهور قضیه حاجی، در محال شوستر از جانب جناب اسدالله خان ولد حاجی نایب الحکومه بود و به دست محصلین دیوانی گرفتار و از چنگ ایشان فرار نموده، پناه به آن حریم حرم آثار آورد [ه] مورد عفو و گذشت شاهنشاه تاجدار و موهبت جان بخشی را با خود یار دیده حسب الامر دارای مروت شعار احرام بیت الله الحرام را کمر همت بر بست و بر خنگ مراد برنشست.

۱. جمع لوا، درفش، بیرق، علم ۲. ملی: «خدیج»

صاحبقران مسعود بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضه منعوتہ عزیمت دارالخلافه را تصمیم نمود و در روز غره شهر جمادی الاول در روضه قصر قاجار نزول اجلال فرمود. دو روزی به جهت عشرت در آن روضه بهشت خاصیت اقامت دست داد و یوم پنجم شهر مذکور صحن دارالخلافه از ورود موکب مسعود منت‌ها بر چرخ برین نهاد. ابراهیم خان عم‌زاده حسین خان آزاده که به تسخیر قلعه اصفهانک مأمور بودند، بعد از تسخیر قلعه حاجی جعفر خراسکانی، حاکم دو روزه را گرفته و به حاجی محمدحسین خان بیگلریگی سپرده سایر اعوان حسین قلی خان را [۹۳] با اهل و عیال او به دارالخلافه آوردند. خائنان دولت به جرم موافقت آن بد عاقبت به سزا رسیدند و رئوس هر یک کله منار گشته عبرة للناظرین گردیدند. حاجی جعفر به حکم صاحبقران سیاست اثر به زجری عنیف^۱ که در عرف خاصه و عامه قیلوغه‌اش نامند، از اصفهان بهشت سیر به دیار سقر رفت. بعد از چندی حسین قلی خان به توسط جناب مجتهد کامل میرزا ابوالقاسم جیلانی - علیه‌الرحمه - وارد دارالخلافه طهران و چند صباحی در خانه ابراهیم خان بنی عم میهمان بود. پس از آن در قلعه دز آشوب شمران^۲ من بلوکات طهران که بروج و خندقش چون بخت او وارون بود، محبوس و پس از وفات نواب مهد علیا والده معظمه شاهنشاه زرین لواء، دیده از دیدن جهان بر بسته از زندگانی مأیوس گردید.

سعدی :

ای روبهک چرا نشستنی به جای خویش

با شیر حمله کردی و دیدی سزای خویش

تاریخ فتح و شکست ثانی از کلک مؤلف ارادت مبانی درین رساله حقیقت معانی

ثبت افتاد. لمولفه :

شکست یافت ز شاه جهان حسین قلی خان

هزار حسرتش اندر روان ز دل نگرانی

برای سال شکست دوباره خاوری زار

رقم نمود دلا حیف از آن هزیمت ثانی

ذکر شتافتن اللهیارخان قلیچی به دربار آسمان مدار و حکومت محمدتقی خان قباخلوی قاجار در سبزوار

در صدر وقایع این سال خجسته مآل ذکر شد که ابراهیم خان عمزاده و سلیمان خان قاجار با لشکری بی‌شمار به محاصره نیشابور و سبزوار رو نهادند. بعد از ورود ایشان به آن سامان آنچه لازمه خرابی و نهب و غارت بود، در حوالی و حواشی آن دو ولایت روی داد و لشکر جرّار از پیاده و سوار در تاختن و سوختن و گرفتن و بستن و خستن دقیقه را مهمل نگذاشتند و همتی عظیم به تسخیر آن دو قلعه گماشتند. قریب به آن بود که هر دو قلعه از همت غازیان ظفر عنان گشاده شود و اللهیارخان و جعفر خان گرفتاری را آماده آیند که داستان طغیان حسین قلی خان نادان شیوع یافت و هر تن از آن دو عصیان شعار زیاده به راه استکبار شتافت. هر دو امیر نامدار مصلحت در مراجعت دیدند و از قراری که ذکر شد، هنگام عزیمت دارای ظفر قرین، به دفع حسین قلی خان مفسدت آیین به شرف رکاب بوسی در دارالخلافه مستعد^۱ گردیدند.

بعد از آن‌که به اقبال بی‌زوال خدیو بی‌همال، خاک ادبار بر فرق حسین قلی خان ریخته شد و خون هواخواهانش با خاک میدان آمیخته [گردید]، اللهیارخان ابواب ادبار را از هر طرف بر روی خود گشاده دید و به تدارک مآل کار و عاقبت کار ناهنجار کوشید. از یک سو، ولایت از صدمات سپاه ظفر پناه خراب و رعیت مضطرب و بی‌تاب؛ از یک طرف ترکمانان دشت فرصت غنیمت شمرده حوالی آن ولایت را مانند سراب بی‌آب ساخته بودند؛ قلیچ آقای قلیچی که نیز میر شمشیرش بود، در هنگامی که از عقب ترکمانان می‌شتافت، از ضرب تیغ ترکمان روی از عالم برتافت. از هر طرف که مایوس گردید، جز پناه به آستان رفیع بنیان چاره [ای] ندید. از [۹۴] وفور گناه، روی آمدن نداشت؛ معتمدی از خود را به استدعای شفاعت در حضرت علیای سلطنت به خدمت نواب ولیعهد دولت برگماشت. از اتفاقات در روز ورود فرستاده او، یک نفر از پسرانش که ملتزم خدمت ولیعهدی بود، روی به عالم بقا گذاشت. نواب نایب‌السلطنه بر او

رحمت آورد و در درگاه فلک جاه خسروانی به طوری که باید از وی شفاعت کرد. داور مروت سیر جرایم او را به نواب شاهزاده انصاف سیر بخشود و فرستاده‌اش را با نیل مرام رخصت انصراف فرمود. اللهیارخان از مژده این عاطفت پای از سر نشناخت و با جمیع اهل و عیال و سایر متعلقان به احرام کعبه اقبال پرداخت. از بخشش گناهان در آن پیرانه سری حال جوانان بیگانه حاصل نمود و از سیورغال^۱ قریه اشتھارد ساوجبلاغ قزوین که مسکن قدیم طایفه قلیچی است فرق مباحات به اوج سماوات سود.

میرزا محمدخان قباخلوی قاجار به حکومت سبزوار بارگی^۲ تعجیل راند و آیت مهر علامت التفات شهریار معدلت آیت را به گوش هوش ساکنان آن دیار فرو خواند. جعفر خان بیات نیز از سعادت رفیق همسایه حسرتها می خورد و در قلعه نیشابور انتظار بهانه می سپرد^۳ تا از قراری که - انشاء الله تعالی - عنقریب ذکر خواهد شد، او نیز راه درگاه اعلی را قدم از سر سپرد.

خلاصه اللهیارخان قلیچی از حیثیت قامت و قواره زیاد با اندام و پر هیبت می نمود و از رهگذر غرور باطن و استکبار ظاهر ثانی فرعون و نمرودی می بود، در ابتدا، جای سلام عامی سر صف امرای ایلات ایران، به غیر از قاجاریه عزت نشان، به جهت او معین شد و این معنی موجب حسرت اکثری از باریافتگان انجمن حضور مینوون آمد. قراری داشت که روزها به جهت دریافت سلام عام به دربار سپهر احتشام می شتافت و پشت پا به محافل جلوس جمیع امرا و باشیان زده در کریاس فلک اساس دیوانخانه همایون بر روی شاه نشین برابر باب، که معبر خاصه و عامه است، آرام می یافت؛ نه کسی را سلام کردی نه کس را جواب سلام دادی. چند دفعه عبور جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم از آن محل اتفاق افتاد. اللهیارخان مانند مستکبران پا بر روی پا انداخته اعتنا ننمود. این کیفیت به عرض دارای جهان رسید و آن بینوا به سبب جرم کذا از باب دولت و سلام عام ممنوع گردید. بالجمله مدتها در دارالخلافه به ابتدال زیست تا دیده بخت بر فقدان^۴ش گریست.

۲. اسب؛ فرس

۱. تبول بخشی، زمینی که پادشاه به امیران خویش بخشید

۴. مجلس : «فواتش»

۳. مجلس : «سپرد»

بخش ۵

بهاریه سال نیکو مال ایت ٹیل ترکی مطابق با سنه یکہزار و دوہست و شانزده ہجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید و عزیمت خراسان در نوبت ثالث و رجعت بہ درالخلافہ طهران

فرمانروای عرصہ خاک و حکمروای صفحہ افلاک، اعنی مهر تابناک درین سال فرحناک بعد از انقضای ہفت ساعت از روز یکشنبہ شانزدهم شہر ذی قعدہ الحرام سنہ یکہزار و دوہست و شانزده از ایوان حوت بہ تخت خورشید حمل جلوس نمود. سلطان بہار با جنود نامعدود ریاحین و ازہار بہ انتظام انجام [۹۵] مہام خاور زمین گلشن نہضت فرمود و عروس غنچہ آرایش چہر گلگون را بر فراز صندلی زمردنشان گلشن نشستہ عقد ازدواج بلبل و گل بستہ شد. میدان فسیح البنیان چمن و چہار بازار خیابان گلشن از مشاعل^۱ فروزان لالہ و سمن دیابج^۲ الوان سوری و سوسن، رشک وادی ایمن و غیرت اسواق سپہر ملون آمد. قطرات امطار چون اعراب بادبہ سپار افزوتتر از خیل مور و مار بر بختیان ابر آزار سوار و بہ روضہ مطہرہ گلزار تاختند و سبز قباہان غنچہ و عمامہ داران شقایق را کہ در صحن چمن مجاور بودند بہ مدد خنجر بید، خون از حلقوم جاری ساختند و غارتیان عرصہ باغ بہ غارت سبایک اوراق سیمین ضریح نسترون و اسباب گوہر آگین ارض فیض نمون چمن پرداختند. زادہ گلبن کہ والی ولایت چمن است، از تعدیات شوکت خارکہ با اویش قرابتی بی شمار است، در حضرت خسرو ربیع

شکایت کرد و افغان بلبلان شورانگیز را به اثبات دعوی خویش به شهادت آورد. صاحبقران نامدار سعادتمند این عید همایون را برفراز تخت گوهرآگین مسمی به تخت خورشید، که از پیشکش‌های حاجی محمدحسین خان بیگلربیگی دارالسلطنه اصفهان است، جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان و آرایش جیب و گریبان پیر و جوان از زیرپاشی دست دُر افشان، عزیمت مملکت خراسان را نوبت ثالث تصمیم داد. اجماع افواج قاهره را فرامین قدر آیین از مصدر خلافت صادر و^۱ پس از چند صبحی، سپاهی جرّار زیاده از لشکر ثابت و سیّار در رکاب ظفر شعار حاضر آمد.

سبب عزیمت شاهنشاه انجم تحشم در نوبت سیم به آن ارض فیض طارم این‌که: امرا و اعیان و عموم رعایای آن سامان از وقوف نادر میرزای خذلان نشان در ارض فیض اقتران به جان، و عزیمت موکب ظفر عنان را به انفاذ^۲ عرایض بی‌کران استدعاکنان آمدند [و] همگی تسخیر قلعه مشهد مقدس را بر ذمه گرفتند و در اطمینان خاطر امنیان دولت جاوید ارکان آنچه باید و شاید نوشتند و گفتند.

نادر میرزا نیز از قراری که بیان گردید، بعد از فرستادن عباس میرزای برادر خویش، باز استکبار و استنکار^۳ می‌ورزید. چون این موجبات دست داد، نخست ابراهیم خان عم‌زاده بر حسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی‌حجة الحرام با معادل^۴ ده هزار از سواران شیر ستیز و پیادگان^۵ پلنگ آویز به عزم تسخیر ولایت ترشیز^۶ چند روز قبل از تحریک لوای ظفرانگیز به صوب آن مملکت روی نهاد و^۷ پس از آن عقاب رایات فیروزی آیات در روز دوشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هفده به تعاقب ایشان بال اقبال بگشاد و به جهت استجمام مراکب سپاه ظفر تأیید، چمن رادکان مضرب خیام با احتشام گردید. اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه که تا آن زمان در حضرت شاه زمان افغان خدمت‌گزار بود، بعد از انکسار لوای او از وصول محمود میرزای برادر، از قراری که [۹۶] عنقریب - انشاء الله

۱. مجلس: - «و»

۲. ملی: «و با انفاذ»

۳. مجلس: «استکبار بر استکبار»

۴. در نسخه مجلس، عبارت «نخست ابراهیم خان عم‌زاده بر حسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی‌حجة الحرام با معادل» موجود نیست.

۵. ملی، ملک و مجلس: «پیاده‌گان»

۶. مجلس: - «و»

۷. کاشمر امروزی

تعالی - رقم زد کلک فصاحت نصیب خواهد شد، ایمنی خویش را در توسل به حبل‌المتین دولت قاهره یافت و تا در بدایت ظهور صداقت مصدر خدمتی شود، به جهت استمالت جعفر خان بیات به صوب نیشابور شتافت و خان مزبور را مستمال نموده خواهی نخواهی برداشت و روی افتخار به اردوی همایون گذاشت.

اللهیار خان قلیچی ملتزم رکاب سعادت شد و امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین نیز با جمیع خوانین خراسان به تقبیل عتبه علیا مبادرت نمودند. نظام‌الدوله سلیمان خان و حسین خان قاجار قزوینی به تسخیر قلعه چناران مأمور و نواب شاهزاده محمدعلی میرزا و اسحق خان قرائی با جمعیت موفور^۱ به عزم تسخیر مشهد مقدس رضوی به منقلای موکب اقدس روانه ارض فیض ظهور شدند. پس از روزی چند رایات ظفر پیوند از چمن را دکان شقه‌گشا و روز دوشنبه نهم شهر ربیع‌الاول، قلعه مشهد مقدس محاط لشکر فیروزی‌لوا گردید. در خصوص اهتمام سپاه ظفر^۲ همراه در خرابی حول و حوش آن قلعه متین و قحط غلات در آن ارض فیض مکین و اضطراب و اضطرار عموم محصورین، خاصه عجزه و ملهوفین^۳ طول کلام را سودی نیست و نادر میرزای مردود را در بسط کیفیت تمرد و عصیان^۴ وجودی نه.

مدت یک ماه زمان محاصره طول کشید و جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی مشهدی - طاب ثراه - شفاعت اهل شهر^۵ را به سوی اردوی معلی عزیمت‌گرای گردید. در محفل ارم مشاکل شرف ملاقاتش دست داد و مهر از گنجینه راز چنین برگشاد که: اهل قلعه را با استیلای نادر میرزا در سپردن شهر اختیاری نیست و هر گاه به قهر و غلبه مفتوح آید، محفوظی نفوس و دماء مسلمان را از مجاور و مسافر اعتبار نه. عموم اهالی از آدانی و اعالی متعهدند که هرگاه حضرت شاهنشاه معدلت پناه رکضت به صوب دارالخلافه را تصمیم دارند و تسخیر قلعه را موقوف به چند صباحی دیگر گذارند و جمعی از سپاه ظفر پناه با امیری کارآگاه درین سامان به حفظ حضرت یزدان بسپارند، به تدبیری که دانند و نیرنگی که توانند، بالاخره نادر میرزا را بی اختیار [گردانند] و قلعه را به سرکار گماشتگان^۶ دیوان قدر بنیان تسلیم آرند. امرا و خوانین خراسان نیز

۳. ملی: «ملهوفین»

۶. ملی: گماشته‌گان

۲. مجلس: - «ظفر»

۵. مجلس: «مشهد»

۱. مجلس: «موفوم»

۴. ملی: «تمرد اغصان»

متفق اللفظ تصدیق جناب میرزا را زبان صداقت برگشادند و رشته تعهد افتتاح قلعه را عنقریب برگردن نهادند. عدم قبول این استدعا از چنان فاضلی دانا با وجود تعهدات امرا در چنین هنگامی نامناسب می نمود و ترحم بر حال ضعفا و برایا و احترام آن روضه فیض اتما نیز، مزید علت بود، لهذا صاحبقران خورشید لوا رکضت به صوب دارالخلافة را وجهه همت فرمود.

حسین خان قاجار قزوینی علاوه بر حکومت نیشابور، سردار مملکت^۱ خراسان شد و با امرا و خوانین خراسان تسخیر ارض اقدس را برزده دامن آمد. موکب اعلی منزل به منزل حرکت کنان وارد چشمه علی دامغان و پس از چند روز که از اقدام به صید و شکار در آن [۹۷] عرصه فرح آثار فراغت دست داد، به صوب اوب^۲ سمنان سبک عنان گردید.

نواب محمد ولی میرزا صاحب اختیار آن خطه دلگشا طوی های^۳ دلکش داد و ماحضرهای رنگین در خوان ارادت نهاد. قیصر میرزای، ولد شاه زمان افغان، در سامان سمنان با یک زنجیر فیل کوه توان و بعضی از تنسوقات^۴ گران به رکاب فیروزی نشان مستسعد^۵ و خبر ملالت اثر قضیه هایلله کربلای معلی از ظلم سعود رو سیاه در عرض راه گوشزد گردید. تفصیل هر دو فقره - انشاءالله تعالی - عنقریب ایراد خواهد گشت. شاهنشاه دادگر به عزیمت درالخلافة میمنت اثر بر خنگ ختلی میلاد سوار و در یوم هفتم شهر جمادی الاول ساحت آن ملک از فرّ قدوم آن بحر فلک فلک طعنه زن سپهر دوار آمد.

[مصر]ع: دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

آرایش سورپرسور نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا

این شاهزاده جوانبخت چراغ فروزان دودمان دولت شاهنشاه با تاج و تخت است

۱. مجلس: - «مملکت» ۲. بازگشت، برگشتن، باز آمدن ۳. ضیافت، مهمانی

۴. تحفه و هدیه؛ ملی: «تمسوقات»؛ مجلس: «تمنوقات»

۵. سعادتمند، نیک بخت؛ ملی: «مستعد»

و تشریف ولایت عهدش حسب الوصیّه سلطان شهید و نیت صاحبقران رشید به حکم لیاقت عدید، زینت پیکر آسمان رخت. چون سرو برومند قامت طوبی آیتش در جویبار بهشت دولت بالا کشید، از فیض تربیت خاقان بلند همت در بروز خصایل حمیده شجاعت و سخاوت و نَصَفَتْ^۱ و عدالت، به طراوتی بی نهایت رسید. امراء دربار معدلت آیات و وُلات ولایات عرایس^۲ امانی و آمال^۳ را هر هفت کرده به امید شرف مصاهرت^۴ او در جِجال^۵ خیال منتظر داشتندی و از وفور افکار ابکار و تداییر بی شمار، همت بر حصول این مأمول گماشتندی. بالاخره قرعۀ این فال میمنت مآل به نام نامی امیر نامدار میرزا محمدخان دولوی قاجار، که امیری بزرگوار و دانایی عالی مقدار بود، نیکو افتاد. صبیّه مرضیه او را که زهره زهرای سپهر عفت و حورای حسناۃ فردوس عزت بود، شرف موهبت این خطبۀ عظمی دست داد.

فرامین قضا حکم قدر اثر به احضار نَوّاب شاهزادگان نامور از عراق و فارس و ممالک طبرستان و خاور و امرا و بیگلریگیان هر کشور و وُلات و حُکّام و اعیان هر بوم و بر و علما و فضلا و خطبای فصاحت سیر از مصدر خلافت صادر شد و در اندک زمانی عموم صاحبان شوکت با ساز و برگ عشرت به درگاه بهشت آیت حاضر آمدند. از صدر دیوان خلافت، به آرایش میدان درب سرای دولت و چهار بازار رفیع بنیان مقرر سلطنت تأکیدات بی غایت رفت و از سعی مباشرین این امور با سرور، در زیور میادین و اسواق تصرفاتی بی نهایت شد و اختراعاتی فزون از حوصله غیرت به عمل آمد.

کمال التفات حضرت صاحبقرانی [را] درباره این زیب افزای مسند خلافت جاودانی، ازین فقره استنباط می توان نمود که، با وجود پاکی دامان از لوث گناهان و عدم ارتکاب به آن هوش ربای پیر و جوان، تا مراتب عیش و نشاط را کمال باشد و خواستگاران [۹۸] عروس زیبای بنت العنب را به آن شاهد مخضّب^۶ اتصال، لهذا به استعمال شراب ناب اجازت داد و به فتوای^۷ مفتی عقل، ابواب بهجت و نشاط بر چهره

۳. امیدها و آرزوها

۱. عدل و انصاف؛ ملی: «نَصَفَتْ» ۲. عروسها

۴. به دامادی برگزیدن، خویشاوندی از طریق دامادی

۵. حجله ها، اتاق آراسته؛ ملی: «احجال»

۶. رنگین، رنگ شده

۷. ملی و مجلس: «بفتوی»

خوابر آعالی و آدانی برگشاد باده سبیل آمد و زاهدان ریاکار را بروز این اجازت به کوی باده فروشان دلیل شد. واعظان را پرده مستوری دریده شد و شاهد مخموری از استعمال باده انگوری در دامان آرزو آرمیده آمد.

[مصرا]ع: ز پرده ها به در افتاد رازهای نهانی

ولی مدت این اجازت همان ایام عیش شاهزاده خورشید رایت بود، نه امتداد زمانی بی نهایت. از اوایل شهر جمادی الاخره تا مدت هفت شبانه روز بازار طرب را رواجی تازه و نوبت خانه سلطنت بلند آوازه بود. توپ های تندر فغان، صیت میمنت این عیش مهنا را به گوش ساکنان ملاء اعلی رسانیدند و آتشبازان صنعت نشان فضای هوا و سطح غبرا را نمونه وادی ایمن گردانیدند.

مطربان باربد آهنگ و مشعبدان پر نیرنگ از نوای عود و چنگ و شعبده مهرهای رنگارنگ از مرآت خاطر سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش فرحناک، از مناظر^۱ عالم پاک به مرکز کره خاک آهنگ نمودند.

در هر عیشی که در زمان دولت جاوید اثر شد، از همت خاقان مظفر، بدره های^۲ سیم و زر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف می گردید، ولی تا التفات خاطر شهیار جهانان را درباره این ولیعهد جهانیان اعظم برهان باشد، عقدهای لآلی و گوهر به علاوه بدره های سیم و زر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف می گردید.

در روزی فیروز و ساعتی سعادت اندوز، عقد موصلت این دو تیر^۳ عالم افروز بسته شد و در شبی خرّم تر از روز جوانی و هنگامی سعیدتر از ایام کامرانی، آن دو غیرت سعدین آسمانی بر مسند شادمانی با هم نشستند علی الصباح که عروس مهر خاوری از حجله گنبد نیلوفری بی پرده جلوه گری نمود، شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف، تهنیت این عیش مهنا را پیشکش های شایان از پیشگاه حضور شاهنشاه صاحبقران گذراندند و هر یک - علی قدر مراتبهم - مورد احسان تشریفات بی پایان و عطایای نمایان گردیدند.

۱. در نسخه مجلس، عبارت «سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش

فرحناک از مناظر» موجود نیست.

۲. ملی: «بدره های»

۳. ملی: «تیر»

لمولفه :

تا جهان است جهانبان به جهان باد بپای
عیش پرداز و طرب ساز و ممالک آرای

ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود رو سیاه و
اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه‌ساز گمراه

وهاب نامی از اعراب بادیه، چندی^۱ در نزد محمد اسمی بصرای تلمذ می‌نمود و پس از آن در دیار اصفهان بار اذبار گشود. برخی از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول را خواند و توسن عزیمت به جانب ولایت نجد راند. در آنجا مخترع قانونی تازه شد و از تصنیف کتب متعدده، قانون اختراعی را بلند آوازه ساخت. در اصل مذهب سنت و جماعت داشت، ولی در احکام اصول و فروع با قاطبه اهل اسلام از شیعه و سنی تفاوتی چند گذاشت. برخی از خلاصه عقاید کفر فوایدش این‌که: به جز زیارت مکه معظمه، زیارت قبور نبی [۹۹] و سایر ائمه و تقییل مراقد ایشان حرام است و استعمال مهر و تسبیح، چون بدعت‌های بت‌پرستان ظلام. زینت مقابر و اندوختن ذخایر در آن روضات فیض مظاهر، و افراختن قباب سپهر مفاخر، بدعتی ظاهر است و شنعتی متکاثر. اخذ ذخایر روضات ائمه، چون خون متابعین خلاف، بر سایر امت از اهل اسلام حلال است و تعطیل این همه مال با احتیاج ارباب سئوال در دنیا و آخرت مایه نکال و وبال [است].

عبدالعزیز نامی از مشایخ نجد عقاید او را شنید و به غایت پسندید. چون عبدالعزیز مزبور را هوای سروری بر سر و عروج بر مدارج سروری به اختراع مذهبی جدید بهتر میسر است، لهذا تصنیفات او را در ولایت نجد منتشر ساخت و به دعوت آن قوم بی‌پا و سر پرداخت. پس از اندک زمانی حشری وافر جمع کرد و روی به تسخیر

حرمین شریفین آورد. دفاین و ذخایر مدینه طیبه را غارت نمود و بر مراتب مهتری خویش افزود. قلعه [ای] محکم در درعیه بنا نهاد و آن قوم ضلالت نهاد را وهابی لقب داد. یک دو دفعه به قلعه نجف اشرف تاختن آورد و از استحکام آن باره متین و اعانت^۱ طوایف اعراب شیعه از خزاعی و غیره کاری نکرد.

سعود نامسعود که آن سگ مردود را ولدی تالی نامرود بود، در مراتب شجاعت زیر دست شد و در میان طوایف اعراب باده، حکمران بر هر بلند و پست. پدر بد گهرش سعود نامسعود را سردار کرد و روی نحس به صوب سعادت اوب کربلای معلی آورد. در روز عید غدیر آخر سنه یکهزار و دویست و شانزده که اکثر مجاورین و مسافرین به زیارت نجف اشرف مشرف بودند و شهر کربلا خالی بود، آن نابکار با جیش وهابی غدار که افزون تر از خیل مور و مارند، داخل آن ارض فیض قرین شده از خون علمای دین و سادات با تمکین و اشراف و اعیان هر سرزمین و سایر عجزه از ملهوفین آن مشهد سعادت تضمین، چون دشت ماریه رنگین ساخت. نسوان عفت توامان را بدون تعرض به عرض و ناموس عاری از لباس نمودند و دست غارت به دفاین و ذخایر آن گنجینه علوم ربّانی گشودند و اموال اهل عالم و سکنه آن روضه بهشت توام را به غارت و یغماربودند. در زمان هفت ساعت، معادل شش هزار نفس زکیّه اجر شهادت یافتند و بدون توقف و درنگ به اعلیٰ غرفات جنان شتافتند.

در همان روز بختیان توانا را از زر و گوهر و سایر امتعه هفت کشور گرانبار ساختند و سرعت از باد استعاره کرده^۲ به صوب اوبای^۳ خویش تاختند.

از شیوع این خبر در هر ولایتی از ولایات اسلام شور روز محشر بر پا شد و از هر قومی در ماتم اقوام، صدای ناله و نفیر بر فلک اعلیٰ. شاهنشاه با داد و دین را عرق حمیت اسلام به حرکت آمد و دفع آن کفره فجره را عزیمت فرمود. چون بدون اجازه اولیای دولت عثمانیه لشکر به حدود ایشان فرستادن، مخالف با طریقه موافقت دولّین علیّتین بود، لهذا از ابتدا اسماعیل بیک بیات، غلام خاصه شریفه را نزد [۱۰۰] سلیمان پاشای، والی دارالسلام بغداد مأمور و حکم خاقانی چنین شرف صدور یافت که هرگاه

۱. ملی: «بار متین واحانیت» ۲. ملی: - «کرده»

۳. میلی که در بیابانها و صحاری برافرازند؛ چادر و خیمه؛ ملی: «ادبای».

اولیای آن دولت مبادرت به دفع آن طایفه ضلالت آیت نمایند، فنعلم المراد، و الا به جهت جامعه الاسلامیه هر گاه به کاربردان این شوکت خداداد، تنبیه آن گروه شقاوت بنیاد را واگذارند، منتی عظیم بر اهالی دین اسلام دارند.^۱

سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از دربار قیصری حکم به اتلاف ایشان صادر شده و عنقریب اثر آن ظاهر خواهد شد، احتیاج به زحمت کارگزاران آن دولت علیه نیست و اتلاف آن قوم خیبت را اندک عزیمتی از رجال این دولت کافی است. در همان اوقات سلیمان پاشا به دار آخرت روی نهاد و انجام این مهم از شیوع فتنه و فساد در بلاد بصره و بغداد به تأخیر افتاد.

عبدالعزیز را شخصی از اهالی عجم که ثانی ابولولو سعادت شیم بود، از ضرب دشنه فولاد توأم روانه درکات جحیم نمود و روز به روز بر شوکت سعود نا مسعود افزود. از صولت شاهنشاه اسلام پناه، هراسی کامل در دل داشت و به اعتقاد خویش همت بر جذب قلوب امنای دولت خداداد می گماشت و اکثر اوقات معتمدین به رسم رسالت به دربار دولت علیه می فرستاد و پیشکش های متکثر از امتعه و جواهر می داد. وقتی یک قطعه زمرد صاف روشن به اندازه یک کف دست که از غارت مدینه مشرفه و از سیئات پدر نامغفورش بود، فرستاد و شاهنشاه صاحبقران اراده فرمود که به وضع خوشی آن سنگ را به مدینه مشرفه باز فرستد؛ علی العجالة به جهت تبرک بازوبند وار بر بازوی سعادت آثار بسته شد تا از عهده عهده کی برآید.

[مصر]ع: ای بسا آرزو که خاک شده

بالاخره طایفه مزبوره از قراری که - انشاء الله تعالی - رقم زد کلک بیان خواهد شد، از همت صاحبقران عصر و سعی محمدعلی پاشای والی مصر و عزیمت ابراهیم پاشا، اثری از آن قوم نابکار نماند و احدی بعد از آن، تصانیف آن خیل بدآیین را نخواند. حقیر سراپا تقصیر در آن سال هجده ساله بودم و تازه خیالی در شعر می نمودم؛ قطعه تاریخ مرثیه ماندی عرض و صورت آن درین نامه ثبت افتاد.

لمولفه :

بسکه از هر فرقه اسلام دیدستم ستم
 وقت آن آمد روم گیرم طریق هندوی
 داد و بیداد از سعود ناروای بد ادا
 کربلا از وی به ثانی دید بس آفت قوی
 تاخت جیشی پر تطاول آن شقی در کربلا
 قتل وافر کرد در آن قتلگاه خسروی
 خویش را مأجور خوانده جان گرفت از شیعیان
 تازه می آید به گوش این نکته را گر بشنوی
 خاک آن وادی که به از مشک تاتار و ختا
 خود ز خون کشتگان^۱ شد کارگاه مانوی
 ای دل خونخوار بی آزار کش هرگز مشو
 پیرو طرز مجوسان باش و رسم پهلوی
 این چنین مذهب که او را بود در مردم کشی
 کی روا باشد به دین موسوی و عیسوی
 گر همی خواهی بدانی این جفاها را سبب
 از دل ظاهر گذر بنگر به قلب معنوی
 دل شکستند از که از جد شهید کربلا
 آنکه از میلاد او بشکست قصر کسروی
 کشته اندر کربلا اول کُرت^۲ هفتاد و دو
 این زمان [۱۰۱] یک بر هزار افزون از آن قوم غوی
 بس غمین بود از سر دل خاوری بگذشت و گفت
 کربلای اولین کی کربلای ثانوی

۱. ملی : « کشته گان »

۲. کُرت در اصل کُرة است که در زبان عربی به معنای مرتبه و بار است و به ضرورت شعری این گونه آمده است.

ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا به دربار دولت ابدارکان

تفصیل احوال محمود میرزای افغان این‌که : در سفر ثانی مملکت خراسان که معزی‌الیه با نوازشی بی‌کران روانه دیار افغان شد، در ورود او به ولایت قاینات فوجی قلیل از آن‌جا برداشته عازم مقصود آمد. در وصول به قندهار، آوازه در انداخت که جمعیتی از ترکان دلیر قاجار به عزم حمایت از رکاب شاهزاده نامدار پی سپارند. حاکمی که از جانب شاه زمان برادرش در قندهار استقرار داشت، ازین اندیشه فرار و محمود میرزا، فیروز و کامران داخل آن دیار خلد آثار [شد] و کامران میرزای ولد خویش را در آن‌جا حاکم و صاحب اختیار کرده روی به سامان کابل گذاشت. به همین تدبیر که شاهنشاه ممالک ایران حمایت مرا در نظر همت سیر گرفته، بر شاه زمان برادر خویش مستولی و دو دیده او را که هنوز از تماشای جمال شاهد سلطنت سیر نگشته بود، با نیش ستم از حدقه بیرون آورده فارغ بال بر چهار بالش شهریاری تکیه کرد. شاه زمان بینوا را زمان دولت سرآمد و شاهد اقبال محمود میرزا را از در به در آمد.

فرد:

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج یک قوم را جواهر بستند بر جبین

فیروز میرزای برادر دیگر خود را که در نشیب و فراز یار و دمسازش بود، به حکم خویش به حکومت دارالسلطنه هرات فرستاد. قیصر میرزای ولد شاه زمان که در آن دیار حکمران بود، از فقدان سلطنت پدر و اندیشه ورود عم^۱ با درد و غم توأم [گردید] روی نیاز به درگاه شاهنشاه انجم حشم نهاد و از قراری که ذکر شد، در بلده سمنان با یک زنجیر فیل و تحفی دیگر بی‌عدیل شرفیاب دربار سپهر تبجیل گردید. صاحبقران ضعیف‌پرور، مقدم او را محترم شمرد و اسباب کامرانی او را آماده کرده، قریب سالی در

دارالخلافة طهران از التفات شاهنشاه مروت ارکان و مصاحبت شاهزادگان بهمن‌سان،^۱ با مسرتی فراوان به سر برد.

در خلال این احوال، جمعی از خوانین و اعیان افغان از تعدیات محمود میرزا گریزان و به دربار معدلت ارکان که معدن امن و امان است شتافتند و در پایه سریر خلافت مسیر، جبین ضراعت بر خاک مذلت سوده چنین عرض نمودند که: محمود میرزا با آن همه حمایت و اعانتی که از اولیای دولت دوران عدت دید و از یمن توجهات خسروانی بر صدر مسند سلطنت افغان متمکن گردید، اکنون حقوق ولی نعمت را بر حقوق^۲ بدل و خود را در کافر نعمتی شهره و مثل ساخته اعتقادش این‌که، به زور بازوی خویش در اتمام کار برادر و استرداد تخت و افسر پرداخته است. هرگاه خاطر خدیو معدلت مظاهر، عسری از آن مراحم را درباره قیصر میرزا مبذول فرماید، ماجمله متعهدیم که بعد از حصول مقصود، بر خلاف شاهزاده محمود، درگاه سپهر نمود را بنده [ای] سرافکننده باشد و دولت جاوید را حاکمی خراج گزارنده. چون زر خالص عرایض خوانین [۱۰۲] افغان خالی از غش می‌نمود، لهذا از پرتو آفتاب التفات شاهانه ذره [ای] شامل احوال قیصر میرزا [شد] و به انعام خنجر مرصع و بند شمشیر مجوهر و احسان خیمه و خرگاه و آوانی^۳ سیم و زر و سایر اوضاعی که لازم سلاطین با افسر است، بهره‌ور و هر یک از خوانین نیز به اعطای خلایع فاخره و جوایز متکاثره، قرین افتخاری بی‌حد و مرگشته روانه آن بوم و بر شدند. به خوانین و سپهداران ولایت افغان فرامین قدر آمین موکده شرف صدور یافت که حصول مأمول او را همت گمارند و عنقریب از جلوس بر تخت موروثش، کامیاب و کامران دارند.

[مصر]ع: تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

۲. ملی: «حقوق»

۱. ملی: «بیان»

۳. آب‌دان‌ها، آب‌خوری‌ها، ظروف (ر.ک: معین، ذیل آوانی).

بخش ۶

بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هفده هجری
و دعوت نواب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه آگاه را در سرای خویش

شهریار چهارم اورنگ و قلعه گشای سپهر پرئیرنگ اعنی مهر آینه رنگ درین سال
همایون فال بعد از انقضای یک ساعت از شب سه شنبه بیست و هفتم شهر
ذی قعده الحرام از شهر بند حوت به دشت گرگان حمل آهنگ نمود و تنگ چشمان انجم
را^۱ که همواره کارشان غارت دل‌های مردم است، اسیر سرپنجه سیاست فرمود. گلشن
بدیع که نایب سلطان ربیع است، ختلیان صرصر تک شمال و صبا و هیونان^۲ سحاب توانا
و جواهر نفیس ریاحین گران بها و طبق‌های سیم و زر از اوراق شکوفه و رعنا در پیشگاه
حضور خسرو بهار پیشکش کرد و ابر آذار^۳ که خسرو بهار را به منزله مادر است، زادگان^۴
او را سایه بر سر داشت، پس از تربیت اطفال غنچه و ازهار از صدمه باد بهار ازین چمن
روی به چمن دیگر آورد. قلعه ارض فیض قرین گلشن به یورش جنود نامعدود سنبل و
سوسن مفتوح و پیکر مخالفین دی و بهمن به حکم سلطان فروردین از ضرب دشنه خار
و خنجر سبزه مجروح آمد.

شاهنشاه صاحبقران به مبارکی عید بهجت بنیان بر فراز تخت مسمی به خورشید
جواهر نشان که از جمله خدمات و پیشکش‌های حاجی محمد حسین خان بیگلریگی

۱. ملی: «انجمن‌زا»

۲. جمع هیون به معنای شتر، شتر جمازه، شتر بزرگ، هر جانور بزرگ، اسب؛ هیون اصلاً یونانی است (ر.ک:

معین، ذیل هیون). ۳. ملی و مجلس: «آزار» ۴. ملی: «ماورادگان»

اصفهان است، جلوس فرمود و شاهزادگان فیروزبخت به پیرامون تخت آسمان رخت چون خیل انجم بر اطراف حکمران فلک چهارم ایستاده و نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم و بر، صف بر صف جانفشانی را آماده آمدند. آوای توپ‌های تندر فغان و خمپاره‌های^۱ اژدر دهان و نوای نوبت‌خانه سلطنت جاوید ارکان، لرزه بر طاق آبنوسی گنبد گردون انداخت و دست گنجور طبع خاقان همت سیر از افشاندن بدره‌های^۲ سیم و زر به آرایش جیب و دامن هر که‌تر و مه‌تر پرداخت. خطیب اریب به انشاد خطبه [ای] غریب که از انشای^۳ طبع وقاد حضرت میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی صاحب تاریخ جهان آرا [۱] است، زبان گشاد و سامعه زمین و زمان را از استماع آن خطبه که گوهر کان فصاحت است، زیب و زینت داد.

پس از انقضای بزم شیلان نواب فلک جناب ولیعهد دوران عباس میرزا که صاحب اختیار امور دارالخلافه طهران بود، زحمت قدوم مسرت لزوم شاهنشاه معدلت توامان را [۱۰۳] در سرای دلگشای خویش اسباب طویی^۴ دلکش مهیا و روز دیگر کاشانه شاهزاده خورشید لقا از فرّ نزول شهریار توانا طعنه‌زن سپهر مینا آمد. پیشکشی که سزاوار چنین میهمان و شایسته^۵ چنان میزبان باشد و مراتب صداقت و جانفشانی را ترجمان بود، از پیشگاه حضور بحر گنجور گذرانیده و بیش از پیش مورد تفقادات خاطر خطیر همایون گردید. تفصیل آن، موازی یک‌هزار قطعه سنگ آسمان رنگ از چهار صنف^۶ گوهر معادن روم و فرنگ و ده سر اسب مجره تنگ و یکصد نفر هیون نهنگ آهننگ و ده قطار استر صرصر نیرنگ و بدره بدره از آن هوش ربای مردم با فرهنگ و تنگه‌تنگه از امتعه و اقمشه رنگارنگ است که محاسب و هم، از حساب ثمن هر یک به تنگ و گنج باد آورد را در برابر آنها شرمساری در چنگ است. بالجمله صاحبقران موید را هوای تفرج دشت قیچاق و تنبیه ترکمانان پر شقاق بر سر افتاد و به اجتماع^۷ لشکر انجم حشر فرمان داد. لمولفه:

زمین آمد به جنبش از هجوم لشکر بی مر زمین آمد به نالش از غریو گرد غارتگر^۸

۱. ملی و مجلس: «خمپاره‌های» ۲. ملی: «بدره‌های» ۳. مجلس: «انشاد»

۴. ملی: «طوفی» ۵. ملی: «سزاوار» ۶. ملی: «صف»

۷. ملی: «اجماع» ۸. ملی: - «گرد غارتگر»

ذکر عزیمت رایات ظفر نشان به صوب گرگان و گرفتن گروگان از ترکمانان واقعه در آن مکان و رجعت به دارالخلافه طهران

طوایف یموت و کولان معروف به ترکمان صاین خانی، قرنهاست^۱ در کنار رود گرگان ساکن و همواره تابع حکام استرآباد و باج‌گزاران سروران و شهریاران ایل جلیل قاجار بوده‌اند. درین سال بیگلربیگی استرآباد از خلاف اندیشی ایشان شکایتی کرد و تنبیه آن قوم ضلالت نشان را استدعایی به عمل آورد.

موکب ظفر نشان به عزم تفرج ولایت مازندران و گوشمال آن قوم خذلان بنیان در یوم شنبه هفتم شهر صفرالمظفر سنه یکهزار و دویست و هجده از دارالخلافه طهران حرکت و چند روز در منازل ارم مشاکل ساری و قراپه و استرآباد به جهت تفرج صید و شکار و اجتماع^۲ سپاه جزّار و استجمام مراکب هامون سپار متوقف، و پس از آن منزل قراشیخ که محل وقوف ترکمانان است، موقوف اردوی سپهر موقوف شد [و] خیام ظفر احتشام را قبه بر سپهر برین سوده، فوج فوج از سپاه نصرت نشان را از هر طرف به اماکن و مساکن ایشان مأمور فرمود. چند روزی نگذشت که خاطر مجموعشان پریشان گشت [و] خرمن‌های اندوخته از آتش یغما سوخته و آلاچیق‌های افراخته از شعله انتقام افروخته آمد. دختران ماه پیکر اسیر ترکان پرخاشخر و نسوان قمر منظر دستگیر غازیان مظفر شد. قیمت تنگ شکر ارزان و رواج حقه گوهر رایگان گردید. اموال آن فرقه منافق از صامت و ناطق به معرض نهب و غارت رفت و به قتل رجال ایشان از دربار اعلی اشارت. پس از آنکه بقیة السیف روی به وادی امان آوردند، مروّت جبلی بر آن قوم نادان رحمت آورد و جمعی از معارف هر طایفه را با کوچ و بنه به عنوان گروگان برداشته روانه دارالخلافه کرد. از آن جا اعلام ظفر فرجام به جانب چمن کالپوش شقه‌گشا [گردید] و پس از انجام مهام صید و شکار و تماشا، عطف عنان کرد و منزل چشمه علی دامغان محل نصب رایات [۱۰۴] ظفر اعتلا گردید.

نواب نایب السلطنه العلیّه که در طهران به محارست گنج‌های گران و مراقبت احوال رعایای آن سامان مأمور بود، بر حسب احضار در آن منزل دلگشا از شرفیابی رکاب اعلیٰ افتخاری بی‌منتها حاصل نمود. بعد از انقضای بیست روز که کوه و دشت از کبک و نخجیر خالی گشت، به صوب دارالخلافه طهران رکضت آرا [شد] و روز یکشنبه^۱ هفتم شهر جمادی الاول، ساکنان آن خطه فرح‌زا از یمن ورود موکب ظفر لوا شادی‌افزا گشتند. خریف خرف^۲ دم‌سردی پیشه کرد و بنیان طرب را با تیشه ستیزه از ریشه برآورد؛ مریم عهد و خاتون آسمان مهد، والده معظمه شاهنشاه آگاه را عارضه [ای] عارض ذات کامل الصفات شد و معالجه اطبا بر خلاف تمنا مزید علت عارضه ذات [گردید].

مثنوی:

از قضا سرکنگبین^۳ صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌نمود
از هلیله قبض شد اطلاق رفت آب آتش را مدد شد همچو نفت

در عشر اخیر شهر شعبان المعظم، طایر روح پر فتوحش به هوای آشیان غرفات جنان بال همایون فال گشود و بازماندگان خویش را قرین درد و الم ساخته سرای فانی را وداع نمود. در عرصه ری از مصیبت وی فزع اکبر بر پا شد و غوغای روز محشر هویدا. تفصیل این ماجرا را به جز افزایش غصه بینندگان سودی نیست و اعلام این قضیه را اشارتی کافی است. پس از تجهیز و تلقین و نماز، نعش مطهرش را بر حسب وصیت حمل و نقل به نجف اشرف نمودند و از آسودن در آن خاک پاک بر مدارج عالیه‌اش در بهشت فرحناک افزودند. [مصر]ع: این است خریف ای دل تا باد نپیمایی

ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اُخرس
و سیاست او در حضور سرکار قدر اقتدار اقدس

در ضمن داستان واقعه سنه ماضیه ذکر شد که حسین خان سردار خراسان با

۲. خریف: پاییز؛ خرف: پیر و نادان؛ خریف خرف: پاییز پیر

۱. مجلس: «شنبه»

۳. ملی: «سرکه انگبین»

امرای آن سامان حسب الامر خدیو زمان تسخیر قلعه ارض اقدس را برزده و امان آمدند. بعد از نزول موکب اجلال به دارالخلافة بی زوال، حسین خان، مقدم شاهزاده بی همال محمد ولی میرزا، راکه در سمنان بود، با سپاهی گران از درگاه خسرو زمان استدعا نمود. پس از حصول [این] مدعا، حسین خان و امرا قرین استظهاری زیاده [گشته] و جنابش را در شهر نیشابور متوقف و خود با جمعیتی موفور قلعه ارض اقدس را محصور [کرده] و هر رکنی از حصار را یکی از امرا به عهده گرفت. مدت چهار ماه محاصره به طول انجامید و خاطر اهالی آن ارض فیض قرین از طول محاصره و شدت عمل نادر میرزای سردار، فوج فجره ملول گردید.

نادر میرزا تا اندوخته در گنجینه داشت، حرسه قلعه را به فکر مخالفت نمی گذاشت؛ چون دستش تهی و لوای اقبالش روی در کوتاهی آورد، از بخت نامساعد دست به دفاین و خزاین حضرت رضوی - علیه السلام - دراز کرد و از قنادیل طلا و نقره و سایر اسباب زرین و سیمین آنچه سراغ داشت گرفته سکه زد و صرف نمود. به ^۱ اینها نیز متقاعد نگشته، تیشه بیداد بر پای ضریح سیمین نهاد و از ظهور این جنایت، ابواب غیرت بر چهره اهالی آن ولایت گشاد. حفظه قلعه از امرا و اعیان از اندرون و بیرون با یکدیگر همدستان و در اوایل شهر رمضان المبارک [۱۰۵] هنگام صبحی که شام نکبت مخالفین بد آیت بود، سپاه جرار از اطراف قلعه یورش بردند و حارسین نیز دست از ممانعت برداشته زمام اختیار را به دست حاصرین سپردند. خدمه روضه مطهره به ^۲ اندیشه دستبرد سپاه، ابواب رواق عرش مساق ^۳ را بستند و به انتظار حکم تقدیر نشستند.

نادر میرزای نادان سگ طبیعت به تصور این که صدور این هنگامه به اذن و اجازه جناب سید کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی است، سراسیمه گشته با جمعی از تابعین ضلالت آیین به سراغ جناب میرزا شتافت و باب روضه مقدسه را از ضرب تبرزین شکسته جناب میرزا را در حرم محترم مشغول به ذکر تعقیبات نماز یافت. شقاوت جلی او را محرک و چند زخم کاری به آن مقرب درگاه باری زده روی از آن روضه مقدسه برتافت. علی العجالة بر خنگ ادبار سوار و از ممری غیر معهود از شهر

۱. ملی: «با»

۲. ملی: - «به»

۳. مجلس: «عرش ساق»

بیرون رفته ره سپر کوه و هامون شد. سپاه مظفر برج و باره را مسخر و سردار و امرا داخل آن ارض خلد اثر شدند. نواب شاهزاده نیز که در نیشابور بود، در عصر همان روز از کیفیت ماجرا آگاه و شب هنگام ایلغار کرده علی الصبح وارد گردید.

نادر میرزا در چهار فرسنگی شهر به خیمه یکی از احشامی آن سامان فرود آمد و اراده داشت که به امید اعانت ممش خان کرد به صوب چناران شتابد. جمعی از روستاییان^۱ او را دیده مغلول گردانیدند و بر الاغی و ارون سوارش کرده سخره کنان به خدمت نواب شاهزاده کشانیدند. این اوضاع را^۲ که می نگریست، بر بخت خویش و آن حرکات شقاوت اندیش به غایت می گریست. در خلال این احوال، روح پر فتوح آن سید کامل به غرفات جنان مأوا گردید و در جوار آن بزرگوار مدفون گردید. نواب شاهزاده و امرا سه روز تعزیه جناب میرزا را بر پا و کیفیت آن فتح نمایان و گرفتاری نادر میرزای شقاوت ارکان را عرضه داشت سده سنیه^۳ اعلی داشتند.

در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت سیر در دارالخلافة جنت اثر به عرض دارای مظفر رسید و حکم محکم به آوردن نادر میرزا و اعوانش صادر گردید. نواب محمد ولی میرزا به والی گری ولایت خراسان مأمور و سردار مزبور و امراء لشکر منصور و اهالی آن کشور از یمن مرحمت خاقان مروت سیر به غایت مسرور آمدند.

موکب اعلی کره^۴ بعد اولی قشلامیشی^۵ را در متنزهات مازندران بهشت نشان از دارالخلافة طهران نهضت آرا و قریب به چهل روز در آن صفحات خلد آیات صیدکنان و عشرت پیرا [گردید] و پس از فراغ از گشت و تماشا، روی سعادت به دارالخلافة بهجت انتما [آورد] و در اواخر شهر ذی قعدة الحرام، مقر خلافت کبری از یمن ورود صاحبقران توانا، طعنه زن گنبد خضرا آمد.

نادر میرزا و برادران و پسرانش با سایر اقوام و متعلقان محبوساً [و] مغلولاً در پیشگاه حضور معدلت دستور ایستاده حکم سیاست را به تلافی آن همه خیانت آماده گشتند. شهریار دادگر به نفس نفیس با او مکالمات نمود و مؤآخذات فرمود. از قتل

۱. ملی و مجلس: «روستایان» ۲. مجلس: - «را»

۳. حرکت به سرزمینی گرم در زمستان، به قشلاق رفتن

جناب میرزا انکاری داشت و خود را بری الذمه می‌پنداشت. بعد از جرح لسان و اخراج عینین و قطع یدین به مکافات قتل ذریه سید [۱۰۶] ثقلین به ضرب دشنه و تیغ دژخیم روح کثیفه‌اش از کالبد خبیثه فرار و اعضا و جوارح پلیدش طعمه کلاب میدان و بازار شد. برادران و پسران و اعوانش، بعضی از عقب آن روان و برخی مبتلای بلای کوری درکنج رنجوری سرگردان آمدند. نسوان و صبا یای آن طایفه را کوکب بخت از وبال درآمده^۱ از همسری و چاکری نواب شاهزادگان و امرا و اعیان، هم آغوش امید فراوان شدند.

عدالت منتقم حقیقی را ازین معنی می‌توان دریافت که از قرار اظهار، فتحعلی‌خان جدّ اعلی و همنام این شاهنشاه توانا را نادر شاه جدّ نادر میرزا باعث گشته از میان برداشت و این سمّی جدّ بزرگوار، تیغ انتقام بر جان همنام نادر شاه و سایر اولاد او گذاشت: «فاعتبروا یا اولی الابصار».

مؤلف را درین داستان قطعه [ای] مشتمل بر تاریخ موزون و درین رساله ثبت افتاد.

لمؤلفه:

شنیده [ای] تو که فتحعلی اول را	همی به ملک خراسان بکشت نادر شاه
چو جدّ امجد فتحعلی شه ثانی است	قصاص آن را این یک کشید از اشباه
چو بود نادر ثانی ز دوده افشار	سمّی نادر و ز احفاد نادر گمراه
بکشت فتحعلی شاه ثانی بقصاص	زهی عدالت یزدان و بخت شاهنشاه
چنانکه خون سیاوش گرفت کیخسرو	گرفت شاه جهان خون جدّ و نیست گناه
نوشت خاوری از بهر سال تاریخش	هلاک نادر ثانی بود پدید از شاه

فصل سوم

جنگ‌های اول ایران و روسیه

بخش ۱

بهاریه سال نیکو مال سیچقان ٹیل خیریت دلیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هجده هجری [قمری] و خبر مداخلت [کشور] روسیه روسیه^۱ در ولایت گنجه و ایالت حسن علی میرزا و ابراهیم خان در طهران و کرمان

رایت فیروزی آیت صبح اسلام و آیت قلع ماده کفره شام، اعی مهر آینه فام درین سال بهجت انجام در صبح چهارشنبه هشتم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و هجده^۲ هجری از ساحت مسرت فرجام حوت به عرصه حمل نزول اجلال نمود. سپاه بنی اصغر ریاحین صفرا رنگ به مداخلت حدود ایران زمین گلشن تاختند و به دعوی برابری با ترکان گلگون چهر سوری پرداختند. از گل های حمراوی و ریاحین صفراوی اسلام و کفر با هم مقابل آمدند و به مدد توپ های تندر فغان سحاب^۳ و باریدن مهره های آتش فعل منجمد آب، یکدیگر را قاطع عروق و مفاصل شدند.

سپهسالار روسی نژاد دی^۴، خاک ادبار بر فرق ننگ و عار بیخت^۵ و در برابر سلطان بهار، تاب توقف و درنگ نیاورده فرسنگ فرسنگ گریخت. وشاقان سنبل و سوسن چون خوبرویان گرج وارمن، حشر سبزه را اسیر آمدند و از همت خسرو ربیع در عالم گلشن بدیع عالمگیر شدند. شکوفه که ایلچی دولت بهار است، با عمری دو روزه از صدمه گلوله هندوی غمام روی از عالم برتافت و سفیر گل نیلوفر با لباسی نیلفام به معذرت این کار نابهنگام^۶ به دربار دارای گلشن شتافت. قوه نامیه که شاهزاده بخارای

۱. مجلس: «سنجاب»

۲. مجلس: «هیجده»

۳. مخفف روسیه

۴. ملی: «تا بهنگام»

۵. ملی: «بیخت»

۶. مجلس: «وی»

جمرات است، رسولان چرب زبان سوسن را با تحف خُتلیان^۱ صرصر تکی شمال و صبا به درگاه خسرو بهار فرستاد و از دم سردی برادر دی، زبان به شکایت برگشاد^۲. افغان هزارستان زابلستان گلستان هوای دور کردی داشت؛ خسرو گلشن، نوروز [۱۰۷] فیروز را به دعوت وی برگماشت.

ترتیب بزم شیلان نوروزی را شاهنشاه جم جاه بر فراز گاه سپهر دستگاه قرار گرفت و دیوانخانه سلطنت و ایوان خلافت از فَرّ ذات همایون رونق پیرار و پار یافت. پس از انقضای بزم شیلان نوروزی به جهت اتمام آن جشن فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت اندوزی به سر شد و بعد از آن شاهنشاه مظفر را به سبب ظهور جسارت روسیان خیره سر، عزیمت مملکت باختر منظور نظر آمد.

تبیین این مقال آن که: بعد از وصول خبر بهجت اثر تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس، بلافاصله خبر ملالت سیر عزیمت روسیه و سیاه به صوب ولایت قره باغ^۳، از چهره برقع برگشاد و نوش و نیش و مسرت و تشویش با هم مقارن افتاد. جوادخان زیادلوی قاجار حاکم ولایت گنجه، به انهای مسرعان سریع السیر این مراتب را بر رای مملکت آرا عرضه داشت نمود و به استدعای امداد از جانب دولت خداداد زبان ضراعت برگشود. داور عاقبت نگر را حفظ ثغور اسلام و حراست جان و مال امت رسول انام، گریبانگیر خاطر معدلت مظاهر شد و فرامین قدرآیین به عهده حکام و خوانین مملکت آذربایجان صادر که هر یک جمعیتی فراهم آورده بر سیل استعجال به امداد جوادخان پردازند و خاطر از دغدغه این کار فارغ سازند.

سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه نیز^۴ مأمور آمد که به چاپاری به صوب گنجه شتافته حاکم و اهالی را از توجه خاطر عالی این برگزیده حضرت لایزالی و تعیین سپاه ظفر همراه آگاه و وقایع اتفاقیه را روز به روز عرضه درگاه فلک خرگاه دارد. تفصیل این حالات و سبب مداخلت آن طایفه کفر علامات از قراری است که - انشاء الله تعالی - در داستان ماسیاتی ذکر خواهد شد. بالجمله چون در این عزیمت، اهتمامی در مهمات ثغور ممالک اسلام ضرور بود، شاهباز همت داور بلند فطرت به انتظام مهم هر

۱. ملی: «خیلنان»

۲. مجلس: «برگشاد»

۳. مجلس: «ولایت بردع»

۴. مجلس: - «نیز»

حدود و ناحیت بال همایون فال گشود.

از این‌که امورات ولایت کرمان را چندان نظامی نبود و افاغنه ساکن محال سیستان را، گاهی به اقتضای فطرت پلید، رای هرزه در الفتنه جویی میل می نمود و حسن خان ولد محمد تقی خان یزدی حاکم آن جا را به سبب بی حالی و عدم آگاهی در امور ملکداری تسلطی که باید ممکن نه، لهذا حسین قلی خان عزالدینلوی قاجار به احضار او مأمور و ابراهیم خان عم‌زاده به ایالت آن ولایت مسرور و با جمعیتی که نظم آن حدود را ضرور بود، روانه آن سامان و ثغور شد.

ایالت مقرر خلافت عظمی که از معظمات خدمات دولت کبری است، به عهده نواب شاهزاده حسن علی میرزا محول و جناب قایم مقام صدارت اعظم، میرزا عیسی فراهانی الملقّب به میرزا بزرگ را، مباشری امور نواب شاهزاده برگردن ارادت مسجل آمد و حضرت ولیعهد دولت قاهره نواب عباس میرزا، که تا آن زمان فرمانروای دارالخلافت بود، به انتظام مهمام مملکت آذربایجان نامزد گردید.

تاریخ مداخلت روسیه در سرحد مملکت ایران از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت:^۱

خدایا تو آسان بکن کار خلق	بدا زندگانی که مشکل بود
به ما رسم اسلام آموختی	ز کفار این کار باطل بود
به دریا فتادند ایرانیان	همان لطف دادار ساحل بود
[۱۰۸] بنی اصفیر آمد به ایران زمین	ازین آمدن تا چه حاصل بود
بس این عرصه را کار مشکل شده	بس آن فرقه را فتنه در دل بود
بود در کجا صاحب ملتی	که کافر به ملت مقابل بود
ولی شکر لله شهنشاه ما	فن مُلکداریش کامل بود
کجا باک دارد شهنشاه دین	که کافر نه قومی که قابل بود
چو عاقل بود باغبان زاغ را	یکی سنگ کافی ز عاقل بود
ز اندیشه این فتنه زایل کند	کجا کامل ابله چو جاهل بود

کنون عنقریب است تا بنگری که این فتنه از ملک زایل بود
مگر لطف یزدان و بخت ملک به دفع عدو این دو عاجل بود
ندانم چه گویم از این ماجرا درین داستان طبع کامل بود
به تاریخ آن زد رقم خاوری به ایران ما روس داخل بود

ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی‌ایمان و سبب مداخلت ایشان
در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل جوادخان زیادلوی قاجار

جماعت روس موافق احادیث جناب نبوی - صلی الله علیه و آله وسلم - معبر از بنی
اصفر و در سمت^۱ شمال مسکن و مقر دارند. مملکت روسیه آنچه از ابتدا متعلق به
خودشان بوده، همان محال مسقو^۲ است. پس به مرور ایام که سلاطین را قوتی و قدرتی
پیدا شد، از اطراف و اکناف باب جدال گشودند و ممالک بی‌نهایت بر مملکت خویش
افزودند. حدود ممالکی که اکنون در تصرف دارند، سوای ولایاتی که از ایران متعلق به
خویش می‌شمارند، عرضاً از نقطه طرف شمال بسته به دریای منجمد و تا نقطه طرف
جنوب پیوسته به خاک دریند، هفتاد و دو درجه تا چهل و دو درجه و سی دقیقه است.
مسافت این عرض پانصد و نود فرسنگ و طول این مملکت از مشرق ولایت سبیر^۳ که
متصل به دریای محیط است تا مغرب قرال^۴ له^۵ هشتصد و پنجاه فرسنگ است.

با آن که اکثر از اراضی شمال و طرف مشرقش غیر مسکون و بیابان است، باز چهل
و یک ایالت و محل حکومت دارد. جمعیتش از روی تخمین مهندسین هشتاد کرور است
و در السنه اهالی اروپا این سخن غریب معروف و مشهور. در اکثر ولایاتش جبال عظیمه
بسیار مرتفع و کوه قاف نیز در آن مملکت واقع است. تختگاه آن مملکت شهر پترز
بورغ^۶ و نهر پالطق^۷ از وسط آن جاری است. هوای سمت شمالش به مرتبه [ای] سرد

۱. مجلس: «سمن»

۲. مسکو

۳. سبیری

۴. کشور

۵. لهستان امروزی

۶. سن پترزبورگ

۷. پالطق به نظر همان بالتیک است که مؤلف دریای مجاور شهر را با رود «نوا» که از میان شهر می‌گذرد اشتباه گرفته است؛ مجلس: پالطن

است که اکثر روزها طیور در هوا منجمد می‌شوند [و] هوای طرف جنوبش معتدل است. میوه آلات در شمال آن نایاب است و در طرف جنوب قدری یافت می‌شود، اما بی‌مزه و کم‌آب. محصولات به‌دستور معادن طلا و نقره و احجار بدل جواهر آلات در ولایت سیبر فراوان است و سایر معادن از قبیل آهن و مس و سرب و قلع در اکثر اماکن بی‌پایان. متاعی که انحصار به آن مملکت دارد، جلود خز و سنجاب و سمور و قاقم است که در ولایات سیبر صید می‌نمایند. صنایع غریب ایشان آینه‌های صاف [و] روشن بزرگ یک ذرعی تا شش ذرعی بل زیاده است [و] اغلب صنایع مملکت اروپا را از انگریز و غیره نیز، می‌سازند اما هنوز به آن [۱۰۹] امتیاز نیست.

اهلش به غایت غیور و بی‌باک و بی‌نهایت جسور و غضبناکند. ارباب تواریخ روسیه حکومت و سلطنت روس را در دویست و شصت هجری نوشته‌اند. لقب پادشاهان آن جا «زار»^۱ است، مثل فغفور و خاقان و رای؛ اکنون ایمپراطور^۲ می‌نامند و معنی ایمپراطور، شخصی است که بر طوایف مختلفه، بزرگ و فرمانروا باشد؛ یعنی شاهنشاه و این لقب در نزد ایشان به غایت معتبر و دلخواه است.

در آن تاریخ بزرگ روسیه، روریک نام داشته و تا یکصد و بیست و یکسال^۳ بعد از آن تاریخ اوقات به بت‌پرستی می‌گذاشته‌اند. در سنه سیصد و هشتاد و نه هجری، ولیدیمر^۴ نام بزرگ روسیه از ولایت یونان چند کتاب از دین عیسوی آورد و اهالی روس را به آن دین مایل کرد؛ ولیدیمر را به این^۵ سبب معتبر می‌دانند و او را ثانی پطرکبیر می‌خوانند.

در سنه ششصد و بیست و پنج هجری^۶ جوجی خان بن چنگیز خان ولایات روس را مسخر و جمعی از تاتار را در توقف آن جا مقرر کرد. در سنه هفتصد و هفتاد و چهار دیمتری ایوان ویج نام در مسکو^۸ خروج و تاتار را اخراج نمود. سی سال بعد از آن،

۱. زار

۲. مجلس: «امپراطور»

۳. مجلس: «یکصد و بیست سال»

۴. ولادیمیر

۵. مجلس: «آن»

۶. مجلس: - «هجری»

۷. ملی: «هفصد»

۸. مسکو

امیر تیمور گورکان مسقو را متصرف و قدری لشکر در آن جا متوقف گردانید. در سنه نهصد و دوازده هجری ایوان وسلویج^۱ نام سلطنت یافت و روی لشکر امیر را از آن ولایت برتافت و برخی از ولایات قریق و تاتار را ضمیمه مملکت ساخت.

در سنه یکهزار و دویست و پانزده هجری، قرالین له و سوبد با هفتاد هزار سپاه از تاتار و غیره مسقو را گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد و بیست هزار نفر از روسیه مقتول شدند. بعد از آن قیدور نامی به سلطنت واقع و چون اولادی نداشت این سلسله منقطع گردید [تا آنکه] برادر زن قیدور، بوریس گودانیف شاه شد و سه سال مملکت روس گرفتار قحطی ناکار آمد و قریب پانصد هزار نفس با قائد مرگ همراه [شدند].

پس از فوت بوریس، مملکت را پادشاهی نبود و در سنه یکهزار و سی و سه هجری، دولت به سلسله پادشاه حال منتقل و میکائیل فنودوریج^۲ را، که از خویشان پادشاهان قدیم و بزرگ جمیع کنایس بود، به دعوی الهام ربّانی پادشاهی حاصل شد [و] با برخی از قرالات فرنگ موافقت ورزید و بعضی از علوم ظاهر گردانید و در اندک زمانی روانه دیار آخرت گردید.

[پس از او] الکسه، ولد میکائیل بر تخت نشست و با جماعت قزاق عهد دوستی بست [و] طوق بندگی سایر مردم را از گردن رعایا برداشت و همت بر آزادی رعیت گماشت و گفت: «رعیت شاه را به منزله فرزند است و اطاعت پدر فرزند را سودمند.» کتب چند در علم آداب تصنیف نموده مردم را آموخت و نوشتجات احکام قدیمه را یکجا در آتش سوخت، با مملکت چین بنای تجارت گذاشت و پس از شش سال راه دیار آخرت برداشت. [او] وصیت نمود که سلطنت در میان دو پسر و یک دخترش قسمت شود [۱۱۰] فنودور^۳ و ایوان از زن اول و پسر دیگرش که پطر نام داشت، از زن ثانی بود. اگر چه پسر بزرگ بر تخت نشست، ولی با وجود پطر که پسر دیگر بود و کوچکتر، از سلطنت طرفی نبست.

این پطر در سنه یکهزار و نود و هشت هجری متولد و بعد از برادر آرایش تخت و مسند شد. قوانین سلطنت را خود مخترع بود و باصغرسن میل به نظام جدید نمود. وقتی

۱. مجلس: «وبیلویج»

۲. مجلس: «قیدوریج»

۳. ملی و مجلس: «قیدور»

ایلچی به قرال هولند می‌فرستاد، خود داخل نوکران ایلچی شده روی به سیاحت نهاد. دو سال در اکثر ولایات، خاصه انگلتره سیر کرد و اکثر صنایع را از کشتی سازی و غیره به عمل آورد. بعد از مراجعت مردم را به سیاحت امر نمود و جماعت روس را که تا آن زمان حکم حیوانات داشتند، ابواب انسانیت بر رخ گشود.

در اندک زمانی موازی سی هزار سپاه نظام^۱ آراسته ساخت. و خود اکثر اوقات در میان صالادات^۲ جدید به مشق طبّالی می‌پرداخت. از اطراف ارباب صنایع جمع آورد و در قلیل مدتی صنایع روس شهرت کرد. در سینه یکهزار و یکصد و هفده، شهر پترپورغ را بنا نهاد و مدت چهار ماه در طرح آن به فکر دور و دراز افتاد. پورغ در لغت روس به معنی بندر کوچک است. قرال سوید در طرح آن شهر به او حسد بردند و با او جنگ‌ها کردند. در اول پتر مغلوب بود [اما] در آخر [امر] ایشان را منکوب می‌نمود.

[پتر] با دولت عثمانی در کنار رود پروس مقابله کرد و چون در برابر شوکت آن دولت قدرتی نداشت، زنش کترین^۳ تحفه بسیاری به جهت صدر اعظم روم که سرعسکر بود، فرستاده بنای صلح گذاشت. صدر اعظم به علت همین خیانت در دولت مقتول شد و از صدر زندگانی معزول آمد. بعد از آن پتر مزبور به سیاحت نمسا^۴ و پاریس پرداخت و بعد از مراجعت به مدد لشکر، قلعه جات و لنگرگاه‌ها و کشتی‌های جنگی در بنادر روسیه ساخت^۵ شهرها و عمارت‌ها بنا نهاد و رودخانه‌ها پست کرده و چشمه‌ها احداث نموده، قوانین تازه در مملکت ازو به جا افتاد. در اجرای سیاست قدری تندخو بود و به این سبب دوست و دشمن از او احتراز می‌نمود. او را ولدی الکسیس نام دیوانه بود و به حکم شریعت عیسوی پسر را مسموم نمود [و] کترین زن خود را بر تخت نشانید و خود تخت بدل به تخته گردانید.

کترین، مردم ضعیف حال را از خراج معاف کرد و تفرقه روس را از هر ولایت جمع نموده و آداب نیکو در دولت نهاده روی به دیار آخرت آورد. در هنگام مردن الکسیس نام پسرزاده پتر اول را که دوازده ساله بود، ملقب به پتر ثانی کرده جالس سریر سلطنت نمود [و] پس از سه سال به مرض آبله بمرد.

۱. مجلس: «سوار نظام»

۲. Saldat = صالادات؛ سالدات: سرباز

۴. انریش

۵. ملی: «بتاخت»

۳. ملکه کترین

در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری «کُوین آن»، دختر ایوان که پسر^۱ پطر اول بود، خویش را پادشاه شمرد. در آن ایام جماعت افغان به ایران آمدند. شاه سلطان حسین صفوی از فرط اضطراب به دولت روس متوسل و امداد از ایشان خواست. کتراین^۲، جمعیتی به طرف دربند و رشت فرستاده هنگامه‌ها آراست. شاه [۱۱۱] طهماسب هم که از اصفهان به مازندران به طلب امداد آمده بود، اسماعیل بیگ نامی از نوکرهای وزیر اعظم را نزد روسیه به رشت فرستاده عهدی بستند و بالاخره به سبب تدبیر نادر شاه افشار عهد را شکستند. تبیین این مقال آن که نادر شاه پس از آن که بر مملکت مسلط شد، در باطن آدمی به دولت روس فرستاده عهدی بست و حکمی گرفت که روسیه از حدود ایران بیرون روند و همان حکم را در جزو به دست یکنفر جارچی داده در ظاهر او را به اسم محصل فرستاد. روسیه به قاعده نظامی که داشتند، اطاعت حکم را لازم دیدند و به دیار خویش عازم گردیدند. قدرت و صولت نادری به همین تدبیر شهرت کرد و بی‌خبران از کار چنین یافتند که روس از هیبت حاکم نادری حدود ملک ایران را خالی کرده و روی به دیار خویش آورده است.

بعد از فوت کوین آن، طفلی دو^۳ ساله ایوان نام را که خواهرزاده او بود، بر تخت نشانیدند. الیزابت^۴ دختر پطر اول آن طفل را مسموم و خود پادشاه آن مرز و بوم شد. پس از او پادشاهی به پطر ثالث رسید و به علت بدخوبی پس از شش سال به دست روسیه مقتول گردید. زن او که مسمات به کتراین^۵ ثانی^۴ و ملقب به خورشید کلاه و دختر پادشاه نمسا بود، پای بر پایه تخت سلطنت سود. او زنی صاحب عزم و رزم و رای و تدبیر و مایل به امورات خیر بود و قوانین تازه در مملکت احداث نمود. [کتراین] ایل کریمیه را که تابع روم بودند با جزیره ایشان ضمیمه مملکت [خود] کرده هر حد را به حاکمی سپرد و در شهر مسقو دارالشفای بنا نهاده چشمه خوشگوار بیرون کرد. دولت روم را به اکراه راضی ساخت که کشتی‌های روس و سایر قراالات که به روس می‌روند، مانع نشوند. صورت پطر اول را در بالای^۵ سنگی نصب نمود و در پطرپورغ و غیره دبستانات

۱. با توجه به مطالب مذکور در این صفحه و صفحه پیشین، احتمالاً «برادر» درست است؛ یعنی کوین آن، دختر

ایوان برادر پطر اول. ۲. مجلس: «ده» ۳. مجلس: «آلیزابت»

۴. کترین - ۵. مجلس: «بالای»

و مدارس پرداخت و راه مسکو را نیکو ساخت.

در اوایل دولت سلطان شهید، مرتضی قلی خان برادرش نزد خورشید کلاه شتافت و به سبب حسن جوانی اعتباری تمام یافت. در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش، اریکلی خان والی گرجستانات به سبب تعرض کوه‌نشینان داغستان و غیره پناه به خورشید کلاه برد و عهدی فی‌مابین بسته شد که روسیه به جهت دفع جماعت مزبوره امداد دهنده اریکلی خان [باشد] و اهالی آن جا رشته متابعت روس را برگردن نهند.

چهار سال بعد از آن امضای عهدنامه به تفلیس رسید و معادل شصت هزار منات که پانزده هزار تومان این زمان است، به صیغه مواجب اریکلی خان از آن دولت معین گردید. گداویچ نامی را که در عهد دولت صاحبقران موید نیز - از قراری که ذکر خواهد شد - به ایران آمد، به گرجستان فرستاده سردار کردند و با جمعیتی وافر روی به کوهستان قفقاز آوردند. چون قرار معاهده این بود که شهر تفلیس به تصرف روسیه داده نشود، لهذا گداویچ مزبور در قفقاز نشسته طرق کوه و هامون را به جهت عبور عراده درست می‌کرد و انتظار می‌برد که هر وقت امدادی [۱۱۲] ضرور شود، به اذن اریکلی خان به صفحات گرجستان رود. یک دفعه با قلیل آدمی به عزم مهمانی به تفلیس وارد و باز به محل اردوی خویش برگشت.

در سنه یکهزار و دویست و نه، از قراری که در کیفیت احوال سلطان شهید ایراد شد، آن پادشاه مغفور به سبب همین جسارت که از اریکلی خان صدور یافت، به تسخیر دیار تفلیس شتافت. والی بدعاقبت از راه وفور غروری که داشت، وقتی گداویچ را به جهت امداد احضار نمود که کار از کار گذشته بود. والی مزبور به کاخت و کارتیل گریخت و باز به دامان دولت روس آویخت. خورشید کلاه با گداویچ متغیر گشت و معادل شصت هزار لشکر به سرداری ولیریان روباف^۱ نام که یک پایش از طلا و در ایران معروف به قزل ایاغ و خورشید کلاه از مصاحبت او ترده‌ماغ بود، به تسخیر ممالک ایران روانه گردانید. مشارالیه به ولایت دربند آمده آن جا را متصرف و روی به قشلاق مغان آورده در آن جا متوقف شد. به گداویچ حکم رفت که بدون تعرض به شهر تفلیس در گرجستان

مانده و در حقیقت پشت سر^۱ قزل ایاغ باشد. در آن اوقات سلطان شهید از سفر خراسان مراجعت و در دارالخلافة طهران مصمم عزیمت مملکت آذربایجان بود که رُهبان این دیر پُرفسوس به رحلت خورشید کلاه پادشاه روس ناقوس کوفت. مدت سلطنت او بیست و پنج سال بود. پاول نام پسر او که بسیار بی عرضه بود، به قانون دولت پادشاه شد و چون به سبب مادر کینه^۲ قزل ایاغ را در دل داشت، احکام متعدده به ینارالان^۳ لشکر ابوابجمعی او نوشته و قشون را متفرق ساخته، او را متفرق ساخت و او را تنها گذاشت. قزل ایاغ نیز ایاغ امید را از صهبای حصول مرام خالی دیده به عقب لشکر روان گردید؛ گداویچ مأمور به توقف شد.

بعد از پنجسال اهالی روس پاول را مقتول و پسرش الکسندر پاولیچ را در سنه یکهزار و دویست و شانزده بر تخت نشاندند و او بیست و پنج ساله بود و وزرای پدر را تبدیل نمود. اذن پوشیدن لباس الوان به هرکس داد و چند نفر کپتان را با تدارک سه ساله به سیاحت دریا فرستاد. مدارس متعدد بنا نهاده علوم غریبه شایع ساخت و به محاربات عظیمه با ناپلیون پادشاه فرانسه و سایر قرالات پرداخت. طایفه یهود را که ذلیل بودند، عزیز کرد و به حسن تدبیر، سی هزار یهود را به دایره ملت عیسوی آورد.

اریکلی خان والی، روی از عالم برتافت و به حکم پادشاه روس، گرگین خان ولد او را گداویچ بر مسند والی گری نشاند. میانه پسران اریکلی خان نزاع دست داد. الکسندر میرزای ولد اکبرش، روی نیاز به درگاه حضرت صاحبقران ضعیف نواز نهاد و الکسندر پاولیچ پادشاه روس به فکر مداخلت در خاک ایران افتاد [از اینرو] یکی از وزرای خود را، که نام زُحَلَش^۴ «سیسیانوف»^۵ و در ایران به سبب ظرافت اتراک آذربایجان، معروف به ایشپخدر^۶ بود، با سپاهی گران از صالدات و سواره قزاق [۱۱۳] و توپخانه و قورخانه، به

۱. ملی : «پست شد» ۲. ملی : «کینه»

۳. جمع ینارال، مترادف جنرال در زبان انگلیسی است.

۴. زحل + ش؛ نام یکی از سیارات منظومه شمسی است که قُدا ما آن را نحس اکبر می دانستند؛ نام زحلش : نام نحسش.

۵. اعتضادالسلطنه در اکسیرالتواریخ او را سیستانلو خوانده است (اکسیرالتواریخ، ص ۳۰۶).

۶. عباس اقبال در کتاب تاریخ مفصل ایران، صفحه ۷۷۸، واژه ایشپخدر را تحریف شدهٔ impectot می داند، به معنی بازرس و مفتش.

صوب تفلیس روان و گداویچ را احضار کرد. گرگین خان خفیف‌العقل ایشپخدر را راه داد و باب بلائی چنین به دست حماقت بر چهره دودمان ولات گرجستان برگشاد و پس از اندک زمانی روی به سفر آخرت نهاد. ایشپخدر، دده‌فال، زن او را با جمیع صغیر و کبیر والی‌زادگان و متعلقان خواست که به پطرپورغ روانه نماید، دده‌فال از غیرتی که داشت، یک نفر از ینارالان روسیه [را]، که ینارال لازار می‌گفتند، به ضرب قمه به دست خویش بکشت. بالاخره جمیعاً را به زور روانه و این معنی زوال دولت ولات گرجستان را بهانه شد: «فاعتبروا یا اولی‌الابصار».

طهمورث میرزای ولد گرگین‌خان از گرجستان فرار و به درگاه عالم مدار آمده قرار یافت. ایشپخدر مردی متهور و بی‌باک بود و از فرط تهور مداخلت به خاک ایران را خیال نمود. به محال جار و تله، بارها لشکر کشید و خون بیگناهان را با خاک راه یکسان گردانید. پس در شهر رمضان المبارک سنه یک‌هزار و دویست و هجده بر سر گنجه تاختن آورد و جوادخان زیاده‌لوی قاجار این مراتب را به دربار سپهر مدار عرض کرد. از قراری که سابقاً ذکر شد، قشون آذربایجانی مأمور به امداد شدند و سعیدخان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه به چاپاری روانه نزد خان جواد [گردید].

بالجمله قبل از آن که قشون آذربایجان برسد، ایشپخدر قلعه را محاصره نموده^۱ دست به انداختن توپ‌های صاعقه نشان گشود. جواد خان با آن که قدرتی نداشت، با قلیل جمعیت خود با سپاه روسیه بنای زد و خورد گذاشت. بالاخره شمس‌الدینلویی نصیب‌بیک^۲ نام که از نوکرهای نمک به حرام او بود، با جمعی از ارامنه گنجه از صف او جدا شده به سپاه روس پیوستند و به سبب این پیوستگی، رشته امید جوادخان را با اهل قلعه از هم گسستند. ایشپخدر حکم به یورش نمود. اهالی قلعه مردانگی‌ها کردند، ولی سودی نبخشود.^۳ صالادات روسیه از برجی که مستحفظ نداشت صعود کرده قدم بالا گذاشت.

کوتاهی سخن، در غره شهر شوال‌المکرم سنه مزبوره، شهر گنجه مسخر و تا سه ساعت قتلی وافر در آن دیار خلد اثر واقع و جواد خان را شربت شهادت نافع آمد. یک

۱. مجلس: «نمود»

۲. ملی: «نیک»

۳. مجلس: «نبخشید»

پسر او نیز کشته گشت و خون سایر کشتگان^۱ از حساب درگذشت. ایشپخدر حصار گنجه را از مسلمانان خالی ساخت و خود با قشون و ارامنه ملعون به توقف پرداخت. از وقوع این فتح، ایشپخدر به غایت مغرور گشته رسل و رسائل به استمالت خوانین قراباغ و ایروان فرستاد. خوانین نیز بدون ملاحظه رفتار آن جماعت با والیان گرجستان، واهمه از قتل جواد خان و اهل گنجه کردند و به آجوبه^۲ [ای] نرم نرم او را بر سر هوس آوردند. ابواب بلائی چنین بر روی ایران و ایرانی باز شد و عقاب رایات پادشاه اسلام را به مجادله کفره ظلام، نوبت پرواز آمد. تاریخ قتل جوادخان از کلک مؤلف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه :

قتل جواد خان نکونام از اُرس
در گنجه گشت واقع و نامی بماند از آن
در راه دین چو عاقبت [۱۱۴] ای دل شهید گشت
باشد مقام و مسکنش آماده در جنان
می جست سال قتل وی از طبع خاوری
اندیشه گفت وای ز قتل جواد خان

ذکر مراوده محمدخان قاجار حاکم ایروان با روسیه بی ایمان
و مأموریت نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا به استمالت محمدخان نادان
و حرکت رایات ظفر نشان به سلطانیه و آن سامان

از قراری که ایراد شد، ایشپخدر بعد از فتح قلعه گنجه، به استمالت خوانین آذربایجان پرداخت. محمدخان قوانلوی قاجار که در بدایت دولت پایدار به ایالت ولایت ایروان برقرار شد، با او به موافقت در ساخت؛ یعنی جعفرقلی خان دنبلی که نزد روسیه

رفته رشته اطاعت ایمبراطور^۱ را بگردن گرفته بود، با کلبعلی خان نخجوانی او را محرک شدند و چون شیطانی که به قالب انسانی رود، راهش را زدند. شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع بر این داستان عرق حمیت اسلام به حرکت آمد و چنین مرکوز ضمیر انور شد که: محمدخان را به نصایح التفات‌آمیز ملوکانه از فکر سازش با روسیه باز دارند و چون قلعه ایروان در حقیقت کلید باب مملکت ایران است، آن جا را به دست آورده همت بر نظم برج و باره گمارند.

نخست حسب‌الامرالاعلی، جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم مراسله [ای] غضب‌آمیز به ایشپخدر سردار روسیه مرقوم و به دلایل موجه بعضی مباحثات عاقلانه و برخی موآخذات ملوکانه در آن معلوم آورد و مصحوب معتمدی از خود نزد او روان کرد و پس از آن به جهت انجام کار ایروان و استمالت محمدخان نادان، نواب نایب‌السلطنه عباس میرزا با سپاهی بی‌کران، مأمور مملکت آذربایجان [شد] و جناب میرزا محمد شفیع معزی‌الیه که از جمله عقلای روزگار و حکیم عقل ذوفنون را در دبستان معرفت آموزگار بود، در آن سفر مشیر و مشاور و صاحب اختیار کار شاهزاده گردون وقار گردید. از امرای نامدار قاجار، سلیمان خان نظام‌الدوله و مهدی‌قلی خان و علی خان قوانلو و رضاقلی خان و مهدی‌قلی خان دولو و پیرقلی خان شاسیاتی و نجف خان سپانلو و الله‌ویردی خان خزینه دارلو، به التزام رکاب نواب شاهزاده نامزد [شدند] و خارج دارالخلافه طهران محل نزول موکب شاهزاده خورشید مسند شد.

صاحبقران آگاه به جهت تماشای سپاه و نظم قبه و خرگاه و التفات با شاهزاده فلک دستگاه، آن معسکر نصرت اثر را به وجود همایون مشرف و قامت قابلیت نواب شاهزاده را به یک ثوب زره پولادی، که دست به دست از جوجی خان بن چنگیز مانده بود، قرین انواع عز و شرف فرمود و شاهزاده بهرام انتقام، با سپاهی خون آشام در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ذی‌حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و هجده از خارج دارالخلافه طهران به صوب مملکت آذربایجان نهضت^۲ نمود. از امراء آذربایجان و غیره الکسندر^۳ میرزای والی‌زاده تفلیس و احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و تبریز و

۳. ملی: «الکسندر»

۲. ملی: «رخصت»

۱. مجلس: «ایمبراطور»

اغورلو خان ولد جواد خان [۱۱۵] حاکم گنجه و ابوالفتح خان پسر ابراهیم خان جوانشیر و عباسقلی خان حاکم نخجوان، به التزام اردوی ظفر شکوه توامان [شدند] و از سران و سرکردگان سپاه ظفر پناه، علی قلی خان شاهیسون و نجف قلی خان گروس و محمدخان افشار خمساوی و شاهرخ خان کرمانی با دستجات خویش به اتفاق موکب فیروزی کوکب والا روان آمدن. چند روز [ی] به جهت اجماع مواکب و استجمام مراکب در دارالسلطنه تبریز آسودند و شخصی از معتمدین را با ارقام قدر آیین به استمالت و نصیحت محمدخان و سپردن قلعهٔ ایروان، روان نمودند. شاهنشاه مظفر پس از روانه داشتن شاهزاده خورشید افسر، ایام عاشورا را به جهت تعزیه داری جناب خامس آل عبا - علیه التحیه والثنا - در دارالخلافه طهران اقامت نمود و در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و نوزده با جمعی از گنبدآوران عرصه جدال به عزم بیلامیشی^۱ روی سعادت به چمن سلطانیه آورده [و] در اواخر ماه مذکور در آن چمن بهجت ظهور، نصب خیام احتشام فرمود و همواره منتظر اخبار از طرف فرزند مسعود نامدار می بود.

[مصر] ع: تا چرخ چه حقه بازی آغاز کند

ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران

در بندر بمبئی^۲ هندوستان و آمدن ایلچی دولت کمپنی به عذرخواهی آن
و سفارت محمدنبی خان در عوض مشارالیه به آن سامان

از قراری که در وقایع سال قبل ایراد شد، حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار به اتفاق جنرال ملکم بهادر خان به سفارت مملکت هندوستان مأمور آمد. بعد از ورود به بندر بمبئی، کارگزاران فرمانفرمای هند مقدم او را محترم شمرده و کمال عزت و احترام از [ا] و به عمل آورده عمارتی ملوکانه به جهت او و همراهانش خالی کرده در آن جا منزل

۱. بیلامیشی: حرکت به سرزمینی سرد و خنک در تابستان.

۲. ملی: «بمبئی»

نمود. و نیز به جهت احترام ایلچی معادل دویست نفر صالادات هنود با چهار نفر کپیتان از اهالی انگریز کشیک او را معین و عزت سفیر مزبور را تعیین این جمع دلیلی مبرهن آمد. روزی هنگام غروب آفتاب که وقت زوال عمر سفیر کامیاب بود، چند نفر از نوکرهای او به سبب فراغت و تفنن تفنگی به جهت طیوری که بر فراز بام و شاخ درختان نشیمن داشتند، می‌انداختند و آن حیوانات بیگناه را هدف تیر بلا می‌ساختند، چون جماعت هنود^۱ مثل طایفه مجوس، صید وحوش و طيور بی‌آزار را که زند بارش می‌خوانند، نوعی از ظلم فاحش بل افحش می‌دانند و تا ممکن دارند به قصد حیوانات بی‌آزار تیغی نمی‌رانند، لهذا کسان ایلچی را از تعرض به آن حیوانات مانع و به اعتقاد خود این ظلم فاحش را دافع آمدند. بالاخره کار به مشاجره کشید و غوغایی شدید ظاهر گردید. حاجی خلیل‌خان که در غرفه [ای] از غرفات منزل داشت به جهت رفع هنگامه قدم به زیر گذاشت. یکی از نوکرهای او چنین گمان کرد که ایلچی به جهت تحریک و تحریص دعوا خواسته بنفسه متوجه شده، لهذا دست به شمشیر برده روی به سوی [۱۱۶] کپیتانی که نوبت کشیک او بود، آورد. کپیتان مزبور نیز چنین تصور نمود که این حرکت به اذن و اجازه سفیر است، بنابر آن طبل جنگ نواخت و صالادات هنود را مأمور به انداختن تفنگ ساخت. گلوله [ای] از تفنگ هندی قضا پران گشته بر سینه حاجی خورد و در همان لحظه قالب تهی کرده بر جای مرد.

فرد:

قضا چون به گردون فروهشت پر همه عاقلان کور گردند و کر

حاکم آن شهر چهار نفر کپیتان مزبور را با دویست نفر صالادات مذکور گرفته در حبس گذاشت و این کیفیت را به فرمانفرمای هندوستان معروض داشت. مارکوئیس لارد و لزللی، وزیر دولت بهیه انگریز که در آن اوقات فرمانفرمای هند بود و مردی عاقل و دانشمند می‌نمود، فی‌الفور عریضه [ای] ارادتمندانه به دربار شاهنشاه یگانه عرضه داشت نموده مستر منستی نام انگریز [ی] بالیوز بصره را با جمعی از معارف ولایت

انگلتره و هند با لباس‌های نیلی فام، که نشانه ماتم و سوگواری است، روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و به عذرخواهی این مطلب به نوعی که سزاوار بود پرداخت. سفیر مزبور در چمن سلطانی به اردوی ظفر شکوه مشرف گردید و پس از تشرّف به انجمن حضور و گذراندن تحف و پیشکش نامحصور چنین به عرض رسانید که: کاری نابهنگام از دست قضا صدور یافت و سفیر دولت علیه به این طریق در هندوستان روی از عالم برتافت. اکنون چهار نفر کپیتان با دویست نفر صالدا در زندان‌خانه منتظر حکم شاهنشاه یگانه می‌باشند؛ هر گاه فرمایش اعلی صادر شود، همه با دست‌های بسته به درگاه عرش اشتباه حاضر آیند.

شاهنشاه مروت دستور که صدور اینگونه امور را ناشی از تقدیرات ایزد غفور می‌دانست، جوابی مرحمت‌آمیز ادا فرمود و کپیتانان و صالداهای مزبور را به یک فرمایش از محبس آزاد نمود. محمدنبی خان همشیره‌زاده حاجی خلیل خان که مردی با ثروت و مکنت و صاحب کمال و معرفت بود، در ثانی مأمور به سفارت آمده به اتفاق مستر منستی مزبور و اوضاعی شایسته روانه آن حدود و ثغور شد.

در باب امداد دولت بهیه انگریز، در دفع روسیه فتنه‌انگیز از جانب اولیای شوکت با تمیز به سفیر مذکور اشارتی شد که با فرمانفرمای هندوستان این سخن را گفت و شنید نماید و گنجینه این تمنا را در گشاید. بالجمله در روز ورود او به بندر بمبئی معادل دویست هزار جمعیت به استقبالش پرداختند و او و همراهانش را با عزتی تمام وارد شهر ساختند و در منزل مصفا مأوا یافتند. هر روز به طرزی تازه عیشی مهتا به جهت او بر پا نموده و مدت پنج ماه در آن ولایت به عیش و راحت به سر برده در بستر کامرانی غنود. روزی سفیر مزبور را تکلیف به تماشای جنگ غراب نمودند و محمدنبی خان و همراهانش از ضرر و^۱ خسارت بی‌نهایت غافل بودند. توپچیان [۱۱۷] آتش‌فشان توپ‌های صاعقه‌نشان را به غرابی که در حوالی ساحل لنگر انداخته بود و مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت،^۲ بسته و گلوله‌های توپ را نیم‌گرم کرده صواعق دریا شکاف افروختند و در لحظه [ای] غراب مزبوره را با آنچه در آن اندوخته بود، سوختند.

۱. ملی: «ضرور»

۲. ملی: «واسب»

سفیر مزبور از آن جا به ولایت بنگاله شتافت و مدت یکسال نیز در آن دیار از عیش و عشرت و کامرانی کام دل حاصل یافت. مبلغ پنجاه هزار تومان در عوض خون حاجی خلیل خان به ولدش آقا محمد اسماعیل داده شد و جهی نیز معین همه ساله در وجه او بنا نهاده [شد]. چون فی مابین دولتین انگریز و روس در آن اوقات مصالحه بود، لهذا در باب مطلب امداد که ذکر شد، فرمانفرمای هندوستان به هیچوجه اقبال ننمود. سفیر مزبور بعد از ادای رسوم سفارت به صوب ایران منصرف و در ازای^۱ آن خدمت نمایان، به منصب وزارت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافرازگشته در دارالعلم شیراز متوقف شد. تاریخ قتل حاجی خلیل خان ایلچی از کلک مولف تحریر و در [۱] این روز نامه تسطیر یافت.

لمولفه :

سفیر ایران در هند شد قتیل جفا

هزار حیف ز فقدان آن سفیر جلیل

ملک به فرقه تجار و معتبر در دهر

وطن به عرصه قزوین و مفتخر از ایل

عبت بکشتند او را مخالفان هنود

ز ضرب تیر جفای هنود گشت قتیل

ببین ارادت او را که بسکه دولخواه

به راه خدمت شه کرد جان خویش سیل

درین مقدمه ناگهان برفت از یاد

خلیل و نیت او قصد قتل اسماعیل

چو یافت خاوری از این مقدمات خبر

به سال کرد رقم آه قتل حاج خلیل

ذکر حرکت نواب نایب السلطنه به صوب ایروان و مجادله او با طایفه روسیه بی‌ایمان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان

نواب نایب السلطنه بعد از فرستادن معتمدین چرب زبان به استمالت محمدخان به صوب ایروان چند روزی به جهت آسایش سپاه کینه‌خواه در دارالسلطنه تبریز متوقف و در روز چهاردهم شهر صفر المظفر، موکب ظفر از آن جا حرکت کرده در محال نخجوان، از کیفیت وفور استکبار و استنکار محمدخان در اجرای خدمت واقف شد و مشخص گردید که مشارالیه را دیو جهالت و سوسه کرده و در پشت دیوار مخالفت پناه آورده است و معتمدی نزد ایشیخدر سردار روسیه فرستاده او را در عزیمت ایروان و سپردن قلعه، ابواب هوس بر رخ گشاده است و ایلات حول و حوش ایروان را بعضی به قلعه آورده و جمعی دیگر را روانه سرحدات قارص و وان^۱ و بایزید کرده است.

نواب نایب السلطنه را غیرت جنگی حرکت نمود و بلا تأمل بر مرکب ایلغار سوار گشته به صوب ولایت ایروان نهضت فرمود. روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر صفرالمظفر در کنار رودخانه زنگی، نیم فرسنگی ایروان نزول [۱۸] اجلال دست داد و بلا تأمل سنگرهای متین به جهت آسایش لشکر ظفر قرین در آن سرزمین بنا نهاد روز اول ورود، اهالی قلعه خیرگی^۲ بنا نهادند و به انداختن توپ‌های آتش فشان ابواب بلا بر چهره گشادند و توپچیان معسکر همایون نیز به افکندن گلوله‌های توپ و خمپاره اژدر دهان قلعه گیان را جواب‌های با صواب دادند.

چون ایلات حوالی ایروان از خیالات بی‌حاصل محمدخان به محالات حدود روم متفرق گردیده بودند، مهدی‌قلی خان قاجار دولو با معادل شش‌هزار سوار جرّار به کوچانیدن آنها مأمور و با ارقام لازمه به عهده پاشایان دولت عثمانی روانه آن حدود و ثغور شد. بعد از وصول مهدی‌قلی خان به سامان روم، پاشایان آن مرز و بوم به قدم صداقت پیش آمده^۳ ایلات کنگرلو و قاجار را تسلیم کردند و مشارالیه آنها برداشته و

۱. ملی: «دوان»

۲. ملی و مجلس: «خیره‌گی» ۳. ملی: «آمد و»

طبل رجعت کوفته روی به اردوی کیوان پوی آوردند.

ایشپخدر نیز با مساوی بیست هزار صالادات آتشبار و شش هزار سوار جرّار و سی عراده توپ صاعقه‌بار، به سبب دعوت محمدخان ایروانی قاجار، به جانب اردوی ظفر شعار رهسپار بود. در محال پنبک ناگاه به مهدی‌قلی‌خان دچار و از دو طرف نایره قتال پر شرار آمد. مهدی‌قلی‌خان جمعی را^۱ به راندن ایلات معین و خود با معادل هفتصد^۲ سوار که همراه داشت، حایل آن سیل بنیان‌شکن شد. تاب مقاومت در برابر آن خیل سرشار نیاورده و همه جا جنگ [و] گریز کرده خود را به معسکر نواب شاهزاده رسانید و ایلات مزبور صحیحاً [و] سالم‌اً وارد گشته، هر طایفه در قریه و قلعه [ای] که متعلق به ایشان بود، ساکن گردید. سپهسالار روسیه با آن افواج عفریت مانند، همه جا منزل به منزل رانده روز چهارشنبه هجدهم شهر ربیع‌الاول در حوالی اوچ کلیسیا^۳ سه فرسنگی ایروان نزول نمود.

جمعی از [سپاهیان] روسیه در همان روز حصار اوچ کلیسیا را خالی تصور کرده روی به دخول قلعه آوردند. قلیلی از جزایرچیان سپاه ظفر پناه که به محافظت آن جا مأمور بودند ساکت نشسته و تفنگها بر سر دست در آورده، روسیان را که به نزدیک قلعه رسیدند، به یکبار هدف تیر بلاگردانیدند. برخی بی‌روح گشته [و] بعضی دیگر مجروح خود را به معسکر ایشپخدر رسانیدند. قراولان اردوی شاهزاده در غروب همان روز این خبر را داده نواب نایب‌السلطنه، علی‌قلی‌خان شاهسون^۴ را که مردی تجربه کرده و کارآزموده بود، در همان شب با جمعی از سوار به اوچ کلیسیا فرستاده مقرر فرمود که از کار خصم کینه‌خواه آگاه و او را از فکر شبیخون انداخته تا طلوع صبح لوای محاربت افراخته باشد.

نواب اشرف در صبح پنجشنبه نوزدهم شهر مزبور محافظت اردو و سنگر را به

۱. ملی: «مهدی‌قلی‌خان را جمعی»

۲. ملی: هفصد

۳. اوچ: در ترکی به معنای سه؛ اوچ کلیسیا: سه کلیسیا. نام محلی است در دو فرسخی ایروان که سه کلیسیا در کنار هم قرار دارند و نزد ارامنه از اماکن متبرکه است و گویند زمانی حضرت مسیح (ع) بر یکی از پیشوایان ظاهر شده. از بین این سه کلیسیا که تقریباً در کنار هم قرار دارند، وسطی از همه بزرگتر و سقف و دیوارش همه از سنگ ساخته شده است. (ر.ک: گنج دانش، ص ۱۱۱۲). مادام دیولافوا در سفرنامه کلد و شوش خود شرح مبسوطی در مورد این مکان نگاشته است.

۴. مجلس: «شاهسون»

عهده جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم و احمد خان مقدم، مقرر و با افواج قاهره و توپخانه شاهره روی سعادت [۱۱۹] به مقابله روسیه بد اختر آورد.

در حوالی قلعه اوچ کلیسیا مقابله آن دو دریای بلا رو [ی] داد. ایشپخدر بنای سپاه با نظام خویش را بر سه قلعه نهاد و توپ‌های صاعقه‌فشان را در میان سه قلعه پیادگان آتش‌فشان قسمت نموده خود در وسط قلاع آتشین، مانند شیطان لعین که فطرتش از نارنیران است، بار اقامت برگشود. حسب الامر نواب شاهزاده آزاده، سلیمان خان قوانلو و مهدی‌قلی خان دولو به نگاهداری میمنه و میسره، نامجو و ضبط جناحین را پیرقلی خان شامبیاتی و علی خان قوانلو، کینه‌خواه و رزمجو^۱ آمدند. در ساحه^۲ و کمینگاه، علی‌قلی خان شاهیسون و نجفقلی خان گروس با دستجات خویش در کمین کین ایستادند و شاهزاده فیروزی لوا در یسار لشکر ظفر اتما در پای طوق بزرگ، که از اعلام ظفر فرجام شاهنشاه تواناست، مأوا کرده، سایر امرای قاجار و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر میرزای والی‌زاده گرجستان در رکاب ظفر انتساب دیده بر فرمایش گشادند.

نخست خیل روسیه به افکندن گلوله‌های آتشین توپ مبادرت ورزیدند و از طرف قرین الشرف لشکر فیروزی اثر جواب‌های کافی شنیدند. سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور ابدان کالای جان به یغما ربود. فضای گنبد آبنوسی از دود پی در پی توپهای رومی و روسی تیره شد و گند آوران سپاه ظفر پناه یورش به آن خیل روسیه را خیره. ناگاه از وسط تیپ‌های همایون سواره شاهیسون و خواجه وند و عبدالملکی جدا شده چون شیران خشمگین به یکی از قلعه‌جات^۳ سه گانه آن قوم بی‌دین تاختند و از شرر افشانی توپ‌های روسی که از هر سه قلعه به جانب ایشان می‌انداختند، ممنوع نگشته قلعه [ای] را که در نظر داشتند، چون بنات النعش متفرق ساختند. چون اول دعوی بود که لشکر اسلام را با آن کفره ظلام دست داده، ایشان را اطلاعی از وضع مجادله با روسیه نبود، به تفریق همان یک قلعه مطمئن گشته دست به غارت خیمه و خرگاه گشودند و از کار قضا غافل بودند. رؤوس فراوان و اسیر بی‌پایان در همان رزمگاه از نظر مبارک نواب شاهزاده گذرانیدند و به انعام و نوازش بی‌کران رسیدند که به یکبار ایشپخدر ملعون آن

۱. ملی: «رزمجو»

۲. مجلس: «ساقه»

۳. ملی: «قلعجات»

دو قلعه دیگر را حکم یورش داده و عقده از جگر توپ صف‌شکن گشاده کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرف سپاه کینه‌خواه بیرون.

از هنگام ظهر تا وقت غروب، نایره جدال افروخته بود و خرمن جان‌ها از آتش افشانی توپ و تفنگ صاعقه بار سوخته. نواب نایب‌السلطنه قشون دیگرگون را لاعلاج حکم به مراجعت فرمود و ایشپخدر نیز با قوم فتنه‌انگیز در سنگر خویش رفته، اقامت نمود.

کوتاهی سخن، تا سه روز متوالی ابواب مجادله فی‌مابین، مفتوح و ابدان مجاهدین اسلام از زخم‌های کاری آن قوم ظلام مجروح بود و شاهد فتحی به هیچوجه رخ ننمود.

[۱۲۰] چون ایشپخدر خود را در مرحله شجاعت، سردفتر دلیران روزگار می‌دانست و به ایمپراطور^۱ روس در این سفر، خط تسخیر قلعه ایروان را داده، نکول از قول خود نمی‌توانست، لهذا به محاصره قلعه مزبوره عازم شد و از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام، این معنی، وحشت محمدخان حاکم ایروان را از جماعت روسیه لازم گردید.

[مصر]ع: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

ذکر وحشت محمدخان از طایفه روس و توسل او به دولت ابد مأنوس
و جسارت ایشپخدر به محاصره قلعه ایروان و مجادله او با نواب ولیعهد دوران

محمدخان بیگلریگی ایروان در باطن از خیال عزیمت ایشپخدر به تسخیر قلعه آگاه و از معاهداتی که با او کرده بود، قاید ندامت را همراه آمد چاره [ای] به جز توسل و انقیاد بذیل حمایت دولت خداداد ندید؛ لهذا معتمدی چند به خدمت سرکار شاهزاده فرستاده مستدعی زحمت قدوم جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم گردید که از

تعهدات آن وزیر عظیم النظر مطمئن گشته و خدمت درگاه آسمان جاه را با قدم صداقت پیش آمده از حمایت جماعت روسیه گذشته باشد.

در ابتدا میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را که در آن سفر از همراهان جناب میرزا بود، به قلعه فرستادند که هر گاه واقعاً محمدخان از رفتن جناب وزارت پناه مستمال خواهد شد و در آمدن مضایقه نخواهد کرد، خبری خاطر جمعانه آورده جناب وزیر مأمور شود. مشارالیه نوشته [ای] پا به مهر از محمدخان آورده جناب معزی الیه به جانب قلعه عزیمت کرد. محمدخان و اعوانش هر یک از توجه باطنی خاطر خطیر شاهنشاه صاحبقران و شاهزاده عالمیان مطمئن گشته از پیمان با روسیه بی ایمان گذشتند. محمدخان معتمدین روسیه را که به جهت مصلحت در نزد خود متوقف داشت، علی رؤس الاشهاد جواب شافی داده همت بر انجام خدمات دیوان گماشت. بعد از مراجعت جناب آصف مرتبت حسین علی خان، ولد اکبر خود را با جمعی از رؤسا و معارف ایروان و پیشکشی فراوان به اردوی کیوان نشان فرستاد و به امید حمایت اولیای دولت خداداد زبان ضراعت برگشاد. به شکرانه تجاوز محمدخان از توسل به سپاه کفر بی ایمان در اندرون قلعه و اردوی ظفر ارکان کوس های بشارت نواخته شد و توپهای مسرت انداخته. نواب نایب السلطنه از محل سنگر کوچ کرده در چمن قرخ بلاغ نزول فرمود و چند روز در آن مکان دلفروز به جهت استجمام مراکب سپاه فیروز اقامت نمود. ایشپخدر بدگوهر را، انقیاد محمدخان به دولت ابد بنیان بیشتر موجب التهاب آتش عدوان گردید و کشتی ثبات خویش را غرقه دریای زحمت و تعب دید، بنا را به خدعه و تزویر گذاشت و صبح روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی با جمعیت و توپخانه [ای] که داشت، علی الغفله روی زشت به اردوی والا گذاشت. از سوء اتفاقات، دواب اهل اردو [۱۲۱] در چمن های دور و نزدیک فارغ از اندیشه ترک و تاجیک، تعلیف را گسسته عنان بودند و اهالی اردو نیز هر یک در خیمه های خویش غافل از تزویر بیگانه و خویش تدارک کاری می نمودند که ناگاه از میان دره [ای] که فصل مشترک فی مابین معسکر همایون و لشکرگاه روسیه نکبت نمون بود، سواد فوج روسی جلوه بنمود.

نواب شاهزاده که تکیه به نیروی بخت بلند شهریاری داشت، بر سمند صرصر تک، سوار و همت بر نظم اوضاع لشکر ظفر اثر گماشت. هنوز جمعیتی درست منعقد نشده بود که ایشپخدر خیره سر در رسید و نایره حرب از طرفین شعله‌ور گردید. ایشپخدر به حکمت‌های عملی توپخانه خویش را از کوهی که در پهلوی آن دره ژرف بود بالا برده خیل سواره و پیاده لشکر همایون را که در کنار دره مهیای جدال بودند، هدف گلوله‌های پی در پی توپ‌های صاعقه فشان کرد. پای ثبات دلیران دشمن شکن از پیش به در شد و فرق آن جمع پریشان متفرق به هر بوم و بر. جمعی از جماعت قزاق و شمس الدینلو که از محال گرجستانان فرار و در اردوی ظفر کردار در ظل حمایت دولت پایدار قرار و استقرار داشتند، درین حالت فرصت غنیمت شمرده بنا را به غارت اسباب اهل اردو گذاشتند و آحاد لشکر در فکر اسباب خویش افتاده روی از رزمگاه برگاشتند و هر یک نیز به قدر قوه از مال یکدیگر بهره‌ها گرفته از سامان خویش گذشتند.

نواب نایب السلطنه چون شیر غضبناک با چهره [ای] افروخته چون آتش تابناک بر فراز خنگ چالاک نیزه خطی رشک سنان سماک در دست،^۱ سر و پهلوی جمعی از جنود مسعود را از ضرب نیزه شکست و خست بالاخره فایده پذیر نگشته احدی به او نپیوست. ایشپخدر چون توسن ایام را رام و باده حصول مرام را در جام دید، به خیال محاصره ایروان با افواج خویش وارد مسجد جامع شهر که نزدیک قلعه بود، گردید. آن روز در میان قلعه گیان و او، سفیران مهره‌های آتشین توپ تئین^۲ قرین آمد و شد کرد و در آن شب سنگرهای متین بسته مجدداً روی به استمالت محمدخان آورد. نواب شاهزاده با جمعی که همراه داشت به محال صدرک که دو فرسخی ایروان است، روی گذاشت. جمعی از سران عسگر و آحاد لشکر در موقف موأخذت حاضر آمدند و سایرین از روی عبرت بر ایشان ناظر. قشون متفرقه از هر طرف رسید و مسرعان سریع‌السير به جهت اعلان این خبر به حضرت شاهنشاه دادگر به صوب چمن سلطانیه پی سپر گردید.

[مصر]ع: از طبیبان نتوان داشت مرض را پنهان

ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سلطانیه و صادرات عرض راه و شبیخون بردن به معسکر روسیه روسیاه و تلافی آن قوم حال تباه و مراجعت بدون مرام و دلخواه

قبل از رسیدن خبر شکست شاهزاده زبردست، شاهنشاه هر بلند و پست [۱۲۲] به حکم الهامات غیبی از چمن سلطانیه حرکت فرمود و در دارالسلطنه تبریز از ورود اسماعیل بیگ بیات، معتمد نواب شاهزاده، این خبر ملالت اثر نقاب از چهره برگشود. نخست اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت را با جمعی از سپاه جرار به منقلای موکب ظفر شعار مأمور و پس از چند روز با سپاهی نامحصور از آن جا حرکت و کنار رود ارس مضرب خیام ظفر آیت شد. چون عبور آنهمه لشکر از آن رود پهناور به مدد سفاین بی‌مر نیز ممکن نبود و جرأت ایشان را اقدامی از شاهنشاه مظفر لازم می‌نمود، بنابر آن علی‌الصباح چون خورشید فروزان بر صدر زین سپهر بنیان بر نشست و عبور از آن رود پهناور را کمر همت بر بست. سپاه ظفر پناه چون چنین همتی از آن شاهنشاه آگاه دیدند، همگی توسن توانا در آب رانده از طالع همایون بدون آسیب گذشتند. احمال و اثقال شاه و سپاه نیز بی‌زحمتی به آن طرف رود وارد گشتند.

بالجمله در محال نخجوان چند نیزه سر از جماعت روس منحوس بد اختر از نظر خسرو بحر و برگذشت و این فقره در بدایت عزیمت میمون^۱ به فال کسب. تبیین این مقال آن که بعد از ورود اسماعیل خان دامغانی بلافاصله بر حسب امر نواب شاهزاده به اتفاق مهدی‌قلی خان دولوی قاجار به حوالی اردوی روسیه نابکار تاختند و جمعی را که در چمن‌های دور و نزدیک ایروان با اسباب حرب مشغول به چرانیدن دواب بودند، گرفتار کمند اسار ساختند. بعضی که در هنگام گیرودار مقتول شدند، رؤوس ایشان را به حضرت اعلی فرستادند و اسرا و دواب را رانده به اردوی نواب شاهزاده روی نهادند.

از منزل نخجوان لوای فلکسا حرکت و روز جمعه نوزدهم شهر ربیع‌الثانی محل کرنی‌چای، یک فرسخی ایروان مضرب رایت ظفر علامت شد. چون موافق تجربه که به

عمل آمده، دعوای روبرو با آن طایفه فتنه‌جو با وجود سپاه بی‌نظام، صرفه [ای] نداشت، لهذا صاحبقران معظم در همان شب شبیخون بنا گذاشت. سنگرها بسته شد و لشکر ظفر اثر بر حسب امر داور شهامت سیر در کیمن آن قوم بداختر نشسته.

چون ایشپخدر ملعون در محاصره قلعه ایروان هفت سنگر متین ترتیب داده و خود در جامع شهر بند بار اقامت نهاده بود، بنابر آن فوج فوج از دستجات سواره و پیاده به یورش هر سنگر معین و آماده کردند و قرار بر این شد که هر فوجی تدارک کار شبیخون را دیده قبل از طلوع صبح صادق، هنگامی که از اردوی کیوان شکوه توپ البرز کوب بلند آوا شود، به یکبار بر سنگرهای روسی تاختن آرند و همت بر فتح سنگر و تدمیر آن قوم بداختر گمارند. در موعد مقرر که آوای توپ را شنیدند، به یکدفعه افواج قاهره توکل بر خالق جزو و کل کرده و توسل به طالع شاهنشاه با توکل جسته از اطراف بر سنگر روسیه ریختند و کار از پیکار توپ و تفنگ گذشته^۱ اسلام و کفر چون نور و ظلمت با هم آمیختند. روسیان بی [۱۲۳] ایمان که مخمور از شراب و از آن بلای ناگهان بی‌خبر و در خواب بودند، سراسیمه از جای برخاستند و به مدد قمه و سرنیزه و سایر آلات حرب با قشون ظفر نمون دست و گریبان گشته^۲ هنگامه‌ها^۳ آراستند.

صاحبقران مظفر خود بر سر تلی بلند با جمعی از میران و امیران و غلامان جلادت توامان در حوالی رزمگاه ایستاده و دیده بر جانفشانی و جانستانی سپاه کینه‌خواه گشاده بود. از نوای هایاهای دلاوران و صدای هزاهز گندآوران، گفتی آفتاب از مغرب تابان و شور روز قیامت نمایان است. پیکرهای ددان روسی از ضرب دشنه و خنجر یلان دلاور بر خاک افتاد و ایشپخدر بداختر امداد جنود نامسعود خویش را با توپخانه بی‌مَرّ به سمت سنگرهای دیگر روی نهاده^۴ تا هنگامی که آفتاب عالمتاب طالع شد، خنجر ترکان قاجار و پیادگان سپاه جرار، عروق و مفاصل اجساد آن قوم نابکار را قاطع آمد.

از فرط صدمات پی‌درپی که از لشکر کی دیدند، جمیع سنگرها را خالی کرده روانه دیار ادبار گردیدند و سپاه کینه‌خواه معادل یکهزار نیزه سر از آن گروه بداختر از نظر شاهنشاه جلالت سیر گذرانیدند. غارت قبه و خرگاه و یغمای اسباب و اساس آن قوم

۱. مجلس: «گذشت»

۲. مجلس: «گشتند»

۳. ملی: «هنگامه‌ها»

۴. مجلس: «نهاد»

روسیاه را خداوند توانا داناست و محاسب و هم از حساب آن در زاویه عجز مشغول انزوا. ایشپخدر بدگهر را چنان به خاطر رسید که تدبیری اندیشیده^۱ لشکر ظفر اثر را که در سنگرها مشغول یغما و غارت بودند، بیرون و در ثانی از سپاه کینه‌خواه خویش مشحون سازند. توپ‌های صاعقه‌نشان را بر سر تلی که مشرف بر سنگرهای او بود، کشید و بر لشکر قیامت اثر صاعقه‌فشان گردید. لشکر قیامت اثر چون خویش را غرقه آن دریای سوزان دیدند، از بقیه غنیمت گذشته به اردوی اعلی برگردیدند. ایشپخدر بلافاصله با آن دیوان بی^۲ سلسله وارد سنگر [شد] و شاهنشاه مظفر نیز به اردوی همایون خرامید.

بالجمله ایشپخدر عنان صبر و شکیبایی از دست داده به فکر انتقام افتاده^۳ و جعفرقلی خان دنبلی نمک به حرام را با یکنفر از ینارالان با احترام و ده هزار پیاده و سوار و بیست عراده توپ دوزخ شراره در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع‌الثانی به شیخون اردوی حضرت صاحبقرانی معین نمود.^۴ حسن خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی که در آن شب قراول بود، از عزیمت روسیه آگاه و سواری به تعجیل فرستاده و در حضرت خلافت مهر از گنجینه این راز سر بسته برگشود. شاهنشاه آگاه که در مهمات عظیمه‌اش، تدبیر موافق تقدیر است، تدبیری ملوکانه اندیشید و آن قوم جاهل را از آن تدبیر کامل به دام کشید؛ لشکر ظفر اثر را از سواره و پیاده به خروج از سنگر فرمان داده قبه و خرگاه و اساس سلطنت را با اوضاع امرا و سپاهی بر جای گذاشته و توپ‌های تندر فغان را نیز پر کرده و بیرون کشیده [۱۲۴] در دامان کوهی که مشرف بر سنگر بود، با آن سپاه آراسته چون کوه پا بر جای بایستاد. مکنون خاطر انورش این بود که، افواج روسیه غافل از حقیقت کار در آن شب تار در سنگرها بریزند و سپاه ظفر پناه از دامان کوهسار به انداختن توپ صاعقه شرار و تفنگ آتشبار، خون ایشان را با خاک راه بیامیزند. از اتفاقات، روسیه نکبت آیات^۵ در آن شب دیجور، شاهراه اردوی ظفر گنجور را گم کرده وقتی رسیدند که از طلوع طلعه مهر انور، هوا روشن بود و جلوه اختر کاویانی مانند مهر آسمانی از دامان کوهسار فروزان و مبرهن. سنگرها را کلاً از سپاه نصرت همراه خالی

۳. مجلس: «افتاد»

۲. ملی: «پی»

۱. ملی: «اندیشید و»

۵. مجلس: «آیت»

۴. ملی و مجلس: «و»

دیدند و از اقدام به این جسارت پشیمان گردیدند؛ مانند جنود شیطانی که بر گنبد آسمانی عزم صعود نماید، روی به خیل سپاه حضرت صاحبقرانی کرده از آن کوه گردون شکوه عازم صعود شدند. قدری راه که طی شد، گرما و تشنگی بر ایشان دست داده و زمانی حیران ایستاده چون بخت خود برگردیدند و سپاه فرخنده پی، بر حسب امر کی، چون شیران خشمناک بر اثر آن قوم بی‌باک تاختند و آن روباهان مزور را پی‌در پی [مصر]ع: گرفتند و بستند و انداختند

ایشپخدر تیره روز بعد ازین دو صدمه عافیت‌سوز که از طالع خسروانی از سپاه ایرانی دید، دیگر پای جسارت از سنگر بیرون ننهاد^۱ و پیرامون کار پیکار نکردید.

[مصر]ع: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و گرفتاری جمعی از ایشان و فرار ایشپخدر و آمدن محمدخان حاکم ایروان و رجعت به طهران

ایشپخدر در خارج شهر بند ایروان نشست و همت بر محاصره قلعه بست به فکر آذوقه و سپاه خویش افتاد و از هر طرف جمعی به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس فرستاد. سه معبر بود که ایشپخدر به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس معین نمود: یکی معبر قرخ‌بلاغ که علی خان قوانلوی قاجار و محمدخان خمساوی افشار به محافظت آن جا دامن زن [شد] و دیگری معبر اوچ کلیسیا که رضا قلی خان دولوی قاجار با جمعی از پیادگان و سواره^۲ به محارست آن راه معین بود و دیگری معبر محال پنبک ایروان که پیرقلی خان شامبیاتی در توقف آن حدود پای به دامن آمد.

ایشپخدر جمعی از توادزادگان^۳ معروف جماعت گرج را که در پردلی موصوف

۱. ملی: «بنهاد»

۲. مجلس: «پیاده و سوار»

۳. ملی: «تواذوگان»

بودند، از معبر قرخ بلاغ به جهت رسانیدن غلات و اسباب و دیگر در شب هنگام روان ساخت. ایشان در آن شب تار به حارسین قرخ بلاغ دچار^۱ [شدند و] در میانه هنگامه گیرودار گرم گشته، الحق پاداری‌ها و مردانگی‌ها کردند؛ ولی بالاخره از فرّ طالع همایون خسروی برخی قتل^۲ و جمعی از معارف ایشان به دست سوار خمساوی اسیر و دستگیر گردیده روی به اردوی کیوان پوی آوردند و در اند زمانی از فرط اصالت و نجابت در دربار دولت [۱۲۵] به سبب حسن خدمت ترقیات کردند. عرصه اردوی خسرو لشکرشکن از چهار آشناک آن پری رویان گرج و ارمن، رشک وادی ایمن گردیده^۳ شهریار عالیمقدار جمعی از معارف ایشان را به جهت خدمت انجمن حضور همایون برگزید و^۴ بقیه را به سران و میران لشکر بخشید.

جمعی از صالادات روسیه حفظه محال پنبک که در آن جا به سبب رسانیدن آذوقه به اردوی ایشپخدر توقف داشتند، چون قدری علوفه از تفلیس رسیده و از دستبرد پیرقلی خان و سپاه ظفر عنان ترسیده بودند، لهذا به ایشپخدر اعلام نمودند و طلب امداد را به جهت رسانیدن سیورسات زبان گشودند. ایشپخدر جمعی از پیادگان مشهور به صالادات یکیر را که عبارت از جوانان بلند بالای تواناست با چند عراده توپ به سرکردگی یک نفر مایور، که به قانون روس به معنی یوز باشی است، به امداد ایشان و آوردن آذوقه روان نمود.

شاهنشاه ظفر همراه از این معنی آگاه و علی قلی خان شاهیسون را نیز به امداد پیرقلی خان مزبور مامور فرمود و مشارالیه از عرض راه، سواری را به شتاب روان و پیرقلی خان را از عزیمت روسیه آگاه نمود.

بالجمله هنگامی که صالادات مزبور به حوالی پنبک رسیدند، پیرقلی خان با سواره از دامان کوه و علیقلی خان در ساحت دشت^۵ پس و پیش ایشان را گرفتند و حمله ور گردیدند و پس از^۶ اندک زد و خوردی، جمیع آن جماعت را با اسباب و توپخانه اسیر و دستگیر کرده به اردوی کیوان پوی رسانیدند. از رؤوس منحوس سران روس

۱. ملی: «وچاره»

۲. ملی: قلیل

۳. مجلس: «گردید و»

۴. ملی: «برگزیده»

۵. ملی: «ساعت دست»

۶. ملی: «از»

در پیشگاه سرپرده فلک مأنوس تلّ‌ها^۱ افراشته و آن گرفتاران را^۲ به جهت سرور خاطر اسلامیان به ممالک خراسان و عراق و فارس روان ساختند. از آنجمله پنجاه نفر از آن طایفه را که بزرگ ایشان معروف به اُرس‌خان بود، معتمدی به دارالعلم شیراز آورده موجب مسرت بینندگان گردید.^۳ این اُرس‌خان را بالاخره سعادت دستگیر گشته مسلمان شد.

بالجمله ایشپخدر بدعاقبت که گوهر بخت را تیره و شیران لشکر ظفر اثر را در اتلاف خویش به اسراف خیره دید،^۴ و^۵ عدم آذوقه نیز در اردوی او به مرتبه اعلی رسید و صالادات او به سبب تنگی آذوقه برگ و پوست درخت می‌خائیدند، لهذا دیگر تاب درنگ نیاورده در اوایل شهر جمادی‌الثانی^۶ شب^۷ هنگام علی‌الغفله از دور ایروان کوچ کرده خاک بر فرق عار و ننگ بیخته روانه تفلیس گردید. در وقت بامداد این خبر به مسامع علیّه رسید و محمد حسین خان قوانلوی قاجار سرکشیکچی باشی، که به علت سطبری^۸ لب، معروف به دوداغ بود و جمعی از سواران جرار به عقب او تاخت و تا محال آواران تفلیس ایروان^۹ رفته هر که را دید، از لباس هستی عریان ساخت.

از قرار تحقیق در آن سفر خیریت اثر معادل چهار هزار نفر از روسیه بد اختر قتل و اسیر لشکر انجم حشر آمد. شمار شهادت یافتگان^{۱۰} سپاه اسلام در جمیع این جدال‌ها، تحقیقاً به یک‌هزار نفر می‌رسید و به جهت هر یک از بازماندگان ایشان جیره و جامه معین گردید.^{۱۱}

[۱۲۶] بالجمله بعد از فرار ایشپخدر محمدخان ایروانی و کلبعلی‌خان نخجوانی که در قلعه نزد او بود،^{۱۲} به آستان مروّت بنیان رو آوردند و از خلاصی خویش و اهالی آن قلعه شکرها کردند. محمدخان مورد نوازش فراوان گردیده باز به ایالت ایروان سرافراز گشت و پسرش نیز که در اردوی همایون بود، اذن رخصت یافته به اتفاق پدر به قلعه برگشت.

۱. ملی: «پلها»	۲. ملی: - «را»	۳. ملی: «کرده»
۴. ملی: - «دید»	۵. مجلس: - «و»	۶. مجلس: «الثانیه»
۷. ملی: - «شب»	۸. ملی: «سطبری»	۹. مجلس: آواران ایروان
۱۰. ملی: «یافته‌گان»	۱۱. ملی: «گردیده»	۱۲. ملی: «بودید»

ابوالفتح خان جوانشیر به نظم قرا باغ شتافت و الکسندر میرزای والی گرجستانات به توقف محال^۱ نخجوان رخصت یافت. چون اسماعیل خان قاجار شامبیاتی در سال قبل به استدعای اهل خوی در آن جا حاکم و محمدعلی خان برادر مهترش نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف خوی محسود اعالی و اعظم بودند، لهذا در [ا]ین اوقات نیز از امضای حکم سابقه بر مراتب عزت و اعتبار^۲ افزودند.

از این که موسم خریف در رسید و هوا را دَمسردی شعار گردید، صاحبقران نامدار نظم هر ولایت را به عهده یکی از اهالی معین و عازم تختگاه مینوَن شد [و] در روز دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و دویست و نوزده، با موکبی مشحون به نصرت و ظفر وارد مقرّ خلافت جاوید سیر گردید.

لمولفه:

ملک ری جان در تنش کاینک شه از راه آمده

خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده

خاکی که رفته بر سما گردی بود از جیش شاه^۳

یا چرخ بهر پیشوا خود بر سر راه آمده

با تیغش آتش خو شده کار عدو یکرو شده

با فتح هم زانو شده با بخت همراه آمده

تا دیده گردون رزم او مانده خجل از عزم او

کوه گران با حزم او بی وزن چون کاه آمده

بس^۴ در کمند آن جم نشان بسته سرگردنکشان

با آن بلندی کهکشان بسیار کوتاه آمده

با صولت رستم شده جایش چو بر او هم شده

با همت حاتم شده چون بر سر گاه آمده

صمصام کین را آخته بر قلب روسی تاخته

کار عدو را ساخته اینک به خرگاه آمده

۱. ملی: «مجال»

۲. ملی: «اختیار»

۳. ملی: «شا»

۴. ملی: «پس»

انداخت بخت یاورش جان عدو در شش درش
 وز مهره هفت اخترش بس نقش^۱ دلخواه آمده
 کوس از پی شادی دگر سر کرد افغان از جگر
 کز روس با فتح و ظفر فتحعلی شاه آمده
 شاهی که از تیغ یمان اقلیم گیر آمد همی
 وز یاری بخت جوان خصمش حقیر آمد همی

ذکر ورود فرستادگان امیر ناصرالدین توره اوزبک شاهزاده ماوراءالنهر

امیر ناصرالدین توره، امیر حیدر پادشاه ماوراءالنهر را برادر کهنتر است و پسر امیر معصوم ملقب به بیکی جان، معروف به ولی النعمی، ابن دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق است که اجداد ایشان در حضرت چنگیزخان رتبه اتابکی داشته‌اند و به این سبب لقب خود را اتالیق گذاشته‌اند. توره در لغت جغتای به معنی قانون و قاعده و یاسانامه چنگیزخانی را نیز گویند، ولی اکنون به اصطلاح اوزبکی عبارت از شاهزاده است. اصل ایشان از طایفه اوزبک و عموم این طایفه منسوب^۲ به اوزبک خان، نبیره^۳ جوجی خان بن چنگیز خان‌اند. در وقتی که محمدخان شیبانی معروف به شیبک خان [۱۲۷] از دشت قباچاق آمده در ماوراءالنهر حکمران و دارالارشاد بخارا محل ایالت آن خان ذی‌شأن شد، طوایف اوزبک را نیز از دشت قباچاق آورده در آن جا ساکن گردانید. از قراری که در تواریخ مذکور است، فی مابین سلسله شیبک‌خانی با سلسله جلیله پادشاهان صفوی - انارالله برهانم - همواره اوقات نزاع و جدال بوده تا در زمان دارایی نادر شاه افشار، ابوالفیض شاه که هم از آن سلسله است، به حکم پادشاه مزبور در آن ملک فرمانروایی می‌نموده است.

رحیم خان اتالیق، ولد حکیم اتالیق که دختر زاده ابوالفیض شاه بود، با ده^۴ هزار

۳. ملی : «نمیره»

۲. ملی : «مینوب»

۱. مجلس : «بسیار»

۴. ملی : - «پاده»

از جماعت اوزبکیه، همواره در رکاب نادر^۱ افشار خدمت می نمود. بعد از قتل آن سلطان قهار با جمعیت خود خاطر بر عزیمت بخارا گماشت و بنا را به کفران نعمت گذاشت و ابوالفیض شاه ولی نعمت را از میان برداشت. بعد از سپری شدن ایام دولتش^۲ نوبت حکمرانی به دانیال اتالیق برادر او رسید و او به مرمت احوال رعایا مایل گردیده در اندک زمانی تخت را به تخته بدل گردانید. میر معصوم نام مکتبی به شاه مراد، ملقب به بیکی جان، معروف به ولی النعمی، ولد او، بر جای پدر نشست و همت بر رواج مذهب حنفی بست. به سبب وفور غرور خود را خلیفه خواند و^۳ لشکر به هر بوم و بر به^۴ اضمحلال طوایف شیعه راند [و] بارها به تسخیر مرو شاهيجان رایت برافراخت تا رفته رفته آن ولایت را مسخر ساخت.

بیرام علی خان قاجار عزالدینلو، که اجدادش از عهد شاه عباس صفوی تا اوایل دولت سلطان شهید، اکثر اوقات در آن سرحد حاکم و نافذ فرمان بودند،^۵ در حومه میدان شربت شهادت چشید و بیکی خان اولاد او را با عموم اهالی مرو از آن جاکوچانید و در بخارا و سایر ولایات ماوراءالنهر ساکن گردانید. بند مرو را خراب کرد و آن ولایت را نمونه سراب ساخت و پسر کهتر خود، امیر ناصرالدین توره را از حکومت و اختیار آن ولایت بنواخت و خود پس از چندی به راه دیار آخرت پرداخت.

جناب حاجی محمد حسین خان ولد بیرام علی خان از بخارا فرار و به دربار معدلت مدار صاحبقران نامدار شتافت و به سبب وفور کمالات نفسانی و روحانی، اعتباری تمام یافت [و] مخاطب^۶ بار شد و سرخیل امراء نامدار. امیر حیدر توره که بعد از فوت پدر حکمران شد،^۷ من متعلقان حاجی محمد حسین خان مزبور را از برادران و پسران و بنی اعمام و غیره یکروز در میدان بخارا سیاست کرد و متعلقات او را به اعیان آن ولایت چون اسرای روم و فرنگ قسمت نمود. شدت عمل و سفک دماء بی محل باعث نفرت اهالی آن سامان از امیر حیدر توره گردید. استیلاي خود را با وجود برادر کهتر در ولایت مرو ممکن نمی دید، بنابر آن^۸ معتمدی چند فرستاد و^۹ امیر ناصرالدین توره را به

۱. مجلس : + «شاه»	۲. ملی : - «دولتش»	۳. مجلس : «خوانده»
۴. ملی : - «به»	۵. ملی : «بوده»	۶. ملی : «محافظة»
۷. ملی : - «شد»	۸. ملی : «بناران»	۹. ملی : «فرستاده»

به صوب بخارا دعوت کرد. منظورش این بود که او را از میان بردارد [۱۲۸] و پس از آن همت بر استیلا گمارد.

جناب امیر ناصرالدین از قراین خارج و داخل این معنی را استدراک کرد و فرستادگان او را اجوبه [ای] خشنا^۱ داده و روی توسل به اولیای دولت جاوید عدت آورد. جمعی از رؤسای طایفه اوزبکیه را با چند سر اسب و عریضه [ای] ارادتمندانه به درگاه صاحبقران یگانه گسیل ساخت و به طلب امداد از دولت خداداد پرداخت. به نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احکام قضا نشان داده شرف صدور یافت که: چون جناب امیر ناصرالدین توره نواب همایون ما را به منزله فرزند است و آن فرزند ارجمند را برادری بی‌مانند^۲، رعایت جانب او را در هر حال منظور دارد و هرگاه امیرحیدر توره همت بر دفع او و استخلاص مرو گمارد، آن فرزند لشکرها به امداد او تعیین [نماید] و نگاهداری او بر ذمت^۳ خویش واجب شمارد.

فرمان عنایت نشان نیز در جواب عریضه او صادر و فرق مباهاتش^۴ به اعطای اکیلی مکلل قرین اکیلی سپهر ذوالمفاخر شد [و] فرستادگانش نیز مورد عنایت والتفات فراوان گشته، اذن مراجعت حاصل و خاطر او را مایه سروری کامل شدند. بقیه داستان و شرفیابی او به سامان دولت ابد ارکان - انشاءالله تعالی - در محل خود ذکر خواهد شد.

ذکر بروز مخالفت محمدخان نهی غلیجائی^۵ افغان

در سرحدات کرمان و سیستان و تعیین نوروزخان قاجار به دفع آن

محمدخان، ولد اعظم خان غلیجائی افغان است و این جماعت همواره به سبب مخالفت با طایفه دُرّانی، در به در و بی سامان [بودند]. پدر اعظم خان در اواخر دولت احمد شاه ابدالی از دارالقرار قندهار فرار و نزد کریم خان زند رفته به حکومت محال سیستان و توقف در قلعه نرماشیر برقرار شد [و] به مرور ایام قلاع محکمه در آن دیار

۱. جواب‌های خشن

۲. مجلس: «بنماید»

۳. ملی: «برابر دست»

۴. ملی: «سپاهانش»

۵. ملی: «نهی علیخان / علیجان»

ساخت و رایت خودسری افراخت.^۱

در بدایت این سال فرخنده فال^۲ - از قراری که اظهار شد - اعتضادالدوله ابراهیم خان عم زاده به ایالت ولایت کرمان روانه آن سامان آمد و محمدخان اضطراباً به خاکبوسی درگاه همایون گرایان شد. بعد از صدور امضای فرمان حکومت سیستان و اعطای خلعت و نوازش فراوان باز به آن سامان شتافت و به سبب اقتضای فطرت پلید،^۳ روی از سامان خدمت برتافت. جمعیتی فراهم آورده بر سر قلعه بم آمده،^۴ اسماعیل خان عرب عامری حاکم جندق بر حسب صوابدید ابراهیم خان مأمور به محافظت آن حدود ارم قوام^۵ شد.

از سوء اتفاقات، قحط غلایی غریب در ولایت کرمان و آن حوالی به هم رسیده^۶ از محال فارس و عراق به حکم خسرو آفاق غلات فراوان به آن ولایت حمل و نقل گردید. تعیین لشکر با آن^۷ همه قحط بی مرّ به دفع محمدخان بدسیر مقتضی تدابیر ملکداری نبود، بعد از رفع بلیه غلات تعیین سپاه اقتضا نمود. نوروزخان عزالدینلوی قاجار که امیری شجاعت آثار و دربار اعلی را حاجب بزرگ و میر بار^۸، که عبارت [۱۲۹] از ایشک آقاسی باشی است، بود با جمعیتی که دفع محمدخان کفران نشان را کفایت می نمود، در عشر اول شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و نوزده به آن سامان روان گردید.

بقیه داستان نوروز خان و دفع فتنه محمدخان نادان در وقایع سنه آتیه - انشاء الله تعالی - رقم زد کلک دُر افشان خواهد شد.

[مصر]ع: زیرا که داستان دگر بر زبان ماست

۱. مجلس: «برافراخت»

۲. مجلس: «مال»

۳. ملی: «بلند»

۴. مجلس: «آمدو»

۵. مجلس: «توام»

۶. مجلس: «رسید و»

۷. ملی: «لشکرها آن»

۸. میر بار، محفف امیر بار: سالار بار و حاجب بزرگ؛ رئیس تشریفات دربار. این عناوین جهت ایشیک آقاسی باشی از عهد صفوی به کار می رفت که مترادف وزیر دربار در یکصد و پنجاه سال اخیر بود. «ایشیک آقاسی باشی حرم فقط مسئول نظارت در آستانه حرم بود و هیچ گونه دخالتی در مسئولیت های مهمتری که توسط همانندان دیوانی وی انجام می گردید، نداشت» (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۰).

بخش ۲

بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی
مطابق با سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری [قمری]
و عزیمت موکب ظفر^۱ به جانب مملکت باختر و اعلام بعضی احکام و خبر

دارای هنگامه آرای ترک سپهر اخضر، اعنی مهر انور، به دفع سندروسی^۲
چهران کواکب این بلند منظر، چهل دقیقه از روز پنجشنبه نوزدهم شهر ذی حجه الحرام
گذشته، از دارالخلافه حوت به تخت طاوس حمل جلوه گر شد و به حکم او چاکران
سحاب نیسان^۳ که والیان ولایت گلستانند، به ریختن توپ‌های صاعقه فشان تندر،
فرمان‌بر و نوروز فیروز افغان هزار دستان زابلستان^۴ گلستان را بلند آوا ساخت و
نوگل^۵ سوری که نایب سلطان بهار است، به دفع جماعت بنی اصفیر ریاحین صفرا رنگ
پرداخت و سلطان بهارش به والی‌گری ولایت گلشن بنواخت. بریدان صرصر مژده
شکست سندروسی رویان گلشن و تنگ چشمان زاغ و زغن را به گوش خسرو ربیع
رسانیدند و مباشرین^۶ دارالسلام چمن، فرستاده شمال را به دربار سلطان بهار روانه
گردانیدند. زاهد سجاده پرست از مذهب حق پرستی عدول ورزید و از چهر آشناک
بنات مسیحی لاله و شقایق، دل از دست داده خلیل آسا در آتش منزل گزید. سپهسالار

۱. مجلس: «مظفر»

۲. سندروس: صمغی است که از سرو کوهی گرفته می‌شود و با آن دانه تسبیح می‌سازند.

۳. ملی: «بیان»

۴. ملی: «تبراز دستان وایلسنان» ۵. ملی: «توکل»

۶. ملی: «باشترین»

روسی نژاد دی به ضرب مهره آتشین صواعق پی درپی از عالم گلشن رخت بر بست و موکب خسرو ربیع با ابهتی تمام به دارالخلافه چمن پیوست. همانا سور سوری بود که بلبل نواخوان و تغنی کنان شد و سرو دست افشان و پای کوبان آمد.

شاهنشاه با داد و دین بعد از انقضای بزم شیلان رنگین چند روز اوقات همایون را به گذراندن طوی‌های سنگین مصروف داشت و پس از آن همت به عزیمت^۱ مملکت آذربایجان گماشت. نخست به ولایات آذربایجان و فارس احکام مطاعه صادر فرمود و چنین امر نمود که در^۲ هر یک ازین ولایات، استادان^۳ پرفن، توپ‌های تنین تن بریزند تا توپچیان زیر دست رکاب معلی با جماعت روسیه و روسیه ستیزند.

در اندک زمانی در ولایات مزبوره یکصد عراده توپ قلعه کوب و توپ‌های جلو ریخته شد و تنین تنان رکاب همایون آمیخته. در آن اوقات، مولف این کتاب مستطاب در دارالعلم شیراز در خدمت نواب حسین علی^۴ میرزای فرمانفرما، مصاحب و ندیم بود. هر تویی را نامی گذاشت و تاریخ نظمی از زادهای طبع مولف بر روی هر یک مرقوم داشت. یک قطعه از جمله آن تواریخ که خالی از امتیازی نبود، درین صحیفه ثبت نمود:^۵

سلطان جهان فتحعلی شه که ز گردون

تا پایه ایوانش دو صد مرحله افتاد

آن شاه که بر در که ایوان [۱۳۰] جلالش

خورشید شراری است که از مشعله افتاد

گردون همه روز از پی امرش چو قدم زد

بر پاش زاختر همه شب آبله افتاد

دینار یکی طفل بود کز کف رادش

هنگام سخا بی مدد^۶ قابله افتاد

۳. ملی: «آستان و»

۲. ملی: - «در»

۱. ملی: «العزیمت»

۶. ملی: «پی مدد»

۴. مجلس: «حسین قلی میرزای» ۵. مجلس: + «لمولفه»

از حکم جهان محکمه او که فلک را
 برگردن ازو تا^۱ به ابد سلسله افتاد
 شد ریخته این توپ که شد زلزله‌اش نام
 وز هیبت آن در دو جهان غلغله افتاد
 پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ
 زین زلزله بر برج سما زلزله افتاد

بالجمله نیز مقرر گردید که سواران سپاه ظفر پناه کلاً یراق و اسباب اسبان خود را
 از زر و سیم ترتیب دهند و پیادگان لشکر قیامت اثر نیز اسباب خود را از آن دو جوهر
 زیب و زینت نهند. منظور این‌که، هریک از آحاد سپاهی را در اسفار دور و نزدیک وجه
 معاش همراه باشد و در جایی که قدرت بر تحصیل آن نیست، وجهی مهیا بر وجه
 دلخواه.

خلاصه قبل از حرکت موکب فیروز، داستان فتح نوروز خان قاجار و شکست
 محمدخان افغان تیره‌روز، اولیای دولت ابد اندوز را سامعه‌افروز شد. تبیین این مقال
 آن‌که از قراری که در داستان سینه ماضیه نگارش یافت، نوروزخان قاجار میر بار، با
 لشکری جرار به دفع محمدخان افغان نابکار به صوب ولایت بم و نورما شیر شتافت. بعد
 از ورود او، محمدخان قلعه بم را از بیم جان گذاشته و در حصار نورماشیر دل بر تحصّن
 گماشت. لشکر مظفر در روز پنجشنبه بیستم شهر صفر سینه یکهزار و دویست و^۲ بیست،
 دور^۳ آن قلعه را گرفته و محمدخان پای جسارت بیرون نهاده گیروداری صعب دست داد
 و خان افغان دو زخم^۴ منکر برداشته مخدولاً منکوباً روی به دیار بلوچستان گذاشت.
 قلعه نورماشیر که سالیان دراز در تصرف افغانه نکبت انباز بود، از فرّ بخت بلند خسروی
 ضمیمه مملکت ایران شد و توابع سیستان نیز تابع امر و نهی ابراهیم خان [گردید]. نوروز
 خان با سرها و اسرای افغان به درگاه فیروزی نشان گرایید و این فتح نمایان در بدایت
 عزیمت شاهنشاه کشورستان مبارک، به فال گردید.

۳. ملی: «و در»

۲. ملی: «و»

۱. ملی: «او یا»

۴. ملی: «دورجم»

تاریخ افتتاح قلعه نرماشیر از کلک مؤلف تحریر و در این رساله تسطیر یافت:^۱
 محمدخان افغان نهی شد طاغی از دارا
 ازین طاغی شدن عالم بسی کردند توبیخش
 به دفعش حضرت نوروز خان مأمور شد از شه
 چو مرغان شکاری عاقبت آویخت بر سیخش
 گرفت آن ملک نرماشیر را از دست آن روبه
 بنام طالع خاقان که شد بر دیده گلمیخش
 اگر از خاوری خواهی تو تاریخش بدان ای دل
 که نرماشیری از نوروز نو بیند^۲ تاریخش

ذکر تعیین نواب نایب السلطنه عباس میرزا [۱۳۱] به مجادله روس و حرکت
 به جانب منزل تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس^۳
 از وقایع روس منحوس

بعد از آن که خاطر الهام مظاهر از شکست طایفه افغان قرین مسرتی بی پایان شد،
 به جهت مجادله با جماعت روسی عزیمت مملکت آذربایجان تصمیم یافت و در روز
 سه شنبه پانزدهم^۴ شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دو بیست و بیست، نواب نایب السلطنه
 العلیه بر حسب امر شاه^۵ بهیّه با معادل بیست هزار سپاه به صوب مملکت آذربایجان
 شتافت و میرزا عیسی فراهانی ملقب به میرزا بزرگ، که از منسوبان قریب میرزا محمد
 حسین المتخلص به وفا وزیر امراء زند^۶ و تا آن زمان مأمور به وزرات دارالخلافه بهیّه
 بود، به وزارت نواب نایب السلطنه مستسعد و فرق اعتبارش ازین مفاخرت قرین فرق
 فرقد شد.

۳. ملی: «یامانوس»

۲. مجلس: «بیند»

۱. مجلس: + «لمولفه»

۶. مجلس: «زندیه»

۵. مجلس: «شاهنشاه»

۴. مجلس: «چهاردهم»

لوای فلک فرسای حضرت صاحبقرانی در روز جمعه بیست و چهارم شهر مزبور با یک جهان سپاه پر شور از مقرّ خلافت خجسته دستور^۱ حرکت کرده چمن سلطانیه، مضرب خیام فلک احتشام آمد. اسماعیل خان دامغانی^۲ غلام پیشخدمت خاصّه را با جمعی از دلاوران ترکمانان یموت و کوکلان به جهت التزام موکب نواب شاهزاده در سیزدهم شهر ربیع الاول روان نمود. حضرت نایب السلطنه پس از ورود به بلده طیبّه زنجان، برادر کهنتر خویش نواب علی خان را که معروف به علی شاه [بود] در آن جا گذاشته خود راه دیار آذربایجان برداشت. در منزل میانج، مهدی قلی خان قاجار دولورا به سبب احکامی که از صاحبقران معدلت خو داشت، به صوب ایروان و انتظام آن سامان مأمور و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی حاکم خوی را نیز به مراقبت او بر زده دامن کرد. بالجمله صاحبقران مؤید پس از روانه کردن اسماعیل خان، خود نیز - متوکلاً علی الله - در روز پنجشنبه شانزدهم همین ماه از سلطانیه حرکت و در چمن اوجان آذربایجان نزول اجلال فرمود. در آن جا به عرض عاکفان سده جلال رسید که

۱. ملی: «در منور»

۲. ذوالفقار خان حاکم سمنان، مطلب خان حاکم دامغان، اسماعیل خان، محمدعلی خان و عیسی خان، پنج برادر بودند که هنگام طفولیت فتحعلی شاه در دامغان با او همبازی بودند و بعدها هم به او وفادار ماندند. از ذوالفقارخان در سمنان مسجد سلطانی سابق (امام خمینی حالیه) باقی است و موقوفات بسیاری از مطلب خان در دامغان به جای مانده، از جمله مدرسه علمیه‌ای در مرکز دامغان از اوست. خانواده‌های ذوالفقاری دامغان از نسل ذوالفقارخان و مطلب خانند و خانواده سرکرده از نسل اسماعیل خان، که لقب سرکرده داشت، هستند.

در مورد شخص اخیر، اعظمی سنگسری در تاریخ سنگسر (مهدی شهر) می‌نویسد: اسماعیل خان مشهور به «زرریزخان» و «اسماعیل طلائی»، در زندگی‌نامه وی خاطره‌ای در اذهان مردم سنگسر از اوست که در جایی نوشته و مکتوب ندیده و آن این است که می‌گویند: «فتحعلی شاه را از طرف یکی از دول خارجه بسته‌ای به عنوان هدیه به دربار رسید و شاه قصد گشودن آن را کرد. اسماعیل خان که جزو ملتزمین بود، استدعا کرد این کار در محوطه کاخ به وسیله خدمت‌گزاران انجام شود، چه احتمال سوء قصد را نمی‌توان از نظر دور داشت. اتفاقاً هنگام باز کردن، بسته منفجر شد و خساراتی به بار آورد. فتحعلی شاه با آگاهی از این امر، دستور داد برای این دوراندیشی، هم وزن اسماعیل خان سردار، سکه‌های طلا به او مرحمت شود و چنین کردند و اسماعیل خان معروف به «زرریزخان» شد.

اسماعیل خان دستور داد از محل این سکه‌های طلا در داخل صحن مطهر حضرت ثامن الائمه - علیه السلام - در مشهد، سقاخانه‌ای بسازند و پوشش آن را از طلا کنند که تا به امروز به نام اسماعیل طلائی مشهور و باقی است (تاریخ سنگسر، اعظمی سنگسری، ص ۵۵).

ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ را دیو نفس اماره راه زده در پیرانه سری از ملت حنیف^۱ جعفری عدول ورزیده و دین ترسایان را بر مذهب مسلمانان برگزیده و به روسیه بی‌ایمان متوسل گردیده است. شاهنشاه اسلامیان پناه را غیرت دین دامنگیر و بریدان سریع فرستاده نواب شاهزاده را به تدمیر آن پیر ترسای جوانشیر دلیر ساخت. نواب شاهزاده نیز اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران رکاب خسروانی به دفع او مأمور و خود در منزل اهر به جهت آگاهی از خبر چند روزی به اقامت پرداخت.

ابراهیم خلیل خان قبل از وقت، جعفرقلی خان نبیره خود را نزد ایشپخدر به گنجه فرستاده،^۲ خواهش امدادی به جهت پل خدا آفرین کرده بود؛ منظورش این‌که، راه سیل بی‌زنهار را از خاشاکی^۳ بسته دارد و خود [۱۳۲] با فراغت تمام بر صدر کامرانی نشسته آید. ایشپخدر معادل سیصد نفر صالادات نزد او فرستاده مشارالیه نیز جمعی از سواره و پیاده قراباغی را به سرکردگی ولد اکبرش محمدحسن خان والد جعفرقلی خان به سیصد نفر صالادات مذکور ملحق^۴ ساخته به محافظت پل خدا آفرین روان نمود.

اسماعیل خان دامغانی در منزل جبرئیل‌لو چهار فرسخی رود ارس با محمد حسن خان مذکور مقابله نمود. اگر چه آن طایفه در معرکه جنگ به جهت کوشش نام و ننگ پاداری‌ها کردند، ولی بالاخره سودی نبردند. اسماعیل خان حملات دلیرانه برد و^۵ محمد حسن خان پس از صدمات فراوان و قتل اکثری از همراهان بقیه السیف را برداشته روی به جنگل آورد. سپاه ظفر پناه اطراف جنگل را احاطه کرده، نواب شاهزاده را از کماهی^۶ آگاهی دادند. شاهزاده نیز از منزل اهر حرکت کرده وقتی به سر وقت آن جماعت رسید که ایشان به راهنمایی ارامنه خذلان نشان از آن بیشه و جنگل خود را بیرون برده به قلعه شوشی پناه آورده بودند. نواب شاهزاده و همراهان تا منزل آق‌اوغلان در عقب ایشان تاختند و چون کسی را از آن قوم ندیدند، در همان منزل بار اقامت انداختند. رؤوس منحوس جماعت روس را با سرهای قراباغیان نکبت‌مأنوس به درگاه اعلیٰ فرستاد و در چمن اوجان شاهد این نصرت نقاب از چهره برگشاد.

۲. ملی: «نزد ایشپخدر گنجه دراستاده»

۱. ملی: «خلیف»

۵. ملی: «برده»

۴. ملی: «الحق»

۳. مجلس: «چند»

۶. آنچه که بود

شاهنشاه آگاه در روز بیست و ششم شهر ربیع الاول از چمن مزبور حرکت و چون صرصر پر شتاب از آب ارس گذشته در منزل تخت طاوس که هشت فرسخی قلعه شوشی است، نصب رایات فیروزی آیات نمود و احکام لازمه به سرافرازی ولات و حکام داغستانات و شیروانات و ایلات قزاق^۱ و شمس‌الدینلو صادر کرده همه را به خدمت‌گزاری دعوت فرمود. به نواب نایب‌السلطنه نیز حکم محکم صادر شد که در خرابی^۲ قراباغ و تنبیه ابراهیم خلیل خان به قدری که تواند پردازد و آن بهشت با سعادت را بر وی بدتر^۳ از دوزخ سازد.

ذکر مجادله نواب نایب‌السلطنه با بولکونوک روسی و انجام کار بولکونوک روسی از تأثیر سپهر آبتوسی

نواب نایب‌السلطنه العلیه بر حسب حکم صاحبقران بهیّه نجف‌قلی خان گروس را با فوجی از سواره و پیاده به محافظت آق‌اوغلان که ابتدای جنگل قراباغ است، گماشت و خود از راه چناقچی راه قلعه پناه‌آباد شوشی برداشت. ابراهیم خلیل خان چون خود را در دست بلا اسیر و ایلات را دستگیر سرپنجه تقدیر دید، معتمدی چند نزد ایشپخدر به گنجه فرستاده متمنی امداد گردید. آن ملعون نیز بولکونوک گرگین نامی را که در مرحله تهور و بی‌باکی گوی مسابقت^۴ از مریخ منحوس می‌برد، با جمعی از مایوران و افسران و صالادات آتش‌فشان و توپ‌خانه البرز توان و عراده‌های مشحون به آذوقه قورخانه فراوان به امداد حفظه قلعه شوشی روان نمود. این خبر در حوالی قلعه شوشی [۱۳۳] به نواب اشرف رسید و متوکلاً علی‌الله بر باره^۵ جهان پیما سوار گشته به عزم گرفتن سرراه بر آن قوم روسیاه روان گردید.

اسماعیل خان دامغانی را چرخچی‌باشی^۶ لشکر کرد و پیرقلی خان شام‌بیاتی و

۱. ملی: «فراق» ۲. ملی: «خراباتی» ۳. ملی: «به‌تر»

۴. ملی: «گری مبالقت» ۵. ملی: «پاره»

۶. چرخچی‌باشی لشکر: جلودار، مقدمه‌الجیش، پیشقراول لشکر (دهخدا، ذیل چرخچی)

علی خان قوانلو و صادق خان عزالدینلوی قاجار را به سرتیپی دستجات سواره لشکر مفتخر و پیادگان آتشبار فراهانی و کزازی را نیز به الله‌ویردی خان قاجار خزینه‌دارلو سپرد و مهدی‌قلی خان دولو را به محافظت تیپ بزرگ که در سایه علم پادشاهی بود، مأمور نمود. بالجملة سه ساعت به غروب مانده در حوالی عسگران، عسگرین را تلاقی دست داده توپ‌های تندر فغان و تفنگ‌های آتش‌فشان از دو طرف عقده از دل برگشاد. شاهزاده آزاده تهمتن تن، در آن معرکه به نفس نفیس مردانگی‌ها کرد تا هنگامی که زال خمیده پشت سپهر، معجز نیلی بر سر آورد. هنگامی که بازار گیر و دار^۱ گرم و اجساد جنود طرفین در زیر نعال^۲ مراکب جانین نرم بود، صادق خان عزالدینلو زخم گلوله برداشت و^۳ جمعی از دلاوران رکابی اجر شهادت یافته روی به بهشت جاودانی گذاشت. چون هنگام شام هوا تیره فام شد، بولکونوک و کتلروسکی^۴ جمعیت خود را به مقبره [ای] که در آن حوالی بود، کشیدند و عراده‌ها را به شکل قلعه ساخته و دور آن را خندقی عمیق کنده باران و تگرگ مهره‌های آتشین بر سپاه ظفر قرین باریدند. نواب شاهزاده چون کار را چنین دید، تفنگچیان کزازی و فراهانی را بر فراز تلی که مشرف بر سنگر روسیه بود کشید و^۵ خود با سایر سواران و همراهان در یک طرف سنگر روسیه آرمید. از اطراف سنگرها بستند و مسرعان سریع^۶ به اردوی همایون فرستاده به امید امداد قشون رکابی نشستند.

صاحبقران دانا، حسین‌قلی خان دولو را با ذوالفقار خان دامغانی و دسته او و چهار عراده توپ با اسباب قورخانه و غیره به امداد نواب شاهزاده روان فرموده و دیده بر اعلام خبر گشود. بعد از ورود ایشان به معسکر نواب شاهزاده، بلا تأمل سنگرهای روسیه را هدف تیر بلا ساختند و تا مدت شش روز به تخریب بنیان ایشان پرداختند. بالاخره از یاری شریعت نبوی و یآوری^۷ بخت^۸ بلند خسروی در سنگرهای ایشان ریختند و خون آن طایفه را با خاک راه آمیختند. اکثری از ایشان قتل و برخی دستگیر شدند. بولکونوک مزبور دو زخم منکر برداشته و نیم شبی عار فرار را بر خود گذاشته بار ادبار در قلعه ترناوت که سه منزلی گنجه است، گشادند.

۱. ملی: «داروگیر» ۲. ملی: «فعال» ۳. ملی: - «و»
 ۴. اعتضادالسلطنه در اکسیرالتواریخ «کتلروسکی» نوشته است. ۵. مجلس: «کشید»
 ۶. ملی: «سراج» ۷. مجلس: «یاری» ۸. ملی: «بجنب»

اسباب سنگر ایشان از نقد و جنس و چند عراده توپ کلاً به دست غازیان نصرت نشان افتاد و پیرقلی خان شامبیاتی به اشاره نواب شاهزاده به محاصره قلعه ترناوت پای برگشاد. کار بر محصورین تنگ شد و بولکونوک از در عجز در آمده به واسطه عریضه [ای] در خدمت نواب شاهزاده مستدعی شش روزه مهلت گردید که پس از انقضای مدت مزبور، سر^۱ قدم ساخته به حضرت شتابد. چون استدعای او موقع قبول یافت [۱۳۴] بعد از سه روز در نیم شبی فرار کرده به کوه چمرق که سقناق^۲ آرامنه قراباغ است، شتافت. کیفیت این اخبار بهجت آثار را در یوم پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی در تخت طاوس به مسماع علیّه رسانیدند و نواب شاهزاده و همراهان مورد نوازشات فراوان گردیدند.

ذکر اخبار فتوحاتی که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و انبساط خاطر همایون گردید.

یکی از جمله فتوحات، شکست بولکونوک گنجه بود که مفصلاً عرض نمود. دیگری، به دست آمدن قلعه ایروان از همت هواخواهان دولت ابد ارکان و عدم اختیار محمدخان است. تبیین این مقال آن که بالمشافهة العلیّه به مهدی قلی خان دولو اشارات بهیّه صادر شد که: بعد از ورود به محال ایروان، ملاحظه اطراف کار و احوال روسیه نابکار را کرده، هرگاه محمدخان بیگلریگی ایروان از روی صداقت خدمت‌گزار دولت جاوید ارکان است، به هیچ وجه متعزّض او نگشته و امورات خارج ایروان را نظمی داده مراجعت نماید و هرگاه باز^۳ به اغوای نفس اماره دامن زن آتش هنگامه است، کار او را یک طرف و اختیار قلعه را از دست او گرفته، خود به محافظت سپاهی و رعیت پردازد^۴. از قراری که در صدر حکایت ذکر شد، مهدی قلی خان از منزل میانج از خدمت نواب نایب السلطنه رخصت یافته روانه آن سامان^۵ گردید. در منزل تخت طاوس به

۳. مجلس: - «باز»

۲. ایالت

۱. ملی: «سه»

۵. ملی: «بیابان»

۴. ملی: «پرداز و»

عرض خسرو معدلت مأنوس رسید که اسماعیل خان شامبیاتی حاکم خوی برحسب امر کی قبل از وصول^۱ مهدی قلی خان وارد و بر او محقق شد که محمدخان از نزول موکب ظفر نشان به آن صفحات باز خیالات فاسد در اندرون سینه جای داده و جمعی از روسیه رابه اقتضای مصلحتی که عین مفسدت بود، به شوره گل آورده و از آن جا نیز تجاوز کرده در محل تالین فرستاده است.

اسماعیل خان، مهدی قلی خان را از این معنی آگاه نمود. معزّی الیه نیز با معدودی وارد قلعه گشته و آحاد سران و سرکردگان سپاه ظفر پناه را که همراه داشت، به جهت استجمام به قلعه خواسته هر یک تنی چند از مردان کار را با خود آورده با چند نفری که از نوکران اسماعیل خان و مهدی قلی خان به همراه ایشان بودند اتفاق کرده، برج و باره را متصرف و با خاطری آسوده در آن جا متوقف گردیدند. محمدخان وقتی آگاه شد، که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته است. بالجمله شاهنشاه صاحبقران اشرف خان دماوندی را با دستجات ابوابی جمعی او به محافظت قلعه مأمور و مهدی قلی خان به ایالت آن ولایت مسرور آمد.

دیگر از جمله فتوحات، شکست روسیه رشت بود. تفصیل این اجمال آنکه: در چمن اوجان^۲ به عرض خسرو دوران رسید که ایشپخدر هنگامه عزیمت موکب همایون را به سمت آذربایجان شنید و چنین به خاطرش رسید^۳ که از اطراف مملکت کار را پریشان سازد و پس از پریشانی کار به مقابله^۴ سپاه جرّار پردازد. ینارال شفت نامی را که چون پیل^۵ مست و هنگام غضب بر کلب عقور زیر دست بود، با دوازده [۱۳۵] فروند کشتی مشحون به صالادات کاری و توپ های صاعقه کرداری و اسباب و اسلحه بی شماری از راه دریای خزر به صوب گیلان فرستاده؛ شاهنشاه تاجدار از همان چمن اوجان، میرزا یوسف مستوفی گرجی [بندر] اشرف مازندران را با چریک خمسه و قلمرو علی شکر که با ولایت گیلان قرب جوار دارند، به امداد گیلانیان مأمور و^۶ در منزل تخت طاوس به عرض خسرو عدالت مأنوس رسید که شفت مزبور با صالادات و آتشخانه موفور وارد بارگاه انزلی و مستحفظین آن جا تاب درنگ نیآورده به گوشه [ای] خزیدند.

۱. ملی: «فصول»

۲. از محالات چهارگانه بستان آباد تبریز

۳. ملی: «پیوسته»

۴. ملی: «معامله»

۵. ملی: «نیل»

۶. ملی: «ماموره»

جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی که در همین سال مأمور به انتظام مهمان گیلان بود، دامن مردانگی و خدمت‌گزاری بر میان زده به امداد حکام گیلانات جمعی از مردان کار را به محل پیر بازار، که یکی از محلات رشت و مشحون به اشجار فراوان است، برده و سنگ‌های متین ترتیب داده در پناه آن نشستند و از فرط غیرت اسلام و خیال خدمت شاهنشاه با احتشام به دفع روسیه بدفرجام کمر همت بستند. آن شفت غافل از حقیقت کار، میان به تسخیر شهر استوار بسته^۱ با صالادات و آتشخانه از انزلی حرکت و به راه پیر بازار روانه شد. چون آن قوم نکبت مشحون قریب به جنگل رسیدند، دلیران گیلانی مهره‌های آتشین تفنگ مانند تگرگ به ایشان باریدند. روسیه هر چه در انداختن توپ و تفنگ اهتمام می‌ورزیدند، به سبب انبوهی بیشه و جنگل احدی را نمی‌دیدند.

بعد از آن که کار بر روسیه تنگ شد و شیشه امیدشان بر سنگ آمد، صرفه در جنگ و صلاح در درنگ ندیده برگردیدند. شیران بیشه گیلان از جنگل‌ها بیرون آمده و به عقب ایشان تاخته معادل یک‌هزار نفر از آن قوم خیره سر را با قاید اجل همراه ساختند و بقیه‌السيف با زخم‌های کاری خود را به انزلی رسانیده و^۲ در کشتی ادبار نشسته به سمت بادکوبه و دربند تاختند. چنین فتحی نمایان از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام دست داد و جناب میرزا موسی و جان‌فشانان به‌مراحم حضرت اعلیٰ مسرور و دلشاد. یکی دیگر از جمله فتوحات، اضمحلال طایفه ضاله ترکمانیه دشت تکه^۳ ساکن رود طژن^۴ است که به سعی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و جانفشانان رکابی اتفاق افتاد و شاهد این فتح نیز در تخت طاوس چنین برقع از رخ برگشاد. ترکمانان تکه سالیان دراز بود که در کنار رود طژن و حوالی سرخس نشسته همّت بر تخریب حدود و ثغور^۵ خراسان بسته بودند. شاهنشاه عدالت آگاه در هنگام خروج از تختگاه نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را به دفع ایشان مأمور و به واسطه احکام قضا دستور تاکیدات موفور

۱. ملی: «استرار بستند» ۲. ملی: «و» ۳. مجلس: «تکه»

۴. طژن: تجن: رودی است در افغانستان که از کوه‌های بابا سرچشمه می‌گیرد و از مغرب هرات به نام هریرود تا سرخس پیش می‌آید. از سرخس به بعد به رود تجن موسوم می‌گردد و به طرف شمال اندکی متمایل به غرب از مرز ایران گذشته در ریگزار ترکستان فرو می‌رود. (معین). ۵. ملی و مجلس: «سنور»

درین باب شرف صدور یافت. نواب معزی‌الیه نیز^۱ حسین خان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از ترکان جلادت شعار به تنبیه آن طایفه ضلالت آثار فرستاد و بعضی از خوانین خراسان را نیز با او اذن همراهی داد[ه] در روز یکشنبه هجدهم شهر [۱۳۶] ربیع‌الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست در حوالی رود طژن تلاقی^۲ فریقین اتفاق افتاد. ترکمانان مزبور اگر چه در اول وهله^۳ به سبب غیرت ناموس پای ثبات افشردند، ولی بالاخره از حملات دلیران و جانفشانی دلاوران سودی نبردند. مردان و جوانان آن طایفه آنچه بودند یا از دم تیغ آبدار روی به دارالبوار^۴ نمودند یا اسیر کمند غازیان اتراک گشته آبروی جلادت ایشان را افزودند. زنان و دختران کلاً سپاه ظفر دستگاه را دستگیر و اسرای مسلمانان را که از دیرباز در نزد خود به خدمت بازداشته بودند به گیر آورده، آزاد شدند. اسباب و اثاث‌البیت و انعام و اغنام ایشان من حیث المجموع در دست و^۵ خردلی از دست غارت نرست. معادل پانصد نیزه سر در پیشگاه بارگاه خسرو مظفر عرض داده شد و ابواب تفقذات و انعامات بر چهره نواب شاهزاده و حسین خان آزاده و سایر جان فشانان آن سامان مفتوح و گشاده آمد.

لمولفه :

تا شاه به اورنگ فلک رنگ برآمد از هر طرفی مژده فتح دگر آمد
در خاور ازو لشکر ترکان به هزیمت روسیه نگون رایت در باختر آمد

ذکر دعوای نواب نایب‌السلطنه و اسماعیل خان در عرض راه گنجه
با گروه فجره و تفویض ایالت مملکت آذربایجان به آن شاهزاده جهان^۶
و اوضاع اصلاندوز و ورود به اوجان

بعد از شکست بولکونوک گنجه، ایشپخدر به جهت امداد با حشری که داشت،
قدم جسارت پیش گذاشت [و] در کنار رودخانه تتر^۷ منزل کرد و مقابله با لشکر اسلام را

۱. مجلس : - «نیز» ۲. ملی : «تلاقی» ۳. ملی : «وجه»

۴. کنایه از جهنم، دوزخ؛ ملی : «دارالبوار» ۵. ملی : - «و»

۶. مجلس : «جهانیان» ۷. ملی : «نیز»

به خیال آورد. شاهنشاه اسلام پناه از غایت تدابیر ملوکانه، چون گنجه را از وجود روسیه خالی دید، نواب نایب‌السلطنه را به تسخیر آن ولایت مأمور^۱ گردانید. احکام علیه نیز به عهده اسماعیل‌خان دامغانی شرف صدور یافت که با حشری انبوه به مقابله ایشپخدر روی آورد^۲ و آن عفریت فرتوت را از خیال گنجه فارغ آرد^۳. چون مظنون این بود که بعد از شکست شفت و فرار [او] از گیلان، باز روسیه دوباره خیالی اندیشیده و جمعیتی از راه دریا به گیلان فرستند، لهذا شاهنشاه به ملاحظه این کار و علت قرب جوار از منزل تخت طاوس حرکت و از رود ارس گذشته در منزل اصلاندوز قبه خرگاه فلک دستگاه گیتی افروز شد.

اسماعیل‌خان دامغانی بر حسب امر خسروانی از رکاب نواب شاهزاده با جمعیتی که ضرور بود، به عزم مقابله با ایشپخدر بد معامله به صوب رودخانه تترگرایی و رایات فیروزی آیات نواب شاهزاده نیز بلافاصله از منزل عسکران نهضت گرای گردید. ایشپخدر با اسماعیل‌خان فی‌الجمله زد و خوردی کرده و بالاخره صرفه [ای] نبرده خود را به کوه آق‌دره که اصعب^۴ مسالک است، کشانید. اسماعیل‌خان به عقب او شتابان و دیل^۵ و احترامه^۶ فراوان گرفته سالماً غانماً خود را به اردوی کیوان پوی رسانید. نواب نایب‌السلطنه با خاطری قوی و قلبی مشحون به امید طالع خسروی به صوب گنجه شتافت و به محض [۱۳۷] وصول، کلید فتح شهر [در] بند^۷ را در قبضه اقتدار یافت. جمعی را به محاصره قلعه مأمور و اهالی گنجه را از صغیر و کبیر و اناث و ذکور کوچانیده روانه شمکور که در نیم فرسنگی گنجه واقع است، ساخت و آن شب در حوالی شهر، بار اقامت انداخت. [سربازان] روسیه که در آن حوالی بودند، در آن شب جسارتها ورزیده اردوی شاهزاده را هدف گلوله‌های توپ و تفنگ نمودند. حاضرین قلعه گنجه نیز به مدد اردوی نواب شاهزاده شتافتند و از باطن اسلام و نیروی طالع شاهنشاه با احتشام آسیبی نیافتند.

۳. مجلس: «دارد»

۲. ملی: «آرد»

۱. ملی: - «مأمور»

۵. ملی: «دویل»

۴. ملی: «اصف»

۶. سلاح و بار و بُنه که از دشمنان به غنیمت گیرند.

۷. دربند، شهری است در قفقاز پایتخت جمهوری داغستان واقع در کنار بحر خزر. این شهر تا قبل از سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار، شمالی‌ترین شهر مرزی ایران به شمار می‌رفت (معین).

علی الصباح بر بارگی تعجیل نشسته در شمکور اهالی گنجه را فرداً فرداً^۱ سرپرستی کرده به منزل زگم^۲ نزول اجلال فرمود و^۳ در عرض راه جمعی از روسیه را^۴ که آذوقه به جهت ایشپخدر می بردند دیده، پس از اندک کَرّی دو نفر از سرکردگان و برخی از صالداًت مقتول و بزرگ ایشان را با بعضی دیگر دستگیر نمود. در منزل زگم اهالی گنجه را به اتفاق پیرقلی خان و محمدعلی خان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز ساخت و خود به تاخت آخسقه و قزاق پرداخت.^۵ در ورود [به] آن جا جمعی از معارف قزاق و غیره به خدمتش تشرف یافتند و پس از چند روز توقف به صوب ایروان شتافتند. جماعت بد عاقبت قزاق در عرض راه که بیشه و جنگل فراوان داشت، خیرگی ها^۶ کردند و از آخسقه تا بدایت جولکای ایروان که هجده فرسنگ است، در هر قدمی سر راه را گرفته بی اندامی ها به عمل آوردند؛ حتی این که نواب شاهزاده به جهت ادای فریضه در گوشه [ای] فرود آمده مشغول نماز بود که وجود مبارکش را از میان جنگل هدف گلوله تفنگ ساختند. از لطف خداوند و طالع خسرو فرزانه، موزه^۷ شاهزاده را خراشیده درگذشت و - لله الحمد - آسیبی ظاهر نگشت، بالجمله^۸ صحیحاً سالمأ با جمیع احوال و ائقال اهل اردو وارد ایروان و حقیقت این وقایع را به صحبت حاجی محمدخان قراگوزلو به دربار سلطانی عریضه نگار آمد.

شاهنشاه باداد و دین زبان به^۹ تحسین و آفرین گشوده مبلغی سیم و زر و اقمشه بی مرّ به انعام اهالی گنجه مصحوب ملأ ملک محمد چهارمحالی قاضی عسگر به درالسلطنه تبریز گسیل نمود و در ازاء آن همه زحمات، ایالت مملکت فسیح المساحت^{۱۰} آذربایجان را از قاپلان کوه تا دربند، به عهده اتمام ولیعهد دوران محول و احکام قضا به امضای صاحبقران قضا امضا، مسجل آمد. موکب فیروز خسرو ظفر اندوز از منزل اصلاندوز حرکت و چمن اوجان تبریز محل اردوی کیوان مهابت شد.

۱. ملی: «فرداً فرداً»

۲. زگم، در قسمت شمال کاخ قرار دارد (تذکره الملوک، ص ۱۹۴) و کاخ یکی از دو ولایت گرجستان است

که در عهد صفوی تابع دولت ایران بود (معین).

۳. ملی: «فرموده»

۴. ملی: «خبره گیها»

۵. ملی: «و»

۶. مجلس: - «را»

۷. ملی: «انجمله»

۸. مجلس: «فسیح المسافت»

۹. مجلس: - «به»

۱۰. مجلس: «فسیح المسافت»

ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان
و داستان عبدالرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفر نشان به دارالخلافه طهران

بعد از نزول موکب ظفر نشان به چمن اوجان، احمد چلبی، معتمد علی پاشای
وزیر دارالسلام بغداد، روی به آستان خلافت بنیاد نهاده از سوء رفتار عبدالرحمن پاشای
بابان والی شهر زور زبان شکایت گشاد.

تفصیل این اجمال آن‌که: این شهر زور ولایتی است که از طرف شمال، پیوسته به
خاک ارومیه و از سمت جنوب، بسته [۱۳۸] به خاک کرمانشاهان و از حدّ مشرق، متصل
به خاک کردستانات و از جانب مغرب، منضم به خاک کرکوک است. جماعت اکراد بابان
از قدیم الایام در آن ولایت ساکن و بانی اکثری از بقاع^۱ و مساکن بوده‌اند. در کوهی از
سامان شهر زور، قلعه‌ای است مسمّی به قلعه چولان و در لغت اکراد، چولان به معنی
بادام کوهی است. در بدایت حال آن جماعت در آن قلعه سکنی داشته‌اند و بعد بنای
توطّن در سایر محالات شهر زور^۲ گذاشته‌اند. ابراهیم پاشای، برادر عبدالرحمن پاشا، در
ایام وزارت سلیمان پاشای والی بغداد، در سه فرسخی قلعه چولان^۳ شهری بنیاد نهاد و^۴
به سبب رعایت ادب، سلیمانیه‌اش نام داد. قریب یکصد سال است که جماعت مزبور در
آن ولایت حکمران و به سبب شرارت ذاتی که دارند، اکثر اوقات واسطه ظهور فتنه و
فساد فی مابین دولّین علیّین روم و ایرانند.

چون این ولایت موافق حد و سنور^۵ قدیم داخل کردستان متعلقه به خاک ایران، و
مدتی است که در تصرف سلاطین^۶ عثمانیه است، لهذا حکام آن جا، این دو علت را
دست‌آویز کرده به سبب اهمال و امهال در خدمت، گاهی خود را از تابعین روم
می‌شمارند و گاهی به دولت علیه ایران متوسل شده^۷ با کارگزاران دولت عثمانی بنای
معاندت می‌گذارند.

۱. ملی: «ارتففاع» ۲. ملی: «شهسه زور» ۳. ملی: «چون»
۴. ملی: «نهاد» ۵. ثغور ۶. ملی: «معلّطین»
۷. مجلس: «گاهی متوسل به دولت علیه ایران شده»

بالجمله بعد از ایالت ابراهیم پاشا، ایالت آن ولایت به عبدالرحمن پاشای برادرش منتقل و در قلیل زمانی در امر حکومت مستقل شد. به سبب استیلایی که داشت، با علی پاشای وزیر بغداد بنای مخالفت گذاشت و^۱ بعضی از نواحی بغداد را تاخت و علی رؤوس الاشهاد، به معاندت پرداخت. علی پاشا نیز دفع او را از اطراف حشری خواست و در حوالی سلیمانیه با مشارالیه هنگامه‌ها آراست. عبدالرحمن تاب مقاومت نیاورده شکست خورد و روی به کردستان و محال سنج آورد.

امان‌الله خان اردلانی والی کردستان در آستان مروّت نشان شاهنشاه صاحبقران، توسط او را زبان ضراعت گشود و چون پناه به ظلّ ظلیل دولت عظمی آورده بود، شاهنشاه ضعیف‌نواز، محل توقف او و ایل^۲ و متعلقاتش را در سامان کردستان معین فرمود.

احمد چلبی معتمد علی پاشا در چمن اوجان بعد از گذرانیدن عریضه پیشکش، چنین استدعا کرد که: چون عبدالرحمن پاشا، مفسدی شریر و مزوری بی‌نظیر است، اُمّای^۳ دولت علیه چشم از حمایت او بپوشند و در اخراج از خاک کردستانش بکوشند. شاهنشاه غیور را از فرط حمیت نامحصور این استدعا ناپسند افتاد و به فرمایشات غضب‌آمیز احمد چلبی را جوابی با صواب داد. حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفتر خانه مبارکه [و] مولف تاریخ جهانگشا، به مرافقت او^۴ رسالت بغداد را معین شد و جواب عریضه علی پاشا از کلک دبیران دیوان اعلی محرّر و مبین آمد که: چون عبدالرحمن پاشا روی نیاز به آستان راستان نواز آورده، لازم است که ایالت شهرزور را [۱۳۹] کمافی السابق به او گذراند، والاّ منتظر باشند که عمّا قریب از فرّ حمایت اولیای دولت جاوید نصیب^۵ در ولایت مروّثی خود مستقل و مباشرین شوکت عثمانی از عدم این رعایت به غایت شرمسار و منفعل خواهند شد.

پس از روانه داشتن رسولین، احکام لازمه به ولات و حکام شیروانات و داغستانات و سایر ولایات درباب استقلال کار نواب نایب‌السلطنه عالی‌مقدار صادر و موکب ظفر نشان از چمن اوجان به جانب دارالخلافه سایر و دایر آمد. در اواخر شهر

۱. ملی: - «و»

۲. مجلس: «اهل»

۳. ملی: «ابنای»

۴. مجلس: - «او»

۵. ملی: «نصب»

جمادی‌الاولی عرصه^۱ دارالخلافة از یمن ورود موکب شاه‌ره نظیر جنات^۲ باهره گردید.
لمولفه :
شد ملک ری جان در تنش کاینک شه^۳ از راه آمده
خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده

ذکر سور با سرور نواب شاهزاده فرخ‌لقا حسن علی میرزا^۴

این شاهزاده والا اختر، صدف بحر خلافت را ششم گوهر و سپهر سلطنت جاوید مدت را مشتری سعادت اثر. در ایوان بزم، ابری است گوهر بار و در میدان رزم، هژبری است^۵ شیر شکار. شجاعت را با سخاوت فراهم آورده و از این دو خصال حمیده فرق موافقین دولت خداداد را به آسمان برده است. نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس را، بر حسب سن برادر کهنتر است و این دو مولود شریف، زاده از یک مادر. چون از فیض فضل^۶ پروردگار و میمنت بخت صاحبقران تاجدار، کارهای دولت ساخته شد و صفحه مملکت از خار و خاشاک وجود مخالفین پرداخته آمد، رای بیضا ضیای خسروی به عزیمت سور با سرور این برازنده ایوان کسروی، مصمم آمد و بر حسب امر اعلی، ولات و حکام و فرماندهان و امیران با احتشام و ارباب عمایم فضیلت ارتسام^۷ از اطراف ممالک فارس و عراق و خوزستان و خراسان و غیره در طوف کعبه آمال، اعنی درگاه کعبه مثال، با هم توأم گشتند. داور معدلت آیین، ناسفته گوهری از صدف عزت سرکار مرتضی قلی خان عم بزرگوار خویش برگزیده و نوبت‌خانه سلطنت در انجام عیش شاهزاده اسفندیار شوکت، بلند آواز گردید.
در پانزدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و بیست، حکم ملوکانه به

۱. ملی: «جمدی‌الاول عرصه» ۲. ملی: «جناب» ۳. ملی: «سر»

۴. ملی: «فرخان حسین علی میرزا»؛ حسن علی میرزا صحیح است؛ لقب او شجاع‌السلطنه بود و در روز

جمعه غزه ذی‌الحجة الحرام ۱۲۰۴ به دنیا آمد. ۵. ملی: «نیز بر پشت»

۶. ملی: «فضیل» ۷. فرمان بردن، رسم و فرمان به جای آوردن، نقش بستن.

آرایش اسواق و خانات و میادین رواق عرش مساق شرف صدور یافت و هر تن از مباشرین دربار شوکت مدار به تدارک انجام کاری شتافت. بازار طرب گرم شده^۱ خنیاگر سپهر اخضر از نیرنگ سازی مطربان خوش آهنگ در پرده شرم حقه بازان دستگاه سحرپردازی چیدند و فلک حقه باز را منزوی زاویه خمول گردانیدند. مباشرین آتشبازی و چراغانی، عرصه دارالخلافة را غیرت وادی ایمن ساختند و از افروختن مشاعل زرین و سیمین و افراختن اشجار سهام آتشین به اظهار صنعت پرداختند.

داور دریا نوال، در افشاندن بدره های سیم و زر بر جیب و دامن کهنه و مهتر بی اختیار بود و ارباب سور و اصحاب این عیش پرسرور را از انواع [۱۴۰] متاع خواسته های ناخواسته گران بار می فرمود. زر با خاک یکسان شد و گوهر با خاشاک توامان. در شبی خرم تر از روز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز غزالی خرامان در خوابگاه شیرینی ژیان خرامید و از فرط معدلت صاحبقران ظلم سوز، شیر و غزال در یک بنگاه آرمید. تاریخ این عیش بهجت قرین از کلک مولف به این طرز و آیین بر صفحه تزئین^۲ پذیرفت و هرکس دید و شنید، هزاران تحسین و آفرین گفت.

لمولفه:

ز فرمان شهنشاه جهاندار جهان داور
نباشد سور آن شهزاده کزوی ملک مینویی
حسن شاه آن سر افرازی که نامش با علی توام
به زخم عالمی این هر دو^۳ نام اوست دارویی
بود او را ز قد چون قامت شمشاد بالایی
بود او را ز رخ چون نیروی خورشید نیرویی
عروس زهره گر در پهلوی او سر نهد شامی
ز فرط شوق کی غلطد ز پهلویی به پهلویی
نبود او را سزای همسری در این جهان ای دل
بجز بنت عم دارای دوران هیچ بانویی

۱. مجلس: «شدو»

۲. ملی: «ثرمین»

۳. ملی: «بردو»

برون ز اندیشه خاطر مهیا گشت اوضاعی
 فزون از حجله مینو مصفا گشت مشکویی
 به بزم سورش از هر سو^۱ بسی اشراف زانوزن
 نصیب هر یک از انعام و احسان گنج نیکویی
 پی ترتیب ایجاب و قبول بزم عقد او را
 خطیبی مشتری سان چون عطارد هم سخنگویی
 رسید از همت این سور بر هر ذره اکرامی
 رمید^۲ از معجز این عیش از هر گوشه جادویی
 زهی دولت که همسر با سلیمانی است بلقیسی^۳
 خهی^۴ نعمت که هم بر با گل اندامی است ناژویی^۵
 ز لب‌هایش به لعل اوست گوهر بار یاقوتی
 ز پستانش به چنگ اوست دست افشار لیمویی
 بود آن چرخ رفتاری صبا عزمی زمین حزمی
 بود این لاله رخساری^۶ گل اندامی سمن بویی
 ز رشک اتصال این مه و مهر جهان آرا
 مه و مهر فلک دائم سری دارند و زانویی
 بود داماد شیر و نو عروس او بود آهو
 به هم از داد دارا شیر و آهو گشته دلجویی
 ز دانش خاوری تاریخ این سور همایون فر^۷
 نوشت از داد دارا همنشین شیر آهویی
 بالجمله سران اطراف و^۸ فرماندهان اکناف در تهنیت این عیش مسرت انصاف^۹
 پیشکش‌های^{۱۰} شایان دادند و^{۱۱} از استعمال خلایغ فاخره، ابواب افتخار بر

۳. ملی: «تلقینی»

۲. مجلس: «رسید»

۱. ملی: - «سو»

۵. کاج، صنوبر؛ ملی: «بازویی»

۴. کلمه تحسین؛ خوشا، مرحبا (معین، ذیل خهی)

۸. ملی: «انصاف»

۷. ملی: - «و»

۶. ملی: «زفساری»

۱۰. ملی: - «و»

۹. ملی: «پیشکشی‌های»

چهره گشادند.

لمولفه :

هر روز به دوران ملک عیش دگر باد جاوید همی افسر شاهیش به سر باد

ذکر اوضاعی که بعد از حرکت موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد
خاصه قتل^۱ ایشپخدر بد نهاد

بعد از حرکت رایات ظفر آیات از چمن اوجان نواب نایب السلطنه نیز وارد تبریز و محمدخان قاجار ایروانی را با محمدعلی خان شامیباتی حسب الامر الاعلی روانه دربار معدلت انگیز نمود. ایشپخدر ضلالت نشان آن حدود را از وجود جنود مسعود خالی دیده^۲ فرصت غنیمت شمرده خود را [۱۴۱] به قلعه شوشی کشید. ابراهیم خلیل خان درب قلعه را بر روی او مانند ابواب بلا بر چهره خویش مفتوح داشت و ایشپخدر دو روزی [در آنجا] توقف کرده و یک نفر از مایوران^۳ افواج روس را به انتظام آن جا مشخص نموده خود روی به صوب گنجه گذاشت.

شیخ علی خان بیگلریگی قبه و دربند و حسین قلی خان حاکم بادکوبه و سرخای خان لگزی، مظنه داشتند که شاید شفت سرکرده روسیه، بعد از فرار از انزلی گیلان، به محاصره بادکوبه گرایان شود، لهذا در دربار نواب والا مستدعی امداد شدند. عسگرخان افشار ارومی با جمعی از سواره و پیاده و مبلغی از سرب و باروت و آذوقه به معاونت شد. و از اتفاقات، شفت مزبور بر حسب اشاره ایشپخدر مغرور از راه دریا وارد و در برابر بادکوبه لنگر اقامت انداخت. حسین قلی خان و اهالی قلعه به معاونت عسگرخان و

۱. ملی : «قبل از» ۲. مجلس : «دید و»

۳. مولف در این کتاب افسران روس را به ترتیب درجه این گونه نام می برد :

الف - بنارال : سردار، جنرال

ب - مایور : افسران عالی رتبه که در رأس فوج یا لشکر قرار داشته اند

ج - افسیر : افسران جزء

د - صالدا : سربازان، پایین ترین قشر نظامیان روس

قشون رکابی شاهنشاه نصرت شعار پای ثبات افشوده جنگ‌های دلیرانه کردند و چون چند فروند کشتی روسیه در ساحل دریا از ضرب گلوله‌های پی‌درپی غازیان بادکوبه شکسته شد، لهذا از دریا به جانب خشکی رانده در برابر حسین‌قلی‌خان و عسگر خان در حوالی قلعه آتش‌ها افشاندند. در آن حال شیخ علی خان قُبه و نوح بیک ولد سرخای خان لگزی با افواج خود به امداد حسین‌قلی‌خان به بادکوبه رسیدند و از حملات دلیرانه متوالیه، روسیان را مضطرب گردانیدند.

بعد از چند روز زد و خورد که از طرفین جنگ‌های مردانه کردند و جمعی غفیر^۱ کشته شد، بالاخره بخت از جماعت روسیه برگشت و صرفه [ای] ندیدند و در کشتی ادبار نشسته در میان پشت ساری طالش، منزل گزیدند. بالجمله ایشپخدر از گنجبه به جهت استمالت مصطفی‌خان شیروانی به صوب شیروان شتافت و نواب شاهزاده بر طبق عرض مشارالیه از این معنی آگاهی یافت. پیرقلی‌خان قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به امداد او مأمور و در کنار رودخانه کُر که دوازده فرسخی شیروان است، پیرقلی‌خان را معلوم و نزد او مذکور آمد که مصطفی‌خان با ایشپخدر گرگ آشتی کرده و او را فریب داده. ایشپخدر از راه وفور غرور از وی مطمئن و از شکست شفت در بادکوبه خبر یافته به جهت تلافی چون سیل سرشار به آن دیار شتافته است. شفت ملعون نیز درثانی به جهت معاونت ایشپخدر روی از پشت ساری برتافته. بعد از رفتن ایشپخدر، مصطفی‌خان ایلات و احشامات خود را به جبال^۲ شامخه کشانید و خود در قلعه کله سن^۳ منزل گزید و نواب شاهزاده را از عزیمت ایشپخدر به صوب بادکوبه آگاه گردانید.

نواب شاهزاده، حسین‌قلی‌خان دولوی قاجار را با جمعیتی که کافی می‌نمود، به ایلغار روانه بادکوبه فرمود و بلافاصله احمد خان مقدم بیگلریگی مراغه و تبریز را^۴ با توپخانه شرانگیز و پیادگان صاعقه‌ریز روان نمود. با آن که هنگام برودت هوا و از شدت سرما خون در عروق منجمد می‌شد، خود هم،^۵ تکیه به یاری باری و بخت بلند شهریاری کرده در بیست و دویم شهر ذی‌قعدة الحرام [۱۴۲] از دارالسلطنه تبریز حرکت و به عزم توقف اردبیل رایت عزیمت برافراخت و شاهنشاه آگاه نیز فوجی از سپاه

۳. مجلس: «کله سن کوراسن»

۲. ملی: «خیال»

۱. گروهی بسیار

۵. ملی: «خواهم»

۴. مجلس: «+ نیز»

کینه‌خواه را از درگاه فلک‌جاه، به امداد وی روان ساخت.

از جانبی شیخ علی خان قبه [ای]، از طرفی پیرقلی خان شامیانی، از سمتی احمدخان مقدم و از گوشه [ای] حسین‌قلی خان دولو، نواب شاهزاده نیز با قشون رکابی در ساحت اردبیل اقامت جو [گشته] ایشپخدر دیوانه را ازین ازدحام دیوانه‌تر کردند و از اطراف [به] او هجوم آوردند. سورت سرما نیز مزید علت شد و اکثر از عَرَّاده و دواب روسی به معرض تلف و اذیت رفت.

ایشپخدر به جهت چاره‌کار با حسین‌قلی خان حاکم بادکوبه بنای مراوده گذاشت و حسین‌قلی خان هم به مفاد «الْحَرْبُ خُدَعَةٌ» همت بر خدعه و تدبیر گماشت. ایشپخدر را به سبب مکالمات و تدبیر کار با دو سه نفری در خارج قلعه بادکوبه دعوت کرد و خود نیز با ابراهیم خان بنی عم خویش و یک دو نفر دیگر روی از قلعه بیرون آورد. ایشپخدر و حسین‌قلی خان در گوشه [ای] از صحرا به جهت مواضعه نشستند و عهدی مزورانه^۱ با هم بستند. در هنگامی که ایشپخدر گرم صحبت بود، ابراهیم خان به اشاره حسین‌قلی خان مهره^۲ پشت او را هدف گلوله تفنگ ساخت و در همان لحظه روی ازین جهان برتافت و به صوب جهانی دیگر پرداخت.

پس از ظهور این مقدمه عجیب که به حکم قضا صادر آمد، خوانین مزبوره از چهار طرف سپاهش را محیط گشتند و اکثری را به ضرب تیغ آبدار و تفنگ صاعقه‌بار کشتند. شفت ملعون،^۳ بقیه السیف آن قوم نکبت نمون را به کشتی‌ها نشانیده روانه پشت ساری شد و^۴ در آن جزیره چون شغالان بیشه متواری آمد. بالجمله سر منحوشش را که دعوی سروری داشت از تن، و دست^۵ بت پرستش را^۶ که به دراز دستی جسارت ورزیده بود، از بدن جدا کرده به خدمت نواب شاهزاده روانه اردبیل [کردند] و از آن جا به درگاه خسرو جلیل گسیل شد.

در ششم شهر ذی‌حجه الحرام، مژده این لطیفه غیبی در دارالخلافة طهران به عرض خسرو بهرام غلام رسید و به حکم شرع متین از قتل آن کافر بی‌دین که مفسد آن سرزمین بود، به غایت خشنود و مسرور گردید و این قطعه در تاریخ قتل او از طبع مولف

۳. ملی و مجلس : «و»

۶. ملی : - «را»

۲. ملی : «و»

۵. ملی : «ازین دوست»

۱. ملی : «مردانه»

۴. ملی : «شده»

این رساله تراوید. لمولفه :

شد در آذربایجان مقتول آن سردار روس

خوانده شد بر قاتل وی صد هزاران آفرین

آن به نام ایشپخدر ملعون که بودی در جدال

ثانی اسفندیار و رستم و طغرل تکین

ثانی نمرود بود و کشته زابراهیم شد

گشت اگر نمرود ابراهیم را از فرط کین

باطن اسلام گشت او را زهی بخت ملک

ورنه بودی آفتی آن دیو در ایران زمین

فیض یزدانی ببین و طالع دارای دهر

بخت دارایی بسنج و فضل رب‌العالمین

از خرد کردم سؤال^۱ قتل او حیران صفت

در جوابم گفت تاریخش بلی ایشپخدر این

از غرایب اتفاقات آنکه جناب مولانا [۱۴۳] حاجی میرزا محمد اخباری

نیشابوری معروف به هندی که در اکثر علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات و اعداد و

تسخیرات، تسلطی کامل داشت و مدّتی بود که در درگاه همایون اعلی اوقات به دعاگویی

می‌گماشت، یک اربعین به کاری که می‌دانست به سر برد و بیست روز قبل از وصول قتل

ایشپخدر، خبر داد و حجت پا به مهر به امنای^۲ دولت سپرد تا - الحمدلله - سرِ آن روس

منحوس را آوردند و در میدان خارج ارگ همایون لگدکوب اطفال کردند.

صبا:

لوحش الله پیکرت آسوده از پیکار روس

اینک اینک خاک درگاهت سر سردار روس

۱. ملی: «سئول»

۲. ملی: «بانسایی»

غریب‌تر ازین فقره قتل جناب میرزا محمد مزبور است در ولایت بغداد بعد از آن‌که در دارالخلافه طهران این عمل از او سرزد، قدری مایه وحشت شاهنشاهی از او شد و به تدبیرات کاملانه او را از دربار دولت علیه به ارض عتبات عالیات فرستاد. از اتفاقات درباب وزارت بغداد فی مابین دو نفر از گرجی‌زادگان که عبارت از اسعد پاشا^۱ و داود پاشا باشند^۲ منازعه بود؛ جناب میرزای معزی‌الیه با اسعد پاشا الفت داشت و بنای ترتیب نیرنجات و طلسمات از برای او گذاشت. به اشاره داود پاشا عامه خلق آن ولا بر جناب میرزا شوریدند و به بهانه تکفیر، روزی، علی‌رئوس‌الاشهاد به خانه او ریخته مقتولش گردانیدند.

مولوی:

دشمن طاوس آمد پرّ او ای بسا کس را که کشته فرّ او

خلاصه چون در سر تیز مغز ایشپخدر هوای تسخیر مملکت خراسان بود، پیوسته از کلک اندیشه باطل شاهد این تمنا بر صفحه خاطر نقش می‌نمود؛ لهذا تا این آرزو در دلش نماند، سر پر شورش را به مملکت خراسان فرستادند و ابواب شادمانی بر چهره اسلامیان گشادند. چون شفت ملعون در میان پشت ساری منزل گزید با مصطفی خان طالش که سیدی بد عاقبت و از عهد سلطان شهید دور گرد بساط عزت بود، به گرمی هنگامه الفت کوشید و مصطفی خان نیز از توقف موکب شاهزاده در اردبیل و اهمه تعرضی کرده به او گروید؛ لهذا جناب میرزا بزرگ فراهانی از دربار کامرانی استمالت او را به صوب طالش شتافت و به افسانه‌های^۳ نرم نرم، روی از مراوده با روسیه برتافت. از هر طرف راه آمد و شد آذوقه بر شفت و همراهانش بسته شد و در روزی چند، کشتی امیدش در گرداب حیرت شکسته آمد [و] در عین شدت زمستانی، راه مراجعت [در] پیش و از خوف جان، سر خویش گرفت.

خلاصه بعد از قتل ایشپخدر، نواب شاهزاده، مهدی‌قلی خان دولو بیگلریگی ایروان را به دفع جعفرقلی خان دنبلی که با روسیه در تالین قلعه ایروان بود، فرستاد و کلبعلی خان نخجوانی هم به سبب^۴ جسارت ابراهیم پاشای حاکم بایزید حسب‌الامر به

۳. ملی و مجلس: «افسانهای»

۲. باشد

۴. ملی: «نسبت»

تاختِ حدود مرز و بوم مملکت روم روی نهاد. حسین‌قلی خان افشار ارومی و اسماعیل خان شامبیاتی و حاجی محمدخان قراغوزلو را به تاخت میانه^۱ گنجه و تفلیس فرمان داد. خوانین [۱۴۴] مذکور هر یک در هر جا کوشش مردانه کرده و خدمت خود را به راستی و درستی به عمل آورده، بعد از ورود موکب مسعود ولیعهدی به تبریز، به رکاب فیروز پیوستند و هر یک علی قدر مراتبهم مورد نوازش گشته، کمر اجتهاد به خدمت و جانفشانی بستند.

بخش ۳

بهاریه سال فرخ مآل بارس ئیل ترکی

مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و یک^۱ هجری

و کیفیت^۲ تفویض منصب جلیل استیفای ممالک و حرکت به چمن سلطانیه

و احضار سردار خراسان و مأموریت سرداری جدید به آن سامان خورشید فروزان

درین سال بهجت نشان در روز جمعه، سلخ شهر ذی حجة الحرام، شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته که عید نوروز فردای آن روز و غره شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و یک بود و روزی ملالت اندوز می نمود، وارد دشت حمل گشت و مانند سری بریده از سمت الراس به جانب مغرب گذشت.

سرداران بلند قامت صنوبر و چنار از سبزه اعرابی لون حشری کشیدند و به مدد خنجر بید، از حلقوم نوجوانان چمن^۳ گل های حمراوی، خون ها جاری گردانیدند. سنبل با جعدی^۴ پریشان لباس سوگواری در بر کرد و سوری گونه از ناخن حسرت گلناری آورد. ابر آذار^۵ بر خونین کفنان لاله و شقایق گلزار ناله کنان شد و از شورش بلبلان حیران و قمریان نوحه خوان کوکو زنان دشت کربلائی در عرصه گلشن عیان آمد.

۱. به علت عقب ماندن سال قمری از شمسی، یکسال حذف شده و این تقارن باعث گردیده که بهاریه ۱۲۲۰ در هیچ یک از نسخه های این کتاب نیابد؛ چرا که این سال در فروردین آغاز و چون قمری محاسبه می شده در اسفند تمام می شده است و بدین ترتیب یکسال حذف شده است و در هیچ یک از نسخ ملی، ملک و

مجلس موجود نیست. (م) ۲. مجلس: - «کیفیت» ۳. ملی: «حسن»

۴. ملی: «جعدی» ۵. ملی و مجلس: «آزار»

شاهنشاه با داد^۱ و دین که طینت^۲ پاکش سرشته از ارادت خاندان حضرت سیدالمرسلین است، رعایت ادب^۳ را، بر اورنگ جلوس پای نهاد و^۴ روزی چند صلا‌ی تعزیه‌داری جناب خامس آل عبا - علیه‌التحیه والثنا - را در داد. به جای شیلان نوروزی، فقرا و ملهوفین را بر سر خوان روزی دعوت کرد و پس از انقضای ایام مصیبت روی به انجام مهم بر مملکت آورد.

چون قرار سلطنت ایران، خاصه در عهد دولت این سلسله رفیع‌الشان بر این است که همواره چهار وزیر با تدبیر جالس مسند دفترخانه سپهر نظیرند و در حقیقت بنیان دولت خداداد را چهار رکن دلپذیر: اول وزیر اعظم است که رشته مهمات شور مملکت و عزل و نصب ولات و بیگلربیگیان و سران و سرکردگان و حکام و میران دربار و هر ناحیت و امورات لشکرکشی و مملکت‌گیریش در دست. دویم وزیر استیفای ممالک که در قرار معاملات و تشخیص جمع و خرج^۵ و وجوه پیشکش و مالیات حکمران بر هر بلند و پست است. سیّم وزیر دارالانشا که در عرف دیوانیان معبر از منشی‌الممالک و کارفرمای تحریرنامه‌جات دول خارجه و فرامین قضا آیین و ملفوفه‌جات قدر تضمین است. چهارم وزیر عسکر که مباشر امور لشگر و رسانیدن موجب و علوفه سپاه مظفر و خواندن افراد سان در حضور خسروگردون توان و تغییر و تبدیل غایب و متوفی حشر انجم قران می‌باشد، در آن اوقات تشریف وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب مشیر افخم میرزا محمد شفیق اصفهانی [۱۴۵] ثم دارالمرزی راست بود و حضرت میرزا رضا قلی نوایی را ذوالریاستین عمل بود؛ هم در امورات وزارت استیفای ممالک دخل و تصرف می‌نمود و هم وزارت دارالانشا به عهده او محول و به جهت تزیین نامه‌جات^۶ و فرامین مهر از گنجینه خاتم سلیمان زمین می‌گشود. میرزا هدایت‌الله تفرشی قمی که سیّدی جلیل‌النسب بود، وزارت عسگر را داشت و همت بر انتظام کار لشگر می‌گماشت. رای ممالک آرا چنان تعلق یافت که وزیری با دیانت به جهت استیفای ممالک برگزیند و بر اورنگ خلافت آسوده از جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت آسوده نشیند. از این‌که جناب حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان و

۱. ملی: «بامداد»

۲. ملی: «دین»

۳. ملی: «ادب»

۴. مجلس: - «و»

۵. ملی: «خرج»

۶. ملی و مجلس: «نامجات»

مضافات، از بدایت دولت سلطان شهید تا آن زمان خدمتگزار دربار این دولت رفیع الشان [بود] و شاهنشاه صاحبقرانش در هر مرحله از مراحل عقل و فطانت و کارگزاری و عاقلی و عاملی و حُسن سلوک، آزمایشی شایان^۱ کرده بود، لهذا معزی‌الیه را از دارالسلطنه اصفهان احضار و قامت قابلیتش را به تشریف وزارت استیفای ممالک و لقب بلند امین‌الدوله‌گی آراسته، ولد اکبرش عبدالله خان را که مصداق «الْوَلَدُ سِرَّائِیه» است، در دارالسلطنه اصفهان بیگلربیگی فرمود. حضرت^۲ میرزا رضا قلی نوایی را خدمت وزارت دارالانشای همایون معین آمد و اهالی دور و نزدیک را قرار این مهمات مبرهن شد.

چون در اواسط سنه ماضیه، سلیمان خان قوئلوی قاجار ازین سرا به سرایی دیگر نقل نمود و وجود لشگرکشی در رکاب ظفر مآب ضرور بود، لهذا حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را از آنجا احضار، و محمدخان دولوی قاجار، که چندی حاکم کزاز و ملایر بود، به نیابت خراسان و سرداری آن سامان برقرار و روانه آن دیار شد. بعد از فراغ ازین مهام، فرامین قدر آیین به احضار لشکر انجم قرین از صدر خلافت صادر و هر فوجی در موعدی مقرر به دربار سپهر مدار حاضر آمد. شاهنشاه مظفر دفع روسیه بد اختر را کمر همت بر بست و در روز جمعه بیست و پنجم شهر ربیع‌الاول سنه مزبوره به عزم چمن سلطانیه بر بارگی شوکت بر نشست. پس از روزی چند آن چمن بهشت مانند، مضرب سرادقات جاه و جلال شد و اردوی ظفر شکوه از وجود شیران بیشه هیجا، مالا مال آمد.

ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت فرانسه

و سبب دوستی و مراوده ایشان با دولت علیه ایران و آمدن موسی^۳ ژوبر سفیر و تعیین میرزا محمد رضای منشی قزوینی به سفارت آن کشور بی نظیر

مملکت^۴ فرانسه که یکی از قراتات معظم فرنگ است، حدود اربعه آن از طرف

۱. ملی: «شاهان»

۲. ملی: «حضرات»

۳. موسیو

۴. ملی: «و مملکت»

شمال به مملکت ندرلانده^۱ متصل و بحر رینو^۲ میان حداست و از طرف مشرق ایضا نهر مزبوره و کوه‌الپه^۳ که بسته به خاک ایتالیا است. از طرف جنوب بحر سفید روم و کوهستانات پرنه^۴ از طرف مغرب دریای محیط^۵ بُعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب تا نقطه^۶ جانب شمال، چهل و دو درجه تا چهل و هشت درجه است. مسافت این طول، دویست و ده فرسنگ [۱۴۶] و عرض آن دویست و هشت است. جمعیتش موافق تحقیق، شصت کرور می‌باشد. هوای سمت جنوبش به غایت لطیف و سالم است. فواکه متنوعه‌اش بی‌نهایت ممتاز، خاصه انگور که از تعریف بی‌نیاز است. معادن مس و سرب و نقره‌اش با برکت است و اهلش به غایت هنرمند و شجاع و پر صنعت. از قرار تصدیق جماعت انگریز، در فنون علوم غریبه با ایشان برابری و در جمیع صنایع بعد از قرال انگریز، از جمیع قرالات بهتر.

مقر ایالت آن مملکت شهر پاریس^۷ است که عروس شهرهای ممالک اروپاست. کتابخانه و تعلیم‌خانه و تماشاخانه به قدری در آن مملکت ساخته‌اند که از تعریف بیرون است. نهر سنا^۸ از وسط آن جاری است و تخمیناً یک فرسنگ راه بر روی رودخانه^۹ پل‌های متین و جسره‌های رزین بنا نهاده‌اند. از اطراف ولایات شاهان و شاهزادگان و اشراف و اعیان و عموم مردم، خرج‌ها می‌کنند و به آن شهر می‌روند و مشغول تماشا و عیش می‌شوند.

در اطراف آن مملکت، چه در کنار دریا، چه در خشکی سمت اروپا، بنادر و کشتی‌گاه فراوان مرتب است و سکنه آن مملکت به اطراف ممالک آمد و رفت می‌نمایند و کل آن مملکت را یک پادشاه حکم‌گزار است. لقب پادشاهان آنجا، روی^{۱۰} مثل کینگ و زار که لقب سلاطین انگریز و روس است. از ابتدا طایفه لویی^{۱۱} در آنجا سلطنت

۱. هلند ۲. دریای شمال، مجلس: «ینو» ۳. آلپ

۴. بحر سفید روم: دریای مدیترانه؛ کوهستانات پرنه: کوه‌های پرنه

۵. فرانسه از شمال محدود است به دریای شمال و دریای مانش، از مغرب به اقیانوس اطلس، از جنوب به اسپانیا و دریای مدیترانه، از مشرق به ایتالیا، سوئیس، آلمان و بلژیک (در زمان نگارش این کتاب، بلژیک جزو خاک فرانسه بود). ۶. ملی: - «سمت جنوب تا نقطه»

۷. ملی: «پاریس» ۸. رودسن ۹. مجلس: «خانه»

۱۰. لویی ۱۱. ملی و مجلس: «لویی»

داشته‌اند. در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری، اهالی مملکت شورش کرده روی شانزدهم^۱ را که از طایفه لویی^۲ بود، بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشاورت^۳ شد. چون این قاعده نظام نگرفت، بعد از اندک زمانی شخصی مسمی به ناپلیون^۴ که از طایفه پناپورته^۵ بود و ینارالی صاحب عرضه، به سبب بعضی خصال حمیده که داشت، پای بر وساده سلطنت گذاشت. در مدتی قلیل تسلط یافته دعوی امپراطوری که عبارت از معنی شاهنشاهی است، کرد^۶. این لفظ در لغت فرانسه به معنی شخصی است که بزرگ چندین طایفه مختلفه باشد.

با جماعت روسیه محاریات عظیم نموده شهر مسکو را گرفته بعد از تاراج آتش زد و از بی آذوقه‌گی و شدت برف، قشونش اکثر تلف شده، برگشت. در سال یکهزار و دویست و نه که سلطان شهید ولایت تفلیس را مسخر ساخت و به غارت و اسیر پرداخت. این خبر در عالم منتشر شد و ناپلیون نیز ازین داستان مطلع و مخبر آمد. چون با جماعت روس دشمنی داشت، سلطان شهید را که دشمن روسی بود دوست خود پنداشت؛ عهدنامه‌های سابق را که قرال فرانسه با دولت صفویه بسته بودند، مصحوب یک دو نفر معتمد کرده به رسالت ایران فرستاد.

از قضای اتفاقیه [سفیران فرانسه] وقتی رسیدند که قضیه شهادت سلطان شهید واقع و شاهنشاه صاحبقران هنوز از دارالعلم شیراز نیامده و جالس سریر سلطنت وقایع نشده بود. مرحوم حاجی ابراهیم خان [۱۴۷] اعتمادالدوله به جهت عدم اطلاع ازین گونه اوضاع، جوابی سرسری به آنها داده روانه [کشورشان] نمود.

داستان شورش جماعت وهابی که در سنه یکهزار و دویست شانزده اتفاق افتاد - از قراری که ذکر شد - اسماعیل بیگ غلام بیات در بدایت سنه یکهزار و دویست و هفده به جهت همین مقدمه وهابی و گفتگوی با سلیمان پاشای وزیر به دارالسلام بغداد روی نهاد. داود نامی از ارامنه بغداد که بالاخره از صاحبقران اعظم لقب بلند خانی یافت و

۱. لویی شانزدهم

۲. ملی و مجلس: «لوی»

۳. ملی: «شاوَرِب»

۴. ناپلئون

۵. بناپارت

۶. ملی: «کرد»

تاجر بود و در مملکت فرانسه آمد و رفت می‌نمود، نزد اسماعیل بیک آمده بعضی نوشته‌جات به خط فرانسه ابراز نموده گفت که من از جانب ناپلیون به سفارت ایران مأمورم. بنابر این ادعا به اتفاق اسماعیل بیک به دارالخلافه طهران آمد. چون صدق و کذب این معنی درست معلوم نبود و احدی نیز از خط فرانسه اطلاعی نداشت، متعرض جواب نشدن هم خلاف تعارف و انسانیت می‌نمود، لهذا جوابی علی‌الرسم نوشته و خواجه داود را لقب خانی بر سرهشته، روانه نمودند.

درین سال که یک‌هزار و دو بیست و بیست هجری است، موسی ژوبر نامی از دولت فرانسه به ایلچی‌گری ایران آمد. پاشای بایزید به سبب موافقت دولتین روم و روس موسی ژوبر را در بایزید محبوس و اموالش را مضبوط و دو نفر از همراهانش را مقتول ساخت. نواب نایب‌السلطنه العلیه عباس میرزا بعد از اطلاع، کس فرستاده او را رهانیده با عزّتی شایان به چمن سلطانیه که مضرب خیام با احتشام بود، رسانید [و] داود خان مزبور نیز به همراهی او همت بر مراجعت ایران گماشت.

خلاصه مطلبِ موسی ژوبر این‌که : ما و شما هر دو با روسیه دشمن می‌باشیم، باید به قاعده متداوله با هم دوست باشیم. مطلب دیگر این‌که، لقب ایمپراطوری هر یک از پادشاهان قرالات فرنگ را تا دو دولت بزرگ ایران و روم تصدیق نکنند، در سایر دولت‌های فرنگ ممضی نخواهد بود؛ بنابر آن، زبانی خواهش نمود که شاهنشاه صاحبقران در نامه همایون، ناپلیون را به خطاب ایمپراطوری ممنون فرمایند.

چون اولیای دولت انگریز در وقت سفارت محمدنبی خان شیرازی - از قراری که سابقاً اشاره شد - در باب دفع روسیه تن به امداد در نداده بودند، جماعت فرانسه در دشمنی با روس از ایشان زیاده و امداد را آماده می‌نمودند؛ لهذا جوابی با صواب به او داده شد و متمنیاتش بر طبق قبول نهاده میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که چندی وزیر نواب شاهزاده محمدعلی میرزا بود، به اتفاق او به آیینی شایسته سفارت فرانسه را آماده آمد. وضع سفارت مشارالیه - انشاء المجیب - عنقریب در جای خویش مرقوم کلک فصاحت کیش خواهد شد.

ذکر قتل ابراهیم خلیل خان در قرا باغ و اختلال کار آن جا و تعیین امرا و لشکر و احوال آن کشور

در چمن سلطانی به عرض واقفان سده سنیه رسید که بعد از قتل ایشپخدر در بادکوبه و فرار شفت در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی^۱ حق پرستان ملت حنیف را دست به دامن زده و با اهل و عیال از قلعه شوشی بر آمده در خارج [۱۴۸] قلعه ساکن و در خیال استیصال روسیه شوشی افتاده است. عریضه [ای] ارادتمندانه به خدمت نایب السلطنه فرستاد او را در درگاه فلک جاه خسروی بر عفو زلات خویش^۲ شفیع ساخته و به طلب امداد پرداخته است. شاهنشاه صاحبقران بنابر توسط نواب معزی الیه جرایم او را به شرط خدمت و جانفشانی عفو فرموده، حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت خاصه و حاکم خمسه را با قشونی جرّار روانه رکاب نواب شاهزاده نموده حکم فرمود که به هر خدمتی از سرکار شاهزاده مأمور شوند، پردازند. بالجمله نواب شاهزاده قبل از وقت، فرج الله خان شاهیسون و ابوالفتح خان جوانشیر را با فوجی از دلیران آذربایجانی به امداد ابراهیم خلیل خان فرستاد که شاید ورود این دو،^۳ استیصال مایور شوشی را بهانه شود.

جعفرقلی خان، نبیره ابراهیم خلیل خان، که عداوتی با ابوالفتح خان عم خود داشت، خاک بر فرق مروّت انباشت و ارادت ابوّت را بر کنار گذاشت، قبل از آن که عمش به امداد برسد، در چهار ساعتی شبی از شب ها مایور روسی را از شوشی با سیصد نفر صالادات از راه خانه خود آورده، در خارج قلعه بر سر ابراهیم خلیل خان ریختند و آن پیر بینوا را با همشیره سلیم خان شکّی که زوجه او بود و دخترش که زاده از همشیره همای خان لگزی است و جمعی دیگر از اناث و ذکور، خون ها با خاک آمیختند. بعد از صدور

۱. عبارت «در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی» در نسخه ملی موجود نیست و از نسخه مجلس و ملک اقتباس شده است.

۲. ملی: «خویش» ۳. ملی: «در»

این مقدمه کار ایلات قراباغ بالمرّه از هم ریخت و هر طایفه [ای] به دامان یکی از ولدان ابراهیم خلیل خان آویخت. عجلاله مایور روسی ضبط قراباغ و ایلات را به عهده مهدی قلی خان ولد خان مقتول محول کرد و خود روی به حفظ قلعه شوشی آورد.

نوّاب شاهزاده بعد از استماع این اخبار و^۱ قبل از اجتماع لشکر جرّار، از دارالسلطنه تبریز حرکت و روانه آن ناحیت شد. در در ورود به آق‌اوغلان خبر رسید که ینارال نیالسنین با جمعیتی کامل از تفلیس بیرون آمده و جمعیت گنجه را برداشته روانه قراباغ و در منزل عسگران توقف کرده است.

نوّاب شاهزاده، احمد خان مقدم را به محافظت بنه گذاشت و خود راه مقابله با ینارال روسی برداشت [و] در منزل خانشین^۲ تلاقی طرفین^۳ دست داد و چند روز متوالی جنگ‌ها اتفاق افتاد. چون لشکر فیروز شاهنشاه ظلم سوز در رکاب نبود، شاهد فتحی رخ ننمود. نوّاب اشرف مراجعت و در منزل حسن و حسین فرود آمد. سرداران با اعتبار که با قشونی جرّار از دربار خسرو معدلت‌مدار مأمور به رکاب شاهزاده عالیمقدار بودند، رسیدند و نوّاب اشرف را مایه اطمینان خاطر گردیدند.

از این‌که مصطفی خان شیروانی از راه شیطنت و نادانی باز رهنورد وادی جنایت رانی گشته و با روسیه ساخته بود، لهذا اسماعیل خان دامغانی و امان‌الله خان افشار حسب‌الامر شاهزاده با قشون آماده به غارت شیروان تاختند و در مدتی قلیل آن سرزمین نبیل را سر منزل جفدان ساختند. امان‌الله خان افشار در آن سفر دلیری‌ها کرد و از تربیت شاهنشاه مظفر جوهر رشادت خود را ظاهر آورد. بالجمله [۱۴۹] این دو سردار نامدار آنچه لازمه خرابی بود در آن سرزمین کردند و ایلات آن‌جا را کلاً کوچانیده به دست عطاءالله خان شاهیسون که حسب‌الامر شاهزاده با ایشان همراه بود سپردند و به محال قراچه داغ و مغان آوردند.

نوّاب شاهزاده چندی در آن حوالی به جهت قرار کار اهالی متوقف بود و نظم هر جایی را به احدی محول نمود و در ساعتی سعد نزول اجلال به دارالسلطنه تبریز فرمود. از دربار خلافت، نوّاب شاهزاده و همراهان در ازاء خدمات شایان، مورد الطاف بی‌کران

۱. ملی: «و»

۲. ملی: «جانشین»

۳. مجلس: «فریقین»

و قرین افتخار و اعتبار فراوان شدند.

حضرت صاحبقران بعد از استماع خبر قتل ابراهیم خلیل خان به سبب رعایت صبیّه محترمه اش که در سلک جواریان بود، بسیار اظهار دلتنگی فرمود. این قطعه از زاده های طبع مولف در تاریخ قتل او ثبت افتاد.

لمولفه :

کشته شد پیر کهن خان جوانشیر از قضا
آنکه اندر قتل او هر نوجوان پیر آمده
حاکم ملک قرا باغ است و ابراهیم خان
بر همه ایل جوانشیر از حسب میر آمده
در میان اوراست از اسم و لقب لفظ خلیل
وین مرکب نام در عزت چو اکسیر آمده
آنکه اندر زندگی یک چند شد ترسا روش
از سعادت باز اندر دینش تغییر آمده
نو مسلمانی بکشتند از جفا اهل نفاق
وین شهادت خود دلیل عفو تقصیر آمده
دوستانش نی غمین^۱ تنها از این الم
چرخ دشمن نیز از این کار دلگیر آمده
بعد قتل زادگانش را ملک توقیر کرد
عالمی شان ز التفات شاه تسخیر آمده
زاده عصمت نژادش^۲ در حریم سلطنت
همچو بلقیسی^۳ که جم را طرفه نخجیر آمده
در سزای قتل ناحق جرم او بخشید حق
قتل بهر بخشش هر جرم تدبیر آمده

۱. ملی : «همین»

۲. ملی : «تراوش»

۳. ملی : «تفلیسی»

چون‌که آن خان جوانشیر از قضا مقتول شد
خاوری تاریخ وی خان جوانشیر آمده^۱

ذکر دارایی نواب محمدعلی میرزا در سرحدات عراقین عرب و عجم
و تاخت و تاز [به] سرحد روم و سایر اوضاع آن مرز و بوم

در وقایع سال قبل ایراد شد که عبدالرحمن پاشای بابان به سبب سوء سلوک علی پاشای وزیر بغداد با ایل و اتباع خویش، که قریب به پنجهزار کس بود، پناه به آستان مروّت نشان آورده در حدود کردستان و محال سنقر توقف کرد. میرزا محمد صادق مروزی، وقایع‌نگار و داروغه دفترخانه قضا آثار، به اتفاق احمد چلبی، معتمد علی پاشا به جهت استقلال کار عبدالرحمن پاشا از چمن اوجان راه بغداد سپرد. علی پاشا از فرط غروری که داشت، به عذرهای ناموجه متمسک گشته وقایع‌نگار را وقتی نگذاشت و خالد پاشا را به ایالت ولایت شهر زور گماشت. در ثانی معتمدی از خود و پیشکشی فراوان به دربار همایون گسیل کرد و به معاذیر^۲ مزورانه، صاحبقران مروّت شعار را بر سر کار آورد. در همان اوقات شاهنشاه جم‌جاه، عبدالرحمن پاشا را از کردستان به درگاه معدلت نشان احضار نمود و به اعطای شمشیر و کمر خنجر مجوهر و خلعت آفتاب پیکر، بر و میانش را قرین انواع اصطناع^۳ و افتخار نموده به ایالت ولایت شهر زورش سرافراز داشته روانه فرمود. به امان‌الله خان والی کردستان [۱۵۰] نیز اشاره شد که بر استقلال او در شهر زور همت گمارد او را جالس مسند ایالت آرد. بالجمله خالد پاشا از وقوع این واقعه از شهرزور به بغداد گریخت و عبدالرحمن پاشا در ولایت مستقل گشته، بیشتر از پیشتر به دامن حمایت اولیای دولت قاهره آویخت. علی پاشا به فکر چاره کار افتاد و عبدالرحمن پاشا خیالات مزورانه او را پی‌درپی به دربار همایون عرضه داد.

۲. عذرهای

۱. ملی: «خاوری تاریخ جان جوانشیر آمده»

۳. مقرب ساختن، نیکویی

از این‌که حزم دوراندیش خسرو^۱ معدلت کیش مقتضی تدارک کار و امورات ولایات خوزستان را نیز به سبب مخالفت اعراب با یکدیگر اختلالی بی‌شمار بود و وجود یک نفر از دراری بحار سلطنت به جهت انتظام آن صفحات سزاوار می‌نمود، لهذا فرمان مرحمت نشان و خلعت آفتاب ارکان دارایی آن ولایت از کرمانشاهان تا خاک بغداد و از حدود بصره تا قصبه خرم‌آباد به نواب شاهزاده رویین تن دشمن^۲ اشکن محمد^۳ علی میرزا مرحمت و او را صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم لقب داده و اسباب ایالت و شوکت، از قبیل سرپرده پنج سری و توپ‌خانه و عَلم سنجری به او عنایت [فرمود] و از امرای قاجار ابراهیم خان دولو و محمدعلی خان شامیانی به التزام رکاب او نامزد و در دهم شهر جمادی‌الاولی^۴ از چمن سلطانیه روانه آن ناحیت شد.

علی پاشای وزیر دارالسلام بغداد از ایالت شاهزاده در آن بلاد، بیشتر به خیالات دور و دراز افتاد. دوستی قدیم را که در میان دولتین علیتین برقرار بود، به کنار نهاد و بدون ملاحظه عاقبت کار، جسارت ورزیده و قشون پادشاهی را گرفتار دعوای روس و اوزبک^۵ و افغان دیده به اعتقاد خویش عرصه را خالی اندیشید. لهذا به جهت دفع عبدالرحمن پاشا و بعضی خیالات زاده از ماده سردا، با معادل سی هزار سپاه غدار از رومی و اعراب و اکراد و توپ‌خانه صاعقه کردار از بغداد حرکت و به منزل زهاب وارد گردید و سلیمان پاشای کهیا را که خواهرزاده او بود، با معادل پانزده هزار نفر از جماعت اعراب و غلامان گرجی به دفع عبدالرحمن پاشا به صوب شهر زور فرستاد و خالد پاشای حاکم سابق شهر زور و سلیمان پاشای متسلم کرکوک و کوی و حریر را به مرافقت کهیا رخصت داد. عبدالرحمن پاشا با ایشان فی‌الجمله زد و خوردی کرده به درستی شکست خورد و باز روی به کردستان آورد.

علی پاشا از ظهور این لطیفه، ناگهان خبط دماغش زیاده شد و از زهاب قدم جسارت پیشتر نهاده و در ورود به طاق‌گرا^۶، که فصل مشترک بوم ایران و روم است،

۱. ملی: «جر»

۲. مجلس: «تہمتن»

۳. ملی: «محمد»

۴. ملی: «اورنگ»

۵. ملی: «الاول»

۶. طاق‌گرا، گردنه‌ای است در جاده کرند به سرپل‌ذهاب (حدود حلوان قدیم) بین آبادی سرخه‌دیزه و باطاق، (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

شکست دوستی دو دولت علیه را آماده گردید. این افسانه در چمن سلطانی به عرض دارای بهیه رسید و نوروز خان قاجار عزالدینلوی میربار با سپاهی خونخوار، به التزام رکاب شاهزاده عالیمقدار و تاخت و تاز نواحی بغداد مأمور گردید.

نواب شاهزاده فیروز بخت در بلده طیه همدان از احکام صاحبقران با تاج و تخت و تعیین سپاهی [۱۵۱] انجم رخت، قرین افتخاری سخت گشته بلا تأمل ایلغارکنان عازم و در منزل کردند کرمانشاهان اقامت گزین گردید. علی پاشای وزیر ازین حسن تدبیر اندیشه مند شده و از کنار طاق‌گرا حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانه^۱ شهر زور و بغداد است، رخت کشید. بر حسب امر نواب شاهزاده، نوروز خان عزالدینلو و محمدعلی خان شامبیاتی باده هزار سوار از اکراد مدانلو و جهان بیگلو و اتراک قراگوزلو به تاخت و تاز بلوکات و قری و قصبات بغداد رفتند و از زهاب تا بعقوبه^۲ را طولاً و از بعقوبه تا مندلیج^۳ را عرضاً به جاروب نهب و غارت رفتند. فتاح پاشای حاکم زهاب بیرون آمده جسارت به جنگ ورزید و بالاخره سودی نبرده به علی پاشا ملحق گردید. دختران ماه پیکر و زنان حورا منظر و پسران رشک شمس و قمر، اتراک بی‌باک را اسیر آمدند و اردوی شاهزاده را از آتش چهر تابناک رشک کره اثر کردند.

ذکر دعوای سرداران این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او به کمند غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان شیخ محمدجعفر نجفی
به شفاعت آن نادان و سایر اوضاع آن سامان

چون علی پاشای وزیر در آن عزیمت به جز چاره عبدالرحمن پاشا، خیالات

(ادامهٔ باورقی از صفحهٔ قبل)

که چون از فراز آن به نشیب شروع شود، در انثنای راه به طاقی رسند که مانند طاق‌بستان از کوه کنده شده و به طاق‌گرا معروف است. در افواه مشهور است که گرایبی (دلاکی) این طاق را ساخته است. طاق مزبور، ساده و از هر گونه زینت یا کتیبه عاری است (معین، بخش سوم، ذیل طاق‌گرا). واندنبرگ این طاق را متعلق به دوره ساسانی می‌داند. (ر.ک: باستان‌شناسی ایران باستان، لویی واندنبرگ، ص ۱۰۲).

۱. ملی: «سایه» ۲. مجلس: «بعقوبه» ۳. مجلس: «مندلیج»

دیگر نیز در نظر داشت و نواب شاهزاده را^۱ سایر گرفتاری‌های امور آن سرحدات، به فکر کار او نمی‌گذاشت، لهذا صاحبقران گردون توان انجام این کار را عزمی دیگر فرمود و سپاهی جداگانه بعد از روانه داشتن نوروزخان به آن سامان روان نمود. فرج‌الله خان آدخلوی افشار نسقچی‌باشی^۲ که مریخ با صلابت را از هیبت تبریزنش، اعضا متلاشی بود، با محمدولی خان قاسملوی افشار، داماد وی و صفیارخان کرد بچه افشار با هزاره جات سواره ایشان مأمور حدود شهر زور^۳ گردید که به مرافقت امان‌الله خان اردلانی والی کردستان، عبدالرحمن پاشای بابان را مجدداً بر مسند ایالت آن ولایت متمکن سازند و به قدری که ممکن است به خرابی و غارت آن مرز و بوم تا حدود کرکوک و موصل پردازند. مأمورین از چمن سلطانی به قانونی شایسته روانه و این معنی جسارت علی پاشای دیوانه را بهانه شد.

سلیمان پاشای کهیا به اغوای خالد پاشا و اذن علی پاشا با سپاهی توانا و توپخانه [ای] کوه بنا متهورانه از حدود شهر زور قدم جسارت پیشتر نهاده در کنار بحیره مریوان، که آخر حد کردستان است، او را با سپاه ظفر پناه ایرانی مقابله دست داد. فرج‌الله خان و امان‌الله خان توسل به اعانت خلیفه بلافضل - صلوات‌الله علیه - برده و توکل بر بخت بلند شاهنشاه جزو و کُل کرده، میسره سپاه را که در برابر میمنه خصم کینه خواه است، به وجود هزاره جات افشار آراستند و در میمنه، جنود اردلانی و کردستانی به کینه‌خواهی برخواستند. در جناحین محمد ولی خان افشار و صفیار خان کردبچه شتافتند و فرج‌الله خان و امان‌الله خان در قلب لشکر قیامت اثر آرام یافتند. [۱۵۲] از آن طرف سلیمان پاشای کهیا یاری^۴ از بطن ظاهری امام حنیفه و یآوری از سه خلیفه هنگامه آرای یوم سقیفه جُستند و با غلامان گرجی و سپاه رومی در مقابل خیل افشار صف آرای گشتند و خالد پاشا^۵ و سلیمان پاشای متسلّم کرکوک با اعراب و اکراد در برابر جنود اردلانی ایستاده، از جان گذشتند.

۱. ملی: - «را»

۲. نسقچی‌باشی، ریاست میر غَضَبان یا دَرخیمان را داشته است. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۵۵).

۳. امروزه شهرپزور، سلیمان‌خانده می‌شود و در مرکز کردستان عراق، نزدیک به مرز ایران در غرب پنجوبین

۵. ملی: «پاشا»

۴. مجلس: - «یاری»

واقع است.

در بدایت از طرفین سفرای تیرِ دل‌دوز آمد و رفت نمود و جوابی با صواب از هیچ طرف نشنود. مهره‌های^۱ آتشین تفنگ، پی‌درپی قاطع عروق رومیان بی‌ایمان شدی و روشنان افلاک از جسارت آن قوم بی‌باک انگشت حیرت به دندان گران بُدی. مبارزین جانبین یک یک و ده ده و فوج فوج^۲ در حومه میدان اظهار هنر را دست به تیغ و سنان بردندی و در آخر کار دستبازی، خون‌های یکدیگر خوردندی. گرز البرز کوب، بازو و بُرز دلیران را نرم ساختی و نژاد قضا از بروز نقش شش و پنج، مهره بخت حریفان دغا را در تخته میدان به شش در انداختی. پس از اندک زمانی شیران افشار را خون غیرت در عروق به جوش آمد و کوس رویین، تحریک آن دلیران را به حمله وری در خروش. به یکبار[ه] از میسر تیغ انتقام آختند و به میمنه دشمن که کپها در آن انجمن بود، تاختند و از مدد تیغ بی‌دریغ و خنجر آب پیکر، به سرافشانی و سینه شکافی پرداختند.

سلیمان پاشای کپها که در میمنه قرار داشت، تیپ خود را متزلزل دید و آن گرج رومی نژاد را قزلباشی به خاطر رسیده به سوی میمنه عنان‌گرای گردید. با فوج میسر، که سلیمان پاشای متسلم در آن قوم مسخره بود، حمله کنان روی به میمنه سپاه ظفر عنان نمود؛ به قدری که در حوصله گمان گنجد، دلیری‌ها کرد، ولی بالاخره سودی نبرد. دلیران سپاه ظفر پناهش، از میمنت بخت شاهنشاه آگاه، به کمند دلاوری اسیر نمودند و در عقب آن قوم رو به مثال پای دلاوری گشودند. از یک طرف تا حوالی اردوی علی پاشا و از طرفی تا قری و قصبات کرکوک و موصل، مردان ایشان تا در خوابگاه عدم با شاهد اجل پیوسته و جوانان به کمند اسار بسته آمدند. شمار کشتگان^۳ از سه هزار گذشت و تعداد گرفتاران از آن زیاده گشت.

دانایان دانند که همین طایفه با نادر شاه افشار که پادشاهی قهار بود، در همان دیار چه کردند؛ و الحمدلله والمنة که برابر یک دو نفر از چاکران دربار شاهنشاه تا جدار تاب مقاومت^۴ نیاوردند. لمولفه :

آنچه نادر با سپاه خویش نتوانست کرد چاکر او یک تنه در مرز کانجر کند

۳. ملی : - «به»

۱. ملی : «شنود مهرهای» ۲. مجلس : - «فوج»

۴. ملی و مجلس : «کشته گان» ۵. ملی : «مقاهت»

علی پاشای وزیر از این وهن عظیم، عنان حوصله از دست داد و بار فرار^۱ بر بختی ادبار بسته تا حوالی بغداد در جایی نایستاد^۲. عنان‌گیری سپاه ظفر اندیش و عفو جرایم خویش و خلاصی کھیا و اسرای بدکیش را دست ضراعت به دامن شفاعت جناب اعلم المجتهدین شیخ محمدجعفر نجفی - رحمة الله علیه - زده آن جناب را از نجف اشرف به معسکر خویش آورد و به اردوی نواب شاهزاده دلیل شد. سرکار اشرف، مقدم آن فاضل محترم را مغتنم شمرد و سپاه کینه خواه [۱۵۳] را از دستبرد منع، و اسرای اعراب و رومی را به خاطر خوبی آن جناب، آزاد کرد. چون کھیا مردی نامی بود، ترخیص او را موقوف به اذن حضرت صاحبقرانی نمود. بالجملة آن جناب را مقضی المرام و شادکام به صوب مقصود روان و سلیمان پاشا و متابعان او را باغل و زنجیر به همراهی فوجی از یلان دلیر به صوب اردوی کیوان پوی شتابان نمود.

خاقان مروّت نشان، مراتب جان بخشی پیشه کرده و زنجیر از گردنش برداشته از فرط عنایت او را به جناب، میرزا محمد شفیع وزیر سپرد. دلاوران هر یک به قدر مراتب از خلعت و انعام بی‌کران بهره یاب و شاهزاده آزاده مجدداً به دارایی آن ملک و عزیمت انتظام عربستان کامران و کامیاب گردید. موکب فیروزی حشر، با دو جهان فتح و ظفر، از چمن سلطانیه حرکت و در بیست و دویم شهر جمادی الثانی، عرصه دارالخلافه از یمن ورود شاهنشاه مظفر، طعنه زن جنّت آمد. مجدداً جناب شیخ محمد جعفر - طاب ثراه - استخلاص کھیا را به صوب دارالخلافه پی سپار شد و یوسف پاشای، والی ارزنة الروم نیز فیضی محمود افندی معتمد خود را به توسط نواب نایب السلطنه به جهت انجام همین کار فرستاد.

صاحبقران شریعت‌پرور، سلیمان پاشای کھیا را به رعایت جناب شیخ محمدجعفر تربیت نمود و قامت بالیاقتش را به تشریف ایالت عراق عرب مزین فرمود. فرمان و خلعت پاشایی ولایت شهر زور بابان نیز به افتخار عبدالرحمن پاشا صادر و میرزا محمدصادق وقایع نگار مروزی نیز در ثانی به جهت قرار بعضی از امور به موافقت

۱. ملی: «قرار»

۲. ملی: «بایستاد»؛ مجلس: «نه‌ایستاد»

سلیمان پاشای مذکور به دارالسلام بغداد سایر آمد. تاریخ گرفتاری کهیا از کلک مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه نامی ثبت گردید.
لمولفه:

زپاشای بغداد مأمور آمد	سلیمان که می‌کرد او را وزیری
به دعوای شهزاده شیر صولت	سزاوار ایوان و گاه امیری
محمد علی میرزا آن‌که دارد	خیال خیالی ضمیر ضمیری
برابر شد آن سگ به آن شیر صولت	زروباه میمون نه دعوای شیری
نه کتاس را دعوتی با کلابی	نه زریاف را نسبتی با حصیری
شکست آن سپاهش زیک عزم دارا	نکردش ز رومی کسی دستگیری
ببستند دستش دلیران ایران	اسیر آمد آن ناتوان از فقیری
زبخت شهشاه و از پور رادش	شکستند خیلی کبیر از صغیری
غرور دلیری کند کار مشکل	درین کار بس کرد کهیا دلیری
رقم خاوری کرد تاریخ دعو	زکیه‌بدان این شکست اسیری

ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلب [۱۵۴] به ولایت مغصوبه از آذربایجان و سرداری و ایالت حسین‌خان قاجار قزوینی در آذربایجان و ایروان^۱

این معنی محقق است که جماعت بدعاقبت روسیه رو سیه از روزی که پای به خاک گرجستان و حدود آذربایجان نهادند، هیچ‌یک از ولایات را به ضرب و زور نگشادند. شهر تفلیس را گرگین‌خان والی - از قراری که ذکر شد - درگشود و ایشپخدر ولایت گنجه را به سبب حرام‌زادگی نصیب‌بیگ^۲ شمس الدینلو و ارامنه آن‌جا مفتوح نمود. قلعه شوشی را به سبب خرافت ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر تصرف کردند و هر یک از ولایات آن طرف رود ارس را به نهجی که ایراد می‌گردد، به حيله و تزویر به دست

۲. ملی: «نصب»

۱. ملی: «ایران»

آورند.

خدای توانا داناست که از وفور تعدیات ایشان به اهالی این ولایات، چه نوع سلوک شد و فوج فوج اهالی از آدانی و اعالی^۱ با اهل و عیال، آواره به هر شهر و بلوک [شدند]. بالجمله بعد از رجعت موکب فیروز سلطانی از چمن سلطانیه به دارالخلافه جاوید مبانی و ورود نواب نایب السلطنه به تبریز، ینارالان و مایوران روسیه عرصه را خالی دیدند و هر یک به ولایتی عنان گرای گردیدند.

ابوالغاکوف نام که یکی از مایوران آن قوم بدفرجام [بود] و در حوالی بادکو به توقف و آرام داشت، اهالی آن جا را تحریک کرده بر حسین قلی خان حاکم خود شوریدند و آن بیچاره را با اهل و عیال روانه تبریز گردانیدند و ابوالغاکوف را به بادکوبه رسانیدند. شیخ علی خان قبه^۲ [ای] هم، که در دربند اقامت داشت، در عالم مستی با ابوالغاکوف بنای دوستی گذاشت و او را با جمعی از صالادات آورده در قلعه در بند به اعتقاد خود به معاونت گماشت و پس از چندی از تعدیات ایشان تاب مقاومت نیاورده و با اهل و عیال فرار نموده روی به داغستان کرد.

ینارال نیالسن بر سرشکی رفت و اهل آن^۳ ولایت، سلیم خان حاکم را به تحریک او جواب گفتند^۴. زد و خوردی مردانه با روسیه کرده و به سبب مخالفت اهل شکئی صرفه [ای] نبرده و اهل و عیال را برداشته به تبریز آمد و بر حسب امر والا در ولایت اردبیل ساکن [شد]. ولایت شکئی را نیز جماعت روسیه اقامت گزین مساکن و اماکن شدند. مصطفی خان شیروانی حرامزاده، جمعی از طایفه روس را از گنجه خواست و به دست خود ولایت شیروان را سپرده هنگامه ها آراست. چون با حاکم سالیان عداوت سابقه در میان داشت، جمعی از روسیه را برداشته روی به آن صوب گذاشت. اهالی آن جا نیز با علی خان حاکم خویش به سبب تحریک مصطفی خان معاند بودند، لهذا شب هنگام دروازه را گشوده روسیه را داخل نمودند. علی خان حاکم آن جا فرار کرد [و] میرباقرخان برادر مصطفی خان طالش که به حکم نواب نایب السلطنه در آن جا بود، اسیر

۱. بزرگ و کوچک؛ پایین و بالا؛ فقیر و غنی

۲. امروز کوپا خوانده می شود و در جنوب شهر دربند در جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۳. مجلس :- «آن» ۴. ملی : «گفت»

شد. بالاخره مصطفی‌خان شیروانی نیز ازین معامله سودی ندیده و به کوه قَت فرار نموده در پناه سنگ آرمید.

بالجمله این ولایات آن طرف آب ارس با اهالی آن سرزمین، به دست خود آتشی روشن نمودند و ابواب بلا بر چهره خود و مسلمانان [۱۵۵] آن ولا گشودند. خلاصه - از قراری که قبل از این ایراد شد - بعد از عزل محمدخان ایلروانی، زمام ایالت ولایت ایروان در قبضه اختیار مهدی‌قلی‌خان دولو داده شد و پس از یک سال که درست از عهده این کار بر نیامد، یکسال دیگر در کف کفایت احمدخان مقدم نهاده او هم مثل مهدی‌قلی‌خان بود و تدارک نظم آن ولایت را به واجبی نمی‌توانست نمود. صاحبقران کشور گیر بنابر مداخلات جماعت روسیه به ولایات آن طرف آب، کار ایروان را نیز خراب یافت و بر حسب امر اعلی، حسین‌خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان، بیگلریگی آن سامان گشته با سامانی شایان به صوب ایروان شتافت. لقب سرداری آذربایجان نیز علاوه منصب ایالت شد و پس از قلیل مدتی از کفایت او ولایت مزبور قرین نظم بی‌نهایت آمد.

بخش ۴

بهاریه سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه
یکهزار و دویست و بیست و دو هجری و عزیمت موکب علیه به چمن سلطانیه

سلطان نظم آرای سپهر اخضر، اعنی خورشید خجسته فرّ درین سال همایون فرّ،
بعد از انقضای صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام
سنه یکهزار و دویست و بیست و دو از شهر حوت به سلطانیه حمل نقل نمود و سپاه
اتراک چهر، گل‌های حمراوی را به نظم نظامی جدید امر فرمود. سپهد سندروسی رنگ
گلبن صفراوی تن در عوض سپهسالار روسی نژاد بهمن که از صدمه مهره آتشین صاعقه
خارا شکن در زاویه عدم پای به دامن بود، به حدود ایران زمین گلشن تاخت و بر خلاف
سپهسالار دی با کار پردازان ممالک چمن به ساز و برگ موافقت و مصالحت پرداخت.

صوفی نهادان صوف پوش زاغ و زغن از یورش بلبان ترکی زبان شیرین سخن
روی از عالم گلشن بر تافتند و سفیران شمال و صبا از اطراف ممالک بحر و برّ به تختگاه
خسرو بهار^۱ شتافتند. سردار گلبن رعنا با سروران رومی و روسی صنوبر و چنار بنای دو
رنگی نهاد و سلطان ربیع به زیارت روضه مطهره گلشن پای برگشاد.

شاهنشاه با تاج و تخت بر فراز تخت آسمان رخت به جهت میمنت جلوس
همایون بخت بر آمد و نو نهال بخت و اقبال را از سحاب دست دریا نوالش نوبت برگ و
بر شد. شاهزادگان منوچهر چهر در پیرامن پیشگاه فریدون ایرج، مهر جای بر جا

ایستادند و نامداران اطراف و سرفرازان اکناف، تهنیت عید سعید را روی بر خاک امید نهادند. نوبتخانه جمشیدی مبارکباد جشن جمشیدیان زمان را بلند آوا شد و کینه سپهر آبتوسی از صدای توپ‌های یغمایی رومی و روسی پر نوا. گنجور طبع بلند خسروی را زرباشی و گوهر ریزی پیشه شد و دایه مهرگان پرور را از فقدان پروردگان خویش خون در جگر و خاطر پر اندیشه [گشت].

پس از انقضای بزم شیلان، خیال حراست حول و حوش مملکت و دفع دشمنان دولت [۱۵۶] ابدایت، خورشیدوار از مطلع خاطر همایون سرزد و از اطراف ولایات سپاهی افزون‌تر از خیول ثوابت و سیارات به درگاه سپهر علامات حاضر آمد. یلان دلاور را خون غیرت در عروق حمیت به جوش آمد و نوبت سنجرى به عزیمت چمن قنقرا و لنگ در خروش.

در یوم دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه مزبور، خنگ مجره تنگ نمودار^۱ توسن سپهر نیلی رنگ از چهره شهریار با فرهنگ مطلع آفتاب تابان آمد. در [بدو] ورود به دارالسلطنه قزوین، نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را به ایالت آنجا برگماشت و دوروزی به جهت انتظام کار شاهزاده، توقف فرموده عزیمت‌کنان و روز سه‌شنبه هفدهم شهر مزبور عرصه سلطانیه از نزول موکب منصور، غیرت بهشت رضوان [شد] و شهر یاران را ازین عزیمت دل‌ها در بر سیماب‌وار لرزان گردید.

لمولفه :

تاکدامین مرز از شیر اوژنان گردد خراب تاکدامین ملک از گُندآوران ویران شود

ذکر مأموریت غراف گداویج به سرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت
علیه از فرط نیرنجات و تعیین لشکر به محافظت ایروان و آن صفحات

بعد از قتل ایشپخدر سپهسالار روسیه و سایر ینارالان آن ناحیه، مراتب اوضاع

اتفاقیه^۱ را به دربار ایمپراطوری اعلام داشتند و دیده^۲ در راه صدور احکام از جانب آن دولت گماشتند. غراف گداویچ نامی را که پیری سالخورده و از قراری که قبل ازین ذکر شده، سال‌ها در صفحه گرجستانات به سر برده بود، به سرداری مملکت قفقاز روانه داشتند. مشارالیه بعد از ورود به تفلیس از ابتدا اطراف کار را ملاحظه و صرفه و غبطه خود را از هر طرف سنجیده، از این‌که یوسف پاشای صدراعظم روم و والی ولایت ارزنة الروم تازه به ایالت آن مرز و بوم موسوم [شد و] در باطن به سبب موافقت دولت عثمانی با ناپلیون پادشاه فرانسه، که با روسیه معاند بود، در ظاهر در خصوص حدود ولایات قارص و آخسقه^۳ و غیره با گداویچ گفتگو داشت و گداویچ آن گفتگو را بالمآل موقوف به دعوای روبه‌رو می‌پنداشت، لهذا اصلح چنان دید که با کار پردازان دولت علیه ایران باب مسالمت^۴ کوبد و خس و خاشاک کدورت و ملال را از جاروب موافقت و مصالحت روبد، بلکه به این حيله و وتیره^۵ بر خصم زیر دست چیره گشته غبار نقاری که فیما بین دولتین ایران و روس است، بیشتر ازین تیره نیاید. بنابراین، روسیه قراباغ و شیروان و شگی را از خصوصیت و تعرض به آن حدود و ناحیت ممنوع و استپانوف الیک آکاسی^۶ خود را به جهت اظهار ارادت به دربار کیوان رفعت مرجوع داشت و مراسله [ای] که الکسندر پاولیچ^۷ ایمپراطور روس به جناب میرزا محمد شفیع در باب کار موافقت نوشته و برخی هدایا که ایمپراطور مزبور به جهت جناب معزی الیه انفاذ^۸ داشته بود، به همراه استپانوف کرده همّت بر انجام امر مصالحت گماشت.

پس از ورود فرستاده [۱۵۷] مزبور به درگاه^۹ معدلت دستور در منزل جناب وزارت مآب مسکن نمود و در آن حضرت، مهر از گنجینه این کار مشکل برگشود. اولیای دولت خداداد، جواب او را بدین نمط دادند که: در^{۱۰} خصوص موافقت دو دولت قوی آیت، ازین طرف قرین الشرف به هیچ وجه مضایقتی نیست، ولی تا مشیت خاکی از حدود

۱. ملی: «اوضاع و تفاقیه» ۲. ملی: «دره»

۳. ولایات مزبور امروزه استان‌های قارص با مرکزیت شهر قارص و آغری ترکیه را در شمال شرق این کشور

تشکیل می‌دهند. ۴. مجلس: «مسالمیت» ۵. وتیره: طریقه، روش

۶. مجلس: «استپانوف ایسک اکاسی» ۷. الکساندر اول امپراطور روسیه

۸. ملی: «انفاذ» ۹. ملی: «گاه» ۱۰. ملی: - «در»

مملکت ایران در تصرف آن دولت باقی است، این مخاصمت نیز باقی [خواهد بود]. شاهنشاه آگاه بعد از روانه داشتن استپانوف، تدبیر گداویچ را، که ناشی از صرفه و غبطه وقت بود، وقعی نگذاشته باز از رکاب فیروزی مآب سپاهی به کردار دریای آب به التزام رکاب نواب ولیعهد کامیاب نامزد [کرد و] حکم اعلیٰ چنین شرف صدور یافت که: این نیرنجات آن پیرگیر روسی را مانند نقش بر آب و موج سراب دانسته، لحظه [ای] از کار احتیاط غافل ننشینند. و حسین خان سردار ایروان را نیز حکم رفت که از حيله و تدبیر آن قوم پر تزویر غفلت نورزیده دقیقه [ای] استراحت نگزیند.

به ملاحظه خیالات باطنی روسیه درباب ایروان، شاهنشاه تاجدار، حسن خان قوللرآقاسی برادر حسین خان سردار را با اشرف خان دماوندی و جمعی از جوانان جانفشان به حراست قلعه ایروان مأمور فرمود و لازمه تأکید در حراست آن قلعه به مأمورین فرمود:

[مصر]ع: بخت بیدار ملک دشوارها آسان کند

ذکر مجادله سرحدداران دولتین بهیتین روم و روس با یکدیگر و تدابیر
نواب نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدر^۱

از قراری که سابقاً ذکر شد، یوسف پاشای والی ارزنة الروم در هنگام رسالت فیضی محمود افندی، به خدمت نواب نایب السلطنه چنین اظهار نموده بود که: مخالفت دولت بهیه عثمانی^۲ با روسیه، به سبب موافقتی است که با این دولت علیه دارند. نواب نایب السلطنه بنا بر رعایت موافقت، فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی را برحسب امر شاهنشاهی نزد او به رسالت فرستاد و مشارالیه در تحریک او به مجادله با طایفه روس، به طوری که مصلحت را می‌بایست،^۳ زبان گشاد. بالجمله گداویچ بعد از اطمینان از طرف قرین الشرف این دولت علیه، با سرحدداران شوکت عثمانی بنای زد و

۱. ملی: «مقرر»

۲. مجلس: «عثمانیه»

۳. مجلس: «می‌شایست»

خورد گذاشته روانه آن طرف شد.

یوسف پاشای والی ارزنة الروم به جهت جذب قلوب سرحدداران مملکت ایران، نخست اهالی ولایت وان و بایزید و سایر الکاء^۱ متصرفی خویش را از معامله آذوقه و اجناس با جماعت روسیه خدانشناس ممنوع داشت و پس از آن به جهت ملاقات با^۲ حسین خان سردار، خود روی به حدود ایروان گذاشت. در آخرحد ایروان، او و حسین خان را ملاقات دست داد و گنجینه موافقت را سرگشاد. غراف گداویچ نیز پس ازین اطلاع، معارضه به مثل کرده استپان نامی را نزد حسین خان فرستاده در باب استقلال کار خویش از وی یاری خواست. حسین خان با او هم در ظاهر خصوصیتی به عمل آورد و فی مابین سرداران [۱۵۸] روم و روس نوای هنگامه برخاست و دست قضا هنگامه ها آراست.

نواب نایب السلطنه با جمعیت رکابی و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه و شوکتی ملوکانه از دارالسلطنه تبریز حرکت و در خارج شهر، گوش بر آواز بنشست. حسین خان سردار نیز با افواج رکابی و چریک ایروانی به اقتضای مصلحت و امتنان سرداران دو دولت از ایروان بر آمده در اول خاک آخر کلک اقامت را طرح بست.

خلاصه گداویچ ینارال سویدوف نام را با سپاهی موفور و توپخانه و آذوقه [ای] نامحصور بر سر قارص تعیین و پسر خود، بایدوف را بر سر قلعه آخر کلک، که از توابع آخسقه است، فرستاده چهار هزار پیاده آتشبار را به همراهی او معین [نمود] و خود نیز بلافاصله با جمعیتی که داشت روی به آن سرزمین گذاشت.

محمد پاشای حاکم قارص که در خفیه، سازشی با ینارال سویدوف کرده بود، در ابتدای مقابله عمداً پس نشست و در قلعه قارص متحصن گشت. یوسف پاشای سرعسکر از این معنی آگاه و صید^۳ علی پاشا را با جمعی بی منتها به دفع محمد پاشا و مجادله با ینارال مأمور نمود. محمد پاشا به محض استماع این خبر، عهدی که با روسیه بسته بود، بشکست و به اتفاق صید علی پاشا در مقابل سویدوف صفوف مقابله بر بست. در اندک کروی، روسیه ملعون شکستی فاحش یافته مانند خیل رویاه از برابر شیران

۲. مجلس : - «با»

۱. الکاء: زمین، بوم، ناحیه، بخشی از ایالت

۳. ملی : «سید»

رمیدند و در آن حوالی آرمیدند.^۱

از آن طرف، سلیم پاشای والی آخسقه به حکم یوسف پاشا معادل سه هزار تفنگچی از جماعت لار، که قومی دلاورند، به امداد اهالی آخر کلک فرستاد. بایدوف پسر گداویچ شب هنگامی سه ساعت قبل از طلوع صبح صادق، پیادگانِ روس را برداشته بر سر قلعه مزبور یورش آورد. گداویچ هم بلافاصله رسید و نردبان‌ها بر دیوار قلعه نهاده مانند جنود شیطانی صعود نمودند. اهالی قلعه مردانگی‌ها کرده هنگام طلوع صبح صادق آن قوم کاذب را از برج و باره سر به زیر [نمودند] و خود از قلعه برآمده و در خارج قلعه هنگامه گیرودار^۲ با آن جماعت بد عاقبت آراستند و تا ظهور طلیعه شام حملات دلیرانه کرده به کینه‌خواهی بر خواستند. آخرالامر بخت از سپاه روسیه برگشت و گداویچ و متعلقان شکست یافته و راه تفلیس برداشته از آن معامله درگذشت.

بعد از شیوع این اخبار، حسین خان سردار با کمال استبشار به ایروان مراجعت نمود و نواب نایب‌السلطنه نیز به تبریز نزول اجلال فرمود و شاهد این اخبار مسرت آثار در چمن سلطانیه در حضرت شاهنشاه تاجدار برقع از رخ برگشود و خبر فتوحات دیار افغان و قتل صوفی اسلام، مقارن این اخبار بود.

ذکر مجادله محمدخان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروزالدین میرزای افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر و شکست سپاه افغان ابتر و ورود موکب خسرو مظفر به دارالخلافه بهجت سیر

ولایت غوریان که از محال معموره هرات و در هشت^۳ فرسخی آنجا واقع است، در اوقاتی که حسین خان سردار مملکت [۱۵۹] خراسان بود، به سعی او به دست آمد و به دست اسحق خان قرائی^۴ سپرده شد. اسحق خان نیز حکومت آن را به یوسف علی خان برادرزاده خویش محوّل [کرد] و خود در خدمت شاهزاده محمدولی میرزا،

۲. ملی: «دار و گیر»

۱. مجلس: «از برابر شیران آرمیدند»

۳. مجلس: «بیست»

۴. مجلس: «قرافی»

عامل شغل و عمل شد. یوسف علی خان^۱ از فرط شرارت نفس، با حاجی فیروزالدین میرزا[ی] افغان والی هرات، خدمت و موافقت کرده و او را بر سر افکار باطله آورد. حاجی فیروز تیره روز حقوق التفات شاهنشاه فیروز را فراموش نمود و گنجینه مخالفت را سرگشود. صوفی اسلام نامی از صوفیه جهریّه بخارا که به حکم بیکی جان اوزبک آواره از آن شهر و در محال کرخ من حومه هرات در سالی سه چهار صاحب املاک و بهر آمده بود، از اجماع مریدین بی دین و احکام مشرکانه آن لعین، کار تصوف رونقی یافت و حاجی فیروز سیه روز دست ارادت به او داده روی از دایره اسلام بر تافت.

خواجه حافظ :

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه با^۲ کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

در ظاهر از باطن وی استمداد و در باطن از فرط استکبار و استبداد، موازی پنجاه هزار نفر از افغانه و سایر ایلات قندهار و هرات و فراه و اندخود و بادغیسات و ماروچاق و اسفرار و قندز و ختلان و چیچکتو و میمنه^۳ و فاریاب و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و نکودری احتشاد داده و آن صوفی نابکار را نیز در هودجی زرنگار نشانیده به هوای مملکت گیری روی به محال شکیان گذاشت.

چون طوایف افغان را آن قابلیت نبود، لهذا مقابله نواب شاهزاده با ایشان قسمی از ننگ و عار می نمود، حسب الامر شاهنشاه تاجدار، محمدخان دولوی قاجار نایب خراسان در اوایل شهر ربیع الآخر با جمعیت ترک و کرد و عرب و امرا و خوانین آن سرزمین و اویماقات هزاره و تیموری به انضمام سرکردگان و خوانین و قشون رکابی از ارض اقدس حرکت و در قریه شاده که یکفرسخی شکیان است، نزول نمود. روز پنجشنبه بیست و دوّم شهر ربیع الآخر، طرفین از شکیان و شاده حرکت و در صحرای شکیان کار به مقابله و مقاتلت رسید. بعد از ترتیب میمنه و میسر و قلب و جناحین، ترکان ایرانی [را] از درنگ در آن جنگ و استعمال توپ و تفنگ و دستبازی با آن قوم رو

۱. ملی : - «برادرزاده خویش محوّل و خود در خدمت شاهزاده محمدولی میرزا، عامل شغل و عمل شد.

۳. مجلس : «میمنه»

۲. مجلس : «در»

یوسف علی خان»

به آهنگ ننگ آمد و حوصله ایشان تنگ شد؛ به یکبار تیغ‌ها از نیام آختند و توسل از باطن یداللهی جُسته و توکل بر طالع شاهنشاهی پیوسته به آن قوم بی‌دین تاختند و کار به دست و گریبان رسیده کار ایشان به همان حمله اول ساختند. رؤوس منحوس افاغنه چون گوی در میدان غلطان بود و اجساد پلیدشان مانند مردار کلب و خنزیر افتاده در میدان. صوفی اسلام کافر کیش را در میان همان هودج پاره پاره نمودند و حاملین هودج که به عدد ایام سال سیصد و شصت و شش بودند، تا یک تن از ایشان باقی بود، پایه هودج را رها نمودند.

بخت از حاجی فیروز تیره روز برگشت و با وزیر خود حاجی آقاخان [۱۶۰] روی به هرات آورده از آن معامله درگذشت. یکصد و سی نفر از خوانین با نام افغان که از آن جمله بدل‌خان فوفلزایی و گداخان^۱ و محمود خان تایمنی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با شش هزار کس از آن جنود نا مسعود طعمه شمشیر آبدار و معادل دویست نفر دیگر از سرکردگان دلاور که از آن جمله عبدالغیاث خان فوفلزایی و برخوردار خان اسحق زایی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با سه هزار نفر به قید اسار آمدند. اسباب و اثاثه اردو [ی] ایشان از صندوقچه‌های دُر گوهر و بدره‌های سیم و زر و امتعه و اقمشه هفت کشور و خمیه و خرگاه و اشتر و استر و زنبورک خانه و توپ خانه و نوبت خانه، کوتاهی سخن، از صامت و ناطق آنچه بود، به حیطة تصرف و غارت رفعت و محمدخان نایب خراسان با انصار و اعوان تا دروازه هرات رانده در آنجا اقامت گرفت. حاجی فیروز، خراج دو ساله ولایت هرات بداد و مالیات همه ساله به گردن نهاد.

یوسف علی خان قرائی مایه فساد را با دست بسته نزد محمدخان فرستاد و تنسوقات^۲ و تحف فراوان به جهت او و همراهان او نیز داد. خوانین افغان را به اعلی قیمت خریدند و سپاه منصور اکثری از آن قوم مغرور را داده و در بهای ایشان، تازیان فراهی گرفته به قلاده کشیدند و طبل رحلت کوفته در اوایل شهر جمادی الاول وارد

ارضی اقدس گردیدند.

در اواسط شهر جمادی‌الآخره مژده این فتح و فیروزی در چمن سلطانیه سامعه افروز خاص و عام شد و مساوی پانصد نیزه سر از رؤوس منحوس آن قوم بداختر با پیشکش حاجی فیروز^۱ و مالیات دوساله از نظر شاهنشاه نصرت آموز گذشت. نواب شاهزاده و محمدخان آزاده و هر یک از خوانین و سرکردگان سواره و پیاده، علی قدر مراتبهم بل زیاده، مورد عنایتی آماده گشت. مجدداً احکام اکیده درباب انتظام امر آذربایجان و اهتمام در دفع روسیه بی‌ایمان به افتخار نواب نایب‌السلطنه العلیه و سایر امرا از مصدر خلافت بهیّه صادر و موکب اعلی به صوب دارالخلافه سایر^۲ و دایر آمد. روز دوشنبه هفتم شهر رجب‌المرجب، خاک^۳ از ورود کی، طعنه‌زن فرقدان و جُدی [شد] و ترکان دلاور را هنگام استماع رود و نی آمد. تاریخ قتل صوفی اسلام از کلک مؤلف این فرخنده کلام تراوید و در این صحیفه ثبت گردید.

لمولفه :

زخیل صوفیان آن صوفی اسلام	که جمع او را سفاهت با بلاد
زسلطانان افغان شاه فیروز	به او بس داشت پیمان ارادات
زبهر تاخت در ملک خراسان	برون آمد به دعوی جلا
مر او را بود ز افغان و ^۴ هراتی	هزاران فوج لشکر بل زیادت
محمدخان امیری از شهنشاه	[۱۶۱] بکشت او را و افتاد از افادت
بخفت از این افادت بخت افغان	که بدبختی از او کرد استفادت
به صاحب بخت شوریدن حرام است	بلی این شد جهان را رسم و عادت
نحوست یار او آمد اگر چه	شهادت در ره دارا سعادت
به جنب مادر خاک آنچنان خفت	که جاویدش نماند اسم ولادت
پی تاریخ قتلش خاوری گفت	وصول صوفی اسلام این شهادت

۱. ملی : «فیروزه»

۲. ملی : «برا»

۳. مجلس : «ری»

۴. ملی : «و»

ذکر ورود جنرال غاردانخان^۱ ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون
پادشاه آن مملکت به اتفاق میرزا محمد رضای منشی و مأموریت
عسکرخان افشار ارومی به سفارت آن ولایت

در وقایع سنه یک‌هزار دویست و بیست و یک معروض افتاد که، جناب
میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلیٰ بر حسب امر معلیٰ به اتفاق موسی جوهر
سفیر دولت فرانسه، به سفارت مأمور و روانه دربار ناپلیون ایمپراطور آن حدود و ثغور
شد. در مملکت نمسا^۲ به خدمت آن پادشاه توانا رسید و کمال عزّت و احترام درباره
خویش دید. عهدنامه [ای] دوستانه فیما بین دولتین ایران و فرانسه بسته شد و
میرزا محمد رضای مزبور بر بارگی مراجعت نشسته آمد.

در این اوقات که عرصه دارالخلافه از ورود موکب مسعود زیب و زینت یافت،
سفیر مزبور به اتفاق جنرال غاردان نام، که از معارف محرمان ناپلیون و سردار دوازده
هزار قشون بود، با هفتاد نفر دیگر از اهل حرفت صناعت و معلّمین سپاه نظام و
مهندسین با اهتمام و عهدنامه [ای] ممهوره به مهر آن پادشاه با احتشام و تحف و هدایای
نفیسه افزون از حوصله اندیشه و اوهام، به مهمانداری فتحعلی خان نوری قور
یساول باشی سرکار ولیعهد بهرام غلام به درگاه کیوان مقام شتافت. در عشرثانی شهر
شوال المکرم همین سال، از ورود به دارالخلافه قرین مفاخرتی مالا کلام [شدند] و در
سرای جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم منزل نمودند و از صیقل التفات‌های گوناگون
صاحبقران معدلت مشحون، زنگ زحمت راه از آینه دل زدودند. جنرال غاردان به
تشریف و لقب ارجمندخانی مشرف [شد] و هر یک از معارف همراهان او به ظهور
عنایتی تازه قرین انواع عزّ و شرف و بر حسب قرار معاهده در دربار اعلیٰ متوقف گشتند.
از قراری که - انشاء الله تعالی - نگاشته خواهد شد، قرار معاهده با ناپلیون به سبب
مجاهده کارگزاران دولت بهیه انگریز، دیگرگون گشت، لهذا تحریر عهدنامه را زاید دیده

از ایراد آن در گذشت.

مختصر فصول عهدنامه یازده گانه این که : ناپلیون ایمبراطور فرانسه، جنود روسیه را از تفلیس و سایر محال گرجستانات و ولایات آذربایجان متصرفی [۱۶۲] ایشان، به هر نوع تواند یا به جنگ یا به صلح اخراج نماید و معلمین و مهندسین با اسباب و ادوات حرب، همه ساله به قدر ضرورت به دولت علیه ایران داده هر وقت قشونی به جهت دفع دشمنی از خارج و داخل یا^۱ تسخیر ولایتی ضرور شود، به اجازه شاهنشاه ایران، جنرالی رفیع الشأن از دولت فرانسه برداشته به امداد آید، مشروط براین که اولیای دولت علیه ایران موافقت با شوکت انگریز را موقوف دارند و بعد از اخراج روسیه از گرجستان و ولایات ایران، قشون ناپلیون را از راه ایران اذن عبور داده که از طرف خراسان همت به تسخیر هندوستان گمارند.

چون در آن اوقات امینان^۲ دولت انگریز در دادن امداد به جهت دفع روسیه بدبنیاد مضایقه کرده بودند، لهذا امضا داشتن این عهدنامه، موافق قانون ملکداری مقرون به صلاح بود. صاحبقران نامدار جمیع شقوق را پسندیده قبول فرمود. امضای عهدنامه به خامه^۳ عنبرین شمامه دبیران عطار د نظیر مرقوم و به مهر جناب میرزا محمد شفیع وزیراعظم و حاجی محمدحسین خان امین الدوله دیوان قدر توأم، مختوم و به جهت ابلاغ آن، عسگرخان افشار ارومی، که مردی دانا و محرم بود، به سفارت دولت فرانسه معین و معلوم گردیده با سامانی شایان و تحف و هدایایی بی کران و نامه همایون، روانه آن مرز و بوم شد. اختتام کار سفارت جنرال غاردان خان - انشاءالله تعالی - در موقع خویش به تفصیل ایراد خواهد گردید.

ذکر نظم نظام جدید^۴ از همت صاحبقران رشید

بدان که، صاحبان تخت را بخت لازم است، نه تنها تاج و تخت. بسا امورات

۱. ملی : «با»

۲. ملی : «امینان»

۳. ملی : «خانه»

۴. ملی : - «جدید»

سترگ که چون بخت یاری کند به اندک اقبالی از قوه به فعل آید و بسا مهمات^۱ سهل که چون آن جوهره^۲ سستی نماید، موجب هلاکت نفس. شاید منظور ازین تشبیب، حکایت نظام جدید است و قرار این کار سدید.

سلطان سلیم خان خداوندگار روم که مردی دانا و در مهمات ملکداری توانا بود، پس از آن‌که بنیان و داد را با دولت روس شکست و با ناپلیون پادشاه فرانسه عهد دوستی بست، روسیه با او به کینه‌خواهی برخاستند^۳ و در سرحدات روم از هر طرف هنگامه‌ها آراستند. سلطان سلیم خان به این خیال افتاد که در دشمنی با روسیه معارضه به مثل نماید و به جز این طریق دانست که با آن طایفه دشمنی نشاید. به سبب موافقتی که به جهت جامعه^۴ اسلامی با دولت علیه ایران داشت، سلیمان آغا^۵ نامی را در همین سنوات مجادله ایرانی و روسی، به دولت علیه به سفارت برگماشت و عمده مطلب این بود که، شاهنشاه اسلام پناه نیز همین شیوه را معمول و سپاه ظفر پناه را به مشق نظام مشغول دارند. خود نیز به قدری که توانست در انجام این نظام جدّ و جهد به عمل آورد و بالاخره سودی نکرد.

در اوایل شهر ربیع‌الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، اهالی شرع اسلامبول و صاحبان اوجاق ینگچری به همین جرم که شعار کفره فجره را پیشه کرده بر او [۱۶۳] شوریدند و حضرتش را خلع از سلطنت کرده و گوشه‌ای [منزوی گردانیدند و سلطان مصطفی ولد ارشد سلطان عبدالحمیدخان را که سال‌ها در زاویه گمنامی می‌زیست، به سلطنت برداشته بر تخت نشانیدند و حاجی ابراهیم نام نظامی [را] که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند.

بالجمله بنای نظام^۶ جدید موقوف به استعمال توپ و تفنگ است و این اسلحه از مخترعات قرالات فرنگ، لهذا می‌توان گفت که بنای این نظام هم در ابتدا از ایشان است و ادعایی که می‌نمایند با راستی هم عنان؛ ولی از قرار نقوشی که در ازاره عمارت تخت

۱. ملی: «مهمات»

۲. ملی: «جوهر»

۳. ملی: «کیسه جواهر برخواستند»

۴. ملی: «جامه»

۵. ملی: «آغاز»

۶. در نسخه ملی، عبارت: «نظامی که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند. بالجممله بنای نظام» نیامده است.

جمشید اصطخر فارس بر سنگ بسته و لباسی که درین نقوش و حربه [ای] که در دست آنها منقوش است، معلوم می شود که در آن عهد نیز نظامی بوده و در ایران به این نظم صف آرای می نموده اند. علاوه بر این، در عهد بعثت جناب ختمی مآب که بنای مجادله با کفار قریش و جماعت یهود و نصارا شد، صحابه صافی طوئ^۱ به حکم آن حضرت، دامن ها بر یکدیگر می دوختند و به این آیین از تیغ آتش و^۲ فعل آتش جدال می افروختند. در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا، ملاحسین کاشفی نمونه [ای] تفنگ را از فرنگ آورد و سلطان مزبور به سبب مشاغل عیش و عشرت اعتنایی به آن ننمود تا در زمان شاه اسماعیل صفوی، رسم تفنگ سازی در ایران شایع شد و این صنعت، سر آمدِ جمیع صنایع آمد.

این صاحبقران عدالت ارکان از وفور افکار صائبه در ظهور هنگامه رو سیه رو سیه به خیال نظام جدید افتاد و در ابتدای همین سال، به نواب نایب السلطنه به ترتیب سپاه نظام فرمان داد. درین اوقات که سفرای دولت فرانسه روی به آستان همایون کردند و جمعی از معلّمین و مهندسین به همراه آوردند، شاهنشاه آگاه افواج پیاده استراباد و مازندران و عراق را نیز حکم به مشق نظام فرمود و بر خلاف اهالی روم، به سبب ارادت فطری که هر تن از ادانی و اعالی ایران را به این دودمان رفیع الشان است، احدی انکار این معنی را نمی توانست نمود. روزها برسبیل استمرار اکثری از نواب شاهزادگان و امرا و خاصان و غلامان جلادت نشان در میدان خارج و داخل ارک همایون مشغول به مشق نظام بودند و معلّمین فرانسه به ادات خویش این نظام را با انتظام می نمودند.

در اندک زمانی از یاری بخت خسروانی معادل پنجاه هزار نفر سپاه نظام در ممالک مازندران و عراق و طبرستان و سمنان و دامغان در این کار مهارت یافتند و نواب امام وردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار به منصب سرکشیکچی باشی گری^۳ سر بلند و این افواج قاهره در ریش سفیدی و سرتیپی او به مراحل افتخار و اعتبار شتافتند. معادل

۱. نیت، اندیشه، ضمیر ۲. مجلس: - «و»

۳. کشیکچی از لغت مغولی کشیک به معنی پاسدار است. (سازمان اداری حکومت صفوی - ص ۵۷) آنان حافظان کاخ و جان شاه بودند و مسلح به تفنگ و طپانچه و سلاح آتشین و رئیس آنان را سرکشیکچی باشی می نامیدند. (م)

چهار هزار^۱ نفر سواي دو هزار نفر بختیاری از محالات عراق به این سیاق ماهر شدند و یوسف‌خان گرجی [که] از ابتدای عهد صبی تا این زمان، تربیت یافته شاهنشاه زمان بود، بر حسب امر اعلی به منصب سپه‌داری این افواج قاهره مفاخرت کنان بر اکابر و اصاغر [شد]. علاوه بر آن، اختیار ولایات اکثری از محال^۲ [۱۶۴] عراق از قبیل فراهان و کزاز و کمره و سربند و وفس و بز چلو و شراره و تفرش و غیره در کف کفایت او نهاده و خدمت‌گزاری و جانفشانی را آماده آمد. پیادگان نظام آذربایجانی، معروف به سرباز و عراقی و مازندارانی، معروف به جانباز گشتند و از اقبال بی‌زوال خسروانی در اندک زمانی در مراحل قدرت و جانفشانی به چندین پایه از صالادات فرنگی و روسی در گذشتند و همچنین از همت صاحبقران یگانه در دارالخلافة و دارالسلطنه تبریز بنای نظام توپ‌خانه بر پا شد و عزاده‌های توانا به رسم و قاعده اروپا ساختند و در مدتی قلیل تدارک آن از اسب و اسباب دیگر مهیا و پرداخته شد؛ مثلاً توپی^۳ را که نادر شاه افشار با آن همه اقتدار با یکصد نفر پیاده جرّار از سر دره^۴ خوار^۵، دشوار می‌برد، اکنون با شش نفر آدم یعنی توپچی و چهار سر اسب به آسانی در میدان مجادله دشمن به هر طرف که خواهند می‌گردد و از چابک دستی توپچیان توانا در دقیقه‌ای [هفت بار پر شده خالی می‌گردد و الحال موازی دویست توپ سواره در ولایات طهران و تبریز موجود است و سپاه ایرانی را قدرت تسلط به استظهار این توپ‌خانه مبارکه بر دشمنان خارج و داخل معلوم و مشهود.

شعر:

چنین کنند برزگان چو کرد باید کار چنین گذارد تدبیر خسروان^۶ آثار

۳. ملی: «نوئی»

۶. ملی: «خسرو»

۲. ملی: «حجال»

۵. مجلس: «خار»

۱. مجلس: «چهارده هزار»

۴. ملی و مجلس: «دزه»

ذکر اوضاعی که در سر حدّات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد و^۱
وزارت سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام
خوی به روم و وقایع هر مرز بوم

قبل از این اظهار شد که گداویچ^۲ سردار روسیه از پاشایان آخسقه و قارص
شکست یافت. درین اوقات از فرط غیرت و مغروری فطرت در مقام تلافی شتافت. باز
با^۳ احتشادی تمام آمده در منزل بایندرلوی شوره گل اقامت گزید. یوسف پاشای
سر عسکر به سبب مغروری که از شکست گداویچ یافته بود، بلا تأمل بر سر او تاختن
آورده در نیم فرسنگی اردوی او وارد گردید. محمد پاشای حاکم قارص و صید^۴ علی پاشا
را قدری از خود پیشتر فرستاد. گداویچ چهار ساعت از شب رفته بر سر ایشان شبیخون
برد و تا دو ساعت از روز گذشته عرصه گیر و دار گرم بود و بالاخره یوسف پاشا به درستی
شکست خورده محمد پاشای حاکم قارص که خمیر مایه بعضی مفاسد بود، به حکم
یوسف پاشا مقتول و از حکومت مسند زندگانی معزول آمد.

اما وقایع سرحدّیه بغداد این‌که: علی پاشای وزیر دارالسلام در اواسط
جمادی الاولی سنه یک‌هزار و دویست و بیست و دو، به تحریک یکی از محرمان خاص
خود و جسارت دو نفر از غلامان گرجی مقتول گردید و روی به سرایی دیگر نهاد.
اهالی بغداد بر دور سلیمان پاشای کهیا جمع و بزم شوکتش را پروانه شمع شدند.
چون فرمان وزارت ازین دولت علیه داشت، لهذا اهالی عراق عرب او را تمکین نموده
پای بر مسند امارت گذاشت. قاتلین علی پاشا را به قصاص رسانیده [۱۶۵] احمد چلبی
معمد خود را با پیشکشی فراوان روانه دربار فلک شأن گردانید. صاحبقران مؤید در
مجدد او را خطاب ایالت داده معتمدی از خاصان به همراهی احمد چلبی به مبارک‌باد
فرستاد.

۲. Goudowitch گودوویچ ۳. ملی - «با»

۱. ملی - «و»

۴. ملی - «سید»

امنای دولت روم صلاح چنان دیدند که یوسف پاشای سرعسکر ارزنة الروم^۱ والی بغداد شود، لهذا او را از ابتدا تعیین کرده بعد به سبب توسل سلیمان پاشا به دولت علیه، انحراف از این رای نموده حکم کردند که یوسف پاشا، عثمان پاشا را در ارزنة الروم نشانیده خود به اسلامبول رود. بالجمله چون سلطان مصطفی به تازگی جالس^۲ سریر سلطنت گردیده و به سبب رعایت جانب سلیمان پاشای کهپا موافقتی با این دولت خداداد ظاهر گردانیده بود، لهذا از دربار سلطنت قوی بنیاد، آقا محمدابراهیم شیخ الاسلام خوی که مردی دانا و در سلک عرفا بود، مأمور به سفارت روم و با نامه دوستی علامه مشعر بر تهنیت جلوس، روانه آن مرز بوم شد. پس از انجام این مهم، موکب فیروزی غلام به زیارت روضه مطهره حضرت معصومه واجب الاحترام - علیها صلوات من الملك العلام - و تماشای متنزهات دارالمومنین کاشان عزیمت گرای [گردید] و بعد از حصول مآرب مجدداً به صوب دارالخلافه طهران جاوید نشان رکضت آرای شد.

ذکر کیفیت شردمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت سند و آمدن ایلچیان ایشان
به درگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلی خان غلام پیشخدمت
خواجه وند به آن مملکت ارجمند و اوضاعی چند

مملکت سند فصل مشترک فی مابین هند و ایران^۳ است و ترکیبش مثلث واقع شده و یک سمت مثلث از طرف شمال به بیابان مکران متصل و از طرف جنوب به ولایت گنج‌پوچ و هند^۴ واصل است. طرف مغربش دریای هندوستان و زاویه جاذه مثلث مزبور میانه مغرب و شمال وابسته به خاک شکار پورپنجاب است. مسافت این ملک طولاً شصت فرسنگ و عرضاً بیست فرسخ است. بعدش از محاذی خط استوا از نقطه

۱. ملی : «ایروان»

۲. ملی : «حالش»

۳. ملی : «لازمة الزوم»

۴. ملی : «مسند»

سمت جنوب تا^۱ نقطه سمت شمال، بیست و چهار درجه تا^۲ بیست و هفت درجه است. هوایش گرم و تر و چون آبادیش همه جا در کنار رودخانه واقع و هر ساله آب طغیان دارد، لهذا چندان سالم نیست. متاعی که به خارج برند، مطلقاً ندارد. فواکه و محصولاتش را با هند تفاوتی نیست. متاع مایحتاج خود را از هند و بنادر در ایران می‌برند. محلّ ایالت آن ملک، شهر حیدر آباد و قصبه^۳ خیرپور است. اهالی آنجا بسیار ضعیف الحال و قلیل البضاعه می‌باشند و حکامش شیعی مذهب و کثیرالمؤنه. اکثر اهلس به دین هندو و^۴ برخی که از اهالی بلوچستانند، سنی مذهب و قلیلی^۵ شیعه در آنجا یافت می‌شود.

سلاطین آل بنی عباس بر آنجا مسلط شدند و کسان خویش را به حکومت فرستادند. جمعی از اعراب نجد و حجاز را نیز کوچانیده در ولایت بلوچستان که قریب به آن سامان است، نشانیدند. از قراری که معروفست [۱۶۶] این طایفه بلوچ که اکنون به قطع طرق^۶ موصوف می‌باشند، از همان طوایف اعراب نجد و حجازند. بالجمله چون حکام آل عباس از اهالی مملکت سند خاطر جمع نبودند، جمعی از همان طایفه اعراب بلوچ را که از خود می‌دانستند، نوکر گرفته محافظت شهر و حاکم به عهده آنها مقرر^۷ گردید.

نادر شاه افشار که مملکت سند را با مضافات هند از محمدشاه گورکانی به مصالحت گرفت، خدایار خان عباسی را که سلفاً بعد سلف از حکام آل عباس بود، مجدداً در آنجا والی گردانید و اختیار ایشان محوّل به میرزا تقی خان^۸ شیرازی بیگلربیگی فارس گردید که همه ساله مالیات خود را به او تسلیم نمایند.

بعد از قتل نادر شاه، خدایار خان وفات یافت و نوبت ایالت به میرغلام شاه که هم از آن سلسله است رسید. چهار برادر از طایفه والپور بلوچ به قاعده مستمره، مستحفظ شهر و حاکم بودند که اسامی ایشان، میر فتحعلی و میر غلامعلی و میر کرملی و

۱. ملی: «با»

۲. ملی: «با»

۳. ملی: «قصبه»

۴. ملی: «هنوده»

۵. ملی: «جلیلی»

۶. مجلس: «به قطع طرق اکنون»

۷. ملی: «مقر»

۸. ملی: «نقی خان»

ثابت علی^۱ است. چون تسلطی تمام داشتند، میرغلام‌شاه از ایشان احتیاط می‌کرد؛ بالاخره بنای وصلت با آنها گذاشت و دختری از ایشان خواست. چون بنای ایشان آن بود که دختر به غیر طایفه خود نمی‌دادند، لهذا بنای امتناع نهادند. میرغلام‌شاه به سعی زور و زر ایشان را راضی ساخت. بعد از دادن دختر گفتند که: در میان ایلات سند ما را خفیف کردی و ناموس ما را به زور بردی. میرغلام‌شاه به جهت اسکات ایشان نوشته پا به مهری سپرد که با سایر ایلات نیز همین عمل را نموده این قانون را از میان بردارد. معاندین میرغلام‌شاه همان نوشته او را به سایر طوایف ایلات سند نشان داده آن طایفه بیابانی را بر او شورانیدند و در اندک زمانی میرغلام‌شاه را گرفته مقتول گردانیدند و در خارج شهر حیدرآباد به جهت اوقبه و بارگاهی بنا کرده در خاکش خوابانیدند.

چهار برادر مذکور به شراکت حکمران گردیده مملکت را فی مابین خویش قسمت کردند. در میانه برادران وثیقه [ای] نوشته گشته که هریک از برادران بر خلاف سه برادر خواهند خلاقی ورزند، آن سه نفر دیگر متفق شده او را از میان بردارند. بعد از چندی میر فتحعلی که برادر بزرگ ایشان بود، به مرور پسرش را در دایره قسمت آورده با خود شریک کردند. به سبب اردات ایشان به دولت علیه ایران این که سه فقره باعث شد: اوّل واهمه داشتند که شاهنشاه کشور گیر به حکم وراثت سلطنت ادعای مملکت سند را نموده لشکر به آن حدود تعیین فرماید؛ دوّم آن که، چون محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان به حمایت کار پردازان این دولت ابد ارکان در ولایات هرات و قندهار الی پنجاب مسلط شده بود، اندیشه می‌کردند که شاید تعرضی به مملکت سند رساند؛ سیّم آن که احتمال می‌رفت که کارگزاران دولت بهیه انگریز از راه دریای سند مداخلتی در خاک ایشان کنند، لهذا چاره [ای] بجز [۱۶۷] توسل به خاک آستان راستان نواز شاهنشاه ظلم‌گداز ندیده، غاشیه ارادت این دودمان رفیع‌الشأن را بر دوش کشیدند و در سنه یکهزار و دوست و بیست و دو، میرزا محمد علی و میرزا اسماعیل نامی را از اهل سند به رسالت معین با پیشکشی فراوان از راه دریا و بندر عباسی روانه آستان صاحبقران دشمن شکن گردانیدند.

۱. ملی: «میرغلامعلی»

مشارالیهما در اواخر شهر ذی قعده الحرام سنه مزبوره وارد دارالخلافه و بواسطه پیشکاران پیشگاه حضور معدلت دستور با عریضه و پیشکش به شرف استسعاد انجمن بار مشرف و از نوازش گوناگون قرین انواع عزّ و شرف شدند. مطالب ایشان به وساطت امینان دولت قاهره معروض افتاد و داور دادگر حمایت آن داد آوران را به امنای حضرت فلک رفعت فرمان داد.

پس از انقضای ماهی فتحعلی خان خواجه وند غلام پیشخدمت که از حیثیت جثه جوانی تنومند بود، به رسالت سند و اطمینان دادن ولّات آن جا نامزد و سه دست خلعت آفتاب طلعت به جهت آرایش اندام سه برادر و یک قطعه شمشیر براق مرصّع به افتخار میر غلامعلی خان برادر اکبر^۱، عنایت [شد] و فرستادگان مورد انواع انعام و مرحمت به اتفاق سفیر دربار دولت روانه آن ناحیت شدند.

لمولفه:

آورده اند باج ز رایان هندوسند

صبری که وقت خدمت خاقان و قیصر است

۱. از سطرهای پیشین برمی آید که میر فتحعلی برادر بزرگ تر بوده است و نه میر غلامعلی.

بخش ۵

بهاریه سال خجسته فال لوی ٹیل ترکی مطابق با سنه یکہزار و دوہست و بیست و سه
ہجری و آمدن فرستادہ سردار روسیہ و حرکت موکب^۱ فیروز بہ سلطانیہ
و خبر وصول امیرزادہ بخارا، ناصرالدین میرزا

شاهنشاه ثابت و سیار، اعنی مهر سپہر مدار درین سال فرخ آثار، بعد از انقضای
شش ساعت و ہشت دقیقہ از شب پنجشنبہ بیستم شہر محرم الحرام سنہ یکہزار و
دوہست و بیست و سه از مقر ایالت حوت حرکت و بہ سلطانیہ حمل نازل گشتہ و مفتی
قدر ثبوت اولوالامری او را بر صفحہ گردون وثیقہ [ای] مختوم بہ خواتیم کوکب رخشان
نوشت. سپہسالار روسی نژاد اسپند کہ ایام^۲ چند با کارگزاران باغ سرالفت و پیوند
داشت، ہنگام شیخون قلعہ گلشن از دلیری جانفشانان ابر آذاری و صدمہ گلولہ ہای
پی در پی صواعق و تگرگ بہاری با جنود نامسعود خویش از فراز^۳ برج و بارہ چمن
سرازیر گشتہ روی بہ دیار ادبار گذاشت. سفیران باد نوروزی بہ تجدید عہود و دوستی بہ
دربار سلطان بہار شتافتند و ایلچیان دی و بہمن کہ چندی در دارالخلافہ گلشن پای
بہ دامن بودند، سر خویش گرفته روی بر تافتند. جمرہ آسودہ در قعر زمین بیش ازین تاب
درنگ نیافتہ پیکر کوه و ہامون را شکافت و دارالمرز چمن و دارالخلافہ گلشن از
صدمات متوالیہ آن زلزلہ بی نہایت یافت.

شاهنشاه فیروزیخت، میمنت عید سعید را بر فراز تخت آسمان رخت نشست و بہ

۱. ملی : «موکب»

۲. ملی : «المرام»

۳. ملی : «قرار»

قانون پیرار و پاره‌مت بر نظم امر شیلان نوروز فیروز بست. پس از خالی ساختن بدره‌های^۱ زر به انعام درویش و توانگر، به نظم مهمات مملکت پرداخت و کار ممالک از مددِ رایِ رزین [۱۶۸] و عقل دوریین به طرزی دلنشین منتظم ساخت.

در خلال این احوال فرستاده‌ای [چرب زبان از غراف گداویچ سردار روسیه که در آن اوقات در تفلیس می‌زیست، با عریضه‌ای] اردتمندانه به درگاه خسرو یگانه روی آورد و شرحی نیز به ایلچی دولت فرانسه نوشته او را واسطه کرد که صاحبقران مرّوت شعار از پیکار با روسیه نابکار گذشته و سفیری از دولت علیه نزد امپراطور روسیه فرستاده طالب^۲ موافقت و مصالحت گشته باشند. شاهنشاه غیور را این خیالات خام که زاده از ماده سودا بود، بر طبع مبارک گران آمد. در جواب او فرمایش چنین رفت که: هر گاه در اوّل وهله^۳ از جانب این دولت خداداد مبادرت در جنگ با آن شوکت قوی بنیاد شده بود، فرستادن سفیر موافق قانون ملکداری درست می‌نمود، ولی چون مبادرت از آن طرف شده، لهذا ازین طرف^۴ قرین الشرف به جز رسالت تیر پُران و مکالمت تیغ بُران و چرب زبانی افعی سنان و دلدوزی ناوک پیکان، حدیث دیگر در میان نیست؛ تا مصلحت آن دولت درین مقدمه چیست؟

پس از روانه داشتن فرستاده مزبور با سپاهی نامحصور و آتشخانه موفور در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع‌الثانی سنه مذکور از دارالخلافه جاوید دستور حرکت و چمن سلطانیه، مضرب خیام نصرت منشور گردید.

در ورود [به] چمن مزبور خبر ورود امیر ناصرالدین توره اوزبک، شهزاده ماوراء النهر با یک هزار خانوار مروزی به ارض اقدس رسید. تبیین این مقال آن‌که - از قراری که ذکر شد - بعد آن‌که امیر مزبور دست توسل به دامان دولت قاهره دراز کرد، این معنی باعث وحشت و اضطراب امیر حیدر توره برادر او گردیده کَرْتی^۵ از بخارا به مرو لشکر کشیده بند مرو را از خوف عبور سپاه ایرانی خراب کرده آن ولایت را بی آب گذاشت و خود را از تعرض برادر کهنتر فارغ داشت. چون به سبب خرابی بند مرو دیگر در آن

۱. ملی: «بدره‌های»

۲. ملی: «و»

۳. ملی: «وحله»

۴. ملی: «- شده لهذا ازین طرف» ۵. بار دیگر، دفعه دیگر

ولایت زیست ممکن نبود، امیر مزبور مراتب را به نواب شاهزاده محمد ولی میرزا عرض نمود. نواب معزی‌الیه نیز برحسب امر اعلی، محمدخان قاجار نایب خراسان را با جمعیت خراسانی روانه و امیر مزبور را با محمدشریف خان مروزی برادر زاده حاجی محمدحسین خان و یکهزار خانوار از رعیت مرو کوچانیده به ارض اقدس آوردند. به امیر مزبور از همت اعلی در آن ولایت اقطاع نامحصور داده شد و اسباب زندگانی او از هر رهگذر آماده گردید. با نواب شاهزاده مواصلت کرده پس از چندی به عزم سیاحت رو به ولایات روم و روس آورد. از حکمران آن ولایات نیز کمال حرمت و رعایت دید تا بالاخره در مملکت روس از دست ساقی اجل جام ممات چشید.

ذکر مأموریت فرج‌الله خان افشار به جهت استقلال عبدالرحمن پاشای بابان و شرفیابی محمدعلی میرزا به دربار آسمان شأن

بعد از نزول موکب اجلال به چمن سلطانی به عرض عاکفان^۱ سده سنیه رسید که سلیمان پاشا وزیر دارالسلام، حقوق و مرحمت‌های شاهنشاه اسلام را درباره خویش و عبدالرحمن پاشای بابان فراموش کرده [۱۶۹] و عبدالرحمن پاشا نیز به سبب استظهار به دولت علیه به او اعتنائی نکرده بلکه خلاف‌ها به عمل آورده است و سلیمان پاشا با احتشادی تمام بر سر شهر زور تاخت و عبدالرحمن پاشا شکست یافته باز به صوب کرمانشاهان پرداخته است. ظهور این معنی بر طبع اقدس اعلی گران آمده بلا تأمل فرج‌الله خان آدخلوی افشار نسقچی‌باشی، با فوجی بی‌کران به جهت نصب عبدالرحمن پاشا در شهر زور و تنبیه سلیمان پاشا مأمور گردید، مقرر شد که پس از طی این معامله با قشون ابواب جمعی خود از راه کردستان روانه آذربایجان و در رکاب ولیعهد دوران با قشون رکابی جانفشانی گردد. مشارالیه با آن سپاه آراسته به صوب مقصود تاخت و به صوابدید نواب شاهزاده محمدعلی میرزا، به انجام خدمات مقررّه پرداخت.

نواب شاهزاده پس از اطمینان از خدمات محوله برحسب احضار صاحبقران نامدار احرام کعبه حضور را بسته در روز سه‌شنبه هفتم شهر جمادی‌الآخر وارد اردوی کیوان شکوه آمد. در آن سفر پیشکشی فراخور شأن از زر و گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور و توسنان نجدی‌نژاد و استران کوه بنیاد از نظر آفتاب اثر شهریار زمان گذرانید و زیاده از سایر اوقات مورد تفقادات و نوازشات گردید. چند شبانروز در اردوی ظفراندوز از همت قان عدالت‌آموز، هنگامه نشاط و انبساط گرم بود و کوس بربط و عود از مالش پنجه مطربان بارید نمود نرم. روزها در گستردن بزم‌های نشاط، عرصه سلطانیه مینوون شد و شب‌ها آن ساحت دلگشا از صنایع چراغانی و آتش‌فشانی رشک وادی ایمن. بعد از انقضای ایام نشاط، به قاعده اتراک بنای اسب‌دوانی گردید و اسبان جوزهر^۱ دم سویقانی از یک میدانی تا ده میدانی سرگرم همعنائی آمد.

خلاصه نواب شاهزاده بعد از عرض پیشکش و تماشای طوی‌های دلکش، رخصت عود به ولایت کرمانشاهان یافته روانه گردید و میرزا بزرگ فراهانی وزیرنایب‌السلطنه به جهت انجام بعضی مهام به دربار فلک احتشام رسید و فوجی از پیاده نظام آذربایجانی را آورده از نظر شاهنشاه بهرام غلام گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید.

[مصر]ع: مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر مراودت گداویج سردار روسیه با جنرال غاردان^۲ خان ایلچی دولت فرانسه و داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود به دارالخلافه

در هنگامی که فرستاده گداویج سردار روسیه از دارالخلافه مراجعت می‌کرد، جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه شرحی به او نوشته بود که اگر تو امسال در

۱. جوزهر = گوزهر؛ گوچهر؛ فلک اول؛ فلک قمر؛ هر یک از عقده رأس و ذنب، که محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر است (ر.ک: معین، ذیل جوزهر).
۲. ژنرال گاردان

سرحدات قرا باغ و گنجه نیایی، من متعهد می‌شوم و در حضرت شاهنشاهی کار موافقت را به انجام می‌رسانم. درین اوقات که میرزا بزرگ فراهانی، وزیر نواب نایب السلطنه شرفیاب حضور شاهنشاه اسلام بود، گداویچ مزبور، بارون ویردی نام بولکونوک توپخانه روس را نزد جنرال مزبور فرستاده و اظهار [۱۷۰] امتنان زیاده کرده و نوشته بود که امسال به جهت تلاقی با پاشایان^۱ دولت عثمانی ییلاق در محال پنبک خواهم کرد و به هیچ وجه روی به حدود ایران^۲ نخواهم آورد.

جنرال مزبور از این معنی مطمئن گشت و جمعیتی که از رکاب ظفر مآب به همراهی میرزا بزرگ وزیر می‌بایست به آذربایجان برود، مانع شده چنین به عرض رسانید که: چون پادشاهان فرانسه و روس درین روزها بنای صلح دارند، من نوشته‌ام که ناپلیون اعظم حرف تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان را نیز به ایمپراطور روسیه به میان آورد که در همین زودی به گداویچ حکم خواهد رسید که ولایات را خالی^۳ کرده و به راه خود رود. با وجود این احوال، فرستادن قشون چه لازم؟

میانه او و میرزا بزرگ درین باب^۴ مکالمات و مشاجرات واقع [شد] و جنرال غاردان دستخطی نوشته پا به مهر سپرد که اگر گداویچ بر سر ایروان آید یا جسارتی دیگر ورزد، من در آستان همایون مجرم و مقصر خواهم بود. بنابر آن فقرات، میرزا بزرگ بدون قشون و تدارک جنگ روسیه ملعون از دربار سپهر نمون مرخص و در بلده خوی به خدمت سرکار ولیعهدی مشرف گردید. مجدداً فرستاده [ای] از [سوی] گداویچ نزد جنرال غاردان آمد که از جانب ایمپراطور اعظم مأمورم که به تسخیر ولایت ایروان شتابم و چون پادشاهان روس و فرانسه با هم صلح کرده‌اند، مظنه کلی دارم که این روزها بنایی هم فی مابین دولتین ایران و روس بشود. جنرال غاردان از ظهور این مطلب^۵ مضطرب گشته موسی و بروی فرانسه [ای] را فرستاد که البته متعرض ایروان نشود و بر سر این کار ناهنجار نرود. بقیه داستان - انشاء الله تعالی - در موقع خود معروض خواهد افتاد.

بالجمله در همان چمن سلطانیه از مملکت فارس خبر رسید که جنرال ملکم

۲. ملی: «ایروان»

۵. ملی: «مصلحت»

۱. مجلس: «تلافی پاشایان»؛ ملی: «تلافی با پاشان»

۴. ملی: - «باب»

۳. ملی: «خاکی»

بهادر انگریز که قبل ازین به سفارت ایران آمده بود، از جانب جناب فرمانفرمای هندوستان به جهت انجام عهد دوستی دولتین ایران و انگریز و جواب دادن سفرای فرانسه تا حوالی بندر ابوشهر آمده و در دریا لنگر اقامت انداخته منتظر است که به اجازه اولیای دولت قاهره و تعیین مهماندار روانه دربار آسمان مدار شود. جنرال غاردان خان از این معنی برآشفته و در حضرت خلافت در ثانی متعهد اخراج روسیه از خاک ایران گردید و استدعا کرد که احدی از امراء دربار تعیین شود که ملکم بهادر را جواب داده نگذارند که داخل مرز ایران گردد و چون تعهدات او کلاً مبنی بر صرفه دولت خداداد [بود] و هنوز خلاف عهدی از و به ظهور نرسیده بود، لهذا حسب الامر اعلی، اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه با فوجی از خاصان روانه دارالعلم شیراز و فرستادگان کاروان از آنجا نزد جنرال ملکم روان و پیغام داد که تا ظهور اثر تعهدات جنرال غاردان خان، در جایی که هست توقف نماید. در اثنای آمد و شد حکمی از جناب فرمانفرمای هندوستان به او رسید که مستر سر هر فرد مجنس از پای تخت مملکت انگلتره مأمور به سفارت دولت علیّه ایران است و وارد بمبئی گشته توقف تو در آن سامان بی صورت است. لهذا ملکم بهادر [۱۷۱] از راهی که آمده بود مراجعت کرد و اسماعیل خان بانیل مرام روی به آستان همایون آورد.

چون توقف موکب فیروز در چمن سلطانیّه به طول انجامیده بوده و خریف خرف نیز آغاز دمسردی نمود، لهذا رایات نصرت آیات از آنجا حرکت و در اواخر شهر رمضان المبارک، عرصه دارالخلافت از ورود خسرو یگانه طعنه زن این بلند آشیانه گشت.

[مصر]ع: دولت معین و بخت مساعد زمانه یار

ذکر عزیمت ینارال گداویچ به عزم یورش قلعه ایروان
و وقایع اتفاقیه قبل از یورش به آن مکان

غراف گداویچ بعد از تدابیر ابلهانه خویش و تعهدات جنرال غاردان خان

مصلحت کیش و رجعت موکب فیروز صاحبقران عدالت‌اندیش، بدون دغدغه و تشویش در عین شدت برف و سرما همت به تسخیر ایروان بست و با سپاهی خونخوار و توپخانه صاعقه‌کردار به عزم افتتاح آن دیار بر سمند عزیمت برنشست به واهمه تعیین سپاه از درگاه شاهنشاه آگاه و توقف نواب نایب‌السلطنه در خوی، ینارال نیالسن و ینارال سماندراویچ را با پیاده و توپخانه موفو بر سر نخجوان و شرور فرستاد که نواب شاهزاده و قشون رکابی از کار ایروان غافل گشته به دفع ایشان پردازند و گداویچ با خیل روسیه و خاطری آسوده کار قلعه ایروان را تمام سازند.

در آن سال، فرج الله خان افشار که مأمور به شهر زور بود، بعد از استقلال دادن عبدالرحمن پاشا برحسب امر شهریار توانا از راه کردستان عازم و در بلده خوی شرفیابی رکاب نواب شاهزاده را لازم شد. امان‌الله خان ولدش نیز که حاکم خمسه بود، با دو هزار سوار افشار خمساوی وارد گشته خویش را بر ایشان بست. پس از وصول این خبر به دارای دادگر، اسماعیل خان قاجار با سپاهی بی‌شمار و خزانه و اسلحه بسیار از دربار فلک مدار مأمور به دیار آذربایجان [شد] و حسین خان سردار، کار قلعه ایروان را انتظامی داده به عزم جدال با ینارالان مزبوره شتابان آمد. خود فی الجمله زد و خوردی با روسیه کرده و به سبب قلت^۱ همراهان صرفه نبرده فرج‌الله خان و امان‌الله خان افشار برحسب امر اشرف به معاونت او شتافتند و روسیه را در کمین کین نشسته زمان فرصتی می‌یافتند. نواب نایب‌السلطنه نیز از بلده خوی حرکت در منزل چورس^۲ اقامت گزین و سرداران با اعتبار، حسین خان و فرج‌الله خان و امان‌الله خان را به اردوی خویش قرین ساخت و صادق خان عزالدینلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال شرور به عنان‌گیری روسیه پرداخت.

۱. ملی: «قلب»

۲. در مورد لفظ «چورس» نگارنده «بستان السیاحه» اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (بستان السیاحه، ص ۲۱۲) اما می‌نورسکی این نام را ارمنی Chvash-rot می‌داند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۸۹). نگارنده بستان السیاحه حاج زین‌العابدین شیروانی آن را در یک منزلی خوی و مینورسکی در ساحل چپ رود قطور و شمال خوی می‌داند. وی می‌نویسد: «در ۱۹۰۴ میلادی آثاری از استحکامات بسیار مهم در چورس مشاهده کردم». این منطقه دقیقاً در جنوب قره ضیاءالدین و نزدیک روستای حاجی لر بر سر راه مرند - ماکو در کنار رودخانه آق‌چای قرار دارد. (اطلس راهنمای ایران، کتابشناسی، ۱۳۵۸)

در خلال این احوال موسی ویردی نام که از جانب جنرال غاردان خان به منع گداویچ از تعرض به خاک ایروان رفته بود، وارد و به حسن خان برادر حسین خان و سایر قعله گیان پیغام داد که، گداویچ بدون تردید ایروان را مسخر و جمعی از سپاه مظفر قتیل و اسیر و اموال اهل قلعه کلاً به غارت خواهد رفت؛ بهتر آن که به دست خود قلعه را بسپارند و قلعه گیان و خود را از صدمات سپاه فارغ آرند. گداویچ کیج^۱ نیز پاره ای ازین ترهات [۱۷۲] به حسن خان مرقوم گردانید و جوابی به جز صدای توپ و تفنگ نشنید. در خلال این احوال، اسماعیل خان قاجار که لشکر و خزانه از دربار سپهر مدار می آورد، در منزل چورس وارد اردوی اشرف گشته نواب شاهزاده و همراهان را قرین اطمینانی کامل کرد.

[مصر]ع: چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

ذکر یورش گداویچ کیج^۲ به قلعه ایروان و شکست و فرار او
به صوب^۳ آگرجستان و سایر اوضاع آن زمان

بعد از آن که گداویچ از اطاعت حسن خان و اهل قلعه ایروان مأیوس^۴ شد، پیادگان خود را که زیاده از ده هزار بودند چهار حصّه^۵ کرده در چهار طرف ایروان سنگرها بستند و توپ های تندر فغان را بر دیوار قلعه بسته چند روز متوالی از انداختن گلوله های پی در پی دو سه زرع از سر دیوار قلعه را شکستند. چون خاطر جمع شد که صعود صالدات به سبب شکستگی دیوار بر فراز برج و باره آسان است، لهذا در شب نهم شهر شوال المکرم سنه یک هزار و دویست و بیست و سه صالدات را از چهار طرف قلعه حکم به یورش داد و قریب به طلوع صبح صادق از یورش روسیان بی ایمان زمانه ابواب بلا برگشاد. خوانین و سرکردگان و مستحفظین قلعه، حسن خان برادر سردار و کلبعلی خان

۱. ملی: «کنج»

۲. ملی: «کنج»

۳. مجلس: «جانب»

۴. ملی: «مانوس»

۵. بخش

سپانلوی قاجار و اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی بودند و بوابین^۱ خود را که عبارت از تفنگچیان^۲ استرآبادی و کرمانی و دماوندی و غلامان خراسانی و جزایرچیان تبریزی و سرباز مراغه‌ای است، به جان‌فشانی و جان‌ستانی ترغیب می‌نمودند. بنا به تدبیر خوانین مذکوره در آن شب تار، چراغ هم روشن نکرده و تفنگ‌ها بر سر دست گرفته و اسلحه و ادوات حرب را از قمه و خنجر و سرنیزه و غیر آن مهیا نموده در کنار برج و باره خاموش بایستادند، به‌طوری‌که گفتی احدی در قلعه نیست.

صالادات روسیه، غافل از آن قضیه به تعجیل هرچه تمام‌تر یورش برده به مدد نردبان در^۳ آن خندق عمیق نزول و از خندق صعود نموده خود را به پای دیوار رسانیدند و نردبان‌ها گذاشته مانند جنود شیطانی از آن قلعه سپهر مانند بالا رفته به فراز برج و باره رسیدند که ناگاه مستحفظین قلعه به یکبار[ه] تکبیرگویان مشعل و قواریر نفت و کاسات آفتاب و مهتاب افروخته دیوارهای قلعه چون روز روشن و برپیکر آن جنود ابلیس از هر طرف شرافکن شدند. تیغ یمانی بنای سرافشانی نموده قمه و خنجر را سینه شکافی شعار بود. مهره‌های^۴ آتشین توپ و تفنگ، روسیان بی‌نام و ننگ را قاطع عروق و مفاصل شدی و از صدمات گرز البرز کوب، تن‌های آن بدسگالان از فراز برج و باره به قعر خندق متواصل آمدی. دلیران ایرانی سمندروار در آن آتش جرّار غوطه بردندی و روسیان بی‌ایمان از حملات دلیرانه آن گروه جلادت نشان از فراز دیوار، کبوتر صفت معلق‌ها خوردندی. خوانین دلیر، خاصه اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی دامان مردی بر کمر استوار کرده مردانگی‌ها نمودندی و لحظه به لحظه از برجی به برجی روی [۱۷۳] آورده ابواب غیرت و حمیت بر چهره پیادگان جرّار گشودندی. گفتی مگر آن شب، روز قیامت است یا از هجر مهر چهر پری طلعتان سر و قامت علامت. خلاصه تا دو ساعت متوالی تنور حرب افروخته و پیکر مخالفین از آتش فشانی دلیران عرصه کین

۱. دربانان، نگهبانان قلعه؛ ملی: «توابین»

۲. تفنگچی یا پیاده نظام راکب مجهز به تفنگ‌های کوتاه و شمشیر و خنجر از میان کشاورزان نیرومند برگزین می‌شدند. نخست آنان را در محل به خدمت می‌گرفتند و تحت فرمان یوزباشی قرار می‌دادند، اما بعدها عنوان تفنگچی باشی به میان آمد. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۴)

۳. مجلس: «از» ۴. ملی: «مهره»

سوخته[شد]. از قوّت باطن اسلام و نیروی طالع صاحبقران ظفر غلام، معادل سه هزار نفر از آن قوم بد فرجام که اکثر آنها افسر و مایور و بولکونوک و افیچال و کپیتان و صاحبان مناصب بودند، مقتول و بی روح و دو هزار نفر دیگر، زخم‌دار و مجروح و بقیه السیف با ینارال کیچ، یعنی گداویچ به جان‌کندن از آن غرقاب فنا خود را به کنار کشیدند و در پناه سنگر خویش آرمیدند. این مرحله از تحقیق گذشت که در آن مقابله خشنا، زیاده از ده نفر از سپاه اسلام مقتول و مجروح نگشت.

گداویچ کیچ خاک مذلت بر فرق ایمپراطور^۱ اعظم بیخت و در شب دوشنبه بیست و دوّم شهر شوال المکرم سنگرها را خالی کرده با حالی تباه و رویی^۲ سیاه به سمت گرجستانات گریخت. حسین خان سردار و اسماعیل خان قاجار برحسب امر والا از عقب او تا محال^۳ آواران تاختند و اکثری از بقیّه السیف او را از لباس حیات عاری ساختند و بسیاری از پیادگان روسی از بیم جان به اردوی نّواب والا شتافته امان یافتند.

نّواب اشرف، خوانین نامدار علی خان قاجار و امان‌الله خان افشار را بر سر ینارال نیالسن که در نخجوان بود، تعیین و فوجی دیگر را به دفع شرّ ینارال سماندراویچ به شرور معین فرمود. از قوّت طالع خسروی هر دو ینارال شکست فاحش دیده بالاخره به غنیمت نیم جانی بیرون بردند. نّواب اشرف، خود نیز از محل اردو حرکت و در عقب فراریان، باز لشکرها تعیین نمود. غنیمت در آن سفر از توپ و تفنگ و عراده‌های آذوقه و سایر اسباب به قدری به دست آمد که از حساب بیرون است و ادراک آن از حوصله اندیشه فزون. کوتاهی سخن، گداویچ و ینارالان تا به سواد تفلیس رسیدند از شدّت برف و سرما اکثری از قشون ایشان تلف گردیدند، بقیه را دست و پا از سرما ضایع گشته در گوشه نکبت آرمیدند.

در همان اوقات شیخ علی خان قبه[ای] نیز، جمعیتی از طایفه لگزی فراهم آورده و در حوالی ولایت دربند با روسیه آن‌جا دعوایی کرده [آنان را] شکست داد و سه توپ با غنیمت فراوان از ایشان گرفته باز روی به داغستان نهاد. علی خان قاجار قوانلو به جهت زخمی که از آن کفار در پا داشت، روی به ریاض ایمان گذاشت. بالجمله مژده این

۱. مجلس: «امپراطور»

۲. ملی و مجلس: «روزی»

۳. ملی: «حال»

فتوحات غیبی و لطایف لاریبی وقتی به عرض واقفان سدهٔ خلافت رسید که، موکب ظفراندوز در محال زرند و ساوه مشغول شکار بود و شاهنشاه مظفر کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام را صید می‌فرمود. به شکرانه این فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت‌اندوزی به سر شد و عرصه دارالخلافة از ورود مسعود خسرو مظفر غیرت سپهر اخضر آمد. صدقات و نذورات به مستحقین بلاد داده شد و پیشوایان آنام،^۱ دست به دعای دوام دولت ابد فرجام گشاده [۱۷۴] به افتخار هر یک از سران و جانبازان،^۲ خلّاع مهرپیکر و بدره‌های^۳ سیم و زر عنایت رفت و جنرال غاردان خان فرزانه^۴ از آن تعهدات سر تا پا فسانه قرین ندامت بی نهایت آمد.

[مصر]ع: چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

تاریخ این فتح میمون و شکست گداویچ ملعون از کلک مولف این کتاب مستطاب تراوید و یادگار را درین صفحه ثبت گردید.

لمولفه:

شکستی که ایام گفت آفرین زین	گداویچ در خارج ^۵ ایروان خورد
زبی دین گداویچ دین رفت و آیین	زبخت همایون دارای دوران
فتاد از شکوه و زاجلال و ^۶ تمکین	شد او ننگی از ایمپراطور روسی
زضرب تبرزین و شمشیر و زوبین	بسی لشکرش شد تلف در شبیخون
فکندند از آن باره‌اش همچو سرگین	شبی برد بر قلعه آن دد ^۷ شبیخون
براو ^۸ طعنه زن آدمی و شیاطین	گریزان شد از ایروان تا به تفلیس
همی خیره شد دیدهٔ ماه و پروین	ز آتش فروزی آن هر دو لشگر
شکست گداویچ از این ایروان بین	پی سال تاریخ آن خاوری گفت

۳. ملی: «بدره‌های»

۶. ملی: - «و»

۲. مجلس: «جان نثاران»

۵. ملی: «خار»

۸. مجلس: «برو»

۱. ملی: «ایام»

۴. ملی: «فرزندانه»

۷. ملی: «دو»

ذکر سفارت سِرهر فردجُنس^۱ از دولت انگریز به دربار مینوون
و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان شکن

جمهوریت دولت بهیّه انگریز را از نهایت فطانت و غیرت در مراتب ملکداری و مرزبانی قانونی است که اصل معنی دولت را پادشاه و حکمروا داند و پادشاه ظاهر را مثل سایرین نوکر معتبری از دولت خوانند. مهمات دولت‌داری را سهل نشمارند و تا در قوه دارند به اعانت زور و زربنیان دولت را روز به روز محکّمتر آرند. مهما امکن دشمن را به دولت چیره نخواهند و در کاری که فواید آن پس از قری بی‌لکه در قرون عاید دولت گردد، اهتمام ورزیده و روز به روز بر عزّت دولت افزوده از شوکت دشمن بکاهند. چون ناپلیون پادشاه فرانسه را - از قراری که قبل ازین ذکر شد - در مملکت فرانسه استیلائی به هم رسید و با ایمپراطور روس و برخی دیگر از قرالات فرنگ مجادلات کرده در اندک زمانی مبسوط الید گردید، به جهات عدیده خصومت با دولت انگریز را پیشه کرد و مداخلت در خاک هندوستان را اندیشه. با دولت علیّه ایران دوستی ورزید و اخراج روسیه را از خاک گرجستان و آذربایجان متعهد گردید؛ شاید به سبب این تعهدات ممتنع الحصول، از مملکت ایران راهی جوید و به تسخیر ممالک هندوستان پوید. جمهوریت^۲ انگریز اگر چه این فقره را ممتنع الوقوع می‌دانستند ولی باز به قاعده عاقبت اندیشی که در دست دارند، طرف حزم و احتیاط را باز مرعی داشته همّت بر آن گماشتند که عهد موافقت را با دولت علیّه ایران محکم‌تر سازند و به تعهد امورات [۱۷۵] قریب الحصول به شکست عهد مراودت^۳ ناپلیون با این دولت روزافزون پردازند. بنابرآن، سِرهر فردجُنس نامی از معارف مملکت انگلتره را که به فطانت و ذکا معروف و به دولتخواهی و مصلحت‌جویی^۴ موصوف و در عهد ریاست امراء زند نیز به ایران آمده در دارالعلم شیراز چندی متمکن و موقوف بود، برگزیده و او را وکیل مختار در کار معاهدت این دولت پایدار کرده با نامه پادشاه ذی‌جاه انگریز از دارالسلطنه لندن به سفارت دولت این شهر یار دشمن شکن گسیل گردانیدند و حکم نمودند که در نزد فرمانفرمای

۳. ملی: «عید مراوت»

۲. مجلس: «دولت»

۱. Sir Herford Jones

۴. ملی: «مصلحت‌جویی»

هندوستان رفته و قرار کار سفارت و خرج آن سفر با دولت گُمپنی داده پس از آن روانه ایران شود.

سِرهرِ فردجُنس وارد بندر بمبئی گشته نزد فرمانفرما نرفت. فرمانفرما از قراری که ذکر شد، قبل از وقت دیرجان ملکم بهادر را به سفارت فرستاده در حوالی بندر ابوشهر موقوف بود. بعد از آن‌که خبر ایلچی اصل دولت را شنید، شرحی به جان‌ملکم بهادر نوشته او را طلبید. شرحی هم به سِرهرِ فردجُنس قلمی داشت که موافق قرار دولت روانه کلکته گشته و جناب فرمانفرما را ملاقات و قراری در کارها داده عازم ایران شود. ملکم بهادر نوشته را که دید از قراری که ذکر شد، برگردید، ولی سِرهرِ فردجُنس اعتنائی به نوشته نکرده از بندر بمبئی با پیشکش و هدایای نامحصور حرکت کرده داخل بحر عمان و به بندر ابوشهر وارد گشته توقف گزید و به جهت اذن از امنای دولت علیّه از ابتدا آدمی فرستاده و نوشتجات به امنای دولت جاوید تحریر داده زخمه‌زن تار^۱ این هنگامه گردید که: من از جانب دولت بهیّه انگریز وکیل مختارم که مقاصد اولیای دولت علیّه ایران را برآرم. دفع روسیه را به اعانت زر و زور و هرچه قریب الحصول باشد، قادرم و در مقام خدمت‌گزاری حاضر، ولیکن با وجود توقف سفرای دولت فرانسه در آن دربار، از آمدن معذورم و موافقت دولّین ایران و انگریز با وجود مسالمت با دولت فرانسه، مانعة‌الجمع و نامقدور [است]. هرگاه اولیای دولت خداداد صرفه خود را در دوستی با دولت انگریز دانند، سفرای فرانسه را به هر نوع دانند، جواب شافی داده مرا به درگاه آسمان جاه بخوانند و هرگاه موافقت با دولت فرانسه را اصلح و اسلم می‌شمارند، باز به دستور جوابی نوشته مرا در سرحد دولت زیاده معطل ندارند تا مانند جان ملکم، سِرِ خویش و راه مراجعت پیش گیرم.

بالجمله بعد^۲ از ورود فرستاده و^۳ عرض فقرات معلومه، برحسب امر اعلی، بزم مشاورت فی‌مابین امنای دولت قاهره و^۴ جنرال غاردان خان و سایر همراهان او چیده و آماده و قصور جنرال مذکور در انجام تعهدات نامحصور فرداً فرداً برطبق اظهار نهاده شد: اوّل آن‌که، موافق عهدنامه که صورت آن بعد از طیّ این داستان تحریر خواهد

۱. ملی «بار»

۲. ملی : - «بعد»

۳. ملی : - «و»

۴. ملی : - «و»

پذیرفت و اظهار مکرّره جنرال غاردان، ناپلیون متعهد شده بود که هنگام ملاقات با الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه به جهت انعقاد [۱۷۶] مصالحه، در باب تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان نیز اهتمامی پردازد و پادشاه روسیه را به هر طریق که داند در تخلیه ولایات مذکوره راضی سازد. ملاقات ایشان واقع و مخاصمه خویش را دافع آمدند، ولی به هیچ وجه ذکری از تخلیه سرحدات ایران نکرده این سخن را بالذات به میان نیاورد.

دویم آن که، جنرال غاردان خان - از قراری که ذکر شده - بنابر اصرار گداویچ سردار روسیه، واسطه التیام دولتین ایران و روس گردیده هنگامه لشکرکشی را به جهت دفع روسیه از تحریر حجت^۱ پایه مهری که ذکر شد، خام گردانید و موسی^۲ ویردی نام معلم فرانسه [ای] را نزد گداویچ فرستاد که از معامله عزیمت ایروان درگذرد. این توسط از قوه به فعل نیامد سهل است که موسی ویردی از طرف گداویچ واسطه شد که مستحفظین قلعه ایروان، آن باره محکم بنیان را به روسیه واگذارند و اولیای دولت روز افزون پس از آن اسمی از ایروان به زبان نیارند.

سیم آن که، موسی لامی نام فرانسه [ای] که مهندسی دلبذیر و همین موسی ویردی که معلّمی بی نظیر در آذربایجان مشغول تعلیم نظام جدید بودند، در هنگام عزیمت گداویچ بر سر قلعه ایروان که وقت کار و هنگام گرمی بازار بود، چنین اظهار نمودند که: جنرال غاردان خان به ما شرحی نوشته که به جهت دوستی جدید که فی مابین پادشاهان فرانسه و روس واقع گردیده، سعی ما در کار نظام ایرانی، خلاف دوستی آن دو پادشاه ذی جاه است و ما را ازین پس در تعلیم سپاه ظفر پناه اکراه [است].

چهارم آن که، عسکرخان افشار ارومی که به سفارت فرانسه گراییده، مدّتی است که ناپلیون او را بی سبب در آن جا موقوف داشته، نه روانه می سازد، نه به اظهار کاری که متضمن صلاح این دولت نامدار^۳ است می پردازد.

خلاصه بعد از ایراد آن^۴ دلایل مسجّل و براهین مدلّل جنرال غاردان خان چون خر در وَحَل^۵ مانده در مقابل، بعضی اجوبه مجمل و مهمل بر زبان راند، ولی چون در

۱. ملی: «صحبت»

۲. موسیو: واژه ای فرانسوی به معنی جناب

۳. مجلس: «پایدار»

۴. ملی: «این»

۵. وَحَل: گل و لای

باطن بر این فقرات معلومه اطلاع کامل داشت و خود را صاحب تقصیر می‌پنداشت، در ثانی متعهد گردید که اگر چه اخراج روسیه از خاک ایران به^۱ این وسائل ممکن نشد ولی دولت فرانسه از اعانت اسباب و اسلحه و ادوات حرب به قدری که ضرور باشد مضایقه ندارند و حجتی پا به مهر سپرد که در همان اوقات معادل سی هزار قبضه تفنگ با اسباب و ادوات جنگ مباشرین فرانسه در آذربایجان به کارگزارانِ نَوَابِ نایب‌السلطنه تسلیم آرند. هرگاه این معنی نیز مثل سایر تعهدات از قوه به فعل نیاید، امنای دولت، سِرهرِ فردجُنس بارونت را راه دهند که به صوب دارالخلافه پای عزیمت برگشاید.

در ضمن این مکالمات، قرار چنین شد که علی‌العجاله مهمانداری از جانب دولت خداداد تعیین و سِرهرِ فردجُنس قدری در ولایات شیراز و اصفهان اقامت گزین [شود] تا از تعهدات جدید چه زاید و مصلحت وقت چه اقتضا نماید. لهذا [۱۷۷] برحسب امر اعلی، محمد خان حاجیلر استرابادی یوزباشی^۲ غلامان ابواب جمعی نَوَابِ حسن علی میرزا روانه شیراز و محمدزکی خان نوری غلام پیشخدمت نَوَابِ حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، سِرهرِ فردجُنس را از بندر ابوشهر با عزت شایان به دارالعلم شیراز رسانید و در آنجا چندی توقف نموده بعد به مهمانداری محمدخان حاجیلر روانه دارالسلطنه اصفهان گردید و در آنجا نیز چندی اقامت گزیده بالاخره از تعهدات جنرال غاردان خان اثری ظاهر نشد و خود مصمم آمد که بدون اذن ناپلیون از دارالخلافه طهران حرکت و به صوب مملکت فرانسه شتابد. اولیای دولت قاهره در مقام ممانعت برآمده اظهار کردند که: در هر دولتی خاصه دولت روم، سفرای متعدده از هر مرز و بوم اعم از دوست و دشمن اقامت دارند و هریک به انجام کار محوله به خویش اوقات می‌گذرانند؛ بودن تو با سفیر دولت انگریز منافی نیست و دیگر این ابرام و لجاج چیست [اما جنرال غاردان] به هیچ وجه متقاعد نگشته بار عزیمت بر بست و به دارالسلطنه تبریز شتافته چندی هم به مصلحت کار در آنجا نشست و بعد از خبر ورود سفیر دولت انگریز، در آنجا نیز توقف نکرده از راه ولایت تفلیس عازم پاریس گشت.

خلاصه مجدداً معتمدی با اعتبار از دربار سپهر مدار به احضار سِرهرِ فردجُنس بارونت مأمور به اصفهان [گردید] و سفیر مزبور، در بیست و هشتم شهر ذی حجة الحرام

۱. ملی: - «به»

۲. فرمانده صد نفر راگویند.

سنه یکهزار و دویست و بیست و سه، با عزّتی شایان و استقبال نوروزخان قاجار ایشک آقاسی‌باشی دیوان، شرفیاب آستان سپهر بنیان [شد] و در خانه جناب حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله میهمان گردید. در یوم بیستم شهر محرم‌الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار به شرف حضور شاهنشاه تاجدار مشرف و نامه موافقت علامه^۱ پادشاه ذی جاه انگریز را ابلاغ و یک قطعه الماس خورشید لباس، که مبلغ بیست و پنج هزار تومان قیمت داشت، با سایر هدایا و تحف از نظر همایون اشرف گذرانیده از تفقّدات گوناگون خاطر خطیر اعلیٰ مورد انواع عزّ و شرف گردید و عهدنامه [ای] مبسوطه در بار کار موافقت و التزام وجه امدادی به جهت مخارج دفع روسیه بد عاقبت و قرار تجارت فی مابین دو دولت قوی آیت بسته شد و عهد مرادودت با سایر دولت‌های فرنگ شکسته آمد.

چون عهدنامه [ای] که بالفعل فی مابین دولّین علیّین معمول به است، عهدنامه‌ای است که در نهایت سال ایت‌ئیل ترکی سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری بعد از صلح دولّین ایران و روس به توسط مسترالس^۲ بسته شد، لهذا ایراد عهدنامه سیرهر فردجّنس و سفرایی که از قبل مسترالس آمده‌اند و تغییرات یافته چندان مفید فایده نیست. انشاءالله تفصیل عهدنامه مزبور در سنه مسطوره مذکور و قرار معاهدات دولّین مشهور خواهد شد.

ذکر فتاویٰ مجتهدین در باب مسئله جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروّت نهاد
و مراجعت سفیر این دولت خداداد از مملکت [۱۷۸] روم و وقوع
بلای زلزله در اکثر بلاد و مرز و بوم

درین سنوات که بنای نزاع^۳ و جدال با جماعت بد عاقبت روسیه اتفاق افتاد،
شاهنشاه اسلام‌پناه استراحت بر خود و ملتزمین رکاب ظفرمآب قطع فرموده در سفرها

۱. ملی: «علاّنه»

2. Mr. Else

۳. ملی: «نزاع»

یک ماه و دو ماه کمر همایون را نمی‌گشود. شاهد این معنی خورشید وار از مطلع خاطر انورش سر برزد که این محاربات و مجادلات سپاه اسلام را با آن کفره ظلام، با شریعت حضرت رسول انام [ص] مطابق و معنی جهاد را با این اجتهاد موافق آرد تا ظهور این مطلب زیاده موجب تشویش اهالی اسلام آید و هرکس به ملاحظه ثنوبات اخروی بیشتر از پیشتر سعی در کار جهاد نماید. لهذا جناب میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام وزیر نواب نایب السلطنه را به مباحثی انجام این مهم برگزید و او نیز از فرط دینداری به تهیه این کار زیاده از طاقت کوشید و حاجی ملا باقر سلماسی و مولانا صدرالدین محمد تبریزی را به جهت کشف این مسائل به خدمت جناب شیخ محمد جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم جیلانی - نورالله مضاجعهم - روانه عتبات عالیات و دارالایمان قم گردانید و مکاتبات به علمای اعلام و فقهای کرام کاشان و اصفهان و یزد تحریر و از حضرات عالی درجات ملا احمد نراقی و حاجی میر محمد حسین سلطان العلما امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر ایجی اصفهانی مستدعی نگارش حقیقت این فتوی گردید.

پس از قلیل^۱ مدتی رسالات عدیده از اطراف عراقین عرب و عجم رسید که: شاه اسلام پناه، غازی فی سبیل الله است و مجادله با کفره روسیه، جهادی بی اکراه. در رسالات جناب مجتهدین محترمین شیخ محمد جعفر و آقا سید علی که رأس و رئیس مجتهدین زمان بودند، به صراحت این مطلب نگارش یافته بود که: امروز پادشاه اسلام، نایب امام و برگزیده فقهای ذوی الاحترام [است] و محاربات با روسیه ظلام^۲ جهادی بی شایبه. تردید، اوهام است و هرچه به قانون شرع شریف، خراج حساسی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، بی شبه حلال و مباحترین امور جهاد به شرط دیانت و امانت از کاتب و سر رشته داران نظام جدید اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و فارغ از دغدغه سؤال و جوابست و بر صغیر و کبیر و وضع و شریف ممالک محروسه واجب که به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلای کلمه حق و حفظ بیضه اسلام به واجبی تهیه حرب سازند و هنگام تعرض کفره فجره به دفع ایشان پردازند.

۱. ملی: «کلیل»

۲. مجلس: «اظلام»

بالجمله میرزا بزرگ پس از وصول این رسائل، همّتی بر نشر مسائل جهاد که سال‌ها متروک بود، گماشت و خود اقوال مجتهدین را جمع نموده و رساله [ای] در باب فتاوی جهاد ترتیب داده نام آن را^۱ رساله جهادیه گذاشت. اهالی ولایات ایران خاصه مرز آذربایجان را عرق حمیت اسلام به جوش آمد و هر تن از ارباب حرفت و صناعت اسباب به جهت خود می‌ها کرده منتظر هنگامه غوغا و خروش [۱۷۹] شد.

خلاصه در همین اوقات، جناب آقا محمدابراهیم، شیخ الاسلام بلده خوی که به جهت میمنت جلوس سلطان مصطفی خان به اسلامبول رفته بود، با جواب نامه پادشاهی وارد و از قرار تقریر او معلوم گردید که فقهای اهل سنت و جماعت نیز درین فتاوی همین اعتقاد را دارند و روزان و شبان بر منابر اسلام، اوقات به دعاگویی فتوحات پادشاه انام می‌گمارند. علی‌ای حال، در آخر همین سال، فتحعلی خان خواجه‌وند که به رسالت سند رفته بود، وارد و میر ثابت علی نام که رسول ولات سند بود، به همراهی او به شرف تقبیل آستان رفیع الشان، قرین انواع مفاخر و فواید شد. موازی چهارصد قبضه^۲ تفنگ دانه نشان و یک عدد سپر پولاد بنیان و دو طاقه شال شمله اعلی، عمل کشمیر و یک دست فرش چکن دوز بی نظیر به صیغه پیشکش ولات مزبور از نظر آفتاب تأثیر گذارنید و انجام همان مطالب سابقه را که ذکر شد، مستدعی گردید. چون سِرهر قُردجُتس سفیر دولت انگریز در دربار^۳ همایون حاضر بود، امنای دولت علیه سفارشی به او نمودند که به علت بستگی^۴ ولایت سند به این دولت ابد پیوند، کار پردازان دولت بهیّه^۵ نیز رعایت آنها را منظور [دارند] و تعرّضی به آن حدود و ثغور نرسانند.

به نواب شاهزادگان محمد ولی میرزا والی ولایات خراسان و حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس نیز فرامین مطاعه صادر و مقرر آمد که هرگاه افاغنه قندهار و هرات خواهند تعرّضی به خاک سند رسانند، به قدر ضرورت امدادی داده و رفع شرّ جماعت مزبور را مهیا و آماده باشند.

میر ثابت علی مزبور پس از نوازش نا محصور اذن رخصت یافته میرزا مهدی نام

۳. ملی: «در»

۲. ملی: «چهار قبضه»

۱. مجلس: «آن رساله را»

۵. مجلس: «علیه»

۴. مجلس: «حمایت»

اصفهانى معتمد جناب حاجى محمد حسين خان امين الدوله به جهت اعلام مراسم خاطر عليه به همراهى او به مرز سند شتافت.

در زمستان اين سال از تأثيرات سپهر و نجوم در دارالمرز مازندران و دارالخلافه طهران زلزله [اى] واقع گرديد كه گوش هيچ يك از معمرين سالخورد چنان قضيه [اى] از معمرين ديگر نشنيده و ديده روزگار نيز مثل آن ندیده بود. در مدت يك ماه دايم الاوقات، كره زمين مانند كره سيماب متزلزل و بى آرام مى نمود [و] اكثر قري و مزارع و بقره جات واقعه در دارالمرز مازندران به نوعى مفقود شد كه پس از سكون زمين جاى عمارت و زراعت معلوم نبود.

در دارالخلافه طهران به شدت مازندران نبود، ولي باز به طوري بود كه در آن شدت سرما اهالى آنجا در صحارى و باغات و مزارعات، خميه و خرگاه و آلاچيق بر سر پا كرده چندی به سر بردند و اكثر از بهائم و حيوانات از كوهستانات روى به آبادى^۱ آوردند.

شعر:

به اندك التفاتى زنده دارد آفرينش را اگر نازى كند از هم فرو ريزند قالبها

بخش ۶

ذکر بهاریه سال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه
یکهزار و دویست و بیست و چهارهجری و تعیین برخی [۱۸۰] از شاهزادگان به
ایالت ولایات و سایر احوالات

مسندنشین ایوان چرخ نیلوفری، اعنی مهرخاوری درین سال نیکومآل، روز
سه‌شنبه چهارم شهر صفرالمظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار، سه دقیقه قبل از
آن‌که از مطلع خاور جلوه‌گر گردد به بیت الشرف حَمَل، نقل نمود و هریک از نو باوگان
کواکب رخشان را از حضور پرنور دور داشته به حکمرانی قطری از اقطار سپهر امر نمود.
سفیران شمال و صبا^۱ در تختگاه گلشن به ذهاب و ایاب پای برگشادند و حشر سنبل و
سوسن خیول تنگ چشم زاغ و زغن و جنود نامعدود دی و بهمن را هزیمتی فاحش دادند.
خسرو ربیع به آیینی ملوکانه روی همت به عرصه‌گاه چمن گذاشت و نونهالان
سرو و صنوبر را به دفع روسی نژادان اسفند برگماشت. عندلیب بی‌نوا که چندی در قلعه
خمول پای به دامن بود، ترکان گلگون چهرسوری را گرفتار کمند شد و کارپردازان
فروردین و اردی‌بهشت به سبب جوهر کاردانی به القاب ارجمند سر بلند شاهنشاه
معدلت آموز پس از جشن نوروز فیروز روی به نظم مهمات مملکت آورده امورات
هرولایت را قرین انتظامی تازه کرد.

نواب عبدالله میرزا را^۲ به ایالت ولایت خمسه^۳ که فصل مشترک ممالک

۱. ملی: «ضیا» ۲. ملی: - «را»

۳. شامل مناطق جنوبی زنجان تا جنوب دریاچه ارومیه که ایل افشار و طوایف وابسته در آن
(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

آذربایجان و عراق است، مأمور و جناب میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی المتخلص به صاحب را، که در آن اوقات منشی خاصه دیوان اعلی و خلف مرحوم میرزا محمد زکی مستوفی الممالک سلطان شهید است، به وزارت آن ملک مسرور داشت و نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا را^۱ به حکم رانی ولایات بروجرد و سیلاخور و جاپلق نامزد [نمود] و میرزا علی گرایلی که سابقاً وزیر مرحوم حسین قلی خان^۲ و از موهبت جان بخشی صاحبقران مروّت نشان قرین مباهاتی بی پایان بود، به وزارت او برگماشت. نواب شیخ الملوک شیخ علی میرزا را که بطناً نبیره شیخ علی خان سردار زندیه است و از صفت شجاعت و دلیری بهره‌مند، به مناسبت ریاست بر فرقه زندیه به فرمانروایی ولایت ملایر و احشامات طایفه مزبوره برقرار و حاجی میرزا اسماعیل اشرفی مازندرانی که چندی ناظر دیوان اعلی و از جمله محارم و قدیمی خدمتان^۳ به درگاه معلی بود، به وزارت نواب معزی‌الیه سر بلند ساخت و شجاع السلطنه حسن علی میرزای نایب دارالخلافه را از انضمام ایالت ولایات بسطام و جاجرم و احشامات ترکمان کوکلان بنواخت.

در خلال این احوال خبر رسید که غراف‌گداویچ سردار روسیه به سبب شکست در دور ایروان در دولت روس مغضوب و پادشاه^۴ او را احضار و طور مصوف نامی را که حریفی جرّار و دلیری غدار است، به سرداری گرجستان منصوب و روانه داشته است. شاهنشاه نام‌آور را وجود او نیز چون وجود نامسعود سایر سرداران بد اختر در نظر انور به حقارت جلوه‌گر و دفع آن بدگوهر را مرکوز خاطر فرخ سیر داشته به احضار لشکر [۱۸۱] قیامت اثر فرمان داد و شاهزاده اسفندیار شعار، محمد علی میرزا را نیز مقرر شد که در موعدی معین با سپاهی دشمن شکن در چمن سلطانیه، وارد دربار مینوون و در آن سفر خیر اثر ملتزم رکاب سپهر توسن باشد.

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

زندگی می‌کنند. امروزه شهر افشار در استان زنجان، مرکز اصلی این ایل است.

۱. ملی: - «را» ۲. مجلس: «حسین علی خان»

۳. ملی: «و از حجله محارم و قدیمی خدمت» ۴. ملی: «شاه»

ذکر سفارت حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به دولت انگریز و برخی وقایع حیرت آمیز

چون جمهوریت دولت انگریز ماده موافقت دولت علیه ایران را با شوکت فرانسه غلیظ دیدند، سِرهر فردجُنس را از جانب اصل دولت به سفارت برگزیدند. از این که اخراجات سفارت سفرای ایران با سرکار کمپنی بود، لهذا سِرهر فردجُنس معادل یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که بعد زیاده شد به سرکار کمپنی برات نمود. درین اوقات خبر رسید که جناب فرمانفرمای هندوستان به سبب خاصی از اسباب که در وقایع سفارت سِرهر فردجُنس ایراد شد، برات او را مجری نداشته و باز در ثالث، بریگدیر^۱ جان ملکم بهادر را از جانب سرکار کمپنی به سفارت برگماشته است.

سِرهر فردجُنس از سفارت ملکم بهادر انکاری ورزید و در تعیین مخبری از جانب دولت علیه ایران به دار السلطنه لندن به جهت تحقیق صحت سفیرین و برقرار داشتن وجه امدادی و امضای عهدنامه مبارکه اصراری کرد.

چون داستان سفارت ممالک فرنگ در گوش اهل ایران غریب می نمود، احدی راضی به این سفر نبود. بالاخره قرعه این کار به نام حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی نیکو افتاد و بر حسب امر اعلی به تدارک کار سفارت رو نهاد. حاجی مزبور والدش میرزا محمدعلی نام و از واسط الناس توابع اصفهان بوده به شغل حجامی و دلاکی مدارا می نموده است. به سببی از اسباب از وطن مألوف هجرت اختیار نموده است. رفته رفته در عهد کریم خان زند سر رشته لشکر شد و در هنگام کدخدایی حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله، همشیره او را خواستگاری نموده این حاجی میرزا ابوالحسن از همشیره اعتمادالدوله مذکور و به شرف مصاهرت^۲ آن وزیر خجسته دستور نیز مسرور است.

از قراری که قبل ازین ایراد شد، بعد از سپری شدن شوکت اعتمادالدوله مذکور، او نیز در محال شوشتر گرفتار و در دارالایمان قم از شرف جان بخشی شاهنشاه مروّت شعار، قرین افتخاری بیشمار و به زیارت بیت الله الحرام شتافت و از آن جابه سیاحت

هندوستان رفته به سبب شهرت اصالت امّ اعتباری فی الجمله یافت. در نزد نواب ولایت دکن معروف و از شرف منادمت او مشعوف گردید. موازی دویست رویه نواب مذکور به جهت او در ماهه بنانهاد و چهار ساله در ماهه را در راه شاهی فیض بخش نام در ماهی به باد داد. پس از آن که صاحبقران قدردان را با بازماندگان اعتمادالدوله مزبور بر سر التفات دید، روی به مملکت ایران نهاده چندی در دارالعلم شیراز در حضرت نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای [۱۸۲] مملکت فارس به شغل یساولی سرفراز گردید.

چون جناب حاجی محمدحسین خان اصفهانی امین الدوله از مصاهرت مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله با نام بود، به سبب قرابت سببی مشارالیه را از شیراز احضار و در نزد خود چاکر و خدمت‌گزار نمود. در باب تعیین آدمی به جهت تشخیص و تحقیق صحت سفرین دولت انگریز در حضرت اعلیٰ توسطی از وی کرد و سرکار اقدس را بر سر میل آورد. نامه [ای] دوستانه از کلک دبیران دفترخانه جاودانه به پادشاه ذی جاه انگریز تحریر شد و چون از راه اسلامبول به مملکت انگلتره می‌شتافت، نامه [ای] جداگانه به سلطان مصطفی خداوندگار روم نیز تسطیر یافت.

شاهنشاه آگاه لقب ارجمند خانی اش بر سر نهاد و در اوایل شهر ربیع‌الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست و یک^۱ چهار به عزیمت روم به راه افتاد. هدایایی که در آن سفر به همراه برد، رشته‌های تسبیح مروارید غلطان و طاقه جات شال کشمیری فراوان و دو قوطی مرصع فاد زهر و یک فرد قالی ابریشمی هراتی ممتاز و برخی دیگر از اسباب با امتیاز بود. بقیه داستان سفارت عنقریب ذکر خواهد شد.

ذکر حرکت موکب اعلیٰ به چمن کمال آباد شهریار و

وصول امیر قلیچ خان تیموری از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و

گرفتاری مصطفی قلی خان شرارت انگیز و عزیمت موکب اقدس به چمن اوجان

موکب فیروزی با یک جهان بهجت و بهروزی از دارالخلافة طهران حرکت و روز

جمعه بیستم شهر ربیع الآخر سنه مذکوره چمن کمال آباد شهریار، واقعه در هشت فرسخی دارالخلافه، مضرب سرادقات جاه و جلال آمد. در خلال این احوال، امیر قلیچ خان تیموری از جانب شاهزاده نامدار محمد ولی میرزا والی خراسان شرفیاب درگاه معدلت نشان [شد] و مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم ولایت ترشیز را با دستان بسته و پای در غل و زنجیر پیوسته به درگاه مروّت بنیان حاضر آورد.

تبیین این مقال آنکه این، مصطفی قلی خان اباعن جدّ در ولایت ترشیز حاکم و کارگزار بوده و پیوسته با هر سلطانی به لیت و لعلّ مدار می نموده است. بعد از آنکه عرصه خراسان - از قراری که تفصیل داده شد - عرضاً و طولاً به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد، خان مزبور را غول غوایت راه زده در پشت دیوار قباحت و وقاحت در شد. مدّت هشت سال قشون پادشاهی بر دور قلعه سلطان آباد ترشیز نشستند تا آنکه به قوّت طالع خسروی قلعه را گرفته خان مزبور را دستان بستند. اموال او را کلاًّ مضبوط و خودش را با اهل و عیال برداشته به درگاه سپهر هبوط^۱ آوردند. خاقان مروّت آیین بر جانش رحمت آورد و به توقف در دارالخلافه طهرانش مأمور کرد.

درد و زخم بیفکن و نام گنه مبر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

بالجمله بعد از انجام این کارها لوای فیروزی اعتلا به صوب چمن سلطانیه شقه گشا و در ورود به آن عرصه دلگشا [۱۸۳] نواب محمدعلی میرزا با سپاهی بی منتها احضار و در اندک زمانی شرفیاب دربار سپهر مدار شد. جناب میرزا بزرگ وزیر نیز از دارالسلطنه تبریز وارد و چون از عزیمت خاقان اعظم به طرف آذربایجان مطلع گردید، بلافاصله راجع شد و نواب محمدعلی میرزا دو روز قبل از حرکت رایات فیروزی اعتلا، به متقلای سپاه جرّار روان شد و پس از آن، خسرو دشمن شکن^۲ بایک جهان لشکر چون شعله [ای] پس از شرر شتابان گردید. در روز نزول موکب اجلال در چمن اوجان، نواب نایب السلطنه با هزاران امید و آرزومندی، معادل بیست هزار پیاده نظام جدید را با بیست عراده توپ جهان آشوب آراسته و مساوی سه میل راه از دوجانب صف آرای گشتند و

۲. ملی: «دشمن شکر»

۱. ملی: «مبسوط»

شاهنشاه قدردان بر جمیع شاهزادگان و خاصان، زبان‌ها پر از آفرین و تحسین از میان آن دو صف گذشتند. حضرت صاحبقران هر یک از سرهنگان و نایبان و صاحبان مناصب بل فرد فرد توابین را مرحمتی زیاده می‌فرمود و زبان به تحسین و آفرین می‌گشود. یوم بیست و دویم شهر جمادی الثانی، با ساعتی سعد که سعادت از آن کسب شرف می‌نمود، در عمارت با شرافت اوجان نزول اجلال دست داد و دو شاهزاده^۱ بلند مقدار هر یک با قشون ابواب جمعی خود در یمین و یسار اردوی ظفر شعار، به فاصله یک فرسنگ بیفتاد. لمولفه :

چه شاهزاده دو دریای آسمان گشتی

چه شاهزاده دو گردون کهکشان مقدار

ذکر تعیین نواب شاهزادگان به اطراف ولایات از محالات حماملو و گنجه و طالش و ظهور انواع فتح و چالش^۲

در توقف چمن اوجان به عرض صاحبقران زمان رسید که طور مصوف سردار روسیه، خود در منزل سوغانلق یک فرسخی تفلیس بار اقامت انداخته و ینارال نیالسن را با فوجی از آن شیاطین به جانب قراباغ و فوجی به محافظت حدود حمالو و بیوک کندی و کُمری من محال پنبک و شوره گل، و ولی بولکونوک را به محافظت گنجه و ایلات قزاق و شمس الدینلو روانه ساخته است. رای عالم آرای شهر یاری بر آن تعلق یافت که از اطراف و جوانب لشکرها بر سرایشان تعیین و کار روسیه بی‌دین را به اختلالی زیاده قرین فرماید.

نواب شاهزاده محمدعلی میرزا را با معادل بیست هزار سواره و پیاده جرّار و پنج عرّاده توپ آتشبار در روز شنبه غره شهر جمادی الثانی به عزم تاخت تفلیس مامور و از امرای نامدار و خوانین عالی‌مقدار، مهرعلی خان قوانلو، خلف مرتضی قلی خان عمّ

۲. چالش : درگیری؛ زد و خورد

۱. مجلس : «شاهزادگان»

بزرگوار و حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و محمدعلی خان شام بیاتی و میرزا احمد خان لاریجانی و ذوالفقارخان و مطلب خان سرکردگان جانبازان سمنانی و دامغانی، به التزام رکاب نواب معزی‌الیه مسرور آمدند و همچنین در یوم شنبه، پانزدهم شهر مزبور، نواب نایب السلطنه عباس میرزا با لشکری خوانخوار به طرف ولایت گنجه عنان‌گزار [شد] و [۱۸۴] سرکردگان با اعتبار، عبدالله خان فیروزکوهی و مهدی خان بالارستانی^۱ و محمد صالح خان عرب بسطامی و علی مردان خان افشار خمساوی و محمدنظرخان مافی با هزاره جات سواره و پیاده خویش از سعادت رکاب نواب معزی‌الیه برخوردار گشتند. پس از روانه داشتن حضرات شاهزادگان و فراغت از مهمان ایشان به عرض خسرو زمان رسید که مصطفی خان طالش به سبب طمع خام ایالت گیلان با روسیه بی‌ایمان مراودتی فراوان دارد و به راهنمایی آن جماعت گمراه در تعمیر معابر بیشه و جنگل به سمت مازندران و گیلان و آذربایجان پیوسته همت می‌گمارد. در سال قبل نیز با طوایف شاهیسون اردبیل و مشکین وصلت کرده و صبیّه مرضیه خود را به نظر علی خان، ولد نصیرخان شاهیسون داده است و امر ایلات شاهیسون هم به این علت روی به اختلال نهاده [لذا] در کیش مروّت و انصاف دفع آن مفسد نمک به حرام لازم افتاد و بر حسب امر اعلیٰ فرج‌الله خان افشار نسقچی‌باشی دربار جهان‌مدار در غره شهر رجب‌المرجب با لشکری جرّار به سمت اردبیل روی نهاد و چون هوای چمن اوجان بی‌نهایت گرم و ناپسند و هوای محال سراب در برودت و سالمیت بی‌مانند بود، موکب اعلیٰ از آن‌جا حرکت و به منزل سراب پیوستند و گوش به راه اخبار فتوحات از اطراف بستند.^۲

خلاصه نواب محمدعلی میرزا و امرا را در محال حمّالو که سه منزل دور از ایروان است، با مستحفظین آن‌جا تلاقی دست داد و تیغ‌های یمانی، بنای سرافشانی نهاد. از هر طرف صواعق مهره‌های آتشین تفنگ بر فرق روسیان بدآهنگ آغاز باریدن نمود و از حملات مردانه ترکان جلادت نشان ابواب بلا بر چهره آن قوم ضلالت‌بنیان^۳ گشود. از نیروی بخت بلند خسروی در اندک کُری که از شیران بیشه هیجا حاصل آمد،

۱. ملی: «بالارستانی»

۲. مجلس: «نشستند»

۳. ملی: «جلادت‌نشان»

آن گروه روباه صفت به امان آمده تفنگ‌ها از دست ریختند و به دامن مروّت‌شان^۱ شاهزاده با فتوّت آویختند. نَوّاب شاهزاده بر جان بقیّه رحمت کرد و رؤوس منحوس ایشان را با گرفتاران به جانب اردوی اعلی گسیل آورد[ه] خود با همان جیوش بحر خروش از معابر صعب‌المسالك راه حوالی تفلیس پیش گرفت و دست تطاول و چپاول بر ایلات کافر کیش گشاد. احشامات بزچلو و ارامنه و گرج که قریب به تفلیس اقامت داشتند، اناثاً و ذکوراً قتل و اسیر و اموال ایشان صامتاً، ناطقاً منهب و دستگیر شد.

شاهزاده فیروزی لوا با آن همه فتوحات نمایان طرّه ماهچه علم ماه پیکر را تاب داده طبل رجعت بنواخت و در حوالی ایروان حسب‌الامر خسرو زمان به انتظار ورود موکب مسعود نَوّاب نایب‌السلطنه به اقامت پرداخت. از آن طرف نَوّاب نایب‌السلطنه از راه گوگچه^۲ ییلاق به صوب گنجه تاختن آورده و ایلات و احشامات آن حوالی را کوچانیده روانه ایروان کرد. ولی بولکو نوک که به محافظت آن‌جا [۱۸۵] قیام داشت، روی به فرار گذاشت. امیرخان دولوی قاجار، خال ولیعهد نامدار تا حوالی گنجه رفته و سرودیل فراوان از ایشان گرفته به اردوی والا برگشت و چون اخبار فتوحات نَوّاب محمدعلی میرزا رسید و طور مصوف سردار که از سوغانلق یک فرسخی تفلیس به منزل زگن من محال گنجه آمده بود، از آن بلاهای ناگهان ترسیده جمعی از معارف همراهان را با عریضه ضراعت‌آمیز به خدمت نَوّاب نایب‌السلطنه فرستاده متعهد گردید که بعد از حرکت رایت منصور گنجه را خالی کرده به کارکنان دولت بسپارد و خودروی [به] جانب تفلیس گذارد. اگر چه نَوّاب شاهزاده صورت تعهدات مزورانه او را در آینه ضمیر منیر عکس پذیر می‌دید، ولی چون سپاه منصور را به جهت قحط آذوقه امکان توقف در آن‌جا نبود، جوابی سرسری داده با شوکتی تمام روانه صوب ایروان [گردید]. نَوّاب محمدعلی میرزا نیز به شوق ملاقات برادر بلند اختر از ایروان حرکت و هر دو آزاده سرو جویبار خلافت در چمن گوگچه به ملاقات یکدیگر بهره‌مند و نوای کوس بشارت را بلند کردند. پس از انقضای چند روز هر دو شاهزاده فیروز از چمن گوگچه رکضت کنان و

۱. مجلس : - «شان»

۲. در کنار راه مستقیم تفلیس به اردبیل دریاچه گوگچه واقع است که نام قدیمش، اسم ارمنی سوان است. (سفرنامه ابودلف در ایران - ص ۱۰۵)

حضرت نایب السلطنه در ایروان توقف نمود و نواب محمدعلی میرزا به صوب اردوی کیهان پوی عزیمت فرمود [و] در منزل سراب به عزّ زیارت شاهنشاه مالک رقاب مشرف و در ازاء آن همه زحمات از نوازش و تفقّدات خسروانه قرین انواع عزّ و شرف شد. بالجمله فرج الله خان افشار که در اردبیل توقف داشت، کار ایلات شاهیسون را مختل دیده نظر علی خان و فرج الله خان عم او را، که پسر و برادر نصیرخان شاهیسون بودند و یکی حاکم و دیگری نایب اردبیل بودند،^۱ به سبب سازش با مصطفی خان طالش گرفته، مغلولاً به درگاه اعلیٰ فرستاد و خود به تخریب بنیان مصطفی خان روی نهاد. مشارالیه به استظهار روسیه، که در میان پشت ساری بندرگاه روس و سالیان^۲ توقف داشتند، قدم جسارت پیش گذاشته تا منزل دریغ، قشون ظفر نمون را استقبال نمودند. دلیران افشار از استعمال تیغ و سنان در مجادله آن قوم روباه سان عار داشتند و بدون استعمال ادوات حرب به ضرب مشّت و سیلی روی آن طایفه را برگاشتند.

مصطفی خان با هزار افسوس و دریغ از آن غرقاب بلا بادبان نجات برکشید و در قلعه لنکران که وطن اصلی او بود، لنگر اقامت انداخته، آرام گزید. سپاه منصور، محصورش داشتند و همّت بر دفعش گماشتند. در آن جا نیز تاب درنگ نیاورده از روی آب به ساحل جامیش وان گریخت و مانند خاشاک به دامن آب آویخت. لشکر مظفر به قلعه لنکران ریختند و از عمارات مصطفی خان و آیینه خانه او گردها برانگیختند. سراهای چوب و نی از آتش انتقام سوخته شد و در خزاین و دفاین اندوخته او آتش نهب و غارت افروخته، پس روی به محاصره جامیش وان که اطرافش آب و یک راه باریک به سمت [۱۸۶] لنکران دارد، آوردند و امنای دولت قاهره را در منزل سراب، ازین داستان مطلع کردند.

میرزا محمدخان سرکرده هزاره جات لاریجانی مامور آمد که به معاونت و امداد فرج الله خان افشار به اتمام کار قلعه جامیش وان پردازند و مصطفی خان نمک به حرام را اسیر و دستگیر سازند. پس از چندی که غازیان منصور کار را بر او تنگ گرفتند به دامن امان متوسل و به توسط کارگزاران نواب نایب السلطنه، خدمت دولت دوران عدّت را متقبل شد.

۱. مجلس: «می بودند»

۲. سالیان: نام شهری است که امروزه در خاک جمهوری آذربایجان و در ساحل بحر خزر قرار دارد.

میرزا بزرگ فراهانی وزیر برحسب امر اعلی به جهت اطمینان او به جانب جامیش‌وان^۱ شتافت و پس از ظهور خاطر جمعی، فرج‌الله‌خان افشار قشون پادشاهی را برداشته، از آن دیار روی برتافت.

ذکر وصول خبر فتح ترکمانیه تکه و سایر اوضاع اتفاقیه در آن سفر خیر اثر تا هنگام نزول موکب اعلی به مستقر خلافت جاوید اثر

در سنه یک‌هزار و دویست و بیست نگاشته آمد که نواب محمدولی میرزا والی مملکت خراسان، حسین‌خان قاجار قزوینی سردار را به تنبیه طایفه ترکمانان تکه ساکن رود طژن فرستاد و چون گوشمالی به سزا دیدند، چندی دست از تعدی و آزار مسلمانان کشیدند. در این سال نیز از فرط خباثت باطنی اوضاع سابقه را فراموش و پنبه غفلت در گوش کرده باز به تاخت و تاز معابر مسلمانان تاختند و جمعی از زوآر ارض اقدس را اسیر و دستگیر ساختند. غیرت نواب شاهزاده این معنی را برتافت و این دفعه خود به نفس نفیس و جمعی از قشون رکابی و امرا و لشکریان خراسانی به عزم آن طایفه ضلالت مبانی شتافت تا حوالی محال نسا و ایبورد و رونه و مهنه و درون و اطراف رود طژن تاختن آورد و هر که را یافت کشت یا اسیر کرد. غنیمتی که در آن سفر کسب شد، از قرار تقریر ثقات معادل یکصد هزار گوسفند به تنهایی بود که به ارض اقدس آوردند. بقیه غنائم را خداوند توانا داناست.

بسیاری از رؤوس منحوس آن طایفه را به اردوی معلی فرستاد و خاقان مظفر جان‌فشانان آن سفر را جوایز و صلوات فراوان داد. حضرت میرزا رضاقلی نوایی صاحب‌دیوان انشا به وزارت مملکت خراسان نامزد و روان گردید و منصب جلیل منشی الممالکی به جناب میرزا عبدالوهاب اصفهانی المتخلص به نشاط صاحب کتاب گنجینه به استحقاق رسید. چون در آن اوقات امور محاسبات و جمع و خرج مملکت فارس قدری اختلال داشت، لهذا برحسب امر همایون جناب حاجی محمدحسین‌خان

۱. ملی و مجلس: «جامیش‌بان»

امین‌الدوله روی به آن صوب گذاشت.

بالجمله در همان اوقات که منزل سراب مضرب سرادقات مجرّه طناب بود، القاص‌بیک نام گرجی فرستاده والی آخسقه و باشاچق با جمعی از توادزادگان^۱ آن‌جا شرفیاب درگاه کهکشان موافق آمد. تبیین این مقال آن‌که، ولایات آخسقه و باشاچق از توابع گرجستان روم است و به سبب توافق مذهب ولات آن‌جا با والیان ولایت^۲ تفلیس وصلتی کرده و موافقتی به عمل آورده بودند. چون الکسندر میرزای والی گرجستان پناه به این دولت قاهره آورد [۱۸۷] آنها نیز از متابعت جماعت روسیه کناره جستند، ولی از واهمه [ای] که داشتند، القاص بیک را فرستاده و مستدعی اعانت و حمایت از جانب کار پردازان دولت خداداد شدند. شاهنشاه مروّت شعار، تفقّدات بی‌شمار درباره هر یک از ایشان مبذول و حمایت والی را به‌نایب‌السلطنه موکول فرموده مقضی‌المرام روانه نمود. چون بعد از فضل الهی، از میمنت بخت^۳ فیروزشاهنشاهی امورات اطراف برحسب مرام آراسته شد و خریف خرف نیز به دم سردی برخاسته در دهم شهر رمضان المبارک، موکب اعلی از چمن سراب حرکت و آن روز چنان برفی باریدن آغاز نهاد که هر کس عنان طاقت از دست داد [و] سر رشته راه از دست مردم بیرون شد و هر فرقه [ای] تفرقه به کوه و هامون. بالجممله در عشر آخر شهر مزبور، عرصه دارالخلافه از ورود مسعود خسرو جوانبخت جوانی از سرگرفت و هر شیر اوژنی غزالی خوشخرام دربر. لمولفه :

صد شکر که ایام مرارت به سر آمد معشوق نشاط طرب از در به در آمد

ذکر وقوع وقایع اتفاقیه در دارالخلافه طهران تا هنگام عزیمت موکب اعلی
به^۴ زیارت [حضرت] معصومه [س] قم و شکارکاشان

یکی از جمله وقایع، خبر بهجت اثر، شکست جماعت وهابی است که از مملکت

۱. مجلس : «نوادزادگان» ۲. ملی : «به اولیای ولایات» ۳. ملی : - «بخت»

۴. مجلس : «و»

فارس رسید و آن‌این‌که دو محال بستک و جهانگیریه [که] از توابع لار است و اهالی آن‌جا به سبب شرارت فطری، همواره^۱ با حاکم لار در مقام مخالفت و آزار [بوده‌اند]، درین سال به سبب وحشتی که از عبدالله‌خان ولد نصیرخان حاکم آن‌جا داشتند، روی به وادی طغیان گذاشتند. عبدالله‌خان از عهده تنبیه ایشان بر نیامد، لهذا به نواب حسین‌علی میرزای فرمانفرمای فارس متوسل شد. معزّی‌الیه، صادق‌خان دولوی قاجار را با جمعی از سواره و پیاده رکابی به دفع ایشان فرستاد. آن طایفه بدعاقبت از بیم دستبرد سپاه ظفریناه، به جماعت اعراب وهابی ساکن برعمان متوسل شدند. صادق‌خان با قشون ابواب‌جمعی ایشان را در حوالی بحرین و قطیف دریافت و در ابتدای صف‌آرایی بدون استعمال آلات و ادوات حرب قزلباشی کرده روی از آن جماعت برتافت. اعراب بی سروپای موش‌خوار بی‌وقفانه^۲ از طرز و روش دعوا، یقین بر شکست کرده به محمل بنه لشکر منصور ریختند و به طمع عربیت به صنادیق قند و شکر و حلویات آویختند. به سبب قسمت زیاد و کم، در میان آن طایفه هنگامه نزاع در گرفت و کار به دشنه و خنجر رسید. صادق‌خان به یکبار[ه] با قشون رکابی به دفع آن جماعت تاخت و از بخت فیروز خسروی مظفر گشته جمیعاً را طعمه شمشیر آبدار ساخت. قلاع محکمه بستک و جهانگیریه را به حاکم لار سپرد و خود روی به دارالعلم شیراز آورد.

یکی دیگر از جمله وقایع، ورود فرستادگان ولایت سند است. در سال قبل ذکر شد که معتمدی از جانب جناب^۳ حاجی محمدحسین‌خان‌امین‌الدوله به همراهی ایلچی سند رفت؛ در این اوقات مراجعت [کرد] و میرغلامعلی نامی مجدداً از جانب ولات آن ولایت با عریضه و پیشکش به همراهی او وارد دربار جهان‌مدار [شد] و از جانب ولایت مزبور اظهار [۱۸۸] امتنان بیشمار از حمایت شاهنشاه نامدار نموده با جواب عریضه و انعام نامعدود پای مراجعت برگشود.

دیگری از جمله وقایع آن‌که، چون رای عالم‌آرا بر آن تعلق یافت که در جمیع سرحد و ثغور مملکت آذربایجان قلاع رزینه به جهت محافظت از دستبرد روسیه بسته گردد، لهذا حکم رفت که جناب میرزا بزرگ‌فراہانی از آذربایجان به دربار سپهر مبنی

۱. مجلس - «همواره»

۲. ملی: «موقوفانه»

۳. ملی: «ضابت»

شتابد. پس از ورود، مبلغ دویست هزار تومان زر نقد از خزانه عامره به جهت مصارف این کارعنایت رفت و حکم شد که به دستکاری مهندسین انگریزی در حدود قراباغ ونخجوان و خوی و اردبیل و سرحد طوالش، قلعه‌جات رفیع و خنادق عمیق مهیا داشته درون هر یک را از انواع آلات و ادوات حرب و آذوقه بی‌شمار انباشته دارند.

یکی دیگر از جمله وقایع آن‌که، چون نواب ولیعهدی نایب سلطنت دولت جاویدارکان بود، رای عالم‌آرا بر آن شد که میرزا بزرگ وزیر را نایب مناب وزارت عظمی فرماید. با وجود دو سه نفر از اعاضم و افاضم دربار دولت خداداد، لقب دادن به میرزا بزرگ به تنهایی، خلاف رویه و رفتار دارایی و آقایی بود، لہذا به قانون دولت عثمانی، جناب میرزا محمد شفیع اعتمادالدوله ملقب به صدراعظم شد و حضرت میرزا بزرگ به خطاب قائم مقامی صدارت عظمی مفاخرت کنان بر اهل عالم. میرزا عبدالوهاب اصفهانی منشی الممالک به معتمدالدوله ملقب و چون بستگی به دودمان رسالت داشت، این حسب ضمیمه آن نسب آمد. بالجمله قائم مقام صدارت عظمی روانه آذربایجان آمد و موبک معلی به عزم زیارت قم و تماشای منتزعات کاشان، از دارالخلافه نهضت آرا در اواخر شهر ذی‌حجه الحرام، باز آن عرصه دلگشا از معاودت صاحبقران ظفرلو اطعنه زن روضه رضوان ورشک بخش عرصه جنان شد.

بخش ۷

بهاریه سال نیکومال یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویت و بیست و پنج [قمری] و عزیمت [به] چمن سلطانیه و اوضاع اتفاقیه

آرایش ایوان روزگار و از آرامش جان باغ و بهار اعنی خورشید عالم مدار، درین سال بهجت آثار روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفرالمظفر سنه یکهزار و دویت و بیست و پنج بعد از انقضای پنج ساعت و چهل و شش دقیقه، از شبستان حوت به ایوان حمل خرامید^۱ و نوباوگان قوای نامیه را به دفع روسی نژادان دی و بهمن مأمور گردانید. معتمدین دی و بهار به جهت قرار کار موافقت، روی به هم آوردند و عاقبت بی نیل مرام از هم جدایی کردند. باز خسرو بهار با جنود سبزه و ازهار عزم ساحات چمن را مصمم شد و افغان توپ‌های صاعقه‌فشان تندر، سامعه‌آرای اهل عالم و آدم آمد. ایلچیان باد نوروژی را دگرباره نوبت ذهاب و ایاب آمد و سرداران اسفند و فروردین را تیغ بی دریغ به دفع یکدیگر آخته از قراب شد.

شاهنشاه عرب و عجم به طرز و آیین جمشید جم، برفراز اورنگ خلافت ابد توام، جلوس نمود و شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفرای هر کشور و امنای هر بوم [۱۸۹] و بر را از خلاع آفتاب پایه و انعام بدره‌های کان مایه، دوش و گریبان و جیب و دامان گران بار فرمود.

پس از انقضای جشن نوروژی فرستادگان نواب‌نایب‌السلطنه از آذربایجان وارد و

از قرارنوشتجاتی که به امنای دولت قاهره تحریر یافته بود، طور مصوف سردار روسیه، بولکونوک بارون ویردی نام را به خدمت نواب معزی‌الیه فرستاده و چنین اظهار داشته بود که: چون دولت روسیه را ازین مخاصمه با دولت علیّه ایران به جز خسارت و نقصان صرفه [ای] دیگر حاصل نیست و انجام کار سرداران سابق را نیز می‌بینم که چیست، لهذا

شعر

من برای وصل کردن آمدم نی برای فصل کردن آمدم

ایمپراطور روسیه را نیز میل^۱ به موافقت و مصالحت است و انجام این کار موقوف به ملاقات من با معتمدی از آن دولت.

در ضمن این فقره تمنا کرده بود که جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم با حضرت میرزا بزرگ قائم مقام صدارت افخم به جهت قرار و مدار این کار مأمور شوند که در جایی از حدود آذربایجان ملاقات واقع و این خصومت را دافع آیند.

چون شاهنشاه فطانت سیر از تدابیر مزورانه آن قوم بداختر با خبر بود، جواب فقرات معروضه را به این نوع ادا فرمود که: صدراعظم مانند عرض که لازم جوهر است، از رکاب فیروزی مآب دور نخواهد شد، ولیکن اتمام حجت را مضایقه نیست که قائم مقام صدارت اعظم به آیینی شایسته عازم و ملاقات سردار روسیه را جازم آید.

خلاصه باز به آیین پیراروپار به احتشاد لشکر انجم حشر فرمان داد و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاخر، آن سلطان قادر با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی به عزم بیلاق چمن سلطانیه روی نهاد. روز جمعه بیستم شهر جمادی الاولی آن چمن دلگشا از یمن ورود شاهنشاه زرین لواطنه زن کاخ مینا شد و نواب نایب السلطنه کیفیت ملاقات قائم مقام را با سردار روسیه به این آیین عریضه آرا [شد] که: حضرت معزی‌الیه بعد از اذن از دربار خسروی به آیینی که سزاوار بود، روانه و طور مصوف نیز از تفلیس برآمده در محال عسکران ملاقات دست داد و به جهات متعدده که معروض می‌گردد، شاهد موافقت نقاب از چهره نگشاد: اول آنکه، قبل از ورود قائم مقام به عسکران،

علی‌الغفله فوجی از طرف شیروان آمده معادل بیست هزار گوسفند ایلات قراچه داغ را از صحرای مغان چپاول کرده بردند و چون فرستادگان امر مصالحه آمد و رفت می‌کردند، ایلات مزبور بنابر منع نایب‌السلطنه دست به مجادله در نیاورند. قائم‌مقام بعد از ملاقات، این مراتب را با او به میان آورده جوابی با صواب نشنید. دوّم آن‌که، در همان اوقات توقف جناب قایم مقام در عسکران، فوجی از روسیه به صوب مقری من محال قراباغ رفته آن‌جا را که سپرده به ابوالفتح خان جوانشیر بود، تصرّف نمودند. بعد از اظهار قائم مقام، طور مصوف به معاذیر ناموجه پرداخت [که] این هنگامه را نیز رفع نساخت. سیّم [۱۹۰] آن‌که، یکی از لوازم عهد، این مطلب را قرار داد که بعد از انجام کار مصالحه از سمت قارص و آخسقه به صوب مملکت روم تازد و به تسخیر ولایات آن مرز و بوم پردازد به شرطی که از سرحدّداران دولت علیّه ایران، امدادی به رومی نشود.

جناب قائم مقام تحمل این امورات رادر قوه قدرت نیافت و به همان آیین شایان که رفته بود، روی از آن صوب برتافت و به دارالسلطنه تبریز شتافت.

در همان اوقات، اکثری از ایلات قراباغ و گنجه به سعی ابوالفتح خان جوانشیر و اغورلو خان گنجوی و پیرقلی خان شامبیاتی از آمکنه خود کوچیده درین طرف رودارس منزل گزیدند و ایل^۱ آیرملوی گنجه از سمت شرور^۲ نخجوان آمده در ظلّ ظلیل دولت قاهره آرمیدند.

شاهنشاه رثوف بعد از اطلاع از معاملات قائم مقام و طور مصوف، نواب علی خان شاهزاده را با سپاهی جرّار از چمن سلطانیه به دفع روسیه [در] پنبک آباران مأمور فرمود و اسماعیل خان دامغانی و برادرانش ذوالفقارخان [و] مطلب خان و جانبازان سمنان و دامغان و سواران مافی و خواجه‌وند و عبدالملکی را به التزام رکاب شاهزاده مسرور نمود.

۱. ملی: «ئیل»

۲. میان ایروان و نخجوان واقع و نام یکی از محلاتش، صدرک است.

ذکر آمد و رفت دیراجان ملکم بهادرخان سفیر دولت انگریز
و حرکت از سلطانیه به اوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان
داغستان و خبر قتل وزیر بغداد و رجعت به طهران

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار نگارش یافت که، خبر سفارت
دیرجان ملکم بهادرخان از طرف هندوستان به دربار شاهنشاه جهان رسید و چون
سریرفردجئس بارونت از جانب اصل دولت سفیر و در درگاه آسمان نظیر متوقف بود،
حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به جهت تشخیص صحت سفیرین و سایر اوضاع
روانه دارالسلطنه لندن کردند و درین حال که ملکم بهادر وارد بندر ابوشهر شد، چون
هنوز خبری از سفیر دولت علیه نرسیده بود، تعطیل او در بندر خلاف قانون تعارف
می نمود، لهذا محراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی دربار جهان مدار به
مهمانداری او مأمور و فرمان آفتاب لمعان به احضار سفیر مزبور شرف صدور یافت. در
پانزدهم شهر جمادی الاولی با جمعی دیگر از کرسی نشینان وارد چمن سلطانیه و از
شرف بساط بوسی درگاه اعلی مفاخرت کنان برآشنا و بیگانه گشته تحف و هدایا از متاع
انگلتره و هندوستان از نظر همایون گذرانید و فی مابین او و سریرفردجئس بارونت
ملاقات دوستانه واقع گردید. در خلال این احوال نوشتجات [ی] چند از حاجی میرزا
ابوالحسن خان به امنای دولت ابدارکان رسید که کارپردازان دولت انگریز، سفارت
سریرفردجئس را که از جانب دولت است، ممضی داشته اند و ملکم بهادر را مأمور به
مراجعت نموده اند، لهذا شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز سفیر مزبور را به نوعی مورد
التفات فرمودند که زنگ عزل از سفارت را از آیین خاطرش زدود و با انواع سرافرازی
رخصت رجعت یافته از راه مراغه روانه دارالسلام بغداد و از سمت دریا عازم [۱۹۱]
هندوستان و آن بلاد آمد.

پس از انجام این مهم، شاهباز ریات ظفر آیات از چمن سلطانیه بال گشاگردید و

در ساعتی سعد در چمن اوجان آذربایجان آشیان گزید. به فاصله یک دو روز میرزا محمدعلی‌خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده علی‌خان از راه رسید و خبر فتوحات معزی‌الیه را در محال پنبک و آباران رسانید.^۱ تبیین این مقال آن‌که، نواب شاهزاده را در آن مکان با ینارال بارت تکین روسی مستحفظ آن حدود تلاقی دست داده و دو سه دفعه محاربات و مجادلات را با آن طایفه کفر علامات آماده شده از طالع بی‌زوال شاهنشاه بی‌همال، فتحی نمایان واقع و تا نزدیکی قراباغ و محال گنجه تاخته اکثری از ایلات آن حدود را نیز راجع ساخته‌اند. بالجمله نواب شاهزاده باسر و اخترمه زیاد مراجعت به ایروان و از آن‌جا نیز حرکت کرده در چمن اوجان شرفیاب رکاب فیروزی عنان [شد] و مورد آفرین و تحسین فراوان آمد.

در همان اوقات فرستادگان لگزیه داغستان و شیخعلی‌خان قُبه [ای] و^۲ مصطفی‌خان شیروانی که از سیئات اعمال شنیعه^۳ خود پشیمان شده بود، با عرایض ضراعت نشان به اردوی کیوان شکوه وارد [شد] و سلیم‌خان شگّی و حسین‌قلی‌خان بادکوبه [ای] که شرفیاب درگاه سپهر فواید بودند، به اتفاق فرستادگان^۴ مزبور زبان نیاز به عرض این تمنا گشودند که: سرداری معتبر با فوجی از لشکر به محافظت کنار رودخانه کُر مقرر و وجهی نقد به صیغه انعام در وجه شیخ‌علی‌خان قُبه [ای] عنایت رود که جمعیتی از لگزیه فراهم آورده، اولاً سلیم‌خان را در ولایت شگّی مستقل سازند و ثانیاً به محاربه^۵ روسیه متوقفین دربند و بادکوبه پردازند.

اگرچه شاهنشاه آگاه را اعتمادی به این مقالات نبود، ولی محض از فرط همت و مروّت ذاتی مبلغی زر نقد از خزانه عامره به انعام شیخ‌علی‌خان مرحمت فرمود. پس از آن ابراهیم‌خان دولوی قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به محافظت کنار رودخانه کُر مامور نمود، چون اثری از تعهدات خوانین مزبور به ظهور نرسید، لهذا ابراهیم‌خان برحسب امراعلی به چپاول ایلات قراباغ پرداخت و اموال بسیار به دست آورده سالماً غانماً خویش را ضمیمه اردوی معلی ساخت.

در خلال این احوال، خبر قتل سلیمان پاشای والی بغداد و ایالت عبدالله پاشا

۳. ملی: «شیعه»

۲. ملی: «و»

۱. مجلس: «ایاران رسید»

۵. ملی: «محار»

۴. ملی: «ستادگان»

رسید. تفصیل این اجمال آن‌که امنای دولت عثمانی سلیمان پاشا را خدمت‌گزار این دولت جاوید مبانی دیدند و بالمآل از اختلال کار بغداد ترسیدند. از قراری که ذکر شد، اولاً یوسف پاشای سرعسگر ارزنة الروم را لقب وزارت داده روانه گردانیدند. یوسف پاشا بی نیل مرام برگشت، سهل است که از ایالت ارزنة الروم هم درگذشت. درین سال، حالتی افندی رئیس‌الکتاب را از دارالسلطنه اسلامبول به تخریب کار سلیمان پاشا فرستادند و بعضی نوشتجات به ایلات اکراد و اعراب و پاشایان موصل و کرکوک درباب خلاف با وزیر نوشته به دست او دادند. رئیس [۱۹۲] پرتلیس وارد بغداد و هرقدر خواست به حيله و تزویر آغاز فتنه فساد نماید، ممکن نشد. بالاخره به عزم مراجعت از آن‌جا بیرون آمده در سلیمانیه با عبدالرحمن پاشای بابان مقرون شد. نوشتجات مزورانه به اطراف روانه و این معنی مخالفت ایلات اعراب و اکراد را با سلیمان پاشا بهانه شد. وزیر مزبور وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اهالی اطراف را بر خود شوریده دید. لاعلاج متوسل به اذیال دولت پایدار آمد و بریدی علی‌التعجیل فرستاده مستدعی چاره کار شد.

میرزا محمدصادق وقایع نگار مروزی به جهت اصلاح ذات البین از چمن اوجان روانه گردید. در آن بین عبدالرحمن پاشا و سایر متسلمان کرکوک و موصل با لشکر اعراب و اکراد و غیره تا حوالی امام اعظم تاختند و وزیر بی عقل، بدون انتظار جواب از طرف قرین‌الشرف شاهنشاه مالک‌رقاب، احتشادی کرد و از دارالسلام بغداد رخت بیرون آورد. مخاصمین او را در دار اوّل به ششدر بلا انداختند. بغدادیان از صف وزیر جداگشته روانه بغداد شدند و خود با شرمه قلیل فرار برقرار اختیار کرده به اوبه یکی از اعراب پناه آورد. شیخ آن قبیله خاک ادبار بر فرق ننگ و عاریخت و خون آن مهمان بینوا را بر خاک مذلت ریخت. عبدالرحمن پاشا در اوایل شهر رجب‌المرجب وارد بغداد و به مواضعه حالتی افندی، عبدالله آغا نامی از گرجیه آن‌جا را به ایالت آن ولایت قرین اعتباری زیاده نمود. میرزا محمدصادق مروزی در کرمانشاهان این خبر را شنید و به درگاه آسمان جاه راجع گردید. احمدچلبی نیز از جانب عبدالله پاشا با پیشکشی وافر به درگاه خسروی حاضر و فرمان وزارت به اسم پاشای مزبور صادر آمد. بالجمله چون هوای اوجان بنای دم سردی نهاده بود، حضرت صاحبقران نامدار در غره شهر شوال

المکرم از آن‌جا رکضت‌کنان و اواخر شهر مزبور عرصه دارالخلافه از ورود موکب اعلیٰ طعنه‌زن عرصه جنان گردید.

ذکر سبب عزیمت حسین خان به آخسقه و شکست از روسیه و سایر اوضاع از تلافی شکست و غیر آن

طورمصوف سردار روسیه در میان حد شهر تفلیس و پاشاچق رفته سلیمان خان والی آن‌جا را به جهت حرف اصلاح نزد خود آورد و پس از آوردن محبوس نموده به ولایت تفلیس روانه کرد، می‌خواست به جانب پطربورغ گسیل سازد. سلیمان خان در بزم شراب این معنی را استنباط و همان شب به لطایف‌الحیل از دروازه بیرون تاخته و اسب و بلدی^۱ مجسته روانه پاشاچق شد.

سلیمان بیگ دیوان‌بیگی، خویش مصلحت‌کیش خود را به درگاه عالم پناه خاقانی فرستاده^۲ استدعا کرد که حکمی به عهده حسین خان سردار ایروان صادر گردد که در دفع روسیه او را به لشکر وزرا اعانت نماید. برحسب تمناى او، فرمان همایون صادر و حسین خان با خزانه و لشکر اعانت او را حاضر آمد.^۳ در روز ورود به آخسقه چند نفر از تاوآدان کارتیل و قراقلخان، که از دست روسیه آن‌جا به امان [۱۹۳] آمده بودند، نزد سردار آمده خواهش نمودند که لوان میرزای والی‌زاده گرجستان را که به همراه دارد، با ایشان روانه آرد تا آمدن او اختلال کار روسیه را بهانه شود. سردار هم والی‌زاده را با تدارکی شایان به اتفاق ایشان فرستاد و گوش به اعلام خبر برگشاد. لوان میرزا از طوایف کارتیل و اوس و قراقلخان احتشادی^۴ کرده کوشش‌های دلیرانه به عمل آورد.

سلیمان خان والی پاشاچق، اکثر روسیه را به اعانت سردار از آن ولایت اخراج کرده به جز یک قلعه بیشتر در تصرف روس باقی نماند. خلاصه سردار به اطمینان این‌که

۱. ملی: «بلدسر»

۲. ملی: «ستاده»

۳. مجلس: «آید»

۴. جمع آوردن، مجتمع شدن برای امری واحد، استعداد و جمع لشکر، آماده و مهیا کردن (دهخدا).

شریف پاشای سرعسگر آخسقه قراول در معابر گذاشته، دایم الاوقات خاطر بر آگاهی از احوال روسیه گماشته است، لهذا خود درین باب اهتمامی نکرده شب‌ها به استراحت و خواب و استعمال شراب ناب به روز می‌آورد. شبی علی‌الغفله جمعی از روسیه به اردوی او شبیخون بردند و اردو را متفرق کردند. سردار و سپاه از اردو برآمده و روسیه داخل گشته به دستبرد و یغما مشغول شدند. میرزا علی نقی خان فندرسکی استرآبادی استمداد از باطن اجداد طاهرین خود کرده خویش را بر آن قوم بی‌دین زد و شکستی فاحش به آنها داده سر و اخترمه فراوان گرفت.

سردار [حسین خان] مصلحت در توقف ندیده و همه جا ایلغار کنان مراجعت کرده به خدمت ولیعهد زمان رسید. چون غیرت سردار ظهور این امر عظیم را برنمی‌تافت، لهذا به حکم نواب شاهزاده احتشادی آماده و به تعجیل تمام در بیست و سیّم ماه صیام^۱ به صوب کلیسای پنبک که روسیه را مأوا و مقام بود، شتافت. محمدبیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده غلام تفنگچیان با افواج ابواب جمعی خود در آن سفر از همراهان سردار بودند و جانفشانی‌های دلیرانه نمودند. چون می‌خواستند، علی‌الغفله بر سر روسیه روند، در یک روز و یکشب بیست و هشت فرسنگ راه را در میان برف و یخ و سرما پیاده طی نمودند. در هشت فرسخی پنبک نظام خود را آیین داده و شب هنگام روانه و دوساعت قبل از طلوع صبح به حوالی سنگر حاجی قرا رسیده و دو نفر از قراولان روسیه را گرفته و از حقیقت کار ایشان مطلع شده بر سر سنگر راندند و روسیه نیز از کار آگاه و در آن شب تار چون شب‌های دیگر بیدار بودند. جنگی عظیم فی‌مابین دو سپاه درگرفت و مام روزگار در آن شب تار پرورده‌گشی از^۲ سربازانی که به همراهی سردار بودند، تکبیرگویان از اطراف سنگر یورش برده و از یمن طالع خسروی خود را داخل سنگر نمودند. احدی از جماعت روسیه جان به سلامت بیرون نبرد و جمیعاً طعمه شمشیر آبدار گشتند.

قریه [ای] که از ارامنه در پهلوی سنگر بود از دستبرد سپاه ظفرپناه، خراب و اهل و عیال و احوال و ائقال ایشان کلاً کسبب غازیان ظفر رکاب شد. جمعی از صالادات روسیه

که در خانه‌های ارامنه پنهان^۱ بودند، در آن‌جا آتش افروخته همه را بسوختند. سردار، مظفراً منصوراً مراجعت و صالادات [از] سنگری که^۲ در پهلوی سنگر حاجی قرا بود، بیرون [۱۹۴] آمده در عقب ایشان حرکت مذبوحی کردند، ولی از جان‌فشانی غلام تفنگچیان صرفه [ای] نبردند. سردار به جهت رفع خجالت، سرها و اسرا را به خدمت نواب نایب‌السلطنه آورد و آن جناب نیز جمیعاً را به درگاه همایون گسیل کرد.

بعد از ظهور این فتح نمایان، مجدداً نواب نایب‌السلطنه، محمدییک قاجار افشار سرهنگ را با دسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلام تفنگچیان بر سر قلعه شیخ آویز فرستاد. چون روسیه آذوقه از قراباغ به آن قلعه می‌آوردند و از آن‌جا به مقری حمل و نقل می‌کردند، لهذا همواره جمعی از صالادات در آن‌جا به محافظت به سر می‌بردند. مأمورین باکمال شدت برف و سرما چنان تاختند که احدی از حال ایشان آگاه نشد. وقتی روسیه خبردار شدند که اجل ناگهان را بر بالین خویش آماده یافتند. پانزده نفر از آن جماعت فرصت یافته و اسلحه خود را برداشته به بام کلیسایی که در کنار شیخ آویز بود، پناه بردند و دست به تیراندازی دراز کردند. سربازان جلادت نشان متحمل ایشان نشده به قلعه مزبور ریختند و جمیع روسیه و ارامنه را گرفته و گوسفندوار سر بریده خون همه را با خاک راه آمیختند. اموال و غنیمت بسیار به دست آورده و رؤوس منحوس روس را بر سر نیزه‌ها کرده سالمأ غانماً به خدمت نواب نایب‌السلطنه بردند. بعد از ورود موکب اعلی به دارالخلافه طهران این اخبار مسرت آثار به عرض شاهنشاه تاجدار رسید و حسین خان و سایر جان‌فشانان هریک مورد التفات بی‌شمار گردید.

شاهنشاه التفات آگاه پس از وصول اخبار دشمن‌کشی مایل [به] دوست‌نوازی آمده به عزم پرسش احوال رعایا و برایا به دارالمومنین کاشان و دارالسلطنه اصفهان روی سعادت آورد. چون در آن سال به جهت گرانی غلات، اهالی آن دو ولایت بسیار پریشان و بی‌سامان شده بودند، لهذا مبلغ یکصد هزار تومان نقد از اصل مالیات دیوانی به تخفیف و تصدق عنایت [رفت] و ضعفاً و ملهوفین قرین استراحتی بی‌نهایت شدند. بعد از ادای صدقات و نذورات به ارباب استحقاق، موکب اعلی به عزم مراجعت گران رکاب

و سبک عنان شد [و] در روز شنبه بیست و دویم شهر صفرالمظفر سنه یکهزار و دو بیست و بیست و شش، عرصه دارالخلافة طعنه زن ساحات جنان گردید.

فردای آن روز، عسگرخان افشار ارومی که از قرار نگارش به سفارت دولت فرانسه رفته بود، وارد و نامه و بعضی هدایای نفیس از جانب ناپلیون پادشاه آن جا آورده [بود]، از نظر مرحمت نمون گذرانید. از جمله هدایا، یک زوج گلدان طلای مینا بود که تمثال همایون شاهنشاهی را بر روی آن نقش کرده و جانی مجسم در تن جماد ظاهر آورده بودند و الحق صنعتی به آن تازگی تا آن روز چشم احدی ندیده در طاقچه یکی از عمارات سرکاری نصب و مضبوط گردید.

بخش ۸

بهاریه سال میمون فال قوی ثیل ترکی

مطابق با سنه یکهزار ودویست و بیست و شش هجری و خبر شکست طایفه ضاله وهابی در درعیه از سعی کارگزاران [۱۹۵] نواب فرمانفرمای فارس

همنشین پورمریم و آرایش ده ایوان سپهر معظم اعنی مهرانجم خدم درین سال سعادت توام بعد از انقضای یازده ساعت و سی و شش دقیقه از روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفرالمظفر سنه یکهزار ودویست و بیست و شش به بیت الشرف حمل مصمم آمد و سفیران رومی نژاد فرنگی نهاد ریاحین و ازهار از ورود به تختگاه گلشن معزز و مکرم شد. جنود^۱ نامعدود اسپند چون اعراب بادیه سپار نکبت پیوند از صدمات لشکر خسرو بدیع شکست یافتند و نوباوگان نهال به همسری عروس سنبل و سوسن به حجله گاه چمن شتافتند. سند روسی رویان گل های صفراوی ترکان گلگون چهر سوری را اسیر آمدند و سپاه ظفر دستگاه سلطان بهار در حدود خاور و باختر عالمگیر شدند. اسباب گوهر آگین زرین و سیمین شهریار قوای نامیه که در دخمه خاک نهان بود، به عرصه ظهور جلوه کرد و خسرو ربیع را ضمیمه اوضاع دولت جاوید اثر گردید. اعلیحضرت صاحبقران قدر قدرت جلوس نرووز عالم افروز بر تخت خورشید نشست و تار افسانه های جمشید را ازین اوضاع شیلائی که مکرر تحریر شده^۲ ازهم گسست.

لمؤلفه:

جمشید اگر این همه آرایش عیدی

در خواب بدیدی شدی از عقل سبک سر

بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، انتظام مهام هر کشور و سامان را آماده شد و به شیران اطراف و سفیران اکناف با جهانی بشارت و ارادت روی به درگاه عالم مطاف نهاد. از جمله اخباری که در آن اوقات از پرده خفا به عرصه ظهور جلوه نمود، خبر شکست جماعت وهابی از قشون رکابی در حوالی درعیه بود. تبیین این مقال آنکه، طایفه وهابی ساکن دیار نجد که ذکر ایشان به کرات نگارش یافته، رفته رفته به ولایت بحرین استیلا یافتند و اکثر اوقات به عزم یغما و غارت به حدود ولایت مسقط^۱ می‌شتافتند. چون تعدّیات ایشان در آن ولایت از حد اعتدال گذشت، امام مسقط که همواره باج‌گزار^۲ فرمانفرمایان فارس است، برادر خود را به خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای آن ملک فرستاد و مستدعی چاره گشت.

نواب معزی‌الیه، صادق خان دولوی قاجار را که یک دفعه دیگر - از قراری که ذکر شد - صدمات به آن طایفه خذلان سیر زده بود، با فوجی از قشون رکابی به تنبیه ایشان مأمور فرمود. سردار مزبور بعد از ورود به مسقط از آنجا نیز جمعیتی برداشته تا حوالی درعیه تاخت و از طرف سعود نامسعود نیز دو سردار معتبر که عبارت از محمدبن سیف و سیف‌ابن مالک است، با جنود اعراب بادیه سپار که افزونتر از خیل مور و مارند به مقابله پرداخته، چرخچی سپهردوار هنگامه کارزار را گرم ساخت. اعراب موش‌خوار در حمله اول که از ترکان قاجار دیدند، تاب مقاومت نیاورده از بخت بلند خسروی چون کوبک منحوس سعود نامسعود از میدان رزم برگردیدند. سپاه مظفر از تعاقب ایشان راندند و آیه وافی^۳ هدایه «و قاتلوا المشرکین کافه»^۴ به گوش آن قوم بی‌دین خواندند [۱۹۶] محمد و سیف دو زخم منکر برداشته جانی به سلامت بیرون بردند و بقیه اعراب از سرافشانی آن آتش فعل منجمد آب راه دیار سقر سپردند. آتش انتقام در اماکن و مساکن ایشان افروخته آمد.

سردار قاجار سالماً غانماً همّت بر مراجعت گماشت و امام مسقط به شکرانه این

۳. ملی: «ذاتی»

۱. پایتخت عمان امروزی. ۲. مجلس: باج‌گذار

۴. سوره توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: «اقتلوا المشرکین کافه»

موهبت پیشکشی وافر به دربار نواب شاهزاده ارسال داشت. خبر این لطیفه غیبی در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول در دارالخلافه طهران به عرص دارای زمین و زمان رسید و ضمیر منیر اقدس الی غیرالنهایه مبتهج و مسرور گردید. تاریخ این فتح همایون و شکست جیش وهابی ملعون از کلک مؤلف تراوید و درین صفحه مرقوم گردید.

لمؤلفه:

شکرکز بخت شه و همت فرمانفرما
 لشکر مرز عرب از فرس بخت افتاد
 ملک درعیّه کجا رزمگه جیش عجم
 این دراز بخت شهنشاه جهانگیر گشاد
 رفت سرکرده قاجار مهین صادق خان
 به سراندازی آن طایفه بی بنیاد
 از یکی حمله زبیداد وی آن جیش شکست
 خاک آن قوم شد از آتش کینش برباد
 هر سواری ز ملک یک تنه می راند به خصم
 خود نمی گفت که این هفت بود یا هفتاد
 پی شکرانه این فتح، امام مسقط
 ساوری ها به در شاه جهان بفرستاد
 هیچ نامی دگر از لشکر وهابی نیست
 زهی از بخت شهنشاه که این رسم نهاد
 خاوری از پی تاریخ چنین کرد رقم
 جیش وهابی بی دین بشکست از بیداد

ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر به چمن سلطانیه
 و تعیین سپاه به مجادله جماعت روسیه

چون از قراری که به کرات ایراد شد، بعضی غوایل به سبب تغییر و تبدیل وزرای

دارالسلام بغداد و فتنه‌جویی عبدالرحمن پاشای بی‌بنیاد در عراق عرب رخ داد، چندین دفعه برحسب امر دارای معدلت نهاد نواب محمدعلی میرزا با سپاهی توانا روی به سامان بغداد نهاد. امنای دولت عثمانی از فرط عاقبت‌اندیشی از وخامت این غوایل اندیشه‌مند گشته به جهت دفع مواد فتنه و فساد یسنجی‌زاده^۱ سید عبدالوهاب افندی را که از جمله معتبرین آن دولت علیه بود، به همراهی شاکرافندی و حیرت افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم به سفارت ایران نامزد و با تحف فراوان روانه دربار سپهر مسند نمودند. سفیر مزبور با عزّتی موفور در عشر ثانی شهر ربیع‌الثانی وارد مستقر خلافت ابد دستور، در دارالوزاره جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم نزول نمود. پس از فراغ از خستگی در روزی به سعادت پیوسته به قانونی شایسته شرفیاب پیشگاه مجره دستگاه [شد] و نامه حضرت قیصری را با هدایای نفیسه حاکی از مراتب صداقت گستری از نظر آن آرایش ایوان اسکندری گذرانیده [۱۹۷] به طرزی خوش و روشی دلکش از جانب پادشاه ذی جاه روم پیغام‌گزار^۲ گردید.

شاهنشاه دانا که در شناسایی اشخاصش، نظری تواناست طرز مکالمات آن سفیر بی‌نظیر را که ناشی از فرط مسالمت بود، پسندیده و مورد انواع نوازشات گردانید. بالجمله سلطان روم به ملاحظه جذب قلوب امینان این دولت ابد ملزوم، رقیمه^۳ [ای] نیز مشحون کمال مودت دوستانه به جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم مرقوم و برخی از تنسوقات^۴ لایقه نیز به صیغه تکلف مشخص و معلوم کرده مصحوب آن سفیر آگاه و به یاد بود آن وزیر جلالت همراه فرستاد. از ظهور این موافق و این نوع مصادقت، مراسم دوستی و وداد فی مابین دو دولت قومی بنیاد، روی در ازدیاد نهاد. مطالب سفارت او این‌که، چون پاشایان بابان همواره باعث مفسدت فی مابین دولّین علیّین ایران و روم [هستند] و خاصّه عبدالرحمن پاشا که سرآمد جمیع مفسده‌جویان آن مرزوبوم است، لهذا اولیای دولت علیه ایران از حمایت^۵ او کناره جویند، بلکه به سبب ازدیاد موافقت بین الدولّین، گاهی که منشأ فساد می‌شود، به راه تنبیه او پویند. و همچنین از این‌که سرحدّاران آن دولت را همواره در حدود آخسقه و قارص با جماعت روسیه حدیث

۱. ملک: «ینبجی‌زاده».

۲. مجلس: «گذار».

۳. نوشته.

۵. ملی: «جماعت».

۴. تحف نایاب، هر چیز نفیس؛ مجلس: «متنوّقات».

مجادلت در میان است، کارگزاران این شوکت بهیّه حتّی المقدور خود را از حمایت^۱ معاف ندارند و طایفه روسیه را فارغ بال نگذارند.

ازین طرف قرین الشرف اجوبه شافی به او داده شد و بنیان قرار کار موافقت به این نوع نهاده آمد که، به سبب جهت جامعه اسلامیّه، کاربرد ازان این دولت خداداد را در اعانت و حمایت مضایقتی نیست، ولی باید همواره اوقات تعین پاشایان شهرزور به اذن و صوابدید امنای این دولت ابد دستور باشد و وزیر دارالسلام بغداد نیز پس ازین، مثل وزرای سابقه، صداقت‌گزار این دولت جاوید قرار با زوّار و مجاورین آن ارض فیض شعار پیوسته سلیم و بردبار بوده امری خلاف سرحدداری از ایشان آشکار نگردد و هرگاه اختلافی در این عهود از ایشان ظاهر آید، تنبیه و آزار را حاضر باشند. خلاصه تفصیل این فقرات - انشاء الله تعالی - عنقریب در محل خود ایراد خواهد شد.

بعد از اتمام این مهمام سفیر مذکور مفتخر از انواع نوازشات آمده مأمور به توقف دارالسلطنه تبریز گردید و موکب اعلیٰ با یک جهان سپاه روز شنبه نهم شهر جمادی الآخره از دارالخلافه طهران نهضت‌انگیز و یوم یکشنبه غره شهر رجب المرجب چمن سلطانیّه مضرب خیام نصرت آمیز شد. اسماعیل خان دامغانی سردار با سپاهی جزّار مأمور به مملکت آذربایجان و مقرّر گردید که در جدال با روسیه بی‌ایمان، تابع امرونی و صلاح و صوابدید نواب ولیعهد زمان باشد.

ذکر سور با سرور نواب شیخ علی میرزا حکمرای ملایر و توپسرکان
و عبدالله میرزا والی خمسه در چمن سلطانیّه

چمن سلطانیّه، ارضی است وسیع و چمنی است بدیع و جلوس صاحبقران منیع را بر فراز تلی بلند قصری [۱۹۸] رفیع. محلّ آن چمن دلگشا، هم لایق بزم است هم قابل رزم؛ هم عیش را سزاوار است هم طیش^۲ را درکار. رای عالم آرای سلطانی بر آن قرار یافت که، دو^۳ عندلیب گلستان خلافت، اعنی نواب شیخ علی میرزا صاحب اختیار

۱. ملی: «جماعت»

۲. خشم و غضب.

۳. مجلس: «در»

ولایات ملایر و توپسرکان و حضرت عبدالله میرزا حکمران ولایات خمسه و زنجان را با دو تازه گلبن جویبار جلالت موصلت دهد.^۱ نخست^۲ معماران و مهندسان را حکم فرمود که در پیشگاه قصر رفیع سلطانی به نوعی که باید، صفه‌ها و تخت‌ها از سنگ و چوب مرتب سازند تا مباشرین امور سور به اتمام کار سرور پردازند. به جز ارباب طبری که همواره حاضر رکاب سرورانتسابند، از اطراف ممالک آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و لرستان و سایر بلدان قریب و بعید، به قدری جمع شدند که محاسبان اندیشه از درک آن عاجز آمدند. از آن جمله، جوان ریسمان‌بازی از جمله بازیگران خاصه سرکار سلطنت آقایی نام بود که مهر فلک آینه فام، صبح و شام از چهر سیم‌اندام او کسب ضیا می‌نمود. این دو رباعی از زاده طبع مولف، زیبایی او را دلیلی است روشن و رعنائیش را برهانی مبرهن.

لمؤلفه:

آن شوخ که ختم کرده طنازی را و زغمزه عیان ساخته غمّازی را
تاگشته رسن باز دلم در زلفش آموخته از دلم رسن بازی را
ایضاً منه^۳:

آن شوخ رسن باز به بالای رسن من کوفته سر چومیخ در پای رسن
از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش تا بر سر من پای نهد جای رسن

بالجمله چون خیمه‌های امرا و وزرا و خوانین و توابین کلاً به نظام بود، مقرر شد که در ایام عیش شب‌ها در جلو هر چادری، چراغانی به طرزی خاص نمایند. در اظهار سایر اوضاع عیش از طرز آتشبازی و شعبده‌سازی و غیره، تطویل کلام را به جز ملالت خوانندگان عظام سودی نیست و لیکن وضع چراغانی به آن آیین، خالی از غرابت و نمودی نه به همان طرحی که چادرهای اهل اردو را به نظام زده بودند. شب‌ها در جلو هر چادری به ترکیبی^۴ بدیع چراغانی می‌نمودند که عقل دانا بعد از تماشا بر فراز آن قصر

۱. مجلس: «دید»

۲. ملی: «بخت»

۳. مجلس: - «منه»؛ عبارت «ایضاً منه» عربی است به معنی: این رباعی نیز از مولف است.

۴. ملی: «تیرگیتی»

رفیع‌بنا^۱ انگشت حیرت به دندان می‌گزید.

خلاصه لمؤلفه:

شبِی مانند روز عید نوروز شبِی در خرّمی میمون و فیروز
دو برجیس و دو ناهید سموات به هم بستند خوش عقد موالات

صبیه محترمه میرزا محمدخان دولوی قاجار به نواب شیخ علی میرزا داده شد و از سلیمان خان قوانلو به نواب عبدالله میرزا سپرده آمد. نیزین در برجی همایون مقارنه کردند و سعدین در برجی دیگر به غایت میمون مقابله به عمل آوردند.

لمؤلفه:

شکر یزدان را که در دوران زبخت خسروی
یافت باز از عیش ابناء ملک عالم نوی

تاریخ این دو عیش مهنا از کلک مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت.

لمؤلفه:

چون باغ خلد عرصه قنقرا و لنگ شد
[۱۹۹] از سور پادشاه جهاندار کامران
از همّت گزیده فتحعلی شه است
عیش دو شاهزاده فیروز نوجوان
آن شاهزاده شیخ علی میرزا که چرخ
در عیش اوست دف به کف و کف به هم‌زنان
آن دیگری به نام چه عبدالله جواد
دارا لقب وراست زدارای انس و جان
هر تن ز نسل دوده قاجار شاهی
در بر کشید و گشت تنی همسر روان

تاریخ آن دو عیش رقم کرد خاوری
عیش دو شاهزاده گردون مقام آن

ذکر عزیمت نواب محمدولی میرزا والی مملکت خراسان به صوب هرات و اخذ
گروگان و مالیات از والی آن صفحات

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، کیفیت دعوی محمدخان نایب
مملکت خراسان با حاجی فیروزالدین میرزای افغان و قتل صوفی اسلام بی ایمان و اخذ
مالو جهات آن ولایت و استرداد محال غوریان و غیره تفصیل داده شد. چندی که بدین
منوال گذشت، حاجی فیروز به سبب اغوای خراسانیان فتنه آموز پشیمان گشت [و] در
ادای مالیات دیوانی تکاهل ورزید و به نیت مداخلت در محال غوریان، به پیرامون
خیال های باطل می گردید. نواب محمد ولی میرزا مراتب را به درگاه معلی عرض نمود و
شاهنشاه دوران، قبل از حرکت از طهران فوجی از سپاه را به جهت تنبیه حاجی فیروز
مأمور فرمود.

پس از وصول لشکر و حصول اطمینان نواب شاهزاده بلند اختر، روز شنبه بیست
و ششم جمادی الآخره سنه یکهزار و دویست و بیست و شش از ارض اقدس حرکت و با
جمعیت خوانین اتراک و اکراد و اعراب خراسان روی سعادت به آن سامان آورد. منزل به
منزل آن راه را به آیینی شایسته طی کرد و در محل پل نقره، که سه فرسخی هرات است،
نزول اجلال نمود و سپاه کینه خواه را به خرابی حوالی و حواشی آن ولایت مأمور فرمود
و چون آوازه درافتاد که فوجی از ترکان قاجار در التزام رکاب شاهزاده عالی مقدار آماده و
برقرارند، لهذا حاجی فیروز قدرت مقابله در خود ندید و پس از آن که اطراف ولایات
متصرفی او از دستبرد غازیان فیروز ویران گردید، لاعلاج به دامان توسط خوانین
خراسان چسبید. نواب شاهزاده را رای این بود که قلعه هرات را محصور دارند و از
نیروی بخت خسروی همت به فتح آن گمارند. خوانین خراسان به جهات عدیده تن به
این رای درندادند و در حضرت شاهزاده به انواع لطایف و حيله زبان به وساطت گشادند.

چون خلاف جمهور، خاصه درین اوقات، مخالف رسوم ملکداری است، لهذا نواب اشرف تن به مصالحه داد و حاجی فیروزالدین، ولد خود ملک حسین میرزا را با وجوه مالیات و پیشکش، بیرون فرستاد.

شاهزاده آزاده رایت مراجعت برافراخت و این فقره را علی‌التفصیل بر رای [۲۰۰] عالم آرا عرضه داشت. در اواخر شهر شعبان‌المعظم فقرات معروضه در چمن سلطانیه به عرض صاحبقران مکرم رسید و نواب شاهزاده مورد انواع تفقذات بی‌نهایت گردید.

ذکر تعیین سپاه به تدمیر^۱ عبدالرحمن پاشای بابان و مال کار آن ضلالت نشان و بعضی اوضاع تا ورود [به] طهران

از قراری که به کزات مفصلاً نگاشته کلک فصاحت آیات شد، عبدالرحمن پاشای بابان از ظهور حمایت کارگزاران دولت ابد ارکان در ولایت شهر زور والی گردید و تعدیات بسیار از آن تیره روزگار بهر ادانی و اعالی^۲ رسید. با حالتی افندی رئیس‌الکتاب موافقت کرد و دود از دودمان سلیمان پاشای وزیر برآورد.

بعد از آن‌که اموال فراوان از تعدیات به این و آن اندوخت و با عبدالله پاشا وزیر شمع موافقت افروخت، در ولایت شهرزور به والی‌گری گوی تسلط ربود و ولایات کوی و حریر را^۳ نیز از روی خدعه و تغلب بر آن ولایت افزود. خالد پاشای بنی‌عم خود را که از بغداد آورده بود، در محال زهاب^۴ حاکم نمود و محمود آقای ولد خویش را در کوی و حریر گذاشت و احمد آقای برادر را به حراست قلعه سردشت که راس‌الحد بابان است، برگماشت. چون کار خویش را از هر طرف منتظم دید، به کفران نعمت منسوب گشته با امان‌الله خان والی کردستان مخالفت ورزید.

بر حسب عرض نواب شاهزاده محمد علی میرزا تدمیرش لازم آمد و چون یکی

۳. ملی: «حریرات»

۲. ملی: احوالی

۱. نابود کردن

۴. سرپل زهاب فعلی

از جمله مطالب سید عبدالوهاب افندی سفیر دولت عثمانی تنبیه آن غوایت^۱ مبانی بود، شاهنشاه صاحبقران بر این معنی عازم گردید. اولاً، به حضرت نایب السلطنه حکم محکم صادر شد که احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری^۲ را از راه بلباس^۳ با جمعیت ایشان روانه سازد که عبدالرحمن بی پیمان از بیم جان، خود را به مأمن ایشان نیندازد. ثانیاً، نوروزخان عزالدینلوی قاجار امیربار با فوجی از ترکان خونخوار از راه سردشت به دفع برادرش مأمور گشت. پس از آن، محمد قاسم خان ولد سلیمانخان قاجار قوئللو که از شرف مصاهرت اعلیٰ، باکمال عزت و آبرو بود، با ابراهیمخان و محمدحسن خان ولدان جان محمدخان دولو و فرج‌اللهخان افشار آدخلو نسقچی‌باشی درگاه جلالت‌خو و یوسف خان غلام گرجی سپهدار سپاه کینه‌جو و نصرالله خان قراگوزلو با سپاهی کینه‌خواه به التزام رکاب نواب شاهزاده محمدعلی میرزا مأمور آمدند. به امان‌الله خان والی کردستان نیز مقرر شد که با جمعیت کردستانی، خود را به اردوی شاهزاده ملحق و از راه زهاب عازم شهر زورگشته، شکوه خصم تیره‌روز را بی‌روقت سازند.

این سپاه آراسته در روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب‌المرجب از چمن سلطانیه حرکت و هریک از راهی که مأمور بودند عازم شدند. بعد از اجتماع آن سیل ذخار، حضرت شاهزاده‌والامقدار از دارالدوله کرمانشاهان نهضت‌کنان و در غزه شهر شعبان المعظم، ساحت [۲۰۱] زهاب محل نزول موکب ظفر شمول شد. خالد پاشای، عم عبدالرحمن، خلاصی خود را از چنگ سپاه شیرآهنگ به اطاعت دید و یک پسر او را که در زهاب بود [با] دستان بسته وارد حضور والاگردید [و] خود، با جمعیت اکرادبابان، رشته قراولی سپاه ظفر همراه را برگردن نهاد و نواب شاهزاده از زهاب حرکت و درکنار رودخانه سیروان اقامت دست داد. چند روزی به جهت استجمام مراکب و انتظام مهام آن حدود، در آن سرزمین استراحت کرد و پس از آن روی سعادت به صوب شهرزور آورد. از آن طرف، نوروزخان قاجار غارت‌کنان وارد محال سردشت و احمد برادر عبدالرحمن فرار برقرار کرده از محافظت آن قلعه متین درگذشت. عبدالرحمن

۱. گمراهی

۲. مهاباد امروزی

۳. ناحیه‌ای در حوالی مهاباد مرکز کردهایی که به لهجه «بلباسی» سخن می‌گویند. (معین ذیل بلباس)

پاشا از هر طرف سیل بلا را به جانب خود شتابان دید و در شهر زورتاب توقف نیاورده و به ولایات کوی و حریر فرار نموده، اقامت گزید.

نوّاب شاهزاده بعد از ورود به شهرزور و اطلاع از فرار آن مغرور ایلغارکنان از عقب شتابان و قلعه متین کوی، که محکمه آن نادان بود، محاط سپاه ظفرعنان شد. توپ‌های قلعه کوب از اطراف برآن قلعه بستند و از شر افشانی توپچیان چابک دست، رشته قرار قلعه و عبدالرحمن را درهم شکستند. مشارالیه به ناچار شمشیر به گردن انداخته از قلعه برآمد و در حضور پرنور نوّاب شاهزاده خاک راه را از آب دیده تر کرد. نوّاب اشرف را در عفو جرایم، به تاج و هاج صاحبقران با تخت و تاج سوگند داد و از موهبت جان بخشی بال مباحات برگشاد. مایعرف و مایملک خود را به صیغه پیشکش از نظر انور گذرانید و زنان و پسران خود را به رسم گروگان در رکاب اشرف روانه دارالدّوله کرمانشاهان گردانید. باز به حکم نوّاب شاهزاده در ولایت حاکم شد و حضرت والا مراجعت را عازم آمد. سپاه ظفر پناه روی به اردوی حشمت دستگاه آوردند و هریک علی قدر مرا تبهم از مرحمت شامله بهره و نصیبی بردند.

موکب اعلی با دو جهان فتح و ظفر به مراجعت دارالخلافه مصمم شد و چند روزی در چمن کمال آباد کرج اقامت فرمود. جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم مدت سه شبانروز مباشر طوبی دلکش گردید و ماحضر ارادت درخوان صداقت چید. روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم از چمن مزبور حرکت و قریه کن دوفر سنگی دارالخلافه محلّ نزول موکب دارای معظّم آمد و روز جمعه هفتم شهر مزبور، روضه ارم توام دارالخلافه از ورود شاهنشاه مکرم رشک ده ساحات عالم گردید.

[مصر] ع بخت و دولت در یمین و فتح و نصرت در یسار

ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت انگریز به اتفاق
حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی

در وقایع سنه یکهزار و دوویست و بیست و چهار ذکر شد که، حاجی میرزا

ابوالحسن خان شیرازی به جهت تحقیق صحت سفارت یکی از دو سفیر دولت بهیه‌انگریز و سرکار گُمپنی و قراروجه امدادی و غیره به سفارت مأمور آمد. بعد از وصول او به حدود ممالک انگلتره [۲۰۲] امنای آن دولت، سرگور اوزلی بارونت نامی را که از جمله اعظم ارباب معاملات آن دولت و چندی در ولایت لکناهور در خدمت جناب آصف‌الدوله به سبب وکالت آن شوکت، تربیت^۱ شده بود، به مهمانداری او معین و سفیر مزبور را با عزّتی شایان وارد دارالملک لندن نمودند. بعد از ورودش نیز لازمه عزّت منظور داشتند و همّت بر انجام مهام متعلّقه به این دولت گماشتند. مبلغ یکصدویست هزار تومان وجه امدادی را که سرهرفردجنس متعهد شده بود که در اوقات جنگ با روسیه همه ساله کارسازی نمایند، زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن افزودند. خان مزبور را کثرت آز، رشته طمع دراز ساخت و بدون ملاحظه ننگ و عار، دولت چاکری آن شوکت را به گردن گرفته به استدعای مواجب مستمره پرداخت تنخواهی معین، که مقدارش در ماهی یکهزار روپیه است، از دولت گُمپنی در وجه او مادام حیات برقرار داشتند و سرگور^۲ اوزلی بارونت را به همراهی او به سفارت دولت علیه برگماشتند. سفرین مزبورین از راه بحر محیط عازم و از قضایای اتفاقیه در وسط آن بحر بی‌کران باد مخالف آغاز وزیدن نمود و زمام غراب را از دست کپتین و ناخدا برپود. اهالی غراب وقتی خبردار گردیدند که، خود را قریب به ساحل مملکت ینگِی دنیا دیدند و از مدد کشتی‌های کوچک وارد ساحل گشته، اقامت گزیدند. در حوالی دریا شهری است بندرگاه ریجزو نام که از مملکت برازیل و در تصرف پادشاه قرال پرتگیز^۳ است که از وفور تعدیات ناپلیون ایمپراطور دولت فرانسه فرار کرده و به آن ولایت پناه آورده است. معدن‌الماس نیز در آن ولایت است.

پادشاه مزبور را از ورود سفیرین مذکورین آگاه و جمعی از معارف را به استقبال فرستاده ایشان را با عزّتی فراوان وارد شهر ریجزو نمودند و چند روز معزّزاً و مکرّماً نگاه‌داشته و طوی‌های دلکش داده سفیرین مزبورین از زحمت دریا آسودند. از اتفاقات در آن اوقات مار عظیم‌الجثه جوانی در جنگل آن ولایت صید نموده به جهت پادشاه

۱. ملی: «ترتیب»

۲. مجلس: «سرگورد»

۳. پرتغال.

پرتگیز آورده بودند. چون سیزده ذرع طول و قریب به یک ذرع عرض پشت گردن آن مار بود، در نظرها غریب می‌نمود، لهذا پوست آن را که در کلفتی به ضخامت^۱ پوست گاو بود، از بدن جدا کرده مصحوب حاجی میرزا ابوالحسن خان به صوب ایران روان نمودند. هنوز پوست مزبور در انبار صندوقخانه مبارکه برجاست. بالجمله از آن مقام با هزاران عزت و احترام به کشتی سوار و عازم این دیار گشتند.

بعد از آگاهی امنای دولت علیه ایران، حضرت مستوفی الثانی میرزا محمد زکی نوری مازندرانی، برحسب اعلیٰ حضرت صاحبقرانی به مهمانداری معین و در بندر ابوشهر ملاقات سفیر و مهماندار دست داده از آن جا عازم درگاه مینوون شدند. در روز ورود دارالخلافة طهران، که یوم پنجشنبه بیستم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دو بیست و بیست و شش بود، محمدعلی خان قوانلوی قاجار مشهور به خالو نایب سرکشیکچی باشی و میرزا [۲۰۳] محمدعلی خان وزیر نواب شاهزاده علی خان به استقبال او شتافته و سفیر مکرم را با احترام تمام دریافت و وارد شهر و در سرای حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله منزل گزید. خلاصه سرگور اوزلی بارونت، سفیری بود باکمال فطانت و آگاهی از حقیقت مصلحت‌جویی و دولتخواهی. لغات مختلفه عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانساوی و روسی و هندی را نیکو دانستی و خطوط این السنه را نوشتن توانستی. از تواریخ عالم اطلاعی کامل داشتی و در هر ولایت که رفتی همّت بر تحصیل معارف گماشتی. از نشر علوم غریبه و بسط فنون عجیبه مجلس آرا بودی و در کمالات ظاهری و باطنی بی‌همتا. به طوری منظور نظر شاهنشاهی شد که محسود ایلچیان اطراف جهان آمد و از عرض مضامین رنگین و ایراد نکات دلنشین‌پسند طبع شاهنشاه صاحبقران شد.

بالجمله در روز جمعه بیست و هشتم شهر شوال المکرم در عمارت مبارکه گلستان شرفیاب انجمن حضور و در بدایت ملاقات از حسن مکالمات مقبول طبع خدیو عدالت دستور گردید. نامه همایون پادشاه ذی جاه‌انگریز را تسلیم ساخت و یک قطعه الماس که زینت آن نامه خورشید لباس و به وزن بیست و پنج قیراط و به قیمت بیست

و پنج هزار تومان بود، با سایر هدایا و تحف تسلیم نموده به طرزی خاص به معذرت حقارت آن ارمغان پرداخت.

صاحبقران معظم به لفظ گوهر بار مقرر فرمود که اگرچه هدیه دوستان در نظر دوستی مطلوبست، ولی حامل هدیه از هدیه زیاده تر مرغوب. سفیر دانا از بروز این عاطفت عظمی داد فصاحت در اظهارات شکرانه داد و پس از تبلیغ پیغامات دوستانه عود به منزل را پای برگشاد. چون زوجه محترمه اش نیز از جانب خادمه محترمه پادشاه ذی جاه انگریز در نزد بانوی حرمسرای شاهنشاه عدالت انگیز سفیره بود، لهذا به توسط حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله که محرم حرم خلافت بود، به اندرون همایون نزول نمود بعد از طی تعارفات دوستانه به طرز و آیین ملوکانه یک عدد عنبرچه الماس که قیمتش بیست و چهار هزار باج اوقلی^۱ بود، از جانب خاتون خویش به بانوی حرمسرای خلافت اعنی حضرت آغاباجی صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان شوشی حاکم قراباغ تعارف نمود.

خلاصه امنای دولت قاهره هریک سبقت به دیدن آن سفیر آگاه نمودند و به آراستن بزمهای دلکش ضیافت ابواب بهجت و سرور بر چهره خاطرش گشودند. برحسب امر اعلی در حوالی دروازه عراق که از محله مشهوره به بازار است عمارت و باغی به طرز و آیین فرنگ برپا کرد و اوضاع سفرای متوقفین را در آن عمارت دلکش به آیینی شایسته مهیا آورد. وجه امدادی را از روز ورود سِرهر فردجُنس، ایلچی قبل از خود تا یک سال بعد از آن، که سه سال تمام و معادل یک کرور و یکصد هزار تومان بود، تسلیم نمود و معادل سی هزار قبضه تفنگ انگریزی ممتاز و بیست عرّاده توپ و چهل عرّاده قورخانه کشی و سی نفر معلّم و مهندس داده ابواب موافقت را بیشتر از پیشتر [۲۰۴] بر چهره دولتخواهان دو دولت بهیه گشود. عهدنامه [ای] مفصل مسوده مولف فی مابین امنای دولت علیه و سفیر مذکور تحریر و تسطیر یافت و سِرهر فردجُنس ایلچی سابق که به خواهش خود از سفارت معزول بود، از راه اسلامبول به ملک لندن شتافت. سرگور اوزلی بارونت مذکور به هریک از اولیای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت

۱. قسمی مسکوک طلا در دربار عثمانی (معین).

مؤلف که در بدایت کار مباشر تحریر مسوده عهدنامه بود، معادل پانصدتومان از تحف ممالک‌انگریز و هندوستان فرستاد. از قراری که سابقاً نگارش یافت، صورت عهدنامه مذکور - انشاءالله تعالی - در نهایت سنه ایت‌ئیل مطابق با سال یکهزارودویست و بیست و نه هجری در هنگام آمدن مسترالس، مرقوم و خوانندگان را قرار دوستی این دو دولت علیه حسب‌الواقع معلوم خواهد شد.

شبی در سرای میرزا محمد شفیع صدراعظم سؤالی از سفیر مزبور از حقیقت آب حیوان و علم کیمیا نمودم، از روی بشاشت و مزاح وجود آن آب را معبر از شراب ناب گرفت و در جواب علم کیمیا به بذل چاقوی قلم‌تراشی که به وزن نیم مثقال آهن و به قیمت پنج مثقال طلا ارزش داشت جوابی باصواب گفت. بالجمله فقرات خیرخواهی او درباب صلح فی‌مابین دو دولت ایران و روس و زحماتی که درین راه کشید، در وقایع دو سنه تخاقوی ئیل و ایت‌ئیل، تفصیل داده خواهد شد.

ذکر فتح سنگر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود

و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود

نواب نایب‌السلطنه در زمستان این سال فرخ فال، با آن‌که بی‌نهایت مریض بود، باز از فرط غیرت و حمیت اسلام تاب توقف در تبریز نیاورده با جمعیت رکابی و آذربایجانی حرکت و گاهی در نخجوان و زمانی در ایروان و برخی در قراداغ خود را مشغول می‌داشت و همّت بر هدم روسیه می‌گماشت. از فیض رحمت الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فتوحات نمایان در آن عزیمت دست داد؛ از آن جمله بسیاری از سرباز و سوار به تاخت محال مغاذبر^۱ و برگشاط^۲ و مقری^۳ و غیره روانه و جنگ‌های مردانه روی

۱. احتمالاً مغاذبرد که در تذکره‌الملوک آن را قلعه‌ای می‌دانند در طرف مغرب آریاجای نزدیک ویرانه‌های «انی»

قرار دارد (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۹۲). ملک و مجلس و ملی: «مغاوز»

۲. در تذکره‌الملوک برگشاط ضبط شده و آن رودی است که از شمال (در سمت جنوب گروی Garuia) به ارس می‌پیوندد. (سازمان اداری حکومت صفوی - ص ۱۹۵).

۳. احتمالاً «مگری» امروزی در ساحل شمال ارس نزدیک اردوباد.

نمود. جمعی از روسیه و آرامنه آن حدود مقتول و ایلات اخبان و قپان و جبرئیل لو و سایر را کوچانیده در نخجوان و ایروان و قراچه داغ منزل دادند.

هم درین اوقات جعفرقلی خان نبیره ابراهیم خان که در دست روسیه اسیر و مظنه بود که او را به تفلیس برده از آنجا روانه سبیر^۱ نمایند، چون خبر نزول موکب فیروز ولیعهد فلک مهد را شنید، هنگام عبور از رودخانه ترتر^۲ جلو اسب که در دست سرباز مستحفظ او بود بریده و یال اسب را گرفته به میان ایل جبرئیللو آمد و آنها را کوچانیده به ولایت قراچه داغ^۳ آورد. نواب اشرف به علاوه حکومت قراچه داغ که به او محول شد، مبلغ چهارهزار تومان نقد به صیغه مواجب مستمره در وجه او برقرار داشت.

بالجمله نواب اشرف همه جا منزل به منزل عازم قراباغ و در سه فرسخی محل سلطان بود نزول اجلال فرمود. این سلطان بود، جایی است در میان قراباغ و شکئی و شیروان. ینارال مُرکز سردار روسیه که داوطلب خدمت گردیده در عوض طور مصوف مأمور شده [۲۰۵] بود، معادل دو سه هزار نفر صالدات به انضمام توپخانه و آذوقه و اسباب به آن محل فرستاد و صالدات مزبور در مکان مذکور سنگری معمور بستند و در میان سنگر با خاطری آسوده نشستند.

نواب والا علی الصباح با توپخانه و سرباز از سه فرسخی حرکت و در کنار سنگر سلطان بود آمده و سرباز[ان] را به یورش امر فرمود و در خارج سنگر روسیه دست به جدال درآورده از طرفین مقاتله خشنا رخ نمود. مسترلنسن توپچی انگریز دلیری کرده توپ‌های انگریزی را بر اطراف سنگر سلطان بود بست و اکثری از توپ و عراده روسی را به ضرب نشانه گلوله در هم شکست. روسیه تاب درنگ در خارج نیاورده، داخل سنگر شدند و از عقب ایشان سرهنگان آذربایجانی با افواج خویش به حکم ولیعهد ظفرکیش به قاعده نظام، نیزه پیش کرده به آن سنگر راندند و فوجی کثیر از صالدات را با یکنفر مایور صاحب نشان بزرگ و چند نفر کپیتان و افیچال و شررند^۴ را آیه

۱. سبیری ۲. نام رودی از شعبات کورا در جنوب گنجه

۳. ارسباران در شمال آذربایجان و ساحل جنوبی ارس واقع است. ۴. ملی: «افیچال و شررند»

«فاقتلواالمشركين حيث وَجَدْتُمُوهُمْ»^۱ به گوش هوش خواندند. یک نفر ینارال با چند نفر از صالادات زخم‌دار زنده دستگیر و مامورین سرواخترمه فراوان گرفته به خدمت شاهزاده گردون سریر آوردند. کمال عجز و فتور در حال بقیه روسیه که در سنگر بودند، استنباط رفت. نواب اشرف به جهت تحقیق احوال، معتمدی فرستاده معلوم گردید که طالب امانند. دو علم سفید که نشانه امان است، برپا و جناب قائم مقام صدارت عظمی را به استمالت فرستاده، همگی روسیه وجود او را محترم و مغتنم شمرده، به قانون خویش احتراماً کلاه از سر گرفتند و جناب معزی‌الیه ینارالان و افسران و جمیع ایشان را از مراجع خاطر اولیای دولت روزافزون، خاطر جمع کرده مساوی هشت صد و بیست نفر صالادات و دو عراده توپ و دو شقه علم که نشان خاصه دولت روس است، با نشان مایور بزرگ و تمامت تفنگ و اسلحه و قورخانه و کپیتان و مهندس و افیچال برداشته به خدمت نواب نایب السلطنه حاضر ساخت. نواب والا نیز در همان روز جمیع اسرا و توپ و علم را به جهت ظهور ابتهاج خاطر خطیر شهریار معظم روانه دارالخلافه ارم توام گردانید.

حضرت اعلی در روز ورود ایشان بر صدر تالار فوقانی کریاس بلند اساس روی به میدان سپهر مماس جلوس فرمود و اسرا و توپ و علم و غیره را به آیینی شایسته از نظر مبارک گذرانیده به نظر دقت همه را ملاحظه نمود. عریضه فتح‌نامه نواب ولیعهد ظفر انتساب را جناب امام‌الکتاب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی در میدان معلی به صوتی افصح خواند و لعل گوهر بار شاهنشاه، گوهرهای تحسین آبدار بر فرق فرزند با اعتبار افشاند. کل آن جماعت را به جناب حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله سپرد که در چند روز توقف مهمان او باشند و طرزالتفات خاطر همایون را از وضع مهمانداری او شناسند.

مبلغ دویست هزار تومان زرنقد به نواب نایب‌السلطنه به صیغه انعام مرحمت و با اسرای مزبور روانه آن ناحیت شد. اسرای مزبور اکثری به دین اسلام مشرف و از چاکری این دولت خداداد قرین انواع عزت و شرف شدند و مشهور به ینگى مسلمان گردیدند. [۲۰۶] عبدالله خان قاجار در سالی که ابراهیم خلیل خان جوانشیر دم از مخالفت می‌زد،

۱. سوره توبه، آیه ۵، مشرکان را هر جا یافتید بکشید.

از جانب پیرقلی خان شامیاتی به استمالت او رفت. خان جوانشیر مشارالیه را گرفته به دست روسیه سپرد؛ تا این زمان در ولایت گنجه محبوس بود. بعد از فتح سلطان بود، ینارال مُرکِز سردار اندیشمند گشته و عبدالله خان را رها نموده و عریضه صداقت آمیز به نواب اشرف والا عرضه داشت و طالب موافقت و مصالحت گردید. از اتفاقات، در همان سال از سرداری معزول و ینارال ردیشچوف [به جای وی] تعیین گشت، تا از قراری که - انشاءالله تعالی - عنقریب ذکر خواهد شد، امر مصالحه دولتین به توسط او از هم گذشت. بالجمله در همان اوقات برحسب امر ولیعهد زمان، احمدخان بیگلریگی مراغه و عسکرخان افشار ارومی با جمعیت خویش به تنبیه متمرّدین بلباس مأمور شدند و طایفه مزبوره از صدمات اسر و غارت تنبیه گشته اهالی سلدوز و صاین قلعه، از آن پس از تعدّیات ایشان فارغ و آسوده آمدند.

ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلاآلات و وصول به خزانه

سجاس رود^۱ ولایتی است از جمله ولایات خمسه عراق که پایتخت بعضی از سلاطین مغول بوده و در محلی از آن بلوک، حضرت قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل - علیهم السلام - مدفون [است]. در نیم فرسخی بقعه قیدار^۲ قریه‌ای است معروف به ارغون و در بالای سر آن قریه، چشمه‌ای است مشهور به ارغون بلاغی^۳. در سمت جنوب آن قریه و چشمه، کوهی است که دامان آن مشحون به ریزه سنگ فراوان است. کربلایی فتحعلی نام شاهیسون که مردی متمول و صاحب اوضاع بود، چوپانی داشت از طایفه بیات؛ چون چوپان مزبور مرد خدمت‌گزاری بود، لهذا صبیّه خود را به او نامزد نمود. روزی چوپان گوسفندان ارباب خود را در دامنه آن کوه برده، به چرا سرداد و خود

۱. از شعبات قزل اوزن که از شمال قیدار می‌گذرد.

۲. قیدار شهری است در استان زنجان کنونی، در جنوب سلطانیه.

۳. در نقشه اطلس راه‌های ایران «ارغین» آمده و آن در شمال غربی قیدار واقع شده است.

در کناری نشسته رفع خستگی را به پهلوی درافتاد. ناگاه موشی دید که از سوراخی، چند دانه مهره سفید بیرون می‌آورد و در آفتاب می‌گسترد.

چوپان آن مهره‌ها را برداشت. بعد از آن‌که به اوبه آمد، قدری به جهت خویش به یادگار گذاشت و قدری را به نامزد خویش تعارف کرده، قد دامادی برافراشت.

کربلایی فتحعلی مزبور، دانه‌ها را در نزد دختر دیده بشناخت. از چوپان جویا شد و شب هنگام با اسباب کاوش به آن مقام شتافت و زمین معهود را شکافت و اسبابی چند از جواهر و طلاآلات یافت. همان شب همه را برداشته به خانه برد و کل آن اسباب را در خانه به خاک سپرد. مجیدنامی از اهالی گروس ازین داستان مطلع گردید^۱ و چون کتابی داشت که وقایع سلاطین مغول، خاصه آنان که در ولایت خمسه پایتخت داشته‌اند در آن ثبت بود، از آن جمله مزار ارغون^۲ را در دامنه همان کوه نوشته بودند. مجید نام مذکور به آن مکان رفته، جایی را که کاویده^۳ بودند، دریافت و بعضی اسباب دیگر جسته و پس از آن از بیم بروز در ولایات خمسه و گروس توقف نکرده، به سمت شیروانات شتافت و از آن‌جا نیز واهمه نموده به ولایت حاجی ترخان رفت.

بالجمله شخص چوپان بیات، به سبب ظهور این خدمت مغرور گشته، صبیّه ارباب خود را علانیه [۲۰۷] خواستگاری نمود و جوابی ناصواب شنود. پس از آن‌که از ارباب مأیوس گردید، آن مرواریدهایی که در نزد خود نگاه‌داشته بود، برداشت و به خدمت نواب عبدالله میرزا، صاحب اختیار ولایت خمسه رفته، همّت بر بروز مطلب گماشت.

نواب شاهزاده چند نفر از معتمدین تعیین و اسباب را به نمایندگی چوپان از کربلایی فتحعلی گرفته، آوردند. تفصیل آن یک عدد جیقّه طلای مرّصع به ترکیب غریب که دانه‌های ریزه از لعل و زمرد و فیروزه بر آن نصب و کمری نیز به همین دستور و یک قبضه خنجر که دسته و غلاف کلاً طلا و مرّصع بود. دیگر پارچه‌های طلا که از قراین، زین اسب بوده و چوبش پوسیده و همان طلا باقی مانده بود؛ با یک عدد تنگ چهار پر طلا پر

۱. ملی: - «گردید»

۲. وی چهارمین ایلخان مغول است که از ۶۸۳ تا ۶۹۰ ه‍.ق بر ایران حکومت نمود.

۳. ملی: «کاویده»

از آب و یک جام طلای مرصع به لعل و فیروزج و یک رشته بند شمشیر که کرمک‌های طلا داشت و چند دانه لعل از بادام درشت‌تر و کوچک‌تر و معادل بیست و پنج دانه مروارید غلطان به اندازه فندقی کشیده بود و از قراین خارجه چنین می‌نمود که دانه‌های لعل آویزه‌های^۱ جیقه و آن مرواریدها، گلویند بوده است.

خلاصه نواب شاهزاده مجدداً معتمدین تعیین و خاک آن سرزمین را بیخته، چند دانه میخ طلا که به جهت زین ساخته بودند و هریک وزناً بیست و پنج مثقال می‌شد، پیدا کرده بر اسباب مزبوره افزودند. چند دانه موی سیاه و سفید و قرمز نیز که مشابه موی ریش بود، در آن خاک پیدا شد. امنای دولت از این معنی آگاه و برحسب امر اعلی، سلمان بیک گرد مدانلوی غلام خاصه، به جهت تحقیق این اوضاع، مأمور و اسباب مزبور را گماشتگان نواب عبدالله میرزا آورده، از نظر همایون گذشت و در صندوق خانه مبارکه اندرونی مخزون گشت. بالاخره کربلایی فتحعلی شاهیسون که در بدایت کار مباشر این عمل شده بود، چنان از وضع و ثروت افتاد که کارش به تکدی و احتیاج روی نهاد. روزها در خیمه‌های اتراک شاهیسون گدایی می‌کرد و شب‌ها با کمال عسرت و پریشانی به روز می‌آورد.

پس از ظهور این مقدمه دخمه‌جات سلاطین عجم را که در ملک فارس می‌باشد کاویدند و جز قدری خاک سیاه چیزی ندیدند: «فاعتبروا یا اولی الابصار» - بمنّه و جوده.

بخش ۹

بهاریه سال میمون فال بیچی ئیل ترکی مطابق
با سنهٔ یکهزار ودویست و بیست و هفت هجری و حرکت به سلطانیه و تعیین سپاه به
طالش [و] نظم آن صفحات

رحمت عالم و مایهٔ راحت بنی آدم، اعنی مهر ستاره حشم، درین سال میمون قدم،
در شب شنبه هفتم ربیع الاول سنه یکهزار ودویست و بیست و هفت هجری، بعد از
انقضای پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از سرای حوت به بیت الشرف حمل آمد و
کارپردازان باد نوروژی احداث قلعه سلیمانیه گلشن را عامل شغل عمل شدند.

نوباوهٔ چنار به حکم سلطان بهار به دارالسلام چمن از افواج^۱ سنبل و سوسن
لشکر کشید و مسندنشین لاله که والی شهرزور^۲ چمن است، بر مسند حریر زمردین
سبزه آرمید. خسرو ربیع از جنود سبزهٔ بدیع، حشری خواست و حشر روسی نژاد
سحاب، از باریدن مهره‌های آتش فعل منجمد آب در هر^۳ مرزی از مرغزار هنگامه [ای]
آراست. به مدد خنجر بید، خون از گلوی غنچه و شقایق جاری شد و طرّار گل را در
خزانة سینهٔ بلبل بنای طراری.

نوبت جلوس [۲۰۸] سلیمان ثانی بر تخت کیانی آمد و تخت کیانی را فرّ جلوس
سلیمان ثانی، نوبت راحت و شادمانی شد. چون ابر بهار خشک و تر را سیراب ساخت و
پس از انقضای بزم شیلان به نظم امور ممالک پرداخت. سرگوراوزلی بارونت، ایلچی
دولت بهیّه‌انگریز را به جهت ملاقات ولیعهد با تمیز و ملاحظهٔ سرباز و توپخانه نظام

۱. ملی: «انواع»

۲. ملی: «روز»

۳. ملی: «هر»

آذربایجان و قرارکار معلمین و مهندسین انگریزی، روانه دارالسلطنه تبریز فرمود و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی را^۱ به مرافقت مشارالیه به آن دیار بهجت‌انگیز^۲ امر نمود. روز شنبه بیست و پنجم شهر جمادی‌الاول، با لشکری آراسته از دارالخلافه حرکت و کنار رودخانه کرج، هفت فرسخی طهران، مضرب رایات ظفرآیت شد. معماران و مهندسان زبردست را مقرر کرد که به جهت آرامش شاهزاده خورشید لقا، سلیمان میرزا در حوالی آن رود مجرّه‌نما، قلعه [ای] محکم بنا و عمارتی عیوق‌سا به انضمام چهار باغی بهشت آسا برپا نمایند و در موعدی قلیل انجام و اتمام آن را دست قدرت برکشانید. انجام این خدمت به جناب حاجی محمد حسین خان امین‌الدوله محول و از جانب او میرزا ابوالقاسم اصفهانی نایب کاشان، عامل این^۳ عمل شد. از اطراف ولایات عراق بنایان چابک دست خواستند و در مدت قلیل عمارت مقررّه را به خوبی آراستند [و] به اسم شاهزاده معزی الیه مسمی شد و دسته تفنگچیان جاجرمی باکوچ و بنه به حراست آن قلعه پای برجا. تاریخ بنای آن قلعه متین، از کلک مولف مشکین تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمولفه:

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن‌که مهر
لؤلؤبخت وی از خط شعاعی جمله سفت
ساخت شهری در کرج همسایه با شهر سبا
وز فر نام سلیمان زمان چون گل شکفت
از برای دفع چشم زخم خواند وان یکاد
دید هرکس آن بهشت معنوی را تا شنفت
شد سَمی زاده دارا سلیمان میرزا
آن‌که از فرسخا بخشد جهانی را به مفت
از برای سال تاریخ بنایش خاوری
زین سلیمان میرزا شهر سلیمانیه گفت^۴

۳. مجلس: «آن»

۲. ملی: «انگریز»

۱. ملی: «را»

۴. بازمانده این بنا، اینک دانشکده کشاورزی کرج است.

پس از چند صباحی که داد عیش و نشاط در آن سرزمین داده شد، موکب اعلیٰ به صوب چمن سلطانیه روی نهاده آمد و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی‌الآخره از نزول موکب همایون، باب بهجت و انبساط بر چهره ساکنین آن عرصه با نشاط گشاده آمد. قبل ازین فقرات، توسل مصطفیٰ خان طالش به جماعت روسیه و تعیین فرج‌الله خان افشار به تدمیر آن غوایت شعار و انجام این کار به تفصیل معروض افتاد. درین اوقات نیز به عرض دارای معدلت آمیز رسید که باز آن ضلالت انباز را دست توسل به دامن روسیه دراز است و در وادی غوایت با غول مخالفت همراز. مجدداً تنبیهش درکیش حق‌پرستی لازم شد و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و عبدالله خان ارجمندی با جمعی از سپاه در اواخر شهر رجب‌المرجب به صوب ولایت گیلان عازم آمدند. حضرت نایب‌السلطنه نیز بنابر امتثال فرمان در جنب قلعه لنکران طالش، سنگری متین و مُحکمه [ای] زرین ترتیب داده و هریک از قلعه [۲۰۹] و سنگر ارکوان و لنکران فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی به محافظت نهاد. صادق خان قاجار عزالدینلو و محمدخان سرهنگ ایلروانی و جعفر قلی خان ولد میرزا محمدخان لاریجانی را با سه عراده توپ به حراست سنگر لنکران مأمور فرموده، پیر قلی خان قاجار شامبیاتی و عسکرخان افشار ارومی و علی خان نوری شاطرباشی و میرزا احمد سرهنگ کاشانی با جمعی از سربازان آذربایجانی به محافظت قلعه ارکوان نامزد نمود و به هریک از مأمورین تأکیدات اکیده در اطلاع از کار دشمن و حفظ قلعه و سنگر به عمل آمد.

ذکر تعین لشکر در دفعه ثانی به جهت استیلا دادن عبدالرحمن پاشای بابان
و اوضاع اتفاقیه تا ورود به طهران

در وقایع سال سابق نگارش یافت که، نواب محمدعلی میرزا، عبدالرحمن پاشای بابان را گوشمالی به سزا داده مرّه بعد اولی از ایالت ولایت شهرزور و غیره به وادی

مباهات^۱ شتافت. اولیای دولت عثمانی، مآل این احوال را درست ندیده از تجاوز سپاه ایرانی به خاک کرکوک و موصل بلکه شام و حلب اندیشیدند. چون ماده این مفاسد عبدالرحمن پاشا را می دانستند، لهذا همت بر دفع او بستند. فرمان قیصری به عهده عبدالله پاشای وزیر دارالسلام بغداد صادر و عبدالرحمن پاشا به قانون روم باشی، فرمانلو شد؛ یعنی به هر طریق تواند سر او را جدا نموده به جانب اسلامبول گسیل سازد و عبدالله پاشا با لشکری آراسته در اواخر شهر جمادی الآخره از بغداد به عزم تنبیه عبدالرحمن و انتزاع ولایت بابان حرکت کرده، عبدالرحمن نیز بدون عرض این مقدمه به نواب شاهزاده، با همان جمعیت بابان روی به مقابله وزیر آورد. در محل دلوعباس، سه منزلی شهر زور، تلاقی عسکرین دست داد و بی استعمال سیف و سنان، عبدالرحمن روی به گریز نهاد و اعوان و انصارش بعضی مقتول و برخی مغلول و خود با معدودی به دارالدوله کرمانشاهان شتافت و التفات نواب شاهزاده را مشمول شد. عبدالله پاشا ایالت ولایت بابان را به خالد پاشای عم او، که با او مخالف بود، محول داشت و خود روی به سامان بغداد گذاشت.

چون عبدالرحمن را متوسل به دولت خداداد دید، از عاقبت این کار اندیشید، اسماعیل خان حاکم اربیل^۲ را با عریضه ارادت دلیل، به دربار اعلیٰ گسیل گردانید. مشارالیه در چمن سلطانیه شرفیاب و مطالب وزیر را که تفویض ایالت شهرزور به خالد پاشا و عدم حمایت عبدالرحمن پاشا بود، عرضه داشت نمود و از فرط غیرت ملوکانه جوابی با صواب نشنود، بی نیل مرام مامور به ایاب شد.

چون درآمد و رفت سفرا فی مابین دولتین علیتین ایران و روم، قرار این بود که هریک خواهند با دولت روس حدیث مصالحه به میان آرند، به سبب جهت جامعه اسلامیّه آن دولت دیگر را با خود شریک دارند، به کرات از سرداران روسیه تمنای مصالحه با این دولت علیه شد و از قراری که ایراد گردید، چون دولت عثمانی شریک صلح نگردید، مصالحه سر نگرفت. در این اوقات خبر رسید که امنای دولت عثمانی با دولت روس مصالحه کرده [و] به هیچ وجه سخنی از شرکت این دولت به میان [۲۱۰]

نیاورده‌اند. ظهور این فقرات برجسارت عبدالله پاشای وزیر افزود و صاحبقران، ظهیرالدوله محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و فرج‌الله خان نسقچی‌باشی افشار و یوسف خان گرجی سپهدار را با لشکری فزون از حوصله شمار، در روز پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم به جهت تنبیه و وزیر غوایت شیم و تعین عبدالرحمن پاشا به ایالت ولایات متصرفی بنی عم، نامزد و از چمن سلطانیه روانه فرمود. موکب اعلیٰ به سبب طول توقف در چمن مزبور از آن‌جا حرکت^۱ و چمن سجاس‌رود خمسه، شش فرسخی سلطانیه، مضرب سرادقات فیروزی مآب^۲ شد. سرداران مزبوره وارد دارالدوله کرمانشاهان [گسسته] و نواب شاهزاده محمدعلی میرزا اولا به جهت اتمام حجت، مهدی خان کلهر را به صوب بغداد روان ساخت و به جهت تنبیه وزیر بی‌تدبیر، بعضی فرمایشات مصلحت‌آمیز نمود. موکب والا با^۳ جمعیت رکابی از دارالدوله حرکت و چند روزی به سبب وصول جواب در منزل زهاب توقف دست داد و آدمی از مهدی خان در آن منزل وارد و مهر از گنجینه مخالفت وزیر و عدم قبول نصایح دلبذیر برگشاد.

نواب اشرف را عرق حمیت به حرکت آمده، قشون نصرت نمود را سه قسمت کرد: فوجی را از طرف قراتپه و گروهی را از سمت قزل رباط به قتل و اسرونبه و غارت، مأمور فرمود خود با جمعی از جیوش بحر خروش، از منزل زهاب نهضت را دامن زن و در کنار رود خانقین عرب و عجم اقامت نمود. آن بلاهای ناگهان مانند شعله‌های سوزان به هر طرف که روی آوردند خشک و تر آن دیار را از آتش قتل و اسر و غارت سوخته اماکن سکنه را چون خانه جفدان ویران کردند.

وزیر بی‌تدبیر، وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اطراف بغداد را چون مدینه مداین خراب دید و از خون ساکنین آن سرزمین رودی دیگر در کنار رود دجله مملو از خوناب سنجید.

لا علاج جناب مجتهد کامل، شیخ محمدجعفر نجفی را به حضرت والا فرستاد و به عذر تقصیرات گذشته، زبان ضراعت برگشاد.

نواب اشرف به رعایت شرع شریف و امتثال امر شیخ منیف^۴ سپاه ظفر پناه را از

۱. ملی :- «حرکت»

۲. مجلس : «ایاب»

۳. ملی :- «با»

۴. بلند چنان‌که بر همه چیز از بالا مشرف باشد.

دستبرد منع کرد. عبدالرحمن پاشا باز به خواهش وزیر و میل شاهزاده گردون سریر به ایالت ولایت بابان شتافت و عبدالله پاشا به عذر آن همه تقصیر، مبلغی زر مسکوک و مقداری از نفایس هر شهر و بلوک، تسلیم نموده آبرویی تمام یافت. نواب والا به دارالدوله کرمانشاهان رجعت‌کنان^۱ و این^۲ خبر بهجت اثر، در روز یکشنبه پنجم شهر رمضان المبارک در سجاس‌رود خمسه مقروع سمع همایون شد. در اوایل عشر آخر ماه صیام، موکب با احتشام به صوب دارالخلافه بهجت فرجام، روان [شد] و چند روزی در عمارت جدید قلعه مبارکه سلیمانیه کرج، عیش‌کنان و روز پنجشنبه نهم شهر شوال المکرم، مستقر خلافت کبری از فرّ نزول شهریار توانا طعنه زن عرضه جنان آمد. نواب محمدولی میرزا والی مملکت خراسان احضار به رکاب مستطاب و پس از چندی به اتفاق جناب ناصرالدین توره بخارایی و اسحق خان قرایی و جمعی دیگر از امرا و خوانین خراسان در دارالخلافه طهران به تقییل آستان سپهر پاسبان مشرف و کامیاب گردید و شاهنشاه قدر دانش در ازاء [۲۱۱] زحمات و فتوحات چندین ساله، مورد انواع التفات و نوازشات گردانید.

ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن به خدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین اسماعیل خان به محافظت اردبیل

ردیشچوف سردار جدید روسیه، در بدایت کارخواست حسن خدمتی به دولت روس اظهار نماید تا تلافی سوانح سال گذشته در محل سلطان‌بود به عمل آید. اظهار خصومت علانیه را در قوه قدرت ندید، لهذا در جزو بنای تزویر گذاشته به تدارک کار کوشید. چون در آن اوقات فی مابین دولتین انگریز و روس نیز مصالحه شده بود، لهذا سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز را واسطه صلح کرده، اصراری درین باب نمود. گاهی افریقان نام و زمانی بایوف اسم و وقتی ینارال حق‌ویردوف را به

۱. ملی: «کنان»

۲. ملی: «آن»

حضور نایب السلطنه و ایلچی مزبور می‌فرستاد و گنجینه موافقت رابه پیغامات کذب آمیز سر می‌گشاد. از طرف نَوّاب والا^۱ سرگور اوزلی بارونت نیز گاهی نجف‌قلی خان گروس و ولد او محمد صادق خان و زمانی مستر گاردین و مستر لینسین توپچی و مستر کمبل حکیم و مستر موریه نایب ایلچی نزد او می‌رفتند و سخنان مصلحت آمیز می‌گفتند.

چون سردار مزبور اظهار اختیار کلی از جانب روس نموده بود که بعد از ملاقات با نَوّاب نایب السلطنه حدیثی از ردّ ولایات به میان آورد، بنا بر آن نَوّاب اشرف از دارالسلطنه تبریز برآمده در محل سلطان حصاری منزل کرد.

از قضایای اتفاقیه در همان اوقات الکسندر میرزای والی زاده گرجستان که در ایروان بود، به عزم دیدن سلیم پاشای والی آخسقه روانه محال چلدو [شد] و برحسب تکلیف جمعی از توادان کاخت، به گرجستان رفته بنای شورش گذاشت و سردار روسیه ظهور این حرکت را بسته به اشاره نَوّاب اشرف می‌پنداشت، لهذا تزویر باطنی خود را علاوه بر ظاهر کرده از اختیار کلی نکول ورزیده ینارال کتلروسکی را که پلنگی غضوب و نهنگی بحر آشوب و به تهوّر و بی‌باکی منسوب بود، با چند فوج از صالادات زیده در آق اوغلان نهاده دستور العمل داده خود روانه تفلیس گشت.

نَوّاب اشرف نیز با سه چهار فوج سرباز و چند عرّاده توپ و جمعی از غلامان خاص از سلطان حصاری حرکت نموده در کنار رود ارس در محل اصلاندوز^۲ منزل فرمود. شب پنجشنبه پنجم شهر مبارک ذی‌حجه الحرام، کتلروسکی حرام‌زاده بدفرجام به همراهی مرادخان و لاغرده نمک به حرام با چند فوج از صالادات و چند عرّاده توپ به عزم شیخون از آق اوغلان حرکت و از معبری غیر معهود عبور و فوجی از سواران قزاق^۳ قراباغی را مأمور کرده و قراولان اردوی نَوّاب اشرف را در آن شب تار غفله به دست آورده همه را یکسر اسیر کردند و احدی رهایی نیافت که خبری به اردوی والا رساند. اهالی اردو وقتی خبردار گردیدند که سیاهی افواج روسی را در حوالی اردو دیدند.

نَوّاب شاهزاده فی‌الغور برخنگ صبا رفتار سوار و به شلیک^۴ زنبوره فرمان داد که سواره و پیاده سپاه ظفر پناه در حول وحوش صحرا استنباط هنگامه کرده و دوّاب را از

۱. ملی : «و»

۲. ملی: «اصلاندوز»

۳. ملی : «و»

۴. ملی: «شلیک»

چمن‌ها رانده به اردو آمده باشند.

بالجمله [۲۱۲] چون تدبیر را با تقدیر مخالفت بود، به هیچ وجه ازین تدابیر فایده رخ نمود. چون هوا روشن و میان اردو و روسیه چندان فاصله نمانده بود، لهذا علی‌خان افشار نسقی‌باشی سرکار اشرف به حکم والا، اهل حرف اردو بازار را به چالاکی کوچانیده از معرکه جنگ دورتر برده نواب اشرف خود پیاده گشته در میان افواج سرباز و توپخانه می‌دوید و حتی المقدور چند صف را به هم بسته مشغول جدال گردید. سواره قزاق در ابتدا به اردو یورش آورده از حملات دلیرانه نواب اشرف کاری نکردند، ولی کنترل‌وسکی افواج و توپخانه خود را بر زمین بلند همواری کشیده، بنای صاعقه افشانی گذاشت و ازین طرف، مسترلینسین توپچی به سبب صلح‌انگریز و روس خود را از جنگ معاف داشت. معلمین دیگر نیز به دستور نواب اشرف، توپچیان نوآموز آذربایجانی را خود به نفس نفیس تعلیم می‌داد و عقده گلوله را به دست خویش از گلولی توپ می‌گشاد. چون حکم تقدیر دیگرگون بود، لهذا کار هم دیگرگون شد [و] لشکر اسلام از محل سنگر روی برتافتند و افواج روسیه کفر انجام به اتمام کام، داخل گشته منازل نیکو یافتند. نواب اشرف با هزار زحمت و تعب، سرباز و توپخانه را بالای تپه اصلاندوز که

قریب به اردو بود برد و در آن روز عافیت سوز، خواب و خوردن را بر خود حرام شمرد. چون روسی نژادان کواکب برتل بلند سپهر ملاعب شبیخون آوردند و اسپهبد مهر را به یک حمله از سنگر سپهر بیرون کردند، جمعی از اسرای سلطان‌بود، که در میان فوج بهادران بودند، فرار و به سوی روسیه نابکار رو آوردند. از این‌که اسامی اکثری از سربازان آذربایجانی را می‌دانستند، به این تدبیر روسیه راهنما گشته، همت به خدعه و حيله بستند. ایشان در پیش و روسیه از عقب از تپه بالا رفته سربازان آذربایجانی را به اسم صدا می‌کردند، تا امر مشتبه گردد. افواج شقاقی و آذربایجانی وقتی آگاه گشتند که روسیه را در میان خود دیده از جان گذشتند. به مدد اسلحه کارد و خنجر و سرنیزه در میان هم ریختند و در آن شب ظلمانی نور و ظلمت با هم آمیختند.

مستر کرشک معلم انگریز [ی] با آن‌که از کار جنگ فراغ داشت، از ضرب مهره آتشین تفنگ، روی به عالم دیگر گذاشت. لشکر اسلام در برابر آن کفره ظلام تاب مقاومت نیاورده خود را به کناری کشیدند و روسیه روسیه توپخانه و اسباب اردو را کلاً

متصرف گردیدند.

نواب شاهزاده سلیمان روش در آن شب اهریمن منش برسمند باد رفتار سوار و از هر طرف تاختن آوردی و از آن تاختن بالاخره سودی نبردی خنگ مجرّه تنگش درکوی ژرف افتاد و از صدر زین پای گردون‌سای برزمین نهاد. سپاه اسلام توهم حادثه کرده این معنی زیاده موجب تفریق ایشان شد. ناگاه از فیض حفظ الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی جلوداری از سرکار صدای مبارکش را در آن شب تار شنید و جنیبت خاصه را پیش کشید. شاهزاده فی‌الفور سوار و در آن شب تار خود را به مردم آشکار و موجب اطمینان کبار و صغار شد [و] آنچه توانست سپاه را جمع‌آوری کرد و به منزل حاجی حمزه لو آورد.

روسیه نیز در همان شب تار، کامران و کامکار سرخویش و راه قراباغ پیش [۲۱۳] گرفتند. نواب اشرف نیز یک روز به جهت دفن شهدا در آن منزل توقف و از آن جا کوچ کرده چند روزی در محل مشکین به سر برده و روی به دارالسلطنه تبریز نهاد، یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه را به جهت اعلام این خبر به درگاه دارای دادگر فرستاد. شاهنشاه آگاه پس از آگاهی ازین وهن ناگاه، به ملاحظه عزیمت روسیه به صوب اردبیل، فی‌الفور اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران میدان جان‌فشانی در عین شدت برف و سرمای زمستانی، روانه آن سامان [نموده]، فرمایشاتی مرحمت‌آمیز به جهت اطمینان مبارک نواب ولیعهد زمان فرمود و معتمدین جداگانه به تبریز فرستاده به فکر تهیه کار بهار افتاد.

[مصر]ع: تا باز قضا چه پیش آرد ز قدر

ذکر سوانح قلعه‌جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیه بی‌ایمان

و سایر اوضاع اتفاقیه در دارالخلافه طهران

قبل ازین نگارش یافت که، جمعی از قشون رکابی و آذربایجانی حسب‌الامر اعلیحضرت صاحبقرانی به محافظت قلعه‌جات لنکران و ارکوان طالش

شتافتند و علاوه بر آن خوانین ولایات گیلان برحسب حکم دارای زمان هر یک با جمعیت خود روی به محکمه لنکران نهاده در آنجا آرام یافتند. ینارال کتروسکی^۱ پس از آنکه جراحات سپاهش روی به التیام گذاشت، در عین شدت سرما راه قلعه ارکوان را برداشت. مستحفظین آنجا به واهمه سانه اصلاندوز بدون جنگ و غوغا قلعه را از دست دادند و بار این عار را تا قیامت بر دوش نهادند؛ مگر میرزا احمد کاشانی سرهنگ برادرزاده حضرت صبا، اعنی ملک الشعرا که بر سر فوج ینگى مسلمان بود، پایداری کرده اجر شهادت یافت و از همان رزمگاه به اعلى فرادیس جنان شتافت.

روسیه روسیه خیره گشته و کار قلعه ارکوان را مضبوط کرده روانه لنکران شدند و در شب تاسوعای سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت، یورش به آن قلعه متین برده از برجی که در عهده تفنگچیان لاهیجانی گیلانی بود و به سبب قتل سر کرده خویش متفرق شده بودند، به مدد نردبانان صعود نمودند. در آن شب ظلام فی مابین طوایف کفر و اسلام مقاتلات خشنا اتفاق افتاد و تا قریب به طلوع آفتاب عالم تاب زمانه، داد خونریزی می داد. علی الصباح که سر بریده مهر از طشت خونین افق جلوه نمود، معلوم گردید که کشتی جان احدی از فرقه اسلام در آن شب ظلام از آن بحر خونخوار به سلامت نگذشته و عرصه قلعه لنکران به مناسبت روز عاشورا چون دشت کربلا از خون شهیدان دین^۲، رنگین گشته است. کتروسکی خود سه زخم منکر برداشت و اکثری از صالادات او روی به دیار سقر گذاشت و بقیه السیف، لنگ لنگان به جانب جامیش وان شتافت و به معاونت مصطفی خان طالش چندی در آنجا توقف کرد تا جراحات او و همراهانش التیام یافت.

بالجمله شمار شهدای اسلام در اصلاندوز و ارکوان و لنکران از پنج هزار گذشت و عدد کشتگان روسیه نیز از دو هزار و پانصد نفر افزون گشت. صادق خان قاجار عزالدینلو مشهور به سیاه و محمدبیک سرهنگ ایروانی و جعفرقلی خان لاریجانی و مهدی خان [۲۱۴] شفتی گیلانی و حسن خان عجم بسطامی و جمعی دیگر از رؤسای مسلمانان، در آن معرکه هولناک شربت شهادت چشیدند و در مکان معهود خداوند ودود

۱. ملی: «کتروسکی»

۲. ملی و مجلس: «کین»

با حوریان بهشت آر میدند. تاریخ این قتل کثیر از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت.

لمؤلفه:

وای وای از قتل قلعه لنکران	آه آه از جور روس بد نهاد
کربلائی شد به پا از هر کران	شام تاسوعا در آن دلکش حرم
اُف به قوم روسی خذلان نشان	از مسلمانان بسی شد کشته حیف
با چنین اعمال بد بدتر از آن	این بنی اصفریقین مروانیند
جوی خون کشتگان چون ناودان	آسمان بارید باران بلا
جوی خون کشتگان چون کهکشان	صحن قلعه لنکران همچون سپهر
بهره هر یک بهشت جاودان	گرچه از جان جملگی بی بهره لیک
نیست این معنی غریب از آسمان	آسمان گر خون ببارد ^۱ زین عزا
زانکه افزون شد عزای انس و جان	شام تاسوعا فزون شد خون حزن خلق
گفت تاسوعا نه عاشورا بدان	خاوری تاریخ این قتل جدید

بالجمله از نحوست این سال نکبت مآل یکی دیگر آنکه، چهار نفر ازارامنه جلفای اصفهان که در عمارات مبارکات دارالخلافة طهران شیشه‌بری می‌کردند، شب هنگام از راه پشت بام به خزانه اندرونی پرداختند و معادل سی بدره اشرفی، که عبارت از سی هزار تومان است، سرقت نموده خود را بیرون انداختند. بالاخره به تدابیر صایبه حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله به دست آمدند و به سبب مروّت فطری شاهنشاه عدالت دستگاه و مواحدت مذهب آنها با جمهوریت دولت انگریز از موهبت جان‌بخشی مفاخرت‌کنان بر هر بلند و پست شدند.

۱. ملی: «گر خون ببارد»

بخش ۱۰

بهاریه سال فرخنده مآل تخاقوی ٹیل ترکی معادل سنه یکہزار ودویست ویست
و ہشت^۱ ہجری [قمری] و نقل مکان بہ باغ مبارکہ نگارستان

مسندنشین چرخ اخضر یعنی مہرانور درین سال فرّخ فرّ بعد از انقضای یازدہ
ساعت وپانزدہ دقیقہ از شب یکشنبہ ہفدہم ربیع الاول از شہر بند حوت بہ نگارستان
بیت الشرف حَمَل، نقل نمود و عرصہ روزگار را از ظہور این نقل و تحویل آرایشی تازہ
افزود. صوفی پشمنہ پوش کوہ کہ مانند خواجگان کاشغر از وفور برف معمّم و سرداری
خیل تنگ چشم غراب را مسلّم بود، بہ یورش جنود نامعدود امطار نیسانی از لباس
عاریت عورگشت و از وقوع صلح فی مابین سلاطین باغ و بہار، عالمی مسرور تہنیت این
مصالحہ میمون را، توپ‌های تندر فغان ابر آذاری نوای شادمانی در دارند و سفیران
شمال و صبا در تختگاہ گلشن بہ ذہاب و ایاب^۲ پای برگشادند. امیران خیانت‌پیشہ دی و
بہمن [۲۱۵] کہ در خاور زمین گلشن اقامت داشتند و نوباوہ قوای نامیہ را
مسلوب^۳ الاختیار گذاشتند، از فرّ طالع خسرو ربیع ہمت بر تفرقہ گماشتند. طرار غدار
اسپند کہ در طرق گلشن بنای خرابی نہادہ بود، از قلعہ باغ اخراج شد و مملکت مرغزار
از اہتمامات سلطان بہار و دستوری دستور ابر آذار بہ غایت با رواج.

خسرو صاحبقران بہ^۴ مبارکی نوروز فیروز را با افسر و کمر خنجر کیانی غیرت
مہر و ماہ آسمانی بر فراز اورنگ سلیمانی پای نہاد و دست دریانوال بہ افشاندن

۳. ملی: «مسکوب»

۲. ملی: «ایات»

۱. ملی: - «ہشت»

۴. مجلس: + «بہ»

بدره‌های^۱ سیم و زر برگشاد. شاهزادگان خاور و باختر و امیران باختر و خاور با قامتی آراسته از انواع درّوگوهر و خلّاع آفتاب پیکر به پیرامن تخت فلک فرّ آماده سجود آمدند و در آن کعبه آمال و قبله اقبال، مشغول قیام و قعود شدند. بزم شیلان نوروزی به مبارکی و فیروزی بگذشت و به جهت انتقام از جماعت روسیه بدفرجام هنگام اجتماع جنود نامعدود و اجتماع^۲ لشکر ظفر نمود، گشت.

فرامین قضا تمکین به احضار سپاه نصرت قرین، از مصدر حکمرانی صادر و در قلیل مدّتی سپاه فزونتر ز تعداد انجم به رکاب ظفرمآب حاضر آمد. عزیمت حضرت صاحبقران به صوب مملکت آذربایجان مصمّم شد [و] روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی‌الاول سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت، باغ ارم توام نگارستان و عمارت جنت شیم دلگشا، که خارج از دارالخلافه طهران است، نقل و تحویل موکب انجم حشر را قرینه سپهر معظم گردید.

ذکر طغیان یوسف خواجه کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نواب شاهزادگان
و امرا از رکاب و خراسان و مازندران و عاقبت کار آن
و ورود موکب علیّه به چمن سلطانیّه

این یوسف خواجه کاشغر، ولد محمد امین خواجه پسر آی خواجه است و آی خواجه از نبایر مخدوم اعظم و در ولایت ترکستان به سبب رتبه سیادت و ارشاد به غایت معزّز و محترم بوده‌اند. این سلسله در ترکستان به سادات مخدوم اعظمی اشتهاار داشته‌اند و همواره همت به فریب عوام کالانعام می‌گماشته‌اند.

کاشغر مملکتی است مشتمل بر هشت شهر متین و نام آن شهرها به این آیین است: کاشغر دیار کند و آقسو و ایله و ختن و کامل و طرفان.^۳ از طرفی متصل به خاک بدخشان و از جانبی بسته به مملکت ختای. اهل قلموق که نژاد آنها منتهی به چنگیزخان

۱. ملی: «بدره‌های» ۲. ملی: «اجماع»

۳. مولف تنها هفت شهر از هشت شهر کاشغر را نام برده و شهر هشتم را ذکر نکرده است.

می‌شود و معادل سیصد هزار خانوار می‌باشند، در میانه دو مملکت ختا و کاشغر سکنی داشته‌اند و پیوسته خاطر بر اذیت کاشغری می‌گماشته‌اند. وقتی یکی از ولدان مخدوم اعظم را به دیار کاشغر عبور افتاد و در آن ولایت بنای ارشاد نهاد، کاشغریان را که تا آن زمان بت [۲۱۶] پرست بودند، به دایره اسلام دعوت کرد و ایل قلموق نیز دست ارادت به او داده، اذیت کاشغریان را یکسو نهادند. خواجه مزبور در اندک زمانی نام برآورد و پس از فوت او آی خواجه و گون خواجه از وی مخلف شدند.

گون خواجه را مسند ارشاد مسلم و آی خواجه، بر وساده سلطنت مکرم شد. به اعانت ایل^۱ قلموق ختائیان را ذلیل ساخت و پادشاه ختا نیز به مرور ایام تدابیر صایبه به کار برده و جنگ‌های عظیم کرده به تفریق ایل قلموق پرداخت. چون آن دو^۲ خواجه مزبور بی‌مددکار گردیدند، لاعلاج به ولایت بدخشان رخت کشیده در پناه بدخشیان آرمیدند. سلطان شاه به طمع سیم و زر بی‌مر، که از پادشاه ختا به او رسید، شبی آن دو خواجه را در سرای خویش به مهمانی بخواند و تیغ مهمان‌کشی بر سر ایشان براند.

خواجه حافظ:

برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

هر دو سر را در عوض آن همه زر نزد پادشاه ختا فرستاد و دست به نهب اموال و تفریق عیال ایشان برگشاد.

محمدامین خواجه، ولد آی خواجه، به کابل گریخت و به دامن حمایت احمدشاه ابدالی افغان آویخت. احمدشاه ولایت بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه بدخشی را به دست آورد. محمدامین خواجه به حکم احمدشاه و به قصاص خون پدر و عم، در میدان کابل به دست خویش، خونس بریخت و تن پلیدش را به دار آویخت: «لله دُرُّ القاتل»^۳

فرد:

اگر کوه بدخشان لعل گردد به دیدار بدخشانی نیرزد.

۱. مجلس: «اهل»

۲. ملی: - «دو»

۳. عبارتی است عربی، یعنی: «بر خداوند است دادن پاداش نیک به کُشنده»؛ مجلس: «القاتل»

بالجمله محمدامین خواجه درثانی به ولایت کاشغر شتافت و از جلوس بر مسند ارشاد احترامی تمام یافت. پس از فوت او نوبت به این یوسف خواجه رسید و در اندک زمانی از تأثیرات آسمانی از آن ولایت آواره گردید [و] سال‌ها در ولایت مصر بر مسند ارشاد نشست و به سببی از اسباب از آن ولایت نیز رخت بریست. گاهی در ولایت شهرزور، عبدالرحمن پاشای بابان را فریب می‌داد و زمانی در بغداد با اسعدبیک ولد سلیمان پاشای وزیر حقّه تزویر را سر می‌گشاد. عبدالله پاشا که در آن زمان وزیر بغداد بود، از اندیشه حوادث، یوسف خواجه را گرفته و به دست بالیوز انگریزش داده به صوب هندوستان گسیل نمود. در بندر بمبئی از چنگ پرستاران فرار کرد [و از] آن‌جا به بصره و از بصره به شیراز و از شیراز به دارالخلافه طهران روی آورد.

چون در هنگام عزیمت نواب شاهزاده محمدعلی میرزا به شهرزور، اموال خواجه مزبور نیز در میان اموال [۲۱۷] عبدالرحمن پاشا به غارت رفته بود، لهذا همین مطلب را دست‌آویز کرده، با امنای دولت عظمی آمد و رفت می‌نمود. با حاجی محمدحسین خان مروزی نیز سابقه الفتی داشت و به وساطت او در استرداد اموال خویش همت گماشت. به سبب صدور فرمان ردّ اموال، اکثر شب‌ها در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم به سر می‌برد و با این بنده مدحت‌گزار راه مصاحبت می‌سپرد. همواره دو حالت غریب مشاهده از وی می‌نمودم و بر مراتب حیرت می‌افزودم: یکی آن‌که غذای او منحصر به چای ختائی بود و بی‌اغراق در یک مجلس بیست پیاله بزرگ چای صرف می‌نمود؛ دیگری آن‌که، با ذکر گلو نفس را حبس می‌کرد و پس از یکساعت صحیح دمی بر می‌آورد. در اسب تازی و شطرنج‌بازی، مهارتی کامل داشت و اکثر اوقات را به صرف این دو کار می‌گماشت.

داعیه سلطنتش ازین سجع مهر ظاهر و در فنون تدبیر و تزویر نیز ماهر بود.

سجع مهر:

آی‌خواجه چون به فردوس برین^۱ شد زین جهان

جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران

بالجمله در دارالخلافة طهران با قربان قلیچ خان یموت ترکمان که همواره زمان فتنه آرای دشت گرگان بود، در میان ترکمانان یموت و کوکلان شتافت و به سبب حقه بازی های صوفیانه، که خارق عادتش نام نهاده بود، در میان آن طایفه بی سروپا احترامی تمام یافت. حافظ:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه بر آکلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

در اندک زمانی حشری آراست و به محاصره قلعه پسرک، من محال فندرسک برخاست. میرزا علی نقی خان فندرسکی حاکم آن جا که داروغه ایل کوکلان ترکمان بود، به دعوت مزورانه خواجه تاکنار دشت شتافت و در عوض خون اودبای خان کوکلان به دست پسران او اجر شهادت یافت. خواجه بلامانعی قلعه پسرک را تصرف نمود و ظهور این معنی بر غرور او افزود. گاهی به حدود ولایت استراباد و غیره تاختن آوردی و به غارت اموال مسلمانان و سفک دماء ایشان مبادرت کردی.

این خبر در باغ دلگشای نگارستان به عرض شاهنشاه زمان رسید و دریای قهر قهرمانی را نوبت تلاطم گردید. به نواب محمدوالی میرزا والی مملکت خراسان مقرر آمد که با خوانین خراسان از راه جاجرم به قتل و اسیر ترکمانان کوکلان پردازد و به نواب محمدقلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان اشارت رفت که از راه استراباد، طایفه یموت را زیروزبر سازد. ابراهیم خان دولوی قاجار با پنج هزار پیاده و سوار [۲۱۸] به حوالی رود گرگان مأمور شد و اسماعیل خان قاجار شامیاتی و ذوالفقارخان سرکرده جانبازان سمنانی با فوجی از لشکر قیامت اثر به عزیمت چمن کالبوش نامزد آمدند.

پس از انتظام این مهم، موکب با احتشام از روضه نگارستان حرکت و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الاخره، چمن سلطانیه مضرب سرادقات با احترام گردید و نواب محمدتقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق با سپاهی آراسته برحسب احضار به استسعاد حضور شاهنشاه تاجدار در همان روز در رسید.

ذکر اوضاع اتفاقیه در چمن سلطانیه اعم از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و فتوحات دشت ترکمان و حرکت به سمت آذربایجان

اسعد پاشا که ولد سلیمان پاشای بزرگ وزیر سابق بغداد است، در آن اوقات از بغداد به میان اعراب مُنتفج رفته، ایلات اعراب را بر عبدالله پاشای و زیر شورانید و عبدالله پاشا نیز احتشادی کرده و از بغداد بیرون آمده عازم جدال گردیده در حومه میدان مقتول شد و اسعد پاشا به وزارت بغداد، یآوری بخت را مشمول آمد. سر عبدالله پاشا را به دولت علیّه عثمانیه گسیل ساخت و خلعت ایالت از آن دولت یافته به کار وزارت پرداخت.

چون سلیمان پاشای پدرش با این دولت سابقه ارادتی داشت، لهذا رجب^۱ آغانامی را با عریضه و پیشکشی ضراعت آمیز به دربار دولت سنیّه برگماشت. نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه ولد میرزا اسدالله مستوفی، که ذکرش در داستان اللهیارخان قلیچی مذکور شد، با خلعتی آفتاب طلعت و ساخت^۲ و ستامی^۳ مکلّ به جواهر پر قیمت به مرافقت رجب آغا^۴ از چمن سلطانیه به صوب بغداد مأمور و اسعد پاشا از ظهور این موهبت عظمی به غایت مسرور شد.

جلال الدین افندی نام ایلچی دولت علیّه عثمانی از راه بغداد وارد آستان عدالت مبانی [شد] و در روز پنجمین هجدهم شهر ربیع الثانی، شرفیاب حضور حضرت صاحبقرانی و مورد تفقّدات جنانی و زبانی گردید. این جلال الدین افندی بر خلاف سید عبدالوهاب افندی ایلچی سابق، که مردی سلیم و در دارالسلطنه تبریز ساکن و مقیم بود، بی نهایت جسور و به غایت بی باک و غیور می نمود. سخنان درشت و ناملایم بر زبان راندی و هر یک از امنای دولت قاهره را در حین مکالمات به اسم خواندی. خلاصه مطلب او، یکی تعیین سپاه به اطراف بغداد و اعانت عبدالرحمن پاشای ضلالت بنیاد و دیگری استرداد اموال منهوبه اهالی عراق عرب از تصرّف سپاه ظفر نهاده بود. چون

۲. ساخت: یراق و بند و بار زین اسب

۴. ملی: «آقا»

۱. ملی: «برحسب»

۳. ستام: یراق و ساخت

گفتگوی این فقرات بدون حضور سید عبدالوهاب افندی به جایی منجر نمی‌شد و مشارالیه در تبریز بود، لهذا جلال‌الدین افندی را نیز با جناب میرزا بزرگ قایم‌مقام روانه تبریز داشتند که در اوقات نزول موکب اجلال به چمن اوجان، سفیرین مزبورین به چمن مزبور شرفیاب حضور خلافت دستور و به سعی امینان دولت قاهره رفع اختلافات مذکور گردیده به ایاب مأمور شوند. [۲۱۹] خلاصه در روز پنجشنبه نهم شهر رجب‌المرجب، ممش خان ولد امیرگونه خان کرد زعفرانلو از جانب نواب محمدرولی میرزای والی مملکت خراسان با یک‌هزار و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیز، سر از آن گروه بی‌ایمان وارد اردوی کیوان‌شأن و ظهور این لطیفه غیبی موجب سرور خاطر پیرو جوان شد. تبیین این مقال آن‌که، نواب شاهزاده برحسب امر صاحبقران آزاده با لشکری زیاده از ارض اقدس حرکت و به صوب دشت ترکمان روان و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و^۱ ذوالفقارخان دامغانی نیز به حکم اعلیٰ در محال‌سندر و چندر به اردوی شاهزاده ملحق و به جانب آن دشت بی‌پایان آمدند. خواجه کاشغری که آن بلاهای ناگهان را دید، چنان گریخت که گفتی او را نامی نبوده و در آن دشت گامی نپیموده است.

مدّت هشت شبانروز، سپاه خراسانی و عراقی را دست به نهب اموال و قتل رجال و اسرعیال ترکمانان کوکلان دراز بود و باب‌بلایی چنان بر روی ساکنین آن سامان باز. پس از آن‌که آن وادی از وجود آن غولان تهی و رشته عمرشان روی در کوتاهی آورد، نواب شاهزاده به رجعت ارض اقدس عزیمت فرمود و روؤس و اسرای مزبوره را به اردوی شاهنشاهی گسیل نمود. شاهنشاه صاحبقران در ازاء آن فتح‌نمایان، یک قبضه شمشیر جواهرنشان به جهت زیب‌کمر نواب شاهزاده عنایت و خلّاع آفتاب شعاع و کمر خنجرهای مرصّع به هریک از خوانین خراسان مرحمت و مصحوب^۲ علی‌مراد بیک افغان غلام پیشخدمت جراح‌باشی روانه آن ناحیت داشت و به عزم حدود آذربایجان و دفع روسیه بی‌ایمان، رایت عزیمت برافراشت.

اولاً، نواب محمدتقی میرزا با امیرجان‌نثار یوسف خان سپهدار و سواره باجلان و

۱. ملی: - «و»

۲. هم صحبت شدن، رفیق و همراه.

پیاده بختیاری، در روز شنبه چهارم شهر رجب‌المرجب از راه سرچم و نیک‌پی به صوب مقصود پای برگشادند و ثانیاً، نواب محمود میرزا با توپخانه کوه بنا و سواره خواجه‌وند و عبدالملکی به ریش سفیدی فرج‌الله خان افشار و ولدش امان‌الله خان غلام پیشخدمت خاصه، در روز دوشنبه ششم شهر مزبور به آن سامان روی نهادند. پس از آن، نواب شاهزاده آزاده علی‌خان با امیران نامدار قاجار، مهرعلی خان قوئلوی بنی‌عم و رضاقلی خان و محمد حسن خان دولو و جمعی دیگر از دلیران پرخاشجو در عقب آن دو شاهزاده فرخنده‌خو، در روز پنجشنبه نهم شهر و مذکور به عزیمت آن حدود به راه افتادند. موکب فیروز اعلیٰ نیز در روز شنبه یازدهم شهر رجب‌المرجب با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان کره‌زمین چون گوی سیماب متزلزل بود، از راه ارمغانی عازم چمن اوجان [شدند] و نواب ولیعهد زمان به طرز و آیین سابقه با جمیع توپخانه و سواره و پیاده نظام، شاهنشاه ظفر غلام را استقبالی به سزا نمود و روز دوشنبه بیستم شهر مزبور، عمارت ارم طراوت چمن اوجان از ورود شهریار مسعود سر بر قبه سپهر برین سود. ازین هجوم لشکر، دل در بر روسیان بداختر آب شد و کشتی وجودشان [۲۲۰] در دریای اضطراب غریق گرداب گردید.

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به ولایت تفلیس و وقوع^۱ مصالحه روسیه با دولت جاوید انیس

ینارال ردیشچوف سردار روسیه از ورود لشکر جرّار در رکاب شاهنشاه تاجدار آگاه و خبری دیگر نیز او را باعث اضطراب ناگاه گردید که ناپلیون پادشاه فرانسه با دولت روس برهم زده و بنای خصومت گذاشته به تسخیر اکثری از ولایات روسیه همت گماشته است. از اطراف کار را معیوب دید، لهذا معتمدی نزد سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز فرستاده طالب صلح گردید.

الحق ایلچی مزبور خود هم از وفور خیرخواهی کمال اصرار داشت و اوقات شبان‌روزی را در انجام این کار دشوار می‌گماشت. نواب نایب‌السلطنه از فرط غیرت و حمیت ذاتی تلافی جسارت سال قبل روسیه را بهانه نمود و مکتون ضمیر منیرش آن بود که: امسال از تأیید اقبال بی‌زوال صدمه [ای] به روسیه خورده سال دیگر به تدارک انجام کار مصالحه پردازند.

جناب میرزا محمدشفیع صدراعظم که وزیری سالخورد بود و در دبستان دانایی، آصف بن برخیا و بوذرجمهر بن بختگان را ارشاد می‌نمود، بر خلاف این اعتقاد داشت. بالاخره برحسب امر اعلی، بزم مشاورتی مشحون از امرا و وزرا و ایلچیان دولتین بهتین روم و انگریز و امرا و عقلای دربار دانش‌انگیز آراسته شد و غرض‌های نفسانی از میانه برخاسته،^۱ آخر الامر انجام مصالحه بر مهم مخاصمه، به دلایل مسجل و براهین مدلل رجحان یافت و حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی همشیره‌زاده حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله سابق، به استدعای سرگور اوزلی یارونت و ینارال ردیشچوف سردار به جهت انجام این کار با تدارکی سزاوار به ولایت قراباغ شتافت. ینارال روسیه نیز به محض اطلاع پای از سر نشناخت و به تدارک حصول این مأمول پرداخت.

در چمن گلستان، من اعمال قراباغ، ملاقات آن دو واقع و از وقوع معاهده میمونه، خصومت دو دولت را دافع آمدند. اگرچه در آن سفر حضرت آقا میرزا محمد نائینی منشی خاصه دیوان اعلی به جهت تحریر عهدنامه مبارکه همراه بود، ولی سردار روسیه به ملاحظه بعضی اوضاع، عهدنامه مقرر را به کلک فارسی نویسان گرج‌وارمن تحریر نمود. بعد از اتمام عهدنامه و ختم آن به مهر حاجی میرزا ابوالحسن خان و ینارال ردیشچوف، توپ‌های شادیانه انداختند و چند شبان‌روز به کار شادی و عیش پرداختند. صورت عهدنامه مبارکه از قراری است که مرقوم و خوانندگان را قرار این مصالحه میمونه، مشخص و معلوم خواهد شد.

صورت عهدنامه دولتین ایران و روس

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم ممالک روسیه بآلقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه، به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیین، که درماده اهالی و رعایای جانبین دارند، به دفع و رفع امور عداوت و دشمنی، که بر عکس رای شوکت آرای ایشان است، طالب و استقرار مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه موکده را راغب می‌باشند. به عالی جاه نیکولای ردیشچوف بآلقابه [۲۲۱] اختیار کلی اعطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم، امیرالامراء العظام میرزا ابوالحسن خان باصافه را درین کار مختار بالکل نموده‌اند. حال در معسکر روسیه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیارنامه جات طرفین، قیود و فصول شروط مرقومه ذیل را الی ابد مقبول و مستصوب و استمرار می‌داریم.

فصل اول:

بعد ازین، امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا به حال در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بود، به موجب این عهدنامه، الی ابد متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق شدیده فی مابین اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاهی و وراث^۱ و ولیعهدان عظام، میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک^۲ خواهد بود.

فصل دوم:

چون پیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین، قبول رضا در بین دولتین علیتین شده است که مراتب مصالحه در بنای «اوسطا طوسکوه اوپزیر ندیم»^۳ باشد، یعنی

۱. مجلس: «وزارت» ۲. ملی: «سلوک»

۳. تلفظ این واژه به زبان روسی «اسطاطسکو او پر ندیم» به معنای حفظ وضع موجود است.

طرفین در هر موضع و جایی که الی قرار داد مصالحه^۱ الحاله بوده است، از آن قرار باقی و تمامی اولکاء ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرّف و ضبط هریک از دولتین بوده، کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیتین اُروسیه و ایران، به موجب خط مرقومه ذیل، سُنور^۲ و سرحدّات، مستقر و تعیین گردیده [است]:

از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط درست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا، خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسیدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده. بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدینلو تا مکان ایشک میدان مشخص و مفصل می سازد و از ایشک میدان نیز تا بالای سر کوه های طرف راست طُرق و رودخانه های حمزه چمن و از سر کوه های پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلداکوز گذشته از سرحدّ محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آرباچای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می گردد و چون ولایت خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده، لهذا به جهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر [۲۲۲] و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین، تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص می سازند، آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلح نامه درست در تحت تصرّف جانبین باشد معلوم نموده، آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای «اوسطاطو سکوه او پرینز ندیم» مستقر و متعین ساخته هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد، بر سر آن باقی خواهد ماند. و همچنین در سرحدّات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد، معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هریک طرف، موافق اوسطاطو سکوه او پرینز ندیم، رضا خواهد داد.

۱. ملی: «مصباحه»

۲. احتمالاً منظور مولف از واژه «سنور» همان «ثغور» است.

فصل سیم:

اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفایی که به اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اروسیه دارند، با این صلح‌نامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایت قراباغ و گنجه که الآن مسمی به ایلی سابط بول [است] و اولکاء خوانین نشین شکئی و شیروان و قُبّه و در بند و بادکوبه و هرجا از ولایات طالش را با خاکی که الآن در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اچوق باش و کورونه^۱ و منکریل و آبخاز و تمامی الکاء^۲ و اراضی که در میانه قفقازلیند^۳ و سرحدات معینه الحاله بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازلیند الی کنار دریای خزر متصل است، مخصوص و متعلق دولت ایمپریه اروسیه می‌دانند.

فصل چهارم:

اعلیحضرت ایمپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود به اعلیحضرت شاهنشاه ایران و به جهت اثبات این معنی بنا بر همجواریت^۴، طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران، مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند، مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت، ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فی‌مابین شاهزادگان^۵ مناقشتی رخ نماید، دولت علیه اروس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم:

کشتی‌های دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد می‌نمایند، به دستور سابق مآذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتی‌های جانب ایران هم به دستور سابق [۲۲۳] مآذون خواهند بود که برای معامله

۱. ملی: «لوند»

۲. زمین و بوم، قسمتی از ایالت، ناحیه

۳. ملی: «لینه»

۴. ملی: «هموارمیت»

۵. ملی: «شاهزاده‌گان»

روانه سواحل اروسیه شده به همین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی، از جانب اُروسیه اعانت و یاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی‌های عسکریه جنگی اُروسیه، به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی‌های جنگی دولت اروسیه با علم در دریای خزر بودند^۱، حال نیز محض دوستی اذن داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و آحدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد.

فصل ششم:

تمامی اسرایی که در جنگ‌گاه گرفتار، یا آن‌که از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان^۲ و هر مذهب دیگر می‌باشند، می‌باید الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط‌گذاردن^۳ درین عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردید و هریک از جانبین خرج و احتیاج به اسرای مزبور داده به قراکلیسا رسانند و کلاء سرحداث طرفین به موجب پیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین به یکدیگر می‌نمایند، اسرای جانبین را بازیافت و حاصل خواهند کرد و آنانی که به سبب تقصیر یا به خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند اذن به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند، داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هریک از هر قومی، چه از اسرا چه فراری که نخواستند بیایند، کسی را به اوکاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان داده خواهد شد.

فصل هفتم:

علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالا، رایِ اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اُروسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که، ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مامور و روانه دارالسلطنه جانبین می‌شوند، بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعهٔ ایشان را حاصل و برداشت و مسجل^۴ نمایند و به دستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبهٔ طرفین مورد مراعات تعین و تمکین گردیده، زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت. ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده به

۲. کریستیان: مسیحیان؛ ملی و مجلس: «کریستیان»

۱. ملی: «بوده‌اند»

۴. ملی و مجلس: «محبت»

۳. ملی: «خط‌گزاری»

احوال ایشان به هیچ‌گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد، به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضایی به ستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم:

در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده می‌شود که هرکس از اهالی تجار بخصوص ثبوت این که درست رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت علیه اروسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران می‌باشند، از دولت خود یا از سرحدداران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند، از طریق بحر و بر به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هرکس هر قدر خواهد، متوقف گشته به امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک [۲۲۴] اروسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک اروسیه برند، تنخواه به عوض بیع رسانیده و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند. اگر در میانه ارباب معاملات طرفین، بخصوص طلب و غیره، شکوه و ادعایی باشد، به موجب عادت مألوفه، به نزد وکلاء طرفین، یا اگر وکیل نباشد، به نزد حاکم آن جا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده خود، یا به معرفت دیگران، قطع و فصل کار را خواسته نگذارند که تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید واصل شود. ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران می‌شوند، مأذون خواهند بود که اگر خواهند با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند، بروند، طرف دولت ایران بلامضایقه تذکرات راه به ایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده اهالی تجار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست اروسیه باشند، می‌روند، معمول خواهد شد. وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده، اموال و املاک او در ایران بماند، چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه دولت است، لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی رد و تسلیم بازماندگان اقوام مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند؛ چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه و نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور و عادت بوده،

متعلق به هر دولت بوده باشد، مضایقه نمی نمایند.

فصل نهم:

باج و گمرک اموال تجار طرف دولت اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند، از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مذکور به هر ولایت ایران که بروند، چیزی مطالبه نگردد و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند، آنقدر زیاده به عنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار اروسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود و به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر و بلاد ممالک اروسیه می برند یا بیرون می آورند، به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم:

بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات طرفین، اذن و اختیار به ارباب تجار و معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشان را داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده، دیگر از امنای گمرک، از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند، زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستاجرین لازم آن است که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته، باج خزانه را از بایع یا از مبیع [به] هر نحو در میانه خودشان سازش می نمایند، حاصل و بازیافت نمایند.

فصل یازدهم:

از تصدیق و خط گذاشتن در این شروط نامه به وکلای مختار دولتین بلا [۲۲۵] تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهند کرد. این شروط نامه الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دایمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان^۱ خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده مبادله به یکدیگر شده است، می باید از طرف اعلیحضرت ایمپراطور روسیه و از

۱. ملی: «ترکمان»

جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد. چون این صلح‌نامه مشروطه مصدقه می‌باید از هردو دولت پایدار به وکلای مختار برسد، لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد، تحریراً فی معسکر اروسیه در [کنار] رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدمیر^۱ سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی، نوشته جداگانه مژورانه که سردار روسیه از جانب خود نوشته و خط هشته، به ایلچی دولت عظمی سپرده است. سپارتنی اکد^۲

چون میان وکلای دو دولت نامدار عهدنامه [ای] قرار یافته، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد، سفرا آمد و شد نمایند، لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد به دولت بهیه روس می‌رود، مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رای^۳ حضرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار سازد و سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید. به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم. به تاریخ سیزدهم ماه اکدمیر. بالجمله میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه، عزیمت رکاب ظفر مآب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در ورود [به] دارالخلافه شرفیاب رکاب مستطاب مظفر شد.

ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی
به آن مرز و بوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم

بعد از انجام و اتمام کار مصالحه مبارکه، کارکنان دولت قاهره را فراغتی دست داد. برحسب امر اعلی مقرر آمد که، کار سفرای دولت را به تحقیق رسیده همه را

۲. "سپاردنی الک" پسوند نام خانوادگی ژنرال نیکولای ردیشخوف است.

۱. اکتبر.

۳. مجلس: «برای»

مقضى المرام روانه گردانیده باشند. یسینچی^۱ زاده سید عبدالوهاب و جلال‌الدین افندی ایلچیان روم که در درگاه ابد ملزوم حاضر بودند، دو سه شبانروز بزم مشاوره آراسته و خلاف‌ها از میانه برخاسته^۲ شد. مطالب سفرای روم، یکی استرداد اموال منهوبه عراق عرب بود که اموال منهوبه زوار عجم از دستبرد اعراب ضلالت توام جواب این مطلب را به واجبی ادا می‌نمود؛ دیگری موقوفی کاوش به عراق عرب و ترک حمایت جماعت بابان بود که جواب به این سیاق داده شد که چون ایلات بابان^۳ را بیلامیشی^۴ در حدود ولایات کردستان [۲۲۶] و ایلات بابان کردستان را^۵ نیز قشلامیشی^۶ در حدود ولایت بابان است، اولاً باید تعیین والی شهرزور به اطلاع امینان دولت جاوید دستور باشد و ثانیاً وزرای بغداد هرگاه بخواهند تعرضی به پاشایان بابان برسانند، پاشایان از توسل به این دولت قاهره ناگزیرند و حمایت ایشان از جمله ملزومات این شوکت مروت تأثیر. کاوش در خاک بغداد هم به سبب^۷ کاوش وزراء در شهر زور است و راهی دیگر ندارد.

چون در دفعه اخیر که نواب شاهزاده گردون سریر محمدعلی میرزا، به تدمیر عبدالله پاشای وزیر مأمور گردید و عبدالرحمن پاشا را بر مسند ایالت ولایات بابان نشانید، عبدالرحمن به جز پیشکشی که نقد داد، حجت ده هزار تومان نیز به کارگزاران نواب اشرف سپرد که همه ساله به صیغه مالیات، کارسازی نماید و حجت مزبور در نزد مولف این صیحه ثبت و ضبط بود. عمده مطلب سفر این فقره بود که عاقبت کار آن را در دولت‌داری درست نمی‌دیدند. امنای دولت قاهره نیز مرخصی ایشان را بی‌نیل مرام نمی‌پسندیدند، لهذا آن همه گفتگو را به رد کردن حجت مزبور مصالحه کرده سفیرین مزبورین بعد از شرفیابی حضور مرحمت دستور و ظهور تفقادات نامحصور مرخص و حضرت میرزا محمدرضای قزوینی منشی دیوان اعلی که قبل ازین سفیر دولت فرانسه بود، به جهت طی این مقالات با نامه دوستی علامات به سفارت روم نامزد و به اتفاق آن دو سفیر روانه نزد سلطان محمودخان خداوندگار آن مملکت ارم نظیر شد. در خلال این

۱. یسین‌چی زاده، مولف یاسین‌چی زاده عبدالوهاب افندی فرستاده عثمانی است (مستفاد از اکسیر التواریخ)؛

ملی: «یسین‌چی زاده»؛ مجلس: «یسین‌چی زاده»

۲. ملی: «برخواسته»

۳. مجلس: «را»

۴. بیلاق

۵. ملی: «بابان»

۶. قشلاق

۷. ملی: «کاوش در خاک بغداد هم به سبب»

احوال، خبر قتل یوسف خواجه کاشغری از فرط‌الع داور ایوان دادپروری رسید و موجب بهجت و سرور خاطر عارف و عامی گردید. تبیین این مقال آن‌که خواجه مزبور تا نواب محمودلی میرزا در دشت گرگان مشغول تاخت و تاز بود، دست و پایی نمی‌توانست نمود. چون نواب معزی الیه به ارض اقدس همت بریست^۱، خواجه مزبور چون موش دزد از سوراخی که خزیده بود بیرون جست و از عزیمت استراباد و مقابله با نواب محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستانات و قشون رکابی بر توسن تعجیل بر نشست [و] جمعیتی وافر از ترکمانیه یموت و کوکلان فراهم آورد و به عزم تسخیر ولایت استراباد به آیینی کامل حرکت کرد. نواب ملک آرا که در استراباد توقف داشت، با جمعیت خود بیرون آمد و روی به صوب گرگان گذاشت و ابراهیم خان قاجار دولو رابا قشون ابواب جمعی او به آن طرف رود گرگان برگماشت.

یوسف خواجه در یوم پانزدهم شهر رمضان المبارک معادل بیست هزار از جماعت بد عاقبت ترکمانیه را برداشته در برابر جنود مسعود صف‌آرای شد. [۲۲۷] خود همه جا در پیش روی آن جنود شیطانی تا مرفق آستین جامه را بالا زده و نیزه خطی به دست گرفته پیشتر از همه اسب انداخت و سپاه آن طرف را از پیش برداشته تالب رود گرگان تاخت. اکثری از قشون رکابی خود را در آب ریختند و ترکمانیه بی‌پروا در آن گیرودار هنگامه‌ها انگیختند. ناگاه شخصی از آحاد دسته گرایلی خواجه را در کنار رودخانه دیده بشناخت و جسم مردودش را^۲ هدف مهره آتشین تفنگ ساخت. از قوت طالع خسروی، خواجه از اسب در غلطید و بر سر نعش او هنگامه غریب^۳ ظاهر گردید. چون پادشاه بدخشان به تلافی خون پدرش سلطان شاه سر خواجه را به مبلغی زرسرخ از ترکمانان خریدار بود، لهذا در آن حالت ترکمانان غنیمت شمرده بر سر نعش خواجه جمعیت نموده با هم مخاصمات کردند و پس از قتل وافر از آن جمعیت متکثر سر^۴ منحوس او را گرفته از میان بیرون بردند و قشون رکابی نعش پلید او را لگدکوب ختلیان باد پیما کرده انگشتی او را با کارد کمرش گرفته نزد ملک آرا آوردند.

نواب معزی الیه، نشان‌های مزبور را به اردوی ظفر گنج‌جور گسیل ساخت و به

۱. مجلس: «همت بست»

۲. ملی: - «را»

۳. ملی: «عرب»

۴. ملی: - «سر»

عرض فقرات معلومه پرداخت. از یک طرف بهجت مصالحه با دولت روس از یک طرف شادی قتل خواجه منحوس خلاصه، ایام ملالت سر و شاهد مسرت از در به درآمد، غافل که هر نوشی را نیشی است و هر مسرتی را تشویشی. کار صفحات آذربایجان از همت شاهنشاه جهان گذشت و نوبت اختلال امر خراسان گشت.

[مصر]ع: فلک مشغول کار خویش و ما مشغول کار خود

ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسان با نواب محمدولی میرزا در اوجان و
حصول خبر مخالفت خوانین با یکدیگر در قزوین و ورود به طهران

نواب محمد ولی میرزا مدت دوازده سال بود که در مملکت خراسان ایالتی به سزا می نمود. پادشاهان افغان و اوزبک از شدت بآسش پیوسته در اضطراب بودند. ترکمانان تکه و سالور و سرخس و یموت و کورکلان، به جهت کثرت هیبتش همواره در انقلاب. خوانین اتراک و اکراد که از قدیم الایام در آن مملکت فتنه آرا و سلاطین ایران از فتنه آرای ایشان دایم الاوقات گرفتار رنج و عناء، از خوف شحنة احتسابش در زاویه خمول سر در گریبان بودند و میشی از درویشی و خوشه [ای] از صاحب توشه بر خلاف حساب نمی ربودند. دادِ مظلومان را به نفس نفیس دادی و ابواب مواخذت و سیاست بر چهره ظالمان گشادی. احکام شرع مطهر را از فرط خدایرستی و انصاف بارواج نمودی و در اجراء اوامر عرفی، یوماً فیوماً بر نظم مملکت افزودی، ولی چون در ایام جهالت روزی از اسب در غلطید و آسیبی شدید به مغزش رسید، همواره اوقات امرای بزرگ و خوانین سترگ آن مملکت را به نیش زبان آزار می نمود [۲۲۸] و بر خلاف رسم حرمت با ایشان رفتار می فرمود. در سلام عام، نامها از نوامیس آن طایفه بردی و به عدم^۱ عصمت ناموس هریک را ملامت کردی؛ خاصه نجف قلی^۲ خان شادلو که خواهرش از بانویان حریم حرمت او بود، اوقات واقعه و مواضع با او را به اقبیح و جهی در ملاء عام^۳ ذکر می نمود.

۱. ملی: «ولیدم»

۲. ملی: «نجفعلی»

۳. ملی: «عام»

عربیّه:

جراحات السّنان لها التّيام ولا یلتام ما جرح اللّسان

فارسیه:

آنچه زخم زبان^۱ کند با مرد زخم شمشیر جان‌ستان نکند

خلاصه، امرا خوانین خراسان درین چندسال از فرط غیرت پیوسته در باطن خیال خلاف داشتند، ولی از بیم صولت قهرمان زمین این حدیث را با هم در میان نمی‌گذاشتند. چون فتنه اصلاندوز و لنکران در سال قبل و فساد کاشغری درین سال ظاهر گردید [و] خبر مصالحه با دولت روسیه نیز نرسید، در همان صحرای گرگان به جرأت اسحق خان سردار^۲ قرایی با یکدیگر هم سوگند شدند که نواب شاهزاده را در عرض راه گرفته مملکت را فی‌مابین خود قسمت نمایند و لوای خودسری بگشایند و هریک^۳ در محال متعلّقه به خویش، به فراغت و بی‌تشویش بیاسایند. در ولایات بزونجرد^۴ و خوبوشان و سایر محال عرض راه، ابراز این معنی را^۵ نتوانستند و هریک به دست‌آویزی از خدمت اشرف مرخص گشتند و همّت بر مخالفت بسته از رسم مخالفت گذشتند.

اسحق خان قرایی نیز از منزل بابا قدرت اذن مرخصی خانه یافت و با یک جهان تزویر و طغیان به تربت حیدریّه شتافت^۶ خوانین اکراد دست از جان شستند و^۷ در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان‌المعظم، ایلچیان نواب شاهزاده را که در محل چناران بود، تاخت کرده و با جمعیت وافر روی به ارض اقدس آورده در حوالی شهر کمر^۸ به نهب و غارت بستند^۹ نواب^{۱۰} اشرف که در ارض فیض قرین توقف داشت، اسحق خان قرایی را بی‌خبر ازین کار می‌پنداشت، فوراً مسرعی سریع به طلب او فرستاده و مشارالیه بعد از اطلاع، از فرط حيله و تزویر دست افسوس و تشویر بر سرزده با جمعیتی وافر روی به آن دیار نهاد. روز ورود او به حوالی شهر که یوم یکشنبه یازدهم

۱. ملی: «لسان»

۲. ملی: «سپه‌دار»

۳. ملی: + «را»

۴. بجنورد

۵. ملی: - «را»

۶. ملی: «به تربت حیدر شتافت»

۷. ملی: - «و»

۸. ملی: - «کمر»

۹. ملی: «گشتند»

۱۰. ملی: «ذات»

شهر صیام بود، نواب شاهزاده غافل از مقصود و اراده، محمدخان قاجار نایب خراسان را با میرزا رضاقلی نوایی وزیر به استقبال آن پیرگرگ پرتزویر مامور ساخت و آن نمک به حرام به سبب کسر صولت شاهزاده، آن امیر و وزیر را گرفته در بند انداخت. به شاهزاده پیغام داد که مرا از سطوت قهرمان قهر والا توهمات کامل دردل است و رفع این توهمات بی شمار و دفع خوانین غدار بدون اختیار قلعه جات ارک و شهر کاری مشکل.

نواب اشرف اجباراً و اضطراراً به این معنی رضا داد و اسحق خان در اوّل وهله^۱ تفنگچیان قرایی را به برج و باروی قلعه جات مزبوره برگماشت و پس از آن داخل شهر گردیده در چهارباغ بار اقامت بر زمین گذاشت. نواب اشرف در وثاقلی تنگ تر از قلب مبارک به حیرانی بنشست و دیده بر شاهراه^۲ حکم تقدیر بست. اسحق خان، سایر خوانین را که عبارت از رضاقلی خان کرد زعفرانلو ولد امیرگونه خان و نجفقلی خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلرخان چاپشلو^۳ حاکم دره جز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان باشند، به شهر آورده چون خیال خام خودسری در سر داشت، مجلس کنکاشی مهیا کرد.

جناب میرزا هدایت الله مشهدی خلف مرحوم میرزا محمد مهدی شهید ثالث که از حاضرین آن انجمن و در طغیان [۲۲۹] آن پیرگرگ قرایی همواره رای زن بود، به خوانین مزبوره به این آیین خطاب نمود که مخالفت سلاطین با تاج و نگین، کاری است به غایت بزرگ، خاصه با چنین شاهنشایی کشورستان، مخاصمه و مجادله، مهمی است بی نهایت سترگ. الحمد لله دامن دولت وسیع است و هر مرزی از ممالک ایران در تحت اختیار ملک زاده [ای] منبع فرداست که از اطراف ممالک لشکرهای وافر چون دریاهای موج به حرکت آیند و امکان و اهالی این مملکت را مانند خس و خاشاک از جای بریایند. تا زمام اختیار این ملک در قبضه اقتدار یک نفر امیر کارگزار نباشد، خودداری در برابر قشون شهریاری ممکن نیست. اکنون آن که را درین کار سزاوار دانید، کیست؟

خوانین غافل از حقیقت مدعا از راه تعارف اظهار نمودند که: امروز سردار^۴ قرایی به سبب کثرت سنّ و دانایی از همگی بزرگتر و جمیع ما را به منزله پدر عالی گهر است؛

۱. ملی: - «وهله»

۲. ملی: «شاهزاده»

۳. ملی: «پشلو»

۴. ملی: «سپه دار»

صلاح و صوابدید او را به جان و دل مطیع و منقادیم و رقبه هریک بسته به ربقه انقیاد. جناب میرزا ازین حرف مطمئن گشته گفت که: در مراتب ملک‌داری، هریک از مهتر و کهتر را تکلیفی است جداگانه و مهتری و کهتری را هزار نشانه. نشانه مهتری بر مسند عزت نشستن است و لازم کهتری به پای ایستادن و کمر خدمت بستن. اگر درین قول صادق هستید، بسم‌الله! کلاً برخاسته^۱ در پیشگاه ایوان سردار^۲ صف‌آرای شوید. چون اسحق خان در میان امرای خراسان زادگی نداشت و در بدایت کار به حيله و تزویر نام خود را سردار و امیر گذاشت، لهذا جمیع خوانین از گفتگوی جناب میرزا دل‌آزرده گشته از مجلس طرماً برخاستند و دامن‌ها براین^۳ داستان افشاندند و فی‌الغور از شهر بیرون رفته در اتفاق با یکدیگر هنگامه‌ها آراستند.

اسحق خان کار را نه بر وفق مرام دید و از مخالفت کل خوانین با خویش می‌اندیشید، بنابراین از رفتار گذشته پشیمان شد و پیش‌دستی به کار خدمت شاهزاده را مایه ثبات جان یافته در روز جمعه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک به خدمت اشرف شتافت و اشک‌های ملحدانه از دیده جاری کرده چندین دفعه زمین ادب را بوسه داده از کار مخالفت ظاهری فراغت یافت. در روز عید فطر نواب والا را مجدداً بر مسند ایالت نشاند و کوس شادمانی را بلند آواگردانید. چون ازین تردستی‌ها مجدداً آبی به روی کار آورد، لهذا به جهت اثبات خیانت خوانین و اظهار خدمت خویش، مسرعان سریع‌السير به دربار معدلت مدار گسیل کرد و پس از آن میرزا شمس‌الدین تفرشی^۴ الاصل خراسان مسکن معتمد او که در مراحل شطینت و فساد^۵ شریک بزرگ آن پیرگرگ قساوت^۶ بنیاد بود، به سبب اشتباه کاری به درگاه فلک جاه روی آورد.

بالجمله خبر اوّل، که عبارت از مخالفت خوانین با نواب شاهزاده فلک تمکین است، روز نوزدهم شهر رمضان المبارک در چمن اوجان به عرض^۷ دارای زمان رسید و شاهنشاه آگاه بنا بر ملاحظات ملوکانه همان روز این خبر را در سلام عام ظاهر گردانید. نواب ولیعهد زمان با سپاه و نظام آذربایجان داوطلب خدمت خراسان شد و حضرت

۱. ملی: «برخواسته»

۲. ملی: «سپه‌دار»

۳. مجلس: «آن»

۴. مجلس: «نام»

۵. ملی: «شطیب و فساد»

۶. ملی: «قسارب»

۷. ملی: «به عرض»

اعلیٰ عذر مخالفت خوانین را عنقریب با یکدیگر رطب‌اللسان.

چون دیگر در آن صفحات کاری که سزاوار توقف باشد نبود، لهذا در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکرم رایات ظفرآیات از آن چمن فیروزی علامات شقه‌اگشا و در روز ورود به دارالسلطنه قزوین، خبرثانی [۲۳۰] که عبارت از مخالفت خوانین با یکدیگر و تمکین نواب شاهزاده فلک تمکین مجدداً بر مسند ایالت آن کشور باشد، نقاب از رخ برگشود و چند روز موکب فیروزی کوکب در قلعه مبارکه سلیمانیه^۲ از زحمت راه آرام یافت و شب یکشنبه نهم شهر ذیحجه الحرام از ورود خسرو بهرام غلام خیول ملالت و کدورت روی از کاشانه خاطر^۳ اهایلی دارالخلافه برتافت.

میرزا شمس‌الدین معتمداسحق خان قرایی را که در منزل قشلاق شرفیاب درگاه عرش مساق شده بود، در عرض راه سلیمانیه و دارالخلافه طهران عارضه دست داد و در میان صحرا در حالت احتضار بیفتاد. جناب میرزا محمد شفیع در سر راه بر سر او رسید و از اسب پیاده گشته^۴ به دلجویی او کوشید. در آن حالت اقرار کرد که^۵ دو خیانت از من سرزد و از نحوست آن دو خیانت، قاصد مرگم حلقه بر در زد: یکی خیانت با ولی نعمت جهانیان یعنی شاهنشاه جهان، که خود قرآن برداشته یکان‌یکان خوانین خراسان را بر مخالفت با دولت ابد بنیان و موافقت با اسحق خان قسم دادم؛ دیگری خیانت با فلانی که مولف این روزنامه‌چه منظورش بود.

به تبیین این مقال آن‌که، میرزا باقری ترشیزی منشی خراسان با حقیر خصوصیت کامل داشت. قبل از وقوع مصالحه با روسیه، کاغذی از مشارالیه در چمن اوجان آذربایجان به حقیر رسید. جوابی که به او نگاشتم، وقایع گفتگوی مصالحه و تعویق در آن را^۶ داد اعلام داشتم. میرزا شمس‌الدین به جناب^۷ صدارت گفته بود که این شرح کاغذ فلانی که امر مصالحه نگذشته، بیشتر موجب جرأت خوانین در مخالفت شد. صدر جلیل‌القدر از روی نصیحت حقیر را متنبه^۸ ساخت و به کتمان این راز پرداخت.

شاهنشاه آگاه در سلام عام بلفظ معجز نظام فرمود که نصف فساد خراسان به

۳. ملی: «خواطر»

۶. ملی: «داد»

۲. ملی: «سلیمانیه»

۵. ملی: - «که»

۸. ملی: «تنبيه»

۱. ملی: «سفر»

۴. ملی: «گشت»

۷. ملی: «خیانت»

سبب فقدان این رویاه‌پردستان برطرف شد و نتایج خیالات سردار قرایی را در کار مخالفت هنگام تلف آمد.

ذکر آمدن محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم به دعوت خوانین خراسان و آمدن برخی از خوانین به دارالخلافه طهران

این رحیم خان، الترزخان پسر عوض ایناق پسر محمد امین ایناق را برادر است و برحسب تقدیر خوارزمیان را سرور. اصل ایشان از^۱ اوزبکان دشت قبیچاق و پدران آنها در خوارزم ایناق بوده‌اند که عبارت از بیگزاده است. در کیفیت احوال و لات بخارا ذکر شد که خان چنگیزی را از میان برداشته خود مباشر کار سلطنت شدند. الترز پسر عوض ایناق نیز همین سنت را پیش گرفته، در خوارزم فرمانروا گردید. بعد از فوت او رحیم خان برادرش بر صدر مسند خائیت جای گزید.

چون خوانین بد عاقبت خراسان مباشر کاری بزرگ شدند، خواستند پای دیگری را نیز به میان آورده شاید خود را به این وسیله ازین غرقاب به کناری کشند. خان بینوا را به لطایف‌الحیل در عین شدت زمستان با تدارکی شایان از خوارزم به دره‌جز آوردند و خود در خانه‌های خراب نشسته او را تکلیف به تاخت ارض اقدس کردند. خان مزبور مراتب به ملعنت و شیطان خیالی ایشان را دریافت و به تاخت قلعہ [ای] از ولایت دره‌جز اکتفا کرده روی از آن سامان برتافت. بعد از ورود به خیوه که پایتخت خوانین خوارزم است، ملک علی^۲ نامی از معتمدین^۳ خود را با عریضه [ای] معذرت آیین مشعر بر را اظهار افساد خوانین شرارت قرین به دربار عدالت ضمیم گسیل ساخت و از روی کمال ضراعت به عذر [۲۳۱] این جسارت پرداخت. جوابی مطابق سؤال به او داده شد و فرستاده مزبور با نیل مرام مراجعت را آماده آمد.

در خلال^۴ این احوال حسین علی خان قرائی ولد اسحق خان که قبل از وزارت

۲. ملی: «ملک عالی را نامی را» ۳. ملی: «معتبرین»

۱. ملی: - «از»

۴. ملی: - «خلال»

میرزا رضاقلی نوایی در سرکار والی ولایات خراسان وزیر بود، وارد درگاه جهان پناه و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم آرامگاه یافت. مطلب او دو چیز بود: یکی اثبات خیانت سایر خوانین و رفع خیانت از پدر خویش و دیگری بردن سپاه به جهت تنبیه خوانین خیانت‌کیش. در زمستان این سال در دارالخلافه طهران توقف کرد تا از قراری که - انشاءالله تعالی - ذکر خواهد شد، سپاهی جرّار از رکاب ظفر شعار برداشته روی به ارض اقدس آورد.

امیر حسن خان عرب زنگوئی حاکم طبس که مردی خدمت‌گزار [بود] و مخالفت خوانین بدآیین، خلاف طبیعت آن صداقت شعار بود، در همان اوقات علی نقی خان ولدخویش را با عریضه و پیشکش ارادت کیش به دربار خاقانی گسیل ساخت و به اظهار مخالفت صادقانه پرداخت.

ذکر وقایع واقعه در دارالخلافه طهران اعمّ از تفویض استیفای ممالک به جناب امین‌الدوله عبدالله خان و ورود فرستادگان اعراب و ادای قروض جناب معتمدالدوله العلیّه میرزا عبدالوهاب

در ابتدای این سال خجسته مآل قبل از حرکت موکب اجلال، جناب حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله به نظم ممالک عراق و فارس مأمور و حضرت عبدالله خان ولد^۱ ارجمندش که بیگلربیگی اصفهان بود، احضار به حضور معدلت دستور گردید. در هنگامی که^۲ عمارت سلیمانیّه کرج محل نزول خاقانی شد، معزی‌الیه از شرفیابی رکاب فیروزی مآب بهره‌مند و پس از ورود به دارالخلافه طهران، در عوض پدر ارجمند، از منصب وزارت استیفای ممالک سربلند آمد^۳ جناب حاجی محمدحسین خان، نظام‌الدوله لقب یافت و حضرت عبدالله خان از لقب بلند امین‌الدوله‌گی به وادی مفاخرت شتافت.

۱. ملی: - «ولد»

۲. ملی: + «که»

۳. ملی: - «آمد»

در همان اوقات، علی رضایی نام از جانب امیر حیدر توره پادشاه مملکت ماوراءالنهر وارد درگاه آسمان جاه [شد] و مطلب او را کلک دانا بدین نمط آگاه گردید که: پادشاهان ممالک توران خود را کلاً خلیفه می خوانند و سلطان روم را به سبب مواحدت مذهب، خلیفه الخلفاء می دانند. در مسایل شرعیه، فتوی ازو جویند و هر حکمی از جانب او صادر گردد، به همان طریق پویند. امیر حیدر مذکور فرستاده مزبور را به سبب دو مطلب اسلامبول^۱ گسیل ساخت و چون عبورش از راه ممالک ایران بود، به ترسیل عریضه [ای] صادقانه پرداخت. مطالب وی به پادشاه روم، یکی استفتای خرید و فروش اسرای شیعه و دیگری چند کتاب از احکام فروعیّه مشایخ حنفی خواسته بود.

خلاصه فرستاده مزبور به پیشگاه فلک جاه خاقانی مشرف و موازی یکعدد قاب بزرگ به انضمام سرپوش که هر دو از یشم و به یک اندازه تراشیده بودند و مکمل به یواقیت رّمّانی و لعل بدخشانی^۲ گردانیده، با برخی هدایا و تحف از نظر اقدس اشرف گذرانید و از تفقّدات خاطر همایون قرین انواع عزّ و شرف گردید. مهمانداری به همراهی او کرده از راه بغداد روانه روم و مراجعت او با جواب مطالب نامعلوم ماند و هم در آن اوقات دو نفر عرب فصیح اللسان طلیق البیان^۳ با عریضه ارادت ترجمان از جانب یمن [۲۳۲] شرفیاب درگاه مینوون^۴ و مطلب عریضه این که^۵ از تعدیات سعود نامسعود پادشاه نجد شکایت به آستان صاحبقران دشمن شکن آورده بودند. دو سه نفر از اعراب دیگر نیز از جانب سعود نامسعود با تحفی نامعدود که یکی از آن جمله قطعه زمردی ترنجی به اندازه یک کف دست بسیار صاف و روشن و بدون لکه بود وارد و در عریضه انفاذی چنین عرضه داشت که: ازین بعد زوّار^۶ حاجّ عجم را مقرر شود که به سبب قرب طریق از راه نجد آمد و رفت بنمایند که در هر باب رعایت احوال هریک را به واجبی به عمل خواهد آمد.

شیخ علی نامی نیز از جانب حاکم بحرین با چند رشته تسبیح مروارید غلطان و بعضی از نفایس^۷ هندوستان شرفیاب دربار معدلت ارکان و تفصیل مطالب او را کلک

۱. ملی: تاسلامغول.

۲. ملی: «بداخشانی».

۳. سخنور.

۴. ملی: «میبودن».

۵. ملی: «+ بعد».

۶. ملی: «- زوار».

۷. ملی: «نویس».

درافشان بدین آیین رطب‌اللسان است که جماعت اعراب عتوبی ساکن جزایر [خلیج] فارس بعد از قتل نادرشاه افشار بر ولایت بحرین مسلط آمدند و همواره تابعین ایشان که یکی از آن جمله طایفه جواسم ساکن جزیره قشم می‌باشند، بر روی دریا بنای سرقت گذاشته کشتی‌های ایران و هندوستان را به سرقت می‌بردند.^۱ بعد از آن‌که فی‌مابین دولتین علیتین ایران و انگریز بنای دوستی و موافقت استوار گردید، به صوابدید اولیای دولت خداداد، چنین قرار داده که کارگزاران هر دو طرف قرین‌الشرف همت بر استیصال طایفه جواسم، که خاشاک روی دریا گشته، بسته بلکه کشتی ثبات حاکم بحرین را نیز که معاون ایشان است، در هم شکسته باشند. حاکم بحرین خود را غریق بحر اضطراب دید، لهذا متوسل به این دولت جاوید گردید.

بالجمله جواب سفرای یمن و نجد و بحرین به طوری که مصلحت دولت عظمی بود، داده و فرامین عربی در جواب عریضه هریک به مسوده جناب معتمدالدوله العلیه میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک^۲ اصفهانی المتخلص به نشاط محرر و آماده و هریک از آن فرستادگان با انعام و خلعت فراوان روی به صوب مقصد نهاده آمدند.

خلاصه در همین سال خجسته فال همتی از شاهنشاه دریانوال نسبت به جناب معتمدالدوله حمیده خصال مبذول افتاد که تاکنون هیچ یک از سلاطین فلک تمکین را نسبت به چاکران درگاه دست نداد. تفصیل این اجمال آن‌که، جناب معتمدالدوله معزی الیه از راه مشغولی به کمالات روحانی به هیچ‌وجه توجّهی به عالم نفسانی نبود و به جز تقرب به حضرت علیای سلطنت در هیچ امری از امورات دنیوی که عقل معاشش^۳ نامند، اقبال نمی‌نمود. زر و خاک و گوهر خاشاک در نظر همتش یکسان بودی و در تمامت سال اوقات عزیز را صرف مرمت احوال درویشان پریشان می‌نمودی. لوازم خلق را به قوت لایموتی اگر همه نان جوین و سرکه وانگین بودی اکتفا کردی و ملزومات دلق را به همان ملبوسات همایون^۴ که در عرض سال به او مرحمت می‌شد^۵ به سر بردی.

۱. مجلس: «می‌زدند»

۲. منشی‌الممالک، وظیفه‌اش تهیه و ارسال اسناد و مدارک مربوط به امور مملکتی به طور عموم و ولایات بالاخص که با مهر عالی ممهور گشته، بود. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۱۷).

۵. ملی: «می‌رود»

۴. ملی: «همیون»

۳. مجلس: «معاش»

مباشرین و خوان سالاران میرزا را اقطاع و اوضاع از مواجب و مرسوسات او که سالی معادل بیست هزار تومان متجاوز بود، از حدّ درگذشت و در اندک زمانی کار او پریشان گشت. شاهنشاه مرّوت شعار که اکثر اوقات مستفسر احوال آن مشیر بزرگوار بود، وقتی التفات فرمود که جناب میرزا معادل سی هزار تومان مقروض است و قبوض^۱ او در دست طلبکاران مقبوض، دریای همت بی‌کران به جوش آمد و کوس‌التفات بی‌پایان نسبت به او در خروش. مبلغ سی هزار [۲۳۳] تومان زر نقد در عوض قروض جناب میرزا از خزانه عامره مرحمت [فرمود] و این حدیث سامعه افروز هر امت و ناحیت شد. نام قآن و حاتم از همت این خسرو سخاوت شیم از صفحه روزگار طی شد و توسن آن همه افسانه‌های پی در پی از همت سرشارکی پی آمد.

ذکر عزیمت شاهنشاه دوران به زیارت قم و سیاحت کاشان و مراجعت به طهران
و ورود نایب‌السلطنه از آذربایجان و تعیین اسماعیل خان
سردار دامغانی به خراسان

چون شاهنشاه با داد و دین را از مهمّات ملکی فی‌الجمله فراغی حاصل^۲ [شد] و دم سردی در آن سال در دارالخلافة شدّتی کامل داشت، لهذا به عزم زیارت بضعة^۳ معصومه احمدی - صلواة الله علیها - و قشلاقمیشی در متنزهات کاشان رایت عزیمت برافراشت و در همین سال در قریه فین، که یکفرسخی کاشان و چشمه‌ای است در آن از صفا مانند آب حیوان، عمارتی ملوکانه قریب به چشمه طرح فرموده صفای عمارات سلاطین صفویه را که هم در آن سرزمین است، یکی بر هزار فزود. بعد از استیفای خط مستوفی در آن مکان دلگشا و فیض زیارت حضرت معصومه - صلواة علیها - روز یکشنبه هفتم شهر ربیع‌الاول سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از ورود موکب ظفر لوا، عرصه دارالخلافة را مجدداً طراوتی بی‌منتها دست داد و نواب نایب‌السلطنه‌العلیه عباس میرزا

۱. مجلس: «قرض»

۲. ملی: - «حاصل»

۳. جگرگوشه، فرزند.

در همان اوقات تقبیل عتبه علیه خلافت را از دارالسلطنه تبریز پای برگشاد از رهگذر فراغت از زحمت جنگ و فرصت آستان بوسی شهریار با فرهنگ شکرگزاری‌ها به عمل آورد و از کیفیت نظم مملکت آذربایجان و ایمنی رعایای آن سامان حکایت‌ها کرد. اسماعیل خان سردار دامغانی با فوجی از جنود ظفر مبانى و ذوالفقارخان سرکرده نظام سمنانی و مطلب خان ناظم جانباز دامغانی و امان‌الله خان افشار سرتیپ پیاده بختیاری و سوار. خواجه‌وند و - عبدالملکی از قراری که سابقاً اشاره رفت - به دفع خوانین اتراک و اکراد خراسانی از رکاب فیروز حضرت صاحبقرانی برزده و دامان آمدند و در دوازدهم شهر ربیع‌الاول روانه آن سامان شدند. حسین قلی خان ولد اسحق خان قرایی که به جهت استدعای تعیین سپاه در درگاه فلک جاه متوقف بود، مقضی‌المرام و شادکام به آن صوب صواب انجام سبک عنان و فرامین قضا آیین به افتخار خوانین خائن و امین مشعر بر وعده و وعید^۱ و حاکی از بیم و امید از مصدر خلافت صادر و فرمایشات^۲ علیه، آن جیوش بحر خروش را در تدمیر دشمنان دولت قوی ارکان، معین و ناصر آمد.

[مصر]ع: تا چه باشد قرار کار جهان

۱. ملی: «وعده و وعید»

۲. ملی: «فریشت»

فصل چهارم

نخستین شکست فتحعلی شاه

از روسیه و پیامدهای آن

بهاریه سال فرخ فال ایت‌ئیل ترکی مطابق با سنه
یک‌هزار و دویست و بیست و نه هجری و آمد و رفت
ایلچیان دولت روس و انگریز

هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور در این سال خجسته فر بعد از
انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یک‌هزار
و دویست و بیست و نه مطابق ایت‌ئیل ترکی از ساحت حوت به خاور زمین حمل،
نقل نمود [و] به محض طلوع طلیعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی
عدم دلالت فرمود.

باز سفیران گل‌های شکوفه بنای آمد و رفت در تخته‌گاه چمن نهادند و ترکان
تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنة خار، به غارت دارالمرز گلشن دست
برگشادند. زمان دشمنی دی به سر آمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو
فروردین از نشتر سبزه به در آمد.

نوباوگان سرو و صنوبر هر یک از شاه‌دان گلبن عروسی در بر گرفتند و
عندلیبان خنیاگر و قمریان رامشگر تهنیت این عیش نشاط‌آور را نواهای مؤلف و
مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دارالسلطنه گلشن بنای باج نهاد و افغان
هزارستان از سبا یک زرین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی بهشت خراج داد.
باد نوری که بر جمعیت ازهارش سرپیشوایی است، درکنایس گلزار خمرهای باده
لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دارالخلافة چمن رخت برپست.

خسرو فیروز اعنی شاهنشاه عدالت آموز به مبارکی روز نوروز بر بالای اورنگ
آسمان رنگ و فراز مسند خورشید سنگ به آیین جمشید و جم و فریدون ملک عجم
برآمد و شعاع تاج و هاج کیانی و جیقه خورشید تاج خسروانی مهر آسمانی را افسر آمد.
لمؤلفه:

همایون عید نوروز است و شاهان جهان یکسر
نثار عید را بر دوش سردارند و بر کف جان
به درگاه سلاطین سجده گاه داور دنیا
به خرگاه خلائق جایگاه خسرو دوران
شه گیتی ستان فتحعلی شاه آنکه می باشد
فلک عزم و زمین حزم و قضا حکم و قدر فرمان

بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، خیال حفظ ثغور اسلام و انتظام مهمام ممالک
سپهر احتشام خورشیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار سر برزد و به احضار لشکر
انجم حشر فرامین قضا آیین نمونه حکم قدر به اطراف بربو بحر پی سپر آمد. چون در
سال قبل که فی مابین دولتین علیتین ایران و روس عهد موافقت بسته شد، یکی از جمله
شروط این بود که ایلچیان طرفین به جهت رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه به تختگاه
جانبین آمد و شد نمایند و زنگ انگ دار سنوات مخالفت را از آیینه خاطر امنای حضرتین
به صیقل دولتخواهی بزدايند. قرعه سفارت دولت روس به توسط سرگور اوزلی بارونت
ایلچی دولت انگریز به نام حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی^۱ نیکو افتاد و برحسب

۱. میرزا ابوالحسن خان پسر دؤم میرزا محمدعلی، یکی از منشیان حکومت نادرشاه افشار است. وی در سال ۱۱۹۰ ه. ق. برابر با ۱۷۷۶ میلادی در شیراز متولد شده و در دستگاه پدرش پرورش یافته بود. در شبی که نادر کشته شد، میرزا محمدعلی در زندان به سر می برد و قرار بود روز بعد به جرم خیانت به نادر، او را زنده در آتش بسوزانند. پس از قتل نادر، میرزا محمدعلی هم از مرگ رهایی یافت و در عهد کریم خان نیز در خدمت او می زیست تا این که در اواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت. خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی در عقد میرزا محمدعلی بود و میرزا ابوالحسن خان دختر حاجی را به زوجیت انتخاب نمود. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلی شاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمدحسین خان امین الدوله صدر اصفهانی شد که در ۱۲۳۴ ه. ق. به صدارت (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

امراعلی در ابتدای همین سنه میمونه به جهت تدارک کار سفارت و رعایت صله ارحام، به دارالعلم شیراز روی نهاد و چون ایلچی دولت انگریز را قرار این بود که قبل از وصول میرزا ابوالحسن خان به پایتخت دولت روس، خود از آن راه عازم و ایمپراطور اعظم را ملاقات نموده درباب انجام مطالب این دولت قاهره گفتگویی به سزا نماید و کاری را که خود مباشر بوده از عهده برآید، لهذا از درگاه آسمان جاه استدعای ترخیص نمود و به سبب وفور مراحم ملوکانه دربار او، اذن سفیری چنان دولتخواه، منافعی طبع همایون شاهنشاه آگاه بود. بالاخره اصرارش از حدّ درگذشت تا حضرت اعلی به ملاحظه صرفه و صلاح دولت علیه به این معنی راضی گشت، لهذا او را مورد انواع مرحمت و اعزاز فرموده چنان التفاتی دربار او مبذول افتاد که نسبت به هیچ یک از سفرای بزرگ در هیچ دولتی به عمل نیامده بود.

جواب نامه پادشاه ذی جاه انگریز و ولیعهد آن شوکت باتمیز از جانب اعلی و جواب مراسله بانوی حرم سرای آن سلطان ذی شان از کلک منشیان عطارده نشان از قول خادمان حرم محترم حضرت صاحبقران تحریر شد و هدایا و تحفی که لایق بود، تسلیم آن سفیر صافی تقریر آمد. اسبان تازی نژاد ترکمانی [۲۳۵] با ساخت و ستام مرصع و شالهای کشمیری و زریهای اصفهانی مفتول باف مشعشع و ظروف و اوانی طلا که استعمال آن را^۱ به جز ملک زادگان معظّم سزا نبود، به انضمام اسبابی دیگر به انعام آن سفیر صداقت سیر عنایت و مشارالیه مستر موریه نام نایب خود را لقب سفارت صغیره

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

فتحعلی شاه رسید و تا ۱۲۳۹ در همین مقام باقی بود. در ۱۲۱۵ هـ. ق که حاجی ابراهیم از صدارت معزول و زندانی شد، همه بستگان او، یا اسیر و مقتول یا کور و متواری شدند. میرزا ابوالحسن خان نیز که حاکم شوشتر بود، اسیر و به طهران آورده شد. شاه قصد قتل او را داشت، ولی با وساطت درباریان از مرگ نجات یافت و به صورت تبعید مجبور به اقامت در شیراز شد و چندی بعد به کمک انگلیس ها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید. در سال ۱۲۲۳ هـ. ق پس از این که صدر اصفهانی وساطت او را کرد، از بمبئی به تهران آمد و سال بعد به عنوان ایلچی مخصوص از تهران به اتفاق «جمیز موریه» منشی سفارت انگلیس روانه لندن شد و از راه گرجستان، ارمنستان، آناتولی و قسطنطنیه با کشتی مخصوص نیروی دریایی انگلستان به نام فریگیت به جزیره مالت و از آن جا از راه تنگه جبل الطارق به انگلستان رفت. او عضو فرماسون بود و عهدنامه های ننگین گلستان و ترکمانچای را امضا نمود. (حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل راثین، ص ۱۷-۲۰). ۱. ملی: + «دیگری»

داده و در پایتخت دولت علیه نهاده و در اواسط شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از راه پطرپورغ روانه آن حدود و ناحیت گردید. بدون اغراق هنوز اکثری از کارپردازان دولت قاهره را حسرت مصاحبت و مجالست او در دل است و فقرات حسن رفتار و سلوک او ورد زبان جاهل و کامل. حاجی میرزا ابوالحسن خان نیز بعد از مراجعت از شیراز به سفارت^۱ دولت روس مأمور [شد] و چون از فرستادن او استرداد ولایات متصرفی منظور بود، لهذا صاحبقران اعظم تدارکی شایان با او همراه نمود که حضرت امپراطور و امنای آن دولت ابد دستور را به ریزش موفور راضی و مسرور دارد و رشته استرداد ولایات را به هر نوع که تواند به دست آرد. مبلغ ده هزار تومان نقد و موازی دو زنجیر فیل و ده راس^۲ اسب بی عدیل و یکصد طاقه شال عمل کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر و چند دانه لعل بدخشانی و یاقوت رمانی و شمشیرهای خراسانی و زری‌های مفتول باف اصفهانی و قوطی‌های مرصع فادزهر و مومیایی و قلمدان استادان نقشبندی و قالی‌های هراتی ابریشمین و اوضاعی زیاده از اندازه تحقیق و تخمین، به صیغه هدیه امپراطور اعظم و تعارف امینان آن دولت مَفْخَم تسلیم اوگشته در روز بیست و پنجم جمادی الاخره سنه مزبوره روانه آن حدود و ثغور شد و پس از آن نیز متدرجاً برات چهل هزار تومان نقد از تجار گیلان گرفته و به جهت او فرستاده شد که در راه استرداد ولایات صرف نماید، بلکه تواند گوی نیکنامی از میدان بریابد. بالاخره از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد.

[مصر]ع: به نومیادی بدل شد آخر آن امیدواری‌ها

ذکر دعوای اسماعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی
و شکست آن جنود شیطانی از تأییدات ربّانی و طالع فیروز خسروانی

در آخر وقایع سال قبل نگارش یافت که، اسماعیل خان سردار با جمعی از میران دربار و شیران بیشه کارزار به دفع جماعت اشرار روانه خراسان و آن دیار شدند. بعد از

۱. ملی: - «به سفارت»

۲. ملی: «مبلغ دو هزار تومان نقره موازی و زنجیر فیل و دو رأس»

ورود او به ارض اقدس رضوی چند روزی به جهت زیارت آن مهین ذریه^۱ مصطفوی و آسودگی سپاه رکاب خسروی توقف ورزیده و در روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع الآخر از باطن آن بزرگوار همت طلبیده و به طالع بی‌زوال شاهنشاه تاجدار متوسل گردیده از ارض^۲ اقدس حرکت و در حوالی شهر طوس منزل نمود.

طوایف اتراک و اکراد از قبیل رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان و نجفقلی^۳ خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلرخان چاپشلو حاکم اتک و سعادت قلی خان بغایرلو^۴ حاکم جهان ارغیان کلاً با لشکرهاى آراسته به عزم جسارت از جای برخاسته هر یک از مقر حکومت حرکت و روی نحس به طوس با سعادت نهادند [و] در شب شنبه نوزدهم شهر مزبور شبیخونی به اردوی سردار^۵ مذکور برده از بخت^۶ بلند خسرو فیروز و جان‌فشانی قشون جلادت آموز تیره‌روز^۷ [شدند] و جمعی از ایشان نشانه تیر و تفنگ دلدوز گشته تلف گردیدند.

علی‌الصباح که سردار تیغ‌بند [۲۳۶] عرصه خاور بر خنگ نیلی فام گنبد اخضر برآمد و جنود کواکب را از اولین حمله او عمر گرانمایه سرآمد، سردار دامغانی جنود ظفر مبانى را فوج فوج و دسته دسته کرده و هر فوجی را به دلاوری و هر دسته [ای] را به گندآوری سپرده چون شیران خشمناک به آن روباهان بی‌باک روی نهادند و از هر طرف در^۸ تدمیر آن ملاعین ناخلف، کمین کین برگشادند. جمعیت خصمان بیست هزار و قشون رکابی پنج هزار بودند و با وجود آن قلت، از کثرت توجه شاهنشاه فیروز آیت باده مساوی آن قوم عفریت سیرت برابری می‌نمودند.

نجف‌قلی خان شادلو و سعادت قلی خان بغایرلو در اوّل وهله^۹ بر سر جانبازان سمنانی و دامغانی و توپخانه البرز مبانى تاختند و از ضرب گلوله‌های توپ البرز کوب که به منزله صواعق آسمانی و مهره‌های آتشین تفنگ که به مثابه شهاب ثاقب در رجم جنود شیطانی است به هزیمت پرداختند. رضاقلی خان زعفرانلو و بیگلرخان چاپشلو از طرفی دیگر خود را بر تیپ امان‌الله خان افشار زده، داخل شدند. دلاوران خواجه‌وند و

۱. ملی: «نجفعلی»

۲. ملی: «ارض»

۳. مجلس: «دودمان»

۴. ملی: «تخت»

۵. ملی: «سرا»

۶. ملی: «بغایرلو»

۷. ملی: «و حله»

۸. مجلس: «به»

۹. ملی: «نیروز»

عبدالملکی و شیراوژنان بختیاری دست به آلات و ادوات حرب برده با آن گروه^۱ نکبت پژوه جنگ در پیوستند و در اندک کوششی از یمن طالع خسروی آن خیول ثعالب اصول را چون عهدنا قبولان درهم شکستند.

ترکان و کردان خراسانی از هر طرف پای گریز برگشادند و گردان عراقی تا حوالی شهر خیوشان به تعاقب فراریان روی نهادند. جمعی کثیر قتیل شمشیر و جمعی^۲ غفیر اسیر و دستگیر گشتند. سردار و همراهان، مظفر و منصور به معسکر خویش وارد، و یکروز توقف کرده، روز دیگر با کسب بسیار و اسیر بی شمار وارد ارض فیض آثار گردیدند.

در اوایل شهر جمادی‌الاولی این خبر بهجت اثر در دارالخلافه طهران به عرض شاهنشاه مظفر رسید و درازاء آن فتح نمایان هریک از سردار و سران و امیران را مورد التفاتی بی اندازه گردانید.

[مصر]ع: قدر خدمت را نداند کس به جز خدمت شناس

ذکر حرکت موکب با شکوه به ولایت فیروزکوه

و خبر طغیان محمد زمان خان قاجار ضلالت پژوه و گرفتاری آن سراپا اندوه از جان افشانی‌های^۳ استرآبادی گروه

موکب فیروز در روز شنبه یازدهم شهر ربیع‌الثانی سنه یکهزار و دوست و بیست و نه باجیشی بحرکردار از دارالخلافه ارم آثار حرکت و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه قصر قاجار، محمدقاسم خان قوانلوی داماد و فرج‌الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی و یوسف خان سپهدار و حسن خان قاجار قزوینی را با افواج پیاده و سوار و توپخانه صاعقه‌بار به منقلای اردوی کیوان آثار روانه حدود بسطام و چمن کالپوش و حول وحوش آن دیار فرمود. پس از آن با جیوش بحر خروش از آنجا نهضت کرده در

۱. ملی: «کنه‌ده»

۲. ملی: «جمعی»

۳. ملی: «فانی‌های»

چمن فیروزکوه، نصب رایات جلال نمود^۱. چون چند شبان روز متوالی اوقات همایون به عیش و شکار گذشت، خبر طغیان محمدزمان خان عزالدینلوی قاجار به توسط کارگزاران نواب محمدقلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان مقروع سمع همایون گشت.

تبیین این مقال آنکه، سلطان سعید شهید محمدشاه اول معروف به آقا محمدخان را با طایفه عزالدینلو به جهات مختلفه التفات بی شمار بوده و این محمد زمان خان را که ترکی یکه سوار و در جرگ [ه] آقایان قاجار سفرأ و حَضْرأ جریده [۲۳۷] و سُبای، پی سپار بود، از حَضِیض ذلت برداشت و بر اوج عزت برافراشت. در اندک زمانی امیری با اعتبار شد و شاهنشاه تاجدار، اقتدا به عم بزرگوار کرده بیشتر از پیشتر او را بر روی کار آورد. چندی از حکومت ولایت بسطام و کبود جامه مفتخر و پس از اطفاء نایره طغیان خواجه کاشغر به ایالت ولایت استرآباد سربلند و بهره‌ور شد.

سالی نگذشت که آن غول جهالت نشان را خیالای نفسانی دماغی گشت [و] چون از کارگزاران نواب شاهزاده محمدقلی میرزا وحشتی کامل در دل داشت، لهذا روزبه‌روز وحشت زیاده گشته بالاخره روی به کفران نعمت گذاشت. نخست جمعی از معارف قاجاریه و عظمای استرآباد را که خدمت‌گزار دولت پایدار و از ایشان نامطمئن بود به بهانه استمالت طایفه یموت به دشت ترکمان فرستاد و در حُفیه در باب گرفتن ایشان با طایفه ترکمان قرارها داد [و] امیرخان برادرش را به قلعه ماران و محافظت آن سامان روانه و خود بی‌بهانه، اظهار عصیان و طغیان کرده تیر طعن و لعن را نشانه آمد. برخی از بی‌مزاجان طایفه قاجار و قلیلی از بی‌نام و نشانان و رجاله‌گان استرآباد را با خود یار و هریک را در قریه و سامانی حکم‌گزار کرد و با خوانین ضلالت آیین خاور زمین نیز کانون مراودت را گرم آورد. معادل سی‌هزار ترکمان یموت و کوکلان را درین داستان با خود همدستان ساخت و با خیال خام عزیمت دارالخلافه طهران، به فکر حيله و دستان پرداخت غافل از این‌که:^۲

اگر چه شعبده باز است چرخ این نکند

که شاه‌باز درآرد ز بیضه عصفور

۱. ملی: «از آن‌جا و نهضت گروه در چمن فیروزکوه به نصب رایات جلال نمود»

۲. مجلس: «شعر»

بالجمله چون حرکات آن دیوانه قابل تعیین لشکر از رکاب خسرویگانه نبود و در کیش ملکداری نیز دفعش لازم می نمود، لهذا مثالی واجب الامثال از مصدر خلافت و جلال به عهده سادات و علما و کدخدایان و رعایای استرآباد صادر و حکم محکم خسروانی چنین سایر و دایر آمد که یا محمد زمان خان دیوانه با دستان بسته به دربار خجسته حاضر آرند یا عنقریب مردان آن دیار را قتل شمشیر و زنان و صبیان را اسیر دست غازیان شیرگیر شمارند.

جاسوسی از آن دیوانه منحوس را در اردوی اعلیٰ دیده بشناختند و پس از اطمینان، مثال بی مثال را به او سپرده روانه ساختند. پس از ترسیل فرمان مطاع، بلافاصله اختر کاویانی آفتاب شعاع از چمن فیروزکوه حرکت و در علی بلاغ دامغان نزول اجلال دست داد و شاهد گرفتاری آن کافر نعمت خوان احسان شهر یاری نقاب از چهره برگشاد. تفصیل این اجمال آنکه، جاسوس مزبور بعد از وصول به خارج شهر استرآباد، تا امر را بر قلعه گیان مشتبّه سازد، پشته [ای] از علف ترتیب داده و فرمان همایون^۱ را در میان آن نهاده و بر پشت کشیده وارد شهر گردید و در خانه شیخ الاسلام آن ولایت رفته مثال اعلیٰ را تسلیم گردانید. حضرات سادات عالی درجات آقا محمد محسن و آقارضا و سایر نبایر و نتایج سید عالی گهر سید مفید استرآبادی، بلاتوقف و درنگ در همان شب کدخدایان و معارف استرآباد را در سرای خویش جمع کرده و فرمان قضا جریان را بیرون آورده از فقرات بیم و امید خسروانه ایشان را آگاه و علی الصبّاح با جمیع اهل آن ولایت به دفع آن خان خائن ضلالت آیت روی به راه آوردند. سرای خان ناسزا محاط آن جمع از جان گذشته آمد و بخت [۲۳۸] از آن مجنون با اجل مقرون برگشته؛ خلاصه به هر نوع که بود، خان و متابعان او را دستان بسته و مسرعی به اردوی معلی فرستاده در انتظار حکم ثانی نشستند.

شاهنشاه آگاه که در همه جا فضل اله رهروی^۲ بخت فیروزش همراه است، میرزا محمد یوسف اشرفی مازندرانی نایب مستوفی الممالک را به ضبط اموال و میرزا محمد خان عرب بسطامی [و] یوزباشی غلامان خاصه را به آوردن خان نکبت خصال و

۱. ملی: «همیون»

۲. مجلس: احتمالاً «نیروی»

سایر متابعان بدحال او مأمور [کرد] و رایات منصور از منزل علی بلاغ شقه گشا گشته در روز شنبه ششم شهر رجب المرجب، چمن نمکه دامغان مضرب خیام ظفر دستور شد. امیرخان برادر محمد زمان خان را نیز لطفعلی خان کتول در قلعه ماران دستگیر ساخت و هر دو برادر را با متابعان دیگر در چمن نمکه مأمورین حاضر آورده و قهرمان مواخذت به کار سیاست پرداخت. نخست آن دو برادر بدگهر را به شراکت بر فلک آویختند و فرّاشان با فروشان به ضرب چوب سندان کوب ناخنان ایشان را ریختند. در زیر فلک آن دو برادر ریش‌های یکدیگر را گرفته بر سر و مغز هم می‌نواختند و ظهور آن خیانت را بر گردن یکدیگر مسجّل می‌ساختند. پس ازین تنبیه قلیل محمدزمان خان را لوطیان اردو بازار بر الاغی و ارون سوار و سر و بر او را مانند^۱ عروسان زینت و نگار داده و چهارزشتش را آرایشی هفت‌گانه کرده با اسباب و اوضاع مسخرگی در اردوی ظفر شکوه گردانیدند و بعد از آن هر دو برادر به جرم کافر نعمتی از دو دیده نابینا گردیدند.

محمدحسین آقای^۲ قاجار شامیاتی و علی مردان و ملک عبدالحسین و مرتضی قلی استرآبادی را که به نظم کار آن ضلالت شعار در آن دیار مشغول کار شیادی و طرّاری بودند، به حکم شهریار ظفرمند بند از بند جدا نمودند. از غریب اخبار این‌که، از قراری که در بدایت کتاب ذکر و ایراد شد، فضلعلی بیک شامیاتی جدّ این محمدحسین آقارا، نواب فتحعلی خان خلد مکان به جرم مخالفت از پای درآورد و ولد فضلعلی مذکور را که جدّ دیگرش بود، محمدحسین خان مغفور به گناه کفران نعمت مقتول و معدوم کرد. محمدتقی بیک پدر همین محمدحسین آقا را سلطان شهید محمدشاه اول انارالله برهانه - به سبب طغیانی که ورزیده بود، سرگردان بیابان فنا نمود و به لفظ دُرر نثار چنین فرمود که: این محمدحسین آقا رسد^۳ ولیعهد دولت جاودانی، یعنی نواب جهانبانی است. مصداق «الملوک مله‌مون» به ثبوت رسید و آن کفران نشان از ضرب تیغ دژخیم روانه درکات نیران گردید.

ایام شوم طغیان محمد زمان خان چون بخت منحوسش سیزده روز بود [و] در روز چهاردهم کوکب اقبال شومش روی به زوال نمود. بالجمله سادات رفیع الدرجات

۲. ملی: «محمد حسین خان آقای» ۳. رسد: بهره، نصیب

۱. ملی: «بردراماند»

استرآباد درازاء این صداقت شعاری مورد انواع تفقّادات و صاحب تیول و اقطاع بلانهایات شدند. ایالت استرآباد به ضمیمه ملک آرایسی دارالمرز مازندران به نواب محمّدقلی میرزا عنایت و موکب فیروز از چمن نمکه حرکت کرده در نوزدهم شهر رجب المرجّب، ساحات ارباع میدان، جوق مضرب سرادقات فیروزی آیت گردید.

مصرع: تا چه زاید بعد ازین از طالع شاهنشهی

ذکر عزیمت اسماعیل خان سردار به صوب هرات
به جهت امداد حاجی فیروزالدین میرزای افغان و رجعت از آن سامان

[۲۳۹] ابراهیم خان هزاره که یکی از مفسده‌جویان خراسان بود، بعد از آن‌که اسحق خان قرایی بساط موافقت را با خوانین بدآیین برچیده از روی ملاحظه مصلحت وقت به نواب شاهزاده محمد ولی میرزا خدمتگزار گردید، ابراهیم خان نیز مثل سایر خوانین از ارض اقدس بیرون آمده در قریه ابدال آباد جام منزل نموده و با حاجی فیروزالدین میرزای والی هرات ابواب مراودات برگشود. [و] حاجی فیروز را ترغیب به تسخیر غوریان کرده بهانه عدم استقلال نواب^۱ شاهزاده و مفسدت‌جویی خوانین را دلائل و براهین مسجل در اتمام این کار به میان آورد و تعهد نمود که هرگاه لشکر افغان به محاصره غوریان آید او نیز با جمعیت هزاره به امداد آمده، هنگامه‌ها^۲ آراید. حاجی فیروزالدین، ملک قاسم میرزای ولد خود را با حاجی آقاخان هراتی وزیر و جمعیتی از سپاه بر سر غوریان فرستاد و محمدخان ولد اسحق خان قرایی در قلعه غوریان محصور افتاد. به مواضعه پدر بدگهرش، آدمی به قندهار نزد کامران میرزای ولد شاه محمود روانه و قرآنی^۳ ممهور به مهر خود و پدر نزد آن دیوانه گسیل و کامران را^۴ به فسانه سپردن ارض اقدس با جمعیتی کامل به محاصره هرات دلیل شد.

حاجی فیروز بعد از وصول خبر کامران میرزا از کردار سابقه پشیمان و ملک قاسم

۱. ملی: «ذات»

۲. مجلس: «هنگامه را»

۳. مجلس: «+ نیز»

۴. ملی: «- را»

ولد خویش را از دور غوریان برداشته معتمدین چند نزد اسماعیل خان سردار روان ساخت و دست امید به دامن توسل دولت علیه زده به تمنای حرکت سردار با لشکری جراز به دفع کامران میرزای غدار پرداخت. حجت‌های معتبر به مهر خویش و خوانین افغان ارسال داشت که هرگاه سردار با اقتدار عزم این دیار نماید و دفع شر کامران را به‌طوری‌که داند مباشر آید، علی‌العجاله مبلغ پنجاه هزار تومان نقد به صیغه پیشکش داده و مالیات همه ساله را به گردن نهاده سکه و خطبه به نام نامی شاهنشاه گرامی زنند و خوانند و بعد ازین در میدان مخالفت توسن فسادی نرانند. سردار نامدار با برادران خویش ذوالفقار خان و مطلب خان و همان جمعیت رکابی که به همراه داشت، روی به صوب هرات گذاشت.

بعد از ورود به منزل پل نقره، سه فرسخی هرات، معلوم آمد که کامران میرزا در منزل روضه باغ، که سه منزل بالاتر از هرات است اقامت دارد. سردار به عزم تلاقی آن بدکردار بنه و اغروق را در پل نقره نهاده پرچم رایات ظفر را به جانب اردوی کامران میرزا تاب داد. پس از وصول سردار به منزل پل مالان که یک منزل فراتر از هرات است، کامران آن سیل بلا را به آن جانب شتابان دید و به مشورت خوانین افغان مصلحت در درنگ ندیده به صوب قندهار برگردید. نصیرخان هزاره قوللر آقاسی خود را به معذرت نزد سردار فرستاده و عزیمت خود را محض دشمنی با حاجی فیروز به قلم داد و به توسط نامه دوستانه، زبان به عذرخواهی برگشاد. بالجمله حاجی فیروزالدین به عهد خویش وفا کرد و ذوالفقار خان برادر سردار را به شهر بُرده آدای تنخواه پیشکش را با سایر تعارفات و ملزومات با سردار و همراهان به عمل آورد. سردار با اقتدار در اواسط شهر رجب‌المرجب مظفراً منصوراً وارد ارض اقدس گردید و این خبر در اوایل شهر شعبان‌المعظم در چمن سلطان چوق به عرض^۱ دارای دادگر رسید و موجب خوشنودی [۲۴۰] گردید. لمؤلفه:

چاکری از باب سلطان باج هندستان ستاند

بنده [ای] از جیش خاقان مرز کالنجر گرفت

ذکر ورود نواب شاهزادگان محمدولی میرزا و حسن علی میرزا^۱ به اردوی همایون و مراجعت ثانی ایشان به خراسان و طهران

در اوقاتی که اسحق خان قرایی ولد خود حسین علی خان را به دارالخلافه فرستاد، یکی از جمله مطالب این بود که: به سبب وحشتی که فی مابین خوانین خراسان و نواب شاهزاده محمدولی میرزا واقع شده، دیگر سلوک ایشان با یکدیگر ممتنع است. هرگاه شاهزاده [ای] دیگر^۲ به ایالت معین و نواب معزی الیه احضار به دربار مینوون گردد، امور خراسان قرین نظامی تازه و خوانین کلاً مصدر خدمات بی اندازه خواهند شد. درین اوقات نیز این حدیث را با سردار دامغانی به میان آورده به هر طریق که بود، سردار را نیز درین معنی با خود شریک نمود.

شاهنشاه آگاه بنا بر تصدیق سردار و اتمام حجت بر اشرار، نواب محمدولی میرزا را از خراسان و حضرت حسن علی میرزا را از طهران به اردوی فیروزی نشان احضار فرمود؛ مقصود این بود که هرگاه مصلحت دولت اقتضا نماید، ایالت آن دو ملک را^۳ میان آن دو ملک زاده تبدیل فرماید.

شاهزادگان نامدار هریک به چاپاری روانه و در چمن میدان چوق شرفیاب رکاب خسرو یگانه شدند. صاحبقران معظم را درباب این معامله و مبادله تردیدی بود، لهذا این حکم را محول به استخاره از کلام الله مجید فرمود: فعل تبدیل بدو ترک آن خوب آمد و نواب محمد ولی میرزا به رجعت ارض اقدس، هم آغوش شاهد مطلوب [شد]. جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک به جهت استمالت خوانین طاغی در رکاب نواب شاهزاده روان شد و فرج الله خان افشار نسقچی باشی به سبب رسانیدن مواجب و علوفه سپاه ظفر پناه به آن سامان شتابان آمد. ایالت دارالعباده یزد ضمیمه فرمانروایی دارالخلافه و بسطام [گشت] و نواب حسن علی میرزا از ظهور این مکارم سنیه در مراجعت دارالخلافه شادکام گردید.

۱. ملی: «حسین علی میرزا»؛ با توجه به متن اکسیرالتواریخ، حسن علی میرزا، درست است.

۳. مجلس: «در»

۲. ملی: «دیگر»

ذکر مأموریت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی به دارالخلافه طهران

چون طوایف ترکمانان یموت و کوکلان به سبب موافقت با خواجه کاشغری و محمد زمان خان نادان مستحق تنبیه و تأدیب فراوان بودند، لهذا از موکب اعلی، اللهیار خان دولوی سالاربار و حاجی رضا قلی خان قاجار و عیسی خان دامغانی امیرآخور^۱ و غلام پیشخدمت‌باشی دربار جهان مدار و جمعی دیگر از سرداران نامدار با فوجی از غازیان شیرشکار اعم از پیاده و سوار با زنبورک‌خانه صاعقه بار روی به دشت گرگان نمودند.^۲ ظهیرالدوله محمدقاسم خان قاجار و فرج‌الله خان افشار و یوسف خان سپهدار که از قرار تذکار در چمن کالپوش اقامت داشتند، برحسب امر همایون با جمعیت خود درجایی معین به امرای مأموره ملحق گشتند و همت برتدمیر آن قوم بی‌باک گماشتند. جماعت بدعاقبت ترکمان به سبب طول اقامت امرا و سپاه در چمن کالپوش و توقف موکب اعلی در میدان چوق مظنه دستبرد کرده و قبل از وقت احتیاط کار خود را به عمل آورده اهل و عیال و احوال و ائقال خود را به سمت سقناقات صعب‌المسالک رانده و مردان ایشان جریده و شبای در آن حوالی و حواشی مانده بودند. چون طلّیه رایات منصور را از دور دیدند، به جنگ [و] گریز [۲۴۱] خود را پس کشیدند. منظور ایشان آن بود که سپاه مظفر را ازین حیلّه مستنکر پیشتر برده تا در جایی که از آب و آبادانی دور باشد، منزل سازند و خود با اطمینانی کامل به حصول کام دل پردازند. سرداران لشکر قیامت حشر خدعه آن^۳ جماعت بدگهر را یافتند و صحیحاً سالماً روی از آن سامان برتافتند. تنبیه آن طایفه موقوف به وقتی دیگر شد و وقوع این واقعه محول به تأثیرات قضا و قدر آمد.

بالجمله موکب اعلی در بیست و ششم شهر شعبان‌المعظم از چمن میدان چوق

۱. کسی که به امور اصطبل قیام کند؛ و میرآخورباشی امیرالامراء بود (معین). امیر آخورباشی در عهد صفوی و سلاطین افشار وزند و قاجار مقام رسمی بود که «مستول اداره امور موکب سلطان به شمار» می‌آمد. (ر.ک: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۴).

۲. ملی: «نهادند»

۳. ملی: «خدعه‌دان»

حرکت کرد و چندی در منزل علی بلاغ دامغان و بیلاقات فیروزکوه و لاریجان و نوا به صید و شکار و تماشای مرغزار و آنهار به سر برده در اواخر شهر رمضان المبارک در ساعتی سعد^۱ نزول موکب اجلال به دارالخلافة بی زوال دست داد.

[مصر]ع: دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر سور پرسرور نواب شاهزادگان امام میررای^۲ سرکشیکیچی باشی دربار گیتی مدار و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محمدرضا میرزای عالی مقدار و غیره

صد شکر که ایوان کیان جای سرور است

ابنای ملک را که آرایش سور است
بعد از مراجعت از سفر فیروزی اثر که شاهنشاه مظفر را از تنبیه دشمنان و تنظیم مهام ممالک محروسه ایران آسایشی دست داد و از هر طرف ابواب بهجت و کامرانی بر چهره اولیای دولت جاوید مبانی برگشاد، رای ممالک آرا به آرایش سور با سرور چهارنفر از ملک زادگان که عبارت از نواب امام و یردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکیچی باشی دربار جهان مدار و نواب محمدرضا میرزا و حیدر قلی میرزا و محمود میرزاست، مصمم آمد. شاهزادگان خجسته خصال از شرق و غرب و جنوب و شمال و امرا و سران نامدار از هر ناحیت و دیار با اسباب و اوضاع بسیار^۳ از ملزومات این عیش بهجت آثار برحسب احضار به دربار کیوان مدار روی آوردند و ارباب اطراب^۴ شاهراه درگاه مجرّه مآب را قدم از سر کردند به حکم محکم خدیو آفاق، اسواق کهکشان مساق و میادین سپهر آیین را از آرایش دبایج^۵ چینی و رومی و نصب مرایای^۶ روسی و فرنگی و سایر اسباب عیش، رشک نگارخانه چین ساختند و در مدت هفت شبانروز کاربردان این عیش فیروز به انجام کار پرداختند. غبار ملالت از صفحه خاطر

۱. ملی: «شد»

۲. ملی: - «میرزا»

۳. ملی: «زیاد»

۴. ملی: «ازباب اطراف»

۵. جمع دبایج به معنای نوعی پارچه ابریشمی رنگین؛ مجلس: «وبانج»

۶. آینه‌ها

پیر و جوان برخاسته^۱ شد و دامان آمال غنی و فقیر از زرافشانی دست کان پیوست صاحبقران عرش نظیر مشحون از خواسته‌های ناخواسته [گردید].

صبیه مرضیه^۲ مرحوم حسین قلی خان به نام نامی شاهزاده محمدرضا میرزا و دو صبیّه محمدخان قوانلوی قاجارایروانی از همسری نواب امام ویردی میرزای ایلخانی و محمود میرزا فرق اعتبار قرین^۳ فرقد و صبیّه مهرعلی خان^۴ بنی عمّ مخطوبه نواب حیدرقلی میرزای آسمان مسند بود. در شبی فیروز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز چهار برجیس سعادت اندوز را با چهار زهره زهرای آسمان جلالت بر وفق شریعت غرّا شاهد مواصلت دست داد و زهره رامشگر بر فراز چرخ اخضر به جهت تهنیت این سور بهجت سیر، لب به تغنی^۵ برگشاد. علی الصّباح پیشکش‌های شایان به مبارکی این عیش مسرت نشان از پیشگاه حضور خاقان عدالت ارکان گذشت و هر صاحب [۲۴۲] شوکتی از فیض همّت دست^۶ بحر خاصیت به احسان خلّاع زرتارقرین انواع عزّت و افتخار گشت. شاهزادگان و امرا هریک به محل ایالت شتافتند و ارباب اطراب نیز به انعام و احسان بی حساب اذن مراجعت یافتند. لمؤلفه:

تا هست تخت آسمان بخت ملک برپا بود

هر روز در دوران او صد عیش پابرجا بود

ذکر ورود هنری الس^۷ سفیر دولت انگریز به جهت تغییر چند فقره

از فصول عهدنامه به درگاه معدلت آمیز

عهدنامه [ای] که فی مابین اولیای دولت ابد مدّت یا سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیّه انگریز در سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بسته شد، پس از آن‌که ملحوظ کاربردان آن شوکت سنیه افتاد، بنابر ملاحظات چند، دو فصل از آن را چنان

۳. مجلس: فرق

۲. ملی: - «مرضیه»

۱. ملی: «برخواسته»

۶. ملی: - «دست»

۵. ملی: «به مغنی»

۴. مجلس: «مهرخان»

۷. در متن رسمی عهدنامه مفصل ۱۲۲۹ ه. ق، عالیجاه هنری الس آمده است.

مصلحت دیدند که تغییر یافته، معتمدی به جهت آن تغییر به دربار دولت شتابد؛ لهذا فی‌القور هنری الس نام که جوانی دانا و در انجام مهمات معظمه توانا بود، از راه اسلامبول به چاپاری به دربار این شوکت سنیّه فرستادند و خطّ وکالت در تغییر فصول مزبوره را به دست او دادند. مشارالیه در اواخر شهر ذی‌قعدّه الحرام سنه یک‌هزار و دو‌یست و بیست و نه وارد^۱ دارالخلافه طهران و پس از دوروز آسودگی شرفیاب حضور عدلت ارکان گردید. با امینان دولت قاهره عهدنامه مزبور را بر وفق معهود و منظور در مجالس متعدّد^۲ نشستند و به صلاح یکدیگر بستند. از آن دو فصل، یکی فصل ولیعهدی مقید به اسم بود که بنا بر ملاحظات چند مصلحت در آن دیدند که ولیعهد مطلق نوشته شود؛ دیگری فصل دو‌یست هزار تومان وجه امدادی بود که قبل از ظهور صلح دولّین ایران و روس چنان قید شده بود^۳ که در هنگام جنگ همه ساله داده باشند، بعد از ظهور مصالحه به این نوع تغییر داده شد که اگر بعد ازین از طرف روسیه سبقت در جنگ بشود، دولت انگریز کمافی‌السابق وجه مزبور را همه ساله کارسازی نمایند و هرگاه سبقت از جانب این دولت علیه باشد، تنخواه داده نشود. چون مقصود از سبقت، تجاوز از خاک خود نمودن است، بنا بر آن از قراری که در فصل چهارم عهدنامه مبارکه ایراد شده و به نظر می‌رسد باید در تشخیص خاک ایران و روس ایلچیان و وکلای دولت انگریز و دخیل^۴ بوده تا در هنگام ظهور مجادله سبقت را مشخص نموده باشند. عهدنامه مبارکه را نخستین نموده و وکلا طرفین مهر نموده و خطّ گذاشته به یکدیگر سپردند و صورت آن، این است:

صورت عهدنامه دولّین ایران و انگریز که سرگور اوزلی بارونت از ابتدا بسته و
به سبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مسترالس درثانی بهم پیوسته است
الحمد لله الکافی الوافی

اما بعد^۵ این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و به

۳. ملی: - «بود»

۲. مجلس: «متعدد»

۱. ملی: «از»

۵. ملی: - «اما بعد»

۴. ملی: «و قبل»

دست اتفاق وکلاء حضرتین بهیئتین به رسم عهدنامه مفصل بر طبق ما صدق و خلود پیوسته می‌گردد. چون قبل ازین که عالی‌جاه زبده السفراء سرهر فردجنس^۱ بارونت از جانب دولت بهیه انگریز به جهت تمهید مقدمات یکجتهی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود، عهدنامه مجملی فی مابین وکلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم بالقابه و حاجی محمدحسین خان مستوفی الممالک^۲ دیوان معظم باوصافه با مشارالیه که وکیل [۲۴۳] و سفیر دولت بهیه انگریز بود، به شروط چند که تبیین و تعیین آن به عهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت بهیه انگلتره مصدق و ممضی آمد. بعد که عالیجاه سرگور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلاق پناه پادشاهی گردید، از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل دریاب یک جتهی بوده وکلای آن همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابدید مشارالیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آن که عهدنامه یک جتهی و اتحاد مزبور منظور دولت بهیه انگلتره گردیده بود، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم یک جتهی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طی نامه [ای] دوستانه خواشمنند تغییرات مزبوره گردید، لهذا مجدداً جناب صدر معزی‌الیه و نایب‌الوزاره

۱. در نسخه ملی اشتباه آمده، سر هر فرد جنس صحیح است.

۲. مستوفی در لغت به معنای کسی است که عواید مالیاتی را حساب می‌کند. معین در توضیح این لغت از احمد هرمزد نقل می‌کند که تا قبل از دوره مظفرالدین شاه در رشته مالیه معمولاً یک مستوفی و یک سردفتر دار بود. مستوفی کارش این بود که حساب یک ولایت را می‌رسید. (مثلاً ولایت همدان در وزارت مالیه یک مستوفی داشته). معاون مستوفی را سر رشته‌دار می‌گفتند. برای ولایات از طرف دفتر استیفاء مرکز مستوفیان خوش نام و درستکار انتخاب می‌شدند. مستوفیان مذکور کتابچه دستورالعمل هر ایالت و ولایتی را از روی دفترهای جزء، جمع و بنابر وضع موجود، می‌نوشتند. این کتابچه به مهر و ثبت کلیه مستوفیان ذی‌نظر، وزیر دفتر، وزیر لشکر، وزیر وظائف، وزیر بقایا، صدراعظم و صحه و مهر پادشاه می‌رسید. اما مینورسکی در سازمان اداری حکومت صفوی می‌نویسد: مستوفی الممالک انتصاب کلیه مستوفیان را تحت نظارت داشت و دستورالعمل برای مأموران یا اعمال مالی مقیم ولایات می‌نوشت و تحت نظر وزیر اعظم به کار مشغول بود و شخصاً وزیر دارایی محسوب می‌گردید. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۸-۱۰۱).

میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک و وکلاء دولت علیه ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیه انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقیه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارتنامه جداگانه لاحقیه شرح داده خواهد شد.

فصل اول: اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که به هریک از دولت های فرنگ که با دولت بهیه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باید باشد، بسته اند^۱، باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران، راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی ازین طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران، شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور بازدارند، خواه از راه تخویف و تشدید^۲، خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوم: چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت به دست راستی و صدق بسته آمد، امید چنانست که به خواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روز به روز ملزومات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند مواحدت و موافقت در میان این دو پادشاه جم جاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات^۳ و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالآباد برقرار و استوار باشد. پادشاه والجاه انگریز قرار داد می نماید که اگر بر سر امور داخله ایران فی مابین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد، دولت بهیه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیه و ولایتی و^۴ جایی [۲۴۴] از خاک متعلقه ایران را به آن دولت بهیه بدهند که به ازاء

۱. ملی: «ولایت»

۲. مجلس: «تهدید»

۳. ملی: «باید بستاند»

۴. مجلس: «یا»

آن کمک^۱ و اعانتی نمایند، هرگز اولیای بهیّه دولت انگریز به^۲ زیان [ایران] اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلّقه به ایران هرگز نخواهند کرد.

فصل سیّم: مقصود کلی ازین عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند. این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت، تجاوز نمودن از خاک متعلّقه به خود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است و خاک متعلّقه به هریک از دولّین ایران و روس از قراری است که به اطلاع وکلا دولّین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین مشخص و معین گردد.

فصل چهارم: چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فی مابین دولّین علیّین بسته شده قرارداد چنین است که، اگر طایفه [ای] از طوایف فرنگیان به ممالک ایران به عزم دشمنی بیایند و دولت علیّه ایران از دولت بهیّه انگریز خواهش امداد نمایند، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیّه انگریز خواهش مزبور را به عمل آورند و لشکر به قدر و خواهش با سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادگان لشکر امکان نداشته باشد، به عوض آن از جانب دولت بهیّه انگریز مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفصّله که من بعد فی مابین دولّین قویمتین بسته می شود، معین خواهد شد. الحال مقرّر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود. اگر دولت علیّه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع جنگ سبقت با طایفه [ای] از طوایف فرنگستان نمایند، امداد مذکور از جانب دولت بهیّه انگریز داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است، ایلچی دولت بهیّه انگریز را لازم است که از رسیدن آن به قشون، مستحضر و خاطر جمع شود^۳ و بدانند که در خدمات مرجوعه صرف می شود.

فصل پنجم: هرگاه اولیای دولت علیّه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلّم نظام

۱. ملی: «کومک» ۲. مجلس: «این»

۳. ملی: «مستحضره خواطر جمع شوند»

فرنگ معلّم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلّم بگیرند.

فصل ششم: اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیّه انگریز می‌باشند، نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند، پادشاه والجاه انگلستان کمال سعی و دقّت نمایند که فی‌مابین دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع گردد و اگر این سعی به جای نیفتد، پادشاه ذی‌جاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند یا آن‌که دویست هزار تومان مقرّره را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فی‌مابین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند، مضایقه نمایند.

فصل هفتم: چون قرارداد مملکت ایران این است که موجب قشون شش ماه به شش [ماه] داده می‌شود، قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیّه انگریز داده می‌شود چنین شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیّه هرچه ممکن شود زود [۲۴۵] تر و پیشتر مهم‌سازی نماید.

فصل هشتم: هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیّه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولّین باشد به دولت بهیّه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیّه انگریز بگیرند از قراری که اولیای دولّین قطع و فصل نمایند.

فصل نهم: اگر جنگ و نزاعی فی‌مابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد، مگر این‌که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل دهم: اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار به ولایت انگریز نماید، به محض اشارت امنای دولت علیه ایران، آن کس را از ولایات مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود، او را گرفته روانه ایران کنند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبوره، اشاره از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود برسد، آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید، او را

گرفته روانه ایران نمایند و همچنین از جانب دولتين معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفين استقرار پذيرفته [است].

فصل يازدهم: اگر در بحرالعجم^۱ دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود، از دولت بهیّه انگريز به شرط امکان و فراغ بال، کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتی های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه ها عبور کند که امنای دولت علیه^۲ ایران نشان می دهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه ما که وکلا حضرتين عليّتين می باشيم، این عهدنامه مفصله را که سابقاً فی مابین وکلای دولتين عليّتين به فصول دوازده گانه نگارش یافته، حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک جهتی دولتين بهیّتين نبود و به صلاح حضرتين انسب می نمود، در فصول يازده گانه تعيين و تقرير و تحرير کرده دستخط و مهر گذاشتيم به تاريخ بيست و پنجم ماه نومبر^۳ سنه يک هزار و هشتصد و چهارده عيسوی مطابق دوازدهم شهر ذی حجة الحرام سنه يک هزار و دو يست و بيست و نه هجری مصطفویّه - علی هاجر ها السلام والتحيّه - تحريراً فی دارالخلافة طهران^۴ - صانها الله تعالى عن طوارق الحدثان والسلام والاکرام.

ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که به اطراف مأمور شدند و

سایر اوضاع اتفاقیّه

در وقایع سنه ماضیه ذکر شد که حضرت میرزا محمّد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی به جهت تشیید بنیان موافقت به سفارت دولت عثمانی مأمور آمد. بعد از ورود

۱. منظور از بحرالعجم یا بحر فارس، خلیج فارس است. ۲. ملی: «علیه»

۳. ملی: «نویتر»

۴. ملی: «دارالعلم شیراز» با توجه به ورود الس به تهران که مولف در ابتدای مطلب آورده است، دارالعلم شیراز غلط و دارالخلافة طهران صحیح است. علاوه بر آن در نسخه مجلس، «دارالخلافة طهران» آمده است.

مشارالیه به دارالملک اسلامبول، کمال عزّت و احترام از آن دولت با احتشام نسبت به او مبذول افتاد. بعد از آن که مطالب مقررّه که در وقایع سفارت سفرای روم ایراد شد، صورت انجام یافت، مقضی المرام به دربار دولت خداداد شتافت [و] در اواخر شهر ذی حجه الحرام همین سنه وارد در دارالخلافة طهران و مطالب سفارت خود را معروض رای عالم آرا داشته مورد تفقّدات فراوان آمد. در خلال این احوال احمد چلبی باب العرب از جانب اسعد پاشای وزیر دارالسلام بغداد با عریضه ارادت فریضه و پیشکش همه ساله وارد تختگاه دولت و بعد از گذرانیدن عریضه و پیشکش و دریافت انعامات [۲۴۶] و احسانات دلکش رخصت انصراف به آن ناحیت یافت.

در بدایت این سال خجسته فال انجسوف نامی گرجی از جانب ینارال نیکولای ردیشچوف^۱ سردار روسیه به همراهی حاجی میرزا ابوالحسن خان به جهت مبارکی و تهنیت مصالحه میمونه به درگاه آسمان شأن وارد و سردار مشارالیه مراتب شکرگزاری و امتنان خود را از ظهور معاهده مبارکه و اهتمامی که در آن کار به عمل آورده بود، عرضه داشت پیشگاه حضور معدلت فواید داشته پیشکشی فراخور احوال خویش نیز انفاذ درگاه معدلت کیش نمود. از طرف قرین الشرف همایون، نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصّه به جهت بروز التفات درباره سردار مزبور به همراهی فرستاده مذکور روانه تفلیس و یک دست خلعت آفتاب طلعت و یک راس اسب صرصر علامت و یک قبضه شمشیر هندی میلاد و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاصّه دولت ایران و التفات ملوکانه را ترجمانست، مصحوب او به انعام سردار مشارالیه فرستاده شد.

پس از رجعت نصرالله خان مجدداً سردار روسیه به جهت شکر این موهبت عظمی بولکونوک پالاوانیچ نام وزیر و مباشر امور عسکر را با پیشکشی فزون از مر به درگاه فلک فر فرستاده و زبان به شکرگزاری التفات خسرو زمان برگشاد. هریک ازین دو فرستاده که به فاصله شرفیاب شدند، از احسان خسروانه - علی قدر مراتبهم - بهره یاب آمدند و پا به ساحت ایاب زدند.

هنری الس وکیل دولت بهیّه انگریز نیز پس از اتمام عهدنامه مبارکه به صوب

۱. ژنرال لیدنانه نیکولای ردیشخوف سپاردنی الک که عهدنامه گلستان را از جانب روسیه تزاری امضا نمود.

مملکت انگلتره شتافت و روز یکشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دو بیست و سی حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین میرزای والی هرات و ابراهیم خان هزاره و بیگلریگی هزاره جات به شرف آستان بوسی مشرف و وزیر مزبور پیشکش موفور از جانب والی مذکور گذرانیده از نوازشات نامحصور قرین انواع عزت و شرف آمد. منظور فیروزالدین میرزا از فرستادن وزیر دانا اول این بود که، معذرت جسارت^۱ عزیمت غوریان را بخواهد و ثانی، شکایت از تعدیات شاه محمود و استدعای حمایت از جانب دولت ابدارکان نماید.

خلاصه حاجی آقاخان چندی در دربار خلافت متوقف و در دویم شهر ربیع الاول سنه مزبور به اتفاق حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به صوب هرات منصرف شد. [وی] التفات های بی کران در ایام توقف دیده خلac فاخره به افتخار جناب فیروزالدین میرزا مصحوب حضرت وقایع نگار عنایت گردید.

ابراهیم خان هزاره به سبب فتنه و فساد که در باب غوریان نموده بود، مأمور به توقف دارالخلافه آمده امارت طایفه مزبوره برحسب فرمان اعلی به آزادخان ولد محمدخان هزاره مفوض شد. هم در آن اوقات جمعی از معارف ایل جلیل قاجار و برخی از اهالی استرآباد از تعدیات میرزا رضی حمزه کلایی مازندرانی وزیر نواب محمدقلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستانات به دربار عرش آیات به عرض شکایات آمدند و برحسب امر اعلی مهدی قلی خان دولوی قاجار را که از^۲ حکومت بندر ابوشهر معزول و به خدمت رکاب مشغول بود به ایالت آن ولایت بردند.

ذکر جسارت جناب حاجی ملا محمد زنجانی در خسارت^۳ [به] ارامنه متوقفین دارالخلافه طهران و خرابی کلیسای ایشان و اخراج شدن از آن سامان

[۲۴۷] طلاب علمی که بهره از ادراک روحانی ندارند و به سبب شهرت در میان

۱. ملی: «جسارت»

۲. ملی: «از»

۳. ملی: «شارب»

عوام کالانعام و اخذ مال مردم از حلال و حرام همّت به تحصیل مقدمات می‌گمارند، پس از آن‌که در یک سفر عتبات^۱ یا دارالسلطنه اصفهان صرف و نحوی ناقص دیدند و چهار مسئله از روی کتاب شرایع دریاب آداب وضو و نماز و حیض و نفاس برگزیدند، فی الفور عَلم پیشوایی برپا می‌نمایند و نمازهای مردم را به گردن گرفته سجّاده ریا و سالوس می‌گشایند. در حضور خواص از مجتهدین و ارباب معرفت و یقین یارای دم زدن ندارند ولی در مجمع عوام، خود را اَعلم از جمیع خاص و عام می‌شمارند. در بدایت کار دست به امر عظیمی زند که موجب شهرت آید و هریک از عوام کالانعام در ستایش ایشان محفل‌ها آراند. مقصود ازین تحقیق، داستان جسارت حاجی ملا محمد زنجانی پیشنماز در دارالخلافه طهران است و کلک سخن سرا احوال او را بدین نمط رطب اللسان:

مشارالیه جوانی بود از اواسط الناس ولایت زنجان و چندی به هوای تقاضای جوانی در دارالسلطنه اصفهان با طَلّاب هر سامان زانو زن و همدستان. از جمعی ثقات استماع شد که وقتی طَلّاب مازندرانی ورشتی در مدرسه مادرشاه اصفهان از حسدِ اَلْفِت با آن جوان، دعوایی کرده شخص رشتی گوش^۲ طلبه مازندرانی را به دندان خایید و تا برهانی صاحب گوش را در دست نباشد، گوش او را به حلق فرو برده دم درکشید. بالجمله پس از آن‌که قلیلی از مقدمات صرف و نحو و علم فقه را ورزید، به دارالخلافه طهران آمده ساکن گردید. در ایّامی که مسجد جدید البنای سلطانی که قریب به اتمام بود، مشارالیه چند نفر از اتراک خمسه و آذربایجان و غیره جمع کرد و در زاویه [ای] از زوایای مسجد سلطانی پیشوایی می‌نمود. به سبب استعمال ردا و عصا و انداختن تحت الحنک ریا، رفته رفته مریدان بی معرفت پیرامان^۳ بر دور او جمع آمدند و بزم عوام فریبی را پروانه شمع شدند. بهانه [ای] می‌خواست که خود را معروف اولیای دولت علیه سازد، بلکه به این وسیله به اخذ مال^۴ مردم بپردازد. از اتّفاقات، در اواخر شهر محرم الحرام شخصی از رنود بازاری خود را از شراب خلّاری سرمست ساخت و در معبری از معابر با جناب آخوند به کار عربده پرداخت. آخوند را از جسارت آن دیوانه، بهانه به دست افتاد و با جمعی از مریدان جانانه روی به خرابی کلیسای ارامنه نهاد، غافل

۳. پیرامون؛ مجلس: «پیرایان»

۲. ملی: «گوشش»

۱. مجلس: + «عالیات»

۴. مجلس: «اموال»

از این‌که پادشاه مغفور شاه عباس ماضی صفوی به جهت اطمینان خاطر^۱ اهالی روم و فرنگ^۲ و تشیید بنیان موافقت با دولت‌های ایشان، در هریک از ولایات ایران جماعت گرج وارمن را آورده ساکن ساخت و از ترتیب کلیساهای دارالسلطنه اصفهان و آذربایجان و غیره به اطمینان خاطر دول عیسویه پرداخت. علاوه برین آن طایفه از اهل جزیه‌اند و موافق شریعت حضرت رسالت پناهی، اذیت اهل جزیه حرام است. جناب آخوندعلی الصباح به کنایس^۳ آن جماعت رفته خم‌های شراب را سرنگون کرد و در اسباب عشرت و مایحتاج آن جماعت پریشانی و شکست آورد بعضی از اماکن آنها را به تیشه ستم خراب و به اعتقاد خود بر آبروی شریعت افزود.

کارگزاران نواب حسن علی میرزا حکمرای دارالخلافه وقتی آگاه شدند که کار از کار گذشته و امر دیگرگون گشته است. چون آخوند در سلک [۲۴۸] طلاب بود و اذیت او خلاف رسم و آداب می نمود، لهذا حسب الامر الاعلی تنبیه آخوند به اخراج از بلد محوّل و با اهل و عیال از دارالخلافه بیرون رفته مشغول شغل اوّل شد.

سفرای دول عیسوی که در دربار دولت خسروی بودند، از ظهور این عدالت شادمانی‌ها نمودند و هریک مراتب مزبور را به دولت خود اعلام داشته، جمیع پادشاهان فرنگ ظهور این حمایت را از فرط دوستی و موافقت پنداشته، همّت بر اظهار امتنان و شکرگزاری گماشتند. غرامت خرابی و مرتکبین بازیافت و تسلیم ارامنه گردید و این نیز موجب ازدیاد امتنان سفرای عیسویه آمد.

وقتی هم جناب شیخ محمد جعفر نجفی در دارالعلم شیراز این عمل را کرد و در خرابی خرابات و شکست خمخانه جات و منع موزنین از گلدسته خوانی اهمّات به عمل آورد، مولف این روزنامه چه همایون، در آن اوقات جوان و در آن ولایت بودم و این سه رباعی را در آن سه فقره انشاء نمودم:

در منع غنا:

ای شیخ که کارت همه دم طاماتست	گویی که غنا حرام اندر ذاتست
آن را که به دین ما غنا می خوانند	صوت تو بود که انکرا لاصوات است

۱. ملی: «خواطر» ۲. مجلس: «فرانسه»

۳. جمع کنیسه؛ در این جا منظور، کلیسا است.

در منع خرابات :

ای شیخ عبث زحمت اوقات مده بر دردکشان درس مقامات مده
خواهی که کنی دل جهانی آباد فتوی به خرابی خرابات مده
در شکست خم شراب:

ای شیخ که بی جا خُم می می شکنی وندر کف مستان دف و نی می شکنی
آن خُم که به میخانه معمور دلت لبریز می ریاست کی می شکنی

بخش ۲

بهاریه سال خجسته مآل تنگوزئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دوست و سی
گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه به رکاب ظفر همراه

مشعل فروزان خورشید درین سال فرخنده تأیید بعد از انقضای ده ساعت و پنجاه
و سه دقیقه از روز سه‌شنبه نهم شهر ربیع‌الثانی سنه یکهزار و دوست و سی پای در
شبستان حمل نهاد و قوای نامیه نفایس متنوعه خویش را که چندی در قلعه زیرزمین
پنهان داشت و اوقات بدورگردی مملکت گلشن^۱ می‌گماشت، بیرون داد.
سلطان بهار باجنود نامعدود ریاحین و ازهار به خوش بیلاق چمن^۲ نزول اجلال
نمود و نوباوه نهال را به مصلحت احوال در پیشگاه جلال احضار نمود. سردار چنار با
جیش بی‌شمار از سبزه مرغزار به محاصره قلعه خبوشان گلشن خروشان شد و عساکر
باد بهاری به تسخیر بروج و نسترون خبوشان^۳. امرای طاغی بهمن و دی سبز قبیان غنچه
و عمامه‌داران شکوفه را در حضرت خسرو ربیع به شفاعت برانگیختند و به خیال
فتنه‌جویی مستقبل به دامن مکرو حیل آویختند. باز به حکم سلطان فروردین^۴ نوباوه
سرو آزاد به ایالت خاورزمین جویبار مأمور آمد و موکب اردی بهشت به وصول تختگاه
گلشن مسرور [شد]. سفیر وقایع نگار سحاب بهاری با افغان تندر به دارالخلافه چمن

۱. ملی: - «گلشن»

۲. خوش بیلاق در شمال شرقی شهرستان شاهرود در استان سمنان و منتهی‌الیه رشته‌کوه البرز است که توسط
گردنه‌ای به همین نام به منطقه چهل‌دختر در شمال بسطام متصل می‌شود. (م)

۳. مجلس: «جوشان» ۴. ملی: «فیروزدین»

رجعت نمود و سلطان خرداد ماه به عزم زیارت روضه مطهره گلزارو صید وحشیان نرگس و ازهار و شکار مرغان الوان منقار^۱ مرغزار نهضت فرمود.

شاهنشاه سپهر دستگاه با چهره رشک مهر و ماه و قامتی طوبی همراه از پای تا سر مانند خورشید منور غرق دُر و گوهر از خلوت خانه همایون به دیوان سرای خلافت مقرون خرامید و مبارکی عید سعید را آرایش اورنگ فلک آهنگ گردید. تخت امرای هفت اقلیم را که جای برجای ایستاده بودند، به لفظ گوهر بار دُر نثار مبارکباد گفت و گوهر ناسفته [۲۴۹] تهنیت را به الماس زبان معجز بیان شُفت. سرفرازان عالم رخ‌ها برخاک نیاز سودند و گوی سرفرازی در میدان جانبازی از خمیدگی^۲ چوگان قامت از خورشید سرافراز ربودند.

توپ‌های البرز کوب و نوبت خانه قیامت آشوب در خارج سرای همایون بلند آوا شد و پیلان الوند پیکر در پیشگاه حضور فلک فراز شعبده‌های عجیب و رقص‌های غریب تماشاییان آن بزم جنت نصیب را بهجت افزا. باریافتگان محفل شیلان^۳ از همت قاآن جمشید پاسبان پیل بالا بدره‌های^۴ سیم و زر یافتند و شاقان^۵ ماه منظر به پیمودن کاسات شهد و شکر نوبت به نوبت به جانب نام‌آوران هفت کشور می‌شتافتند^۶. خطبه خلافت به نام نامی حضرت سلطنت خوانده شد و عفاریت^۷ فتنه و فساد از تیر شهاب خطیب اریب و آمین باریافتگان محفل بهجت نصیب از اطراف سپهر مملکت رانده آمد بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان باز بنای رزم میدان شد و شیران^۸ بی‌سلسله و پلنگان تنگ حوصله، اعنی سپاه کینه‌خواه برحسب احضار شاهنشاه انجم سپاه به عزم التزام رکاب ظفر مآب از هر طرف خروشان آمدند.

۱. مجلس: + «بهر» ۲. ملی: «خمیده‌گی»

۳. موقع صرف ناهار و صلاهی طعام، سفره امرا و بزرگان، طعام.

۴. خریطه‌ای از جامه یا گلیم یا تیماج که طول آن از عرضش بیشتر باشد و آن را پر از پول کنند؛ همیان. (معین،

ذیل بدره)؛ ملی: «بدره‌ای» ۵. غلام بیچگان. ۶. مجلس: «می‌شتافت»

۸. ملی: «شتران»

۷. دیوان، اهریمنان (معین، ذیل عفاریت)

ذکر طغیان اهالی قریه^۱ ذلف آباد فراهان و تعیین^۲ سپاه به دفع ایشان و
عاقبت کار آن زمره پریان

ابودلف^۳ عباسی که یکی از امرا آل عباس بوده در اعمال فراهان قم^۴ دو شهر بنا کرده: یکی در زیرزمین و دیگری در بالای آن. شهری که در زیرزمین بنا نهاده، خاک را مجوف نموده و جایی به ترکیب شهر مشعر بر عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و کوچه‌ها و بازارها ترتیب داده است. اطراف این زیرزمین از روی تحقیق سه فرسنگ بی اغراق است و این حقیقت مذکور در السنه اهل آفاق. شهری دیگر بر بالای این زیرزمین بنا کرده و در هر خانه از شهر بیرونی سوراخی از آن زیرزمین ظاهر آورده است که هم باعث روشنایی زیرزمین است و هم در روز تنگ گریزگاه اهالی آن شهر متین. بالجمله نام آن شهر را به مناسبت اسم خویش دلف آباد به فتح دال بی نقطه نهاده و چون به قاعده قدیم دال را به^۵ نقطه می گذاشته‌اند، به مرور ایام و شهر ذلف آباد بضم ذال معجمه^۶ خوانده شد. به جز اهالی آن جا که بلدیت دارند، هرکس از غربا در آن زیرزمین رود و بی بلد باشد، تا قیامت^۷ مفقود است و اثبات این معنی^۸ آیتی است، مشهود.

اکنون از شهر روی زمین قلیل آثاری باقی است، ولی از قرائن معلوم می شود که طول و عرض آن چیست. خلاصه اهل ذلف آباد را یکنوع رشادت و شجاعتی فطری ذاتست و در مراتب تیراندازی و لوازم آن کامل الصفات. قانونی دارند که همواره اوقات اموال خود را در آن زیرزمین می گذرانند و در اکثر زمان با حاکم فراهان همت به طغیان می گمارند. به محض ورود محصل حاکم در هر خانه، صاحب آن در زیرزمین است و محصل بینوا از سوراخ آن زیرزمین نشانه گلوله کین. درین اوقات با ایمانی خان حاکم یاغی آمدند و محصلان او را جواب داده یکباره طاغی شدند^۹. علاوه بر طغیان در معابر

۳. ملی: «ابودلف»

۲. ملی: «تعیین»

۱. ملی: «قریه»

۵. مجلس: «به»

۴. ملی: «قسم»

۷. ملی: «تا قیامت»

۶. ملی: «معجمه وار»؛ مجلس: «معجمه نقطه دار»

۹. ملی: «شده»

۸. مجلس: «دعوی»

عام به سرقت اموال تجار و سایرین پرداختند و روزها در سوراخ پنهان گشته شب‌ها به غارت اموال مسلمانان^۱ می‌پرداختند.

این کیفیت به توسط یوسف خان سپهدار عراق به عرض خسرو آفاق رسید و عبدالله خان گرجی یوزباشی غلامان شاهیسون با سواره خزل و پیاده جانباز [۲۵۰] اخراج ساوه و فراهانی به تدمیر آن تیره‌بختان و تخریب قلعه ایشان و کوچانیدن از آن سامان مأمور گردید. پس از وصول ایشان اهالی ذلف‌آباد خیرگی کرده معادل پانصد نفر جمعیت از تفنگچی در میان خود فراهم آورده و به مقابله جنود ظفر نمود، شتافتند و در اندک زدو خوردی از میدان مجادلت روی برتافتند و باز در آن زیرزمین رفته آرام یافتند. افواج قاهره اطراف آن زیرزمین را با قلعه ذلف‌آباد محصور نمودند و آب و آذوقه از ایشان قطع کرده ابواب بلا بر چهره آن قوم بی‌حیا گشودند. چند روز بدین منوال گذشت کار آن جماعت بالمره پریشان گشت، لهذا از در عجز و لابه درآمده طالب امان شدند و شب هنگامی عیال و اطفال خود را برداشته هر چند تن به سمت یکی از ممالک عراق و آذربایجان و خوزستان و غیر آن روان آمدند. احمال و اطفال ایشان گلاً کسب غازیان ظفر نشان شد و قلعه و امکنه آن سرزمین از تیشه انتقام ویران آمد.

اکنون قلعه ذلف‌آباد و اماکن آن قوم ضلالت بنیاد چون مسکن بوم شوم خراب است و اهالی آن‌جا آواره به هر قلعه و باب، ولی شهر زیرزمین به احوال خود باقی است و احدی را قدرت بر خرابی آن نیست. خلاصه مأمورین درازاء این خدمت مورد آفرین شدند و محصورین در خدای این خیانت آواره به هر سرزمین آمدند. بمنّه وجوده.

ذکر تعیین اسماعیل خان دامغانی سردار به محاصره قلعه خبوشان و حرکت موکب فیروزاعلی به جانب چمن خوش ییلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول حضرت خسرو آفاق به دارالخلافة سپهر مساق

در وقایع سال قبل ایراد شد که خوانین اکراد بدنهاد خراسان از صدمات سپاه

فیروزی نشان خسارت کُلی یافته متعهد خدمت شدند، [اما] پس از مراجعت اسماعیل خان سردار سپاه جراز، باز به اغوای اسحق خان قرایی مکار از در خلاف آمدند. تنبیه ایشان مجدداً در کیش مصلحت‌اندیشان لازم افتاد و برحسب امر اعلی اسماعیل خان سردار با جمعیتی از قشون رکابی در اواخر شهر جمادی‌الثانی سنه مزبوره به محاصره قلعه خبوشان روی نهاد. نواب شاهزاده محمد ولی میرزا به مصلحتی چند احضار به رکاب ظفر مآب و موکب فیروز همایون با جمعیتی انجم مقرون در روز شنبه هفدهم شهر رجب المرجب از دارالخلافه طهران حرکت نموده پس از اندک روزی چمن خوش‌بیلاق که از ارباع ولایت کبودجامه استرآباد است، مضرب خیام مجرّه طناب گردید.

اسماعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین روانه گشته وارد کردستان و خوانین کرد و تُرک نیز به عزم مخالفت کلاً مجتمع درخبوشان شدند. سردار و^۱ سپاه رکابی اطراف قلعه خبوشان را احاطه کرده سنگرهای متین بستند و خوانین بدآیین از بیم سپاه ظفرقرین قدرت مجادله روپرو در خود ندیده مانند مستورات عفت علامات در احوال اندرون حصار نشستند.

محمدخان قاجار دولو نایب خراسان نیز برحسب امر خدیو دوران به اتفاق اسحق خان قرایی و جمعی از قشون رکابی و خراسانی از ارض اقدس حرکت و به محاصره قلعه رادکان شتافتند و روز اول قُوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلرخان چاپشلو حاکم اتک از قلعه با جمعیت خود برآمده و جنگی روپرو کرده، هزیمت یافتند.

بیگلرخان بعد از هزیمت به ولایت دره جز که محل حکومت اوست [۲۵۱] تاخت و قُوجه خان مجدداً در کار قلعه‌داری پرداخت. با آنکه در آنروز تسخیر حصار رادکان آسان بود، باز اسحق خان قرایی از فرط هرزه‌درایی محمدخان نایب را فریب داد و به جهت رفع بحث حاصل دور رادکان را با اموال رعایا تاخته و از دور رادکان برخاسته در خارج خبوشان به اردوی سردار ملحق شدند.

در پیشگاه حضور شاهنشاه عدالت دستور حکایت تزویرات اسحق خان و بازداری لشکر منصور از تسخیر قلاع رادکان و خبوشان معروض افتاد و مجدداً فرامین

عتاب آیین به عهده سرداران با تمکین درباب تسخیر قلعه خوبشان شرف صدور یافته [و] شاهنشاه آگاه پیغامات غضب آمیز به اسماعیل خان سردار و سایر همراهان داد چون اهتمامات حضرت صاحبقران را درین باب زیاده دیدند، لهذا در یوم بیست و هشتم شهر شعبان المعظم تسخیر قلعه را آماده گردیدند. پیادگان جانباز بختیاری دامن پردلی بر میان زده و چهاردسته گشته بر چهار برجی که در چهار سمت قلعه خوبشان و مشحون از مستحفظین با نام و نشان [بود] یورش آوردند [و] از یمن طالع فیروز خسروانی به یک حمله هر چهار برج را مسخر نموده مستحفظین اکراد را کلاً طعمه شمشیر هندی میلاد کردند.

بعد از تسخیر بروج بلافاصله روی به قلعه خوبشان نهادند و بنای بنیاد قلعه - گیان را در اندک زمانی به باد فنا دادند. قریب آن بود که قلعه مسخر شود، باز اسحق خان قرایی از راه فتنه زایی تسخیر قلعه و تدمیر خوانین را مناسب احوال خود ندیده در نزد سرداران جلیل محمدخان و اسماعیل خان، متعهد خدمت خوانین اکراد گردید. امیرگونه خان پدر رضاقلی خان زعفرانلو که مردی سالخورده و تجربه کرده بود، ولد خود و^۱ نجفقلی خان شادلو را در قلعه گذاشته خود به اردوی سپاه ظفرپناه آمد و معتمدین به^۲ ارض فیض قرین فرستاده عالی جنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبدالجواد ولدان میرزا محمد^۳ مهدی شهید ثالث را به شفاعت خواسته خود نیز تا آمدن ایشان به این طریق عذرخواه گردید که پسران رضاقلی خان و نجفقلی خان^۴ را بانسوان ایشان با مالیات دوساله خوبشان تسلیم سازد و خود در خدمت آن دو جناب به عزم درگاه فلک جناب پردازد و پس از آن که موهبت جان بخشی را با خود یار بیند و از رکاب مستطاب مراجعت کرده مجدداً در خوبشان منزل گزیند. رضاقلی خان و نجفقلی خان را نیز به دارالخلافه طهران فرستاده خود در ارض اقدس همواره در شاهراه خدمت آسوده نشیند.

بالجمله جنابین محترمین از ارض اقدس رسیدند و در انجام این مهم همدستان گردیدند. پسران و نسوان مقررّه روانه ارض اقدس و حضرات عالی درجات با امیرگونه

۱. ملی: - «و»

۲. ملی: - «به»

۳. ملی: - «محمد»

۴. ملی: «نجفقلی خان»

خان زعفرانلو و حسین علی خان قرایی در چمن خوش‌یلاق شرفیاب رکاب مقدّس شدند. به شفاعت آن دو سیّد فاضل، گناه آن پیر جاهل و سایر خوانین ناقابل بخشیده شد و اسماعیل خان سردار از تعرض به آن ولایت ممنوع گردیده و مشروط به این‌که امیرگونه خان بعد از مراجعت به عهد خود وفا نماید و رضاقلی خان و نجفقلی را به دارالخلافه فرستاده متصدی کار خدمت آید [و] هرگاه پس ازین خلاقی از ایشان به ظهور رسد، شفاعت احدی درباره آنها مسموع نباشد و شحنة قهر قهرمانی در اجرای سیاست به هیچ نوع ممنوع نباید.

خلاصه نواب شاهزاده محمدولی میرزا مجدداً به والی‌گری مملکت خراسان سرافراز و به مراقبت آن دو سیّد سعادت انباز [۲۵۲] و سایرین روانه ارض میمنت دمساز شد. پس از انجام ماه صیام موبک با احتشام نیز از چمن مزبور حرکت و چند روزی در ارباع ساواشی^۱ فیروزکوه مشغول شکار و طرب گشته، در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر شوال المکرم عرصه دارالخلافه از فیض ورود شاهنشاه فیروزی آیت قرین هشت جنت آمد.

ذکر آمدن رشیدخان افغان به اتفاق وقایع نگار و عزیمت شاهانه به شکار مسیله و زیارت قم و مراجعت به مقر خلافت جاوید تحشم^۲

در وقایع سال قبل ایراد شد که حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار به سبب بروزالتفات درباره حاجی فیروزالدین میرزا، مأمور هرات گردید. پس از وصول مشارالیه حاجی فیروز که آن‌همه ابواب التفات بر چهره خود گشاده دید به طمع افتاد که به حمایت کارپردازان دولت خداداد به برادر خود شاه محمود مسلط آید و جمعیتی از دربار فلک مدار خواسته که در عزیمت ولایات^۳ قندهار و کابل هنگامه‌ها آراید، لهذا کمال عزّت و

۱. از این صحنه تصویری بسیار زیبا در این مکان حجاری شده است. اعتمادالسلطنه ساواشی را در روزنامه

اردوی همایون نمره دوم، صفحه ۴۴ تنگه‌واشی خوانده است. ۲. ملی: «ولایت»

۳. ملی: - «جاوید تحشم»

اعتبار درباره حضرت وقایع نگار مبذول داشته و رشیدخان دُرّانی را با پیشکشی فراوان به اتفاق مشارالیه به سفارت برگماشت.

مشارالیهما در اواخر شهر ذی قعدة الحرام وارد آستان خلافت نشان [شدند] و پیکش فیروز از نظر معدلت اندوز گذشته موقع قبول و استحسان یافت. چون مطلب رشیدخان عمده بود، لهذا چندی در دارالخلافة او را موقوف داشته در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم به خوشی به سر می برد تا از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد، روی به صوب مقصود آورد.

بالجملة در اواسط شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دوست و سی و یک که عرصه کوه و هامون از نزول برف سیمایی سلب گردید و ساحت دارالخلافة از شدت سرما و برف به طرزی عجب [شد] موکب همایون به عزم شکار مسیله که از گرمسیرات قم است، عزیمت نمود. پس از آن که عرصه کوه هامون از وجود کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام خالی گردید، به عزم زیارت حضرت معصومه - صلوات الله علیها - نهضت فرمود. روزی سه چار[بار] در آن روضه مینو آثار اوقات به خضوع و خشوع به سر شد و پس از آن قهستان قم و سامان سائرالبلوک و اخلاج از فرّ نزول حضرت صاحبقران معدلت شمول طعنه زن سپهر^۱ اخضر آمد.

یوسف خان گرجی سپهدار عراق و خوانین عراقی^۲ جبهه سای آستان فلک پاسبان و از گذرانید پیشکش دلکش مورد عنایات و تفقّادات بی پایان شدند بعد از استیفای حظّ کامل از شکار کبکان و آهوان شیرین شمایل باز خاطر همایون به رجعت دارالخلافة مایل آمد. در روز دوازدهم شهر ربیع الثانی، آن عرصه بهشت مبانی را از یمن نزول حضرت صاحبقرانی طراوتی بی اندازه حاصل شد. در خلال این احوال مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلریگی استرآباد و یموت، حسین و قربان نام ایکدریموت را که ولدان یک نفر از قاتلان مرحوم حسین قلی خان والد بزرگوار داور تاجدار بودند، گرفته به دربار سلطانی فرستاد در عرض راه، قربان نام، شب هنگام خود را بکشت. حسین نیز خواست خود را بکشد، تیغی که در دست داشت به زنجیر گردن او کشیده شد و دم تیغ

۱. ملی : «آمد»

۲. ملی : - «عراقی»

برگشت و مستحفظین با خبر و از آن پس او را درست نگاهداری کرده به درگاه آسمان فرآوردند. حضرت اعلیٰ بر جان آن خبیث بخشود و چشمان او را از حدقه [۲۵۳] برآورده به جانب دشت روان فرمود. بالجمله در همین سال این بنده مدحت سگال، به تفویض خدمت دارالانشای همایون و کتابت اسرار مکنون بهره‌ور و ترسل‌نگاری دیوان صدارت اعظم نیز ضمیمه آن خدمت^۱ معتبر آمد.

[مصر]ع: یاد باد آن روزگاران یاد باد

بخش ۳

بهاریه^۱ سال میمون فال سیچقان ٹیل مطابق یکهزار و دویست و سی و یک هجری و سرداری فرج الله خان به خراسان و رجعت رشید خان افغان

هنگامه آرای عرصه خاور و یگه تاز ساحت باخترا عنی خورشید انور، درین سال فرخ فر بعد از انقضای چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه^۲ بیست و یکم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و یک هجری از سرای حوت به میدان حمل نهضت آرای شد و در عرصه خاور زمین گلشن از ورود جنود سوری و سوسن به دفع خوارزمیان دی و بهمن هنگامه ها برپا [نمود]. نوباوه سرو آزاد باخیول سبزه و ازهار اطراف قلعه چمن را محصور آورد و مسرع باد نوروزی از جانب سلطان بهار او را از مداخلت منع کرد و موکب خسرو اردی بهشت به سلطانیه چمن نزول فرمود. جگرگوشتگان قوای نامیه را به پیشگاه حضور خویش احضار فرمود.^۳ بنیاد امیر خیانت پیشه بهمن با خلف ناخلف اسپند به ضرب تیشه انتقام از پای درآمد و افغان تندر در تصرف حصار گلشن بر فلک اخضر رسید. سفیر وقایع نگار هزارستان در شهر بند گلستان پای بند شد و نوباوه سرو سهی به ایالت خاورزمین گلزار حکمران بر هر پست و بلند. از عزل و نصب نوباوگان نهال ممالک گلزار را طراوتی دیگر حاصل شد و کوه نشینان لاله و شقایق را از یورش ابر آزار خون ها در سینه و داغ ها بر دل ماند.

کنارنگ^۴ کیهان و خداوند جهان اعنی شاهنشاه صاحبقران و خسرو کشورستان به

۳. مجلس: «نمود»

۲. مجلس: «شنبه»

۱. ملی: «بهار»

۴. کنارنگ: حاکم، ناظر، فرماندار.

جهت مبارکی نوروز فیروز اورنگ خلافت را از فرّ جلوس همایون رونقی تازه داد و دست دریانوال به افشاندن بدره‌های^۱ سیم و زر برجیب و دامان کهترو مهتر برگشاد. پس از انقضای بزم شیلان چند روز به عیش و عشرت گذشت و بعد از گذشتن زمان عیش هنگام نهضت و زمان طیش گشت. چون خوانین خراسان به اغوای آن^۲ پیر گرگ قرایی نقص عهد را پیشه ساختند و به طریق ماسبق خیال خودسری پرداختند، نواب شاهزاده محمدولی میرزا مستدعی مأموریت لشکری به جهت تنبیه خوانین اکراد از رکاب ظفر بنیاد شد، لهذا فرج‌الله خان افشار نسقچی‌باشی با معادل ده هزار پیاده و سوار رکابی به صوب خراسان مأمور [و] در اواخر شهر جمادی‌الاول روانه آن حدود و ثغور شد. رشیدخان افغان را نیز رخصت داده و حضرت میرزا محمد صادق وقایع‌نگار را نیز با او فرستاده به جناب حاجی فیروزالدین میرزای والی هرات اعلام داشتند که اکنون فرستادن جمعیت به جهت امورات منظوره مصلحت نیست؛ تا بعد ازین ملاحظه شود که قرار خوانین بدآیین برچیست. عذر این فقره را موقوف به تقریرات زبانی فرستاده داشتند و مشارالیهما به همراهی فرج‌الله خان روی به آن صوب گذاشتند.

ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی به حوالی استرآباد و شکست او از جلادت لشکر ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی به سلطانیّه خُلد نهاد

بعد از قتل خواجه کاشغری، قربان قلیچ خان یموت که همواره اوقات فتنه‌آرای دشت [۲۵۴] بود، طوایف ترکمان را بی‌سروپا یافت و باز از راه فتنه‌جویی خیالی تازه کرده به جانب خوارزم شتافت [و] محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم را به عزیمت دشت اتک و گرگان و گرفتن وجه زکوة و گروگان از طوایف ترکمانان دعوت کرد و خان مزبور هم که خود همواره طالب این فقره بود، با احتشادی تمام روی به ولایت درون و مهین آورد. از ترکمانان تکه زکوتی بی حساب گرفت و گروگانی معتبر ستاند و جمعی

۲. مجلس: «ای»

۱. ملی: - «بدره‌های»

سوار همراه کرده گروگان را به جانب خيوه راند و پس از استیلای بر تکه، به همین عزم به سوی دشت گرگان آمد که با طوایف یموت و کوکلان نیز همین عمل را معمول دارد و ایشان را هم مثل جماعت تکه تابع خویش آرد. چون این خبر به عرض دارای دادگر رسید، فی الفور فرج الله خان افشار را که با جمعیت بسیار به خراسان مأمور شده بود، فرمایش داده از ولایت بسطام عازم حدود استرآباد گردید. ذوالفقارخان و مطلب خان نیز با جانبازان سمنان و دامغان به او ملحق و مهدی قلی خان بیگلربیگی استرآباد هم با جمعیتی که داشت، روی به موافقت قشون رکابی گذاشت. از آن طرف محمد رحیم خان اوزبک به سامان فندرسک^۱ و چناشک^۲ و قانچی روانه و این معنی مقابله ترکان قاجار و اوزبکان غدار را بهانه شد. خان اوزبک با کمال تشویش آدمی از خویش نزد ذوالفقارخان دامغانی فرستاد [ه] از روی عجز چنین پیغام داد که: مرا از عزیمت این دشت به جز اخذ زکوة شرعی از ترکمانان دیگر منظوری نیست. این اجماع قشون پادشاهی و این طیش سرداران دولت در مخاصمه و مجادله از چیست؟

ذوالفقارخان آدم او را در خیمه راه نداد و چون شنیده بود که اوزبکان ساز چکور را خوش می نوازند، در وقت خواب او را خواسته و در خارج خیمه او را^۳ بر روی خاک نشانیده تا هنگام صبح چکور می نواخت و صبح بدون جواب به مراجعت پرداخت. بالجمله در حدود پسرک من أعمال فندرسک تلاقی عسکرین دست داد و خان خوارزم در روز اول در سنگر توقف نموده و جمعی از سران اوزبکیه را با جنود خوارزمیه به مقابله شیران ژیان فرستاد. در حمله اول در چون روباهان دغل از برابر شیران رمیدند و جمعی از ایشان مقتول گردیده بقیة السیف به دامان فرار آرمیدند.

علی الصّباح که رایت فیروزی آیت مهر، چون اختر کاویانی شاهنشاه خورشید چهر، از کنار افق طالع و خوارزمیان کواکب را همان شکوه طلّیعه آفتاب قالع وقامع آمد،

۱. فندرسک از توابع شهرستان رامیان در نزدیکی گرگان امروزی.

۲. چناشک یا خباشک = چوناش: قصبه‌ای بود میان جاجرم، خرقان و گرگان که به بزرگی و محکمی شهرت داشته (معین، ذیل چناشک)؛ قلعه محکم آن سابقه‌ای دور و طولانی دارد. به طوری که در تواریخ آمده است، قابوس بن وشمگیر زیاری در این مکان به قتل رسید. (ر.ک: تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص

۳. مجلس: - «او را»

خان خوارزم باز مثل روز گذشته اراده حرکت از سنگر نداشت و اوقاتی را به دفع الوقت می‌گذاشت. سرداران سپاه ظفر پناه پرچم رایات خسروانی را گشادند و پیاده و سوار^[ه] لشکر منصور را با توپ خانه صاعقه دستور، فوج فوج و دسته دسته کرده و تیپ آرایبی خویش را به عمل آورده روی به عرصه رزم نهادند. یگانه تازان سواره لشکر از صف جدا گشته تا حوالی سنگر خان خوارزم راندند و آیات سرزنش و توبیخ به گوش هوش خوارزمیان خواندند.

محمد رحیم خان لاعلاج دست از جان شسته با معادل سی هزار نفر از اولجاریه اوزبکیه و ترکمانیه از سنگر پای جسارت بیرون نهاد، در برابر جنود مسعود صف آرا گشته به آیین خویش بایستاد. نخست توپچیان چابک دست لشکر فیروزی اثر عقدهای گلوله از گلوی توپ البرز کوب گشادند و پیادگان [۲۵۵] سپاه منصور در انداختن تفنگ شهاب دستور به آیین نظام، داد مردی و مردانگی دادند.

خان خوارزم سواران لشکر خود را اذن به یورش داده خود نیز متهورانه در میدان رزم پای نهاد. طالع فیروزی مطالع شاهنشاه صاحبقران یاری کرده به یک شلیک^۱ توپ صاعقه کوب آن قوم بی‌باک را از پای درآورد. از صدمات مهرهای آتشین توپ و تفنگ، مانند برگ از درخت می‌ریختند و تاب ثبات نیاورده و چون بخت خویش برگشته به دامان فرار آویختند. خان خوارزم از معرکه رزم به طوری گریخت^۲ که تا باب خیه^۳ عنان از دستش نگسیخت. تا جایی که قدرت تعاقب بود، شیران لشکر از عقب آن روباهان بدگوهر شتافتند و جمعی را از لباس حیات عاری ساخته روی برتافتند. اردوی خان کلاً بر جا مانده از اشتر و استر و سایر اسباب تجمل آن خیره‌سر به قدری کسب غازیان مظفر گردید که از حساب بیرون است و محاسب اندیشه در ادراک آن به زاویه عجز مقرون. بالجمله بعد از اعلام این خبر به امنای دولت جاویداثر، فرج‌الله خان افشار با همان لشکر ابواب جمعی باز به صوب خراسان مأمور شد و موکب فیروز به جهت بیلامی‌شی در چمن سلطانیه دلفروز در روز سه‌شنبه هفتم شهر رجب‌المرجب سنه مزبور و با سپاهی منصور عزیمت را به ظهور آورد.

۱. مجلس: «شلیک»

۲. ملی «از معرکه رزم گریختند» ۳. ملی: «خیود»

بعد از نزول اجلال به آن چمن طراوت اتصال شاهزادگان حمیده خصال، حضرت نایب‌الخلافة عباس میرزا از آذربایجان و قوام‌السلطنه محمدعلی میرزا از کرمانشاهان و شجاع‌السلطنه حسن علی میرزا از دارالخلافة طهران برحسب احضار به تعاقب یکدیگر رسیدند و برادران بلند اختر از دیدار یکدیگر بهره‌مند و از وفور التفات گوناگون شاهنشاه صاحبقران هریک جداگانه سربلند گردیدند.

[مصر]ع: سه آفتاب به یک آسمان نزول نمود

ذکر عزیمت نواب شاهزاده محمدولی میرزا والی مملکت خراسان به محاصره قلعه رادکان و ممنوع شدن از جانب دیوان

نواب شاهزاده محمدولی میرزا را معلوم آمد که حرکت محمد رحیم خان اوزبک از خوارزم و جسارت او تا سامان استرآباد به اشاره خوانین اکراد ضلالت بنیاد بوده، لهذا مجدداً تنبیه آن جماعت را لازم یافته و جمعیتی از قشون رکابی و جنود خراسانی فراهم آورده محمدخان قاجار دولو نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری و عبدالکریم خان عرب^۱ بسطامی را به محاصره قلعه رادکان و تنبیه قوجه‌خان کیوافلو مأمور ساخت و خود نیز در ساعتی سعد با اسحق خان قرایی به خارج ارض اقدس نقل مکان کرده به اجماع قشون نیشابور و سبزوار پرداخت.

مأمورین قلعه رادکان را در عرض راه معلوم شد که بیگلرخان چاپشلو حاکم دره‌جز اراده حمایتی نسبت به قوجه‌خان حاکم رادکان کرده به عزم شیپخون سپاه منصور جمعیتی فراهم آورده است، لهذا به قانون سپاهی‌گری نخست دفع او الزم دیدند و با جمعیتی که داشتند روانه سامان دره‌جز گردیدند.

بیگلرخان هم با جمعیتی که از افواج ترکمانان تکه و چاپشلو داشت، به مقابله شتافته پس از اندک کژی تاب درنگ نیافته روی به فرار گذاشت. مأمورین به تعاقب او

تاختند و حصار مشهور به قلعه عمارت را از تصرف او گرفته [به] نهب و غارت او پرداختند. مال و اسباب او از صامت و ناطق آن چه در قلعه بود، کسبب غازیان نصرت [۲۵۶] نصیب شد و بیگلرخان جریده و سُبای به دره جز شتافته از مایعرف بی نصیب ماند.

مأمورین پس از تنبیه آن مفسد بی دین مجدداً به محاصره قلعه رادکان سبک عنان شدند و نواب شاهزاده نیز به ظاهر [از] ارض اقدس حرکت کرده وارد خارج حصار رادکان با همراهان آمدند. اگرچه ظهوراین معنی خلاف رای خوانین اکراد بود، ولی تا امر را مشته سازند، رضاقلی خان زعفرانلو در خبوشان متوقف و امیرگونه خان پدر خویش را^۱ با جمعیتی از اکراد خبوشانی به عزم خدمت‌گزاری دولت خسروانی روانه و مشارالیه در خارج رادکان به اردوی والا پیوست و علی‌الظاهر دل بر خدمت و جانفشانی بست. اسحق خان قرایی را از راه هرزه درآیی با قلعه گیان در خفیه مراودتی بود و شب‌ها اعانت‌ها از آب و آذوقه نسبت به قلعه گیان می نمود و روزها در خدمت شاهزاده بر اصرار در محاصره می افزود. امیرگونه خان زعفرانلو را خواست فریب دهد که پسر خود رضاقلی خان و نجفقلی^۲ خان شادلو را با جمعیتی وافر خواسته شب هنگامی اردوی نواب شاهزاده را برهم زنند و آشوبی تازه برپا کنند. چون امیرگونه خان مزبور در سال گذشته در چمن خوش ییلاق در خاکپای خسرو آفاق تعهدات زیاد در اجرای خدمت دولت قوی بنیاد کرده بود، لهذا راضی به این معنی نگشته قرار کار را بر آن دادند که معتمدین چند از خوانین ترک و کرد با عرایض ضراعت آمیز به درگاه خسرو معدلت انگیز فرستاده عذرخواه جرایم قوجه خان گردند. بالاخره به تدارک این کار عمل نمودند و یورش به قلعه رادکان را به دفع‌الوقت گذرانیده منتظر جوابی از امنای دولت ابدارکان بودند.

فرستادگان خوانین قبل از حرکت رایات ظفرقرین به دارالخلافه بهجت ضمین وارد و مطالب ایشان به عرض صاحبقران مروّت فواید رسید. شاهنشاه آگاه چون رای ایشان را درین کار متفق دید، بنابر مصلحت ملک داری به منع نواب شاهزاده از محاصره

قلعه رادکان جازم گردید. فرمانی قضانشان از مصدر خلافت به افتخار نواب شاهزاده صادر و عباسقلی خان پیشخدمت نوایی به چاباری به صوب خراسان سایر آمد [و] با وجود کبرسن در عرض شش روز خود را به اردوی نواب والا رسانید و حضرت والا بعد از اطلاع از حکم صاحبقران قلعه گشا فی الفور از محاصره قلعه رادکان دست کشید و روانه ارض اقدس گردید. امیرگونه خان مستدعی مراجعت به صوب خبوشان شد و اسحق خان قرایی بعد از ورود به ارض اقدس باز آتش فساد را دامن زنان آمد غافل که آن آتش، چنارآسا در وجودش گیرد و عنقریب دودها از دودمانش راه کره اثیر درپذیرد.

فرد:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات^۱ بدی را خود بدی باشد مکافات

ذکر خبر قتل اسحق خان قرایی و ولدش حسین علی خان و حرکت موکب اعلی از سلطانیه به دارالخلافة^۲ طهران

در وقایع سال قبل ایراد شد که نواب شاهزاده محمدولی میرزا در چمن خوش بیلاق از شاهنشاه آفاق نوازش ها دیده با خلعت والی گری مملکت خراسان به اتفاق علما و سادات و خوانین آن ولایت روانه ارض اقدس گردید. اسحق خان قرایی فتنه جو باز کار را منافی رای خود یافت و کره بعد اخیری به زاویه مکر و خدیعت شتافت [و] حسین علی خان ولد خویش را با آن که تازه در رکاب نواب شاهزاده از اردوی اعلی مراجعت کرده در ظاهر به بهانه استدعای [۲۵۷] تفویض حکومت ولایت ترشیز و در باطن به جهت تدبیر عزل نواب شاهزاده از والی گری آن مملکت فیض آمیز روانه دربار دارای معدلت انگیز ساخت و به زبانی که می دانست به عرض فقرات معروضه پرداخت.

شاهنشاه آگاه بنا بر مصلحت ملکداری عزل نواب شاهزاده را مناسب ندید، ولی به جهت اطمینان خاطر آن پدر و پسر و رفع توهم و وحشت ایشان از نواب شاهزاده

۱. ملی: «اوقات»

۲. مجلس: «دارالخلافة»

دوران، حکومت ولایت ترشیز را به اسم حسین علی خان عنایت و قبل از حرکت رایات ظفر آیات به صوب سلطانیّه او را مقضی المرام روانه آن حدود و ناحیت گردانید. مشارالیه از فرط غرور بدون اعتنا به نواب شاهزاده^۱ نخست روی به ولایت ترشیز نهاد و مدّتی در آن جا توقّف کرده قرار در کار انضباط آن ولایت می داد که در روز مصلحت قلعه سلطان آباد آن ولایت را مأمن خویش نماید و به سبب استحکام آن قلعه هنگامه ها آراند. از آن طرف، اسحق خان پدر بدگهرش باز در تفکر^۲ فتنه و فساد افتاد و حسن بیک قرایی را مجدداً به جهت شکایت از سوء سلوک نواب شاهزاده و تعیین شاهزاده دیگر به درگاه معلی فرستاد. نواب معزی الیه که از رفتار سابقه او زخم ها در دل داشت، این کردارهای لاحقه نیز بر زخم های سابقه نمک می گذاشت، ائتلاف او را روزبه روز بل لحظه به لحظه طالب بود، ولی با بودن ولدش حسین علی خان در ترشیز مصلحت اقتضا نمی نمود. بالاخره در روزی که خبر ورود حسین علی خان به ارض اقدس به نواب والا رسید در جزو تمهیدات به کار برده به تدارک اتمام کار آن ولد و والد غدار کوشید. اسحق خان در حضور اشرف ایستاده بود که حسین علی خان با لباس سفر وارد عمارت گشته از دور تعظیمی در کمال رعونت و استغنا کرده و شاهزاده او را پیش خواسته بنای سئوال و جواب شد و آن گفتارزاده را در گفتار جواب و سئوالات نواب شاهزاده از روی غرور کار منجر به خشونت و عتاب آمد. لشکر غضب بر جنود حوصله زبردست گشته^۳ و کار از مرحله رسوم بردباری و ملاحظه فنون ملکداری درگذشت؛ فی الفور به سیاست فرمان داد و پدر بدگهرش را نیز بلافاصله از عقب پسر به درکات سقر فرستاد. یک طناب بر گردن هردو بسته شد و رشته فساد خراسان بل فساد جهان در یکنفس ازهم گسسته آمد. نعش پلید آن دو مفسد عنید را در وسط میدان ارک انداختند و پس از آن به ضبط اموال و حبس متعلّقان بدخصال او پرداختند.

در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت اثر در چمن سلطانیّه به عرض دارای دادگر رسید و دولتخواهان شوکت علیّه را در حقیقت عیدی بزرگ ظاهر گردید. علی الظاهر به جهت اطمینان خاطر سایر خوانین طاغی، به نواب شاهزاده فرمایشات

عتاب آمیز صادر، ولی در باطن مورد انواع نوازشات و تحسین و مفاخر شد. خلاصه چون هوای چمن سلطانیّه را آغاز برودت و دم سردی بود، رای عالم آرای سلطانی به مراجعت اقتضا نمود. نواب نائب السلطنه العلیّه بعد از نوازشات سنّیه و تاکیدات درباب تنبیه طوایف بلباس، مراجعت به آذربایجان کرد و حضرت محمدعلی میرزا پس از تفقّدات بهیّه و فرمایشات در خصوص اتمام کار کوه‌نشینان بختیاری روی به دارالدوله کرمانشاهان آورد. نواب حسن علی میرزا نیز قبل از حرکت رایات نصرت آمیز، به جهت تدارک ورود موکب [۲۵۸] سلطان مسعود به دارالخلافه شتافت و در اواخر شهر شوال المکرم عرصه آن روضه ارم توام از وصول موکب شاهنشاه معظم طراوتی تازه یافت.

ذکر قضایایی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتفاق افتاد و فتنه‌جویی‌های جماعات قرایی و هزاره و افغان بدنژاد

بعد از قتل اسحق خان قرایی و ولدش، نواب شاهزاده محمد ولی میرزا گماشتگان کارآگاه [را] به ضبط ولایات متصرفی ایشان روان نمود و ولایات ترشیز و سرجام خواف^۱ را بدون مانع و عایقی تصرف فرمود. محمدخان ولد اسحق خان که در تربت حیدریّه تمکّن داشت، ضبط آن جا را به برادر دیگر خویش حسن علی خان محوّل و خود به اطمینان قلعه دولت آباد که از قلاع محکمه آن سامان است روی به آن محلّ گذاشت. محمد خان قاجار نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری بر حسب امر والا به ضبط ولایت تربت^۲ و استیصال سایر بازماندگان اسحق خان مأمور آمدند و چون محمدخان در قلعه دولت آباد متحصن بود، نخست تنبیه و تدمیر او را انساب دانسته وارد آن حدود و ثغور شدند.

سران و سرخیلان قرایی کلاً و طراً از بازماندگان اسحق خان روی‌گردان و با نایب خراسان در اضمحلال محمدخان همدستان آمدند. قلعه دولت آباد محصور لشکر

۲. ملی: «ترغیب»

۱. ملی: «خاف»

منصور گردید و چون آزادخان ولد محمدخان هزاره در همان اوقات داعی حق را لبیک اجابت گفته بود، لهذا برحسب صوابدید نواب اشرف، نوبت ضبط ولایت جام و امارت هزاره جات بی سرانجام به اسکندر خان برادرزاده محمدخان رسید و چون ولایت جام را با غوریان اتّصالی است، ضبط ولایت غوریان نیز محوّل به اسکندر خان شد. مشارالیه از ارض اقدس به عزم غوریان روان و حسب الامر نواب شاهزاده، میرزا عبدالکریم تفرشی قمی مستوفی آن سرکار به سفارت هرات و استمالت حاجی فیروزالدین میرزای افغان شتابان گردید.

حاجی فیروز و امرای افغانه را بعد از اطلاع از قضیه اسحق خان خاطرها گماشته بر تصرف غوریان و سایر ولایات آمد. اولاً فتحعلی خان مروزی ساکن قریه شکیان من اعمال هرات را با سیصد نفر جمعیت به تصرف قلعه غوریان فرستادند و در سایر ولایات جام و باخرز نیز دست تعدی برگشادند. نواب شاهزاده چون ازین داستان باخبر گردید،^۱ اسکندر خان بیگلریگی هزاره را که در ابتدا به نظم غوریان فرستاده بود، اکنون به خرابی و نهب و غارت آن جا مأمور کرد و مشارالیه نیز با جماعت هزاره به آن سامان رفته کسب فراوان گرفت و پس از چند روزی طبل طغیان کوفته بنیاد خان هزاره [ای] را با خود یار و مددکار^۲ آورد. بنیادخان هم با جمعیتی از جسته و گریخته اویماقات^۳ هزاره [ای] و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم آورده در ولایت غوریان، مستعد و مستبد^۴ نیست و نصیرخان برادر خویش را به تدبیری که می دانست از ولایت قندهار آورده با حاجی فیروز عهد موافقت بریست. محمدخان نایب خراسان چون فتنه غوریان را دریافت کرد، دست از محاصره دولت آباد و تدمیر محمدخان قرایی برداشته رو به محاصره غوریان آورد. حاجی فیروز چون محمدخان را در خارج قلعه غوریان تصرفی خویش دید، لهذا عامل عمل حيله و تزویر گردید.

برخی از ارباب دور از غرض را نزد حضرت [۲۵۹] وقایع نگار میرزا محمدصادق که نامش با مسمی مطابق است فرستاد و چنین قرارداد که از راه دلسوزی میرزا را از پیش خود خبر^۵ نمایند که اینک جمعیت و سرداری از هرات به عزم شبیخون

۱. مجلس: «آگاه گردید».

۲. ملی: «کار».

۳. طوایف، قبایل.

۴. ملی: «مستند».

۵. مجلس: «خبردار».

اردوی محمدخان نایب به غوریان مأمور شده، همان بهتر که نایب مزبور به توسط حضرت وقایع نگار از این کار خبردار شود و خلاصی خویش را به طرفی که مصلحت داند، رود. حضرت میرزای صادق این معنی را یکی از جمله کارنمایی‌ها و خدمت‌های آن سفارت دانسته قبول کرد و به تمهیدی که عین تمنای حاجی فیروز بود، از هرات برآمده روی به اردوی نایب آورد. چون نایب هم جمعیتی قلیل داشت و این حرف را مبتنی^۱ بر صدق می‌پنداشت، شب‌هنگام راه ارض اقدس پیش و از خوف جان سرخویش گرفت.

حضرت وقایع نگار باز به هرات برگشت و حاجی فیروز را ازین تمهید بجا، کلاه گوشه افتخار از گنبد دوار برگذشت. ملک قاسم میرزای ولد خویش را به غوریان فرستاد و بنیاد خان هزاره به تحریک محمدخان قرایی و اعتضاد حاجی فیروز دست به غارت ولایات زورآباد و خواف برگشاد. بالجمله نواب محمدولی میرزا موافقت افغانه و هزاره و قرایی را با هم پرزور دید، لاعلاج به حرکت مذبوح کوشید. محمدخان نایب را با دو هزار سوار و پیاده قشون رکابی ابواب جمعی فرج‌الله خان افشار که در ارض اقدس قرار داشت، به دفع آن فتنه روانه و مشارالیه نیز تا می‌توانست به نهب و غارت اموال حول وحوش ولایات غوریان و کوسویه وباخرز و احشامات هزاره پرداخت.

بعد از آن‌که لشکر فیروز از اموال بی‌شمار گران‌بار شدند، مراجعت به تربت شیخ جام کرده قشون غنیمت آورده را به جهت قسمت اموال و اخذ رسدی^۲ خویش از آن احوال و ائصال در آن‌جا جمع آورد. اکثر لشکر که رسد خود را از غنیمت گرفتند متفرق شده به ارض اقدس رفتند. محمدخان قرایی و اسکندر خان و بنیادخان و نصیرخان هزاره چون نایب را در تربت شیخ جام بی‌سرانجام دیدند، لهذا با جمعیت هزاره و افغانه و قرایی به عزم مجادلت وی پی‌سپر گردیدند. حضرت نایب وقتی خبردار شد که خود را محاط افواج دشمن یافت، بنا بر آن، لاعلاج با آن معدودی که داشت به مقابله شتافت. اگرچه دستجات استرآبادی در آن دعوا داد مردانگی دادند، ولی بالاخره سودی نبخشید

۱. مجلس: «مبنی»

۲. حصه و رسدی که میان اصناف و رعایا تقسیم می‌شود (معین) در این جا، غنیمت و سهم هر سپاهی را رسد گویند.

و روی به هزیمت نهادند. مصطفی خان سدن رستاقی استرآبادی به دست قرایی اسیر شد [و] محمدخان نایب عازم ارض اقدس بهشت نظیر آمد.

افغان و قرایی و هزاره را ازین فتح نمایان غروری کامل حاصل و در طمع خامشان خیال تسخیر ارض اقدس کامل شد. محمدخان قرایی و خوانین طاغی خراسان، وقت را غنیمت شمردند و معتمدین از هر طرف به تحریک حاجی فیروزالدین روانه هرات کردند. معزّی‌الیه نیز از عاقبت این جسارت چشم پوشیده مددخان افغان نایب هرات حاجی آقاخان وزیر خود و دوست محمدخان دُرانی را با فوجی از افغانه به ولایت جام و آن سامان روانه گردانید. در اندک زمانی در ولایات غوریان و جام و باخرز از جماعت افغان و هزاره و قرایی ازدحامی دست داد و دست زمانه ابواب بلا برگشاد. معارف ولایات جام و باخرز را کلاً به ولایت هرات راندند و در هر قصبه و قریه مستحفظین از خود نشانند. حاجی فیروز را باد نخوت و غرور در [۲۶۰] کاخ دماغ رسوخ یافت و به خیال خام مرزبانی به وادی مخالفت با دولت ابد مبانی شتافت.

میرزا عبدالکریم تفرشی مستوفی نواب شاهزاده را با پیغامات مخالفت‌آمیز به ارض اقدس روانه و حضرت وقایع‌نگار را در سرایی که جغدان را آشیانه بود، محبوس کرد و اولیای دولت خداداد را بالمرّه از ارادت خویش مأیوس آورد.

[مصر] ع: عزم دارای جهان دشوارها آسان کند

ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان به نواب شجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا و احضار نواب محمدولی میرزا و سایر اوضاع

اخبار شورش افغانه و قرایی و هزاره و شکست محمدخان نایب خراسان و سایر اوضاع اتّفاقیه در آن سامان در دارالخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید. ازانهای الهامات غیبی بر رای عالم آرا چنین واضح گردید که، ازین پس سازش خوانین خراسان با نواب محمدولی میرزا از جمله ممتنعات و توقّف نواب معزّی‌الیه در آن صفحات به اختلاف جهات خلاف مصلحت دولت جاوید سمات. علاوه بر این فقرات،

خوانین اعراب طبس و قانیات که همواره از فرط سلامت نفس با هر نوع والی و حاکم رفتاری به سزا می نمودند و همواره سالک^۱ طریق خدمت‌گزاری بودند، بعد از قتل اسحق خان و پسرش از نواب معزی‌الیه اندیشه‌مند گشته به کرات معتمدین به دربار معدلت قرین می فرستادند و زبان ضراعت به استدعای تعیین شاهزاده [ای] دیگر می‌گشادند.

چون نواب حسنعلی میرزا سال‌ها بود که به دارالخلافه طهران فرمانروا و تربیت یافته انجمن حضور شاهنشاه معدلت‌آرا و حضرت صاحبقرانش در مراتب ملکداری و مرزبانی و حسن سلوک با اعالی و ادانی آزمایشی به سزا کرده بود و به رجوع خدمات بزرگ و مهمات سترگ از هر حیثیت سزاوار می نمودند، لهذا قرعه ایالت مملکت خراسان به نام نامی آن شاهزاده عظیم‌الشأن، نیکو افتاد و جمعی از قشون رکابی به سرداری اسماعیل خان دامغانی ابواب جمع او گشته و لقب ارجمند شجاع‌السلطنه بر فرق او هشته از اعطای فرمان و خلعت ایالت آن مملکت فرق اعتبارش از گنبد دوار گذشته، در ساعتی سعید بوسه بر درگاه شاهنشاه فلک جاه داد و به صوب آن ولایت روی نهاد. ابراهیم خان هزاره را که در دارالخلافه - از قراری که ذکر شد - محبوس نظر بود، شفاعت نموده در رکاب خویش برد. امان‌الله خان غلام پیشخدمت افشار به احضار نواب محمدولی میرزا مأمور و سرعت از باد استعاره نموده به چاباری روانه آن حدود و ثغور شد.

نواب حسن علی میرزا در یوم هفدهم شهر محرم‌الحرام سنه یک‌هزار و دو‌یست و سی و دو به زیارت روضه مطهر حضرت رضا - علیه‌التحیه‌والثنا - مشرف و حضرت محمد ولی میرزا از عزیمت زیارت خاکپای همایون شاهنشاهی قرین انواع عز و شرف شد. پس از ورود نواب شجاع‌السلطنه به آن ارض فیض قرین، مخالفین ضلالت آیین کارها را بر خلاف خاطر مفسدت ضمین و دست انتقام نواب شاهزاده را دراز از آستین دیدند، لهذا بساط مخالفتی که درچیده بودند، برچیدند. حاجی فیروزالدین افغان ترک شاهی گفته و در گوشه گمنامی خفته و ملک قاسم میرزای پسرش، غوریان را گذاشته در

هرات به پدر خویش پیوست. محمدخان قرایی از هرزه درآیی دست کشید و به تربت حیدریه شتافته در زاویه فراغت آرمید. بنیادخان هزاره به قلعه محمودآباد جام گریخت و به دامن عجز [۲۶۱] و بینوایی آویخت. دیگ‌های هوس از جوش افتاد و طبل‌های آرزو از خروش ایستاد. حاجی فیروز، عبدالرشیدخان افغان را به تهنیت و مبارکباد ورود مسعود نواب شاهزاده به ارض فیض قرین روانه ساخت و به اهدای تحف و هدایای رنگین پرداخت.

بالجمله اسماعیل خان سردار دامغانی برحسب امر والا به استمالت محمدخان قرایی به جانب تربت شتافت و او را طوعاً ام کرهاً برداشته^۱ از فیض حضور نواب شاهزاده و ظهور التفاتی زیاده اعتباری تمام یافت. تعهدات دریاب خدمت‌گزاری خوانین اکراد نمود و حسب الامر والا به کردستان شتافته؛ ندانم چه گفت و چه شنود. بعد از مراجعت به جز وحشت خوانین از عموم کارپردازان دولت ابد قرین، حرفی دیگر بر زبان نداشت و ازین سخن معلوم بود که تخم فساد در مزرع نمک به حرامی می‌کاشت. پدر گوربه‌گور را از گوری به گوری دیگر نقل کرده منہویات اموال پدر را در نزد هرکس بود، به تصرف درآورد. مقدار دو هزار خروار غله از محصول خالصه ترشیز به انعام او مقرر شد و غله مزبور به جهت روز تنگ در تربت حیدریه و قلعه دولت آباد مُنْبَر^۲ آمد. پس از حظ کامل از التفات‌های گوناگون شاهزاده باذل، اذن رجعت یافته روی به تربت آورد و حسن علی‌خان^۳ برادر مهتر خود را در زاویه حسرت محبوس کرد و با بنیاد خان و نصیرخان هزاره که در محمودآباد جام توقف داشتند، عهد الفت و اخوت بست و با کمال خلاف در کمین مکر و خدیعت نشست. بالجمله چون پس از وصول موکب اجلال نواب والا به ارض اقدس و رفتن محمدخان قرایی به استمالت خوانین اکراد اخرس، به هیچ وجه اثری از خدمت‌گزاری ایشان ظاهر نشد، لهذا اسماعیل خان سردار برحسب صوابدید نواب شاهزاده باوقار، جمعیتی از سواره و پیاده برداشته ولایت رادکان را تا حول وحوش خبوشان تاخت نمود و ابواب بلا بر چهره متمرّدین آن ولا

۱. مجلس: - «برداشت»

۲. مُنْبَر = اسم مفعول جعلی از واژه فارسی انبار، به معنی انبار شده، ذخیره شده.

۳. ملی: «حسین علی‌خان»

گشود.

خوانین بدآیین لابد از در عجز و انکسار درآمده متعهد خدمت‌گزاری شدند. نواب اشرف، عبدالرشید خان فرستاده حاجی فیروز را با آجوبه شافی مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید و مبنی بر تخلیه ولایت غوریان و امر بر ایصال مالیات دیوان و حاکم بر صدور^۱ سکه و خطبه به نام همایون شهریار زمین و زمان و سایر اوضاع مقتضی آن اوان، روان فرمود و حاجی فیروز را ازین پیغامات دل‌دوز صبر و آرام از کاشانه خاطر^۲ فرار نمود؛ خواست تدارک خدمتی نماید، نخست حضرت میرزا محمدصادق وقایع‌نگار مروزی که نه ماه در هرات محبوس بود، از حبس برآورده و به اعتقاد خویش تدارکی کامل از برای او حاصل نموده و بدون اعلام مطلبی یا استدعای حاجتی، روانه کرد و مشارالیه را به سبب امورات^۳ اتفاقیه ایّام سفارت، روی آن نبود که به درگاه فلک جاه دارای سپهر خرگاه شتابد و امنای دولت ابد مدّت را با آن همه خجالت دریابد، لهذا بعد از ورود به ارض اقدس به تکلیف نواب شجاع السلطنه العلیّه و امید انتقام از جماعت افاغنه و هزاره و قرائیه چندی در آن جا و قوف یافت تا از قراری که - انشاءالله تعالی - ذکر خواهد شد، به دربار دارای سنّیه شتافت.

ذکر تنبیه طایفه بلباس و گرفتاری اسدخان بختیاری از سعی دو نوباوه بوستان شهریاری

قبل ازین نگارش که در هنگام [۲۶۲] مرخصی دو شاهزاده آزاده نواب ولیعهد زمان و حضرت دولتشاه دوران از چمن سلطانیّه، در باب تنبیه اکراد بلباس و الوار بختیاری به هریک فرمایشی جداگانه رفت.

نواب نایب‌السلطنه که چندی قبل از آن امیرخان قاجارخال خود را به استدعای بوداق خان حاکم مکرّی به اتفاق یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران نومسلمان به

۲. ملی: «خواطر»

۱. ملی: «امر بر ایصال مالیات والی بر صدور»

۳. ملی: + «ایّام»

تأدیب طایفه بلباس مأمور و قتل و غارتی موفور از ایشان به ظهور رسیده بود، درین اوقات نیز به سبب تعرض به خاک ارومیه پا از جاده اعتدال بیرون نهادند. علاوه بر آن اولیای دولت جاوید هم اذنی در تأدیب آن طایفه دادند، مجدداً امیرخان را با جمعیت بوداق خان مکرری و سرباز ابواب جمعی ابراهیم بیک سرتیپ و جعفرقلی خان مراغه [ای] و جمعی دیگر از سواره و پیاده به تنبیه آن طایفه ضاله مأمور فرمود. طایفه بلباس در محل گرمیان که قریب به شهر زور و سقناق آن جماعت مغرور است، پای ثبات افشرد^۱ در برابر جنود مسعود صف آرای شدند و پس از اندک کروی از طالع فیروز خسروی و حملات دلیران، مخدول و منکوب آمدند.

بعد از آن که قریب یکهزار نفر از آن جماعت مقتول گردید، هر تن از طرفی گریخت و هرکس به دامان درّه و کوهی آویخت. دستجات قشون نصرت نمون به سقانات ایشان پی بردند و به قدری که در حوصله خیال گنجد، خرابی کردند. اموال فراوان از جواهرآلات و زرینه واقمشه و غیرآن کسب غازیان ظفر نشان شده و سردار با سپاه مظفر و منصور^۲ راجع به صوب مملکت آذربایجان [گردید].

این خبر در دارالخلافه به عرض دارای دادگر رسید و ضمیر منیر همایون الی غیرالنهایه مبتهج و مسرور گردید. بالجمله نواب محمدعلی میرزا نیز که مأمور به تنبیه الوار بختیاری بود، بعد از ورود به دارالدوله کرمانشاهان در اواخر فصل خریف به نظم ولایات عربستان نهضت فرمود. پس از انتظام مهام آن حدود، تنبیه اسدخان بختیاری را وجه همت ساخت و با جمعیتی کامل به سمت جبال آن طایفه پرداخت.

تبیین این مقال آن که، این اسدخان از طایفه بختیاروند هفت لنگ بود و برحسب تجربه، ارشد و اشجع هر تن از طوایف الوار می نمود. در ایامی که زمام اختیار احشامات بختیاری در کف کفایت کارکنان نواب محمدتقی میرزا صاحب اختیار بروجرد آمد، اسدخان به اعتقاد خود از سوء سلوک بعضی از چاکران آن حضرت رنجیده خاطر گشته به دزمیران پناه برد. این دزمیران قلعه‌ای است از کوهستان بختیاری خداآفرین و از فرط ارتفاع و استحکام، همدوش با چرخ برین. صعود مترددین به آن دز از یک راه مقدور

۱. ملی: «افزوده»

۲. ملی: «+ را»

است، ولی آن هم به مدد طناب و ریسمان میسور. اگرچه در کوهستانات آن طایفه ازین قبیل دز بسیار است ولیکن دزمیران در رفعت و محکمی مشهود^۱ و مشهور سیار و امصار.^۲

خلاصه اسدخان، اهل و عیال و احمال و ائقال خود را به آن قلعه برد و خود را آسوده از زحمات این و آن آورد. وقتی میرزا علی گرایلی وزیر نواب محمدتقی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوقدار حضرت محمدعلی میرزا از جانب آن دو ملک‌زاده فیروزی لوا به استمالت آن گروه گُرد دیوآسا به دزمیران شتافتند و اسدخان هر دو را گرفته و اموال ایشان را ضبط نموده در زاویه غاری از آن کوه منزل یافتند، درین سال ضبط احشامات بختیاری برحسب [۲۶۳] حکم شهریاری به نواب محمدعلی میرزا محول و معزی‌الیه نیز لاعلاج عازم گرفتاری آن دزد دغل آمد. پس از آن‌که نزدیک به دزمیران^۳ رسید، میرزا محمد لواسانی وزیر خود را به استمالت اسدخان فرستاد و پیغاماتی مشعر بر بیم و امید داد. حضرت میرزا به هر طریق بود او را راضی کرد و با هزار تدبیرش به پایان درآورد. نواب شاهزاده به سبب عدم وحشت او با یک نفر جلودار تا پای دز^۴ راند و او را از راه التفات نزد خود خواند. چنان او را در صحبت گرم ساخت که مشارالیه از شوق جواب و سؤال با آن حضرت به اطراف خود دیده نینداخت. غلامان همراهان سرکار شاهزاده، یک‌یک و دو دو به تدریج از دور رسیدند و بالاخره آن کوهنورد بادیه وحشت را محیط گردیدند. وقتی خبردار شد که غلامان سواره نواب شاهزاده اطراف او را دارند و تفنگ‌ها بر سر دست درآورده هلاک او را موقوف به اشاره می‌شمارند از فرط وحشت و اضطراب اعضایش مانند بید به لرزه افتاد و گذشت سرکار اشرف را به جستجوی شفیع به هر طرف دیده می‌گشاد. نواب اشرف که اضطراب او را به آن طریق ملاحظه فرمود، رسوم مردانگی و فتوت را پیشه کرده در همان حالت باز او را مرخص به مراجعت دز نمود، ولی هنگام رفتن به او چنین خطاب کرد که: موکب فیروز ما به جهت انتظام مهام بختیاری چند روز درین حوالی اقامت دارد؛ ترا مرخص نمودیم که امشب و فردا تدارک نوکری خود را دیده فرداشب در اردوی والا به کشیک سراپرده حاضر شوی.

۱. ملی: «شهود»

۲. شهرها.

۳. مجلس: «بند میران»

۴. دز، قلعه، حصار.

اسدخان که چنین فتوت و مردانگی از آن شیر بیشه دلاوری و فرزاندگی دید، در مقابل آن مروّت به غیر از سربازی خدمت دیگر نیافت و سر را بر کف دست نهاده در موعدی که نواب شاهزاده مقرر فرموده بود به اردوی والا شتافت. پس از آمدن او، طوایف بختیاری از مراحل راهزنی و دزدی پای کشیدند و در شاهراه خدمت‌گزاری پایدار گردیدند. مشارّالیه در خدمت اشرف با کمال اعتبار چاکر و خدمت‌گزاری بود تا بعد از قضیه ناگزیر نواب معزی‌الیه، باز در به دری و کوهنوردی را شعار نمود. بعد از عرض این خبر به پیشگاه خسرو مظفر، نواب شاهزاده مورد انواع تحسین و آفرین و دوش اسدخان نیز از اعطای خلعت مرحمت همدوش چرخ برین آمد.

ذکر تفویض ایالت دارالخلافه به نواب ظلّ السلطان علی خان شاهزاده و حکومت دارالعباده^۱ یزد به محمد زمان خان آزاده

بعد از مأموریت نواب شجاع‌السلطنه^۲ العلیه حسن علی میرزا به والی‌گری مملکت خراسان، امر ایالت دارالخلافه طهران به جهت اطمینان از استقرار نواب شجاع‌السلطنه در آن مملکت، علی‌العجاله وکالّه^۳ به نواب شاهزاده اسماعیل میرزا، که سپرده و تربیت یافته نواب معزی‌الیه بود، محول گردید. نواب اسماعیل میرزا به سبب صغرسن، به طوری که باید، به ضبط و ربط مهام غریب و بومی نمی‌رسید. اهالی دارالخلافه نیز میلی وافر به نواب علی خان شاهزاده داشتند و در پنهان و آشکار همت در انتظام کار او می‌گماشتند. به سبب ولیعهدی برادر مهترش نایب‌السلطنه العلیه، ایالت پای‌تخت دولت بهیّه به اسم او سزاوارتر^۴ بود و شاهنشاه صاحبقران هم اطمینان کامل از استقرار شجاع‌السلطنه العلیه در^۴ ایالت ممالک خراسان زیاده^۵ و حاصل فرمود، لهذا منصب ایالت و فرمانروایی دارالخلافه را به نواب معزی‌الیه عنایت [۲۶۴] داشت و به علاوه لقب علی‌شاهی، لقب جلیل ظلّ السلطانی نیز او را بر سر گذاشت. دوش اعتبارش

۳. مجلس: «سزاوار»

۲. مجلس: «شجاع‌السلطنه»

۱. ملی: «دارالعباد»

۵. ملی: «زیاد»

۴. ملی: «در»

را از اعطای خلعتی گرانمایه با خورشید فروزان همدوش ساخت و نواب اسماعیل میرزا نیز بعد از چندی به مملکت خراسان تاخت [تا] برحسب صوابدید نواب شجاع السلطنه به حکومت ولایت ترشیز پرداخت.

چون مدتی بود که ایالت ولایت دارالعباده یزد نیز به سرکار شوکت مدار حضرت شجاع السلطنه محول [شده] و میرزا موسی رشتی وزیر معزی‌الیه در آن ولایت عامل شغل و عمل [بود] و کار مباشری مملکت خراسان به سبب فقدان وجود آن وزیر دانا موقوف و معطل بود، درین اوقات برحسب خواهش نواب شاهزاده و احضار صاحبقران آزاده به دارالخلافه طهران آمده بعد از اخذ دستورالعمل از اولیای دولت جاوید محل، روی به صوب خراسان نمود [ه] امر حکومت دارالعباده یزد نیز معطل ماند، لهذا برحسب امراعلی، خلعت حکومت آن ولایت بر قامت حاجی محمدزمان خان خلف حاجی محمدحسین خان نظام‌الدوله اصفهانی راست آمد و معاملات سنه سیچقان ثیل به عهده او بی‌کم و کاست شد.

ذکر مراجعت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و نه ایراد شد که حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی با تحف و هدایای فراوان به سفارت دولت روس مأمور آمد. چون از خاک مملکت ایران فراتر شتافت، در هر ولایت و قصبه [ای] که رسید، از آن جماعت درباره خود احترامی تازه یافت. چون پادشاه ذی جاه روس به جهت مخاصمه و مجادله با ناپلیون منحوس به ولایات فرانسه و نمسه^۱ رفته بود، مشارالیه مدتی در خارج شهر پطرپورغ در باغ پادشاهی منزل ساخت تا ایمپراطور بعد از فراغ از کار مزبور به عزیمت مملکت خویش پرداخت. در روز ورود حاجی میرزا ابوالحسن خان به شهر پطرپورغ، تا

سه فرسنگ راه، اساس استقبالی به آیینی تازه چیدند و عراده گاری سلطانی را که به جهت او آورده بودند، سوار گشته [و] مشارالیه را با عزّتی تمام و شوکتی مالا کلام وارد شهر گردانیدند. چه در عرض راه، چه در ورود به تختگاه، ینارالان معتبر از جانب آن پادشاه^۱ خورشید کلاه می آمدند و از گذاردن پیغام التفات آمیز ایمبراطوری مایه سرور قلب ایلچی مزبور می شدند.

پس از چند روز که از زحمت راه آسوده [گشت] حسب الاحضار به ملاقات ایمبراطور اعظم اقدام نمود نامه همایون و هدایای موافقت مقرون را گذرانیده به قدری که در حوصله اندیشه گنجد، مقبول طبع آن پادشاه ذی جاه گردید. در مجالس متعدده، سرّاً و جهراً ملاقات ایمبراطور و سفیر فطانت دستور واقع و مراتب مخالفت و مخاصمت دولّین قوبمتین را دافع آمدند. امضای عهدنامه [ای] میمونه مختم به خاتم سلیمان زمان به جناب ایمبراطور سپرده شد و مطالب این دولت خداداد به تقریر سفیر فطانت نهاد بر رای حضرت ایمبراطوری یک یک شمرده آمد.^۲

تا ناپلیون پادشاه فرانسه تسلطی داشت، ایمبراطور روس غائبانه به مکاتبه [می پرداخت] و پیغام سفیر دولت بهیّه را در ردّ ولایات مایوس نمی گذاشت تا بالاخره دولت بهیّه انگریز غیرت فطری به عمل آوردند و اکثری از قرالات فرنگ را در دفع ناپلیون با خود متفق کردند [۲۶۵]. دوک ولینتین نام از جانب دولت انگریز سردار شد و با سی هزار جمعیت و آتشخانه روی به دفع ناپلیون غدار آورد. پلوخیر^۳ نام نیز با جمعیتی تمام از دولت پروس مأمور آمد. قرالات له و دانمارق^۴ و سایرین هم امدادها دادند و با جمعیت روسیه و جمعی از قشون فرانسه که از ناپلیون روگردان بودند، به دفع او روی نهادند. در محل واترلوی فرانسه، دوک ولینتین^۵ سردار دولت انگریز مباشر دعوا گردید و

۱. ملی: «دو پادشاه» ۲. ملی: «شمرده اند»

۳. ملی: «پلوخیر»؛ احتمالاً نام اصلی او، گبهارد لبرشت فن بلوخر بوده است.

«Gebhard Lebrecht Von Bluche».

زنرال پروسی که در ۱۷۴۲ در رستوبک به دنیا آمد و در ۱۸۱۹ میلادی از دنیا رفت. وی در جنگ با فرانسه (۱۸۱۴) شهرت یافت. او در لینی (Ligny) از ناپلئون شکست خورد (۱۸۱۵) ولی برای کمک به ولینگتون به

موقع توانست خود را به واترلو برساند. (معین، ذیل بلوخر) ۴. لهستان و دانمارک.

۵. دوک ولینگتون Wellington. سردار و سیاستمدار انگلیسی (۱۷۶۹ - ۱۸۵۲) از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۵ در هندوستان

جنگی دلیرانه کرده و ناپلیون را شکستی فاحش داده او را در بیابان بی سروسامانی حیران و درواگردانید.

ناپلیون بعد از شکست درجایی قرار نگرفته به دولت انگریز فرار کرد. گماشتگان آن دولت او را در جزیره انگلتره گرفته و برحسب صوابدید جمهور قرات در جزیره ساتالینا^۱ که در وسط دریای محیط و میانه ممالک افریقا و آمریقا است، بُرده محبوس داشتند و همواره سه هزار نفر مستحفظ بر وی گماشتند.

پادشاه قدیم فرانسه را که در مملکت انگریز بود، آورده بر تخت نشاندند و کارکنان عالم قضا پس از سالی چند، زهر فنا در کام ناپلیون چشانیدند. بعد از حبس ناپلیون، پادشاهان روس و قرات فرنگ در شهر نمسا^۲ مجتمع^۳ گشته صلحی کل نمودند که هرکس مملکت خود را داشته، دست تعدی به جانب مملکتی دیگر دراز نکند. هرگاه دولتی خواهد پا از حدّ خود بیرون گذارد،^۴ سایر دولت‌ها متفق گشته او را از میان بردارند.

بالجمله با وجود آن که مدتی حاجی میرزا ابوالحسن بی وجود ایمپراطور اعظم در بطرز پورغ توقف کرد و از وعده‌های کاذبانه امنای آن دولت روزی به شب و شبی به روز می آورد، ایمپراطور روسیه بعد از مراجعت چون خاطری فارغ از اندیشه ناپلیون داشت، سفیر دولت علیّه را در خلوتی خواسته به این سیاق همت بر جواب مطالب گماشت که: دولت روسیه هیچ یک از ولایات گرجستان و آذربایجان را به زور متصرف نگردیده‌اند، بلکه ولات و بیگلربیگیان و حکام، خود قدم پیش گذاشته به دولت روس گرویده‌اند. به قاعده [ای] که در میان کفر، نظامش می خوانند و به قانونی که در ممالک اسلام، مروتش^۵

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

بود و به برادرش ریچارد ولسلی در شکست دادن تیبو سلطان و رؤسای مهرانا کمک کرد. در ۱۸۰۹ - ۱۸۱۳ فرماندهی جنگ معروف به جنگ شبه جزیره را داشت و فرانسویان را از اسپانیا بیرون راندند. در نبرد واترلو (۱۸۱۵) ناپلئون را شکست داد. در ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ به نخست وزیری رسید. در ۱۸۴۲ مقام فرماندهی کل سپاه برای تمام عمر را یافت. (معین، ذیل ولینگتون). ۱. جزیره سنت هلن.

۲. اتریش؛ در این جا منظور شهر وین پایتخت این کشور است که کنگره وین در آن جا تشکیل گردید.

۳. مجلس: «جمع».

۴. ملی: «گذارد».

۵. ملی: «مردیش».

می‌دانند، آن جماعت را که به پای خود پناه به دولت روسیه آورده‌اند، دست بستن^۱ و عهد نظام و مروت را شکستن، خلاف رسوم فتوت و ملکداری است. ولایات گرجستان و قراباغ به سبب مواحدت مذهب در تصرف روسیه باشد، انساب است و چون سابق برین تعرضات از کوه‌نشینان داغستان به گرجستان می‌رسید، لهذا داغستان نیز به تصرف ما را ا قرب. دریاب رد کردن سایر ولایات گنجه و شیروان و طالش و غیره، مضایقی نیست، ولی وقتی که ایلچی مختار ما که سردار جدید گرجستان است،^۲ بداند که رضای اهالی آن ولایت بر چیست.

خلاصه امیری از امراء آن مملکت را، که مسمی به الکسندریر ملوف و از قانون امارت و سفارت با وقوف بود، لقب ایلچی مختار داده و نام سرداری مملکت قفقازش بر سر نهاده با تحفی بی‌کران به همراهی حاجی میرزا ابوالحسن خان به جانب این دولت قوی ارکان روان نمود. سردار مزبور بعد از ورود به تفلیس^۳ چندی به جهت انتظام کار گرجستان و داغستان توقف کرد و دو سه نفر از معارف معتمدین خود را با عریضه ارادت تضمین به اتفاق سفیر مزبور به دربار معلی روان آورد. بعد از ورود ایشان، فقرات مرقومه به عرض [۲۶۶] دارای جهان‌دار رسید و فرمایشات همایون دریاب تدارکات ورود سفیر دولت روس از مصدر خلافت صادر گردید.

بالجمله در همین سنه میمونه، هنری و لک انگریز [ی] که مردی مصلحت‌گزار و خیرخواه و سال‌ها به اتفاق سفرای آن دولت، مقیم این درگاه فلک جاه بود، از جانب دولت خویش لقب وکالت یافت و مستر موریه ایلچی کوچک بر حسب احضار امنای شوکت انگلتره آستان اعلی را وداع گفته به مقر اصلی شتافت.

۱. ملی: «و سبب متین»

۲. مجلس: + «آمده»

۳. ملی: «بعد از ورود مفلیس»

بخش ۴

بهاریه^۱ سال نیکومال اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ایراد تدارکات ورود ایلچی روس و مأموریت جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب به ولایت خمسه به سبب احترام سفیر مشارالیه

رواق افزای کاشانه مسیح و آیت صباحت چهرخوبان ملیح اعنی مهر اضانت توضیح درین سال شرافت تصریح بعد از انقضای ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دویم شهر جمادالاول سنه یکهزار و دویست و سی و دو به بیت الشرف حمل نزول و نوباوگان نهال را عقد^۲ از دواج با بنات^۳ سوری و سمن حاصل شد. سلطان بهار معتمد ابر آذار را به مهمانداری سفیر روسی نژاد شکوفه و اعلام توجهات خاطر^۴ الهام مألوفه روان ساخت و باد نوروزی که والی ولایت خاور زمین^۵ گلشن است، به تسخیر قلعه جات چمن و تدمیر هزاره جات زاغ وزغن پرداخت. مجدداً در شهر بند گلستان سکه طراوت به نام نامی سلطان بهار بر سیایک زرین و سیمین اوراق سوری وازهار زدند و خطبای فصحیح الادای عنادل بر فراز منابر اغصان خطبه خوان شدند.

سلطان فروردین به سلطانیه چمن نزول نمود و سفیر شکوفه را به انجمن حضور حضارت دستور احضار فرمود. هدایای مرایای صافی ضمیر شسروپیل زرین پیکر گلبن اصفر و ظروف واوانی گل های اصفر و احمر و دبایج چینی و روسی اوراق الوان شجر از نظر آن خسرو طراوت اثر گذشت و سلطان اردی بهشت باز به مراجعت چمن مایل

۱. ملی: «بهار»

۲. ملی: «عهد»

۳. ملی: «نیات»

۴. ملی: «خواطر»

۵. ملی: «زمین»

گشت. دارالمرز چمن از نزول موکب خسرو داد تازگی از سریافت و فرمانفرمای باغ بندر راغ را از مدد جنود سبزه مسخر کرده خیل اعرابی لون زاغ هزیمت‌کنان به هر بوم و برشتافت.

افغان هزار دستان در تسخیر ولایت فیروز گلستان چیره شد و عمامه‌دار شکوفه به ریختن خون غنچه خضرا لباس خیره آمد. سلطان بهار از فرط عدالت سرشار، غیرتی ملوکانه انگیخت و عمامه‌دار شکوفه را به مکافات آن جنایت بی‌شمار بر فلک شاخسار آویخت. اورنگ خلافت مجدداً از فرّ جلوس شاهنشاه معدلت آیت، هم‌رنگ اورنگ سپهر شد و چهارفروزان خسرو منوچهر چهر، از فرط روشنی و بها غیرت افزای چهرماه و مهر. شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفیران انگریز و روس و دبیران عطارد مأنوس میران پیشگاه و خاصان خرگاه غلامان زرّین کمر و وشاقان حورا منظر هریک در جای خویش ایستاده و آداب رکوع و سجود را در آن قبله اقبال و کعبه آمال آماده بودند. بزم شیلان نوروزی در کمال بهجت و فیروزی به قانون پارو پیرار گذشت و شیراوژنان رکاب مستطاب را نوبت میدان رزم گشت. از قراری که ذکر شد فرستادگان ینارال الکسندریر ملوف سردار جدید گرجستان و ایلچی مختار [۲۶۷] مأموره به دولت علیه ایران به همراهی حاجی میرزا ابوالحسن خان به دربار معدلت نشان وارد [شدند] و از قرار عرض سردار مزبور در اواسط ایّام بهار قرار حرکت او از تفلیس و ورود به آستان معدلت تأسیس خواهد بود. فرستادگان مزبور با انعام و احسان موفور از دربار مروت گنجور رخصت انصراف یافته در جواب عریضه سردار معزی‌الیه مقرر آمد که در موعدی معین در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه مینوون گردد.

فرامین قضا آیین به افتخار نواب نایب‌السلطنه و نواب عبداللّه میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه و حسین خان سردار ایروان صادر شد که در هنگام عزیمت ایلچی دولت روس از ابتدای خاک متعلّقه به دولت جاوید مأنوس تا ولایت زنجان معزی‌الیه را با احترامی شایان وارد سازند و در هر یک از ولایات متعلقه به تدارک اسباب تجمل مالاکلام و لوازم احترام پردازند. عسکرخان ارومی افشار برحسب امراعلی به مهمانداری مشخص آمد و مقرر گردید که نواب ولیعهد دوران مهماندار مزبور را تا منزل اوچ کلیسیا فرستاده رسوم مهمان‌نوازی را آماده باشد. جناب معتمدالدوله العلیه و

امام‌الکتاب میرزا عبدالوهاب نیز به عزیمت ولایت خمسه مأمور گردید که پس از ورود سفیر مزبور به آن سامان، او را در چمن سامان ارخی که یک فرسنگی چمن سلطانیه است، نازل سازد و در ایام غیبت موکب همایون به لوازم سرور خاطر و مسرت باطن و ظاهر و استطلاع از مکنونات ضمیر و اظهار توجهات خاطر آفتاب نظیر درباره او پردازد. حضرت مستوفی‌الثانی میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مازندرانی نیز به مرافقت جناب معتمدالدوله العلیه مقرر شد که به لوازم اخراجات مایحتاج ایلچی مزبور و وصول و ایصال آن بر وفق قاعده و دستور عمل نموده در حواله و اطلاق آن مراقب و مواظب در هر مکان و محل بوده باشد. خلاصه معتمدالدوله و میرزا فضل‌الله و فرستادگان سردار روس بالاتفاق در یک روز روانه شدند و مسرعان دیگر به احضار نواب شاهزاده محمدعلی میرزا و امان‌الله خان اردلانی والی کردستان به دارالدوله کرمانشاهان و قصبه سنندج روان و شتابان آمدند و مقرر گردید که هریک با سپاهی آراسته در موعدی که حضرت صاحبقران خواسته، در چمن سلطانیه حاضر آیند و دیده بر صدور احکام قضا نظام گشایند.

ذکر عزیمت نواب شجاع‌السلطنه حسن علی میرزا به خبوشان و اوضاع خوانین و فرستادن پیشکش و امداد به جهت هرات

در سال قبل که حاجی فیروزالدین میرزای والی هرات هوای خودسری بر سر آورد و مددخان افغان و حاجی آقاخان وزیر و غیره را با جمعیت وافر روانه ولایت جام کرد - از قراری که ذکر شد - قلعه جات ولایت جام را خراب و رعایای آن جا را کلاً در قلعه محمودآباد نشانند و رؤسا و معارف آن ولایت را به صیغه گروگان به ولایت هرات راندند. محافظت قلعه محمودآباد از جانب حاجی فیروز به عهده بنیاد خان هزاره محول شد و سایر کارکنان افغانه در محال جام و غوریان و غیر آن صاحب شغل و عمل گردیدند. در اوقاتی که محمدخان قرایی در ارض اقدس شرفیاب حضور نواب شجاع‌السلطنه العلیه گردید، درباب انتزاع قلعه محمودآباد از تصرف بنیاد بدهاد از

جانب والا به او اشارتی رسید. مشارالیه متعهد [۲۶۸] آمد که هر هنگام کارکنان نواب شاهزاده با احتشام قلعه و قلعه‌نشین را مطالبه نمایند، تسلیم سازد و به عذری که موهم خلاف باشد، نپردازد و نیز مستدعی آمد که به جهت آگاهی از خیال بنیادخان و منع او از مخالفت و طغیان، جمعیتی نیز از قرایی به عنوان محافظت قلعه محمودآباد روانه دارد.^۱ و در ظاهر مرافقت با بنیاد را بهانه آرد. چون قرار رفتار سرکار شجاع‌السلطنه با آن روباه مکار در بدایت کار به مدارا و استمالت بود، بنا بر آن این استدعا را قبول فرمود.

درین اوقات به سبب تجربه و امتحان به اشارت شاهزاده والا مکان، اسماعیل خان سردار، معتمدی نزد محمدخان روان کرد و تخلیه قلعه محمودآباد را به میان آورد. محمدخان جواب چنین داد که هروقت موکب فیروز سرکار اشرف به جهت قرار امور ولایت جام وارد آن مقام شود، قلعه مزبور را بلا مضایقه تسلیم خواهم نمود. بالجمله چون قلعه غوریان نیز در تصرف گماشتگان حاجی فیروز بود و اعیان ولایت جام هم در توقّف ظلمتکده هرات تیره‌روز بودند، غیرت فطرت سرکار شاهزاده اسفندیار شعار اجازه نمی‌داد که این امورات را مجمل و معطل گذاشته موقوف به زمانی دیگر داشته باشند، لهذا عزم تخلیه قلعه جات و اقدام در نهضت به صوب هرات، جزم آمد و ترکان خونخوار را از ایوان بزم تمنای میدان رزم شد.

از این که درین عزیمت اطمینانی از جانب خوانین مفسدت نهاد اکراد و رضای آن جماعت لجاجت بنیاد درین عزم صرصر میلاد [نبود] گرفتن جمعیتی از ایشان به جهت امداد لازم بود، لهذا نواب اشرف در اوایل شهر جمادی‌الاول با معدودی از خاصان صداقت عمل، صبحگاهی بدون اظهار مطلب از ارض اقدس سوار بر مرکب و ایلغارکنان در همان شب، نزول اجلال به شهر خیوشان نمود. رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو که پدر پیر خود امیرگونه خان را بنابر مصلحت کار محبوس کرده و خود در تصرف زمام اختیار ایل والوس^۲ نام برآورده بود، بعد از اطلاع سراسیمه گشته پای از سرشناخت و سر خویش را به جهت نثار بر کف دست گرفته به استقبال پرداخت. [و] در همان شب مایعرف و مایملک خود را از صامت و ناطق به سرکار اشرف پیشکش کرد و حضرت والا

۱. ملی: «سازد»

۲. طایفه، قبیله، جماعت.

که مایه کان و دریا در نظر همّتش مانند خردلی بی بهاست، پس از قبول باز به انعام او مقرر آورد. علی الصباح خوانین دیگر مثل نجفقلی خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان به عزم شرفیابی حضور نواب شاهزاده گردون توان به خوشان شتافتند و هریک فراخور احوال تفقّدات گوناگون یافتند.

بعد از آن که خاطر آن وحشی خصالان رام گردید، باز شب هنگام نواب اشرف والا بر خنگ صرصر کردار سوار و علی الصباح بی خبر به ارض اقدس رسید. خوانین اتراک و اکراد چندروزی تدارک خدمت را دیده زنان و فرزندان خویش را به صیغه گروگان با اسبان صرصر نشان و هیونان کوه توان به عنوان پیشکش و موازی دو هزار سوار جرّار به رسم امداد به رکاب فیروزی ارکان روان آوردند و تعهدات فراوان در رسوم خدمت‌گزاری کردند. حضرت شاهزاده بی‌همال پس از اطمینان از آن قوم وحشی خصال و احتشاد جمعیتی وافر از رکابی و خراسانی [۲۶۹] تکیه به لطف جناب باری و اقبال بی‌زوال حضرت شهریار کرده، نخست در روضه مطهره حضرت رضا - علیه التّحیة و الثّناء - جبهه ارادت بر خاک نیاز سود و از باطن فیض موطن آن بزرگوار، استمداد همّت نمود و حضرات عالی درجات علما و سادات آن ارض فیض آیات را نیز ملاقات و طلب دعاگویی کرده پیشخانه کشان موکب ظفر را امر به حرکت فرمود.

[مصر]ع: تا بخت همایون شهنشه چه کند باز

ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به هرات و فتح قلعه جات جام
و غوریان و خدمت‌گزاری جماعت افغان

نواب شعاع السلطنه العلیه با فوجی قوی و اطمینانی به اقبال بی‌زوال خسروی در روز سه‌شنبه بیست و ششم شهر جمادی‌الثانی به عزیمت مملکت هرات از ارض فیض

سمات حرکت و منزل به منزل رانده، محلّ سنگ بست جام، مضرب سرادقات^۱ با احتشام شد. محمدخان قرایی نیز با معدودی در همان منزل شرفیاب رکاب فیروزی مآب گردید. حسب الامر مقرر آمد که مشارالیه میرزا محمدخان تکلوی جامی را با خود برده قلعه محمودآباد را از قرار اقرار و وعده با نصیر و بنیاد تسلیم سازد و به عذری که موجب پاره [ای] توهمات است، نپردازد. موکب اشرف از محل سنگ بست حرکت و درکال خیرآباد نزول اجلال دست داد.

روز دیگر که رایات ظفرآیات به صوب محمود آباد شقه گشا شد، محمدخان قرایی در عرض راه، شرف رکاب بوسی حاصل ساخت و درباب تسلیم قلعه مزبوره به عذر مضایقت به بنیاد پرداخت. تبیین این مقال آن که بنیاد از تخلیه قلعه انکاری ورزید و لطفعلی نام برادرزاده خود را مساوی پانصد نفر هزاره [ای] در آن قلعه کوتوال گردانید و خود با جمعیتی کامل از آن جا بیرون تاخته در کمین غدر نشست که هرگاه تواند دستبردی به اردوی والازده، رشته اجتماع لشکر مظفر را از هم گسسته باشد. چون قلعه محمودآباد در راه عبور سپاه منصور واقع بود، لهذا در هنگام گذشتن از آن محاذی یک نفر هزاره هرزه درا، تفنگی از درون قلعه انداخته به اعتقاد خود آن سیل سرشار را از خاشاکی دافع آمد. غیرت جبلّی نواب والا این جسارت را عظیم شمرد و در همان لحظه لشکر قیامت اثر را به جانب قلعه برد.

محمودآباد از قلاع محکمه مشهوره خراسان [است] و باره [ای] بلند و رفیع و خندقی عمیق و وسیع کشیده بر دور آن. علاوه بر باره و خندق، شهربندی دارد که همواره در استحکام بنیان، بنای برابری با چرخ برین می گذارد. فی الفور از حکم محکم نواب اشرف، عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی با دسته جانباز خود قدم جرأت به تسخیر آن باره چرخ علامت برگشادند و رستم خان قراگوزلو نیز با سواره خویش از اسبان پیاده گشته و شمشیرها بر دست گرفته به مراقبت آنها رونهادند. مطلب خان حاکم دامغان با جانباز [ان] دامغانی از طرفی دیگر به تسخیر آن قلعه دامن زنان، و اسماعیل خان سردار در میان توپ خانه شرربار، به خرابی آن برج و باره متین صاعقه

فشان آمد.

نواب شاهزاده اسفندیار قرینِ تهمتن آیین، چون شیران عرین درجلو لشکر ظفر آیین زبان به تحسین و آفرین می‌گشود و دست دریا مثال از آستین برآورده غازیان مظفر را به تسخیر قلعه تحریض و تحریک می‌فرمود. ناگاه از یمن اقبال فیروز خسروی جانبازان مزبوره خود را به پای خندق رسانیده در آنی از فراز خندق چون بلای آسمانی [۲۷۰] نزول و از قعر خندق به پایان باره و از آن جا بر فراز دیوار قلعه مانند دعا‌های مستجاب صعود کردند و عَلم‌های سرخ و زرد که علامت^۱ فیروزی است، بر فراز دیوار باره برپا نموده طبل‌های نصرت را به خروش درآوردند. لطفعلی کوتوال گوشه [ای] از دیوار قلعه را شکافت و سراسیمه خاطر، با جمعی از هزارگان عازم هرات گشته، روی از آن سامان برتافت.

نواب والا به نفس نفیس باسواره یموت و کولان تا پنج فرسنگ راه از عقب آن قوم گمراه تاختن آورد و ادیم زمین را از خون آن مفسدین بی‌دین رنگین کرد. اکثری را در هنگام تاخت به دست مبارک از ضرب تیغ از صدر زین بر روی زمین می‌انداخت. و هر که را بر فرق می‌نواخت، تا نشیمن زین به دوپاره می‌ساخت. آن‌که را شمشیر بُرّان به میان‌زدی، مانند خیار تر به دو نیم شدی. بالجمله در آن روز عافیت سوز تا هنگام غروب آفتاب مساوی سیصد و پنجاه نفر زنده دستگیر و یکصد و بیست نیزه سر از نظر شاهزاده انجم سریر گذشت و بعد از رجعت موکب ظفر اعتلا به اردوی معلی گرفتاران مذکور هریک از سیاستی جداگانه تیر غضب قیامت لهب را نشانه گشت. بعضی را به مدد میخ‌های چوبین بر زمین دوختند و برخی را در^۲ آتش انتقام و کین سوختند. قومی را به صدمه تخماق و تبرزین آهنین سروتن کوبیده شد و جمعی را از دم شمشیر بُرّان، اعضا و جوارح پلید بریده آمد. قدری از رؤوس منحوس آن طایفه به جهت عرض هنر به درگاه شاهنشاه مظفر فرستاده شد و از بقیه سران ایشان کله مناری در شارع عام به ده ذراع^۳ ارتفاع و سه ذرع قطر بنا نهاده آمد. بنیاد بی‌بنیاد که در حول و حوش قلعه محمود آباد منتظر فرصتی بود، از ظهور این هنگامه چنان در فرار سبک عنان گردید که صرصر

۱. مجلس: + «فتح و»

۲. ملی: «از»

۳. ملی: «زارع»

پرشتاب به گردش نرسید.

نواب اشرف دو روز به جهت انتظام مهام ولایت جام در آن منزل بنای توقف گذاشت و حکومت آن ولایت و ضبط قلعه را به عهده میرزا محمدخان تکلوی جامی محول داشت و از آن پس رایات جلال را شقه گشا کرده همت به عزیمت هرات گماشت. در روز نزول به تربت شیخ جام، عطا محمدخان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروزالدین میرزای والی هرات زمین ضراعت بوسه داده زبان به عرض مطالب برگشاد. خلاصه تمنا این که: شاهزاده فیروز پس ازین شاهراه صداقت را با قدم جهد پی سپار است و در تسلیم قلعه غوریان و اطاعت دولت ابدارکان خدمت گزار به شرط آن که نواب اشرف از ولایت جام قدم سعادت را فراتر نگذارند و ضبط ولایت هرات را که موروثی سلسله احمد شاهی است، به او محول دارند و او را نیز برادری کهنتر از خود شمارند. چون کلمات دروغش از صدق فروغی نداشت، لهذا جوابی سرسری شنیده و از رکاب مظفر مرخص گردیده روی به مراجعت گذاشت.

ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلی و اطاعت افاعنه

بعد از حرکت از تربت شیخ جام، روزی دو، منزل کوسویه مضرب خیام ظفر آیت آمد. امیرحسن خان عرب زنگوئی حاکم تون و طبس با جمعیت اعراب زنگوئی^۱ و نخعی و لالوئی در آن منزل شرفیاب رکاب مستطاب [شد] و چون والده معظمه نواب شاهزاده نبیره قادرخان عرب حاکم^۲ بسطام بود، لهذا آن امیر با اقتدار به لقب^۳ بلند خالویی کامیاب گردید. دو روز دیگر [۲۷۱] موکب والا به سمت ولایت غوریان در ذهاب آمد. چون یقین بر این معنی بود که بعد از اطاعت حاجی فیروز، قلعه غوریان بدون مانع و عایقی به تصرف خواهد بود، لهذا از خرابی آن سامان و تعرض به حال قلعه و قلعه گیان اغماض نموده حضرت والا به منزل شکیان عزیمت فرمود. خلاصه پس از ورود به منزل پل نقره سه فرسخی هرات معلوم آمد که حاجی فیروزالدین مصلای هرات و تل بنگیان

۳. مجلس: «به لقب»

۲. ملی: «حاکم»

۱. ملی و مجلس: «زنگوئی».

راکه دو محکمه محکمه است، مأمن عافیت دانسته و جمعی از شمخال‌چیان را در آن دو محل به محافظت گذاشته و تدارکات خودداری ایشان را مهیا داشته و خود در شهر هرات همت به آسودگی گماشته است. حضرت والا روز دیگر لشکر ظفر اثر را تیپ آرایبی کرد و عبدالله خان ارجمندی و مطلب خان دامغانی و رستم خان قراگوزلو و محمدنظر خان مافی را بر میمنه و میسر و جناحین گماشت و خود در قلب سپاه در زیر لوای فیروز شاهنشاه ظفر دستگاه بنای قرار گذاشت. سردار با اقتدار اسماعیل خان به اتفاق امرای با اعتبار امیرحسن خان و امیرعلم خان عرب و امیر قلیچ خان تیموری و محمدخان قرایی در سایه علم آفتاب به پرچم^۱ آرام‌گزین و توپ‌های تندرفغان در جلو تیپ همایون قاعقه فشان و رعد آیین شدند. به این آراستگی از پل نقره حرکت کرده تا کنار پل انجیل که قریب به شهر هرات است، آمدند. به اذن و اشاره والا و عزیمت سردار شهامت اتما محکمه مصلی از جان فشانی نظام فیروزکوهی و اعراب نخعی و لالویی، مسخر و تل بنگیان نیز پس از آن بلامانع تسخیر آن جنود مظفر درآمد. مستحفظین هردو محکمه بعضی عرضه شمشیر و برخی اسیر و دستگیر گشته قدری قلیل روی به گریز نهادند.

شب هنگام موکب والا در کنار رود انجیل سنگری متین بسته، منزل ساختند و امیرحسن خان عرب و حسین‌قلی خان بیات نیشابوری برحسب اشاره والا به محافظت مصلی و تل بنگیان پرداختند. علی‌الصباح که بنای محاصره قلعه هرات بود، امیرحسن خان به دروازه درب خوش و امیرعلم خان به درب قندهار و امیرقلیچ خان به درب قوطی چای و محمدخان قرایی به درب عراق و حسین‌قلی خان نیشابوری به درب ملک مأمور آمدند.

دلاوران جلادت نشان، سواره^۲ به غارت و نهب ولایات سبزار و فراه^۳ الی حد کرشک و قندهار مطلق‌العنان شدند. پس از چند روز که بنیان قرار آن ولایات و حول و حوش هرات چون ارکان عهود لثیمان متزلزل و بی‌قرار گردید، حاجی فیروز از خواب غفلت بیدار گشته کلید ولایت غوریان را با مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد تسلیم ساخت و

۱. ملی: «پرسم»

۲. مجلس: «سوار و»

۳. ملی: «سبزوار فراه»

به زدن سگه و خواندن خطبه به نام نامی شاهنشاه صاحبقران پرداخت. نواب اشرف به استدعای خوانین خراسان از تسخیر قلعه هرات درگذشت و به جهت تنبیه جماعت هزاره عازم بادغیسات^۱ مرو گشت.

[مصر]ع: تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به صوب بالا مرغاب و شکست اسماعیل خان سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه

از قراری که ذکر شد، بنیادخان و نصیرخان هزاره^۲ بعد از فتح قلعه محمودآباد و قتل هزاره ضلالت بنیاد، بقیه السیف را برداشته به سمت بادغیسات فرار و در آن جا نیز تاب نیاورده به منزل دره بام، که از اعمال ولایت ماروچاق^۳ و در پنج فرسخی رود مرغاب است، قرار یافتند و با اویماقات فیروزکوهی بنای وصلت نهادند و قرار [۲۷۲] توطن را در همان دره بام دادند. بهرام خان فیروزکوهی نیز اویماقات خود را [از] بادغیسات هرات آورده به مناسبت خویشی با بنیاد خان در دره بام منزل داد. ابراهیم خان بیگلریگی هزاره چون با بنیاد خان عداوتی کامل داشت و بنابر آن امیر قلیچ خان تیموری و محمودخان جمشیدی را با خود یار آورده، در حضرت شاهزاده معظم به استدعای عزیمت دره بام همّت برگماشت. محاسن عزیمت را از وفور غنیمت و کثرت میاه و خضارت و سهولت طرق و شوارع و فقدان مخالف و منازع در نظر انور شاهزاده عالی مقدار جلوه داد و به قبايح عدم عزیمت از قبیل استیلای بنیاد خان و تاخت و تاز ولایات جام و غوریان و ظهور فتنه و فساد در سامان خراسان زبان برگشاد. اسماعیل خان سردار هم^۴ این ترّهات را تصدیق نمود و از کار قضا غافل بود.

نواب اشرف، اولاً ابراهیم خان را با فوجی از سواره و پیاده هزاره به استمالت آن طایفه فراری مأمور فرمود و پس از آن اسماعیل خان سردار و امیر قلیچ خان تیموری و

۳. ملی: «ماروچاق»

۲. مجلس: «هزاره»

۱. ملی: «بادغیسات»

۴. ملی: «از بیم»

مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمدنظر خان مافی و نگاهدارخان چگنی را با دستجات ایشان به منقلای موکب والا روانه و بعد از دو روز دیگر از منزل کهدستان با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرایی و حسین قلی خان نیشابوری و سواره اکراد و توپ خانه صاعقه بنیاد عزیمت را بهانه نمود.

پس از آن که دو منزل راه طی شد، در منازل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ بعضی از اسبان کوه توان قشون نصرت نمون پی گردید. معلوم شد^۱ که آن همه تعریفات ابراهیم خان افسانه بوده و به سبب عداوت با بنیاد خان عرض این محسنات را بهانه می نموده است. بالاخره کار به جایی رسید که در اکثری از منازل نواب شاهزاده به سبب صعوبت مراحل خود به نفس نفیس از اسب به زیر آمده با امرای نامدار طناب عراده های توپ های سلطانی را بر دوش گرفته به فراز ونشیب می گردانیدند و از عدم آب و آذوقه و علف اغلی از دواب اهل اردو در هر منزلی تلف می گردیدند.

بالجمله چون مراجعت از آن جا به جهات مختلفه دور از صواب و موجب جسارت خصم ضلالت مآب می بود، بنابر آن، لاعلاج حضرت والا ده منزل را به آن صعوبت طی کرده در روز یازدهم در محل قلعه نو، که مسکن قدیم طایفه هزاره بود، دو روزی منزل نمود. در آن جا به تحقیق پیوست که اولاً ابراهیم خان هزاره از فرط حرصی که در عداوت با بنیادخان داشت، به اتفاق محمودخان جمشیدی بر سر او تاخته و از نصیرخان برادر بنیادخان شکستی کامل یافته روی به اردوی سردار گذاشت. سردار هم از منزل مرغ چوبین سه فرسخی دره بام حرکت و بنیاد و برادرش را در خارج دره بام با قراولان سپاه رکابی مقابلت دست داده و تاب درنگ نیاورده روی به حصن دره بام نهاده است. سردار نیز علی التّعاقب رسید و جانبازان آتش دست را از فراز جبال شامخه به آن دره سرازیر گردانید. اکثری از هزاره جات لعین از شر افشانی تفنگ صاعقه کمین جان دادند و بنیاد و نصیر^۲ لاعلاج زبان به تمنای امان برگشادند. قرار به این شد که هرگاه امروز را مهلت یابند، فردا بر سبیل جزم قدم از سر ساخته به اردوی سردار شتابند.

سردار صداقت شعار را عرق مروّت متحرّک شد و غافل از این که:

[مصرأ]ع: [۲۷۳] مار چون شد زخمی اندر آستین مأوا مده^۱

به دادن یک روز امان سلک جمعیت متفرّقه بنیاد منسلک آمد. نواب والا پس از اطلاع از این اوضاع از منزل قلعه نو حرکت کرده به منزل مرغ چوبین وارد [و] امیرحسین خان و امیرعلم خان را با سه هزار پیاده و دو عرّاده توپ به امداد سردار نامزد کرد که ناگاه پیادگان خسته^۲ و گریخته استرآبادی یک یک و دود و وینج پنج در رسیدند و مراتب شکست سردار را وقایع گزار گردیدند. معلوم شد که روزگار غدار را کار دیگرگون گشته و کار سردار عالی تبار از فرستادن امداد درگذشته است.

تبیین این مقال آن که، در روز وعده آمدن بنیاد، قضا کار خود را ساخت و آن بدکردار جمعیت خود را فراهم آورده به مقابله سردار پرداخت. در بدایت کار مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی به سنگری که در دم دره بام بود در تاختند و عبّاس قلی برادرزاده بنیاد را با هرکس در آن دره بود عرضه شمشیر آبدار ساختند. قشون نصرت نمون که از فراز ونشیب آن فتح غریب را دیدند، کار را تمام دانسته و از اطراف هجوم آورده مشغول غارت و کسب گردیدند. ناگاه از طرفی غیر معهود بنیاد با جمعیتی نامعدود بر پیادگان انزانی استرآبادی تاختن آوردند و در داو^۳ اول، مهره حیات^۴ کربلائی باقرانزانی سرکرده آن جماعت و غلام پیشخدمت خاصه دربار دولت را در ششدر ممت محبوس کردند. پیادگان انزانی روی از معرکه بر تافتند و سایر جنود مسعود نیز به مرافقت ایشان به وادی هزیمت شتافتند. هزاره هرزه در تعاقب را سبک عتاق شدند و به مدد تیغ برّان سرافشانی را برزده دامن آمدند. در آن درّه های تنگ سواران سپاه سردار را قدرت جولان نبود، لهذا هر تن از بیم جان به طرفی روی نمود. سردار عالی مقدار از فرط غیرت فطرت از اسب پیاده گشته کلاه از سر برداشت و هر قدر خواست آن لشکر^۵ شکسته را برگرداند دست قضا نمی گذاشت. ناچار او هم سوار گشته از عقب گریختگان می تاخت و بنیاد بی بنیاد نیز در عقب ایشان هرکس را که می یافت از خنگ حیات پیاده می ساخت. بالجمله پیادگان گریخته استرآبادی به خدمت اشرف معروض داشتند که اینک

۳. داو: مرحله، نوبت، بار.

۲. مجلس: «جسته»

۱. ملی: «مار آمده»

۵. ملی: - «لشکر»

۴. ملی: «جناب»

سواره بنیاد با لشکر ظفر بنیاد مشغول گيرو دارند و سردار عالی تبار امداد نواب اشرف را سزاوار. حضرت شاهزاده را از استماع این اقوال آتش غضب شعله ور گردیده به شلیک توپ خانه فرمان داد. امیرحسن خان عرب و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی را به محافظت اردو نهاد و فی الفور بر باره برق سیر سوار گشته و نیزه خطی در دست گرفته مانند برق و باد به تدمیر سپاه بنیاد بد نهاد پی سپر شده در اندک زمانی که آخر زمان جان فشانی بود، به جماعت بدعاقبت هزاره که در عقب جنود مسعود می تاختند رسید و مساوی یکصد و سی نفر از آن قوم عفریت سیر، اسیر کمند غلامان شیر شکر گردید جمیع آن جماعت را به مدد میخ های چوبین بر زمین دوختند و بقیة السیف هزاره که صدای شلیک توپخانه معلی را شنیده بودند، به توهّم عزیمت حضرت والا، به وادی فرار پی سپار شدند. چون سردار به جانب قلعه نو رفته بود، نواب والا چند سواری به عقب او فرستاده خود مجدداً در مرغ چوبین منزل نمود. اطراف اردوی معلی رابه وجود پیادگان آرایش داده خود با جمعی از غلامان در [۲۷۴] خارج اردو به احتیاط کار چون کوه استوار بایستاد. سه پاس که از شب گذشت، سردار با سواری سه چار وارد اردو گشت.

علی الصباح نواب شاهزاده و بعضی از سران در فکر عزیمت دره بام و خیال انتقام بودند و خوانین خراسان کلاً ازین معنی تحاشی نمودند چون اکثری از سرکردگان و سواران و پیادگان رکابی تا قلعه نو رفته در آن جا توقف کرده بودند و جمعیت اردو منحصر به خراسانی بود، لهذا مراجعت انسب می نمود؛ لاعلاج نواب والا از مرغ چوبین به قلعه نو شتافت و قشون متفرقه اجتماع یافت و از آن جا کوچ بر کوچ وارد قریه شکیبان و پس از ورود، به عرض آن ملک زاده دوران رسید که مددخان درانی با جمعی از افغانه در قریه پشنگ من اعمال غوریان اقامت گزین است و عقیده آن جمع، نامعلوم بر رای آن و این.

برحسب امر والا، حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که در آن سفر از همراهان بود، به جهت استعلام احوال روی به قریه پشنگ نمود. بلافاصله به رفاقت

مشارالیه به اردوی والا رسید و مطلب او بر رای اشرف چنین معلوم گردید که، از ظهور استقلال حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز دلگیر گشته و به دولت ابد مدّت پناه آورده از نوکری شاهزاده افغان گذشته است. نواب والا این معنی را مغتنم و وجود او را محترم شمرد و از اعطا خلّاع زرفشان و خنجر مکّلل به جواهر رخشان و سایر انعام و احسان فرق مباحات او را به ذروه گردون برآورد. روز دیگر حضرت اشرف از منزل وارد چمن پرّنی تاز [شد] و عظامحمدخان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروز با تحفی ممتاز وارد حضور با اعزاز و با حصول افتخاری کامل و احسان کمر خنجری مرصّع و انعامی شامل باز روی به صوب هرات بهشت انباز نهاد. امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و محمدخان قرایی از منزل مزبور مرخص به اوطان خود شدند و نواب شاهزاده با سردار و امیر حسن خان حاکم طیس و سایر همراهان و سرکردگان و جمعیت رکابی از چمن مزبور حرکت کرده در روز شنبه دهم شهر رمضان المبارک وارد ارض فیض آثار و وقایع آن سفر را از فتح و شکست به دربار معدلت مدار شاهنشاه تاجدار عریضه نگار آمدند.

ذکر سور پرسرور نواب علی خان شاهزاده الملّقب به ظلّ السّلطان و حضرت اللّهوردی میرزا

در صدر^۱ داستان این سال نیکومآل ذکر شد که الکسندریرملوف سردار جدید گرجستان از دولت بهیّه روس مأمور به سفارت درگاه فلک مأنوس آمده حسب الامرالاعلیّ مقرر شد که در چمن سلطانیّه شرفیاب دربار سنیّه شود. چون حرکت او از تفلیس و ورود به آستان خلافت جاوید انیس^۲ طولی داشت، لهذا حضرت صاحبقران در دارالخلافه طهران همت بر سور پرسرور نواب شاهزادگان خورشید لقاحضرت ظلّ السّلطان علی شاه و بدو^۳ الخلافة الکبریّ اللّهوردی میرزا گماشت. از اطراف ممالک خاور و باختر و جنوب و شمال شاهزادگان فرشته خصال و امرای با اجلال و علمای فضیلت اشتمال و اعیان و اشراف ارادت مآل و ارباب اطراب بارید مثال

۱. ملی: «صدور»

۲. مجلس: «آیتش»

۳. ملی: «به دارالخلافه»

و مشعبدان هاروت خیال و شاهدان حورا جمال از اطراف شرق و غرب و جنوب و شمال به درگاه^۱ آسمان [۲۷۵] جلال جمع آمدند و بزم آن عیش مهتا را پروانه شمع شدند.

در روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دوست و سی دو، به حکم محکم خسروانی جمیع اسواق و خانات و میادین دارالخلافه جاوید مبانی را آیینی ملوکانه بستند و مباشرین این سور^۲ خجسته هریک در پی انجام کاری پیوستند. روزها در میدان پیشگاه کریاس بلند اساس، اسباب عیش از هر طرف برپا بود و شاهنشاه همت دستگاه از فراز غرفه فوقانی عمارت فوق باب عرش قباب، زرافشان و تحسین آرا. شبها در دو میدان خارج و داخل ارک همایون اعم از سطح بام و عرصه میادین سپهرنمون، آتشبازان چابک دست به شعله بازیهای مختلف شعله‌ها افروختندی و دل آتش موسی و نار خلیل را از آن آتش افروزی در آتش غیرت سوختندی. عالم، عالم بهجت و نشاط بود و جهان، جهان مسرت و انبساط. پیران را هوس جوانان بر سر افتاده و جوانان را شاهد تقاضای جوانی حلقه بر در زد. آنان را از حسن جوانان غلمان جمال آتش شوق شعله‌ور شد و اینان را از عشق پیران صنعان مثال ملال صحبت ایشان از دل به در شد. کوتاهی سخن، مدت هفت شبانروز بازار طرب گرم بود و دل‌های دلبران در دلداری دلدادگان نرم. در روزی خجسته و ساعتی به سعادت پیوسته عقد یکی از صباپای مرضیه حسین قلی خان علیین آشیان، به همخوابگی حضرت ظل السلطان، و کابین صبیّه دیگرش به همسری نواب اللهویردی میرزا بسته شد و در شبی خرم‌تر از روز آن دوئیر عالم فروز با آن دوزهره زهرای عفت آموز پیوسته آمد.

علی الصباح کمر خنجرهای مکمل به جواهر رخشان و خلّاع آفتاب شعاع درخشان به نواب شاهزادگان و امرای ذی شوکت و شأن و وزرای آصف مکان و سایر اشراف و اعیان مرحمت شد و پیشکش‌های شایان از هریک از ایشان معروض پیشگاه حضور معدلت آیت [گردید].

از حسن اتفاقات، جناب شاه زمان ولد تیمورشاه افغان که هردو دیده‌اش از

۱. مجلس: «درکان».

۲. مجلس: «امور».

قراری که ذکر شد، از گزلك ستم شاه محمود برادرش از حدقه برآمده و نابینا بود، در همان اوقات عیش با یک نفر ولد خویش به عنوان زیارت بیت الله الحرام به دارالخلافه آمده در محافل شب و روز آن عیش پرسرور را پدر و پسر سامع و ناظر بودند. بالجمله هریک از باریافتگان، مقضی المرام و شادکام مرخص اوطان خود شدند و پیشخانه کشان اردوی معلی عزیمت چمن قنقرا و لنگ را دامن زنان آمدند.

تاریخ سور پرسرور نواب ظل السلطان از کلک مولف ارادت نشان بدین سان تراوید و یادگار را در این^۱ روزنامه چه همایون ثبت گردید.

لمؤلفه:

که باشد روزگارش زیر فرمان	به عهد دولت شاه جهان دار
جهانگیر و جهاندار و جهانبان	سرافراز جهان فتحعلی شاه
عروس زهره اش محرم در ایوان	بپا شد عیش آن شهزاده کآمد
علی شاه آن که آمد ظل سلطان	نژاد ظل سبحان خسرو دهر
بس است این افتخار او را به دوران	زیک بطن او برادر با ولیعهد
محمدشاه عم شاه شاهان	بسال مولدش زد جیقه بر سر
قمر شد کف زنان ناهید رقصان	چه عیش آن عیش کز شور تعیش
هماره دست فشان و پای کوبان	سرافرازان عالم اندرین سور
که نعمت هرچه می جستی فراوان	فراوان جمع شد ز اطراف مسکین
همه اشراف از اطراف ایران	ز حکم شاه در طهران همی جمع
شنو تا گویمت این نکته آیان	[۲۷۶] ندانی از چه شاهی یافت در نام
طراز سر ز شاه مغفرت شأن	به طفلی شد مراو راجیقه لعل
عطارد بر ورق بنوشت عنوان	به عقدش خطبه خوان گردید برجیس
جهان را فخر پیکر زیب دامان	ز احسان شهنشه خلعت و زر
چنین عیشی نخواندستی بدوران	چنین طوئی ندیدستی به عالم
همایون عیش باد از ظل سلطان	پی تاریخ سورش خاوری گفت

ذکر احوال و اوضاع الکسندر یرملوف ایلچی دولت روسیه و کیفیت ورود او به ولایات^۱ ایروان^۲ و تبریز و خمسه و حرکت موکب اعلی به سلطانیه

این الکسندر یرملوف را مرتبه از رتبه ینارالی فراتر بود و از منصب بلند صاحب اختیاری کل توپخانه روسیه معتبر خود را در نسب نبیره دختری جوجی خان بن چنگیز خان می خواند و در چمن سلطانیه اکثر اوقات به مقبره اولجایتو سلطان معروف به شاه خدابنده رفته خطاب خالویی به وی می راند. با جمعیتی خلاف عادت سرداران سابق به سرداری مملکت قفقاز آمد و این جمعیت و تدارکات او باعث توهمات دور و دراز شد. همواره با کمال خشونت و سختی سخن گفتی و در کاری که مستبدالرای گشتی، عذر حسابی از کس نشنفتی. با جمعیتی تمام و ثروتی مالا کلام و تدارکی افزون از حوصله اوام به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و غیره سرافراز و به سفارت به دربار این دولت علیه نیز از همگنان ممتاز گشته وارد تفلیس و پس از چندی از نظم کارهای آن ولایات مطمئن شده روانه دربار فلک تأسیس گردید.

عسکرخان افشار مهماندار با تدارکی که سزاوار بود در قریه اوچ کلیسا او را دریافت و با احترامی تمام به صوب ایروان شتافت. برحسب صوابدید حسین خان سردار آذربایجان، حسن خان برادرش با مساوی پنجهزار سوار جرّار به استقبال او پرداخت و سردار خود در خارج شهر ایروان چادری پنج سری برپا کرده و بزمی مهتا مهتا آورده و تا دو فرسخی^۳ ایروان رامشجون از سواران و پیادگان ایلات اتراک نموده خود در خیمه منزل ساخت. در هنگام ورود ایلچی، احتراماً چند قدمی پیش نهاد^۴ و دست او را به جهت نشانه دوستی گرفته به چادر آورد و از حسن خان مهمانداری و آداب تعارف و یاری ایلچی را راضی و خشنود کرد. در روز ورود به دارالسلطنه تبریز از حوالی قریه سهلان^۵ تا درب دولت سرای نواب ولیعهد زمان، از دوسو سواره و پیاده ایستاده و توپهای سواره بر فراز عزّاده آماده و معادل یکصد هزار جمعیت از سواره و پیاده و

۱. مجلس: «ولایت»

۲. ملی: «ایران»

۳. ملی: «ده فرسخی»

۴. مجلس: «رفته»

۵. احتمالاً اسفهلان در جنوب غربی تبریز.

تفنگچیان چریک هر قریه و دیار و اهل صناعت و حرفت بازار صف بر صف و جای برجا ایستاده، چشم بر ورود ایلچی نهاده بودند.

جناب آصف‌الحضرة میرزا ابوالقاسم ولد قائم مقام با جمعی از سواران و سران آذربایجان به استقبال روان شد و ایلچی را با احترامی تمام دریافت به جانب شهرستان آمد. پس از شرفیابی حضور پر نور نواب نایب‌السلطنه العلیه و قائم مقام دولت سنیّه سخن‌ها از کار موافقت و مصالحت گفت و مصلحت وقت را به جز انکار از صلح و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. ازین رهگذر قدری ملول گشت، ولی از ظهور مراحم پی در پی حضرت ولیعهد زمان آن کدورت و ملالت از خاطرش درگذشت.

بلی مصلحت چنین بود که سرحدداران دولت علیّه را در جنگ جری داند و از کتاب غیرت ایشان دو حرفی برخواند. خلاصه در ورود [۲۷۷] به ولایت خمسه، نواب شاهزاده عبدالله میرزا نیز اوضاعی فراخور احوال فراهم آورد و ایلچی معزی الیه با احترامی تمام وارد گشته بر حسب امر اعلیحضرت شاهنشاهی در چمن سامان ارخی که از سامان سلطانیّه است، منزل نمود.

جناب میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک که از قرار نگارش چندی در خمسه منتظر ورود ایلچی بود، در ایام غیبت موکب همایون با او رفتاری بسزا نمود و موکب فیروز اعلیٰ در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان‌المعظم سنه یک‌هزار و دویست و سی و دو از دارالخلافه حرکت و چند روز به جهت ورود جنود مسعود از اطراف ممالک و حضور نواب محمدعلی میرزا و امان‌الله خان والی کردستان در چمن پچقین^۱ سه فرسخی چمن سلطانیّه اقامت دست داده تا آن‌که سلک جمعیت اطراف منسلک آمد. در روز نزول موکب اجلال به چمن سلطانیّه که یوم جمعه^۲ هفدهم شهر رمضان المبارک بود، اوضاعی ملوکانه در آن دشت وسیع چیده شد و دهر کهنسال از حیرت آن همه ابّهت و اجلال انگشت تعجب به دندان گزیده از حوالی چمن صاین قلعه خمسه تا قریب قریه دیزج که معادل هفت فرسخ متجاوز است، فوج فوج و دسته دسته و تیپ تیپ سواران جرّار و پیادگان آتشبار متراکم بودند و سپاهی که از اطراف ممالک جمع آمده بود، با

۱. امروزه روستای چوقین نامیده می‌شود که نزدیکی رودخانه سجاس از شعبات قزل اوزن و در نزدیکی

سلطانیّه قرار دارد. ۲. ملی: - «جمعه»

نظامی تمام در آن دشت متهاجم می نمود. توپخانه صاعقه نشان و زنبورک خانه آتش فشان در جلو شاهنشاه صاحبقران قدم بر قدم عقده از دل گشودندی و گره تراب را مانند گوی سیماب متزلزل نمودندی. نوبت خانه خلافت بر بُختیان^۱ الوند مهابت بلند آواز و طاس سپهر از نوای کوس سلطنت پر صدا حضرت اعلی چون خورشید^۲ درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان، مانند خسرو مهر که سوار بر خنگ سپهر آید، بر فراز سمند فلک پیوند نشسته و شاهزادگان بهمن سیر و امرای هربوم و کشور و وشاقان زرین کمر و سران و سرکردگان نامور و غلامان جلادت اثر در زیر علم آفتاب پیکر بر جانفشانی و آداب دانی کمر بسته بودند. شهریار آفاق با طلعت خورشیدی و شوکت جمشیدی و صولت کیانی و اوضاعی فراخور آن سلطنت و مرزبانی به دولت و کامرانی و ابهت و شادمانی به آن چمن بهشت مبانی نازل و الکسندریر ملوف ایلچی با لباسی مبدل از چمن سامان ارخی سوار گشته با یک دو نفر از محرمان خویش در آن جیش^۳ قیامت کیش مشغول تماشای دریای افواج امواج زلازل بود. نواب شاهزادگان و امرا و وزراء و سران و سرکردگان و خاصان و غلامان و توایین لشکر به نظام هر یک در جای خویش خیمه و خرگاه بر سر پای کردند و مباشرین دربار اقدس بر حسب امر اعلی روی همّت به انجام تدارکات ورود ایلچی مزبور آوردند.

[مصر]ع: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر ورود ایلچی دولت روسیه به اردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر عنایت سیر شاهنشاه معلی

در روزی معین صفیارخان کرد بچه افشار با یک رأس اسب مشتمل بر ساخت و ستام مرصع به احضار ایلچی از چمن سامان ارخی محرمیت یافت و امان الله خان اردلانی والی کردستان با معادل پنجهزار سوار تا مساوی پنج فرسنگ متجاوز به استقبال

۱. شتران سرخ موی.

۲. مجلس: «خورشید»

۳. ملی: «عیش»

شتافت. از سرپرده همایون اعلی تا دو میل راه از دو طرف جانبازان نظام و توپچیان با انتظام و زنبورک [۲۷۸] چیان آتش فام به قانون، به قادر اندازی^۱ و مشق مشغول بودند و هر یک از آنها^۲ به طوری که باعث مسرت بینندگان است به شعبده بازی و مسخره پردازی^۳ عمل می نمودند. ایلچی معزی الیه با این احترام وارد معسکر مسعود و در سرپرده جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم فرود آمد.

امیرکبیر محمودخان دنبلی میرساولان قور در آن منزل بهجت دستور حاضر بود و از جانب رأفت جوانب شاهنشاه عدالت دستگاه، زبان به اظهارالتفات گشودند. روز دیگر در سرپرده و خرگاه خدیوانه، که در پایان قصر سلطانیته برپا بود، بزمی ملوکانه چیدند [و] شاهنشاه جم جاه، با عالم عالم دستگاه و جهان جهان جواهر^۴ خورشید اشتباه بر فراز تخت مرصع سپهر همراه آرمید و نواب شاهزادگان لعل خفتان و امرا و وزرای ذی شان و دبیران عطارد نشان و پیشکاران پیشگاه جلالت بنیان و حاجبان و چاوشان صلابت ارکان در پیشگاه حضور گردون توان صف بر صف و جا برجای ایستاده و اسلحه و ادوات و ظروف و اوانی مرصع که خاصه استعمال سرکار اقدس است، هریک در چنگ یکی از وشاقان زرین کمر در انجمن حضور معلی مهیا و آماده [بود]. در خارج درگاه عرش اشتباه تا در نگرستی، فوج فوج از انواع چاکران دربار و^۵ مستحفظان بارگاه جلالت آثار و سران و سرکردگان با اقتدار نشستند و پیادگان نظام ایستاده مشق جان بازی می نمودند.

باز امیرکبیر^۶ محمودخان دنبلی قوریساوولی باشی برحسب امراعلی به احضار ایلچی مزبور و همراهان کرسی نشین او روانه شد و محسن بیک گرد قراچورلو نایب امیرآخورباشی، یکی از اسبان خاصه را بازمین و ستامی مرصع به جهت سواری او برده [و] این التفات های گوناگون زیادتى شوق ایلچی را به شرفیابی حضور پرنور بهانه آمد. از راه آداب دانی، رکاب آن خنگ مجرّه تنگ را بوسه داده با چهل نفر از اعیان روس و دو

۱. قادرانداز: تیرانداز با مهارت. ۲. ملی: - «هر یک از آنها» ۳. مجلس: «سحرپردازی»

۴. ملی: «جوانی را» ۵. مجلس: «درباره»

۶. امیر بزرگ: در عهد قاجاریه، عنوان ارجمندی بود که به بعضی از صاحب منصبان عالیه قدر داده شده، مانند میرزا تقی خان اتابک و کامران میرزا.

نفر دیلماج فصاحت مأنوس سوار گشته روی به راه نهاد. لحظه [ای] در چادر کشیک خانه اعلیٰ فرود آمد و از صحبت امرای عالی‌رای و صرف قهوه و چای باقصی‌الغایه خرم و خشنود شد؛ ناگاه از موقف همایون حکم به احضار او صادر و ایلچی معزی‌الیه با ینارال نقری ترجمان که از ارامنه ولایات افلاق و بغداد و درالسنه مختلفه فصیح‌البیان و فسیح‌اللسان بود، به اتفاق محمودخان به درب سرپرده همایون حاضر آمد. چون عاقبت کارش محمود بود، محمودخانش در آن جا پیشوایی نمود و بعد از دخول به سرپرده معلی در چهار مکان به مراسم رکوع و سجود قیام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اذن شاهنشاه تاجدار، روی به خرگاه جهان‌پناه آوردند.

چون ایلچی بزرگ به قانون عموم دول، صورت پادشاه است، لهذا از جهت احترام‌گزاری حضرت ایمپراطوری، اذن جلوس به او داده شد و معزی‌الیه از فرط آداب‌دانی امتثال امر حضرت صاحبقرانی را واجب شمرده به قدری که تسمیه جلوس به عمل آید، نشسته و فی‌الفور برپای ایستاده آمد.^۱ در بدایت استعلامی از احوال ایمپراطوری به عمل آمد و ایلچی مکرم ازین نوع التفات، صاحب‌پایه و محل شد. نامه حضرت ایمپراطوری را جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم از وی گرفته بر روی پیکر تخت مرصع نهاد و پس از آن حضرت صاحبقران به احضار همراهان وی فرمان داد. بعد از آن‌که به آدابی^۲ شایان شرفیاب حضور معدلت [۲۷۹] دستور شدند، ایلچی خود، یکان یکان را معرفی کرد و هریک علی‌قدر مرا تبهم مورد التفات ملوکانه آمدند. چون مراتب تفقّدات شاهنشاه غریب‌نواز و مراسم تسلیمات ایلچی و همراهان صداقت انباز به درجه اعلیٰ رسید، به همان آیین که شرفیاب شده بود، مرخص به ایاب گردید.

جناب صدراعظم اوقات شبانروز خود را صرف سرور خاطر و بهجت باطن و ظاهر او و همراهان می‌داشت و طوی‌های^۳ دلکش مهیا آورده همّت عالی خود را بر مهمان‌نوازی می‌گماشت. امرا و وزرا برحسب امر اعلیٰ مبادرت به ملاقات او می‌نمودند و هرشب در منزلی بزم عشرت گسترده زنگ زحمت راه از خاطر او و یاران همراه می‌زدودند. روز سیّم هدایا و تحف ایمپراطوری را در سرپرده همایون به رسم و قانون

۱. ملی: «شد»

۲. مجلس: «به ادائی»

۳. جشن، مهمانی.

بر روی بساطی وسیع از اخشاب بدیع که میزش می خوانند، چیدند و از فیض قبول حضرت اعلی، ایلچی و متابعانش قرین منت و مسرتی بی منتها گردیدند.

تفصیل جمیع آن هدایای بدیع مناسب سیاق تاریخ نیست، ولی چند قطعه از آن را که امتیازی داشت، کلک سخن مدار^۱ بر ورق نگاشت تا آیندگان داند که تحفه سلاطین بزرگ با یکدیگر چیست. از آن جمله، هیأت پیل و هودجی از طلا بود که در پهلوی چپ آن استاد صنعت ساز ترکیب ساعتی مرتب نمود. کلیدی داشت که چون کوک نمودندی، اعضا و جوارح پیل چون حرکت طبیعی پیلان حرکتی فنری کرده به بینندگان^۲ حیرت بر حیرت افزودندی؛ انواع نغمات دلکش از جوف آن ظاهر شدی و باعث حیرت سامع و ناظر آمدی. تحفه دیگر، موازی سه قطعه آینه صاف روشن بود که هریک به طول دو ذرع و نیم و به عرض یک ذراع افزون تر و ثخن^۳ آن یک چهار [م] یک کمتر می شد. گفتی مگر آب حیات را منجمد ساخته اند یا صنعت سازان روسی نژاد جرم خورشید را محلول کرده و باز به انجماد آورده به ظهور سحرپردازی پرداخته اند.

شاهنشاه خورشید نظیر را چون مقابل آمدی، از هر آینه اسکندری دیگر ظاهر شدی.

الرباعی^۴ لمولفه:

شاهنشاه ما ز چهره شد شید دگر در محفل جم نشست جمشید دگر
در کاخ پر از آینه چون جای کند پیداست زهر آینه خورشید دگر

از بس این تحفه به اعلی درجه قبول طبع همایون اقدس اعلی رسید، برحسب امر ارفع، یک جفت آن که در طول و عرض مشابه یکدیگر بود، در دو جرز ایوان دیوانخانه واقع در دارالخلافه طهران که محل جلوس خسرو عدالت مانوس است، نصب گشته، دو خورشید دیگر بر خورشید چهار همایون منضم گردید. یک قطعه که از آن دو قطعه عرضاً بیشتر و طولاً کمتر بود و چون مرآت خورشید درخشان طاق می نمود، با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاه نشین عمارت مبارکه بلور که در باغ گلستان مشهور به عمارت کلاه فرنگی واقع و خاصه نشیمن شهریار بحر گنجور است، به عاریت نهاده شد و پیکر پیل نیز

۱. مجلس: «سخن طراز»

۲. ملی: «بندگان»

۳. ضخامت.

۴. مجلس: «الرباعی»

به محافظت فانوسی از آیین در همان عمارت مبارکه در پایان مسند خلافت برپای ایستاده آمد. در درک سایر تحف، درایت در کار است نه روایت سزاوار. بالجمله ایلچی مزبور به هریک از امنای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت میرزا محمد شفیع صدراعظم از قِبَل امپراطور معظم، افسری مکمل به جواهر ثمین و پاره [ای] از تحف رنگین فرستاد.

الرّباعی لمولفه:

ای شاه ترا راه به معراج [۲۸۰] دهند هم تیر ترا قران به آماج دهند
تنها نه همین جهان ترا باج دهند شاهان به وزیر دولت تاج دهند

امنای دولت قاهره نیز هریک در برابر تعارفات او تکلفات نمودند و از آن تعارفات بر مراتب دوستی و موالات افزودند. چون زمان مراسم تعارفات درگذشت، هنگام سئوال و جواب مطالب گشت.

ذکر سئوال و جواب امینان دولت علیه با ایلچی شوکت روسیه
و مراجعت او از دربار سلطنت سنیه

اگرچه مقصود کلی از شرفیابی ایلچی دولت روسیه، تشیید بنیان موافقت و رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه مختومه به خاتم قبول ایمپراطورجلالت بنیاد، که در محال گلستان مرقوم افتاده، بود ولی زبانی بعضی مطالب به امنای دولت علیه اظهار نمود. پس از عرض به خاکپای شاهنشاه مالک رقاب جوابی با صواب شنود. از آن جمله یک تمّایش این بود که: دولت بهیه روس را پس ازین سازش، در سرحدّات ممالک دولت عثمانیه بنای کاوش است. طریقه دوستی و موافقت دولّین ایران و روس این است که بعد از کاوش به سرحدّات روم پیوسته به خاک ایران، کاربردان این دولت قوی ارکان یا امدادی دوستانه به دولت روس نمایند، یا اگر امداد او را مصلحت ندانند، امداد دولت عثمانیه را نیز قدمی نگشایند.

در باب این مطلب جواب چنین داده شد که: قرار دوستی دولتین ایران و روس بسته به مطالب یازده فصلی است که در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده و مطلقاً درین فقره اظهاری به عمل نیامده است. بدیهی است که کارپردازان دولت ایران در وقت کاوش روسیه در سرحدات مملکت عثمانی نه امدادی به روسیه خواهند کرد و نه اعانتی به رومیه؛ ولی چون کاوش دولت روس به سرحدات روم پیوسته به خاک ایران، موهم بعضی خیالاتست و آیت برخی علامات و باعث پاره [ای] مفاسد در سرحدات این دولت جاوید سمات، آنسب آن است که کارپردازان دولت روس از سر این هنگامه گذشته با دولت عثمانی نیز قاصد رسوم موافقت و مصالحت گشته باشند، مبدا خدای نخواستہ امری حادث شود که نقض عهدنامه را از آن طرف باعث بوده باز هریک از دولتین ایران و روس بر سر کار مخالفت و مخاصمت برود.

مطلب دیگرش آن که: دشت خوارزم، متصل به خاک متعلقه به دولت روس است و همواره قوافل تجار از مملکت روسیه به سبب معامله متاع روانه آن دیار. مخالفت مأنوس خوارزمیان، همواره زمان تعرضات بی کران به قوافل [تجار] روسیه می رسانند و اموال ایشان را به سرقت یا علانیه ضبط نموده ایشان را عور و بی سرانجام روانه دیار روس می نمایند. طریقه مؤالفت آن است که یا دولت ایران دو سه سالی متوالی لشکر به دیار خوارزم فرستاده، خان خوارزم را مستأصل سازند و خود به تصرف آن ولایت و محل پردازند، یا به سبب ظهور یک جهتی به دولت روسیه اذن دهند که چون از طرف دشت به جهات مختلفه لشکرکشی صعوبت دارد، جمعیتی به قدر کفایت از راه دریای خزر به استرآباد فرستاده و از راه خراسان یا دشت ترکمان عزیمت خوارزم نموده تنبیه کامل از خوارزمیان به عمل آورند.

در جواب این مطلب نیز چنین فرمایش شد که: اگرچه این مطلب هم داخل فصول یازدگانه نیست ولیکن چون دفع قاطعان طریق و مفسدین [۲۸۱] فی الارض موافق شریعت غراً بر ذمت همت اسلامیان واجب می باشد، لهذا درین فقره چندان مضایقتی نه؛ اما عبور سپاه روسیه از خاک متعلقه به دولت علیه ممتنع؛ و ظهور این معنی که تعیین

سپاه از دولت ابد دستگاه به خوارزم باشد،^۱ وقتی واقع خواهد شد که ولایات بخارا و بلخ و هرات ضمیمه ممالک محروسه سلطانی شود تا لشکر سلطانی به خاطر آسوده به عزم تسخیر مملکت خوارزم به آن حدود رود؛ چنان که نادرشاه افشار تا آن دوسه ولایت را مفتوح ساخت، به عزیمت دیار خوارزم نپرداخت و مبادرت به این کار حوصله‌ها سزاوار است تا به خواست خدا آن چه مقدّر است، از پس پرده تقدیر جلوه‌گر آید و قشون نصرت نمون در آن دشت و هامون هنگامه‌ها^۲ آراید.

یکی دیگر از جمله مطالب زبانی، تعیین قونسل^۳ یعنی بالیوز در ولایت گیلان بود. این فقره را امنای دولت قاهره جواب صرف دادند و وقتی به آن نهادند.

دو مطلب دیگر ازقراری که در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده: یکی تعیین معتمدی از جانب دولتین علیتین به جهت تشخیص حدود طوالتش بود، شاهنشاه صاحبقران انجام این کار را به نواب ولیعهد زمان محوّل فرمود؛ یکی دیگر توقف وکلای طرفین در سرحدات جانبین. درین فقره نیز چنین مقرر گردید که بعد از ورود ایلچی به تفلیس، معتمدی به این دربار علیه روانه سازد تا به مصلحت کارگزاران این دولت عظمی به انجام این کار پردازد. بالجمله اولیای این شوکت خداداد را - ولله الحمد - به هیچوجه مطلبی نبود که اظهار شود. درباب استرداد ولایات فی الجمله استمزاجی کردند و همان اجوبه تّرهات مانند ایمراطوری که به حاجی میرزا ابوالحسن خان گفته بود، شنیده پس از آن دم درنیاوردند. بعد از انقضای محافل مشاورات، ایلچی و همراهانش مهیای رجعت شدند و هریک - علی قدر مراتبهم - مورد عنایاتی بی حد آمدند. سفیر مزبور به احسان خلّاع گرانمایه و شمشیر مکّلل آفتاب پایه و اسبان تازی نژاد با ساخت و ستام مرصّع و نشان شیرو خورشید الماس نشان مشعشع سرافراز و هریک از همراهانش نیز به علاوه نشانهای جواهر و مینا از انعام خلّاع مهر شعاع و برخی از اعطای کمر خنجر مرصّع قرین انواع اکرام و اعزاز آمدند. در روز بیستم شهر شوال المکرم به مهمانداری عسکرخان افشار ارومی، هریک از امینان دولت قاهره را وداعی جداگانه کرده عازم گشتند و همه جا به احترام تمام از خاک ایران خرّم و شادکام گذشتند.

۱. مجلس: - «باشد»

۲. ملی: «هنگام‌ها»

۳. ملی: «تعیین قونسل»

ذکر مأموریت محبعلی^۱ خان خلج حاکم ساوه و سرکرده^۲ دسته جانباز خلج به سفارت روم و مراجعت از آن بوم^۳

در صدر حکایت مأموریت الکسندریرملوف ایلچی و سردار جدید گرجستان ذکر شد که، مشارالیه برخلاف سرداران دیگر با شوکتی تمام و ابهتی مالاکلام و لشکری وافر و تدارکی متکثر به مملکت قفقاز آمد و بعد از ملاقات با امنای دولت جاوید آیات از وضع رفتار و گفتار و اظهار مطالب و اسرار معلوم گردید که کاخ دماغش از دود نخوت و غرور انباشته و خاطر فاتر بر تحصیل ننگ و نام و اجرای خدمتی به آن دولت نافرجام^۴ گماشته است. گاهی کاوش با سرحدات روم را به میان می آورد و زمانی عبور لشکر روس را از خاک ایران به عزیمت خوارزم تمنا می کرد. معلوم بود که چنین شخصی در جای خود به استراحت نخواهد نشست و به هر طریق که باشد کمر مخالفت با دولت علیّه را بر میان [۲۸۲] خواهد بست. شاهنشاه آگاه را از فرط مأل بینی و عاقبت اندیشی به خاطر همایون چنین رسید که نظر به جهت جامعیه اسلامیه، دولت روم را از مکنونات ضمیر آن سردار مخالفت ملزوم آگاه سازد که هروقت به هر طرف از مملکتین ایران و روم اراده تعرضی داشته باشد، به مرافقت هم^۴ به دفع او پردازند. این مصلحت که دستورالعمل دانایان روزگار است، عقلای دربار را پسندیده آمد و عمده الخوانین العظام محبعلی خان خلج حاکم ساوه که مردی کهنسال و جهان دیده بود، به سفارت دولت روم برگزیده معادل یک زنجیر پیل کوه پیکر و چهار راس اسب ترکمانی نژاد صرصر اثر و چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر و برخی هدایای دیگر به او تسلیم و نامه دوستانه به سلطان محمودخان خداوندگار روم ترقیم یافت و مشارالیه در اواخر شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دوست و سی و دو از چمن سلطانیه با تدارکی شایسته به صوب مملکت روم شتافت. چون جمیع امور از توجه خاطر فیض گنجور بر وفق قاعده و قانون بنا نهاده شد، موکب معلی مراجعت به دارالخلافه اعلی را آماده آمد.

۱. ملک: «محبعلی»

۲. ملی: «قوم»

۳. ملی: «بافرجام».

۴. ملی: - «هم»

روز شنبه یازدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه مزبور آن عرصه ارم دستور از یمن ورود صاحبقران همت گنجور طعنه زن بهشت موعود گردید و نوای کوس شادمانی از نوبت خانه^۱ دربار دولت جاودانی به گنبد گردان آسمانی رسید.

ذکر عزیمت ملالی واهالی دارالعباده یزد به قتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام طایفه ملاحده اسماعیلیه و سیاست مرتکبین از معدلت شاهنشاه سنیه

این میرزا شاه خلیل الله خلف میرزا ابوالحسن است که اصلش از قریه کهک قم و در عهد امراء زندیه تا اوایل دولت سلطان شهید در کرمان حاکم و به سید ابوالحسن خان معروف بوده^۲ و بعد از عزل از حکومت قرار توقف را در محال محلات قم گذاشته و در آن جا توقف نموده است. این سلسله معروف به سادات حسینی و^۳ اسماعیلی می باشند و نسب ایشان منتهی به اسماعیل بن باقر بن علی بن الحسین - علیهم السلام - است و جماعتی که موصوف به اسماعیلیه هستند، ایشان را از اسماعیل بن باقر (ع)^۴ تاکنون، خلیفه می دانند و احکام فروغیه را از روی رساله و کتب ایشان می خوانند. متابین این سلسله در ایران و توران و هندوستان بسیارند^۵ و وجه زکوة خود را از اقصی بلاد عالم به هر قسم ممکن باشد همه ساله آورده به امام می سپارند. هرگاه احیاناً احدی را به سبب صعوبت راه یا از راهی دیگر رسانیدن وجه ممکن نباشد، به تصوّر این که به سرکار خلیفه می رسد^۶ به دریا می ریزند یا با خاک بیابان می آمیزند. بسا^۷ اشخاص متمول معتبر یا مرد یا زن از ممالک بعیده نذر می کنند که مدتی معین در آستان امام حی خدمت کنند، لهذا اوضاعی که کفایت خرج آن مدت را نماید، با اهل و عیال به محل توطن امام آمده، [به] انواع و اقسام خدمت حتی جاروب کشی و سقایی و غیر آن اقدام می ورزند و هر وقت که

۱. نقاره خانه.

۲. ملی: «بوده»

۳. مجلس: «و»

۴. در نسخه های ملی، ملک و مجلس، اسماعیل بن باقر (ع) ذکر شده است که احتمالاً اسماعیل بن صادق بن

باقر درست است.

۵. ملی: «بساژند»

۶. مجلس: «خواهد رسید»

۷. ملی: «بسیار»

حضور امام به جهت ایشان دست دهد، مانند بید بر خود می لرزند [و] در روز آخر مدّت بدون مزدی و عذری به اوطان خود برمی گردند.

بالجمله این میرزا خلیل الله بعد از پدرش امامت حق، او به شاه خلیل الله معروف در میان آن فرق حماقت^۱ خو بود. به سببی از اسباب به دارالعباده یزد رفته ده^۲ سال توقف نمود. روزی در بازار فی مابین آدم‌های او و بعضی از ارباب حرفت^۳ نزاعی واقع و نواب میرزا محمد جعفر صدرالممالک آن ولایت از این معنی مطلع شد و به اصرار اشخاص [۲۸۳] منازع آدم‌های میرزا خلیل الله را^۴ خواست که تنبیهی کرده این مشاجره را دفع آید. آدم‌های میرزا خلیل الله به سبب واهمه به سرای ارباب خویش رفته از عزیمت به خدمت جناب صدر انکاری کردند. ملاحسین نامی یزدی که مردی ادیب و فاضلی ارباب و در خدمت جناب صدرالممالک از جمله مصاحبین و متابعین با نصیب بود، جمعیتی کرده و فوجی از رنود و اوباش را جمع آورده راه‌سرای میرزا خلیل الله را به جهت دفاع سپردند. حضرات آقا و نوکر، باب‌سرای را بستند و بر فراز بام سنگری ترتیب داده با ادوات نزاع به جهت دفاع در سنگر نشستند. اراذل و اوباش هجوم آورده و دروب سرای را شکسته میرزا خلیل الله و دو سه نفر از کسان او را پاره پاره نمودند و از ظهور این مهمان‌کشی، خاصه سیّد قرشی، بر آبروی خویش افزودند.

حاکم آن جا حاجی محمد زمان خان خلف حاجی محمدحسین خان نظام‌الدوله مرتکبین این عمل، حتی ملاحسین و جمعی از اوباش دزد و دغل را گرفته محبوس کرده حقیقت مطلب را به دربار دولت معروض آورد. محصلین شدید به احضار جناب میرزا محمد جعفر صدرالممالک و آوردن ملاحسین که مایه این عمل بودند، روانه شدند و پس از چندی احضار شدگان به درگاه معلی حاضر آمدند.

حضرت نواب به سبب وفور جلالت شأن، به همان حبس نظر مودب شد و آخوند ملاحسین در فراشخانه همایون در زیر زنجیر چندی معذب آمد.

بالاخره حاجی محمدحسین خان نظام‌الدوله توسط کرد و آخوند مزبور را از حبس برآورد او را در حضور همایون اعلی بر فلک آویختند، و فراشان با قَر و شأن از

۳. ملی: «حرقت»

۲. مجلس: «دو»

۱. ملی: «جماعت خو»

۴. ملی: - «را»

ضرب چوب سندان کوب، ناخن او را ریختند. نواب میرزا محمد جعفر پیشکشی وافر داده نجات یافت و بدون تفقدی از سرکار همایون به دارالعباده شتافت. چون قاتلی معلوم نبود، از جمیع مرتکبین بعد از تنبیه کامل دیت مقتول حاصل شد و پس از آن فارغ از اغلال و سلاسل.

حضرت اعلی رعایت سلسله میرزا خلیل الله را زیاده منظور فرمود و جناب آقاخان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت اعلی سرافراز نمود.^۱ ضبط محال سایر البلوک ولایت قم به علاوه ضبط محلات به او مرحمت و کیفیت این عدالت سامعه افروز هر امت و ناحیت آمد. تاریخ قتل میرزا خلیل الله از کلک مولف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

کشته شد در یزد همنام خلیل	حشر او هم با خلیل الله باد
شه خلیل الله شهره در جهان	با خلیل الله هم همراه باد
آن که بر قوم سماعیلی امام	زین امامت یاریش ^۲ اکراه باد
در جهان چون شاه می بودش خطاب	در بهشت جاودان هم شاه باد
کرده نیکش گران چون کوه بود	کفه ^۳ جرمش سبک چون کاه باد
تا بود بارش به باب کبریا	از رموز بندگی آگاه باد
چون گریبانها گرفتار گناه	دست جرم از دامنش کوتاه باد
در بهشت جاودان با حوریان	برتر از اقران و از اشباه باد
آن که کشت او را بدین سان از بلا	خود گرفتار بلا ناگاه باد
از برای سال قتلش خاوری	گفت از قتل خلیل ای آه باد

۱. مجلس: - «و جناب آقاخان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت

اعلی سرافراز نمود»

۲. مجلس: «باریش»

۳. ملی: «گفته»

ذکر خبر فتح بندر مغویه^۱ فارس و عزیمت حضرت صاحبقران به مازندران بهشت نشان و مراجعت به دارالملک کیان

بندر مغویه از توابع ولایت لار در کنار دریای عمان واقع است. درین سال اهالی آن جا به سبب وفور [۲۸۴] وحشتی که از سوء^۲ سلوک حاکم لار داشتند، بنای طغیان گذاشتند. با جماعت عتوبی ساکن ولایت بحرین و طایفه جواسم ساکن جزایر در ساختند و بالاخره از نحوست^۳ این سازش جان و مال خود را در باختند. نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بعد از اذن از درگاه همایون و جیشی از حد افزون از دارالعلم شیراز بیرون آمده به آن سمت تاختن آورد و در سامان پنج فال^۴ که دو منزلی بندر مغویه است، منزل کرد. در آن جا به عرض او رسید که اهالی بندر مغویه از بیم سطوت شاهزاده از طایفه جواسم یاری خواسته و معادل پنجهزار جمعیت باسفاین و جهازات تالاب دریا آمده، هنگامه‌ها آراسته‌اند که اولاً اهل و عیال و احوال و اطفال اهالی آن بندر را حرکت داده به جزایر خویش رسانند و پس از آن در برابر جنود مسعود صف‌آرایی کرده کوشش نمایند تا توانند.

نواب شاهزاده، محمد زکی خان نوری مازندرانی سردار مملکت فارس را با جمعیتی وافر و تدارکی متکثر به دفع آن طایفه روان فرمود. اهالی بندر مغویه تاب مقاومت نیاورده در قلعه متحصن گردیدند. جنود مسعود قلعه را محصور داشته تا سه روز متوالی اهتمامات در جنگ و جدال ورزیدند و بالاخره لشکر منصور به صوابدید سردار مزبور^۵ یورش برده به طالع صاحبقران تاجدار قلعه به آن متانت را به آسانی گرفتند و آن چه از صامت و ناطق در آن قلعه بود، به جاروب نهب و غارت و اسیر رفتند. کله منارها در کنار بحر عمان از رؤوس منحوس آن طایفه افراشته آمد و نواب فرمانفرما، مظفراً و منصوراً به مراجعت دارالعلم شیراز همّت گماشته، کیفیت این فتح همایون در

۱. این بندر در شرق بندر حسینیه و چارک و در غرب بندر دیوان و لنگه در خلیج فارس واقع است.

۲. مجلس: «بیخ فال»

۳. ملی: «نخوت»

۴. ملی: «سود»

۵. ملی: - «مزبور»

غرّه شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و سه در دربار خلافت به رشته عرض کشیده شد و فوجی از اسرای^۱ آن جماعت در پیشگاه حضور به نظر عدالت گنجور رسیده حضرت اعلی را از ظهور این لطیفه غیبی، ضمیر منیر خرم آمده و تا خرمی به درجه کمال رسد، عزم تفرّج متنزهات دارالمرز مازندران مصمّم و روز یکشنبه سیم شهر ربیع الثانی، موکب جهانگشا از دارالخلافة طهران روانه آن دیار ارم توام شد.

نوّاب شاهزادگان والاتبّار محمدولی میرزا و حیدر قلی میرزا و عبدالله میرزا و محمّد رضا میرزا و همایون میرزا در آن سفر ملتزم رکاب مستطاب شدند و نوّاب محمّد قلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان با اعظام و اعیان آن ملک در بدایت خاک مازندران بوسه بر رکاب خسرو مالک رقاب زدند. چندی در عمارت مبارکه بحرالارم بارفروش که قطعه‌ای است از مرغزار بهشت، با کمال عیش و عشرت به سر شد و چندی دیگر در بلدان ساری و آمل اوقات همایون صرف مرمت احوال هر درویش و توانگر [شد] و علما و اعیان آن کشور از انعام و صلوات و جوایز بی حدّ و مرّ بهره‌ور آمد. مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد در بلده اشرف با جمعی از سران و سرخیلان ترکمانان یموت و کوکلان با پیشکش فراوان از ختلیان صرصر نشان و غیر آن به شرف ادراک پیشگاه حضور انور پیوستند و پس از اعطای خلّاع فاخره و احسان متکاتره اذن رجعت یافته دل بر خدمت بستند. شاهنشاه عادل را پس از استیفای حظّ کامل، میل مراجعت حاصل آمد و در روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی اهالی دارالخلافة را از یمن ورود موکب [۲۸۵] مسعود جانی تازه در تن متواصل آمد.

ذکر ورود فتح خان وزیر شاه محمود افغان به بلده طیبّه هرات و گرفتاری حاجی فیروزالدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات

از قراری که در وقایع متعدده نگارش یافت، بعد از آن که شاهزاده محمود افغان

از حمایت کاربردان این دولت جاوید ارکان بر ولایات^۱ هرات و قندهار و کابل الی حدود دیره جات^۲ و مضافات مسلط شد و نام پادشاهی بر خود اطلاق نمود، ولایات هرات و سبزار^۳ و فراه را به حاجی فیروزالدین برادر خود تفویض داشت و خویشان با سایر برادران و فرزندان در قندهار و کابل رایت استبداد برافراشت.

در سال قبل که نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به والی گری مملکت خراسان شتافت، حاجی فیروز^۴ از عزیمت نواب معزی الیه به صوب هرات که در همین سال اتفاق افتاده بود و^۵ صدماتی که از لشکر فیروز به او رسید، وحشتی کامل یافت. امور ولایت متصرفی خویش را متزلزل دید، لهذا از متابعت این دولت خداداد روی برتافته به دامان حمایت محمود شاه برادر خویش متوسل گردید. بنا بر آن، ملک حسین ولد خود را با حسن خان ناظر روانه کابل ساخت و به تمنای جیشی فراوان و سرداری رفیع الشأن پرداخت. استرداد ولایت غوریان را بهانه کرد و این تمنا را در حضرت برادر به عمل آورد.

محمود شاه از تمنای برادر حماقت سیر شاهد مطلوب را در آغوش دید و فتح خان بارکزائی افغان وزیر خویش را به جهت تدارک این عزیمت برگزید. نام این فتح خان درالسنه افغان، فتحی خان شهرت دارد، ولیکن از قرار ملاحظه سجع خاتمش فتح خان به فتح اول و کسر ثانی به حای حطی زده است.

سجع مهر:

چو بخت و دولت محمود شه معظم شد

غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد

بالجمله در مجالس متعدده امیر و وزیر بزم مشاورت آراستند و عاقبت به این نیت برخاستند^۶ که فتح خان با جمعیتی شایان و تدارکی نمایان به صوب هرات شتافته به هر سیاق که داند و به هر طریق که تواند کار هرات را یک طرف و حاجی فیروز و متابعانش را اسیر زندان حسرت و اسف سازد. پس از اطمینان از کار هرات، به عزیمت تسخیر

۱. ملی: «ولایت» ۲. ملی: «دیرجات»

۳. نام شهری است در افغانستان؛ ملی: «سبزار» ۴. ملی: «را»

۵. مجلس: «افتاد» ۶. ملی: «برخواستند»؛ مجلس: «خاستند»

مملکت خراسان بل جمیع ممالک ایران پردازد.
[مصر]ع: تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

بالجمله این فتح خان خود مردی جسور و بی باک بود و در عهد وزارت او محمود شاه خویشتن را به نامی از سلطنت راضی می نمود. بیست برادر از یک صلب داشت و هریک را در دیاری و محالی صاحب اختیار کرده همواره تخم مداخلت در خاک هرات بل مملکت خراسان را در مزرع آرزو می کاشت. تمنای حاجی فیروز و اذن محمود شاه تیره روز، مکنونات خاطر او را بهانه شد و با جمعیتی متکثر و خزانه و توپخانه [ای] وافر به سامان هرات روانه آمد.

پس از ورود او به حدود ولایت فراه، حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز به استقبال او استعجال کرد و مشارالیه را تا خارج بلده هرات آورد. از راه حيله و تزویر فراوان از دخول به شهر انکار ورزید و فتح قلعه غوریان را دست آویز کرده و در خارج شهر خیمه و خرگاه بر سر پای آورده، اقامت گزید. چند روزی تا توانست مردم را به خود رایگان و در روزی معین جمیع اعیان دولت حاجی فیروز را به بهانه چیدن [۲۸۶] مجلس مشاوره به خارج شهر دعوت کرده، زمانی گفت و شنود. چون به اعتقاد مزورانه خود قراری در کار عزیمت غوریان گذاشت، اعیان دولت فیروزی را در چادری موقوف داشته خود به بهانه وداع از خدمت شاهزاده راه شهر هری برداشت. به محض ورود او، حاجی فیروز و متابعانش در شهر اسیر آمدند و اعیان دولت فیروزی در خارج شهر دستگیر شدند.

با آن که حرمت طایفه سدوزائی افغان بر ذمت جمیع افغانه واجب بود، فتح خان این قاعده را متروک نمود و دست جسارت به حرم شاهزاده فیروز دراز کرده خزاین زر و گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور را جبراً و قهراً به تصرف آورد. ملک قاسم پسر حاجی فیروز را بعد از سه زخم منکر دستان از قفا بستند و زنان و دختران ایشان را اسیر کرده عهد حرمت دودمان سدوزائی را درهم شکستند.

لمؤلفه:

با آن که دانم دشمنی جای تو در دل داده ام

مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام

بالجمله محلات و خانات و اسواق هرات کلاً از تعرضات کابلیان به یغما رفت و حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز و عبدالرشید خان درآنی افغان مقتول گردیده کالبد هریک در خاک فنا خفت.

فتح خان، حاجی فیروز و اعوانش را از اناث و ذکور روانه قندهار ساخت و خود در دارالاماره نشسته به انتظام مهام منظوره پرداخت [و] کهندل خان برادر خویش را به تسخیر قلعه غوریان روانه نمود و خود بال همت به هوای جذب قلوب مخالفین نزدیک و دور گشت. محمدخان قرائی و ابراهیم خان و بنیادخان هزاره و سایر اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی و تایمنی را از مکاتبات وافر و احسانات متکثر به موافقت خویش و مخالفت دولت جاویدکیش سرگرم نمود و خوانین اتراک و اکراد خراسان را هم، که^۱ منتظر بهانه بودند، با خود یار آورده به لطایف الحیل بر اطمینان ایشان در خدمت گزاری دولت افغان افزود. محمدرحیم خان خوارزمی را نیز از منظورات خودآگاه ساخت و آن غول وادی خوارزم نیز از نیرنجات او نرم دل گشته، مجدداً به وادی عصیان و طغیان پرداخت. بالجمله در حدود خراسان و هرات طبل شورش و غوغا بلندآوا شد و غبار این احدثه عجیب، دو روز قبل از نوروز فیروز معروض رای شاهنشاه ممالک آرا گردید.

فرمان قضا جریان به افتخار حضرت شجاع السلطنه العلیه درباب اهتمام در کار محافظت قلعه غوریان و انتظام مهام سایر ولایات خراسان صادر آمد و مسرعان سریع السیر به احضار لشکر قیامت اثر به اطراف ممالک ایران سایر و دایر شد. تفصیل این اوضاع - انشاءالله المجیب - عنقریب در وقایع سنه آتیه نگارش و صفحه آرایش خواهد یافت.

۱. ملی: «خراسان را که هم؟» مجلس: «خراسان هم که»

بخش ۵

بهاریه^۱ سال نیکومال بارس ثیل مطابق با سنه یکهزار ودویست و سی و سه هجری ومأموریت جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک به خراسان

ضرغام پلنگ آهنگ کنام گردون و صمصام آینه رنگ نیام^۲ سپهر مرآت نمون، اعنی مهر اضائت مشحون درین سال میمنت مقرون بعد از انقضای چهارساعت و بیست ودو دقیقه از روز سه شنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار ودویست و سی و سه مطابق بارس ثیل ترکی به دشت خاوران حَمَل پای نهاد و شورشی از افغان افغانه عنادل در حدود خاورزمین گلشن دست داد. سلطان بهار سفیر [۲۸۷] باد نوروزی را با تحف گران بهای ریاحین به ممالک اربعه حدود باغ مأمور ساخت و معتمد ابر آذار به استمالت امیران سرو و چنار پرداخت. سرداران فروردین و اردی بهشت با جنود نامعدود سبزه به عرصه باغ روان شدند و عساکر گلگون چهر سوری در رکاب خسرو ربیع به زیارت ارض فیض آثار چمن^۳ و ضریح مقدس^۴ نسترون روان آمدند. سردار افغان شعار بهمن با نوباوه سرو آزاد که والی ولایت گلشن است، مقابله کرد و از طالع فیروز خسرو نوروز تاب مقاومت نیاورده روی به هزیمت آورد.

خوارزمیان زاغ و زغن، که به حدود عرصه چمن تاختن آورده بودند، از عزیمت سلطان فروردین روی برتافتند و جنود سبزه وازهار در و بام قلعه گلزار را از همّت خسرو بهار مسخر یافتند. دارای گلستان مهره آتشین صاعقه را هدف شد و غلام شاخسار

۳. ملی: - «چمن»

۲. ملی: «به بام»

۱. ملی: «بهار»

۴. ملی: «موش»

فدایی وار صدمه آن را به جان خریدار گشته، نشانه تیر تلف گردید. قلاع مُحکمه خبوشان گلشن و تربت مطهره چمن را سلطان خرداد و نوباوه سروآزاد محصور ساختند و شاهزادگان قوای نامیه به تسخیر سقناقات کوه نشینان زاغ و زغن پرداختند. امیران نام آور سروهای جویباری و ترکان تنگ چشم عنادل و قماری به خاکبوسی دربار دارای گلشن آمدند و ابر آذار که نظام بخش اردوی گلزار است، با مباشرین صبا و شمال به مهمانداری معین شدند. معتمد گلبن که اسیر هزاره جات زاغ و زغن بود، خلاصی یافت و موکب خسرو بهار به رجعت دارالخلافه چمن شتافت.

فرمانفرمای عرصه ایران و حکمروای ساحت توران اعنی شاهنشاه صاحبقران اورنگ جمشیدی را از فرّجلوس نوروزی آرایش داد و دهر کهنسال از یمن بخت خسرو با اقبال روی به جوانی و آرامش نهاد. به قانون پیرار و پار بزم شیلان نوروزی^۱ سرآمد و چند روزی^۲ به عیش و عشرت اندوزی مکرر شد.

پس از آن، شیران بیشه کارزار را به دفع افاغنه بدکردار و خوارزمیان ضلالت شعار، خون حمیت در عروق غیرت به جوش آمد و کوس خلافت به عزیمت دیار خاور به خروش. عموم سپاه را وجه مواجب و علوفه از خزانه عامره مرحمت رفت و انعام و احسان شاهنشاه دوران به آن اضافه شد. چون از قراری که نگارش یافت، فتح خان افغان بعد از تسلط بر ولایت هرات، کهندل خان برادر خود را به تسخیر قلعه غوریان روان و محمد رحیم خان خوارزمی نیز با لشکری فراوان به سامان ولایت سرخس و رود طژن دوان آمده بود، لهذا لوازم ملکداری چنین اقتضا نمود که جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب به جهت استمالت خوانین اتراک و اکراد خراسان که با افاغنه و اوزبکیه ضلالت بنیان هم زبان و همدستان بودند، روانه شود و ذوالفقارخان و مطلب خان سرکردگان جانبازان سمنانی و دامغانی، از حرکت به سامان خراسان قبل از نهضت رایات ظفر عنان، احتیاط در کار را بهانه آیند.

مأمورین در روز جمعه یازدهم شهر جمادی الثانی به صوب مقصود روان آمدند و شاهنشاه فیروز بخت چند روزی به جهت انجام سایر مهام و تعیین ایلچی به دولت

۲. مجلس: «چند روز متوالی»

۱. مجلس: - «نوروزی»

انگریز در دارالخلافه میمنت آمیز توقف کنان.
[مصر]ع: تا قرار کار گردون [۲۸۸] چیست اندر روزگار

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت دولت انگریز در
دفعه ثانی و بردن نامه و هدایا به جهت سایر دول فرانسه و نمسا^۱ و عثمانی

درین سنوات بعضی وقایع رخ نمود که تعیین سفیری فطانت تمیز به دولت بهیّه
انگریز لازم بود. از آن جمله - از قراری که ذکر شد - بعد از آمدن الکسندریرملوف سردار
جدید گرجستان به عزم سفارت به دربار دولت قوی ارکان، امنای شوکت قاهره هوای او
را بدیدند و از قرار نگارش محب علی خان خلج ساوه [ای] را به سبب همین بدهوایی
به سفارت دولت عثمانی روانه گردانیدند. چون دولت بهیّه انگریز به وساطت سرگور
اوزلی بارونت ایلچی - از قراری که گذشت - واسطه صلح و صلاح دولتین ایران و روس
بودند و لازمه مراعات در استحکام آن ورزیدند و اگر احیاناً مصالحت به مخاصمت
می کشید، همه ساله مبلغ دویست هزار تومان وجه امدادی به دولت انگریز ضرر
می رسید، لهذا قرار برین شد که به جهت آگاهی امنای آن دولت سنّیه ازین مراتب،
سفیری دانا مأمور شود و به سبب اعلام حقیقت کار به استعجال به آن مملکت پایدار
رود تا ایشان نیز به لوازم آن عمل نمایند و به صیقل تدبیر زنگ خیالات نقض عهد و
شکستن پیمان از خاطر امنای دولت روس بزدانید.

مطلب دیگر آن که در سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت که از قرار نگارش
عقد مصالحه فی مابین دولتین ایران و روس بسته شد، سرگور اوزلی بارونت ایلچی مبلغ
یکصد هزار تومان از جمله دویست هزار^۲ تومان وجه امدادی را در آن سال موافق قرار
عهدنامه میمونه از بابت ششماهه^۱ اول سال کارسازی کرد و بعد از ظهور مصالحه در باب
ادای یکصد هزار تومان ششماهه^۲ ثانی انکاری به عمل آورد و عذرش این بود که، تنخواه

۱. ملی: «نمسه»؛ نمسا: کشور اتریش کنونی.

۲. مجلس: «هزار و دویست هزار».

مزبور را موافق قرار عهدنامه میمنت دستور در ایام دعوا باید داد، نه پس از مصالحه. دولت علیه را جواب آن که: موجب شش ماهه ثانی که به لشکر داده می شود، به سبب خدمتی است که در ششماه^۱ اول کرده و تدارکات خود را دیده روی^۲ به سفر آورده است. مستر موریه^۳ ایلچی کوچک و هنری ولک وکیل نیز همان اعتقاد ایلچی خود را داشتند و مطلقاً خاطر به ادای مبلغ یکصد هزار تومان نمی گماشتند.

بنا بر فقرات معلومه، حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که به سبب دو سفارت دولتین انگریز و روس با فنون کار سفارت مأنوس بود، مأمور گشته چندی اوقات خود را صرف تدارک نمود. از این که از راه اسلامبول و قرالات فرنگ، که هم خشکی است و هم نزدیکتر، روانه مملکت انگلتره می شد، لهذا شاهنشاه آگاه مصلحت چنان دید که به تحریر نامه دوستی ختامه، دوستی قدیم و جدید را با خداوندگار روم سلطان محمودخان، تازه تر سازد و به ارسال نامه و هدیه نیز به دوستی پادشاهان نمسه و فرانسه پردازد. نامه [ای] یک جهتی ختامه مشعر بر امضای نامه که مصحوب محب علی خان فرستاده^۴ به خداوندگار روم نوشتند و چون در اوقات مأموریت مشارالیه هدیه داده بودند، از تحفه فرستادن مکرر گذشتند. به جهت ایمپراطور نمسه و لوئی هجدهم^۵ پادشاه فرانسه هریک چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر به عنوان تحفه دوستانه برگزیدند و از جهت پادشاه انگریز که مقصود اصلی [۲۸۹] از آن سفارت بود، موازی یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی میلاد و شال و مروارید زیاد و جعبه [ای] از طلای مینا و یک عدد بشقاب یشم مصور به صورت پادشاه صاحبقران، تسلیم حاجی میرزا ابوالحسن خان گردانیدند.

نامه جات سلاطین از کلک دبیران عطارد قرین تحریر یافت و مشارالیه در اواسط

۱. مجلس: «ششماه»

۲. مجلس: «مؤدی»

۳. james justinian Morier = جیمز جوستینین موریه: نویسنده و سیاستمدار بریتانیایی و پسر اسحاق موریه است. وی دوبار به ایران مسافرت کرد و مجموعاً بالغ بر شش سال در ایران اقامت داشت. سمت او منشی گری سفارت انگلیس در تهران و یا نیابت سفارت در ایام غیبت سفیر انگلیس بود. در ۱۸۱۶ میلادی به وطن خود برگشت و درباب سفرهای خود دو جلد سفرنامه نوشت که هر دو به طبع رسید. بیشتر شهرت او به دلیل کتاب حاجی بابای اصفهانی است که در ۱۸۲۴ به طبع رسیده است. (معین، ذیل موریه)

۴. مجلس: + «شد»

۵. مجلس: «لوی هیجدهم»

شهر رجب المرجب سنه یکهزار ودویست و سی و سه به جانب صوب مقصود شتافت [و] محب علی خان خلیج را که در سنه ماضیه به سفارت روم رفته بود، در منزل اوچ کلیسیای ایروان ملاقات کرد که مراجعت می نمود. میرزا عبدالحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت سرکار همایون که حاجی سفیر را همشیره زاده و به اتفاق او سفارت دولت نمسه را آماده بود، در پایتخت آن مملکت^۱ نهاد و خود پای عزیمت به صوب مملکت انگلتره برگشاد. بقیه داستان سفارت - انشاء الله تعالی - در تلو وقایع سنه آتیه به رشته عرض کشیده خواهد شد.

بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع فراغت از مهام دور و نزدیک و اجماع سپاه از عرب و ترک و کرد و تاجیک، روز شنبه هیجدهم شهر رجب المرجب از دارالخلافه به باغ بهشت مثال نگارستان، نقل مکان دست داد و یوم چهارشنبه بیست و دویم شهر مذکور از باغ مزبور با سپاهی نامحصور و توپخانه صاعقه دستور به عزم دفع افاغنه جصور و خوارزمیان ضلالت ظهور از راه فیروزکوه و آن ثغور به صوب منظور علم منصور برگشاد. در ارباع فیروزکوه و نمکدوسار^۲ و میدان چوق به جهت عرض سپاه و وقوع خبر از جانب خصم کینه خواه فی الجمله اقامتی روی نمود تا از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد، بعد از حصول مژده فتوحات نواب حسن علی میرزا و شکست افاغنه بی سروپا، روی همایون به دفع خوارزمیان بی ایمان سست پیمان فرمود - بمنّه و جوده.

ذکر مجادله نواب حسن علی میرزا با فتح خان افغان و شکست آن طایفه بی ایمان از فضل قادر سبحان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان

در زمستان سال گذشته در باب استحکام قلعه غوریان و انضباط قلعه محمود آباد از جانب دیوان قدر بنیان به نواب شجاع السلطنه العلیه فرمایشی رفته بود. نواب

۱. مجلس: + «روی»

۲. مجلس: «نمکدوساور»

معزی‌الیه، محمدامین خان پازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را به امداد یکدیگر به جهت حفظ و ضبط آن دو قلعه فرستاد و جمعی از یگه‌تازان عرصه رزم را به تاخت و تاز ولایت باخرز و حدود تربت فرمان داد. آنچه باید و شاید، در انضباط قلعه‌جات کرده شد و در نهب و خرابی باخرز و تربت^۱ به عمل آورده، بعد از نوروز فیروز، فتح خان افغان سیه روز حشری از قزلباشیه کابل و افاغنه قندهار و اویماقات هرات و ایلجاری بلوچستان و سیستان و طوایف هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم کرده با توپخانه و زنبورک‌خانه کامل و استکبار و استبدادی کامل و شامل از شهر هرات حرکت نموده روی به تسخیر ارض اقدس آورد و رحیم خان خوارزمی هم از قراری که ذکر شد به اغوای اکراد چمشگزک خراسان و اغوای فتح خان افغان به حدود سرخس و سامان درون و^۲ مهین سبک عنان شد.

محمدخان قرائی و ابراهیم خان هزاره از تربت و باخرز، نزد فتح خان رفته خدمت دولت افغان را برزده دامان آمدند. رضا [۲۹۰] قلی خان زعفرانلو و نجف قلی خان شادلو و بیگلرخان چاپشلو و سعادت قلی بغایرلو چون رویاها مکار که شیران پیکار^۳ را به هم اندازند و خود سلامتی نفس را به سوراخ‌های تنگ درخزند، کلاً در قلعه‌جات نشستند و دیده بر راه فتح و شکست بستند که در نهایت کار به اقتضای کار روزگار عمل نمایند و با هرکس قوی‌تر است باز ابواب حیل و تزویر برگشایند.

نواب شجاع‌السلطنه از فرط ذکاوت و ذکا، مصلحت چنان دید که خوارزمیان بی‌عرضه را به حال خود گذارد و روی همت به دفع افاغنه فراعنه آرد. ازبخت بلند خسرو فیروز استمداد نمود و^۴ در تربت مطهره حضرت رضا - علیه‌التحیه و الثنا - روی ضراعت بر خاک مذلت سود. در هشتم شهر رجب‌المرجب با عزمی ثابت و جزمی قوی و نیثی کامل و سعادت‌ی شامل روی به راه گذاشته با کمال همت به عزم رزم افاغنه راه دیار هری برداشت.

پس از نزول به منزل کال‌یاقوتی، جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و خوانین با تمکین مطلب خان و ذوالفقار خان با جمعیت رکابی به اردوی ظفر شکوه پیوستند و

۱. ملی: «ترتیب»

۲. ملی: «و»

۳. ملی: «مکار»

۴. ملی: «و»

دل بر خدمت و جان فشانی بستند. پس از وصول موکب اشرف به رباط کافرقلعه دوفرسنگی محال کوسویه، به تحقیق پیوست که فتح خان جسور با معادل سی هزار نفر از افاغنه و هزاره ضلالت دستور و آتش خانه موفور در محال کوسویه محاربت را چون کلب عقور است و در استیلای خویش بر سپاه ظفراندیش با کمال یقین و غرور. نواب اشرف آن خبر را از جمله بشارات غیبی شمرده و مستحفظین چند در رباط کافر قلعه گذاشته و بنه و اغروق را کلاً به دست ایشان سپرد و خود با معادل ده هزار^۱ پیاده و سوار و توپ خانه و زنبورکخانه صاعقه کردار روی به دفع خصم غدار آورد. چون تلاقی فریقین در میانه رباط کافر قلعه و محال کوسویه، که صحرایی است وسیع، دست داد، فتح خان را حيله به خاطر فاتر رسیده یکی از امرای افغان را به خدمت شاهزاده فرستاده، چنین پیغام داد که: نواب اشرف را آغاز زمان رزم آزمایی و بدایت کار کشورگشایی است. روزگار غدار را بازیچه‌ها در پیش است و سپهر خونخوار در فکر خون بیگانه و خویش. دولت خود را متزلزل نخواهند و از صولت خویش نکاهند.^۲ ولایت غوریان را به دولت افغان واگذارند و تربت و با خرز را به محمدخان و ابراهیم خان بسپارند تا ما هم ازین مجادله درگذریم و راه مراجعه درسپریم.

حضرت اشرف زبان مبارک به مکالمه برگشاد و آن افغان تیره‌روز را جوابی ملوکانه داد که: اولاً فتح خان را آن مایه و پایه نیست که در حضرت ملوک و ملوک‌زادگان پیغام‌گزار آید^۳ و زبان به پیغامی که حد ولی نعمت او هم نیست، برگشاید. معلوم است که این مقالات زاده از ماده دود حشیش است و استعمال ورق‌الخیال باعث جسارت آن کافرکیش. محمود شاه با آن همه حمایت که از دولت خداداد دید، عاقبت الامر شیوه نمک به حرامی ورزید. توهّم که نوکر اویی، درین صفت با ولی نعمت چون آمیزش آب و سبویی. در حرم حاجی فیروز همین دیروز دست‌درازی کردی و حرمت سدوزایی را به دست صرصر بی‌نیازی سپردی. بدیهی است که با این نوع نمک به حرامان رفتار چگونه باید و با هر یک معامله به چه طریق شاید. یا آن دوسه نفر قرائی و هزاره فراری را با دستان بسته روانه درگاه سازد، یا به دست خویش [۲۹۱] بنیاد دولت افغان را براندازد.

۱. ملی: «دو هزار»

۲. ملی: «نخواهند»

۳. ملی: «گزاید»

پس از روانه ساختن آن امیر افغان، قامت قیامت علامت را به اسباب و اسلحه حرب بیاراست و از پای تا سر غرق آهن و پولاد گشته به عزم رزم خصم بد نهاد برخاست.^۱ لشکر قیامت اثر را پنج تیپ کرد و هر تیپ را به امیری دلاور سپرد. و فضل علی خان قوانلوی قاجار را با معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و سواران خواجه وند و عبدالملکی و یک عراده توپ، در میمنه جای داد و پیادگان صاعقه فشان استرآبادی را در جلو میمنه نهاد. ذوالفقارخان حاکم سمنان را با جانبازان سمنانی و سواره کرد قراچورلو در میسره بازداشته و خود با سواره [ایل] مافی ابواب جمعی محمدنظرخان و غلامان جلادت نشان و توپ خانه آتش فشان در قلب لشکر همت به دفع خصم بداختر گماشت. حسین قلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی در جناح میمنه استوار ساخت و مطلب خان حاکم دامغان را با علی اصغر خان عجم بسطام و جانبازان دامغانی و عجم در جناح میسره رایت برافراخت.

از آن طرف فتح خان، لشکر نکبت اثر خویش را هفت تیپ ترتیب داد و شیردل خان برادر خود را با افواج بلوچ سیستان و فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه نهاد و کهندل خان برادر دیگر خویش را با جنود نامسعود هراتی و تایمنی و درزی در اقامت میسره حکم نمود و بنیادخان با سواران هزاره و چیچکتو و میمنه^۲ در جناح میسره بال تهوّر گشودند. محمدخان نهی افغان باخیل فراهی و سبزاری و غیره در جناح میمنه آسودند و فتح خان باقزلباشیه کابل و افغانه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمدخان قرائی و توپ خانه و زنبورک خانه چون زر قلب در قلب سپاه کینه خواه دیده بر رزمگاه گشودند. دو تیپ دیگر از رجّاله^۳ لشکر را در ساقه و کمینگاه از دو طرف بازداشت و همت قاصر به محاربت و مجادلت گماشت. القصّه آتش حرب از طرفین شعله ور شد و شعله جانشوز توپ های اژدر دهان، برق خرمن خشک و تر آمد. فرستادگان مهره های^۴ آتشین از جانبین پیغامات غضب آمیز به یکدیگر بردندی و به جز اقطاع عروق و مفاصل خصمان، جوابی با صواب نیاوردندی. از تراکم گردوغبار روی هوا تیره شد و جنود ظفر

۱. ملی: «برخواست»

۲. مجلس: «میمنه»؛ میمنه و میمند، هر دو نام شهرهایی در افغانستان است.

۳. پیادگان

۴. ملی: «مهرهای»

نمود بر اضمحلال خصمان ضلالت آموز^۱ خیره. چون تنور حرب گرم گردید و تن‌های دلاوران از ضرب گرز البرز کوب نرم آمد، شیردل خان برادر فتح خان با دلاوران افغان به میسر سپاه ظفر عنان حمله آور شدند و از شرر افشانی جانبازان سمنانی و جلادت سواره قراچورلو در چشم زدنی^۲ چون خیل بنات النعش متفرق و دریدر آمدند. اکثری از سواره ایشان از صدمات مهره‌های آتشین تفنگ سمنانیان مانند برگ از درخت ریختند و بقیة السیف به دامان فرار آویختند. باز فوجی دیگر خود را به آن شعله آذر زدند و از فرط جلادت ذوالفقار خان چون فوج اول زیر وزبر شدند.

کهندل خان برادر کهر فتح خان با دلاوران سیستان و اویماقات هرات از میمنه خویش به میسر سپاه ظفراندیش حمله بردند و شیردل خان هم که در افواج میسر قرار یافته بود، به او ملحق گشته پای دلاوری افشردند. پیادگان استرآبادی را قزلباشی به خاطر رسیده به ملاحظه این که خصم را نزدیکتر کشند، اقدام به مدافعه نکردند؛ ناگاه سواره خواجه‌وند و عبدالملکی و غیره بدون صدمه و آسیبی برخلاف معهود روی از جنگ [۲۹۲] برتافتند و به جانب فرار شتافتند.

بنیاد خان هزاره از طرفی خود را به محل قلیل بنه که از سپاه ظفر پناه بود رسانید و هنوز دستی به غارت نزده، جمعی از سواران رکاب اشرف را به سوی بنه سبک عنان دید. از نهایت وحشت و اضطراب پای از سر نشناخت و به صوب گریز پرداخت. سواره خواجه‌وند و عبدالملکی و بنیادخان هزاره که هر دو فرقه روی به فرار نهاده بودند، در سمتی از میدان رزم به هم رسیدند و با تیغ و سنان و خنجر و پیکان قاصدجان یکدیگر گردیدند. از زد و خورد بسیار، مخالفین راه فرار به جانب کوسویه برداشتند و مؤالفین هزیمت‌کنان روی به ارض اقدس گذاشتند. فتح خان را در جنگ مغلوبه مهره آتشین تفنگ بر دهان آمد و با قزلباشی^۳ کابل و افاغنه قندهار خاک بر دهان تنگ و عار انباشته فراراً به صوب سبزار^۴ و فراه سبک عنان شد. ذوالفقار خان به تصوّر این که خدای نخواست و هنی به سپاه ظفر پناه رسیده با کمال جلادت جنگ کنان خود را به کنار رود

۱. مجلس: «ضلالت آموز» ۲. ملی: «خشم زولی» ۳. ملی: «قزلباشید»

۴. مجلس: «سبزار» مقصود شهر شیندند کنونی در شمال رباط خشک و فراه در خاک افغانستان است.

هری، که قریب به میدان رزم بود، کشید و از وفور گرد و غبار و آمیزش پیاده و سوار معلوم نبود که فتح و شکست با کیست و عاقبت این مغلوبه و هنگامه چیست؟

نَوَاب شجاع السلطنه در آن روز عافیت سوز^۱ با نفری چند از غلامان جلادت آموز در آن معرکه هولناک که موالف و مخالف را با هم فرق نبود، مانند کوه استوار پایداری نمود و دست بهمن مثال از آستین دریانوال به مجادلت و محاربت برگشود - فوجی از افاغنه حضرتش را با شردمه [ای] قلیل دریافتند و با تیغ های آخته به اطفاء نور آن شمع ایوان خلافت شتافتند. تائید الهی او را سپر شد و بخت بلند شاهنشاهی جسم مبارکش را جوشنی پولاد اثر. از صدمه تیغ آن کافران، صورت خنگ^۲ مجرّه تنگش خونین گشت و چهارنفر از آن کافران را با شمشیر هندی نشان چنان بر فرق نواخت که از تنگ زین درگذشت.

بقیة السیف آن کافران را غلامان جلادت نشان صفرعلی بیک و مشهد قلی بیک قلیچی و رستم بیک شادلو، طعمه شمشیر آبدار ساختند و سایر سواران سپاه ظفر پناه به سبب پایداری حضرت والا در رزمگاه به تعاقب آن خیول حال تباه با تیغ های آخته پرداختند. کوتاهی سخن،^۳ آن وادی از خون افاغنه فراغه چنان رنگین شد که گفتی مگر در آن صحرا یا قوت و مرجان ریخته اند یا خاک آن بیابان را با جوهر لاله و شقایق آمیخته اند. از حومه میدان تا سامان سبزار که بیست فرسنگ مسافت است از کشتگان افاغنه پشته ها انباشته بود و مدتی از عفونت کالبد خبیثه ایشان قافله و زوار از آن راه تردد نمی نمود.

بالجمله جناب معتمدالدوله در آن مغلوبه حیران شده و بی تحاشانه^۴ به جانب کوسویه سبک عنان آمد و در آن جا شنید که نَوَاب اشرف در حومه میدان پایدار است و آن شیربیشه هیجا در آن رزمگاه برقرار، لهذا مراجعت را عنان بگردانید و در کنار رود هری بنیادخان هزاره را با جمعی از سواره دیده و گمان موکب شاهزاده کرده و به آن طرف روی آورده، دستگیر گردید. چون یکه تاز سپهر اخضر در کافر قلعه باختر پنهان شد، نَوَاب اشرف روی مبارک به رباط کافر قلعه نهاده در آن جا اقامت کنان آمد. بنیاد خان نیز در رباط کوسویه با معتمدالدوله منزل ساخت. محمدخان قرائی نیز به ایشان ملحق

۱. ملی: - «سخن»

۲. مجلس: «تیغ»

۳. ملی: «عاقبت سوز»

۴. تحاشی: دوری جستن، پرهیز کردن؛ بی تحاشانه: ناپرهیزانه.

[۲۹۳] گشته به جهت فرستادن معتمدالدوله به هرات به وسوسه بنیاد خان پرداخت. بنیادخان خود مردی عاقبت‌نگر بود و اقدام به این جسارت در اندیشه او خلاف رسم مآل‌بینی می‌نمود. معتمدالدوله نیز در آن گرفتاری بنیاد را به لطایف نرم‌نرم دلگرم ساخت و به وساطت عریضه در حضرت شاهزاده به استدعای عفو گناهان او پرداخت. خلاصه علی‌الصباح که رایت فیروز خورشید فروزان از کافر قلعه افق نمودار گشت، نواب شاهزاده از رباط کافر قلعه سوار شده به اردوی بی‌صاحب فتح خان رسید. ذوالفقار خان سمنانی قبل از وقت خود را به آن اردو انداخته کار دستجات ابواب جمعی را از غنیمت بی‌نهایت ساخته بود. نواب اشرف در خیمه مخمل زراندوز فتح خان قرار یافت و برحسب امر والا هر تن از سواره و پیاده لشکر به سوی غنیمت شتافت. بالجمله نواب شاهزاده فیروزی لوا به استدعای معتمدالدوله مصلحت نما خلعت و رقم حکومت ولایت غوریان و باخرز و کوسویه را مصحوب میرزا علی رضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر به اسم بنیاد خان روانه و ظهور این مرحمت خلاصی معتمد و صداقت بنیاد را در خدمت بهانه شد.

بنیادخان جناب معتمدالدوله را با تدارکی شایان و جمعی از بنی اعمام خود به صیغه گروگان به حضور پرنور والا فرستاد و حضرت اشرف پس از انتظام آن حدود و ثغور، به جهت تدارک ورود موکب منصور، به مراجعت ارض فیض ظهور روی نهاد. این اخبار مختلف متدرجاً و مختلفاً در ارباع فیروزکوه و ساور به عرض خسرو مظفر، رسید و خاطر همایون بعد از یقین بر فتح، الی غیرالنهاییه مبهتج و مسرور گردید.

لمؤلفه:

چون خبرها مختلف دارد اثرها بر خلاف^۱

ورنه بوی ماه کنعان آید از هر پیرهن

بالجمله فرامین مرحمت آیین به افتخار نواب شجاع‌السلطنه و سایر جانبازان رکاب سنیّه صادر و حضرت والا به محاصره قلعه تربت حیدریه و تدمیر محمدخان

۱. مجلس: «اثرها اختلاف»

قرائی مأمور آن حکم آمر آمد. حسن خان قاجار قزوینی با مساوی پنجهزار سوار جرّار و پیاده آتشبار به تسخیر قلعه صفی آباد جهان ارغیان و تدمیر سعادت قلی خان بغایری نادان تعیین گشت و نواب محمدتقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و احشامات بختیاری و امیران نامدار مهدی قلی خان و محمدخان دولوی قاجار و ده هزار لشکر خونخواره مدافعه رحیم خان خوارزمی غدار از حدود اردوی ظفر شکوه درگذشت. مقرر آمد که هرگاه رحیم خان مزبور به سامان دره جز آمده باشد، او را محصور ساخته و به اعلام ماجرا پرداخته منتظر موکب ظفر شمول آیند و هرگاه از ولایت درون و مهین قدم جسارت پیشتر ننهاد^۱ قلعه بزونجرد را محاصره نمایند و نجف قلی خان شادلو را دست به تخریب کار گشایند.

تاریخ شکست فتح خان و سپاه افغان از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.
لمؤلفه:

شد زافغان آن فتح خان وزیر	در خراسان فتنه جویی را مثل
در جدالش شد شجاع السلطنه	سوی کافر قلعه با طبل وکتل
پهلوی سمنانی آمد ذوالفقار	آن که اندر پهلوانی بی بدل
جیش او بشکست از اقبال شاه	عاید او شد در آخر آن حیل
تندبادی شد عیان از دشت جود	گشت افغان را تبه کاخ امل
خود تفنگی بر دهانش خورد و مرد	این هم از لطف خدای لم یزل
[۲۹۴] بی جدل بشکست جیش آن دنی	از کرامات شه دین و دول
روشن آمد دیده یاران ز نور	کور شد چشم اعدای از سبل
این عمل را کرد در خصمی شاه	خصم او گردید آخر این عمل
خصمی شاه مؤید شد روا	در کدامین مذهب و دین و ملل
این شکست بی جدالش آیتی	بر وفور لطف دارای ازل
خاوری جستی همی تاریخ فتح	خامه گفتا هزم افغان بی جدل

ذکر حرکت موکب عیوق طوق از چمن میدان چوق و فرار رحیم خان خوارزمی و فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریه و غیر آن و ورود اردوی کیوان پوی به دور خبوشان و محاصره آن سامان

چون از فیض فضل‌الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فراغه افاغنه رو به دیار ادبار نهادند و هریک از مخالفین بار ادبار در دیار اضطرار گشادند، وقت آن شد که پرچم رایات ظفر آیات به دفع خوارزمیان بدنهاد شقه گشا آید و رحیم خان تیره روز نیز چون آن نکبت اندوزان ازین عزیمت راه هزیمت پیماید، لهذا شاهنشاه صاحب قران پیشکاران درگاه سدره نشان را به تدارک نهضت ملوکانه فرمان داد و لشکر قیامت اثر را هفت تیپ کرده هر تیپ را به قبضه یکی^۱ از دراری بحار خلافت اختیار نهاد. محمدولی میرزا و محمدرضا میرزا و همایون میرزا با تیپ‌های ابواب جمعی خود در میمنه موکب ظفر طراز مقرر شدند و حیدرقلی میرزا واللهویردی میرزا و محمد قاسم خان قوانلوی داماد که خطاب فرزند مقامی داشت، در میسره اردوی کیوان پوی مقرر و مفتخر آمدند. امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیک چی‌باشی سراپرده سپهر مدار با سی هزار نفر سواره جرّار و پیاده آتشبار در زیر سایه اختر کاویانی برقرار شده در هر تیپی یکی از امراء قاجار نامزد آمد و سایر امیران نامدار در رکاب نواب ایلخانی استقرار جستند. بهمین آیین از چمن میدان چوق حرکت و از راه جاجرم و اسفراین عازم دیار خراسان و آن ناحیت شدند. در منزل میان آباد اسفراین فرستادگان شجاع‌السلطنه، نقاره خانه فتح خان افغان را با زنبورک خانه و جزایر و نصیری‌های عمل سند^۲ آوردند و هریک را جزو بیوتات مبارکه کردند.

روز سه‌شنبه سیم شهر رمضان المبارک سنه یک‌هزار و دویست و سی و سه، عرصه بام، که از بلوک جهان ارغیان و مأمن سعادت قلی خان نادان بود، مضرب خیام ظفر فرجام گردید. قبل از ورود، به عرض خسرو جهاندار رسید که سعادت قلی خان نحوست ارکان

۱. ملی: - «یکی»

۲. ملی: «سنه»

خود در قلعه صفی آباد به استنکار نشسته و مرتضی قلی خان برادر بدسیرش، دروازه قلعه بام را به استکبار بسته است. استماع این فقرات^۱ موجب ظهور غضب قهرمان مظفر شد و در حین ورود، بر سر تلی که مشرف بر قلعه بود رفته، نخست عبدالله خان ارجمندی را با جانبازان فیروزکوهی مأمور کرد که خرابه‌های دور قلعه را به نظر درآورده سنگر سازند و هرگاه کسی از قلعه برآید، از صدمه گلوله به ممانعت پردازند. عبدالله خان با آن شیران بیشه دلاوری دامن‌ها بر کمر استوار و در حضور همایون در آن خرابه شتافته هرچندتن در پشت دیواری برقرار شدند. حضرت اعلی جا و محلّ یورش و سایر اوضاع قلعه‌گیری را مشخص فرمود و به فیروزی و اقبال نزول به سراپرده اجلال نمود. خلاصه علی الصباح [۲۹۵] چند توپ شهر آشوب را به سر تپه‌گان^۲ سرکوب کشیدند و جانبازان فراهانی و کزازی به جهت یورش با فوج فیروزکوهی متفق گردیدند. سنگرها از اطراف ترتیب داده شد و در عرض دو روز از صدمات توپ البرزکوب بنیاد قلعه و قلعه گیان را بر آب نهاده صدای الامان از اهل قلعه برخاست و مرتضی قلی برادر سعادت قلی خان شمشیر بر گردن در اصطبل خاص پناه برده از خربندگان طویله همایون امان خواست. چون ماه مبارک صیام، بود حضرت اعلی از فرط پایداری شریعت غرا یورش قلعه و نهب و اسر اجازت نفرمود، بر جان آن مشّت ضعیف رحمت آورده مبلغ سه هزار تومان زرنقد در عوض غنائم قلعه از خزانه عامره به مأمورین مرحمت کرد.

سعادت قلی خان که در قلعه صفی آباد^۳ بود بعد از استماع قضیه قلعه‌بام^۴ خود را گمنام و ناکام دید، لهذا به جهت ظهور اطمینان، متوسّل^۵ به امنای دولت جاوید گردید. محمدقاسم خان قوانلوی داماد به استمالت او شتافت و پس از دوروزی از شرفیابی آستان معدلت نشان اعتباری تمام یافت.

از غرایب اتفاقات این که، روزی حوالی غروب، حضرت اعلی به جهت تماشای سحر طرازی توپچیان چالاک با جمعی از غلامان خورشید فتراک به دور قلعه بام گردش می فرمود، ناگاه یک نفر از خدا بی خبر، ذات کامل الصفات آن شهریار مظفر را هدف

۱. مجلس: «فقره» ۲. ملی: «سر تپه کان»

۳. در خراسان در شمال شهر سبزوار و جنوب اسفراین قرار دارد.

۴. در جنوب غربی بجنورد در استان خراسان واقع شده است. ۵. ملی: + «گردید»

گلوله شمشال نمود. آن، مهره آتشین بر شقیقه غلامی که در محاذی خنگ مجره تنگ به فاصله چندین قدم پی سپار بود، خورده از اسب در غلطید و فی الفور تصدق فرق همایون گردید. بعد از فتح قلعه معلوم شد که عامل، این عمل محمدنامی بغایری بوده و از خوف فرار نموده است. مروّت فطری بر جان بازماندگانش بخشود و مطلقاً درین فقره بازخواستی نفرمود. سعدی:

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

در خلال این احوال^۱ جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب از رکاب نواب شجاع السلطنه وارد اردوی معلّی گردید و وقایع اهتمامات نواب معزّی الیه را در محاصره تربت حیدریه و سایر وقایع به عرض رسانید و نیز معروض گردانید که خان ملاخان دُرّانی مَلّاباشی و ملاشمس مفتی هرات از جانب شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا در دور تربت حیدریّه به خدمت نواب شجاع السلطنه آمده، در مراسله سرکار، عدم تقصیر خود را در جسارت فتح خان صحیفه نگار شده و فرستادگان مزبور در باب شرفیابی حضور در مقام استدعا برآمده اند که فقرات عدم اطلاع محمود و کامران را ازین فقره و ندامت ایشان را بعد از آن و تعهدات در باب ارادت و صداقت دولت ابدارکان را بالمشافهة العلیّه معروض داشته، همت بر ظهور عفو زلات آن دوشاهزاده گماشته باشند. غیرت ملوکانه فرستادگان را رخصت شرفیابی نفرمود و به نواب شجاع السلطنه چنین حکم نمود که، از جانب خویش در جواب آن دو کافر کیش نگارش دهد که: در جزای جسارتی که از فتح خان صادر شده، یا او را با دستان بسته روانه درگاه فلک جاه سازند، یا در کیفر کافر نعمتی چشمان او را از حدقه برآورده به اتمام کارش پردازند تا نواب همایون [و] ما هم مجدداً باب التفات بر [۲۹۶] چهره ایشان برگشاییم و پدر و پسر را برادر و فرزندی از خود دانسته مورد نوازش فراوان فرماییم.

جناب معتمدالدوله باز مرخص مراجعت شد و موکب اعلی در روز سه شنبه دهم شهر رمضان المبارک از منزل بام حرکت نموده، منزل پیرشهباز^۲ مضرب سرادقات سپهر

۱. ملی: - «احوال»

۲. مجلس: «پیر شهباز»

علامت آمد. در آن جا مشخص گردید که رحیم خان خوارزمی به محض اطلاع از حرکت موکب فیروز به سامان خراسان، از فرط وحشت بی پایان پای از سر نشناخته و اردوی خود را کلاً گذاشته و قشون را جریده و سُبای^۱ برداشته به صوب خیوه تاخته است و نواب محمدتقی میرزا قلعه بزونجرد را به شدت محاصره نموده و نجف قلی خان شادلو از راه اضطراب دست نیاز به دامان استیمان^۲ سوده است.

خلاصه در همان منزل جمعی از علما و سادات معروف و آقاخان ولد نجف قلی خان موصوف و محراب خان بیک و شرف خان بیک برادرانش با بیست نفر از کدخدایان و خویشان ایشان و پیشکشی فراوان وارد دربار عیوق شآن و نواب محمدتقی میرزا به توسط عریضه، عفوزلات نجف قلی خان و قبول پیشکش و گروگان او را لابه کنان آمده بود. بنابراین فقرات، این استدعا به شرف قبول مقبول [افتاد] و فرستادگان اذن دخول یافته آن چه گروگان بود، مصحوب معتمدین روانه ارض فیض قرین شدند و بقیه فرستادگان باصلاّت و جوایز مرخص گشته در امکنه خویش مکین آمدند.

چون رضاقلی خان زعفرانلو به اغوای محمدخان قرائی به جانب تربت روی نهاده و به سبب محصور بودن تربت در مقام حیرت ایستاده بود، لهذا حسب الامر همایون حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخورباشی دامغانی با ده هزار سوار و پیاده رکابی به محاصره قلعه خبوشان به منقلای موکب ظفرعنان روان شدند و روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک نیز ملتزمین رکاب فیروز در التزام موکب ظفراندوز بلافاصله وارد خارج قلعه خبوشان آمدند. اسماعیل خان سردار و یوسف خان سپهدار با جانبازان عراقی در سمت شرقی قلعه و حسن خان و عیسی خان در سمت جنوبی سنگرها بستند و به عزم خدمتگزاری در کمین کین نشستند. اردوی همایون در پیش روی دروازه معروف به دروازه مشهد به قلیل فاصله [ای] برقرار شد و آوای چاوشان در وقوف سه ماهه بر فلک دوار حسب الامر همایون اسباب یورش و قلعه گیری از هر چیز آماده گشت و دراندک روزی حصاری دیگر بر دور حصار خبوشان از گنبد دوار برگذشت. رضاقلی خان نیم شبی از تربت حیدریه فرار و اسب و اسباب خود را در

۱. ملی: «سپاهی»

۲. امان خواستن.

عرض راه ریخته و فرصت دخول به قلعه خبوشان نیافته به قلعه شیروان که ده^۱ فرسخی خبوشان است، استقرار جست. در آن روز قبل از طلوع صبح فیروز نوروزخان چاردولی با دسته سواره مزبور قراول بود، رضاقلی خان از دور به مدد دوربین او را دیده بشناخت و به طور اشتباه به سمتی دیگر پرداخت. نواب محمدتقی میرزا برحسب امراعلی از دور بزونجرد حرکت کرده قلعه شیروان را محصور ساخت و روزگار ناپایدار کوس ادبار به نام رضاقلی خان بنواخت.

[مصر]ع: بدی را هم بدی باشد مکافات

ذکر اتمام کار قلعه تربت حیدریه و شرفیابی نواب شجاع السلطنه البهیة به دربار دولت علیه با خوانین و رؤسای ترکمانیه سامان سرخس و اوضاع اتفاقیه

در اوقاتی که [۲۹۷] نواب شجاع السلطنه عازم جدال^۲ با فتح خان افغان بود، به جهت ازدیاد وحشت و اضطراب محمدخان قرائی به امیرحسن خان عرب زنگویی^۳ حاکم تون و طبس حکم نمود که بر سر قلاع متعلقه به ولایت تربت راند و خاک آن سامان را بر گردون گردان افشانند. معزی الیه نیز با جمعیتی فراخور احوال و اسباب قلعه گیری و جدال و یک عراده توپ قلعه کوب به سامان محولات^۴ آمد و همت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد^۵ من قری محولات^۶ را که از قلاع متین آن سرزمین بود از صدمه گلوله های توپ البرز کوب با خاک یکسان نمود. تا نواب شاهزاده با فتح خان مجادله می ورزید، امیرحسن خان نیز در سامان محولات به تخریب بنیان قلعه جات

۱. ملی: «دو»؛ با احتساب فاصله ده فرسخ صحیح است. ۲. ملی: - «جدال»

۳. ملی و مجلس: «زنگویی»

۴. فیض آباد شهرستانی است امروزه در جنوب غربی تربت حیدریه و مرکز محولات. متأسفانه در مجمع التواریخ حاشیه صفحه ۸۸، مرحوم عباس اقبال به اشتباه روستای فیض آباد در جنوب شرقی تربت حیدریه را مرکز محولات معرفی نموده که با توجه به متن موجود دوغ آباد از آنجا فاصله بسیار دارد.

۵. دوغ آباد در شمال شرقی شهرستان فیض آباد قرار دارد.

۶. مجلس: - «آمد و همت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد من قری محولات»

می‌کوشید. بعد از آن‌که حضرت والا به دور قلعه تربت حیدریه آمد، امیرحسن خان حسب‌الاحضار به اردوی آزاده ملحق و شکوه قلعه‌داری محمدخان به این سبب بی‌روتنی شد. لا‌علاج دست ضراعت به دامان استیمان^۱ زد و قدم جناب میرزا عبدالوهاب را از حضرت اشرف مستدعی آمد. معزی‌الیه حسب‌الامر رفته و او را مستمال^۲ کرده به همراه خویش به اردوی والا آورد و بعد از ظهور عوارف بی‌پایان و پوشیدن خلعت امان، باز اذن مراجعت به قلعه یافت.

روز دیگر نواب اشرف بر حسب دعوت محمدخان در درون قلعه به مهمانی شتافت و مشارالیه جمیع مایعرف خویش را حتی فرزندان و خواهران پیشکش نمود و حضرت والا از فرط استغنائی طبع بر آنها دیده نگشود. پس از فراغ از مهمان محمدخان را برداشته عازم اردوی ظفر آیت شد و بعد از زیارت مشهد مقدس رضوی - علیه‌السلام - قاصد رکاب نصرت علامت آمد. از خوانین مملکت خراسان، امیرحسن خان طبسی و محمدخان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم دادخان ایضاً و نذر محمدخان برادر بنیاد خان هزاره و پلنگ‌توش خان برادر صید محمدخان جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصورخان فرستاده^۳ کامران میرزا و حکیم خان حاکم سرخس و رؤسا و ریش سفیدان طوایف ترکمانیه سالور و ساروق و سرخس و مرو و سران بمرعلی و علی‌ایلی^۴ و مهچِه و مهنه و درون و نساو اییورد و آخال، کلاً در رکاب نواب شاهزاده خاکبوسی درگاه معلی را آماده آمدند.

جمیع نوابوگان بوستان خلافت و کل امرای بزرگ و خوانین سترگ و سرکردگان عظام، بر حسب امر دارای ظفر غلام تا یک فرسخ راه به استقبال آن ملک‌زاده بی‌همال شتافتند و زیاده از سابق به احترامی تمامش دریافتند. پس از ورود در مقابل آن فتوحات مسعود و زحمات موجود مورد نوازش نامعدود شد.

محمدخان قرائی از عرض راه به اصطبل ثریا دستگاه پناه برده به توسط خربندگان مستدعی عفوزلات آمد. چون رعایت جانب جناب شاهزاده در نظر بود، شاهنشاه دادخواه از گناهان او قطع نظر فرمود. امیرحسن خان و محمدخان را در جنب

۳. ملی: «فرستادگان»

۱. امان طلبیدن، پناه بردن به ۲. راضی کرده.

۴. مجلس: «علی املی»

سراپرده همایون منزل دادند و خوانسالاران کارخانه معلی دست همت به مهمانداری ایشان برگشادند. بقیه امرا و خوانین و ریش سفیدان خراسان و ترکمان که قریب به هزار نفر می شدند، به جناب نظام الدوله العلیه حاجی محمدحسین خان اصفهانی سپرده شد و خوانهای الوان [۲۹۸] نعمت از همت آن وزیر بی ظنّت در مهمانداری ایشان شب و روز گسترده آمد. این مطلب به تحقیق پیوست که در شبی تار دو نفر از ترکمانان سواره در گودی عمیق که فاضل آب مطبخ او بود، غریق گشتند و هرچه دست و پا زده خلاصی نیافته در نار هلاک حریق و از دار فانی درگذشتند.

فرد:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت دستور به اجلال

عریّه:

رحم الله معشر الماضین

ذکر عزیمت جناب میرزا محمدشفیع صدراعظم به قلعه شیروان
به جهت استمالت رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان و اوضاع اتفاقیه
در آن سامان و مراجعت او به اردوی حضرت صاحبقران

بعد از آن که رضاقلی خان از تربت حیدریّه مراجعت به قلعه شیروان کرد، اطراف کار را باکمال دقت به نظر آورد؛ از یک طرف رفقای هم عهد و هم سوگند چندین ساله را از خود دور دید و هریک را به واسطه [ای] از توسل به دامان دولت خداداد مفتخر و مسرور فهمید؛ از یک طرف موکب اعلی را با پنجاه هزار جمعیت به محاصره قلعه خبوشان مشغول یافت و تخریب بنیان شیروان را به نواب محمدتقی میرزا موکول. محمدرحیم خان خوارزمی که مایه استظهار او بود، به طرفی گریخت و فتح خان افغان که باعث فراغت او از آزار، به دامان بینوایی آویخت از هر طرف که مأیوس شد، دست توسل به اذیال دولت ابد مأنوس زد. قدوم جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم را به جهت استمالت و اطمینان استدعا کرد و این فقره را برآمدن خویشان دلیل آورد.

قبل از ورود نواب شجاع‌السلطنه به اردوی کیوان پوی شاهنشاه مروت همراه از جهت اتمام حجّت به آن غول گمراه جناب صدارت را به این خدمت برگماشت و در ایّام غیبت معزی‌الیه قشون نصرت نمون را از شدّت در محاصره ممنوع داشت. از دبیران دفترخانه معلّی، میرزا محمدرضای قزوینی منشی و میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مازندرانی مستوفی به التزام انجمن حضور حضرت صدارت مأمور و این بنده مدحت‌گزار نیز از فیض مصاحبت آن سرکار مسرور بود. در اواسط عشر آخر شهر رمضان المبارک از دور^۱ خبوشان حرکت و بعد از طیّ ده فرسنگ مسافت وارد قریه شیروان و آن ناحیت شدیم. رضاقلی خان با معادل پانصد نفر جزایرچی^۲ تا یک میدانی قلعه به استقبال شتافت و رکاب جناب صدارت را بوسه داده اذن سواری یافت.

خلاصه مطلب هشت شبانروز حضرت صدر جلیل‌القدر در آن قلعه ماند و آیات بیم و امید و وعد و وعید به قدری که می‌دانست و می‌توانست به گوش آن بی‌هوش خواند. فرد:

آه سعدی اثر کند در کوه نکند در تو سنگدل اثری

در روز هشتم که جناب صدارت از آمدن او مأیوس گشته، اراده مراجعت داشت، نواب شجاع‌السلطنه العلیه نیز برحسب امر بهیّه به جهت معاونت صدر شوکت علیّه روی به قلعه مزبور گذاشت. آن یک روز هم توقّف کرده با او سخن گفتند و به غیر از حرف یاس جوابی با صواب نشنفتند. پدر پیرش امیرگونه خان که در همان قلعه محبوس آن ناخلف جوان بود، بالمشافهه به او گفت که: بعد از آن که چنین صدری جلیل‌القدر را به استمالت تو مأمور کنند، سر خویش را بر کف دست گذار و راه اردوی اعلی را بردار. اگر کشته شوی، دولت را عار است و اگر زنده ماندی، تا زندگانی داری مایه اعتبار.

حرف آن [۲۹۹] پیر سالخورد را نیز نشنود و باز بر سر همان لجاجت باقی بود. بالجمله بعد از قیل وقال زیاد قرار چنین داد که، هرگاه موکب شاهنشاه فیروزی بعد از

۱. مجلس: «ورود»

۲. جزایری یا جزایرچی به سربازانی که به شمشیر و خنجر و تفنگهای کوتاه مجهز بودند گفته می‌شد، که حافظ جان شاه به شمار می‌آمدند. این رسته در نظام و لشکر ایران از عهد شاه عباس صفوی به وجود آمد.

زیارت ارض شرافت اندوز به دارالخلافه رجعت فرماید، من نیز قدم از سر ساخته به ارض اقدس خواهم شتافت و از آن جا هم در رکاب شاهزاده به عزیمت دارالخلافه استسعاد^۱ خواهم یافت.

خلاصه حاجی آقا بزرگ لاهیجی منجم‌باشی برحسب امر همایون از اردوی اعلیٰ نزد جناب صدارت پیغام آورد که هرگاه رضاقلی خان در مقام لجاجت است، زیاده در آن جا توقف نکرده و او را به حال خود گذاشته روانه شوند که بر آن نادان حجت تمام است و لشکر منصور را وقت انتقام. بالجمله یکشب در اردوی نواب محمدتقی میرزا به سر بردیم و روز دیگر راه اردوی همایون را سپردیم. قبل از طلوع آفتاب از محاذی قلعه‌خوشان، که عبور موکب صدارت اتفاق افتاد، تفنگی شماتت‌آمیز از قلعه به سمت او انداختند و از ظهور این جسارت آتش قهر قهرمانی را شعله‌ور ساختند.

بیت:

لطف حق با تو مدارها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند

ذکر تاخت و تاز سقناقات ولایت خوشان و اتمام کار محاصره آن و عزیمت زیارت ارض اقدس و رجعت به دارالخلافه مقدس

بعد از مراجعت صدر جلیل‌القدر از قلعه شیروان به آن روش که نگارش پذیرفت، حضرت شاهنشاه زمان و زمین و قهرمان ماء و طین را آتش قهر زبانه کشید و شعله غضب قیامت لهیش سیمرغ قاف سپهر را به آشیانه رسید.

رضاقلی خان، اموال و اسباب و مواشی و مراعی^۲ خود و ایلات زعفرانلو را در ایام فرصت در سه محل که سقناق^۳ محکم آن ولایت بود، کشیده داشت: یکی مکان مستحکم راز و قوشخانه^۴ و دیگری محل محکم فارج^۵ و اسپید جرد؛ سیم سقناق استاد جزوه.

۱. نیک‌بخت شدن، نیک‌بختی خواستن، سعادت جستن (رج معین، ذیل استسعاد)

۲. ملی: «مواش و مراغ» ۳. سرزمین تحت اختیار.

۴. در لغت به محلی که در آن قوش‌های شکاری را نگهداری کنند، گویند و در این جا منظور روستای قوشخانه در ۷۸ کیلومتری کلات نادری است.

۵. روستایی در شمال غربی قوچان؛ امروزه فاروج خوانند.

نوّاب محمدولی میرزا با فوجی چون دریای طوفان را به تسخیر سقناق فارچ و اسپید جرد روان و نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی به افتتاح محل استاد جزوه^۱ سبک عنان و نوّاب محمدرضا میرزا و حضرت محمد قاسم خان قوانلو به غارت خیال و حول و حوش خوشان شتابان [شدند] و محمدخان قاجار دولو که در اردوی نوّاب محمدتقی میرزا بود، از همان جا به تاخت سقناق راز و قوشخانه برزده دامان آمدند. در عرض سه روز کوه و هامون، فربه^۲ و زبون خیل و دشت مخزن و کشت، مسخر و به حیطة ضبط غازیان مظفر درآمد. شعله قتل و اسر، سر به کره اثیر کشید و اردوی اعلی، از صامت و ناطق آن سقناقات مملو و مشحون گردید.

حسن خان ولد روشن خان زعفرانلو با نوّاب محمدرضا میرزا، متهورانه جسارتی کرد، ولی بالاخره سودی نبرد. حاصرین قلعه خوشان از چهار طرف سنگرها پیش بردند و نقّابان چابک دست، نقب‌ها پیش برده زیر بروج و باره را مجوّف^۳ کردند. مهره‌های آتشین توپ و خمپاره، عمارات شهر را ویران ساخت و دیوار قلعه را چون خانه زنبور کرده هر آنی به خرابی دیگر می‌پرداخت. کار قلعه گیان خوشان و شیروان چون حوصله رضاقلی خان نادان تنگ شد و آن دیوانه حیران^۴ باب صلح کوفته تارک جنگ آمد.

علما و سادات و اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان ولایت و ایل را با زنان و دختران و پسران و شش عرّاده توپ و آنچه از خمپاره [۳۰۰] و زنبوره و شمشال^۵ و جزایر و تفنگ داشت، همه را به اردوی اعلی فرستاد و جناب علی بن موسی الرضا - علیه التحیه والثناء - را به شفاعت برگماشت که شاهنشاه عالم، این یک وجود خیانت^۶ توام را از آمدن معاف فرمایند و شرفیابی مرا به وقتی دیگر موقوف نمایند و اکنون بر جان این مشّت ضعیف بیخشایند. نوّاب شجاع السلطنه و جمیع امرای خراسان او را مصدّق آمدند و رای امینان دولت قاهره نیز به آن موافق شد. لهذا حضرت اعلی از تسخیر

۱. با کلیه متون از ملی و ملک و مجلس مطابقه شد استاد جزوه صحیح است.

۲. ملی: «قریه» ۳. خالی. ۴. ملی: «نادان»

۵. تفنگ‌های سر بر یا حربه‌ای آتشین سر پر که در قدیم به کار می‌بردند.

۶. مجلس: «خیانت قوام»

قلعه خبوشان درگذشت و گروگان رضا قلی خان را به ارض اقدس فرستاده خود نیز با آن همه لشکر عازم زیارت آن روضه مقدّس گشت.

منصورخان بارکزائی^۱ و سایر فرستادگان قدیم و جدید کامران میرزای افغان که خبر کوری فتح خان و امثال فرمان حضرت صاحبقران را آورده بودند، مورد انواع نوازش آمدند و مرخص شدند و نجف قلی خان ساوجبلاغی نسقچی باشی نواب شجاع السلطنه با فرامین مرحمت آیین^۲ و فرمایشات عنایت انگیز و خلعت آفتاب طلعت و کمر خنجر جواهر مأمور به سفارت هرات گشته با فرستادگان مزبور روانه آمدند. امرا و خوانین و کدخدایان و ریش سفیدان که ذکر شد، هریک - علی قدر مراتبهم - از احسان کمر خنجر مرصّع و خلاع زر تار مشعشع، بهره ورگشته و امیر حسن خان عرب زنگوئی^۳ حاکم طبس را از لقب وکالت مملکت خراسان فرق اعتبار از سپهر دؤار گذشته مرخص اوطان خویش گردیدند و موکب اعلیٰ در اواسط شهر شوّال المکرم به عزم زیارت مشهد حضرت رضا - علیه التحیه والثنا - از دور خبوشان حرکت کرد و ملتزمین رکاب ظفر مآب که از هر رهگذر زیاده از یکصد هزار نفر بودند، از تصدّق فرق همایون و فیض زیارت آن ارض سعادت مشحون، به زیارت دارین رسیدند.

صاحبقران نامدار در درب خیابان بالا از فراز باره به زیر آمده در هر چند قدم بر خاک ضراعت افتاده و لعل همایون بر آن خاک شرافت مقرون نهاده در حقیقت عرش مسیر شد.

رعایت ادب را از دارالحفاظ قدم پیشتر نگذاشت و در آستان خرم محترم در جایی که ضریح مقدّس در نظر است با گردنی افتاده ایستاده و قطرات عبرات^۴ از دیده سر داده و زبان به خواندن زیارت نامه برگشاده، دست به دعا برداشت. شش روز در خارج شهر توقّف فرموده و در آن اندک زمان، علما و سادات و خدمه آن ارض فیض سمات را جیب و دامان از جوایز و صلوات، گران بار فرمود. صحنی جدید در پایان پای مبارک بنا نهاد و مبلغ ده هزار تومان زر نقد به جهت مصارف آن تسلیم میرزا موسی

۱. از دیگر رهبران بارکزایی‌ها، دوست محمدخان بود که از ۱۲۴۲ ه. ق برابر با ۱۸۲۶ سلسله‌ای در افغانستان

۳. ملی و مجلس: «زنگولی»

۲. مجلس: «آمیز»

ایجاد نمودند.

۴. اشک.

رشتی وزیر سرکار شاهزاده کرده، روز هفتم ورود عقاب رایات ظفرآیات به عزیمت دارالخلافة بال همایون فال برگشاد و در ورود ولایت بسطام بُنه و اغروق را به اتفاق جناب نظام الدوله حاجی محمد حسین خان از راه سمنان و خار روانه و خود از راه چشمه علی دامغان صید و نخجیر را بهانه نمود. بعد از استیفای حظّ کامل روز پنجشنبه هفتم شهر ذی حجة الحرام سنه یک هزار و دویست و سی و سه عرصه وسیع دارالخلافة از یمن ورود شهریار عادل طراوتی کامل حاصل [نمود].

[مصر]ع: «دولت معین و بخت مساعد ستاره یار»

ذکر ورود فرستاده شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض
اختلال دولت افغان و شرفیابی نواب شجاع السلطنه به دربار و وفات
حاجی محمد حسین خان مخاطب بار

بدانکه پادشاهان مؤید را اکثر اوقات تدبیر موافق تقدیر است و قول و فعل ایشان کلاً در هر موردی از موارد با تأثیر. در هنگامی که موکب همایون در دور خوشان و حکم کور کردن فتح خان افغان را به کامران میرزا صادر فرمود، بعضی از عقلای دربار کمال حیرت را داشتند و این حکم را بدون تصوّر و دور از امثال می پنداشتند. بالاخره محاسن آن بروز کرد و زمانه بازیچه های عجیب به روی کار آورد. تفصیل این اجمال آنکه، بعد از نزول موکب اجلال به دارالخلافة تهران و طیّ ایام خریف و حصول فصل زمستان، خالق دادخان نام دُرّانی با یک زنجیر فیل و سی طاقه شال عمل کشمیر و مبلغ پنج هزار تومان زر نقد از جانب کامران میرزای والی حرات شرفیاب درگاه سپهر علامات [شد] و بعد از استسعاد به حضور مرحمت دستور و گذرانیدن عریضه و پیشکش، مراتب اختلال دولت افغان را معروض داشت و حقیقت این مطالب را به این سیاق بر طبق عرض گذاشت که: اوقاتی که فتح خان در مقام جدال با

حضرت شجاع‌السلطنه برآمد، شاه محمود افغان، و کامران میرزای ولدش را به سبب بعضی خیالات زاده از ماده سودا از قندهار وارد هرات [کرد] و کامران در آن جا مانده شاه محمود در فراه توقف نمود. در ایامی که از دیوان اعلی حکم محکم به کوری فتح خان صادر شد، کامران میرزا لاعلاج شده بدون ملاحظه عواقب کار، فتح خان را به تدابیر حسنه گرفته کور ساخت و با برادرش شیردل خان در کنجی محبوساً در انداخت. شاه محمود فارغ یال به صوب قندهار شتافت و پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه نادعلی با جمعیتی از طایفه بارکزائی و غلیجایی^۱ بر دور خود مجتمع یافت. اراده داشت که هرگاه کامران از هرات برآید، سر راه بر او گرفته، شاید به این وسیله برادران خود را خلاص نماید. کامران میرزا ازین داستان آگاه و هر دو برادر را از حبس درآورده به دست پردل خان سپرد و فارغ ازین مخمصه جانکاه آمد.

خلاصه چون خبر کوری فتح خان به اطراف ممالک افغان رسید، هریک از برادران او که در اطراف حاکم بودند، سربه طغیان برداشتند و با دولت شاه محمود بنای طغیان گذاشتند. محمد عظیم برادر اعظم ایشان که صوبه دار^۲ کشمیر بود، دوست محمدخان و یار محمدخان برادران دیگر را روانه ملک پیشاور ساخت و شاهزاده ایوب^۳ را بر تخت برنشانیده و با شاه محمود دعوایی ملوکانه کرده او را به وادی شکست و حیرانی در انداخت. شاهزاده ایوب الکای پیشاور را تا حدود جلال آباد متصرف و پیشاور را پایتخت ساخته در آن جا متوقف شد.

محمد عظیم خان باز برادر دیگر عبدالجبار خان را فرستاد و تدارکی وافر بر سر آن کار نهاد که به مرافقت دوست محمدخان شهر کابل را نیز مسخر سازند و به تخریب دولت سدوزائی^۴ پردازند. محمد عظیم خان و سایر برادران، برادر دیگر خود محمد زمان خان را به صوب مملکت هندوستان فرستادند و شجاع‌الملک ولد تیمور شاه را که

۱. مجلس و ملک «غلیجائی» ذکر نموده‌اند. اعتمادالسلطنه در اکسیرالتواریخ نیز غلیجائی نوشته است اما مینورسکی «ر سازمان اداری حکومت صفوی غلیجائی و مرحوم عباس اقبال در تاریخ مفصل ایران غلیجائی آورده است. ۲. حاکم، والی. ۳. ملی: «ابواب»

۴. از قبایل افغان ساکن در هرات است که در آن زمان، کامران میرزا اداره این قبیله را به عهده داشت «این قبیله دشمن خونی قبیله بارکزائی بود که در رأس آنها دوست محمدخان قرار داشت» (ر. ک: رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ص ۵۴)؛ ملی: «سدوزائی».

به دولت انگریز پناه برده بود، آورده و با سمندر خان حاکم دره مقاتله [۳۰۲] کرده او را شکست دادند.

محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا نیز^۱ از نزد شاه محمود فرار و نزد شیردل خان و برادران او قرار جستند. پردل خان با جمعیت فراوان در رکاب محمد هاشم میرزا^۲ روانه بلوچستان شد که مالیات آن جا و ولایت شکارپور را وصول نماید. شجاع‌الملک میرزا و محمد زمان خان و محمد هاشم میرزا و پردل خان در پیشاور و بلوچستان و دوست محمد خان و برادران دیگر در رکاب شاهزاده ایوب در کابل و شیردل خان با سلطان اسد در سایر محالات قندهار و غیره، همگی لشکرها آراسته و با شاه محمود و کامران میرزا به کینه‌خواهی برخاسته‌اند. همان ولایت هرات و چهار دیوار قندهار در تصرف ایشان است و بس. برادران فتح خان را اراده این است که بعد از نوروز فیروز در رکاب نواب شاهزادگان به قندهار و هرات لشکر رانده، دامان استغنا بر دولت محمودی افشانده باشند. محال قندهار با ایل و آلوس و طوایف غلجایی و مهمند و یوسف زائی و نصف دُرّانی در تصرف شیردل خان است. میرافضل خان اسحق زائی که با شاه محمود سر خدمت داشته، راهش را زده‌اند و او را به جانب بلوچستان نزد پردل خان رهنما شده‌اند. بالجمله فتنه عظیمی در آن مملکت برپاست و عاقبت آن را خداوند عالم داناست.

بعد از ابراز این^۳ مراتب، معلوم شد که حکم کور کردن فتح خان ناشی از الهامات خاطر همایون و کدام اندیشه صدور این حکم را اقتضا نموده است. چون از عریضه کامران میرزا صورت اضطراری ازین رهگذر حاصل بود، خالق دادخان فرستاده‌اش نیز این معنی را اظهار می‌نمود، لهذا کمال^۴ مرحمت درباره او مبذول افتاد و فرستاده مزبور با نویدهای حمایت و اعانت و انعام و احسان فزون^۵ از غایت به صوب هرات روی نهاد. خلاصه پس از آن که موکب همایون^۶ از ارض اقدس روانه دارالخلافه شد، رضاقلی خان حاکم خبوشان بنا بر وعده [ای] که کرده بود، به خدمت نواب شجاع‌السلطنه شتافت و چند روزی در ارض اقدس از شرفیابی حضور مقدّس اعتباری تمام یافت. چون نواب والا، اراده شرفیابی حضور حضرت صاحبقرانی داشت، لهذا

۱. ملی: «را»

۲. مجلس: - «میرزا»

۳. ملی: «ابرازین»

۴. ملی: «اجمال»

۵. ملی: «فراوان»

۶. مجلس: + «اعلی»

رضاقلی خان به جهت انجام تدارک آن سفر روی به معاودت خبوشان گذاشت. در هنگام میعاد از آمدن انکار نمود، و الی غیرالتهایه برمراتب استکبار افزود و نواب والا او را به حال خود گذاشت و راه دربار همایون برداشت. بعد از ورود به دارالخلافه مورد تفقّدات فراوان شد و مأمور توقف تا نوروز فیروزی نشان آمد. نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس هم حسب الاحضار به درگاه معلی^۱ شتافت و نعمت ملاقات برادر خجسته اختر را دریافت.

از وقایع جانگدازی که سه روز قبل از نوروز فیروز اتفاق افتاد این که، امیرکبیر حاجی محمدحسین خان عزالدینلوی قاجار مروزی مخاطب بار روی به عالم بقا نهاد. عموم مردم از فقدان آن امیر فاضل کامل ادیب ارباب حسرت‌ها خوردند و نعش عزیزش را به اماکن مشرفه عتبات عالیات برده در آن خاک شریف سپردند.

[مصر]ع: حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

تاریخ وفات او از کلک مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت

لمؤلفه:

درین میخانه آخر دُرد مرگ است	نیرزد صاف دوران با چنین دُرد
[۳۰۳] جوانان پیر کرد و برد از راه	فریب او نشاید ای جوان خورد
فتد در چنگ مرگ آدمی خوار	چه تازی چه عجم چه ترک و چه گُرد
دریغ از خان مروی آن امیری	که گوی مردی از اهل جهان بُرد
حسین اسم و حسن رسم آن که می بود	بزرگش جود و آز عالمش خُرد
ز ایل خاص عزالدینلوی قاجار	که از اجداد پا در مرو افشرد
به باب شه مخاطب بود دربار	بناگه از قضای مبرم آزرد
درین گلشن کهن سروی سرافراز	ز جور تند باد مرگ افسرد
ربودی خُود زَرین از سر مرد	گرفتی گرز روین از کف گُرد
فصاحت هرچه خواهی در کلامش	فصیحی مثل او گردون نیاورد

هرآن کس را که سنجیدم ز حسرت به تاریخ وفاتش سبجه بشمرد
رقم زد خاوری هم با دل زار که خان کامیاب مروزی مُرد

ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزاروویچ به دربار شوکت مدار و رجعت میرزا عبدالحسین خان از سفارت نمسا

این بولکونوک مزاروویچ اصلش از مملکت ایتالیاست و در دولت روس، معتمدی با برگ و نوا. چون قرار معاهده میمونه این است که وکلای طرفین در مملکت جانین اقامت نموده مشغول امور تجار مملکتین باشند، و از قراری که ذکر شد، بنا چنین بود که الکسندریرملوف سردار گرجستان، معتمدی از برای اتمام امور روانه درگاه سپهر دستور نماید و بولکونوک مزاروویچ هم از جانب دولت روس به اسم وکالت این شوکت ابد مأنوس نامزد گشته در تفلیس می زیست؛ لهذا درین اوقات، سردار گرجستان او را با شاه میرخان ارمنی ترجمان که به ترکی دیلماجش نامند، روانه داشت و بعد از ورود به دارالخلافه در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، بار اقامت گذاشت. بعد از شرفیابی در حضور باهرا لئور شاهنشاهی قرار بر آن^۱ شد که درباب توقف او اختیار با ولیعهد زمان باشد؛ یا در دارالسلطنه تبریز، یا در دارالارشاد اردبیل یا هر جا از مملکت آذربایجان که خواهد او را منزل دهند.

در خصوص تعیین حدود طولش، که قبل ازین اشاره شد نیز، مقرر گردید که نواب معزّی الیه معتمدی با او همراه و این امر را یک طرف نموده از هر طرف آسوده باشند. در باب امر اسرا موافق فصل ششم عهدنامه، پاره [ای] گفتگو داشت. بالاخره قرار براین شد که خاطر بر سکونت گماشت. الحمدلله که هیچ یک از اسرای متوقفه در ایران میل به مراجعت ننمودند. مگر یک دونفر و آنها نیز بلا علاقه و بلامذهب بودند: یکی فریدون خان نامی از غلامان گرجی نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت

فارس بود و دیگری غیر معروف می‌نمود. فریدون خان پس از دو سال نادماً برگشت و با گدایی در دیار اسلام از توانگری در ولایت کفره ظلام درگذشت.

بالجمله بولکونوک مزبور پس از چندی روانه مملکت آذربایجان [شد] و به اتفاق میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی نواب نایب‌السلطنه‌العلیه به حدود طولش رفته درین باب اهتمامات نمود و پیوسته در دارالسلطنه تبریز متوقف بود. در همان اوقات هم، میرزا عبدالحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت خاصه، که به اتفاق خالوی خود حاجی میرزا ابوالحسن خان به سفارت نمسا رفته بود، با جواب نامه ایمپراطور آن مملکت وارد و برخی اسباب که به هدیه آورده بود، از نظر آفتاب سیرگذرانید و وقایع سفارت خود را [۳۰۴] از دیده و شنیده با اوضاع آن ملک بعیده عرض نمود.

بخش ۶

بهاریه سال فرخ مآل توشقان ٹیل ترکی مطابق با سنه میمونہ
یکهزار و دویت و سی و چهار و مراجعت نواب شجاع السلطنه العلیہ
به ارض اقدس رضویہ و حرکت موکب بھیہ به چمن سلطانیہ

دارای سعید و جهان آرای رشید، اعنی جمشید خورشید درین سال فیروزی
تأید، بعد از انقضای ده ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر
جمادی الثانی سنہ یکهزار و دویت و سی و چهار مطابق توشقان ٹیل ترکی، از
دارالخلافه حوت به سلطانیہ حمل، حمل و نقل نمود.^۱ نوباوہ سرو جویبار به حکم
خسرو بهار با جنود نامعدود سبزه و ازهار و سرداری چنار به نظم خاورزمین گلشن شتابان
شد و موکب سلطان فروردین با یک جهان شوکت و تمکین به عزیمت سلطانیہ چمن
روان. عندلیب داود^۲ شعار در دارالسلام گلزار منصب ایالت یافت و از فرمانبرداری
نوباوہ سرو آزادی روی برتافت و سفیر وقایع نگار قمری به استمالت او شتافت. وزیر
شکوفه که صدرنشین ایوان دیوان سلطان بهار بود، کلک و دفتر شاخسار و اوراق اشجار
را وداع گفت و از صرصر شیب روی به^۳ نشیب آورده با یک جهان حسرت در خاک
هلاک خفت.

امرا و وزراء اشجار از سالخورده و خردسال از فیض تربیت باغبانان نهال، تغییر و
تبدیل یافتند و سفرای شمال و صبا از اطراف اتلال و مدمن به دارالملک چمن شتافتند.
شاهدان ریاحین را نوبت عروسی شد و با شاهزادگان نهال هنگام ازدواج و دیده بوسی.
باز خسرو نوروز به زیارت روضه مطهره گلزار آمد و خسرو صاحبقران به جهت جشن
نوروزی هنگام جلوس بر تخت گوهرنگار شد. باز به قانون کیان تخت گوهرین و بزم

۱. ملی: «از دارالخلافه حوت سلطانیہ حمل و نعل نمود» ۲. ملی: «داد و»

۳. ملی: - «به»

شیلان سنگین آراسته و رنگین گردید و رامشگر گردون به تهنیت آن محفل میمون با قدی موزون، دست افشانی و پای کوبی را از جای برخاسته^۱ آمد.

چون آن محفل ارم مشاگل انقضا یافت،^۲ حضرت سلطنت در خلوت سپهر علامت بر صدر مسند خلافت به نظم ممالک شتافت. از قراری که ذکر شد، نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا والی مملکت خراسان در دارالخلافة طهران شرفیاب رکاب معدلت بنیان بود و مراتب نظم خراسان و اطاعت خوانین ضلالت ارکان را در خاکپای حضرت صاحبقران چنین جلوه آرا می نمود که: چون در در سال قبل از صدمات سپاه ظفر همراه محصولات ایشان کلاً از دست رفت، هرگاه امسال هم قبل از رسیدن غلات سپاهی مأمور شود، حاصل امساله نیز در معرض تلف خواهد بود و اهلیت آن طایفه به جهت فقدان آذوقه با ایشان یک طرف خواهند نمود. بالمآل کار آن طایفه تباه است و مقصود اولیای دولت قاهره موافق دلخواه.

از این که عرضی از روی کمال آگاهی و مطابق با مراسم دولتخواهی بود، قبول افتاد و اسماعیل خان سردار دامغانی با برادرش ذوالفقار خان و ده هزار سوار و پیاده ظفر عنان در سلخ شهر جمادی الثانی در رکاب نواب شاهزاده به ممالک خراسان روی نهاد. موکب فیروزشاهنشاه نصرت اندوز نیز در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم از دارالخلافة طهران حرکت و پس از چند روز ساحت چمن سلطانیه مضرب [۳۰۵] سرداقات ظفر آیت [شد] وطنطنه کوس ورود خسروی خسرو سیارگان را به گوش هوش رسید.

ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان به نواب محمدرضا میرزا و سایر امور اتّفاقیه تا ورود به دارالخلافة بهیّه

داود پاشا که از گرجی زادگان بغداد بود، در اوقات وزارت اسعدپاشا در آن جا منصب دیوان آفندی داشت. چون مردی با عرضه بود، اسعدپاشا او را از شهر^۳ بغداد

۱. ملی: «برخواست»

۲. ملی: «یافت»

۳. ملی: «سپهر»

اخراج نمود. داود پاشا چندی به اعانت پاشایان کرکوک^۱ و موصل و شهر زور و غیره در به در می‌گردید، تا آن که بخت سعیدش به دربار نواب شاهزاده محمد علی میرزا کشانید. حضرت شاهزاده بعد از عرض به دربار صاحبقران آزاده اعانتش را لازم شمرد، اندوخته‌های وافر صرف نموده تا او را بر مسند ایالت بغداد مبسوط‌الید کرد.

اسعدپاشا از جانب کارپردازان دولت عثمانی به قانون رومی‌باشی فرمانلو شد و داود پاشا کامیاب از شاهد امید و آرزو آمد. چون متقبل شده بود که بعد از وصول به معارج عالیہ امارت، مبلغ پنجاه هزار تومان زرنقد در ازاء آن همه مرحمت به سرکار شاهزاده پیشکش نماید و ازین پس دوش ارادت از غاشیه ارادت دولت ابد آیت آراید، لهذا بعد از استیلا انکار ورزید و به این عذر متمسک گردید که خدمت من به دولت علیّه، خلاف رای اولیای شوکت عثمانیه است و منافای طریقه چاکری و بندگی آن دولت سنیّه. حضرت شاهزاده از کمال غیرت زیاده حوصله‌اش این معنی را برتافت و با لشکری جرّار به عزم تنبیه آن بدکردار از کرمانشاهان به سامان بغداد شتافت خود در عقبه کردند^۲ منزل کرده و لشکر منصور را به تاخت و تاز مندلیج^۳ و زهاب^۴ الی محال بعقوبه^۵ مطلق‌العنان آورد^۶ از جهت استخلاص قلعه بغداد از دربار همایون مستدعی تعیین سپاه شد. بر حسب امرای علی، عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت‌باشی و امیر آخورباشی با معادل دو هزار^۷ سواره جرّار و پیاده آتشبار مأمور به امداد شاهزاده بهمن شعار آمد. میرزا محمدصادق وقایع‌نگار مروزی نیز از دیوان خلافت به جهت اصلاح ذات‌البین به سفارت بغداد مأمور و به مرافقت عیسی خان روانه آن حدود و ثغور شد. داودپاشا چون سیلاب بلا را به جانب دجله روان دید^۸ و کشتی تن را غریق آن بحر بی‌کران یافت، لا علاج به دامن ضراعت دست توسل و استیمان‌زده به وادی عجز و قصور شتافت. جناب قدوة‌المحققین^۹ آقا احمد کرمانشاهانی را که از مجاورین ارض

۱. ملی: «کرکوک» ۲. در شمال غربی اسلام‌آباد و از مرتفعات استان کرمانشاه است.

۳. شهر مندلی. در جنوب غربی سومار و امروزه واقع در خاک عراق است.

۴. شهرستان سرپل زهاب کنونی که در شرق قصر شیرین قرار دارد.

۵. در شمال بغداد در کنار دجله در خاک عراق واقع است.

۶. لشکرکشی دولتشاه از دو سو اوّل از جبهه کردند - سومار و جبهه دوّم از سرپل زهاب و قصر شیرین به سوی

بعقوبه در شمال بغداد بوده است. ۷. مجلس: «ده هزار»

۸. مجلس: - «دید» ۹. پیشوای محققان.

فیض قرین کربلای معلی بود، به شفاعت فرستاد و احمد چلبی بغدادی مصاحب نیز با پیشکش معهود از جانب داود پاشا به اردوی نواب شاهزاده روی نهاد. مروت فطری حضرت شاهزاده مقتضی عفو و اغماض گشت و از تاخت و تاز آن حدود، لشکر مسعود را ممنوع داشته از قصور داود^۱ درگذشت.

بالجمله در ایام وقوف اردوی ظفر موقوف در چمن سلطانیه، رعایای گیلان از تعدیات خسروخان غلام گرجی حاکم آن ولایت به درگاه عالم پناه شکایت آوردند و از فرط عدالت داری دادگر، بعد از ثبوت اجحافات، او را از حکومت معزول کردند. نواب محمدرضا میرزا، که در [۳۰۶] جرگ شاهزادگان معروف به سلامت نفس بود، به ایالت آن ولایت نامزد و جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب نیز مأمور به تفریغ محاسبات^۲ خسروخان^۳ گشته در خدمت شاهزاده آزاده به صوب گیلان روی نمود. نواب نایب السلطنه العلیه نیز به اتفاق جناب میرزا بزرگ قائم مقام به اردوی ظفرآمیز استسعاد یافت و پس از استیفای حظ کامل از مراجع شاهنشاه باذل باز به سامان آذربایجان شتافت. موکب با احتشام بعد از فراغ از جمیع مهم، از چمن سلطانیه رکضت را دامن زنان و در روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعدة الحرام سه ساعت از روز گذشته شرف افزای دارالخلافة طهران گردید.

ذکر وفات جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم و تفویض این منصب معظم به جناب حاجی^۴ محمد حسین خان نظام الدوله و اوضاع واقعه در دارالخلافة از عیش شاهزادگان و کیفیات مملکت خراسان و عزیمت موکب اعلی به کاشان و آمدن ایلچی روم به طهران

در هنگامی که موکب اعلی را به عزیمت چمن سلطانیه در عمارت مبارکه سلمانیه کرج چند روزی اقامت بود، جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم را عارضه [ای] رخ نمود. تا ورود به دارالسلطنه قزوین، مرض بر قوه استیلا یافت و از التزام

۱. ملی: «مردو» ۲. واریز کردن حساب و فراغت از آن، پرداخته کردن، آماده کردن.

۳. ملی: «خسروان» ۴. ملی: «حاجی»

موکب همایون به سبب عدم قدرت روی برتافت. حضرت صاحبقران عدالت ارکان از فرط مرحمت ذاتی که با آن وزیر عدم‌النظیر داشت، حضرت میرزا احمد حکیم‌باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم‌باشی گیلانی و محمودخان دنبلی قوریساول باشی را به عیادت و مصاحبت او برگماشت. این بنده مدحت‌گزار نیز، چون عرض که لازم جوهر است، با او همراه بودم و روزه‌روز بر حسب امر همایون احوالات او را عرضه داشت می‌نمودم. با آن که جالینوس زمانی کمال دقت در معالجه نمود، ولی به سبب حکم قدر [مصر] ع: «از قضا سرکنگبین^۱ صفر افزود».

در روز نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و چهار، همای روح پرفتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. نواب علی نقی میرزا صاحب اختیار دارالسلطنه قزوین، تجهیز و تکفین را اساسی که فراخورشان آن وزیر با تمکین بود، مهیا آورده، نعش شریفش را با شوکتی شایان^۲ روانه چمن سلطانیه کرد. چند روزی [ی] در بقعه ملاحسین کاشفی واقعه در سلطانیه به امانت گذاشته و پس از اتمام مراسم تعزیت با حفاظ و روضه‌خوان و عمله و تخت روان و جنیبت^۳ کشان به اهتمام جعفرخان مکرری نایب قوریساول باشی و جمعی دیگر از غلامان گرجی به ارض فیض فرض^۴ کربلائی معلی ارسال داشته مأمورین حسب‌الوصیة در آن رواق عرش مساق مدفونش ساختند و پس از انجام کار به مراجعت دارالخلافه پرداختند. تاریخ وفاتش از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید. لمؤلفه:

سر شد زمان و از کرم کردگار گشت

مأوا^۵ جنان به صدر جهان میرزا شفیع

صدری به شهریار نشاید: چنان جلیل

نقشی به روزگار نیامد چنین بدیع

دادی^۶ نظام عالم و عالم ازو به نظم

بودی مطاع کشور و کشور به او مطیع

۱. ملی: «سرکه انگبین» ۲. ملی: «ثنایان»

۳. اسب کتل، بالاده، یدک، در فارسی جنیبت گویند و در عربی «جنیبت» (ر.ک: منتهی‌الارب).

۴. ملی: «وادی»

۵. ملی: «بادا»

۶. ملی: «فیوض»

بر قامت موالی تشریف او شریف
 ر دیده اعالی توقیع او وقیع
 فرق فلک ز سایه جاهش شدی عزیز
 جاه ملک زیایه کلکش بدی رفیع
 درگاه خلق مایه کلکش بسی مزید
 در نظم ملک عرضه فکرش بسی وسیع
 یارش همیشه بُدی با فطرت لطیف
 [۳۰۷] خصمش هماره بُدی با هیئت شنیع
 کلکش به جود توام در حالت صریر
 خلکش چو باغ خرّم در موسم ربیع
 دادی به هر که خواستی از جود خواسته
 دیگر نیافتی که شریفست یا وضع
 زهر اجل به کامش از کینه ریخت دهر
 آری اجل به کام چو سمی بود نقیع
 هفتاد ساله مردی ازین خاکدان گذشت
 با عصمتی فراوان چون کودکی رضیع
 دادند تا صلاّی و نمودند تا که جای
 بر آن صلاّی و جای بصیر آمد و سمیع
 بعد از صلا نکرد زمانی به جا درنگ
 شوقش به دوست همچو سمندی بدی سریع
 قدوسیان پذیره شدندش به اجتماع
 تا باغ خلد راهنمایش مرآن جمیع
 اندر بهای طاعت خلد برین ستاند
 بایع چو آن چنان بُودش همچین منیع
 در این جهان چوبکر خیالش بُدی جمیل
 در آن جهان حجال جلالش بسی منیع

تاریخ فوت او را بنوشت خاوری مأوی جنان به صدر جهان میرزا شفیع

بالجمله چون اولادش منحصر به یک دختر و آن دختر مخطوبه شاهزاده همایون فرّ همایون میرزا بود، لهذا مایعرف چهل ساله ایام وزارت او به انعام آن شاهزاده آزاده مقرر شد و این بنده مدحت‌گزار به سبب نحوست بخت ناسازگار به وزارت آن جوان کامکار از نکبت روزگار بهره‌ور گشت. روزی در حضرت سلطنت زبان ضراعت به عرض نیاز گشودم و مقصود باطنی خود را به این سیاق عرضه داشت نمودم که: پس از خدمت وزیر هشتاده ساله، وزارت شاهزاده هجده ساله کاری است مشکل و بالمآل مورث مرارت کامل و کدورت دل. حضرت صاحبقران مروت شعار این مراتب را تصدیق نمود و به منصب جلیل ملفوفه‌نگاری حضور اعلی و کتابت اسرار مخفیّه را بر آن خدمت مزید فرمود.

خلعت وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب نظام‌الدوله العلیّه حاجی محمد حسین خان اصفهانی راست آمد و خدمت استیفای ممالک به عهده ولدش عبدالله خان امین‌الدوله بی کم و کاست شد. لفظ وزیر اعظم تاریخ جامعی است که در وفات صدر سابق و وزارت صدر لاحق می‌توان نگاشت و نگارنده را مورد آفرین و تحسین می‌توان داشت.

لمؤلفه:

برفت صدر جهان میرزا شفیع و به جایش
نشست حاج محمدحسین خان به وزارت
ز کلک خاوری آن مقتدای خیل معارف
وزیر اعظم تاریخ فوت گشت و صدارت

بالجمله از قراری که نگارش یافت، نواب شجاع‌السلطنه حسن‌علی میرزا بعد از استرخاص از درگاه معلّی چندی با سپاه ابواب جمعی در چمن میدان حقوق اقامت نمود و بعد از آن عقاب رایت عزمش به محاصره قلعه جات بزونجرد و خوبوشان، بال همایون فال گشود. خوانین اکراد به هیچ وجه من‌الوجوه مفرّی از جهت خویش ندیدند، لهذا

فرستادگان چرب زبان به دربار معدلت ارکان فرستاده متوسل به دامان مرحمت شاهنشاه عاجز نواز گردید. مروت فطری باز به جهت اتمام حجت بر آن تیره روزان رحمت آورده نواب شاهزاده والا را از مزاحمت ممنوع کرد.

حضرت والا به ارض اقدس شتافت و اسماعیل خان سردار با مأمورین در دوازدهم شهر ربیع الاول سته یک هزار و دویست و سی و پنج از شرفیابی آستان همایون استسعادای تمام یافت.

[۳۰۸] ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون میرزا و سرکار خان خانان سلیمان خان^۱ نبیره دختری حضرت صاحبقران

چون نواب شاهزاده نامدار و ولیعهد ثانی دولت پایدار محمد میرزا، خلف ارجمند حضرت ولیعهد شوکت جاوید اقتدار برحسب احضار به جهت انجام عیش سعادت آثار روی سعادت به دارالخلافت جاوید قرار آورده بود، لهذا حضرت اعلیٰ، عیش نواب همایون میرزا و سلیمان خان ملقب به خان خانان ولد محمد قاسم خان قوانلو را که بطناً نبیره شاهنشاه فیروزلو [۱] است، بر آن افزود. بزم های عشرت^۲ در هر سرایی آراسته شد و غبار کدورت از صفحات قلوب برنا و پیر برخاسته^۳ آمد. اسواق و میادین دارالخلافت باز آرایش از سر گرفت و رامشگر چرخ اخضر به جهت مبارکی این عیش همایون فر بر لب مزمر نهاد.

صبیّه محمد قاسم خان مزبور که ایضاً نبیره شاهنشاه عدالت دستور است، به نام نامی ولیعهد ثانی نواب محمد میرزا نامزد^۴ و صبیّه معظمه جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، به همسری نواب همایون میرزا قرین فرقد شد. صبیّه محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان معروف به ملک زاده با خان خانان سلیمان خان هم بالین و امرا زادگان قاجار محمد صادق خان قوانلو و علی محمد خان دولو نیز از شرف مصاهرت

۳. ملی: «برخواست»

۲. مجلس: «عیش»

۱. ملی: - «خان»

۴. ملی: - «نامزد»

اعلیٰ به افتخاری بی نهایت قرین آمدند. در ساعتی سعید، عقد یک جهان ماه و خورشید بسته شد و در شبی خرم تر از روز نوروز آن کواکب فیروز به هم پیوسته آمد. چون نواب ولیعهد ثانی نسبت به هریک از چاکران دربار خسروانی اکرامی فراوان نمود، این بنده آستان را زیاده از همگنان انعام نمود، لهذا تاریخ این جشن همایون به نام نامی او موزون و درین روزنامه چه میمون ثبت افتاد.

لمؤلفه:

ثانی ولیعهد محمد شه دانا	آمد سوی ری دید پی طوی تدارک
از لطف شهنشه رسدش باج زایران	وز فیض تبارک بودش ^۱ تاج به تارک
آراست یکی جشن در آن عرصه چو مینو	بگذاشت به تارک زشرف تاج تبارک
زین شاه بود یاور ناهید سعادت	زین سور بود بر سر مریخ بلارک
آثار نشاطش ز یبارک به ورامین	آوای سرورش ز ورامین به یبارک
اکرام دُر و لعل بری از عدد و وزن	انعام زر و سیم عری از من و چارک
در سور بلی نقل شهان است دُر و لعل	گر نقل گدایان بود از کشمش و خارک
خیرات زبس صرف درین سور همایون	شد خصم گرفتار به آسیب خیارک
پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ	سوری چه به ثائی ولیعهد مبارک

بعد از فراغ ازین سور همایون در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاول موبک همایون به عزم زیارت روضه مطهره بضعه جناب احمدی به دارالایمان قم شتافت و از آن جا نیز چند روزی به تماشای عمارت جدید چشمه فین به دارالمؤمنین کاشان تشریف فرما گردید و بعد از طی محافل عشرت، عازم مراجعت [شد] و روز جمعه دویم شهر جمادی الثانی مجدداً عرصه دارالخلافة از یمن ورود خسرو مسعود آرایشی تازه یافت.

چون بعد از مأموریت محبعلی خان خلیج به سفارت دولت علیّه عثمانی لازم بود که سفیری از آن دولت سنیّه رهسپار این شوکت علیّه گردد، لهذا درین اوقات، سلیمان افندی نام از جانب سلطان محمودخان خداوندگار روم به اتفاق احمدچلبی فرستاده داود

پاشای وزیر بغداد وارد این مرز و بوم و حضرت میرزا محمدصادق وقایع‌نگار مروزی به استقبال وی شتافته، پس از ورود در سرای جناب حاجی محمدحسین خان صدرجلیل القدر جدید منزل نمود. خلاصه مدّعی سفارت، امضای مطالب [۳۰۹] مجبعلی خان بود، که کلک سخن‌سرا قبل ازین ایراد نمود. از جمیع اُمرا و اُمنا، احترامات کامل درباره او مبذول افتاد و با کمال سرافرازی و مفاخرت و اعطای کمر خنجر مجوهر و خلعت آفتاب پیکر در اواخر شهر رجب المرجّب سنه مزبور، به صوب منظور روی عزیمت نهاد - بمّنه و جوده.

بخش ۷

بهاریه^۱ سال نیکومال لوی ٹیل ترکی مطابق با سنه یکهزار ودویست و سی و پنج و ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در سفر سلطانیّه تا ورود به دارالخلافت بهیّه روی نمود

هنگامه آرای عرصه سپهر، اعنی ترک گلگون چهر مهر، درین سال فرخنده چهر، بعد از انقضای چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه هشتم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار ودویست و سی و پنج هجری مطابق لوی ٹیل ترکی، در قرارگاه حمل آرام یافت و سفیر باد نروزی با هدایای رنگین ریاحین به درگاه خسرو بهار شتافت. افغان هزارستان عجزآمیز شد و خسروگل بر عجزآمیزی او رحمت انگیز. شهزاده قوّه نامیه در تربت چمن پای نهاد و با بنت نباتش عقد ازدواج دست داد. صوفیان صوف پوش زاغ و زغن از پشت گرمی ملک زاده بهمن در دارالمرز چمن شورشی داشتند و از عزیمت سلطان ربیع از آن مکان رفیع روی برگاشتند. امرای نامدار صنوبر و چنار از تعدیات سردار روسی نژاد دی به دربار دارای بهار آمدند و مباشرین کارخانه سلطنت جاوید، ایوان خلافت ابد تائید را به جهت جلوس صاحبقران رشید زینت نگار شدند.

بزم شیلان به قانون مستمر آراسته شد و شادی ها افزوده، غم ها کاسته آمد. در خلال این احوال، عبدالصمد خان بارکزائی افغان از جانب شاه محمود و ولدش کامران میرزا و پیشکشی شایان به دربار معدلت ارکان رسید و ضعیف نالی و ضراعت ایشان را

به این نهج و آیین رطب‌اللسان گردید که: از طرفی برادران فتح خان با افاغنه قندهار و کابل همدست گشته، عزیمت استخلاص هرات را در سر دارند؛ از طرف دیگر نواب شجاع‌السلطنه به جهت ضعیف حالی ما همت بر استیصال دودمان سدوزائی می‌گمارند؛ استدعا آن‌که کاربردان این دولت خداداد، اولاً نواب شاهزاده را از مزاحمت ما بندگان مانع آیند و ثانیاً هرگاه از برادران فتح خان، حرکتی به سمت هرات واقع شود، اعانت ما بندگان را پای همت برگشانید. در صورت حصول این مستدعیات، متعهدیم که همه ساله پیشکشی معین به سرکار کیهان مدار تسلیم آریم و تا جان در تن داریم فرق ارادت از خاک این آستان برنداریم.

حضرت صاحبقران معدلت آیت را دریای مروّت به جوش آمد و آن در ماندگان تیه^۱ مرارت را آیت عاطفت^۲ زیور گوش شد. بر حسب خاطر^۳ خواه ایشان، احکام مطاعه به افتخار نواب شجاع‌السلطنه صادر و عبدالصمد خان فرستاده، بعد از نوازشات زیاده، به صوب مقصود سایر آمد. بالجمله در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر شعبان‌المعظم از دارالخلافه طهران، موکب همایون را حرکت واقع شد و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه سلیمانیه کرج، فرستادگان ایمپراطور روسیه با انواع تحف و طرایف وارد آن منزل پربدایع گشتند. تبیین این مقال آن‌که ایمپراطور مزبور، از آمد و رفت فرستادگان موفور، میل شاهنشاه عدالت دستور را به تحف ممالک فرنگ زیاده از حدّ فهمید و هر روز از فرط مواحدت و موافقت به انفاذ تحفه [ای] تازه مبادرت می‌ورزید. از جمله تحفی که درین اوقات ارسال داشت، یک قطعه مصنع کوثر [۳۱۰] منبعی است که از قطعات بلور الماس تراش مشتمل بر دو ذرع^۴ طول و عرض و یک ذرع عمق، به ترکیب مثنی ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به اندازه^۵ یک ذرع ارتفاع، مانند خط شعاعی مهر از وسط آن تافته بود. هدایای دیگر از قبیل آیینیه‌های دو ذرعی و سه ذرعی و چهل چراغ‌های بلور فروزان و قنادیل رخشان و غیر آن بدان منضم ساخته به تشیید^۶

۱. بیابان بی‌آب و علف که در آن سرگردان شوند. (معین، ذیل تیه) ۲. مجلس: + «را»

۳. ملی: «خواطر» ۴. در نسخه ملی، واژه «ذرع» همه جا به صورت «زرع» آمده است.

۵. مجلس: - «یک ذرع عمق به ترکیب مثنی ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به

۶. ملی: «تشیید»

اندازه»

ارکان دوستی و یک جهتی پرداخته بود. حضرت اعلی، فرستادگان را نوازش فراوان فرمود و هدایای مزبور را به دارالخلافه طهران گسیل نمود. حوض بلور را در وسط تالار ارسی وار آینه مسمی به عمارت بلور که در باغ مبارکه گلستان واقع است، نصب کردند و چهل چراغ‌های مرسله و قنادیل با سلسله را نیز در همان عمارت برپای آوردند تا همواره اوقات شاهنشاه آگاه را منظور نظر انور باشد و این معنی، موجب ازدیاد میل خاطر همایون به موافقت آن دولت خورشید شرر.

لمؤلفه:

دارای جهان زچهره شد شید دگر بر مسند جم نشسته جمشید دگر
در کاخ پر از آینه چون جای کند پیداست زهر آینه خورشید دگر

بالجمله بعد از انصراف فرستادگان روس، موکب ظفر مأنوس از عمارت سلیمانیّه نهضت آرا و در یوم دوازدهم شهر رمضان المبارک، چمن سلطانیّه مضرب سرادقات فلک فرسا گردید. نواب نایب السلطنه از آذربایجان و حضرت ظلّ السلطان از طهران از شرف بساط بوسی بهره کامل یافتند و پس از انقضای شهر صیام، خرّم و شادکام هریک به محل ایالت شتافتند. چون ایّام صیف منقضی شد و در آن صفحات کاری که متضمّن توقف در چمن سلطانیّه باشد، نبود، لهذا رایات ظفر آیات در غرّه شهر ذی قعدة الحرام از آن منزل شقه گشا و روز یکشنبه یازدهم شهر مزبور عرصه دارالخلافه از یمن ورود موکب مسعود سپهر فرسا شد.

ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به تربت حیدریّه و اتمام کار محمدخان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان

از قراری که ذکر شد، بعد از مراجعت عبدالصمد خان افغان از دربار دولت علیّه

باز شاه محمود را غول غوایت^۱ در کاخ دماغ منزل ساخت و به اغوای بنیاد خان هزاره و اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی پرداخت. ظاهراً نواب حسن علی میرزا، صیت عزیمت هرات را در داد و در باطن به عزم تدمیر محمدخان قرایی به سامان تربت حیدریه روی نهاد. علی العجالة ولایات باخرز^۲ و شهرنو^۳ را از تصرف بنیاد خان انتزاع نمود و نظم آن جا را به عهده امیرقلیچ خان تیموری محوّل فرمود.

از سرکردگان رکابی ذوالفقار خان و مطلب خان با جانبازان سمنان و دامغانش در رکاب بودند و از امراء خراسان، امیرحسن خان طبسی و محمدخان قرایی با سواره و پیاده خویش در عرض راه رخ بر خاک پای سمنند صرصر تک سودند.

چون بنای کار محمدخان قرایی بر حيله و تزویر بود و از قراری که به عرض اشرف رسید، در آن سفر بعضی خیالات خام نسبت به سرکار شاهزاده با احتشام تصوّر می نمود، نواب والا می خواست او را به سلسله گرفتاری اندازد، [اما] امیرحسن خان طبسی نمی گذاشت که حضرت اشرف به این کار پردازد. از قضایای اتفاقیّه در سامان تربت شیخ جام در حالی که امیرحسن خان در چادر محمدخان نشسته، همّت بر انتظام مهمّام جزایر چیان خویش بسته بود، به مرگ مفاجات درگذشت. ظهور این قضیه باعث گرفتاری محمدخان گشت. کارکنان قضا آن یک را روانه دیار بقا نمودند و فرّاشان شاهزاده قضا امضا این یک را پالهنک سیاست برگردن افزودند. بعد از ظهور [۳۱۱] این مقدمه به جانب تربت حیدریه شتافتند و بازماندگان محمدخان^۴ که در قلعه بودند چند روزی خودداری کرده روی از خدمت برتافتند. بالاخره به سبب پیغام عجزآمیز محمدخان، مادرش با دو پسر دیگر علی خان و مهدی قلی خان و کلیّه [اهالی] قلعه تربت به اردوی معلی آمدند و مستدعی عفو زلّات او شدند.

نواب شجاع السّلطنه این مطلب را از روی استمزاج^۵ به درگاه خسرو با تخت و تاج

۱. گمراهی

۲. ولایت باخرز در خراسان، از شمال به تربت جام از مشرق به هری رود در مرز افغانستان، از مغرب به کاشمر (ترشیز قدیم) و از جنوب به قائنات یا بیرجند امروزی ختم می شده است. امروزه بخشی از این ولایت شهر تایباد (طیبات) خوانده می شود.

۳. در جنوب غربی شهرستان تربت جام در استان خراسان.

۴. مجلس: «و باز محمدخان»

۵. زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمزاج)

عرضه داشت نمود و شاهنشاه آگاه در جواب چنین فرمایش فرمود که: هرگاه شاهزاده از صداقت آن طایفه اطمینان دارد باز محمدخان را مورد التفات داشته او را به حکومت ولایت تربت و سرداری مملکت خراسان کماکان برگمارد و هرگاه به منزله مار زخم خورده در صدد تلافی و فرصت است، دفعش را لازم داند و قلعه تربت را متصرف گشته بازماندگان را مغلولاً به ارض اقدس یا دارالخلافه مقدس رساند.

نواب شاهزاده چون خاطر جمعی کامل از او حاصل کرده بود، امثال فرمان همایون را لازم شمرده او را به اخلاع فاخره و مادر و برادران روانه تربت حیدریه نمود. روز دیگر حضرت اشرف با معدودی چند از خاصان وارد قلعه گردید [و] محمدخان در ازاء مرحمت جان بخشی، مانده مال و جان و ناموس [را] درخوان ارادت چید. یکی از خواهران او را با حضرت اشرف عقد ازدواج بسته شد و در همان اوقات ماه و خورشید به هم پیوسته آمد.

شاه محمود افغان هراسی کامل ازین عزیمت غافل در دل داشت، بنا بر آن صیدکریم خان افغان را با پیشکش معهود به سفارت درگاه همایون برگماشت. مشارالیه در تربت حیدریه زمین ادب بوسه داد [و] در ترک عزیمت به صوب هرات زبان ضراعت برگشاد.

حضرت والا نیز امیر قلیچ خان تیموری را به نظم ولایات خواف^۱ و باخرز نهاده، به ارض اقدس مراجعت کرد و صید کریم خان با پیشکش شاه محمود افغان به دارالخلافه طهران روی آورد. چون حضرت اعلی را در آن اوقات نظر به پاره [ای] جهات اعتمادی به قول شاه محمود نبود، لهذا رد و قبول معاذیر او را محول به نواب شجاع السلطنه فرمود. صید کریم خان خلعتی فاخر پوشیده و رخصت مراجعت یافته، روانه هرات گردید و هم در آن اوقات برحسب استدعای نواب شجاع السلطنه فرمان حکومت ولایت طبس و مضافات و لقب وکالت مملکت خراسان حسب الارث به نام امیرعلی نقی خان ولد امیرحسن خان صادر [گردید] و مشارالیه از ظهور این مرحمت قرین انواع اعتبار و مفاخر شد. تاریخ وفات والد ماجد خود را از مؤلف کتاب خواست و

مؤلف نیز قطعه ناقابلی درین باب آراست.

لمؤلفه:

امیر مؤید حسن خان که داشت	به ملک طبس خیمه و بارگاه
زایل عرب، افتخار عجم	زهی میر با رتبه و قدر و جاه
جلیل خوانین شد از فضل حق	وکیل خراسان بُد از لطف شاه
ثمر بردی از هر چه اسمش ثواب	حذر کردی از هر چه نامش گناه
ز فرط صداقت در ایام بود	سفیدش رخ و روی خصمان سیاه
شجاعت چنانش که در روز رزم	زدی یک تنه خویش بر یک سپاه
دعای گوی سلطان بُد و وز دعا	نگهدار آن بخت و تخت و کلاه
به مرگ مفاجات شد از جهان	دو صد حیف از آن میر با دستگاه
شه از مرگ او بیش افسوس خورد	که شه را بدی بنده بی اشتباه
چو از مرگ او شد خبر خاوری	ازین غصّه گردید حالش تباه
به تاریخ بنوشت بی قلب شاد	وکیل خراسان بمرد آه آه

ذکر ظهور^۱ صوفیه نعمت الهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلیٰ
به قریه لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت به طهران [۳۱۲]
و مراجعت حاجی میرزا ابوالحسن خان از سفارت دولت انگریز به این سامان

چون نواب محمدرضا میرزای والی گیلان و علی خان اصفهانی وزیرش و برخی
از عمله جات ایشان را میلی کامل به مذاق جماعت صوفیه نعمت الهی و به قانون عموم
آن سلسله باکمال اصرار در معاصی و مناهی بودند، لهذا درین مدّت قلیل که در گیلان
تسلّطی یافتند، جماعت صوفیه که در هر ولایت بودند به امید منفعت به صوب گیلان
شتافتند. کار معاصی در آن ولایت به جایی رسید که پیشوای انام^۲ پای از محراب و منبر کشید.

۱. ملی: «حضور»

۲. مردم، خلق.

شاهنشاه دین پرور همین مطلب را دست‌آویز فرمود و به شکار ولایت طارم میل فرمود.^۱ نواب نایب‌السلطنه در منزل طارم شرفیاب خرگاه سپهر جناب شد و پس از فراغ از صید و شکار و استیفای حظ کامل از مرحمت شاهنشاه تاجدار مأمور ایاب آمد.

حضرت اعلی از منزل طارم به قریه لوشان نزول اجلال کرد و نواب محمدرضا میرزا والی ولایت گیلان را با عمله‌جات کلاً برحسب احضار به آن دیار آورد. بعد از تحقیق مراتب پاره [ای] از صوفیه و عمله‌جات نواب شاهزاده به سیاست رسیدند و وزیر مزبور با بعضی دیگر از شغل و عمل معزول گردیدند. چون بانی این اعمال حاجی محمدجعفر قراگوزلو ساکن قریه کبوتر آهنگ همدان عراق و سیدحسن همدانی بودند، لهذا برحسب امر اعلی، فاضل خان گروس، «امیرجار»^۲ با بعضی از چاوشان صلابت شعار محصل گشته مبلغ ده^۳ هزار تومان نقد^۴ به صیغه جریمه از ایشان وصول نمودند.

در همان منزل لوشان فرستاده [ای] از نواب نایب‌السلطنه وارد و معلوم شد که سرخای خان لگزی و مصطفی خان شیروانی و مهدی قلی خان جوانشیر از تعدیات جماعت روسیه روگردان، و روی توصل به دولت جاوید ارکان آورده‌اند. فرامین مرحمت آیین به افتخار خوانین مذکور صادر و بر ودوش اعتبارشان از اعطای خلایع فاخره ذوالمفاخره شد.^۵ جناب عبداللّه خان امین‌الدوله به جهت تفریغ محاسبات مأمور رشت گشت و عرصه دارالخلافه طهران را از ورود موکب مسعود پایه از ساحت سپهر کبود درگذشت. چون فی‌مابین طوایف بختیاری عراق و ایلات فارس به سبب بیلاق و قشلاق نزاعی شده بود، محمدقاسم خان قوانلوی داماد، به جهت اصلاح ذات‌البین برحسب امر همایون به دارالسلطنه اصفهان عزیمت نمود. در خلال آن احوال حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از قرار نگارش مدّت سه سال می‌شد که به سفارت^۶ دولت بهیّه انگریز رفته بود، وارد گردید.

۱. مجلس: «نمود»

۲. جارچی در ترکی یعنی منادی یا چاوش و یحتمل جارچیان نوعی صاحب منصب رابط میان فرمانده و افراد بودند. رئیس جارچیان را جارچی‌باشی گویند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۶۱) در این زمان جارچی‌باشی عهد صفوی را امیرجار یا «میرجار» می‌نامیدند.

۳. مجلس: «دو»

۴. مجلس: «نقد»

۵. ملی: «والمفاخره»

۶. ملی: «سفارت»

تبیین سفارت او این که، سلاطین روم و نمسه و فرانسه را در عرض راه ملاقات نموده نامه و هدیه هریک را تبلیغ کرد. بعد از فراغ، پای عزیمت به مملکت انگلتره برگشود. مدت نه ماه در دارالملک لندن و سایر اماکن به عشرت گذرانید و مطالبی که سابقاً نگارش یافت، مقرون به انجاح گردانید. مبلغ یکصد هزار تومان وجه امدادی را از بابت ششماهه ثانی سال مصالحه با دولت روس به او تسلیم و نوشته [ای] مشعر بر امضای ولیعهدی نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا، که در هنگام سفارت مسترالس انگریز از عهدنامه مبارکه اخراج شده بود، ترقیم یافت و مقضی المرام از راه اسلامبول به دارالملک ایران شتافت. پادشاه ذی‌جاه انگریز، موازی یک قطعه خاتم الماس پر بها به مبارکی امضای ولیعهدی به یادآوری ولیعهد دوران مصحوب مشارالیه فرستاد و از ظهور این معنی مراتب دوستی و مراقت دولتین بهیئتین روی در ازدیاد نهاد؛ امید که ابدالآباد برقرار باد.

[۳۱۳] ذکر بواعث فتنه و فساد که فی مابین دولتین علیتین ایران و روم اتفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد

مدّتی بود که فی مابین دولتین علیتین ایران و روم به هیچ وجه من‌الوجوه کدورت و نقاری واقع نبود و احدی از اهالی دور و نزدیک به این زودی‌ها مظنه فتنه و فساد درین^۱ میانه نمی‌نمود. اولیای دولت علیه همواره رعایت دولت عثمانی منظور می‌داشتند و در هنگام مصالحه با هر دولتی، خاصّه دولت روس تا دولت عثمانی را شریک نمی‌کردند، بنای موافقت نمی‌گذاشتند. الحق از آن طرف هم کمال ملایمت و بردباری معمول می‌افتاد و احدی از سرحداران^۲ پای جسارت به جاده خلاف نمی‌نهاد. درین دو سه سال از تغییر و تبدیل سرعسکران بنای بدسلوکی و خلاف با قوافل و اهل حاج و همسایگان واقع شد و کیفیت سوء سلوک ایشان به اطراف و اکناف شایع آمد.

۱. مجلس: «در»

۲. مجلس: «سرداران»

از آن جمله درین سال، قاسم آقای حیدرانلو به تحریک سلیم پاشای حاکم بایزید و موش از محل^۱ چالدران و سایر محالات خوی با ایل و عشیره کوچیده به طرف روم شتافت و ایل سیبکی را با خود یار ساخته از سرحدات ایران روی برتافت. هر قدر از حکام ایروان و خوی در باب استرداد آنها اصرار شد، از آن طرف به معاذیر ناموجه متمسک گشته کمال انکار به عمل آمد. باعث دیگر آن که صادق بیگ پسر سلیمان پاشای وزیر سابق بغداد از داود پاشای وزیر جدید وحشت کرده و از بغداد آمده پناه به این دولت خداداد آورده بود. حافظ محمد پاشای سر^۲ عسکر ارزنة الزّوم از سرکار ولیعهد دوران مستدعی شد که او را خاطر جمع نموده به ارزنة الزّوم روانه سازند. بعد از انجام مسئول به اغوای داود پاشای مجهول، آن جوان معقول را مقتول ساخت و به عملی چنین نامعقول پرداخت. علاوه بر آن نوشته جاتی که در باب اغوای ایلات سیبکی و حیدرانلو به سلیم پاشای حاکم موش^۳ نوشته بود به دست آمد و معلوم شد که در همه حال ناموس و خون و مال شیعه را مباح دانسته و رشته موافقت دولّین علیّین را بالمّرّه گسسته است. علاوه بر این ها، رفتار ناهنجارش با اهل حاج و تجار و قوافل ایرانی است که شرح این قضیه دور و دراز است و ایراد این وقایع دلدوز و جانگداز. اموال تجار را گاهی به سرقت و گاهی به بهانه گمرک عنفاً می بردند و اگر کسان سرعسکر از مرتکبین چیزی پس می گرفتند، خود می خوردند.

از رفتاری که درین سال با اهل حاج نمودند، نقار خاطر اولیای این دولت خداداد را زیاده افزودند. تفصیل این قلیل آن که، امسال جمعی از خادمان حرم محترم شاهنشاهی که عمده ایشان والده نواب علی نقی میرزا، صاحب اختیار قزوین و امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل بود، از راه ارزنة الزّوم و شام عازم بیت الله الحرام شدند و تقریباً معادل دو هزار نفر از حاج عجم از هر ولایت ایشان را همراه آمدند. حضرت حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله دیوان

۱. ملی: - «از محل»

۲. مجلس: - «محمد»

۳. ملی: - «سر»

۴. شهر موش در کنار رودخانه مرادنه‌ری، امروزه مرکز استان مرش در شمال غربی استان بتلیس و در جنوب استان ارزروم قرار دارد. ملازگرد معروف از شهرهای مهم این استان در شرق ترکیه امروزی است.

اعلی که در ایام سیاست والد مرحومش مقطوع الآلة شده بود، به منصب جلیل امیرحاجی عجم سرافراز و با تدارکی شایان روانه آن دیار لازم‌الاعزاز شد. جمعی از خوانین آذربایجان و عراق و غیره نیز در آن سفر عزیمت بیت‌الله کردند و هریک با تدارکی شایسته روی به راه آوردند. در ورود به ولایت ارزنة‌الرّوم، در خارج شهر منزل ساختند و چند روزی به سبب استجمام و استحمام به توقّف پرداختند. روزی از تجّار عجم که در ارزنة‌الرّوم می‌باشند، خبری به امیرحاج رسید که به سرعسکر چنین حالی شده که اموال بسیاری از تجّار ایرانی به همراه حاج است [۳۱۴] و همه را به سبب فرار از گمرک در سراپرده حرم محترم جا داده‌اند. اهالی گمرک ارزنة‌الرّوم به اذن سرعسکر جمعیتی نموده اراده دارند که فردا از شهر برآمده بی‌محابا به حرم محترم ریخته اموال را بیرون آورند. امیرحاج معظّم که جوهری است از غیرت صرف، ظرف حوصله‌اش تصوّر این سخن را برنمی‌تافت تا به استماع و وقوع چه رسد. فی‌الفرّ خوانین عراقی و غیره و اشراف اهل حاج را احضار و این داستان را به ایشان اظهار کرده گفت که: علاوه بر حمیّت تشیّع، پای حفظ ناموس ولی نعمت اهالی اسلام در میان است و ماها همگی ریزه‌خوار خوان احسان شاهنشاه اسلامیان. باید تا جان در بدن داریم، مراتب جانفشانی را به عمل آریم.

همگی اهل حاج که قریب به ده^۱ هزار نفر بودند، متّفق‌اللفظ تعهدات کامل در امثال امرو نهی او نمودند. در همان شب قرار کار را حسب‌الواقع داد و اختیار این قرار را در کف کفایت حاجی ربیع خان و حاجی علی‌خان کزازی و حاجی نگهدارخان چگنی و دوسه نفر دیگر از معارف نهاد. علی‌الصّباح معادل چهارهزار نفر تفنگچی جرّار صاعقه بار از ترک و تاجیک و غیره که به همراه بودند فراهم آورد [و] در چهار طرف سراپرده همایون جابرجا و همگی تفنگ‌ها بر سر دست گرفته به انتظار نشستند و دل بر جان‌فشانی و جان‌ستانی بستند. امیرحاج معزّی‌الیه خود نیز اسلحه حرب بر خود بسته و با جمعی از هواخواهان مسلّح و مکمّل در خیمه که قریب سراپرده بود، نشسته آمدند. ناگاه از طرف ارزنة‌الرّوم گمرک آقاسی و معتمدین سرعسکر با معادل دو هزار جمعیت از

۱. مجلس: «دو هزار»

ینگلی چریان^۱ و غیره با تهووری تمام رسیدند و در قریب اردوی حاج از حقیقت کار مطلع گردیده مانند خر در وحل^۲ سرگردان و معطل شدند.

گمرک آقاسی هوا را دیگرگون دیده از جان خود و همراهان ترسید. جمعیت خویش را در خارج اردو گذاشت و خود با معدودی چند راه خیمه امیرحاج ارجمند را برداشت با کمال آداب تکریمات کرده و تعظیفات به جای آورد. بعد از زمانی اذن جلوس یافت و پس از صرف شیرینی و قهوه و جای^۳ بدون اظهار مطلبی برخواسته، خائباً خاسراً به جانب شهر شتافت. خلاصه در هنگام مراجعت هم که از راه حلب به بغداد می آمدند، طوایف اکرادی که در آن میانه ساکن می باشند، قدری بی اندامی کردند و لیکن سودی نبردند.

ذکر سفارت حاجی حیدرعلی خان شیرازی نزد محمدعلی پاشای والی مصر و دفع طایفه و هابی از اهتمامات سلطان عصر

این محمدعلی پاشا مردی است با کمال جوهر رشادت و از جانب سلطان روم والی مملکت مصر و آن ناحیت. نظم مهمات حرمین شریفین نیز به او محول و شرفای مکه معظمه را مختار در تغییر و تبدیل شغل و عمل. رفتارش با عامه حاج خاصه با آنان که از راه مصر عازم می شوند، بر وفق قانون رأفت و مهربانی است و از قرار معروف شیعی مذهب و آذربایجانی. چون جماعت وهابی ساکن دیار نجد مدتی بود که به اعراب بادیه تسلطی کامل یافته نسبت به^۴ دولت روم نیز به وادی طغیان شتافته بودند و بارها از

۱. ینگلی چری / بنی چری : واژه ای است ترکی؛ ینگلی/بنی: جدید؛ چری: سپاه، چریک. ینگلی چری، نام سپاه منتخبی بود در ارتش قدیم عثمانی (از قرن ۱۴ میلادی به بعد) که از جوانان مسیحی به گروگان گرفته شده تشکیل می شد که تعالیم سخت نظامی و انضباطی دیده بودند. سپاه بنی چری بعدها چنان قدرتی به دست آورد که اغلب در عزل و نصب سلاطین عثمانی دخالت می کرد و در قرن هفدهم میلادی عضویت در این سپاه جنبه موروثی گرفت و گروگان گیری از مسیحیان پایان یافت. قدرت و شکوه و نظم سپاه بنی چری در ارتش عثمانی نمونه یک لشکر و سپاه کامل به شمار می رفت. سلطان محمد دوم در ۱۸۲۶ آن ها را قتل عام کرد و به قدرشان پایان بخشید.

۲. ملی : «خر در دسل»

۴. ملی: «به سبب»

۳. ملی: «و از جای»

جانب این دولت خداداد به وزرای بغداد و سفرای روم اظهار شد که هرگاه خلاف رضای دولت عثمانی نباشد، لشکری از سمت فارس به تنبیه آن جماعت مأمور شود. اولیای آن دولت به ملاحظات چند به این معنی تن درندادند و طایفه وهابی جری شده دست تعدی به نهب و غارت سرحدات مملکت فارس برمی‌گشادند. لهذا رای عالم آرای شاهنشاه فیروزی لوا چنان قرار گرفت که معتمدی زبان‌دان نزد محمدعلی پاشای والی مصر مأمور گشته هم مراتب رضای خاطر همایون را از حسن سلوک او با حاج عجم بیان سازد، هم به سخنان [۳۱۵] غیرت‌انگیز درباب اضمحلال طایفه وهابی بی‌تمیز به تحریک او پردازد. انجام این خدمت را به عهده نواب نایب‌السلطنه محول نمود و نواب معظم‌الیه نیز حضرت حاجی حیدرعلی خان شیرازی برادرزاده حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله سابق را که هم نایب‌الوزاره و هم صندوقدار محرم او بود، عامل این عمل فرمود. موازی یک قبضه شمشیر خراسانی مکمل به یواقیت^۱ رمانی و لعل بدخشانی به افتخار پاشای مزبور عنایت و خان مذکور با تدارکی موفور روانه آن ناحیت شد.

بعد از ورود رسم سفارت را به واجبی به عمل آورد و درباب استیصال جماعت وهابی و اضمحلال عبدالله بن سعود پادشاه نجد - از قراری که از امنای دولت قاهره دستورالعمل داشت - با او مکالمات کرد. محمدعلی پاشا را از طرز^۲ مکالمات او آتش غیرت زیانه کشید و ابراهیم پاشای برادرزاده خود را در همان سال با جمعیتی وافر به سامان نجد روانه گردانید.

پس از استیلای بر آن جماعت، شهر درعیه را که پای‌تخت ایشان بود، خراب کردند و عبدالله بن سعود را با دست بسته به دارالملک اسلامبول گسیل آوردند^۳ برحسب حکم قیصری در حومه میدان تنش از بار سر آزاد شد و روانه دیار میعاد گردید. در عرصه نجد از وجود خبیث آن ناپاکان آثاری کس ندید و رؤوس وهابیان، سواران مصری‌نژاد را بسته فتراک گردید. القصه حاجی حیدر علی خان بعد از ادای سفارت مقضی‌المرام^۴ مراجعت نمود و در حوالی مکه معظمه با جماعت حاج مکرمه ملحق گشته و از راه شام عازم شده بار ورود در ولایت تبریز گشود.

۱. جمع مکسر یا قوت

۲. مجلس: «طراز»

۳. ملی: «آورد»

۴. کامیاب

بخش ۸

بهاریه سال نیکوفال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار ودویست و سی و شش هجری و مأموریت جناب معتمدالدوله^۱ میرزا عبدالوهاب به خراسان و عزیمت موکب اعلی به خوش ییلاق و گرفتن گروگان از خوانین خراسان

رایت قلع ماده رومی نژادان انجم و زینت آرای ایوان این بلند طارم، اعنی مهرانجم تحشم درین سال فیروزی تهاجم بعد از انقضای نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه، شانزدهم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار ودویست و سی و شش، مطابق با ئیلان ئیل ترکی به ورود بیت الشرف حمل شقه گشا گشت و معتمد ابر آزار به استدعای امرای صنوبر و چنار و حکم سلطان بهار، به خاورزمین گلزار گذشت. ملک زادگان صبا و شمال به آمد و رفت تختگاه گلشن پای برگشودند و فراشان باد نوروزی، خیمه زمرّدگون سبزه بدیع را به جهت آرامش خسرو ربیع در عرصه خوش ییلاق چمن برپای نمودند. زادگان غنچه و ازهار که جگرگوشگان^۲ امرای شاخسارند، از سعی معتمد ابر آزار در دارالخلافت گلزار اقامت گزیدند و هزاره جات زاغ و زغن از یورش نوباوگان سنبل و سوسن، هزیمت کنان به وادی عدم رخت کشیدند.

خسرو افغان نژاد تندر، پشمینه کشمیری نهاد اوراق الوان شجر را به پارانج شهزاده قوه نامیه گسیل ساخت و نوباوه سرو آزاد، که ملک آرای دارالمرز چمن است، به اسر جنود تنگ چشم قماری پرداخت. امین باد نوروزی باب مرصع گلبن سوری را در روضه مطهره گلزار به ضریح سیمین نسترون نصب نمود و سلطان اردی بهشت به دارالخلافت

۲. مجلس: «گوشه گان»

۱. ملی: «جناب میرزا عبدالوهاب جناب معتمدالدوله»

چمن رجعت فرمود.

ابر آذار که نایب سلطان بهار است، با رومی نژادان^۱ دی و بهمن مقابله کرد و قلاع محکمه باغ و راغ را به یورش جنود سبزه و ازهار مفتوح آورد. خطبه خلافت به نام نامی سلطان بهار در شهر بند گلزار بر منابر شاخسار از زبان هزار خوانده شد و^۲ والی صحرانورد شمال را که چندی صحرانورد [۳۱۶] دورگردی بساط بهار بود، دامن ارادت بر دورگردی افشانده آمد.

شهزاده سحاب که زاده دارای دریاست پس از تسخیر شهرزور چمن و زیارت روضه مطهره گلشن، به دیگر چمن رحلت نمود و خسرو خضرا ییاس گلشن در ماتم او کسوت نیلی نیلوفر^۳ را زیب اندام فرمود. بزم شیلان نوروزی به عیش و فیروزی چیده و جمشید زمان و فریدون دوران جلوس این سال میمنت مانوس را بر فراز اورنگ خلافت آرمید و پس از طی بساط ایوان هنگام عزیمت میدان آمد و شیر اوژنان دشمن شکار از اطراف هر ناحیه و دیار برحسب احضار به التزام رکاب ظفر شعار عزیمت کنان [شدند]. باز سال نو شد و امرای خراسان را خرقة ارادت در مصطبه^۴ تزویر و حیلت به گرو رفت. خوانین قزایی و هزاره و اکراد، عهد صداقت دولت خداداد را درهم شکستند و در مخالفت شاهزاده آزاده به اتفاق عهد زیاده بستند تا به اعتقاد سست خویش عزیمت موکب ظفراندیش را به صوب مملکت خراسان موقوف دارند.

معتمدین چند به دربار فلک پیوند فرستاده، استدعا نمودند که جناب معتمدالدولة العلیة میرزا عبدالوهاب به سبب رفع وحشت ایشان از سرکار شاهزاده و قرار برخی از امورات مأمور به آن صفحات شود. داور عاقبت نگر به جهت اتمام حجت، مسئول آن جماعت بدعاقبت را قبول نمود و در بیست و دویم شهر رجب المرجب معظم الیه را با احکام محکمه به آن صوب روان فرمود. در اوایل شهر شعبان المعظم نواب حسن علی میرزا به جهت القای مکنونات امرای خائن خراسان شرفیاب دربار عدالت ارکان شد و نواب دولتشاه مالک رقاب محمدعلی میرزا را نیز به سبب چاره فتنه جویی های محمود پاشای بابان ولد عبدالرحمن پاشای متوفی، و تحریک داود پاشای وزیر دارالسلام بغداد، در اواخر شهر رجب المرجب شرفیاب سده سنیه آسمان شأن

۳. مجلس: «نیلی فر»

۲. ملی: «و»

۱. ملی: «روم نژادان»

۴. سکویی که بر آن نشینند. جایگاهی بلندتر از سطح زمین. (معین)

گردید. پس از آن که مراتب حيله‌سازی و روباه‌بازی خوانین خراسان حسب‌الواقع بر رای عالم آرا معلوم شد، نواب شجاع‌السلطنه عنان به راهی که آمده بود راجع ساخت. نور محمد خان دولوی قاجار پس از روزی سه چار با لشکری جرّار به حکم شاهنشاه تاجدار به رکاب نواب شجاع‌السلطنه ملحق و موکب نصرت شعار صاحبقران اعظم در روز چهارشنبه پانزدهم شهر شعبان المعظم به عزیمت چمن خوش ییلاق قرین نظام و رونق آمد. نواب محمدعلی میرزا نیز پس از حرکت رایات ظفرآیات ازدارالخلافة طهران به دارالدوله کرمانشاهان شتافت و موکب فیروز چندصباحی در ارباع فیروزکوه و نمکه [دامغان] به سبب سان سپاه ظفر همراه توقف نموده بالاخره در چمن خوش ییلاق اقامت یافت. در ورود به چمن مزبور به فاصله یک دو روز حسین قلی خان ولد رضاقلی خان زعفرانلو و علی مرادخان ولد نجفقلی خان شادلو و مهدی قلی خان برادر محمدخان قرایی و محمدصادق خان برادر امیرعلی نقی خان عرب زنگویی^۱ و اسدالله خان ولد امیرعلم خان عرب خزیمه شرفیاب اردوی اعلی و تفصیل آمدن ایشان به این سیاق معروض رای عالم آرا شد که: جناب معتمدالدوله اولاً در خوبشان رضاقلی خان و نجفقلی^۲ خان را ملاقات و از آن جا به تربت حیدریّه رفته محمدخان قرایی و امیرعلم خان را نیز دیده ایشان را به لطایف‌الحیل، نرم نرم در خدمت سرگرم گردانیده پسر و برادر هریک را به صیغه گروگان روانه درگاه سدره نشان داشته است. صاحبقران معدلت بنیان نیز هرکدام را مورد نوازشات فراوان ساخته به دارالخلافة طهران روانه ساخته^۳ و دیده بر راه وصول اخبار ساره از جانب سعادت جوانب نواب شجاع‌السلطنه العلیه گشود.

انوری:

کی بود از روم و چین پیک ظفر در رسد
 کان دو سپاه گران شاه مظفر شکست
 [۳۱۷] جوشن^۴ چینی به تیر در تن فغفور دوخت
 مغفر رومی به گرز بر سر قیصر شکست

۳. مجلس: «فرمود و»

۲. ملی: «نجفعلی»

۱. ملی و مجلس: «زنگولی»

۴. ملی: «جوش»

ذکر وصول اخبار فتوحات قلعه جات هزاره و خدمت گزاری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نواب هلاکو میرزای رشادت بنیان

در هنگامی که نواب شجاع السلطنه العلیّه به عزم شرفیابی حضور معدلت دستور به دارالخلافت طهران آمده بود، بنیاد خان هزاره [ای] از کثرت هرزه درایی جمعیتی برداشته قلعه شهرنو را که برحسب حکم شاهزاده در تصرف گماشتگان امیر قلیچ خان تیموری بود، محاصره نمود [و] حول و حوش دیار باخرز را تاخت کرد و جمعی از رعایای سرگردان را به کمند خسارت اسیر آورد.

نواب شاهزاده پس از ورود به ارض اقدس، ظرف حوصله اش ظهور این جسارت را برتافت و با ولدان نامدار خویش، نوابین هلاکو میرزا و ارغوان میرزا^۱ و جمعیتی از خراسانی و غلامان جلادت مبانی به تنبیه بنیاد بد نهاد شتافت. قریب به شهرنو جناب معتمدالدوله العلیه میرزا عبدالوهاب از سامان تربت حیدریه به اردوی والا رسید و توقف شاهزاده را در آن حدود و رفتن خویش را به استمالت بنیاد مردود مستدعی گردید. بعد از ظهور اذن بنیاد بد بنیاد را ملاقات و او را از محاصره قلعه شهرنو ممنوع ساخت و مشارالیه نیز بدون این که به خدمت اشرف تشرف جوید، جمعیت خود را از دور شهرنو برداشته به اقامت قریه^۲ کاریز من اعمال باخرز پرداخت. نواب شاهزاده را ازین جسارت بی اعتنائی، شعله غیرت بیشتر زبانه کشید و قشون جرّار را که زیاده از سه چهار هزار نبودند، به عزم تدمیر آن نابکار به قلعه کاریز کشانید. بنیاد بد نهاد از فرط تهوّر و بی باکی با مساوی ده هزار سوار از طوایف هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و غیرهم قدم جسارت پیش نهاد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر رمضان المبارک در حدود قلعه^۳ کاریز تلاقی جنود شیر و خیل روباه دست داد. از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال عرصه گیر و دار گرم بود و تن های هزارگان از صدمات گرز البرز کوب خراسانیان نرم. هلاکو میرزا که زاده شیر ژیان است و در خیل احفاد حضرت صاحبقران زمان به رشادت

۱. مجلس: «ارغون میرزا»؛ سایر متون و اکسیرالتواریخ، ارغوان میرزا ضبط کرده اند.

۳. مجلس: «قریه»

۲. ملی: - «قریه»

و پردلی معروف جهان، ظرف حوصله‌اش از طول زمان محاصره به تنگ آمد و سنان خیزرانی میلاد در چنگ گرفته مانند شیران شرزه به آن روباهان هرزه تاختنی بی‌درنگ کرد. از طالع بی‌زوال خسروی در همان حمله، بنیاد سکون بنیادخان از پا درآمد و سراسیمه اسباب خود و سپاه را ریخته به جانب قریه کوسویه پی سپرد. نواب شجاع‌السلطنه بر احمال و اثقال او التفات نکرده و از تعاقب او تاخته، بنیاد در قلعه کوسویه نیز تاب درنگ نیاورده به جانب اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی روی نهاد و اندوخته چندین ساله او که در کوسویه بود، با احمال ابطال رجالش که در صحرای کاریز ریخته، کلاً به دست سپاه ظفر پناه افتاد. اسرای مسلمانان که به جهت خرید و فروش در کوسویه جمع آورده بود، آزاد شدند و هریک روانه مسکن و بلاد آمدند.

ابراهیم خان هزاره [ای] به حکومت ولایت شهرنو و باخرز و به نظم ایلات سرافراز شد و عقاب رایات ظفر آیات به عزیمت استخلاص بلده هرات در پرواز آمد. در منزل پرنی‌تاز معتمدین شاه محمود با جمعی از اعظام افاغنه به رکاب والا پیوستند و در باب خدمت‌گزاری او و ادای وجه پیشکش همه ساله عهد تازه بستند. وزیر الثانی میرزا موسی گیلانی روانه هرات گردید و موازی یکصد طاقه شال عمل کشمیر و حجت مبلغ ده هزار تومان نقد به صیغه پیشکش همه ساله از کارکنان شاه محمود گرفته باز در چمن پرنی‌تاز به اردوی [۳۱۸] اشرف رسید. نواب اشرف سالماً غانماً به ارض اقدس راجع آمد و در روز پنجشنبه ششم شهر شوال‌المکرم مژده این لطایف غیبی در چمن خوش بیلاق، اولیای دولت جاوید را زینت آرای مسامع شد. نواب هلاکو میرزا به لقب ارجمند بهادر خانی ملقب و به سبب ظهور این خدمت و بروز آن رحمت به وادی کامرانی شتافت.

ذکر فتوحات ترکمان و انفاذ باب مرضع به جهت ضریح مقدس روضه
حضرت رضوی علیه‌السلام و رجعت موکب خسروی به دارالملک
کسروی و خبر وقوع زلزله در شیراز و اوضاع جانگداز

ترکمانان بام و بورمه که متصل به دشت خوارزم است، در سال قبل به اغوای

محمد رحیم خان اوزبک، اذیت بسیار به حول و حوش ولایت جوین و سبزوار رسانیده بودند. اگرچه در همان اوقات علی مراد خان قلیچی حاکم جوین در عقب ایشان تاخت و بسیاری از غنایم را استرداد نموده معادل هفتاد نیزه سر و یکصد نفر زنده از آن طایفه خیره سر گرفته به درگاه همایون گسیل ساخت، ولی باز غیرت ملوکانه این معنی را برتافت.

درین سال از رکاب فیروزی مآل ذوالفقار خان سر کرده جانبازان سمنانی و علی مرادخان افشار سر کرده سوار خمسه به التزام رکاب نواب محمدقلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان مأمور و نواب معزی‌الیه برحسب امرا علی دستجات پیاده استرآبادی و مازندرانی را^۱ نیز برداشته روانه آن حدود و ثغور شد.

پس از ورود به حدود سندر و چندر که از منازل معروف دشت است، نواب ملک آرا خود به قانون حزم و احتیاط در آن جا متوقف و ذوالفقارخان و علی مراد خان را با لشکر قیامت اثر به تاخت و تاز ترکمانان بام و بورمه مأمور فرمود. خوانین مزبور سرعت از باد استعاره کرده، علی الصباح عید فطر علی الغفله در اوبه^۲ ایشان ریختند و خون اکثری از آن جماعت را با خاک راه آمیختند. زنان و پسران و دختران کلاً اسیر شدند و احمال و اطفال آن طایفه جمیعاً کسب غازیان شیرگیر [گشت]. بعد از قسمت مال و اسیر به جیوش بحر خروش، سالمأ و غانماً مراجعت نمودند و از ظهور این جانفشانی بر آبروی خویش افزودند.

حضرت صاحبقران اعلی به شکرانه این موهبت عظمی موازی یک زوج باب مرضع که به مبلغ ده هزار تومان زرنقد در دارالخلافة طهران ترتیب یافته و به جهت ضریح مقدس سریر آرای ارض اقدس به همراه آورده بودند، به اتفاق جناب عبدالله خان امین الدوله در روز شنبه شانزدهم شهر شوال روانه آن ارض فیض نشانه نمودند. در روز چهارشنبه غره ذیقعدة الحرام نواب شجاع السلطنه در خارج شهر مشهد، مقدس با جمیع علما و سادات و متولی و خدام آن روضه عرش مقام به استقبال شتافتند و آن باب مطهر را بر سر دست گرفته تکبیرگویان و ذکرکنان همه جا رفتند تا در حرم محترم اذن

۱. ملی: «استرآبادی را و مازندرانی را»

۲. sawba چادر ترکمانان و خیمه‌ای که در زیر آن زندگی می‌کنند.

دخول یافتند. در روز شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود آن امام سعادت آمود بود، شیلانی در دارالحفاظ داده جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله، آن باب سعادت مآب را در پایین پای ضریح نقره مقدس نصب نمود و زبان به دعای دوام دولت شاهنشاه اسلام پناه برگشود. جناب امین الدوله بعد از تعارفات به خدمه و سادات عازم مراجعت گردید و موکب اعلی در روز جمعه بیست و ششم شهر شوال المکرم از چمن خوش ییلاق حرکت کرده روز سه شنبه یازدهم شهر ذی قعدة الحرام به روضه دلگشای نگارستان^۱ رسید و در یوم سه شنبه بیست و دویم شهر مزبور عرصه دارالخلافة از یمن ورود مسعود طعنه زن چرخ کبود گردید. تاریخ باب مرصع از کلک مؤلف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

[۳۱۹] لمؤلفه:

جهاندار فتحعلی شاه عادل
 که چون وی نیاورد چرخ مقوس
 امل با عطایش چو خاشاک و آذر
 اجل با عدویش چو مردار و کرکس
 زیس رأفت او همی مجرمان را
 بود عمر جاوید حاصل به محبس
 اگر تا قیامت بگویم صفاتش
 نگوید به من کس که اکنون بود بس
 چو این شاه عادل به خیرات مایل
 نجستم دگر شه ندیدم دگر کس
 ز فراط ارادت به شاه خراسان
 به خدمت کمر بسته از پیش و از پس
 چونذری به دل داشت مر خدمتی را
 درین بارگاه همایون اقدس

۱. باقی مانده این عمارت در شمال میدان بهارستان جزو بنای وزارت ارشاد اسلامی و دانشکده ادبیات است.

ز جو دگرامیش با بی مرصع
 بشد زینت این رواق مقرنس
 چه باب آن که ز اوصاف او جاودانه
 زبان خردمند گردیده اخرس
 به چرخ کرامت نیاراست یک در
 به بحر امامت فرستاد یک خس
 چو شد خاوری آگه از این کرامت
 طلب کرد تاریخش از طبع نورس
 برید از الم سر پس آنگه به تاریخ
 رقم کرد باب ضریح مقدس

بالجمله در همین سال در شهر ذی حجة الحرام، زلزله غریبی در مملکت فارس واقع و کیفیت آن به این سیاق اولیای دولت قاهره را قرین مسامع شد که: در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر مزبور در قصبه کازرون و دوروز بعد از آن در نفس دارالعلم شیراز چنان زلزله شدیدی شد که جمیع عمارات قدیم و جدید از مساجد و مدارس و بقاع و بیوتات و خانات، عالیها سافلها گردید. چون فصل تابستان و هنگام طلوع آفتاب در شیراز زلزله شد و اکثری از مردم در حیات خانه بودند، زیاده از هشتصد نفر تلف نیامد. در اواسط شهر صفرا المظفر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت نیز زلزله [ای] دیگر در شیراز اتفاق افتاد که جنبش زمین کمتر از زلزله اولین بود. اکثری از مردم در زلزله اول و ثانی از فرط وحشت و اضطراب خود را از عمارات رفیع فوقانی پرتاب نمودند و به جراحت اعضا و کسر دست و پا بر مرارت افزودند - نعوذ بالله من غضب الله. جمعی از خانواده اقوام قریب و بعید مولف به این بلا گرفتار گشته از جان گذشتند. تاریخ زلزله مذکور از کلک محرر اوراق، مسطور و در این جا مذکور شد.

لمؤلفه:

آه که از جور چرخ، وز ستم روزگار
 زلزله در ملک فارس، آمد و طوفان نمود

رحمت حق بی نیاز، آمد از اهل فارس
 زلزله را کرد حکم، کاین همه طغیان نمود
 رحمت محض این غضب، چون بود از حکم ربّ
 'حرف اگر غیر ازین، گوش نه بتوان نمود
 در عوض این غضب خلد نصیب است و بس
 دوست بشارت را ثبت به فرمان^۱ نمود
 رفت از اقوام ما، چند نفر مرد وزن
 در دل من این عزا غصّه فراوان نمود
 خویش فکند از رواق، یکتن ازین خاندان
 دست و سر او شکست، گریه فراوان نمود
 همدم کم ظرفی آه، آمد و گفت این خبر
 آه چگویم چه کرد، خلد چو نیران نمود
 فخر همی می کند، از خبر بد ظریف
 خنده بسی آن حریف، بر من حیران نمود
 خاوری از قلب شاد، چشم بپوشید و گفت
 خانه امّید من، زلزله ویران نمود

ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق سرای و بایزید
 و سایر قلعه جات سرحدات روم از سعی نوّاب ولیعهد جلادت ملزوم

علاوه بر اسباب نقاری که از قرار نگارش قبل ازین فی مابین سرحداتاران دولتین ایران و روم اتفاق افتاد، بعضی فقرات دیگر نیز به تازگی دست داد؛ مثل این که در ابتدای سال نوّاب نایب السلطنه، حسن خان قاجار قزوینی را مأمور فرمود که به ملایمت و حسن

سلوک ایلات حیدرانلو و سیبکی را کوچانیده به این طرف بیاورد. سلیم پاشا علی الغفله به اردوی حسن خان ریخت و لازمه فتنه و شور برانگیخت. حسن خان نیز به مدافعه پرداخت و بی نیل مرام رایت مراجعت برافراخت. خسرو محمد پاشا که سر عسکر شد، علاوه بر این که ایلات را نداد، معتمدی [۳۲۰] به خدمت والا فرستاد و ادعای محلّ چهری^۱ را که من اعمال سلماس بود، کرد. نواب اشرف حاجی علی بیک کدخدای تبریزی را در باب گفتگوی چهری به اتفاق معتمد او روانه و سرعسکر، حاجی مزبور را محبوس کرده این معنی حرکت موکب اشرف را به آن سمت بهانه شد. بعد از عرض و اذن از امنای دولت قاهره در دوازدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه یکهزار و دوست و سی و شش از دارالسلطنه تبریز با جمعیتی از سواره و پیاده ظفرآمیز حرکت کرد و در ورود به خوی احمد آفندی از جانب سرعسکر وارد و در ظاهر از در چاپلوسی در آمده نوشته جات و پیغاماتی حيله انگیز آورد. چون مکالمات و مکاتباتش از صدق فروغی نداشت، لهذا با جوابی سرسری رای بر مراجعت گماشت. بر حسب امر والا، حسن خان قاجار قزوینی به منقلای موکب ظفر کوکب روانه گردید و نواب اشرف پس از دو روز حرکت فرمود. در منزل چالدران کیفیت فتوحات حسن خان به این طریق به عرض والا رسید که: حسن خان در منزل الشکر شد شنید که جمعیتی از ارزنة الزّوم آمده در حوالی توپراق قلعه مکان دارند و همّت به تجاوز از خاک روم و مداخلت به خاک این مرزوبوم می گمارند. حسن خان، خویش خود سبّحان قلی خان را در مقدمه فرستاده خود نیز در عقب او پای عزیمت برگشاد. سبّحان قلی خان در عرض راه به قراول لشکر رومی برخورد و در میانه جنگی عظیم واقع گشته و قراولان را از پیش برداشته تا محلّ سنگر برد. سرعسکر از سنگر به عزم مقابله برآمد و از اتفاقات حسنه، حسن خان نیز علی التّعاقب، سبّحان قلی خان را یاور آمد. از طلوع آفتاب تا هنگام زوال فی مابین فریقین نزاع و جدال بود تا بالاخره سرعسکر^۲ از حسن خان شکست یافته دیوار توپراق قلعه را پناه

۱. چهری یا چهریق، این همان قلعه محکمی است که در کنار رود «زولاچای» در جنوب سلماس واقع بوده است. سیدعلی محمد باب در فتنه بابیه در زمان محمدشاه در این قلعه محبوس بود. این قلعه در حوادث بعد از جنگ جهانی اوّل و شورش اکراد به سرکردگی اسماعیل خان سمیتقویی با خاک ویران شد و امروزه فقط نامی از آن برجاست. ۲. ملی: - «سرعسکر»

عافیت نمود. علی الصّباح حسن خان تدارک انتزاع قلعه را دیده به جمعیت سرعسکر یورش آورد و از طالع فیروز خسروی بنیاد قرار ایشان را زیر و زبر کرد. معادل چهار هزار نفر از ایشان مقتول و بقیه فرار کرده از قلعه‌داری معزول شدند. حسن خان حصار^۱ توپراق قلعه را متصرف و به انتظار وصول موکب اشرف در آن جا متوقف شد. نواب والا بعد از استماع این فقره بلادرنگ از چالدران به سمت بایزید و وان حرکت و به محض وصول به آن عرصه، قلعه زنگ‌زور را که در سمت غربی با یزید است، به قهر و غلبه متصرف و فوجی را در آن جا متوقف فرمود.^۲

اهالی شهر از بیم سپاه ظفر پناه، علما و قضاة و سادات را بیرون فرستاده طالب امان گشتند و غازیان فیروز به سبب منع نواب شاهزاده از غارت شهر درگذشتند.

خسرو محمدپاشا، بهلول پاشای حاکم سابق بایزید را که در ارزنة الرّوم محبوس داشت، از حبس برآورده به محافظت بایزید برگماشت. مشارالیه در قلعه آق سرای بایزید نازل و شب هنگام از انداختن مهره‌های آتشین توپ و تفنگ، ساکنین قلعه زنگ‌زور را رعب افکن جان و دل شد. کاری از پیش نبرد و از آن نخل آرزو ثمری جز نیش نخورد. علی الصّباح نواب اشرف فوج بهادران و یوسف خان گرجی سرتیپ ایشان را به سرکردگی امیراصلان خان دنبلی بر سر قلعه آق‌سرای مأمور نمود و بهلول پاشا را به اردوی والا احضار فرمود. مأمورین کار را بر محصورین تنگ کردند تا بالاخره بهلول پاشا را بر سر اطاعت آوردند. چون یک برادرش در ارزنة الرّوم بود، خود از آمدن اندیشه‌مند گشته برادر دیگر خود را روانه نمود. نواب نایب السّلطنه به این معنی متقاعد نگشته حکم به شدت محاصره کرد تا بهلول پاشا را جبراً و قهراً از قلعه برآورد. قلعه آق‌سرای نیز به دست افتاد و بهلول پاشا به تشریف پشایی بایزید و عبدالحمید پاشا که از اقوام او بود به ضبط محال الشکر، دلشاد [شد] و حسین خان سردار به اتفاق ایشان به ورود شهر بایزید رو نهاد. [۳۲۱] در ساعتی سعد در جامع بایزید خطبه دولت به نام نامی شاهنشاه معدلت آیت خوانده شد و دست جود و احسان ولیعهد دوران برجیب و دامان علما و

۱. مجلس: - «حصار»

۲. بنا به نوشته مرحوم عباس اقبال، این قلعه بین بایزید و ایروان قرار داشته است. (ر.ک: تاریخ مفصل ایران، ص ۷۸۹).

سادات و اشراف و اعیان حتی اواسط الناس آن شهر افشانده آمد. معادل شانزده عزاده توپ از قلعه جات زنگ زور و آق سرای با سایر آلات و ادوات حرب به تصرف درآمد و موکب والا به عزیمت ولایت ارزنة الروم پی سپر شد.

ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه به تسخیر ولایت ارزنة الروم و فتوحات واقعه در آن مرزوبوم تا هنگام ورود موکب ظفرانگیز به دارالسلطنه تبریز

درحین عزیمت نواب نایب السلطنه به سمت ارزنة الروم، حاجی حسن پاشای چچن اوغلی سرعسکر بایزید به قلعه سنگ، که در قلعه کوه واقع است، پناه برد و از مأموریت امیراصلان خان دنبلی در آن جا نیز تاب درنگ نیاورده راه ارزنة الروم سپرد در منزل الشکرده به عرض والا رسید که جمعیت بسیاری از رومی در حسن قلعه بوده و بعد از فتح بایزید به سمت قراحصار و معدن و نریمان که آن طرف ارزنة الروم است، فرار نموده اند و محالات این طرف کلاً از سپاه و رعیت خالی است و سپاه منصور را زمان قلعه گیری و کوه مالی. نواب نایب السلطنه، محمدزمان خان دولوی قاجار خالوزاده خود و حسن خان قاجار قزوینی و عبدالله خان دماوندی و رحمت الله خان فراهانی را با ده هزار پیاده و هشت هزار سواره به تعاقب جمعیت فراری رومی فرستاد و خود نیز از راه ملازگرد^۱ به آن سامان روی نهاد. در منزل خامور^۲ صدقی آفندی مدرّس ارزنة الروم با جمعی از علما از جانب اوجاقلویان و سوباشیان شهر و سرخیلان ایلات به خدمت والا تشریف^۳ جست. سرعسکر هم که در نارین قلعه بود، عریضه و معتمدی فرستاد و استدعای عفو تقصیرات خود را نموده متقبّل پیشکش و خدمت شد. از اتفاقات در

۱. ملازگرد: در استان موش ترکیه و شمال دریاچه وان قرار دارد.

۲. خامور: در استان آغری و در شرق ترکیه واقع است.

۳. ملی: «تشریف»

همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشای^۱ والی ارمنیه که در حدود بولانلوق^۲ بود، قبل از اطاعت سرعسکر به اذن او با بیست هزار نفر جمعیت از عقب محمدزمان خان و مأمورین رفته و لشکر رومی از دو طرف ایشان را به میان گرفته نواب نایب السلطنه را عرق حمیت به حرکت درآمده آتش غضب مشتعل گردید.

ملاباقر سلماسی قاضی عسکر خویش را به اتفاق صدقی آفندی و تحریرات تندوتلخ نزد سرعسکر به ارزنة الروم فرستاد و خود ایلغارکنان به اعانت مأمورین روی نهاد. به محض وصول رایت فیروزی آیت، سلیم پاشا با جمعیت خود روی به فرار آوردند و غازیان منصور، ایشان را تا محل گلی سولمز^۳ تعاقب کردند. از همان منزل بولانلوق محمد زمان خان و سایر خوانین با ده هزار جمعیت و دو عراده توپ به جهت آوردن ایل حیدرانلو به سمت دیاربکر^۴ تاختند و چون ایل مزبور فرار کرده بود، قری و قصبات و سقناقات عرض راه را غارت کرده پنج هزار نفر اسیر و هفده عراده توپ با دویست هزار دواب و اغنام گرفته و اکثری از اغنام را به جهت سبکباری در آب فرات ریخته سالماً غانماً به مراجعت پرداختند.

اسماعیل خان بیات برحسب امر والا قلعه ملازگرد را مسخر ساخت و حسین خان سردار به فتح قلعه میژ که معروف به موش است، پرداخت. فی مابین حسین خان و سلیم پاشا مجادله صعب واقع شد و بدون عزیمت موکب والا فتح قلعه ممتنع آمد. نواب اشرف از جبال شامخه و جنگل صعب بر سر قلعه موش راند و در حوالی قراسو توپ خانه را نهاده خود با افواج قاهره به محاصره قلعه، دامن پردلی برافشاند. علما و سرخیلان، با مصاحف و نان و نمک از شهر میژ برآمده امان طلبیدند و تا چهارده ساعت مهلت یافته سلیم پاشا را ناصح گردیدند.

محمدحسین خان زنگنه نایب ایشیک^۵ آقاسی باشی به آوردن سلیم پاشا مأمور گردید و به هر زبان که می دانست او را از قلعه برآورده در ازاء این خدمت، نیابت را

۱. ملی : - «خود را نموده متقبّل پیشکش و خدمت شد. از اتفاقات در همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشا»

۲. امروز بولانلیق خوانده می شود و در غرب ملازگرد در استان موش ترکیه واقع است.

۳. احتمالاً منطقه سویلمز و گوگسو در نزدیکی ارز روم امروزی است.

۴. دیاربکر در جنوب ترکیه امروزی و مرکز استان دیاربکر است. ۵. ملی : «الیک»

گذاشته به منصب باشی‌گری رسید.

علی‌الصباح [۳۲۲] جناب میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر به جهت خواندن خطبه به جانب شهر موش شتافت و رؤوس منابر از خطبه دولت شاهنشاه اسلام آرایشی تازه یافت. قلعه جات خنوش و ارجیش^۱ نیز به سعی محمدزمان خان و حسن خان مسخر آمد و سلیم پاشا به اعطای خلعت حکومت ارمینیه مفتخر شد.

موازی ده هزار نفر از ایلات آن طرف به رسم ملازمت، ملتزم رکاب ظفرمآب شدند و از سرکردگی محمددیک برادر سلیم پاشا و لقب خانی او بهره‌یاب آمدند. بالجمله درین عزیمت از فیض فضل الهی و یمن طالع فیروز شاهنشاهی، قلاع محکمه بایزید و الشکرد و دیاوین^۲ و ملازگرد و بلیس^۳ و موش و عادل جواز^۴ و ارجیش و خنوش، سوای توپراق قلعه که حسن خان مفتوح کرد، ضمیمه ممالک محروسه سلطانی شد و چهل و هشت عزاده توپ با اموالی وافر و غنائم و دواپی متکاثر کسب غازیان نصرت نصیب گردید.

موکب والا با جهانی فتح و ظفر عزم مراجعت نمود [و] در اواخر شهر صفرالمظفر مراجعت به تبریز فرمود. مژده این لطایف غیبی در دارالخلافت طهران به عرض شاهنشاه دادگر رسید و نواب اشرف به اعطای شمشیری مرصع درازاء آن همه خدمات و زحمات مفتخر گردید. حسن خان و سایر جان فشانان از خلایع فاخره بهره‌ور و موجب تحسین و آفرین شاهنشاه دادگر شدند.

این دو شعر در روی توپ‌هایی که از دولت عثمانی مسترد گشته نقش آمد.

شعر:

چون سال بر هزار و دوصد رفت و سی و هشت

قیصر بشد ز فتح‌علی شاه رزم خواه

۱. در ساحل شمال شرقی دریاچه وان.

۲. همه این نقاط در استان آغری ترکیه در شرقی این کشور قرار دارند. دیاوین در سرچشمه رود مراد نهر قرار

دارد. ۳. بلیس: مرکز استانی به همین نام در غرب دریاچه وان.

۴. در شمال دریاچه وان واقع شده است.

عباس شه زامر ملک شد به مرز روم

زین توپ صد گرفت به یک حمله زان سپاه

[مصر]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر عزیمت نواب دولتشاه محمدعلی میرزا به تسخیر ولایت شهرزور و دعوای او با محمدآغای کههای مغرور و شکست کهیا از لشکر منصور

چون محمود پاشای ولد عبدالرحمن پاشای بابان از جانب اولیای دولت قاهره به حکومت شهرزور منصوب بود و داود پاشای وزیر دارالسلام بغداد به دست‌آویز این مرحله فی مابین دولتین علیتین ایران و روم فساد می نمود، لهذا درین سال که هنگامه نزاع سرحدداران طرفین گرم شد، از دارالملک اسلامبول معادل دو هزار نفر از جماعت دلوباش با ده عزاده توپ به استخلاص ولایت شهرزور مأمور و وارد بغداد گردیدند. داود پاشا نیز به دمدمه و افسون روی محمودپاشا را از خدمت‌گزاری دولت باهره منحرف ساخت و محمدآقای کههای خود را با ده هزار از متجندۀ بغداد ضمیمه جمعیت دلوباش کرد و به شهرزور فرستاده با نواب شاهزاده محمدعلی میرزا رایت مخالفت برافراخت.

محمود پاشا نیز معادل سه هزار نفر از سوار جرار بابان جمع‌آوری کرد و خویشتن را [در کنار آب سیروان به اردوی کهیا ضمیمه آورد. نواب دولتشاه را از جسارت آن قوم حال تباه، نایره غضب زبانه کشید و در اوایل شهر ذی حجة الحرام سنۀ یکهزار و دو بیست و سی و شش با معادل پانزده هزار سواره و پیاده و ده عزاده توپ از دارالدوله کرمانشاهان به جانب شهر زور روانه گردید. حسن خان فیلی والی لرستان که از بدایت عهد سلطان شهید تا آن زمان دورگرد بساط عزت بود، از مأموریت میرزا محمدلواسانی طهرانی وزیر شاهزاده به صوب پشت کوه مستمال شده با جمعیت لرستانی ملحق به اردوی کیوان مثال آمد. حسین پاشا خان ولدعلی خان افشار خمساوی و محمدباقر خان ولد محمدنظر خان مافی را با فوجی از سپاه از راه سنندج مأمور فرمود و خود در چهاردهم شهر

ذی حِجَّة الحرام از عقبه چیان^۱ عبور کرده در^۲ همان عقبه نزول نمود. مأمورین مزبور به اردوی والا رسیدند و در هجدهم شهر مزبور از پای عقبه حرکت کرده وارد صحرای [۳۲۳] وسیعی که در حوالی شهر زور بود گردیدند.

محمدآقای کهیا و محمود پاشای بابان در یاسین تپه که از دو طرف متصل به رودخانه پرآب و از طرفی دیگر زراعت‌گاه و خلاب بود، سنگری بسته و مساوی پانزده عراده توپ در پیش روی سنگر ترتیب داده به فراغت نشستند. آن دو روباه مزور را حیل [ای] به خاطر رسید و محمودپاشا جمعی از رؤسای بابان را با قرآن و ضراعت بی‌پایان روانه رکاب والا گردانید که: اگر مطمئن به عفو زلات شوم، در هنگامی که صف جدال آراسته می‌گردد و با جمعیت خود^۳ از صف کهیا جدا گشته خود را به لشکر فیروزملحق می‌سازم و از یمن طالع شاهنشاهی به دفع سپاه رومی می‌پردازم.

چون کلامش دروغ و از صدق بی‌فروغ بود، ازین طرف نیز نویدات مصلحت‌آمیز به او داده شد و موکب اشرف در آن شب بی‌بنه و آغروق در کنار آبی که نزدیک سنگر کهیا بود، پهلوی بر بستر استراحت نهاده آمد. علی‌الصباح که روز نوزدهم بود، حضرت دولت‌شاه سر و بر مبارک را از خود پولادی و زره داودی برآراست و به عزم رزم خصم کینه‌خواه برخاست.^۴ پیادگان نظام را با فوجی از سواران بهرام انتقام و توپ‌خانه و زنبورک‌خانه از میان درّه [ای] که از نظر خصمان پنهان بود، به سرکردگی موسی دده معلّم فرانسه روانه ساخت که از عقب سنگر رومیان درآیند و به آن قوم شیطان منش شعله‌ور [شوند]. خود نیز تکیه به یاری باری و بخت بلند شاهنشاهی^۵ کرده میمنه و میسر و جناحین لشکر را ترتیب داده، نظم هر تیپی را به عهده جان‌نثاری نهاد. قدغن فرمود که تا از جانب رومیان مبادرت در جدال نشود، احدی دست به قتال نگشاید. خود بر فراز تپه [ای] رفیع صعود نموده، جبین ضراعت در درگاه ایزد بی‌منت بر خاک مذلت سود و از حضرت خداوند کارساز، طلب یاری کرده و بواطن ائمه اسلام را به یاری آورد. چون صفوف ایرانی و رومی به مقابل رسید، کره زمین از گیرودار دلیران متزلزل گردید. دلاوران زنگنه و کلهر از پیش رو حمله‌آور شدند و توپ‌خانه و زنبورک‌خانه و پیاده نظام

۱. ملی: «چنان»

۲. مجلس: «+ پای»

۳. ملی: «و با جمعیت خود را»

۴. ملی: «بر جانب»

۵. مجلس: «شهر یاری»

از پشت سرشعله بار بر آن قوم عفریت سیر آمدند.

از طالع فیروز حضرت ظلّ اللّٰهی و تدبیر دشمن سوز جناب دولتشاهی، در اندک کزّی بنیاد قرار رومیان از بیخ برکنده شد و کهیا و تابعین فراراً به جانب کرکوک شتابنده. محمود پاشا نیز از عقب کهیا شتافت و حضرت اشرف با هزار عزّ و شرف به اردوی کهیا فرود آمد و در خیمه بی صاحب او آرام یافت. توپ خانه و قورخانه و زنبورک خانه و اسباب اردوی کهیا کلاً به دست آمد و هریک از جان فشانان از انعام و احسان فراوان مفاخرت کنان بر هر بلند و پست شد. روز دیگر حضرت والابه قصبه سلیمانیّه نزول اجلال فرمود و کهیا نیز که روی رفتن به بغداد نداشت شمشیر برگردن، خود را در اصطبل اشرف انداخته از حوادث زمان برآسود. مژده این فتح نمایان در اواخر شهر ذی حجه الحرام به عرض دارای مظفر رسید و حضرت دولتشاه از وفورات شاهنشاه آگاه بهره ور گردید. چون عبداللّٰه پاشای عمّ علی پاشای والی دیار بکر در همان سفر از صدمات دهرودن پرور، پناه به دولت قاهره آورده در خدمت حضرت دولتشاه منتظر بروز مرحمتی بود، لهذا نواب اشرف نیز ایالت ولایت شهرزور را به او محوّل فرمود و ایّام شهر محرم الحرام در قصبه مزبوره به راحت و تعزیه داری نبیره پاک رسول امت (ص) برآسود.

[مصر]ع:

تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

تاریخ این فتح نمایان از کلک مؤلف ارادت بنیان تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

لشکری آراست آن داود پاشای وزیر

همّتی بر دعوی دولتشه فرخنده بست

بس خیال خام پخت و از غرور بی قوام

فرق او از باده نخوت همی گردید مست

[۳۲۴] کرد از بهر جدل کهیا محمّد را گسیل

بعد از آن از فرط اطمینان دلش زاندیشه رست

چون مقابل شد صفوف روم و ایران در جدال
 فتنه‌ها برخاست از جا ایمنی برپا نشست
 بس خیال خام پخت و از غرور بی‌دوام
 فرق او از بادهٔ نخوت همی گردید مست
 گشت کھیا هازم از یک حمله گُند آوران
 کوکب شاهی بلند و بخت آنان گشت پست
 از طلوع طالع شه عزم رومی شد تباه
 خاطر ایشان زنیخ خار این احدوثة خست
 بهر مرغ جان او دامی به ره گسترده شد
 مگذر از حق زیرکی‌ها^۱ کرد و از آن دام جست
 این علی دارد معین و آن عمر جوید مآب
 صرفه بی‌دین را^۲ کجا اندر جدال حق پرست
 خاوری کھیا شکست از دولت شاه جهان
 فتح با دولتشه آمد سال تاریخ شکست

ذکر عزیمت نَوّاب محمدعلی میرزا به زیارت عسکریّین و خاتمهٔ کار او از ظهور
 حوادث خافقین^۳ و سایر حوادث شور و شین

چون بعد از فتح معروضه شورشی در دارالسلام بغداد از عزیمت سرکار شاهزاده
 به آن بلاد به هم رسید، لهذا نَوّاب اشرف به ملاحظهٔ همین اختلال عازم آن ولایت گردید
 [و] در غرهٔ شهر صفرا المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هفت از قصبهٔ سلیمانیه
 حرکت کرد و روی سعادت به عزم زیارت حضرت عسکریّین و محل غیبت امام خافقین

۲. ملی: - «را»

۱. ملی: «زیره کھیا»؛ مجلس: زیره کھیا.

۳. تننیه خافق در حالت نصبی (در فارسی مراعات این قاعده نکنند)، مشرق و مغرب، خاور و باختر. (معین، ذیل خافقین).

آورد. روزی سه چهار در قصبه سُرمَن رَی در روضه ارم آثار به دعای دوام دولت شاهنشاه تاجدار و استدعای عفو زَلات از درگاه حضرت آفریدگار استقرار یافت و پس از انعام و احسان به سادات و خدام و فقرای آن دیار به عزیمت استخلاص قلعه بغداد شتافت. در منزل دلو عباس مزاج مبارک از حد اعتدال درگذشت و به سبب عروض عارضه اسهال به شدت مریض گشت. با همین احوال باز لشکر دشمن مآل در حول وحوش بغداد مشغول ترکتازی بودند، تا بالاخره از ضراعت داود پاشای وزیر و شفاعت جناب شیخ موسی نجفی به اذن سرکار دولتشاهی خویش را از تعرض نفوس و اموال فارغ نمودند.

خلاصه چون آن مرض شدتی داشت، نواب اشرف چشم از پاره [ای] تکالیف پوشیده و جناب شیخ موسی را مقضی المرام روانه گردانیده همت بر مراجعت گماشت. در منزل طاق گُزا^۱ به سبب وفور ضعف و اسهال چندروزی توقف دست داد و طبیب انگریزی که در دارالسلام بغداد بود، حسب الاحضار به اردوی والا روی نهاد. وقتی رسید که کار دیگرگون گشته و تیر اجل از کمان قضا گذشته بود. حضرت دولتشاه در آن حالت بی حالی از فرط مروّت درباره ادانی و اعالی حسن خان فیلی والی و اسدخان بختیاری را که هردو آزاد کرده آن سرکار و مظنه آفتی بعد از آن به جهت ایشان بود، مرخص فرمود [و] در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر صفرالمظفر سنه مزبور هنگام سحر، طایر روح پرفتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. اسفندیاری از تخت دولت رخت بر بست و بهمن شعاری در کام ازدهای اجل رشته عمرش از هم بگسست.

بیت:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا

زان هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

۱. در نزدیکی کرمانشاهان قرار دارد. بنای کوچکی است از دوران ساسانی که با تخته سنگ‌هایی به شکل مکعب مستطیل ساخته شده و آن تخته سنگ‌ها بدون ملاط روی هم قرار دارند. در بالای آن قوس هلالی شکلی است و معلوم نیست این بنا برای چه بوده ولی احتمالاً استراحت‌گاهی برای روزهای شکار، یا بنای بادگار، یا مهراب یا محل استراحتی در میان راه بوده که مورد استفاده پادشاه قرار می‌گرفته است. (واندنبیگ، لویی، باستان شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، ص ۱۰۲).

امیر و وزیر، صغیر و کبیر درین ماتم خون از دیدگان باریدند و جمله باگربیان‌های دریده لباس سوگواری پوشیدند. نعش مطهر را در تخت روان سیاه‌پوش زرین جای دادند و با یک جهان ماتم و شیون روی به دارالدوله نهادند. در منزل هارون آباد نواب محمد حسین میرزا خلف ارشد و ارجمند آن شاهزاده بی‌مانند از خرّم آباد فیلی به استقبال در رسید و بعد از دیدن آن اوضاع کشید، آنچه کشید.

بیت:

یک پسر گم کرد یعقوب از فراقش کور شد
چون نگریم من که یک عالم پدر گم کرده‌ام

در ورود به دارالدوله کرمانشاهان گفتی در و دیوارش از ریزش اشک ماتم دریای خون است و سیلاب خون روان تا کوه بیستون. آن نعش شریف را در باغی [۳۲۵] که از مستحذات آن مرحوم است به امانت نهادند و در ششم شهر ربیع الاول این خبر مصیبت ثمر [را] در دارالخلافه طهران به دارای زمین و زمان دادند.

حضرت صاحبقران سلیم بردباری و صبوری پیشه فرمود و عموم خلائق را به عزاداری امر نمود. ابواب دکانین اسواق بسته شد و هر جمعی در جامعی^۱ به عزاداری نشسته در اطراف ممالک ایران شور روز محشر برپا گشت و در عزای آن ملک‌زاده اسفندیار شعار سیلاب اشک از رود جیحون و بحر عمان درگذشت. ولایات ابوابجمعی آن مرحوم بر حسب ارث به نواب امیرزاده محمد حسین میرزا عنایت و ملقب به لقب بلند حشمت شه شد. عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت و امیر آخورباشی به جهت ابلاغ فرامین مرحمت قرین و تسلی خاطر اولاد امجاد و بازماندگان آن ملک‌زاده بی‌قرین، مأمور به دارالدوله کرمانشاهان [شد]. از غرایب واقعات این‌که، حضرت صاحبقران تحریر فرمان دلجویی بازماندگان آن مغفرت نشان را در خلوت همایون به مؤلف فرمود و در حین تحریر در حضور صاحبقران کشورگیر بی‌اختیار سیل سرشک از دیده‌ام جاری بود؛ این قطعه ادخال و اخراج در تاریخ وفات آن برازنده تخت و تاج از کلک مؤلف

تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمولفه:

ای سپهر کینه و رای رو به شیران شکار

تا به کی با شرزه شیران مکرهای روبهی

چاکری از درگه شاهنشهی خاکت به سر

نیک دانستی سپاس نعمت شاهنشهی

بنده از حضرت ظلّ اللّهی خارت به پای

خوب پیمودی طریق خدمت ظلّ اللّهی

شاه را غمتاک خواهی وه وه از این جاهلی

خویش را خائن پسندی خه خه از این ابلهی

تندباد مرگ سردادی به میدان جهان

سرنگون کردی به یک دم رایت دولتشهی

راستی برباد دادی خیمه افراسیاب

باز ره طی می کنی شرمت بود زین گمرهی

ماه خرگاه شهنش را مکان دادی به خاک

آن که مهرش بود در مجلس چو ماهی خرگهی

آن که بزمش آسمانی بود در آن می نمود

نای ناهیدی و می خورشیدی و ساغر مهی

آن که بود از سطوتش مرز عرب در اضطراب

آنکه بود از همتش ملک عجم در فرهی

رای اندر هند چون میران ایرانش غلام

قیصر اندر روم چون ترکان تورانش رهی

هر غلام در گهش حتّی به قیصر همسری

هر و شاق خرگهش کردی به خاقان همرهی

چاکری از وی به مرز باختر بودی ملک
 بنده از وی به ملک کاشغر کردی شهی
 بسته کین راز مهر او خوشی اندر خوشی
 خسته غم را زجود او بهی اندر بهی
 از خلائق وقت تصدیقش بلی اندر بلی
 و زمالیک گاه تمجیدش زهی اندر زهی
 چون بی‌کران پای بنهادی یلی اندر یلی
 چون به ایوان پای بگزیدی مهی اندر مهی
 هم از آن ذات لطیف و هم از آن شخص شریف
 پشت یکران گشت خالی صدر ایوان شد تهی
 چون شد آن نیکو خیالی‌ها که می‌گفتی جهان
 دولتش با دولت آخر زمان شد متهی
 چون شد آن^۱ ثعبان دشمن^۲ خوار او کاندل جدال
 می‌ندانی^۳ امتیاز لاغری از فرّ بهی
 حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای
 حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی
 حیف از آن طلعت که بودی غیرت مهر و منیر^۴
 حیف از آن قامت که بودی عبرت سروسهی
 حزن عالم زین ملالت جست ره در ازدیاد^۵
 عیش دوران زین مصیبت کرد رو در کوتاهی
 با خرد گفتم که چون در عهد دولت رحلتش
 ده به تاریخی مناسب خاوری را آگهی
 گفت از دولت برون کن انهدام آنگه بگوی
 وای وای از انهدام دولت دولتشهی

۳. مجلس: «می‌نداد»

۲. ملی: - «دشمن»

۱. ملی: - «آن»

۵. ملی: «ازدریار»

۴. مجلس: «مهر منیر»

ذکر وقوع بلايِ وِبا در مملکت فارس و ائتلاف انبوهی از مسلمانان و
تحریر قصیده [ای] که درین باب در مدح جناب ولایت مآب عرض شده
نغوذبالله من غضب الله

از قراری که به تحقیق پیوسته، مآخذ و منشاء بلای وِبا از مملکت ینگی دنیاست و
از وقتی که حضرت افرنگان^۱ به آن مملکت پی برده‌اند، این بلای مُسری را به سبب
کثرت آمد و رفت به این طرف ارض نیز آورده‌اند. بلای طاعون نیز چنین است و هردو
بلای مزبور به شدت مهلک و بی‌تمکین. استغنائی است که حضرت معبود حقیقی را به
سبب بی‌انصافی عباد به یکدیگر دست می‌دهد و درازاء جرایم پی در پی از جان
می‌رهد.^۲ بیت:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند ازهم فرو ریزند قالب‌ها

بالجمله بسیار عسیرالعلاج است و اطباء در [۳۲۶] علاج این مرض ناگهانی به
الهامات حضرت سبحانی محتاج. گاهی انداختن در آب سرد و استعمال سیرسبزی
تجربه شده که دافع است و دیگر چاره ندارد. بالجمله در سال نکبت مآل سنه یک‌هزار
ودویست و سی و هفت هجری، این بلا از سمت هندوستان به سواحل بحر عمان و
ولایت بصره و گرمسیرات فارس الی دارالعلم شیراز سرایت کرده تحقیقاً بیست هزار
نفس را به معرض تلف درآورد. از نفس شیراز معادل شش هزار نفر در خوابگاه عدم
خفتند و از یک محوطه خانه این مدحت گزار معادل بیست و چهار نفر از منسوبان قریب و
بعید به فاصله سه چهار روزه داعی حق را لَبیک اجابت گفتند. این بلای وِبا علاوه بلای
زلزله بود که کلک مؤلف تفصیل آن را ایراد نمود. خلاصه مدّت چهارده سال این بلای
ناگهانی در اطراف ملک ایران گردش کرد و از قراری که در محلّ خود ذکر خواهد شد

دود از دودمان‌ها برآورد. زیاده از همه جا در مملکتین مازندران و گیلان بود که اکثر از خانواده‌های قدیم را بلا وارث نمود. مؤلف این روزنامه‌چۀ همایون وقتی در دارالخلافت طهران در بحبوحه این ناخوشی گرفتار بودم، قصیده [ای] در مصیبت این حادثه انشاد نمودم و درین محلّ به مناسبت عزای متعلّقان شیراز براین داستان افزودم.

لمؤلفه

امل شد سخت در کوشش اجل شد گرم در جولان
نه مردی ماند از آن لشکر نه گردی ماند از آن جولان
قضای آفرینش یافت آثار دم عقرب
هوای آخشیجان دید تاثیر دم ثعبان
تخلخل دید اندر صدکرت ارکان هفت آبا
تزلزل یافت اندر شش جهت اوضاع چار ارکان
عدوی قوم قبطی شد ظهور عیسی مریم
بلای جان سبطی شد عصای موسی عمران
فلک را ظلم شد لازم اجل را عزم شد جازم
زمین را مرگ شد مرکز جهان را جسم شد بی جان
بجوشید از زمین خون جفا پیوسته چون چشمه
ببارید از هوا تیر بلا همواره چون باران
جفا چون این چنین باشد که را جان ماند و قالب
بلا چون این چنین بارد که را سر ماند و سامان
بلا روکرد از چرخ و هلاک آورد در عالم
صبا برخاست از هند و با آورد در ایران
به هر جولان که شد باران^۱ هزاران صید و یک ناوک
به هر میدان که شد تازان هزاران گوی یک چوگان

نجست از این بلای ناروا یک نفس از آدم
 نرست از این وِیای ناسزا یک جنس از حیوان^۱
 اساس حشر قبل از حشر شد ازین عنا پیدا
 حدیث مرگ پیش از مرگ گشت ازین بلا آیان
 و با خنگ جفادر تاخت در معموره عالم
 بهر جا بود معموری از آن در تاختن ویران
 نجست از این بلا یک کس نرست از این عنایکتن
 ز جیحون تا به رود دجله از قفقاز تا عمان
 قضا را بود در هستی به اسرافیل پیمانی
 بلای این و با بشکست اسرافیل را پیمان
 در اطراف جهان با این عقوبت نیست گمراهی
 گنه بخشیده شد یکجا هبا شد وعده شیطان
 خضر می دید اگر این فتنه را در خواب از اوّل
 نمی کرد از دل و جان آرزوی عمر جاویدان
 اگر در عالم امکان نشان و نامی از هستی
 و با برداشت آن نام و نشان از عالم امکان
 قرین با آتش حسرت مکین در گوشه ذلت
 یکی در دخمه گلخن یکی در صفة ایوان
 بلا چون رو کنند در آفرینش یک اثر دارد
 تفاوت کی بود ارذال را در مرگ با اعیان
 قضا چون ناگزیر آید بر از صاحب بود حاجب
 بلا چون سر به زیر آید کم از دربان بود سلطان
 نه آن فرصت پسر را تا بخواند بر پدر تلقین
 نه آن مهلت پدر را تا بجوید از پسر درمان

اگر جان را خبر کاخر بود این سخت هنگامه
 کجا می‌کرد از اوّل قبول قالب انسان
 ز آهن کوبی این آهنگر گردون نشد فارغ
 چو حدّادی که هر دم می‌نوازد پتک بر سندان
 زمین بکمر بهر مردگان نایاب در عالم
 به روی هم بسی افتاده چون زندانی و زندان
 ندارد تاب گوشی تا ازین در بشنود بابی
 مرا گفتن بسی مشکل شنیدن کی بود آسان
 زدست ساقی غم جای می‌خونست در ساغر
 در آن محفل که می‌باشد اجل خندان امل گریان
 به چندین قرن جان بخشد بَرَد در یک نفس جان‌ها
 به کار آفرینش مختلف شد قدرت یزدان
 خرد گفت این قیامت چیست اندر دوره عالم
 فلک ناکرده طی یک دوره دور عالم امکان
 بگفتم باد استغنا وزد در ساحت گیتی
 که یکسانست با رفتار او ویران و آبادان
 چو از درگاه حق دیوان استغنا شود برپا
 ندارد حاجب درگاه فرق از صاحب دیوان
 به گلزار جهان گردد وزان چون باد استغنا
 نیاید سوری و سنبل نماند لاله و ریحان
 خوشا روزی که استدعا قضا را می‌شود مانع
 بدا وقتی که استغنا بلا را می‌دهد فرمان
 چو پای حکمت دانا در میان خوشتر
 که از چون و چرا دم بسته دارد حکمت نادان

به هر مرزی زایران رفت جیش این وبا لیکن
 فزون از جمله کشور تاخت در^۱ مازندر و گیلان
 [۳۲۷] چنان شد خاندانها^۲ خالی از خویشان و بیگانه
 که یک وارث نه پیدا تا شود میراث را خواهان
 بناها گشت^۳ بی بانی سراها گشت بی صاحب
 وزین غم خاک هر ایوان گذشت از عرصه کیوان
 به قرب بیست سال افزون به ایران بود این فتنه
 وبا می داد خنگ کینه را از هر طرف جولان
 غرض چون تاخت اندر ری که بود آرامگاه کی
 خلائق جمله از بازیچه ایام سرگردان
 گریزان شد ز من هرکس به کوه و دشت ازین وحشت
 به جز من کس نماند از اقربا و یاور و اعیان
 به دریای ولایت ریختم بار تو سَل را
 رها شد کشتی تن اندر آن غرقاب ازین طوفان
 ولایت چیست دانی بحر ذخاری که می باشد
 در آن شاه ولایت حارس ذرات از طغیان
 کدامین شاه آن شاهی که با ذات همایونش
 ازل برپا ابد برجا فلک گردان ملک حیران
 دلیل صورت معنی کفیل دنیی و عقبی
 علیّ عالی اسمی قادر سبحان
 جمال طلعت اجمل کمال خلقت اکمل
 وصی احمد مرسل ولی خالق مَنان
 دلش آینه خلت کَفَش گنجینه رحمت
 رخس پیرایه ملت دَمَش سرمایه ایمان

۱. ملی: - «در»

۲. ملی: «خوابدانه‌ها»

۳. مجلس: «ماند»

حسامش شرک را ماحی کلامش کفر را ناهی
 سجودش عرش را رفعت وجودش ذات را برهان
 زبهر لطف او آمد غدیری لَجَّةُ [ای] کوثر
 زنار خشم او آمد شراری آتش نیران
 ملک در آستان پیشگاه اوست زانو زن
 فلک در پیشگاه آستان اوست شادروان
 به پایش عاشقان را تحفه تن خاک تا محشر
 به راهش عارفان را جامه جان چاک تا دامن
 زطینت خلقت اوّل به خلقت علّت غایی
 به دانش معدن فکرت به ریزش منبع احسان
 به گیتی یک حدیث از وی دلیل کشوری گمره
 به محشر یک نگاه از وی شفیع عالمی عصیان
 کلام با نظامش گوهری از معدن قدرت
 وجود با قوامش جوهری از رحمت یزدان
 ذلیل دست او بهمن قتیل تیغ او دارا
 اسیر بند او رستم گدای کوی او^۱ قاآن
 نهان کردی خدا در باطن او ظاهر قدرت
 عیان خواندی نبی از ظاهر او باطن قرآن
 اگر در نور واحد منکری را بحث بی حاصل
 نبوّت در نبی بود آشکار و در علی پنهان
 تهی می خواست قالب را به هر دم اندرین عالم
 نخواهد تن اگر جانی قبول در گه جانان
 رضای او اگر یزدان نمی دیدی نمی دادی
 کلید دوزخ و جنت به دست مالک و رضوان

مَزِیت برگناه اوّلین و آخرین دارد
 گذارند از زمهرش خردلی در کفه میزان
 اگر کم گردد از فرق گدایان دَرش مویی
 هزاران گوهرین تاج سلاطین نیستش تاوان
 قلم بر لوح چون خواهد نویسد حکم یزدانی
 نخستین نام او را می‌کنید آرایش عنوان
 به طبع دایه ابر بهاری مایه از جودش
 که اطفال نباتی سیر کرد از شیرۀ پستان
 صفات و ذات او را نیست امثالی و اقرانی
 که تا گویم شبیه اوست این امثال و آن اقران
 سلاطین جمله از زور و جودش گشته نام‌آور
 یکی در ماوراءالنهر و آن دیگر به ترکستان
 رواج دین آن شه شاه اسماعیل دریادل
 به نام او زدی شمشیرکین بر فرق شیبک خان
 اعدای گر به ظاهر جفت او گشتند بی‌حاصل
 چه حاصل چون نهنگی شد اگر یک کرم در کرمان
 نه سودی بل زیان بود از غلّو رتبه اعدا را
 خلاف باعث آن شد که افتادند در خذلان
 گرفتم این‌که خصمان هم قریشی بود از اوّل
 کجا بودند با ذات خبیث این کار را شایان
 خلافت با کسی باشد که نص کرده بر او ایزد
 برو آیات فرقانی تمامی از تُبی برخوان
 به دوش انداخت آخر خرقة غصب خلافت را
 خری کاوّل نبودی قالب او قابل پالان

نخواهد گشت چون بلبل به فرق شاخ دستان زن
 اگر زاغی به گلشن جا کند با حيله و دستان
 کجا برپاست بنیانی که آن را پست شد پایه
 چه سان برجاست^۱ ایوانی که آن را سست شد بنیان
 الا ای خسرو قصر ولایت ای که می باشد
 غلام آستانت حکمران بر قیصر و خاقان
 دو صد همچون کلیمت مانده در کوه صفا قایم
 دو صد همچون ذبیحت کشته در کوی وفا قربان
 چه خواهد بود عیسی چون کلیم آمد ترا خادم
 چه خواهد بود موسی چون شعیب آمد تو را چوپان
 به حیرت از کلامت عارفان پاک فرخ رخ
 به فکرت از مقامت صوفیان صاف عالی شان
 ز بندرگاه کویت در دیار قدسیان دایم
 ملایک برده کالای رضا بالا چو بازرگان
 به پیش هر سبق خوان دبستان کمالات
 ارسطو کودک نادان فلاطون طفل ابجد خوان
 به یک حرف از لب تفسیر فرقانی بود ظاهر
 کلامت را بلی فرقی نباشد هیچ با فرقان
 شدی تا صاحب دیوان تو اندر ملت احمد
 کشیدی از سر کلکت به هر ملت خط بطلان
 به اسرار ازل هستی تو تا روز ابد دانا
 سلونی گفتن از جرأت بر این معنی بود برهان
 نباشد لایقت کس در جهان بهر پرستاری
 غلامان سر کوی ترا عار است از غلمان

نثار آرند در راه گدایان سرکویت
 سپهر این نیّین و انجم و دریا دُر و مرجان
 مگر مردود می‌گردد زیاب آسمان جاهت
 که ماه آسمانی می‌فتد هر ماه در نقصان
 نسیم صبحدم آرد خبر از روی و کوی تو
 که در گلزارها بلبل نواخوان است و گل خندان
 [۳۲۸] ز ضرب ذوالفقارت گشته جاری چشمه خونی
 هنوز آن چشمه خون دارد از بثرالعلم جریان
 بدرّی مغفر دارا به سرخفتان جم دربر
 چو سوی رزمگه تازی به سر مغفر به برخفتان
 تو از زور شجاعت صد چو رستم در کمند آری
 به رویین تن زدستان غالب ارشد رستم دستان
 نبود و نیست هم رزمت به زیر آسمان مردی
 به میدان تو این مردان زناند ای شه مردان
 کف جود و دل یارت شبیه مهر در ظلمت
 سر تیغ و تن خصمت نظیر ماه با اُگتان
 خداوندا شهنشاهها جهاندارا که سال و مه
 مدیحت می‌سراید بلبل طبعم به صدالحان
 به پایان صفات و ذات تو کی می‌رسد فکرت
 خیالی خسته از غوّاصی و این بحر بی‌پایان
 تو هستی احمد و شد خاوری حسان بلی باشد
 ز مدح احمدی قاصر زیان کوتاه حسان
 مرا سرمایه اصل و نسب از تست و نفروشم
 متاعم را اگر عالم گران گیرند یا ارزان

بلی کالا امانت گر شود وانگاه از منعم
 همان بهتر که دایم بسته دارد کس در دگان
 به ملت اصل و فرع دین احمد را نیم منکر
 گواهم باش که این معنی خود از جان می‌کنم اذعان
 به جز این اصل و فرع اعتقاد دیگری باشد
 که سنجیدم حدیث اختلاف بوذر و سلمان
 هوایت خاوری را کرده مأوا در رگ و ریشه
 ولایت این رهی را گشته توام با دل و باجان
 زکویت تا به کی پایم جدا چون ماهی از دریا
 زبابت تا به کی دستم جدا چون بلبل از بستان^۱
 به زنجیر جفا من پای بستم تا به کی حسرت
 به زندان بلا من مبتلایم تا به کی حرمان
 عزیزان جمله اندر راه و من سرگشته در منزل
 حریفان جمله اندر وصل و من پابسته در هجران
 به محشر نیست یک ثوب ثوابم دربر و خواهم
 که گردد جامه لطف تو زب قامت عریان
 ز گوشم صوت چاوشان ریاید هوش و پس بینم
 که دل از شوق کویت پای کوبانست و دست افشان
 در آن هنگام یاران از ملامت می‌سرانیدم
 که این هنگامه از بهر فلان شخص است یا بهمان
 خوش آن ساعت که ختلی را فشارم پای بر پهلوی
 خوش آن حالت که بختی را گذارم بار برکوهان
 بخوان و میهمانی کن سگان آستان را
 که از شوق زمین بوست جگر شد پاره دل بریان

۱. ملی: «زبابت تا به کی دستم رها شد چون بلبل بستان»

ولی با این حقارت^۱ از سگانت شرمسارم من
که بی حد میزبان ناقابل آمد محترم مهمان
همی تا افسر و دلبر^۲ بود آیاتی از عشرت
همی تا خنجر و پیکان بود ادواتی از عدوان
بود احباب جاهت را به سرافسر ببر دلبر
بود اعدای دینت را به تن خنجر به دل پیکان

بخش ۹

بهاریه سال میمنت مآل یونت ٹیل مطابق با
سنه یکہزار ودویست و سی و ہفت ہجری و حرکت موکب اعلیٰ بہ سلطانیہ

لالہ نعمان چمن سپہر اخضر و شمع فروزان شبستان این بلند منظر، اعنی مہر
انور بعد از انقضای سہ ساعت و سی ونہ دقیقہ از روز پنجشنبہ بیست و ششم شہر
جمادی الثانی سنہ یکہزار ودویست و سی و ہفت ہجری مطابق با یونت ٹیل ترکی بہ
مأمن بیت الشرف حمل قرار یافت و عرصہ خاور زمین گلشن از تعیین معتمد ابر آذار
روثق پیرار و پار دید. پاشایان رومی نژاد دی و بہمن کہ بہ استرداد توپراق قلعہ چمن با
جنود نامعدود زاغ و زغن پای در دامن بودند، از عزیمت باد نوروزی کہ نایب سلطان بہار
است، روی بہ ہزیمت نمودند. نوباوگان سرو و صنوبر بہ تاخت ولایات دارالسلام گلشن
و شہرزور چمن تاختند و قلعه جات باغ و راغ را از یورش جنود بہاری مسخر ساختند.
ہوای گلستان کہ از فور ریاحین الوان غیرت فزای نافہ تاتار بود، در طبیعت بہمن اثر کام
ثعبان یافت و از تأثیر آن فوج فوج خیول بہمنی از شہر بند گلزار بہ عزم دیار عدم روی
بر تافت. یغماگران تنگ چشم زاغ و زغن بہ تاخت حوالی ارض فیض آثار چمن دست
گشادند و از عزیمت باد نوروزی کہ والی خاور زمین گلشن است روی بہ ہزیمت نہادند.
شیخ عمامہ دار شکوفہ بہ شفاعت جرم پاشای اسفند بہ درگاہ دارای بہار رسید و
ایوان جمشید از فرّ شکوہ جمشید رشید طعنہ زن طارم خورشید گردید و بزم شیلان
نوروزی طعنہ بر مخترعات جمشید زد. ہمت دریا نوال خسروی جیب و گریبان آمال را
پرساخت و پس از انقضای بزم شیلان بہ نظم کپہان پرداخت ترکان خونخوار و پلنگان

هژبر ادبار از هر ناحیت و دیار برحسب احضار به دربار معدلت مدار روی آوردند و نسقچیان ضرغام آهنگ حسب فرمان شهریار با فرهنگ به قرق ارباع قنقرا و لنگ روی کردند.

چون نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی ملک خراسان استدعا کرده بود که درین سال نیز جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب [۳۲۹] منشی الممالک به جهت قرار برخی از مهمات مأمور به خراسان شود و از عرض راه استمالت خوانین بد بنیاد را به صوب خبوشان و آن سامان رود، لهذا آیات مکنونات ضمیر منیر یک یک به گوش هوش او خوانده شد. در روز سه شنبه پنجم شهر شوال المکرم موکب اعلی وارد عمارت مبارکه سلیمانیه کرج گشته جناب معزّی الیه از آن منزل دامن عزیمت به صوب مقصود افشاندند آمد. یوم دوشنبه یازدهم شهر مزبور چمن سلطانیّه مضرب سرادقات جلال شد و عرصه آن دشت پهناور از هجوم لشکر مالا مال گردید.

ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی به سرحدات و عزیمت نواب نایب السلطنه به آن ولایات و ایراد برخی روایات

وقایع تسخیر قلاع توپراق قلعه و غیر آن از بایزید و سایر در وقایع سال قبل مفصلاً نگارش داده شد و به جهت اطلاع خوانندگان کلیات و جزئیات مطالب بر طبق اظهار نهاده آمد. در این سال، امینان دولت عثمانی محمد رؤف پاشا و جلال الدین محمد پاشای معروف به چاپان اوغلی را که از اعظم پاشایان آن دولت بودند با ابراهیم پاشا و حافظ علی پاشا به سرعسکری ولایت ارزنة الروم و استرداد قلاع متصرفی کارپردازان این دولت ابد ملزوم بل به عزیمت استخلاص ولایات آذربایجان با هفتاد هزار جمعیت و توپخانه افزون از غایت نامزد و روان نمودند.

بعد از ورود پاشایان به ولایت ارزنة الروم پای جلادت به استرداد قلعه جات متصرفی گشودند. محمدامین رئوف پاشا خود در ارزنة الروم توقف کرد و جلال الدین محمد پاشای چاپان اوغلی را با سایرین به سمت ولایات وان و بایزید گسیل آورد.

نواب نایب السلطنه در اواخر شهر شعبان المعظم با جیشی انبوه و توپخانه صاعقه شکوه از دارالسلطنه تبریز حرکت نمود و در ولایت خوی نزول اجلال فرمود و چون حسن خان قاجار قزوینی برحسب امر والا در بدایت بهار با جمعی از جماعت ابروانی به تاخت و تاز ولایت قارص و نریمان و گرفتن قلعه مغازبرد رفته بود، لهذا بعد از جدال با سپاه رومی، سعید آقا نام سیواسی را با یکهزار نفر اسیر روانه حضور والا نمود. نواب اشرف از فرط مرورت ذاتی جمیع اسرا را آزاد ساخت و چون سعید آقا مرد معتبر زبان دانی بود، او را نزد جناب محمد رثوف پاشای سرعسکر ارزنة الروم سفیر کرده به اعلام نصایح مشفقانه پرداخت که: اولاً سوء سلوک را با اهالی حاج عجم موقوف دارند و ثانیاً واسطه صلح گشته همت به موافقت دو دولت علیه گمارند.

بعد از وصول سعید آقا به ارزنة الروم شدت سوء سلوک با اهالی حاج زیاده شد و حضرت ولیعهد دوران تنبیه آن سرکشان را آماده آمد. اولاً مراتب را به اولیای دولت علیه معروض داشت و جناب اللهیار خان دولوی قاجار برحسب امر صاحبقران نامدار با ده هزار سوار و پیاده جراز در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شوال المکرم به عزم امداد نواب ولیعهد دوران از چمن سلطانیه روی به آذربایجان گذاشت [و] حضرت ولیعهد ظفر فرجام در اواسط شهر صیام با کمال شوکت و احتشام و ازدحامی مالا کلام از بلده خوی حرکت فرمود و در منزل چالدران نزول اجلال نمود. چون منظور نظر آن بود که افتتاح کارها از طرف وان شود، لهذا جمعی از افواج قاهره را به سمت الباق و سلماس مأمور داشت و بلافاصله خبر رسید که جلال الدین محمد پاشای، چاپان اوغلی و سایر پاشایان به طرف توپراق قلعه رفته و حافظ علی پاشا کمر همت به تسخیر قلعه بسته و جلال الدین محمد پاشا سنگری ترتیب داده و در آن نشسته و ابراهیم پاشا به محافظت او در خارج سنگر پیوسته است، بنا بر آن نواب ولیعهد دوران جمعیتی را که به سمت وان روان فرموده بود، احضار به رکاب ظفرمآب و عقاب رایات فیروزی آیات را از چالدران در پرواز آورده به عزم الشکرد وارد اواجق شد.

از اتفاقات، معادل سه چهار هزار نفر از اکراد رومی دلوباش و هیطا سکنه وان^۱

[۳۳۰] فرصت [را] غنیمت شمرده و بر سر ایلات خضرلو و تکوری که در توره و حاجی بیک مقام داشتند، ریختند. جماعت تکوری با آنها موافقت نموده قدری گوسفند از ایلات خضرلو غارت کرده روی به راه آوردند. سهراب خان غلام گرجی با فوج سرباز مراغه [ای] و سواره ایشان که از غازیان مأموره به سلماس جدا شده به رکاب والا می‌شتافت، در عرض راه به اکراد وان مقابله یافت. از هنگام ظهر تا وقت غروب جنگ در پیوست و رشته ثبات اکراد از جان‌فشانی ایشان از هم بگسست. ایل تکوری را برگردانیدند و غنایم خضرلو را نیز استرداد کرده بقیه‌السیف اکراد مخدولاً منکوباً برگردیدند و همچنین فتحعلی خان دولو بیگلربیگی خوی و محمدزمان خان خالوزاده حضرت ولیعهد خجسته پی که به تاخت وان رفته بودند، در منزل او اچق با غنیمت بسیار و دواب و اغنام بی‌شمار به رکاب ظفر آثار پیوستند و از قراری که خبر رسید، حافظ علی پاشا و جمعیت رومی با کمال اصرار کمر همت به تسخیر توپراق قلعه بستند و مستحفظین آن‌جا که یکصد نفر خلع بودند، جواب لشکر روم را محول به تقریرات مهره‌های آتشین تفنگ نمودند.

چون کار بر ایشان تنگ شد، مُسرعی نزد حسن خان فرستادند و پیغاماتی که محرّک عرق نام و ننگ باشد دادند. حسن خان نیز مراتب را به خدمت والا عرض کرد و موکب فیروزی کوکب بلادرنگ از منزل او اچق حرکت نموده روی سعادت به صوب مقصود آورد. در هنگام عبور از قراکلیسیا، موازی دو هزار خانوار از ارامنه را که در آن‌جا توقف داشتند کوچانیده در دیاوین و محالات متصرفی کارپردازان دولت ابد قرین بنای توقف گذاشتند.

حضرت ولیعهد دوران از منزل آل عرب صبح روز شنبه یازدهم شهر شوال‌المکرّم حرکت و قرار داد چنین فرمود که آن شب در اردوی حسن خان استراحت نموده روز یکشنبه به مقابله و مقاتله اعدا پردازد.

ذکر مجادله نَوّاب نایب السّلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن
خیول شیطانی از تأییدات حضرت سبحانی و بخت بلند اعلیحضرت
صاحبقرانی و گردشات آسمانی^۱ و قرار مُعاهدهٔ ثانی

بعد از آن‌که پاشایان دولت عثمانی قرار توقّف نَوّاب اشرف والا را در اردوی
حسن خان شنیدند، در تسخیر توپراق قلعه بیشتر مصرّ گردیدند. مستحفظین قلعه باز
آدم به اردوی والا تعیین و مراتب را عرضه داشت رای خورشید قرین نمودند. آتش
غضب قیامت لهب زبانه کشید و قرار توقّف یکشنبه را نیز موقوف کرده و حسین خان
سردار و حسن خان برادر او را برداشته، با فوجی از غلامان و چند نفر بلد به سمت
اردوی رومیان روانه گردید. قریب به سنگر که رسیدند، رومیان جمعیت قلیلی به نظر
درآورده و معادل چهار هزار نفر دلوباش منتخب کرده با چهار عرّاده توپ از پناه
پشته [ای] که سرکوب بود آمدند و با آن جمعیت قلیل مشغول زد و خورد شدند.

جلال الدّین محمد پاشای چاپان اوغلی، ابراهیم پاشا را با ده هزار نفر به محافظت
سنگر گماشت و حافظ علی پاشا را کماکان به محاصرهٔ توپراق قلعه گذاشت و خود با
سلیم پاشای حاکم بایزید و پنجاه هزار نفر از رومیان عنید و توپخانهٔ شدید از سنگر
برآمده در صحرائی وسیع چند تیپ ترتیب داده در برابر صفوف سپاه ایرانی جلوه‌گر
شد. چون هنوز جمعیت سرباز و توپخانهٔ سرکار والا در عقب بودند، رومیان به
ملاحظات چند در ابتدا سرکوب‌ها و پشته‌هایی که در آن دشت بود تصرّف نمودند. در
هر سر پشته و سرکوبی جمعی از قدراندازان زبردست و چند عراده توپ گذاشتند و
همّت قاصر بر آن گماشتند که بعد از صف‌آرایی خود از نشیب و مأمورین فراز بر لشکر
ظفر طراز عرصه را تنگ آرند - والعیاذ باللّه - نیت بر چشم زخم گمارند.

پس از آن‌که افواج قاهره و توپخانه شاهره^۲ از عقب رسید، حضرت ولیعهد
زمان بدون ملاحظهٔ خستگی و تشنگی ایشان که شصت و هفت فرسخ راه پیموده بودند،

۲. ملی: «شاهزاده».

۱. مجلس: «حضرت صاحبقرانی و تأییدات آسمانی».

در همان لحظه مصمم جدال شد. چون در تصرف [۳۳۱] سرکوب و پشته از خیالات خام رومیان آگاه شده بود، نخست لشکر قیامت اثر را حکم به یورش آنها فرمود. از طرفی حسن خان قاجار قزوینی با افواج قاهره خوئی و ایروانی و نخجوانی، و از سمتی دیگر نجف‌قلی خان گروس و جعفرقلی خان مرنندی و قاسم خان ترکمان و محمد رضاخان برادر ابراهیم خان بادکوبه [ای] با سربازان تبریزی و مرنندی چون دعا‌های مستجاب بر آن پشته‌ها یورش برده و از گلوله‌های پی‌درپی توپ و خمپاره رومیان روی باز پس نکرده بر فراز پشته رسیدند^۱ و افواج ابواب جمعی حسن خان کمال کوشش و جلادت به عمل آورده توپخانه رومیان را متصرف گردیدند.

چاپان اوغلی چون این نوع جانفشانی از لشکر ایرانی ملاحظه نمود، جمعی دیگر را به امداد اشخاصی که در سرکوب‌ها مشغول جدال بودند پای تهور برگشود. رومیان در فراز پشته مردانگی‌ها کردند و یک‌دفعه توپ‌خانه خود را پس گرفته بار دیگر از وقوف و جلادت حسن خان به طوری که گرفته بودند، سپردند. بالجمله ازین جسارت رومیان حوصله حضرت ولیعهد زمان به سر رسید و نوبت جدال در آن دشت پهناور گردید. قول همایون و تیپ امیرخان خالو را که در برابر تیپ چاپان اوغلی و تیپ سلیم پاشا بود، حکم به یورش داد و سایر تیپ‌های میمنه و میسر و قلب و جناح را کلاً بر سر تیپ‌های رومیان فرستاد.

آن دریا‌های مواج به یک‌دفعه از جا حرکت و روی به افواج رومی آوردند و رومیان نیز در اوّل وهله^۲ خیرگی کرده پای ثبات افشردند. در آن یورش لطفعلی [خان] کنترل که بر سر توپخانه رومیان تاخته دو نفر توپچی را نیز از پا درانداخته بود، به سبب گلوله [ای] که بر دهانش خورد فی‌الفور بمرد. بالجمله در آن هنگامه کار از پیکار توپ و تفنگ درگذشت و از آمیزش آن دو سپاه کینه‌خواه نوبت جدال خنجر و شمشیر گشت.

القصة از تفصّلات خداوندگار کارساز و بخت بلند صاحبقران عدو گداز و سعی حضرت ولیعهد جلادت‌انباز و دلیری دلاوران ظفر طراز، چاپان اوغلی کار را دیگرگون دید و سلامتی تن را خواسته چون بخت وارون خویش برگردید. تا اندرون سنگر در

۲. ملی: «وحله».

۱. ملی: «رمیدند».

جایی درنگ ننمود. سواره بی نظام لشکر ظفر اثر در عقب او پای جلادت برگشود. حافظ علی پاشا که در تسخیر توپراق قلعه اصراری داشت، بعد از فرار چاپان اوغلی در عقب او روی به سنگر گذاشت. چون ابراهیم پاشا مستحفظ سنگر بود، نواب ولیعهد زمان تصوّر فرمود که شاید آسیبی به سواره بی نظام رسد، لهذا توپخانه و پیاده نظام را علی التّعییل برداشته به امداد سواره بی نظام شتافت و ابراهیم پاشا ازین ملاحظه تاب درنگ نیافته روی برتافت.

چاپان اوغلی در سنگر نیز ثبات قدم نورزید و خاک بر فرق عار و ننگ بیخته روانه ارزنة الزّوم گردید. پاشایان دیگر هریک به طرفی گریختند و از عقب هر کدام جمعیتی مأمور گشته خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند. نواب ولیعهد مظفر با یک جهان فتح و ظفر وارد سنگر چاپان اوغلی بداختر شد و جمیع توپخانه و قورخانه و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احوال و ائقال^۱ کلاً کسب غازیان غضنفر^۲ شد^۳. هفتاد هزار جمعیتی که به همراه پاشایان در دعوا بود، بی اغراق معادل پنجاه هزار نفر از صدمه غازیان ظفر اثر روی به دیار سقر نمود. بالجمله حضرت والا یک روز به جهت ضبط اموال در سنگر توقّف کرد و روز دیگر به منزل خالباز که بهترین ییلاقات است، روی آورد.

این معنی از تحقیق گذشته و خود رومیان نیز درین مسئله متّفق گشته اند که هرگاه رای مبارک نواب نایب السّلطنه در همین سال و سال قبل تعلق گرفته بود، به یک عزیمت ولایت ارزنة الزّوم را تصرّف می نمود. هر قدر اُمنّا و وُزراء و اُمرّا اصرار کردند، در جواب فرمود که امروز دولت اسلام منحصر به ایران و روم است و در حقیقت دولت روم سپری است فی مابین قرالات فرنگ و این دولت ابد ملزوم. ستیزه این دولت با دولت علیه عثمانی تیشه بر پای خود زدن است و دشمنان را بر سر کار آوردن. همان بهتر که باب صلح زنیم و خصم را با کمال قدرت از خود ممنون کنیم. از همان منزل خالباز حضرت میرزا محمد تقی آشتیانی مستوفی را با احکام بلیغه نزد [۳۳۲] محمد امین رثوف پاشا گسیل ساخت و بعضی تکالیف درباب قرار کار مصافات کرده خود به اقامت پرداخت.

۱. ملی: - «و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احوال و ائقال»؛ با استناد به نسخه مجلس. ۲. مجلس: «غظنفر». ۳. مجلس: «آمد».

محمدامین رثوف پاشا بعد از وصول میرزا محمدتقی عرض نمود که با توقّف موبک اشرف درین سرحدّ، کار موافقت ممتنع است و وقوع مسالمت و قرار کارها در ابتدای بهار به تعیین وکلای طرفین واقع. نواب نایب السلطنه تدبیر او را پسندیده میرزا محمدتقی را احضار فرموده به جانب تبریز راجع گردید. مژده این فتح نمایان در هشتم شهر ذی حجة الحرام در چمن سلطانی به عرض داور دوران رسید و حضرت والا مورد تفقّدات گوناگون گردید. حسن خان قاجار قزوینی شیراوژن ملقب به سار و اصلان شد و هریک از جانفشانان به علاوه لقب ارجمند خانی از اعطاء خلّاع فاخره قرین افتخاری بی پایان آمد. تاریخ این فتوحات نمایان از کلک مؤلف مدحت ارکان تراوید و به جهت یادگار درین نامه فصاحت شعار ثبت گردید.

لمؤلفه:

عبّاس شاه غازی شد سوی روم و آمد
از طالع شهنشاه آن مرز و بوم مفتوح
شهباز دولت آورد از طالع شهنشاه
آباد صعوه مغلوب ویران بوم مفتوح
کی باشد ای خداوند کز فریاری بخت
هم بوم هند مغلوب هم شام روم مفتوح
صد رسم تازه آورد تا کرد خصم مغلوب
وان مرز بی نهایت از آن رسوم مفتوح
شد فتح هرچه باره زان جیش بی شماره
یا کرده حصن گردون جیش نجوم مفتوح
بر منبر مُدُن شد هر عالمی سخن سنج
بر چهر هرچه نادان باب علوم مفتوح
تاریخ فتح از عقل شد خاوری طلبکار
گفتا ز شاه عبّاس ابواب روم مفتوح

ذکر تعیین نواب شاهزادگان به خرابی ساحات بغداد و شهر زور و حرکت موکب اعلی به جانب عراق و وقایع بلای و باو غیره تا هنگام ورود خسرو آفاق به دارالخلافة جاوید میثاق

بعد از وصول مژده فتوحات حضرت ولیعهد مظفر رای همایون صاحبقران ظفر پرور بر آن^۱ مقرر شد که چون هنگام گزک و فرصت است، عقاب رایات ظفر آیات به عزم استخلاص ولایت بغداد بال فیروزی فال گشاید، شاید به این وسیله سعادت زیارت مشاهد مطهره عتبات عالیات نیز رخ نماید، لهذا در منقلای موکب فیروز، اولاً نواب محمدحسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم را با سواره و پیاده ابواب جمعی آن حدود و ده عراده توپ البرزکوب به صوب بغداد نامزد نمود و امیرکبیر محمدقاسم خان قوانلوی قاجار را با قادراندازان^۲ استرآبادی و هزارجریبی به التزام رکاب معزی الیه روان فرمود. پس از آن نواب عبدالله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه را به انضمام سواران خمسه [ای] و پیادگان استرآبادی^۳ و سمنانی و دامغانی به تسخیر ولایت شهر زور مأمور ساخت و مطلب خان و ذوالفقارخان دامغانی را نیز با دستجات مأموره در رکاب حضرت معزی الیه به سربازی درانداخت و از امراء با اعتبار فضل علی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان هریک با سواره خویش مأمور و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی، که خدمت لشکرنویسی نیز داشت، به جهت رسانیدن مواجب و علوفه سپاه منصور از مأموریت مسرور شد. این جمعیت موفور در بیست و دویم شهر ذی قعدة الحرام از چمن سلطانیته روانه و ظهور این مراتب حرکت موکب اقدس را نیز بهانه آمد. در روز چهارشنبه سیم شهر ذی حجة الحرام از چمن مزبور حرکت دست داد و عید اضحی را در چمن بیجین من محال اسفندآباد به سر برده روی سعادت به چمن پارسبیج نهاد. مژده فتوحات دُراری بحار خلافت در آن سرزمین به گوش هوش صاحبقران بی قرین رسید و صورت ماجرا از کلک دیران ایشان به این سیاق

۱. ملی: - «پرور بر آن».

۲. تیرانداز و کمانداری که تیر او خطا نکند. (معین، ذیل قادرانداز).

۳. مجلس: - «استرآبادی».

محزّر گردید که: نواب محمدحسین میرزا ولایات مندلیج و جستان^۱ و بدرائی^۲ و زرباطیه^۳ را از طالع فیروز خسروی مسخر و به خیال عزیمت بغداد در منزل بعقوبه ماوی و مقرّ دارد و داود پاشای وزیر بغداد، جناب سیّد عبدالله شبّرا^۴ به شفاعت برانگیخته و عبدالله میرزا نیز در سامان شهرزور و ایل بابان تا توانسته [۳۳۳] خون‌ها ریخته است.

از آن جا که همواره نیش بانوش توام و ماتم و سور با هم است پس از دو روز اخبار متواتره رسید که بلای و بایی عظیم در اردوی نواب شاهزادگان لازم التکریم افتاده و هردو اردو را متفرّق کرده است و هرکسی به دیاری و هر تنی به مرغزاری روی آورده و مطلب خان سر کرده دسته دامغانی نیز ازین بلاجان داده. بالجمله این بلا نیز در اردوی همایون سرایت کرد و بر سبیل استمرار هر روز جمعی را به معرض تلف درآورد. احدی را جرأت این عرض نبود تا این که مفخرالسادات میرزا محمدحسین اصفهانی حکیم باشی زبان به عرض این مراتب گشود. چون یکی من جمله تدبیرات، از جمعیت دور بودن و در متنزهات و ویلاوات آسودن است، لهذا صاحبقران اعظم به مفاد «عرفت الله بفسخ العزائم» عزیمت بغداد را موقوف داشت و لشکر ظفر اثر را مرخص اوطان نموده با معدودی از خواص محارم در باغات خارج شهر همدان و دامنه کوه الوند چند روزی بار اقامت گذاشت. از اتفاقات، این بلا در آن ولا نیز سرایت کرد و چند نفر از خاصان حضرت را عقاب مرگ به چنگال و با اسیر آورد.

جعفرقلی خان نوایی قوریساول باشی و دوستعلی خان بسطامی معیرالممالک و میرزا مقیم مستوفی ساروی مازندرانی، تصدّق فرق فرقدسا شدند و این بنده مدحت گزار نیز نیم شبی گرفتار این رنج جان گزا آمد. چون بلای و با از قرار تجربه سه مرتبه است و این بنده به مرتبه اولین که عبارت از خفگی قلب و پیچش سر باشد گرفتار گشتم، لهذا از استعمال آب سیر و تریاک از مرض موت درگذشتم. خلاصه موکب اعلی از دامنه الوند نیز نهضت آرا و روزی چند که عبارت از ایام عاشوراست، و در قصبه نهاوند بهشت

۱. امروزه جصان خوانند در جنوب غربی بدره در خاک عراق امروزی قرار دارد.

۲. امروزه بدره خوانند در جنوب غربی زرباطیه.

۳. زرباطیه در شمال غربی مهران در خاک عراق امروزی.

۴. ملی: «شیراز».

مانند اقامت آرا گردید. اگرچه وجود مسعودش را به سبب هواخوردگی^۱ عارضه [ای] رسید، ولی - الحمد لله والمنه - از یاری حضرت خالق و سعی اطبای حاذق، آن ذات کامل الصفات آسیبی ندید. امیرمعظم اللهیار خان دولوی قاجار که از قرار نگارش به سرداری سپاه ظفر همراه از چمن سلطانیه به سامان آذربایجان شتافت، بعد از شکست^۲ چپان اوغلی به تبریز رسیده و از همانجا با جمعیت ابواب جمعی برگردیده در بلده نهاوند از شرف بساط بوسی اعتباری کامل یافت.

تقریباً در این سال در ولایات آذربایجان و عراق و فارس و غیر آن معادل یکصد هزار نفس از بلای وبا جان دادند و بار اقامت در صحرای عدم گشادند. خلاصه بعد از تعزیه داری جناب خامس آل عبا - علیه التحية والثنا - چند روزی نیز در دارالسُرور بروجرد به عیش و نشاط به سر شد [و] نَوَاب محمدتقی میرزا از پیشکش های گوناگون به شاهنشاه عدالت مقرون و تعارفات از حد افزون با امنای دولت همایون خدمت گزار و چاکرپرور آمد.

بعد از آن که از شدت این بلا در دارالخلافة طهران^۳ و عرض راه اطمینانی دست داد، موکب فیروز به عزیمت رجعت به مقرّ خلافت روی نهاد. دو^۴ روزی در روضه مطهره معصومه قم به زیارت سر شد و روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و دو بیست و سی و هشت، عرصه دارالخلافة از یمن ورود شهریار مظفر جنت سیر و سپهر اثر آمد.

ذکر وقوع واقعات در دارالخلافة اعم از خبر فتوحات آذربایجان و صفحات ترکمان و وصول نَوَاب شاهزادگان و غیر آن و سایر وقایع زمان جنت سبز سپهر خضرا

از جمله اخبار ساژه که در دارالخلافة طهران به عرض خسرو صاحبقران رسید،

۱. مجلس: + «فی الجملة». ۲. مجلس: - «شکست». ۳. مجلس: - «طهران».

۴. مجلس: «و».

یکی آن‌که در ایام غیبت ولیعهد دوران، متمرّدین ولایت وان به مرافقت اکراد بدنژاد علی الغفله بر سر سلماس ریختند و پس از غارت بی‌کران خون جمعی بی‌گناه را با خاک راه آمیختند.

نوّاب ولیعهد دوران بعد از مراجعت به دارالسلطنه تبریز، یوسف خان گرجی را با دسته بهادران و فوج روسیه نو مسلمان به دفع آنها گماشت و پس از حرکت یوسف خان از سلماس، عثمان بیک هرتوشی و نصیرخان بیک، ولد مصطفی خان حکاری [۳۳۴] که با پدر رفتاری برخلاف آداب فرزندی و بُردباری داشت، با سه هزار نفر از اکراد آن حدود روی به مقابله یوسف خان گذاشت.

از بخت فیروز خسروی شکست کامل به طایفه اکراد رسید و عثمان بیک و نصیرخان بیک هریک روانه دیار ادبار گردید. یوسف خان بعد ازین فتح نمایان به عزم تسخیر قلعه باشقلان رایت برافراخت و از ابتدا برجی را که در برابر قلعه بر فراز پشته و از قادراندازان اکراد مشحون گشته بود، به فاصله دو ساعت مسخّر ساخت. قلعه باشقلان نیز به سهولت به دست آمد و مستحفظین قلعه و برج کلاً عرصه شمشیر مجاهدان حق پرست شدند. یوسف خان، ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب^۱ عسکرخان افشار ارومی به دربار ولیعهد نامدار فرستاد و تفرقه ایلات را از هر طرف جمع آوری کرده در امکنه قدیم منزل داد. مصطفی خان حاکم حکاری که خود را از اولاد خلفای بنی عباس می‌داند، با هزارگونه امیدواری به تبریز آمد و ساغر آمالش از باده تفویض حکومت آن ولایت لبریز شد. درازاء این موهبت عظمی، یک نفر صبیّه خود را نامزد حرم محترم نوّاب محمد میرزا ولیعهد ثانی نموده با اوضاعی شایان به دربار ولیعهد دوران فرستاد و از ظهور قبول این منظور رایت مباهات برافراخت. بعد از مراجعت او، نصیرخان بیک پسرش از دیار فانی رخت بریست و مصطفی خان فارغ از مخالفت پسر نادان بر مسند حکومت حکاری برنشست.

یوسف خان دوست نفر از فوج بهادران را به محافظت قلعه باشقلان گماشت و خود راه^۲ دارالسلطنه تبریز برداشت. نوّاب ولیعهد دوران، ایالت ولایت خوی و سرداری

۱. همراه، به همراهی، به مصاحبت.

۲. مَلّی: «راه راه».

آن حدود را به امیرخان دولوی قاجار محوّل نموده اختیار قلعهٔ باشقلان و حکاری و کردستان را به عهدهٔ او مفوض فرمود. بالجمله در همین سال جناب میرزا عیسی فراهانی ملقب به میرزا بزرگ قائم مقام صدارت عظمی، که از التزام موکب ولیعهدی دور، و در دارالسلطنه^۱ تبریز مشغول انتظام امور بود، از بلای وبای عام درگذشت و آن منصب جلیل برحسب [امر] خسرو نبیل به جناب میرزا ابوالقاسم ولد آرشد او محوّل گشت. منصب وزارت حضرت ولیعهدی به حاجی میرزا موسی خان، ولد دیگر او محوّل شد و نعلش آن مرحوم با احترامی تمام روانهٔ ارض فیض محلّ گردید.

تاریخ وفات او از کلک مولف انشاد و درین روزنامه چه ثبت افتاد.

لمولفه:

افغان که رفت پاک وزیری ز روزگار

عیسی دم و خجسته قدم پیرو رهنمای

عیسی به نام و شد به لقب میرزا بزرگ

قائم مقام صدر به باب جهان گشای

فرخ وزیر راد ولیعهد ملک گیر

عبّاس شاه پور شهنشاہ پاک رای

زیبنده رخت و نیک پی و شاد و دلپسند

فرخنده بخت و پاک و دل و راد و پارسای

بس پاکدل زکثرت فکر خوشی طلب

بس نکته دان زهمت رای طرب فزای

از صلب شاه مرز عرب آن که ذات او

در انتظام شرع سزاوار مرحبای

جم را خلاص کردی از دام اهرمن

بهمن برون نمودی از کام ازدهای

گشتم جهان تمام و ندیدم چو او کسی
 از ابتدا گرفته گذشتم ز انتهای
 افتاد در ویا و بمرد آن جلیل مرد
 و زمردنش غمین همه یاران و اقربای
 عالم نهاد ورست ازین بی دوام دهر
 مینوگزید و رفت ازین ناپسند جای
 بگذر دلا ز ذکر عزای چنین بزرگ
 این قصه غصه پرور و این نکته غم فزای
 تاریخ فوت او را بنوشت خاوری
 قائم مقام ملک بین کشته از ویای

بالجمله خبر دیگر که در دارالخلافه جاوید سیر به عرض دارای^۱ دادگر رسید این که: در اوایل شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و سی و هشت، موازی دو هزار نفر از جماعت ترکمانان تکه^۲ ساکن مرو، به سالاری مراد سردار و تحریک والی خوارزم و اغوای خوانین اکراد چمشگزک حول و حوش ارض اقدس را تاختند و اسیر و مال فراوان گرفته به مراجعت پرداختند. نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا فرصت جمع آوری لشکر نیافت، لاجرم با هفصد نفر از سواره^۳ مروزی و غلامان جلادت نشان در عقب آن طایفه شتافت [۳۳۵] [و] در چهارفرسخی ارض اقدس به آن جماعت رسید.^۴ مراد سردار تکه جسارت ورزیده و خود را بر پشته [ای] کشیده در برابر سرکار شاهزاده به مدافعه کوشید. حضرت اشرف بی باکانه مانند شیر ثیان بر آن قوم روباه سان^۵ حمله آور شده و به اندک کوششی از اقبال بی زوال خسروی، بنیاد قرار ایشان را زیر کرد. اسرا و اموال را کلاً ریختند و توسن فرار برانگیختند. حضرت والا به نفس نفیس از عقب ایشان تاخت و معادل سیصد نیزه سرویکصد و پنجاه نفر اسیر از آن قوم بداختر گرفته به مراجعت ارض اقدس پرداخت. جناب معتمدالدوله العلیه میرزا عبدالوهاب نیز

۳. مجلس: «هفتصد سواره».

۲. ملّی: «یکه».

۱. مجلس: «دارای».

۵. ملّی: «روباسان».

۴. ملّی: «+ و».

در اواسط شهر ربیع الاول به اتفاق صید محمدخان جلایر حاکم کلات شرفیاب آستان کیوان پاسبان شد و حضرت شیخ الملة والدين، شیخ موسی نجفی هم به شفاعت وزیر بغداد استدعای استرداد ولایت مندلیج و دیگر بلاد، وارد دربار معدلت ارکان آمد.

نواب حسین علی میرزای، فرمانفرمای مملکت فارس در روز سه شنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول از شرف تقبیل سده سنیه اعلی مفتخر گشت. حضرت شجاع السلطنه نیز در پنجم شهر رجب المرجب وارد دارالخلافه [شد] و چون خوانین خراسان حضرتش را به داعیه خودسری نسبت داده بودند، بالطوع والرغبة از مرزبانی آن ملک درگذشت. خلاصه چون مدت هفت سال بود که نواب شاهزاده محمدولی میرزا بعد از عزل از^۱ والیگری خراسان در دارالخلافه طهران اوقات شریف را صرف می نمود و به سبب برخی رفتارهای ناهنجار که با اهالی محله آبهنه^۲ طهران که محل سکناي او بود به عمل آورد و درین مدت مدید^۳ مغضوباً در دارالخلافه طهران به سر می برد، لهذا درین سال فرخ فال به توسط نواب ظل السلطان علی شاه خجسته خصال او را از گوشه بی اختیاری برآورده به صاحب اختیاری دارالعباده یزد سرافراز فرمود. محمدزمان خان، خلف حاجی محمدحسین خان صدراعظم حاکم سابق یزد بعد از زیارت بیت الله الحرام به دربار فلک احتشام شتافت و از منصب نیابت استیفای ممالک که با برادرش عبدالله خان امین الدوله بود، اعتباری زیاده از حوصله او هام یافت.

۱. ملی: - «از».

۲. مجلس: «آبهند».

۳. ملی: «پدید».

بخش ۱۰

بهاریه سال فرخ مآل قوی ئیل مطابق با سنه
یکهزار ودویست و سی و هشت هجری و مأموریت میرزا محمدعلی آشتیانی به
ولایت ارزنة الزوم و تفویض اموربابان به ولیعهد دوران

جلوه آرای قله البرز مثال سپهر، اعنی دارای جبل آرای مهر درین سال میمون مآل
خجسته چهر بعد از انقضای نه ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز مبارکه جمعه بیست
و هشتم شهر رجب المرجب سنه یکهزار ودویست و سی و هشت هجری مطابق قوی ئیل
ترکی از هامون حوت به قلّه جبل حمل میل نمود و نوباوه سرو آزاد قلعه سرحد ولایت
گلشن را که به عدوان در تصرف والی بهمن بود، از فرحشمت خسرو بهار گشود.
شهبازگان قوای نامیه هریک در حدی از مملکت خراسان چمن فرمانروا گشتند و برخی
نیز مایل گشت کوه و دشت گشته از والی گری ولایت گلشن درگذشتند. خسرو گل بر قله
البرز مثال گلبن قرار یافت و از چهر تابناکش انوار آتش طور بر ساحات گلزار و مرغزار
تافت. شیخ عمامه دارشکوفه تکالیف والی چمن را از دارای بهار شنید و از دارالخلافه
گلشن برگردید و وقایع نگار عندلیب به حمل خزاین ارض فیض فرض چمن به مخزن
روضه مطهره گلزار رخت کشید. سفیران باد نوروزی به ذهاب و ایاب پای گشادند و
صدراعظم ابر آذار^۱ را بعد از نظم ممالک گلزار به چمن دیگر جای دادند [و] عهد
موافقت دارای بهار و سلطان مرغزار به وکالت قائم مقام ابر آذار و سفارت صرصر نجیب

۱. ملی و مجلس: «آذار».

شعار به هم بسته شد و زمام اختیار شهرزور چمن به کف کفایت باد نوروزی، که نایب سلطان بهار است، پیوسته آمد. معتمدین شمال و صبا به نیابت دارای بهار به طوف کعبه گلزار شتافتند و صحن دیوان خانه سلطنت و [۳۳۶] بزم ایوان خلافت به جهت جلوس میمنت مأنوس شاهنشاه معدلت آیت آرایشی تازه یافتند.

بعد از انقضای بزم نوروزی چند روزی به^۱ بهجت و عشرت اندوزی به سر شد و دارای کشور را نوبت اهتمام در نظم مهام بحر و بر. از قرار تحریر و عرض حضرت ولیعهد دوران، سلطان محمودخان خداوندگار مرزوبوم روم، محمدآمین رثوف پاشای سرعسکر ارزنة الزوم را در باب کار مصالحت با این دولت ابد ملزوم، وکیل ساخت و مشارالیه نیز در خدمت حضرت ولیعهدی به عرض مراتب معلومه پرداخت. شاهنشاه فیروزی لوا هم، نایب خلافت عظمی را به اتمام این مهم وکیل فرمود و معزئ الیه نیز میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی را به ولایت ارزنة الزوم گسیل نمود. بعد از ملاقات طرفین با یکدیگر، گفتگویی صادقانه کردند و دو وثیقه ترکی و فارسی مشعر بر فصول چند نوشته به هم سپردند.^۲

چون کار موافقت و مسالمت دولتین علیتین در همین سال به وساطت جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و نجیب افندی سفیر آن دولت با احتشام انجام یافت، لهذا بنده مؤلف از تحریر وثیقه مزبور عجله روی برتافت. به خواست خدا صورت عهدنامه مبارکه در محل خود ایراد و خوانندگان را از ملاحظه آن قرار کار مواحدت دولتین خداداد مستفاد خواهد شد و هم درین سال خدمات سرحدیه ولایت بابان به عهده کارپردازان حضرت ولیعهد دوران مقرر شد و از اهتمامات ایشان، عبدالله پاشا از حکومت شهر زور معزول و محمودپاشا والی گشته، عامل شغل و عمل معتبر گردید. ابراهیم خان بادکوبی با سربازان تبریز و مراغه به آن طرف شتافت و تا کرکوک و موصل رفته و پیشکش ها گرفته قلعه کوی را مسخر ساخت.

۱. مجلس: - «به».

۲. مجلس: «می بردند».

ذکر تصرف داود پاشای وزیر بغداد در قصبه مندلیج و مأموریت نواب
 محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله به استرداد قلعه مزبور از گماشتگان آن وزیر
 گیج و پشیمانی داود پاشا و مراجعت شیخ موسی و مأموریت وقایع نگار به آن ولا

بعد از آن‌که داود پاشا جناب شیخ موسی نجفی را به استدعای عفوزلات و
 استرداد قلعه مندلیج به دربار عالم مدار برانگیخت، به تصور این‌که با وجود توقف جناب
 شیخ در دارالخلافه اکنون تصرف در مندلیج منافی رای امنای دولت قاهره نیست، رشته
 انقیاد را بگسیخت. مصرف افندی نام معتمدی از خود را با حشری ابنوه مأمور کرد و
 مشارالیه قلعه مزبوره را به شرارت اشرار از آن‌جا مفتوح آورد و ایمانی خان حاکم فراهان
 که مستحفظ قلعه بود، راه فرار برداشت و محمدعلی خان کلهر به سبب ثبات قدم
 دستگیر گشته روی به دارالسلام بغداد گذاشت. بعد از عرض مراتب مزبوره به دارای
 جهاندار آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و نواب حشمت‌الدوله مجدداً به استرداد
 قلعه مزبوره مأمور گردید خسروخان غلام‌گرچی خاصه، که از توادزادگان ولایت تفلیس
 و از اسرای سال سرداری ایشپخدر سردار مملکت قفقاز است، با جانبازان بختیاری از
 درگاه آسمان جاه شهریاری امداد او را نامزد شد. قبل از ورود خسروخان، از طالع فیروز
 خسرو دوران، قلعه مزبور به تصرف امیرزاده آسمان مسند آمد.

تبیین این مقال آن‌که، نواب امیرزاده بعد از زیارت احکام علیّه با معادل پنج‌هزار
 سوار جرّار و پنج عرّاده توپ آتشبار از دارالدوله کرمانشاهان حرکت نمود و در همان روز
 ورود از یورش جنود مسعود کلهر و زنگنه و صاعقه‌باری توپ دوزخ روزنه، قلعه [ای] به
 آن استحکام را از فرّ طالع شاهنشاه فیروزی غلام در ظرف سه ساعت و نیم گشود. تیغ
 هندی میلاد و خنجر مصری نهاد، بر جان اشرار بغداد نهاد و قریب هشتصد نفر از آن
 فرقه را در درکات نیران جای داد. صورت این فتح نمایان در اواخر شهر شوال‌المکرم به
 عرض شاهنشاه معظّم رسید. خسروخان غلام‌گرچی مأمور به توقف [در] مندلیج گشته

نَوَاب^۱ [۳۳۷] حشمت‌الدوله محمد حسین میرزا به دارالدوله کرمانشاهان برگردید. لقب حشمت‌الدوله، در آن اوقات یافت و از اعطای شمشیر مجوهر به وادی مباحات شتافت. داود پاشای وزیر ازین سوء تدبیر پشیمان شد و معتمدی را با عریضه به دربار علیه فرستاده به معاذیر ناموجه رطب‌اللسان آمد. جناب شیخ موسی شفاعت او را زبان به ضراعت بگشود. شاهنشاه مروّت آیت از فرط رعایت جانب شرع مطهر معاذیر داود را قبول فرمود و شروطی چند با جناب شیخ به میان آورد و صورت شروط را در فرمانی، که به افتخار داود پاشا شرف صدور یافت، حکم به تحریر کرد:

اوّل آن‌که، از خانقین عرب و عجم الی بغداد در سر جسر و شریعه امام اعظم، مراسم باج‌خواهی از زوّار عجم موقوف گردد.

دوم آن‌که، خزانه نجف اشرف را که در فتنه جماعت وهابی به ارض فیض فرض کاظمین - علیهما السلام - آورده‌اند، باز به اطلاع معتمدین عتبات عالیات و معتمدی معتبر از جانب این دولت جاوید سمات برگردانند و طومار ممهوره به دربار معدلت سمات ارسال دارند تا مستوفیان دیوان اعلی در دفاتر معلی ثبت آرند.

سیم آن‌که، در نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین - علیهما السلام - حُکام خوش رفتار برگمارند و به توقیر و احترام علمای شیعه از عرب و عجم و رفتار با زوّار آن روضات ارم توأم همّت مصروف دارند و دعاوی^۲ شرعی اهالی عجم به مجتهدین شیعه رجوع نمایند و از عهده این مهمّات حسب‌الواقع برآید.

چهارم آن‌که، علی‌العجاله مبلغ پنج هزار تومان زر مسکوک به شکرانه این حسن سلوک به دربار معدلت کیش ارسال دارد و همه ساله نیز همت بر انجام این خدمت گمارد.

بالجمله حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع‌نگار به انجام این خدمات به اتّفاق جناب شیخ موسی مأمور شد و مقرر گردید که بعد از آن‌که داود پاشا فقرات مفصّله را قبول کرد، وثیقه معتبری نوشته ممهور به مهر علمای اعلام و اشراف و اعیان دارالسلام به حضرت وقایع‌نگار سپارد و گماشتگان نَوَاب حشمت‌الدوله محمد حسین میرزا به

۱. ملی: «نواب».

۲. ملی: «دعای».

تخلیه قلعه مندلیچ پردازند و به معتمدین وزیر تسلیم سازند. بعد از ورود وقایع نگار به آن دیار، وزیر مزبور مخالفت آن احکام علیه را در قوه قدرت ندید و جمیع شروط را ممضی داشته معتمدی از خود به اتفاق حضرت وقایع نگار و^۱ پیشکشی سزاوار به دربار کیوان مدار گماشته مشارالیه را مقضی المرام راجع گردانید.

ذکر تغییر و تبدیل ولات^۲ خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت پاسبان باشی گری و سایر امور ایام

خوانین مملکت خراسان چون ملاحظه نمودند که نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا را حریف شمشیر و تدبیر نیستند، لهذا تدبیرات اندیشیده از قراری که ذکر شد نواب معزّی الیه را در حضرت خلافت - العیاذ باللّه - به داعیه خودسری نسبت دادند و گاه و بی گاه به وساطت معتمدین خود گنجینه این ترّهات را سر می گشادند.^۳ اگر چه دارای عاقبت نگر را علت این ترّهات معلوم بود و اعتنایی به این مزخرفات نمی فرمود، ولیکن نواب شاهزاده به محض اطلاع ازین اوضاع مصلحت خود را در استعفا دید و در حضرت سلطنت به دقت تمام و رقت مالا کلام مستدعی ترک ایالت گردید. صاحبقران اعظم منظور او را از کمال فراست دریافت نمود و چون نواب علی نقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه قزوین داوطلب این خدمت شده بود، لهذا منصب^۴ والی گری مملکت خراسان را به او مفوض فرمود. مشارالیه لقب^۵ حجة السلطانی یافت و در غره شهر رمضان المبارک به پیشکاری جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب و وزارت حضرت میرزا ابوالقاسم اصفهانی مستوفی به صوب خراسان شتافت. اختیار ولایت بسطام نیز به نواب شاهزاده اللهویری میرزا رسید و به همراهی نواب حجة [۳۳۸] السلطان روانه آن سامان گردید.

۳. ملی: «سر می گشایند».

۲. ملی «ولایت».

۱. ملی: - «و».

۵. ملی: «گفت».

۴. مجلس: - «منصب».

چون صاحبقران اعظم معامله ایالت مملکت خراسان را به جهات چند عاریه فهمید، لهذا نواب امام وردی میرزای ایلخانی ایل جلیل و سرکشیکچی باشی درگاه نبیل را که برادر صلبی و بطنی نواب حجة السُّلطان است، به عاریه مأمور به ایالت قزوین گردانید تا خدمات درب سرای همایون معطل نماند. میرزا اسدالله نوری وزیر عسکر به لقب ارجمند پاسبان باشی سرافراز شد و از تفویض خدمت کشیک سرای همایون در غیبت موکب ایلخانی بین الاقران قرین اعتبار و اعزاز آمد. چون مشاغل او در امورات عسکر زیاد بود، لهذا بر حسب امر اعلیٰ مستوفی الثانی میرزا هدایت الله ولد مشارالیه به نیابت پدر به انجام این خدمت اقدام نمود. به نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس اذن مراجعت داده شد و نواب شجاع السُّلطنه به رفاقت معزی الیه و به جهت آثار به عیش و نشاط و صحبت ارباب انبساط به سر برده باز بر حسب احضار در هفدهم شهر ذی قعدة الحرام روی ارادت به کعبه آمال آورد.

ذکر ترک عزیمت سفر درین سال خجسته فز و وقایع واقعه در دارالخلافة جاوید اثر و زیارت [حضرت] معصومه (ع)

چون درین سال در اطراف ممالک محروسه سلطانی کاری که موجب حرکت رایات ظفر مبانی باشد، نبود، لهذا صاحبقران اعظم^۱ ترک عزیمت سفر کرده اوقات همایون را صرف صید و شکار در بیلاقات شمران و قرب جوار می فرمود. چون شعبه [ای] از جبل مرتفع مطول البرز در شمال دارالخلافة طهران به دو فرسنگی واقع و بلوک شمران در دامنه آن جبل مرتفع است، لهذا شاهنشاه آگاه را در هنگام توقف بیلاقات شمران خیال صعود بر فراز قله^۲ آن کوه باشکوه، خورشیدوار از گریبان خاطر انورش سربرزد و فزاشان با فز و شان دو روز قبل از حرکت حضرت صاحبقران خیمه و

۱. مجلس: «معظم».

۲. ملی: «قلعه».

خرگاه سپهر ارکان را در آن جا برده، سپهری دیگر بر فراز آن کوه سپهر اثر بر پا کردند و مباشرین کارخانجات سلطنت انواع مأكولات از اطعمه و اشربه و فواکه و غیره به قدر گنجایش چند روزه برده سفره عام در آن کوه سیمرخ مقام گسترده. شهریار با احتشام در اوایل شهر ذی قعدة الحرام در روزی سعادت فرجام سوار بر باره صرصر تک کوه مقام و با جمعی از ملک زادگان و خاصان با احترام، عازم آن قلّه کوه فلک فرجام شدند. از قراری که خود از لفظ گوهر بار شاهنشاه تاجدار شنیدم، از هنگام حرکت اعلی از قصر کاوس امامزاده قاسم تا وصول بر فراز کوه، مدت چهار ساعت تمام توسنن باد پاره سپار از گام بدند. بر فراز آن کوه چشمه ای است که در شدت گرمای تابستان آبی که از آن چشمه می تراود، بی امتداد زمانی منجمد می گردد و قرن های نامعدود است که کوه کوه یخ در قلّه آن کوه بر سر هم ریخته و آب سیال و صخره صمّا با هم آمیخته است.

رودخانه کرج که از سمت غربی دارالخلافة به بلوک شهریار جاری و رودخانه جاجرود که از طرف شرقی به بلوک ورامین ساری است، چشمه هر دو یکی [است] و در همان مکان واقع بی شکمی است. هوایش در ایام تابستان به مرتبه [ای] سرد است که زیست بی آتش ممکن نیست. آیا سورت سرمای زمستان چیست؟

خلاصه شب ها بر فراز آن کوه آتشبازان زبر دست به حکم حکمران هر بلند و پست سحرپرداز و شعبده باز بودند و اهالی دارالخلافة، انوار آتش موسی را در آن کوه طور آسا مشاهده می نمودند. مهدی قلی خان دولوی قاجار از شدت سرما از پای تا سر منجمد گردید و جناب جالینوس انتساب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه از پیمودن آتش سیال آن انجماد را رفع گردانید.

مولّف قطعه غزلی در آن اوقات انشاد و بر فراز قلّه آن کوه به خاکپای همایون فرستاد. موازی یک قطعه کبک دری زنده [۳۳۹] که از طیور آن جبل ارزنده است، به انعام این بنده مقرر شد و از ظهور^۱ این عاطفت عظمی بر امثال و اقارن مفتخر آمد و هی هذّه. لمولّفه :

ساحت قلّه البرز که شه جسته مکان

عرصه طور و در آن نور خدا گشته عیان

بندگان در طلب نور تجلی چو کلیم
 ربّ ارنی همه را ذکر لب و ورد زبان
 همگی ما صدق آیه فاخلع نعلیک^۱
 همگی ما حاصل پایۀ پور عمران
 زان تجلی شد اگر سینه سینا روشن
 زین تجلی شده روشن همه تن کون و مکان
 زان تجلی شد اگر جسم جهانی بی روح
 زین تجلی شده ساری به تن مرده روان
 زآن تجلی شد اگر موسی عمران مدهوش
 این تجلی سبب قوّت هوش است و توان
 هر طرف آتشی افروخته از امر ملک
 که همی گویی از آتش موسی است نشان
 کوه طور آمد و هم وادی ایمن الحق
 اینک این نور حق و آتش موسی برهان
 خاوری کحل بصر خواه از آن سنگ که یافت
 شرف از نور حق و دیده فروز است چنان

ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمد حسین خان صدراعظم
 و موجبات رحلت او ازین سرای وحشت توام و غیره

جناب حاجی مزبور از جمله کدخدا و کدخدازادگان معتبر دار السلطنه اصفهان و
 به سبب وفور فراست و کیاست در امور معاملات و داد و ستد با مباشرین و رُعات و
 جلب منافع و مداخل از جمیع امورات، بسیار ماهر و نکته‌دان بود، از فرط کیاست

۱. سورۀ طه، آیه ۱۲.

متدرّجاً از مرتبه اولین، پایه پایه ترقی کرده تا بالاخره به منصب ارجمند ایالت دارالسلطنه اصفهان برقرار گردید و چندی پس از آن عمل به دربار دولت ابد مدّت شتافته به شرف منصب رفیع صاحب دیوانی و مستوفی الممالکی رسید و از آن مرتبه ترقی کرده بعد از وفات جناب میرزا محمد شفیع - رحمه الله علیه - صدراعظم شد و دربارش مرجع اهل عالم آمد.

جناب عبدالله خان ولد اسنّ [و] ارشد خود را که در اصفهان بیگلریگی آن سامان بود، به دارالخلافه آورد و او را در دیوان اعلی مستوفی الممالک کرد. با وجود کثرت مشاغل در دربار دولت، باز به سبب وفور مداخل دست از ایالت اصفهان برنداشت و سالی یک دفعه چند ماهی به آن سامان رفته قرار در کارها می گذاشت. ولدش عبدالله خان امین الدوله خیالی در خاطر پخت که ولد خود میرزا علی محمد خان را به جای خویش در اصفهان بیگلریگی سازد و بدون مداخله پدر عالی مقدار به جلب منافع آن ولایت پردازد جناب والد بزرگوارش به این معنی راضی نبود و او را منع می نمود. بالاخره حضرت عبدالله خان، حدیث احترام ابوت و بُنوّت را فراموش کرد و به توسّط محارم بیرون و اندرون و تقبّل پیشکش و خدمت فراوان، حضرت صاحبقرانی را به این معنی راضی آورد. صدر معزی الیه بعد از اطلاع ازین داستان چاره دفع این واقعه را نداشت، لهذا از فرط غم و اندوه فراوان مریض گشته تن به بستر ناتوانی گذاشت.

[مصر]ع: از قضا سرکنگبین صفرا فزود

و علّت مزمن یرقان قبل از سابع رخ نمود. جناب عبدالله خان بدون اطلاع پدر فرمان ایالت اصفهان را به جهت سپر^۱ حاصل کرد و روزی پسر را با خلعت ایالت فرمان حکومت بر سر زد و بدون اخبار به محضر پدر حاضر آورد. از اتفاقات در همان حالت مؤلف این رساله به جهت عیادت جناب صدارت در آن محفل رسیدم و اوضاع و احوال صدر بینوا را بالمشافهه دیدم. بعد از آن که نبیره خود را صاحب منصب خویش دید بی اختیار آهی سرد از دل پر درد برکشید و در بستر در غلطید. روز به روز مرض تزیاید یافت و در صبح روز چهارشنبه سیزدهم شهر صفراالمظفر سنه یکهزار و دویست و سی و

نه، به سوی دیار آخرت شتافت.

در حقیقت صدری کریم بود و در ایام اختیار در کار با عموم اهل روزگار به ریزش و بخشش زندگانی می نمود. خدمات دیوان صدارت بدون اسم مزبور به علاوه منصب مستوفی الممالکی به حضرت عبدالله خان ولدش عنایت شد و از ظهور این عارفه کبری قرین مفاخرتی بی نهایت آمد. تاریخ [۳۴۰] وفات صدر عالی قدر از کلک مولف تراوید و درین روزنامه چه ثبت گردید.

[مصر]ع: حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

لمولفه:

معدن جود و سخاوت صدراعظم ای دریغ
رفت و از آن رفتنش چشم امل در خواب شد
آن حسین اسم و حسن رسم آن که باب جاه او
سجده اهل یقین را تالی محراب شد
تا کلید کلک او در قفل روزی شد به چرخ
باب های بسته را از جود فتح الباب شد
از رسوم او فرو بگرفت عالم را ادب
زان که ذات پاک زادش منبع آداب شد
گردن همت نشد از پنجه رادش رها
پنجه اش برگردن جود و سخا قلاب شد
درد فقر مستمندان جهان را شد طیب
در مزاج فقر جودش تالی جلاب شد
تا شهاب کلک او اندر هوای دهر تاخت
ز آسمان ملک دیو مفسدت پرتاب شد
از قضای مبرم تب جسم او آمد بتاب
رشته ارباب آز از این بلا بی تاب شد
حیف از آن ذات شریف او که در باب ملک
کارگاه انتظام ملک بی اسباب شد

رفت در ایام شیخوخت از دنیای پیر
 باعث حزن و ملال جمله شیخ^۱ و شاب^۲ شد
 راه جست از شور فقدانش تزلزل در جهان
 قلب اهل عالمی لرزنده چون سیماب شد
 هر که بود اندر جهان در ماتم او خون گریست
 وز بلای او چه خون‌ها در دل اصحاب شد
 داشت از سوگ چنین صدری خبر کاندرازل
 چرخ سرگردان مثال هیئت دولاب شد
 دست رضوان در گلویش ریخت آب سلسبیل
 جاودان مست طهور از آن شراب ناب شد
 رفت چون از دهر آن بحر سخاکان کرم
 بحر و کان را هر دو قلب از حسرت او آب شد
 از برای سال فوتش عقل گفت ای خاوری
 کوکرم آواره آمد صدر چون نایاب شد

بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع قضیه آن صدر دانا، ملالت بی‌متهی دریافت و به جهت رفع ملال به زیارت حضرت معصومه [ع] قم شتافت. پس از مراجعت شوق زیارت بیت‌الله الحرام پیرامون خاطر عاطر گردید و حاجی عبدالله خان اصفهانی خواجه سرا و حاجی علی محمد کاشانی پارسا را از جانب ستر کبری، والده مرحومه عزت کیش و از قبل خویش به صوب کعبه مقصود نایب گردانید. هر نفری را مبلغ یکهزار تومان زر نقد از وجه حلال امدادی دولت انگریز داد و صیغه نیابت بروفق شریعت غزا خواند و هر دو را با سامانی شایان فرستاد. غزلی که مطلعش زاده از طبع مبارک شاهنشاه مهان، و مابقی از این بنده مدحت ارکان و کاشف اسرار نهان است، بر سنگی مرمر منقور و مصحوب حاجی عبدالله مزبور روانه آن صوب سعادت دستور و

در اصل حرم محترم بیت‌الله‌الحرام بیادگار منظور آمد.

غزل:

محرمی باید که پیغامی برد	نزد جانان نام گمنامی برد
بندد احرامی نخست از احترام	در حریمی ره به احرامی برد
از دو چشمش زمزمی سازد عیان	ارمغان را مختصر جامی برد
با تن و جان و دلی لبیک گوی	پی به درگاه دلارامی برد
هم در آن درگاه تکریمی کند	هم بران خدام اکرامی برد
بار یابد چون در آن دلکش حرم	قصه از بی سرانجامی برد
عرض درویشی به سلطانی کند	درد ناکامی به خودکامی برد
دل کند قربانی خدام دوست	پیش خاصان هدیه از عامی برد
ذکری از آنجا برد ^۱ از عاشقان	نامی از خون دل آشنا می برد
نیست عاری گر ز ما ذکری کند	نیست ننگی گر ز ما نامی برد
مطلب خاقان مگوید ^۲ پیش دوست	پخته را عرضی از خامی برد

ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت روم

و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با امنیان دولت ابد ملزوم

در اواسط شهر جمادی‌الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و سی و نه [هجری قمری] نجیب افندی نامی از اعظم دولت عثمانی به سفارت این شوکت ابد مبانی رسید و مستوفی‌الثانی میرزا ابوالقاسم اصفهانی وزیر خراسان که تازه از آن مملکت مراجعت کرده بود به استقبال او شتافته و مشارالیه را به احترامی تمام در یافته در سرای جناب امین‌الدوله عبدالله خان مستوفی‌الممالک وارد گردانید. بعد از رجعت موکب اعلی از دارالایمان قم در عمارت مبارکه [۳۴۱] گلستان به دلالت امیرکبیر محمودخان دنبلی

۱. مجلس: «رود».

۲. ملی: «مگر بد».

قوریساول باشی شرفیاب انجمن حضور رأفت دستور شد و از وفور تفقّدات شاهانه قرین افتخاری نامحصور آمد.

نامه موافقت علامه سلطان محمودخان خداوندگار روم را به آدابی شایسته تسلیم ساخت و امضای وثیقه [ای] که فی مابین جناب محمد امین رثوف پاشای سرعسکر ارزنة الروم و مستوفی الثانی میرزا محمدعلی آشتیانی ترقیم یافته و به دست خط قیصری رسیده بود، نیز داده [و] بعد از عرض پیغامات دوستانه به رجعت دارالوزاره پرداخت. چون بعضی فقرات در آن وثیقه بود، لهذا حضرت اعلیٰ اعتنایی به آن نکرده، میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدارت عظمی در مجالس متعدّده با سفیر مذکور مکالمات کرده، در ثانی بر حسب امر صاحبقرانی عهد نامه [ای] مقرون به صلاح دو دولت ابد مبانی به اسم میرزا محمد علی آشتیانی و محمد امین رثوف پاشای صدراعظم سابق آن شوکت جاودانی به تحریر درآورد [و] بعد از اتمام مهمور به مهر شاهنشاه اسلام [شد] و در هنگام مرخصی سفیر مزبور از دربار فلک احتشام، قاسم خان سرهنگ فوج خاصّه تبریزی به سفارت روم مأمور و عهدنامه مبارکه به او سپرده گشته، به مرافقت نجیب افندی مذکور روانه آن حدود و ثغور شد. امضای این عهدنامه همایون را نیز به مهر سلطان روم، قاسم خان مزبور در حین مراجعت آورد و این بنده صورت آن را درین روزنامه همایون ثبت و ضبط کرد.

ثبت عهدنامه جات بر ذمّت تاریخ نگار واجبست تا حقیقت قرار و مدار دولت با سایر دول معلوم شود. بعضی از ارباب تواریخ، مطالب دولت را رجوع به عهدنامه جات کرده و مطلقاً ذکری از مطالب به میان نیاورده اند؛ مثل جناب میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که تاریخ مسمّی به جهانگشایش از مطالب کلی و جزئی خالی است و این معنی از ملاحظه آن تاریخ، بینندگان^۱ را حالی - رحمة الله علیه.

[مصر]ع: پر دلی باید که بار غم کشد

۱. ملی: «به بندگان».

صورت عهد نامه دولتین علیتین ایران و روم

غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه، درین چند سال به سبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیتین ایران و روم اسلام، روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل به نقار و خصومت و مؤدی به حرب و کدورت گشته بود. به مقتضای جهت جامعه اسلامی اسلام و عدم رضای طرفین به سفک دماء و وقوع این گونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مؤدت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده و به موجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابہ فتحعلی شاه قاجار - خلدالله ملکه و اقباله - و حکم مأموریت نامه نواب^۱ و لیعهد دوران عباس میرزا باوصافه، این عبد مملوک و چاکر جان نثار به وکالت نامه مباهی و مخصوص گشته، از جانب دولت علیّه عثمانی نیز به امر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بتحمیده، وکالت نامه [ای] به جناب والی ولایت ارزنة الزّوم محمد امین رئوف پاشای سر عسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه ارزنة الزّوم با جناب سرعسکر مشارالیه ملاقات بعد از مبادله وکالت نامه‌های مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه به این آیین ترتیب و تعیین یافت.

اساس: از قراری که در تاریخ یکهزار و یکصد^۲ و پنجاه و نه به موجب مصالحه و عهد نامه واقعه گشته، حدود و ثغور^۳ قدیمه و شرایط سابقه از امر حجّاج و تجّار و ردّ^۴ فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیتین تماماً و کمالاً بین الدولتین مأتی^۵ و مرعی و معتبر بوده به ارکان آن وجهاً من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت [۳۴۲] و محبت ابداً در کار باشد. بعد ازین شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله [ای] که مؤدی کدورت و برودت و منافای سلم و صفوت باشد، وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیّه^۶ عثمانی می باشد و در اثنای حرب و قتال به دست دولت فخمیه ایران آمده،

۱. ملی: - «نواب».

۲. ملی: «سیصد».

۳. ملی و مجلس: «سنور».

۴. ملی: «رود».

۵. ملی: «مافی».

۶. ملی: - «علیه».

از جمله قری و اراضی و قلاع^۱ و فضا و قصبه^۲ حال تحریر از تاریخ این تمسک معتبره الی مدت شصت روز به طرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و به مراعات حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتم و اخفا تخلیه سیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد، از مأكولات و غیرها^۳ عطا شود و به سرحدات طرفین ایصال نمایند.

ماده اولی^۴: دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله نیست. فی مابعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالی که از توجیهات سنجاقات و کردستان داخل حدودی باشد، سبباً من الاسباب و وجهاً من الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند، در باب رسومات عادیه ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد، مابین وکلای نواب ولیعهد ایران^۵ و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد.

ماده ثانیه^۶: از اهالی ایران کسانی که به کعبه معظمه و مدینه مکرّمه و سایر بلاد اسلامیّه آمد و شد می نمایند، مثل حجّاج و زوّار و تجّار و متردّدین اهالی بلاد اسلامیّه رومیّه، با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شرعیّه اصلاً چیزی مطالبه نشود و کذالک از زوّار عتبات عالیات. مادامی که مال التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز با تجّار طرف [دولت] بهیّه عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و به مقتضای شرایط سابقه فی مابعد در حق حجّاج و تجّار دولت علیه ایران، تنفیذ اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میر میران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقّت و رعایت شود. و از شام شریف الی حرّمین محترمین و از آن جا الی شام شریف از جانب امین^۷ صرّه همایون به معرفت معتمدی متعیّن که در میان آنهاست، نظارت نماید و از مخدرات حرم محترم شاهنشاهی

۱. مجلس: - «قلاع».

۲. ملی: «قصبه».

۳. ملی: «چیزها».

۴. ملی: «اول».

۵. ملی: «دوران».

۶. ملی: «ثانی».

۷. ملی: - «امین».

و حرم‌های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیئه ایران که به مکّه معظمه و عتبات عالیات می‌روند، فرا خور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات گمرک تجار و اهالی دولت بهیئه ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان، یکدفعه به قرار یکصد قروش^۱، چهار قروش گمرک گرفته و به دست ایشان تذکره داده مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده است، مکرر از ایشان گمرک نگیرند. تجار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که به دارالسعاده می‌آورند، در بیع و شرای آن انحصار نباشد و به هر کس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه اهالی دولتین علیتین که به ممالک جانبین آمد و شد می‌نمایند، به مقتضای جهت جامعیه اسلامی، معامله دوستانه شده و از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند.

مادهٔ ثالثه: آنچه از عشیره حیدرانلو و سبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می‌باشند، مادامی که در سمت آنهاست، اگر به حدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند، سرحدداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از [۳۴۳] جانب سرحددار، منع ایشان نشود، از تصاحب^۲ ایشان دولت علیه عثمانی کف بد^۳ نمایند. اگر ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند، دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکنند و بعد از آن که به طرف دولت بهیئه ایران گذرند، بعد اگر به خاک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود. در صورتی که ایشان به طرف ایران نگذرند و آن وقت از حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت بزنند، سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند. مادهٔ رابعه: به موجب شرط قدیم، فراری دولتین از طرفین^۴ تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هر کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی به دولت فخمیه ایران و از دولت بهیئه ایران به دولت علیه عثمانی بگذرد. باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

مادهٔ خامسه: آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است. از تاریخ این وثیقه در ظرف

۱. ملی: «یکصد قروش زر». ۲. ملی: «نصاحت». ۳. ملی: «کفایت».

۴. ملی: «از دولتین از طرفین».

شخصت روز در هر محلی که باشد، به موجب دفاتر مرقوم و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت، از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند، بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان^۱ افاده به عهده وکیل آنها در هر^۲ محل صادر و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند.

ماده سادسه: در ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین از کسانی که فوت می شود، اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشد، مأمورین بیت المال، ترکه همان متوفی را به معرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجل شرعی برسانند و آن مال را به عینه در محل مأمن تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده به موجب دقت و سجل شرعی، اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادی و کرایه محل آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود، ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مأمورین بیت المال، به اطلاع معتمد دولت علیه ایران، فروخته ثمن آن را حفظ نمایند.

ماده سابعه: به موجب شرط سابقه برای تأیید و تأیید دوستی و موادت در هر سه سال، یک نفر از طرفین در دولتین علیتین، معتکف و مقیم باشند و از تبعه دولتین علیتین که در اثنای حرب به طرفین گذشته اند، در حق ایشان بنا به حرمت مصالحه خیریه سیاست این اسائنات^۳ نشود.

خاتمه: آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد، بر منوال محرره که بالمذاکره قرار داده شده و از طرفین قبول گشته، ادعای اموال منهوبه الصنیعات و تضمین مصارف جزئی از جانبین، مضی ما مضی گفته، صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیتین موافق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بواسطه سفراء از تاریخ این تمسک الی مدت شخصت روز در سر حد دولتین به یکدیگر ملاقات کرده به آستانه دولتین ایصال و تسلیم شود و به این جهت وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه به مسالمة حقیقه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطفی^۴ بوده

۱. ملی: «همایون».

۲. ملی: «هر».

۳. ملی: «آسائنات».

۴. منطفی: خاموش.

و منافعی دوستی. و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله [ای] جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دوست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسک ممهور ممضی شد. الخاتمة بالخير والسَّعاده والحمد لله اولا و آخراً و باطناً و ظاهراً.

تحریرا [۳۴۴] فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دوست و سی و نه در دارالخلافة طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی ایلچی دولت عثمانی تصحیح شد.

بخش ۱۱

بهاریه سال میمون فال بیچین ئیل ترکی مطابق با سنه
یکهزار و دویست و سی و نه هجری و حرکت به سلطانیه و اجماع ملک زادگان
و تغییر و تبدیل در ولات و رجعت به دارالخلافة موکب فیروزی کوکب

سلطان چارم حصار، اعنی مهر عالم مدار درین سال میمون آثار بعد از انقضای
سه ساعت و هجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و
دویست و سی و نه مطابق با سنه میمونه بیچین ئیل ترکی از دارالخلافة حوت به سلطانیه
حمل، نقل و تحویل نمود و از نوباوگان نهال خرّم، حشری در اردوی چمن جمع نمود.
چهره گلبن صفرا رنگ که ولیعهد خسرو سوری است، چون مریضان بستری از سوء
مزاج شکایت کرد و دارای بهار طیب ابر آذار را از دارالملک بحار به معالجت آورد.
نوباوگان نهال به دارایی خاور زمین گلشن و دارالمرز چمن تغییر و تبدیل یافتند و از فیض
موهبت گلشن آرا هر یک به مقر ایالت شتافتند. سلطان بهار امیرزاده شقایق مرغزار را بر
خیل غزالان قراگوزلو شعار امیر ساخت و دارای اردیبهشت به رجعت دارالخلافة گلزار
تاخت.

امین باد نوروزی به نظم دار السلطنه چمن مأمور شد و خسرو سوری به صید
قلوب عنادل مسرور آمد. بزم شیلان نوروزی به حکم شاهنشاه تاجدار چون پیرار و پار
آراسته شد و از اعطای خلّاع زرتار و انعام آن جوهر مسکوک کامل عیار، غبار غصّه و

آزار از صفحه قلوب باریافتگان^۱ دربار عرش مدار برخاسته^۲ [آمد]. بعد از انقضای بزم شیلان اگر چه کاری که مستلزم حرکت موکب ظفرنشان در اطراف ممالک نبود، ولی چون سال قبل در دارالخلافة توقف دست داده بود، لهذا شاهنشاه عاقبت نگر به سبب ترتیب لشکر، عزیمت سفر فرمود. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکرم از دارالخلافة طهران به روضه دلگشای نگارستان و روز شنبه بیست و دویم از آنجا به جانب چمن سلطانیة سبک عنان و یوم چهارشنبه دویم شهر ذی قعدة الحرام، چمن مزبور مضرب خیام ظفر فرجام آمد.

رعایای گیلان از تعدّیات کارکنان نواب شاهزاده محمدرضا میرزا به دربار همایون شکایت آوردند و از فرط مروّت و دادرسی دارای مظفر شاهزاده آزاده را از ایالت معزول کردند [و] نواب یحیی میرزا به والی‌گری آن مملکت سرافراز شد و حضرت منوچهرخان غلام ایچ آقاسی باشی که از وزیر زادگان ولایت گرجستان و از اسرای سال جدال با ایشپخدر سردار روسیّه بی‌ایمان و اجلّ مقربان دربار خلافت علیّه است، به نظم امور آن ثغور و تربیت شاهزاده ایرج دستور قرین اعزاز آمد. نواب حجة السلطان علی نقی میرزا که در سال قبل - از قراری که نگارش یافت - داوطلبانه به دارایی مملکت خراسان رسید، ظرف حوصله‌اش رفتار با خوانین اکراد را بر تنافت و استعفاکنان به دربار جهان مدار شتافت. حضرت والا شجاع السلطنة حسن علی میرزا که چندی بود به دارالعلم شیراز رفته بود، برحسب احضار در مدّت هفت روز، یک ماهه راه را طی کرده در ثانی خلعت والی‌گری آن مملکت را پوشید و بعد از نزول موکب اجلال به دارالخلافة بی‌زوال به عزیمت ارض اقدس کوشید. نواب علی نقی میرزا را لقب حجة السلطانی به لقب رکن‌الدوله تبدیل یافت و مثل سابق به حکمرانی دار السلطنة قزوین شتافت.

حضرت امام ویردی میرزای ایلخانی کماکان از منصب ارجمند کشیک سرای همایون اعتباری تمام حاصل ساخت و میرزا اسدالله نوری [۳۴۵] نیز به همان شغل قدیم پرداخت.

در زمستان سال قبل نواب ولیعهد دوران را سوء مزاجی عارض شده بود و

۱. ملی: «بارباختگان».

۲. ملی: «برخواست».

جالینوس الزماني ميرزا احمد طييب اصفهاني احمدآبادي بر حسب امر خاقاني از اصفهان به تبريز رفته در معالجه آن حضرت يد بيضا نمود. درين اوقات كه چمن سلطانيه مضرب سرادقات فيروزي آيات شد، شوق ملاقات فرزند خجسته پيوند شاهنشاه ظفرمند را به پيرامون خاطر خطير خطور كرد و حضرت وليعهدى از دار السلطنه تبريز به سلطانيه بهجت انگيز روى آورد. اميرزادگان معظم، اعنى نواب وليعهد ثاني محمد ميرزا و خسرو ميرزا و سيف الملوک ميرزا كه خلف اسن و ارشد نواب ظل السلطان و صهر پر مهر نواب وليعهد زمان است، به التزام موكب وليعهدى از حضور همايون سعادتى از حد افزون يافتند و پس از استيفاي حظّ كامل از سعادت حضور شهر يار باذل مجدداً در ركاب وليعهد دريادل به دارالسلطنه تبريز شتافتند. ايلات و لايات^۱ طوايف قراگوزلو به نواب وليعهد ثاني محمد ميرزا عنایت شد و روز يكشنبه دوازدهم شهر ذى حجه الحرام، موكب با احتشام از چمن سلطانيه ركضت آرا گشته در دوشنبه بيست و دويم شهر مزبور وارد دارالخلافة بهشت آيت گرديد. جناب امين الدوله عبدالله خان حسب الامر الاعلى روى به نظم مهام اصفهان گذاشت و نواب وليعهد ثاني محمد ميرزا بر حسب صوابديد والد بزرگوار به جهت نظم امور جماعت قراگوزلو از دارالسلطنه تبريز حركت^۲ كرده همت بر توقف قصبه جوزقان واقعه در محال مقررّه گماشت.

مثنوى:

هر كجا باشد شه ما را بساط	هست صحرا گر بود سمّ الخياط
هر كجا كه يوسفى باشد چو ماه	جنت است ار چه كه باشد قعر چاه

۱. ملّى: «محالات».

۲. مجلس: «عزيمت».

بخش ۱۲

بهاریه سال فرخ مال تخاقوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویت و چهل
و عزیمت اصفهان و مراجعت به طهران و حرکت [به] سلطانیه
و سایر وقایع آن زمان

عنقای قاف خاور و سیمرخ کوه باختر، اعنی مهرانور درین سال همایون فرّ بعد از
انقضای نه ساعت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غره شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و
دویت و چهل مطابق سال فرّخ فال تخاقوی ئیل ترکی به عزم آشیانه حمل بال همایون
فال گشود و دارای بهار به نظم مملکت گلزار عزیمت فرمود. فتنه جویان دی و بهمن در
گوشه خمول خفتند و از نشتر سبزه جهان بین خود را وداع گفتند. غراب امین را امانت به
خیانت رسید و هزارستان نغمه سرا، خلعت وزارت پوشید. نوباوه نهال به حکم دارای
بهار در دار السلطنه گلزار صاحب اختیار شد و موکب سلطان اردی بهشت به سلطانیه
چمن پی سپار آمد. سفیر روسی نژاد شکوفه از جانب سردار اسپند به سفارت گلستان
شتافت و وقایع نگار عندلیب به گرجستان گلشن، رخصت سفارت یافت. فتنه جویان دی
و بهمن باز به فکر مداخلت در ایران زمین گلشن افتادند و نوباوگان نهال به دربار دارای
بهار روی نهادند. پادشاه روسی نژاد شتا^۱ رخت از جهان بریست و ملک زاده قوه نامیه،
خوارزمیان زاغ و زغن را به یک حمله بر شکست.

بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی رای عالم آرای همایون به جهت تنبیه حاجی

۱. «شتا» واژه‌ای است عربی به معنی «زمستان».

هاشم خان بختیاری ساکن اصفهان، به عزیمت آن سامان قرار گرفت و دو روز بعد از نوروز فیروز باده هزار سپاه رزم خواه و توپ خانه صاعقه همراه عازم آن دیار جنت آثار گردید.

تبیین این مقال آن که، این حاجی هاشم خان ولد حاجی رجبعلی بختیاری ساکن محله لبنان اصفهان است و برادر زن جناب امین الدوله عبدالله خان، چندی بود که از کثرت شرارت ذاتی سر به طغیان بر آورد و جمعی از الوار لبنان و الواط [۳۴۶] اصفهان را به پیرامون خود جمع کرد [ه] شب ها به خانه متمولین و تجار آن ولایت می ریخت و بعد از تقاضای مال در صورت انکار رشته جان صاحب خانه را از هم می گسیخت. روزها علی رؤوس الاشهاد دیوان خانه و فراشخانه داشت و آدم های شریر او مردمان بی تقصیر را از کوچه و بازار به بهانه گرفته پای آن بیچارگان را به طمع مال در فلک می گذاشت. تا مرحوم حاجی محمد حسین خان صدراعظم در حیات بود، به سبب وفور دانایی او و بردباری زیاد، این مطلب بروز نمی نمود. هر وقت امری واقع می شد، به کدخدایی می گذرانید و اموال مردم را از خود تاوان داده در اخفای راز می کوشید. بعد از فوت او که ایالت دار السلطنه اصفهان به میرزا علی محمد خان ولد امین الدوله موقوف شد، حضرت امین به سبب واهمه [ای] که از والده آن ولد، که همشیره حاجی هاشم خان است، داشت کفایت این کار را نتوانست و چاره آن را ندانست.

بالاخره روزی حاجی هاشم خان مزبور جوان سید هاشمی نسبی را از دار سیاست آویخت و خون آن سید پاکزاد را با خاک راه آمیخت. مادر پیر آن جوان به توسط علمای اصفهان عریضه^۱ [ای] غیرت انگیز به دربار صاحبقران معدلت آمیز گسیل داشت و صاحبقران شریعت پرور به سبب بازخواست خون آن سید عالی گهر روی سعادت به دارالسلطنه اصفهان گذاشت. در روز ورود موکب مسعود، حاجی هاشم خان با الواط و الوار نامعدود به استقبال^۲ رسید و پس از ورود بلافاصله در پیشگاه سیاست حاضر گشته از دو دیده نابینا گردید. مایعرف او که از مردم به زور گرفته بود، به ضرب چوب استرداد شد و مرحمت باطنی اعلیحضرت شاهنشاهی مرهم نه جراحات اهل آن بلد جنت نهاد

۲. ملی: «استیصال»

۱. ملی: «عریضه»

آمد. بعد از تفریغ محاسبات معلوم شد که جناب امین‌الدوله حسب‌الواقع از عهده امانت برنیامده و مانند پدر عالی‌گهر از پیشکش خزاین زر و گوهر و رسانیدن مال و جهات کشور، رضاجوی خاطر شهریار مظفر نشده، امتحاناً مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در ازاء عفو جرایم تکاهل ازو خواسته شد و مشارالیه از در انکار برخاسته، شاهنشاه آگاه [امور] رعیت را خراب و ویران دیده و کار را بی‌سامان؛ لاعلاج منصب دارایی دارالسلطنه اصفهان را به نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا، که والده محترمه‌اش تاج‌الدوله اصفهانیه و محبوبه خاطر سنیّه بود، مفوض و او را از لقب ارجمند سیف‌الدوله و وزارت یوسف‌خان غلام‌گرجی سپهدار عراق، سربلند نمود. مبلغ دویست هزار تومان نقد از اصل مالیات که بر ذمه رعایای پریشان بود، به تخفیف و تصدّق مقرر گردید و جناب امین‌الدوله ملتزم رکاب فیروزی فر آمد.

نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس که باعمال و اعیان آن ملک شرفیاب دربار آن بحر فلک فلک گردیده بود، پس از تفریغ محاسبات و اعطای سی هزار تومان تخفیف از اصل مالیات به مقرّ ایالت برگشت و بعد از انقضای ایام صیام، موکب فیروزی احتشام در غره شهر شوال‌المکرم عازم رجعت گشته از ورود مسعودش فرق اهالی دارالخلافه از فرق فرقد درگذشت.

مصلحت ملکداری مقتضی آن بود که، جناب امین‌الدوله با وجود عزل از امارت، پس از آن بر مسند وزارت ننشیند،^۱ لہذا رای همایون بر آن تعلق یافت که به جهت انجام مهامّ ملکداری و نظام دربار دولت و کامکاری، وزیری با دیانت برگزینند. جناب اللّہیارخان دولوی قاجار که امیری بزرگوار و دربار فلک مدار را سالار بار^۲ و از شرف مصاهرت شاهنشاه تاجدار با کمال اعتبار بود، به منصب جلیل وزارت اعظم سرافراز گردید و از لقب نبیل [۳۴۷] آصف‌الدوله‌گی قرین انواع افتخار و اعزاز آمد. حضرت محمدحسن خان ولد ارجمندش که بطناً نبیره خاقان ظفرمند است، از منصب سالاری بار صاحب نام و لقب شد. روز هشتم شهر ذی‌قعدة الحرام، موکب فیروزی غلام از دارالخلافه به باغ نگارستان نقل مکان کرد و پس از مأموریت جناب منوچهر خان ایچ

۱. ملی: «بنشیند»

۲. رئیس تشریفات (معین، ذیل سالاربار).

آقاسی باشی به نظم مهام گیلان روی سعادت به صوب چمن سلطانیّه آورد [و در] یوم هیجدهم شهر مزبور، آن چمن بهجت دستور، مضرب سرادق جاه و جلال شد و عرصه آن دشت وسیع از هجوم شیران بیشه هیجا مالا مال گردید. جناب آصف الدوله وزیر جدید، اوضاعی فراخور احوال منصب وزارت سدید چید و این قصیده غرّا از طبع مولف در تاریخ این وزارت حمید زیب آرای صفحه روزگار گردید.

لمؤلفه:

بحمدالله که شد از سیر چرخ و یاری کوکب
وزیر آستان شه امیر آسمان موکب
وزارت با امارت جمع شد در بی قرین ذاتی
که کلکش ثانی تیر است و تیغش ثانی^۱ عقرب
وزیر اعظم اللهیارخان آن آصف ثانی
که صد افزون ز آصف را به خاک آستانش لب
نظام الملک دربانش گذارد پا چو بر مسند
ملک شه خاک میدانش فشارد پا چو بر مرکب
ارسطو طور و افلاطون منش بوذرجمهر آیین
که باشد آصف بن برخیا طفلیش در مکتب
نصیرالدین طوشش با نظام الملک ملک آرا
چو شمس الدین و صاحب در خطاب اهدنا یارب
علامات وزیران سلف شد محو از خاطر
بلی چون آفتاب آمد نمی ماند نشان از شب
سر دست وزارت راست کلک او چو شهبازی
که ظلم و فتنه اش مانند عصفوری است در مخلب
چو هم صهر جهاندار است هست از هر شریف اشرف
چو هم از ایل قاجار است هست از هر نجیب انجب

چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی
 چنین شخصی مهمات وزارت را بود انسب
 بلی اندر موارد نفی از اعلی است برآدنی
 بلی اندر صوادر منع بر آبعد ز هر آقرب
 چو کلکش را عدو خواری چه باک از کینه دشمن
 چو ضیغم^۱ را توانایی چه بیم از حیلۀ ثعلب
 ز فرط احتسابش عدل اندر جلوه چون آهو
 ز بیم انتقامش فتنه اندر خواب چون ارنب^۲
 ضمیرش را بود با ماه گردون پیش هر دانا
 دواتش را بود با چاه زمزم نزد هر مشرب
 همان نسبت که دارد چاه زمزم با چه بابل
 همان صورت که دارد ماه گردون با مه نخشب
 قوام او دوام او یکی لازم یکی الزم
 وجود او سجود او یکی واجب یکی اوجب
 جمال او جلال او یکی حسن و یکی احسن
 همال او زوال او یکی صعب و یکی اصعب
 مه و مهرش دوپیک آید یکی شامی یکی رومی
 شب و روزش دوخنگ آید یکی ادهم یکی اشهب^۳
 زمین را هر قدر ساحت دوازش را بود مرتع
 فلک را هر قدر وسعت خیامش را بود مضرب
 به عهد عدل او برگردنی طوق تظلم نه
 مگر برگردن خوبان دلارا طوقی از غبغب
 ز توقیعش معطر می شود هر دم مشام جان
 مرکب مشک اذفر^۴ شد مگر با عنبر اشهب

۱. شیر پیشه.

۲. ارنب: خرگوش.

۳. ادهم: اسب خاکستری مایل به سیاهی؛ اشهب: اسب سیاه و سفید. ۴. اذفر: تیز، تیزبو، تندبو.

ز بدو آفرینش تاکنون از اغلیبی افزون
 سخندان داند این معنی که باشد حکم بر اغلب
 آب و اُمّ را بود نازش ازین فرزند نام آور
 کسان دارند اگر نازش یکی از اُمّ یکی از آب
 مقیم کعبه شاید گر نهد بر آستانش رخ
 که می باشد طواف درگهش از هر ثواب اثوب
 به هم افتاده خصمانش چه حاجت انتقام وی
 چنان کز کینه عبدالملک شد چاره مصعب
 ز ضرب دست و تیغ او عدو مشهور در عالم
 یکی از ضرب حیدر شد سمر اندر جهان مرحب
 چه بهر از رحمت آبای علوی خصم جاهش را
 خلف چون ناخلف آمد چه سود از گفتن اِزْکَب
 بود جرّاره آتش فشان او طیب آسا
 که درمان مریض خصم او را می کند ارجب
 دو تن از جو فروشان مدتی گندم نمایی ها
 همی کردند تا گشتند خود مردود هر مذهب
 [۳۴۸] وجود آصف دوران بحمدالله شد باعث
 که گشت از بار ناهموارشان آسوده هر مکتب
 به طول افتادی از اهمال ایشان مطلب عارض
 وجود او چو آمد در میان کوتاه شد مطلب
 چو بر صدر وزارت شد مکین از بهر تاریخش
 در اندیشه را هر دم خرد می سفت با مثقب
 یکی آمد برون از مصرع و با خاوری گفتا
 وزیر ملک الّهیار خان تاریخ این منصب

ذکر ورود نواب نایب السلطنه العلیه و بولکونوک وکیل دولت روسیه و
مأموریت وقایع نگار مروزی به تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود
به دارالخلافه جاوید انیس

اگر چه در عهدنامه مبارکه که فی مابین دولتین علیتین ایران و روس بسته شد و صورت آن درین کتاب مستطاب ثبت است، حدود جمیع ولایات سوای ولایت طالش معین است، ولی جزئیات اراضی و صحاری و کلّ دهات را اسماً و رسماً به سبب عدم احتیاج قید ننموده‌اند. درین چهارده سال سنوات مصلحه، اکثر اوقات معتمدین و مهندسین به سرحدات معلومه می‌رفتند و دلایل و براهین درباب حدّ و سنور با معتمدین روسیه می‌گفتند و جواب‌ها می‌شنفتند. درین سال جماعت روس بر سر لجاج و احتجاج ایستاده و قرار گفتگو را بر این دادند که محلّ مشهور به بالغلو و گونی و گوگچه تنگیز من توابع ایروان داخل رسدی روس است و عدم قبول این دعوی موجب وقوع دریغ و افسوس حسین خان سردار ایروان مراتب لجاجت جماعت روس را درین باب عرضه داشت نمود و ینارال یرملوف سردار^۱ گرجستان نیز به جهت اثبات مطلب خود بولکونوک مرزاویچ وکیل دولت روس را با شاهمیرخان ارمنی ترجمان فرستاده در دربار دولت عظمی مهر از سرگنجینه این ادعا برگشود.

نواب نایب السلطنه العلیه به جهت تشخیص همین مراتب احضار شد و حسن خان قاجار قزوینی سارواصلان نیز^۲ وارد دربار فلک مدار چند روز متوالی حضرت نایب السلطنه و جناب آصف الدوله و سارواصلان و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که واسطه صلح نامه بود و میرزا محمد علی آشتیانی که بارها با مهندسین روس درین مواد مکالمات می‌نمود، با بولکونوک مرزاویچ و شاهمیرخان^۳ نشستند و به رشته دلایل مسجل زبان لجاجت او را بستند. باز از فرط غرور و عدم انصاف موفور خود را راضی نمی‌کرد و گاهی دعوی خویش را به طور خواهش و استدعا به میان می‌آورد. بالاخره

۱. ملی: «سرو»

۲. مجلس: «از ایروان»

۳. ملی: «شاهمیرخان»

صریحاً گفت که: عدم حصول این تمنا موجب ترک مصالحه و وقوع مجادله است و دولت روس را، صرفه‌ها درین معامله.

شاهنشاه آگاه حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی را به سفارت تفلیس معین فرمود که شاید ینارال یرملوف را انصافی باشد و مثل مرزاویچ به ناخن بی انصافی چهر موافقت را نخراند. مرزاویچ را بالمشافهة العلیه نصایح مشفقانه نمود و یک عدد گل الماس پر ثمن و چند طاقه شال کشمیری به او مرحمت و او را با وقایع نگار روانه تفلیس فرمود.

در همان سفر حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سبب اطلاع از اوضاع دولت‌های خارج، به منصب ارجمند وزارت امور دول خارجه سرافراز شد و عقاب رایات فیروزی آیات در شب پنجشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دوست و چهل و یک به عزیمت دارالخلافه طهران در پرواز آمد.

نواب نایب السلطنه العلیه به جهت نظم امور همدان که در همان سفر به او مرحمت شده بود و سرکشی محال قراگوزلو، روانه عراق شد و نواب یحیی میرزا والی ولایت گیلان با جناب منوچهر خان ایچ آقاسی باشی و عمال و اعیان، در دارالسلطنه قزوین وارد دربار عرش سیاق آمد. چون فی الجمله شورشی در ولایت گیلان واقع شده بود، حضرت همایون، مفسدین را پس از [۳۴۹] تنبیه روانه ولایت سمنان نمود. مبلغ شصت هزار تومان نقد بابت مالیات به رعایای بی سامان گیلان تخفیف داده شد و موکب همایون به دارالخلافه طهران روی سعادت نهاده چند روزی در حدود ساوجبلاغ به صید و شکار، مشغولی دست داد و یوم یکشنبه چهاردهم شهر صفرالمظفر عرصه دارالملک ری از ورود کی داغها بر قلب ساحات جنان نهاد.

[مصر]ع: دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر تصرف روسیه در قریه بالغلو

و مراجعت وقایع نگار مروزی از تفلیس با انواع افسانه و گفتگو

مرزاویچ وکیل دولت روسیه بعد از ورود به دارالسلطنه تبریز از رفاقت حضرت

وقایع نگار درگذشت و به تعجیل تمام روانه تفلیس گشت. ذره‌پروری‌های حضرت صاحبقران را فراموش کرد و به دمدمه و افسون یرملوف سردار را بر سرکار آورد. ینارال مزبور که خود مردی فتنه‌انگیز بود، کینیاژ مستحفظ اوچ کلیسیا را در تصرف قلعه بالغلو اشاره مفسدانه نمود و خود در ظاهر به بهانه نظم حدود داغستان و در باطن به جهت طفره از ملاقات وقایع نگار دولت ابد ارکان پای عزیمت برگشود. کینیاژ مذکور بر حسب اشاره سردار مذکور قریه بالغلو را تصرف کرده یک نفر مایور و دویست نفر صالادات در آن جا گذاشته خود به مراجعت اوچ کلیسیا روی آورد و وقایع نگار چندی در تبریز اقامت ورزید تا حضرت ولیعهد زمان از صفحات عراق برگردید. بعد از اخذ دستورالعمل در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول روانه ایروان گردید و در ورود به آن سامان، داستان تصرف روسیه را در قریه بالغلو و عزیمت یرملوف را به داغستان شنید با آن که کینیاژ اوچ کلیسیا شرحی به سردار ایروان نگاشته و وقایع نگار را در ایام غیبت یرملوف از عزیمت [به] تفلیس ممنوع داشته بود، باز مشارالیه ممنوع نگشته از راه بالغلو عازم آن دیار و روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول، وارد آن بلده ارم آثار شد. در عرض راه در روز ورود [به] تفلیس، کمال عزت و احترام از وی به عمل آوردند و او را در منزلی مناسب وارد کردند و لیمنوف نام نایب یرملوف حضرت وقایع نگار را ملاقات کرد و مأموریت خود را در باب گفتگوی بالغلو با او به میان آورد. چند روز گفتگو به طول انجامید و بالمآل به جایی نرسید. و لیمنوف به سبب سکوت وقایع نگار، نوشته [ای] به تحریر درآورد و مهر کرده به او سپرد و رخت سلامت از میدان مشاجرت بیرون برد که قریه بالغلو را از جمله رسدی خود دانسته‌ایم و تصرف در آن نموده‌ایم. بدون حکم امنای دولت روسیه، تخلیه ممکن نیست، دیگر این همه گفتگو و مشاجره چیست؟

در خلال این احوال، خبر وفات الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه به تفلیس رسید و حضرت وقایع نگار همان نوشته و لیمنوف را دست آویز کرده به درگاه آسمان جاه راجع گردید. بعد از ورود او به دارالخلافه و عرض فقرات معلومه بی‌تردید و گزافه دریای طوفان زای غیرت ملوکانه را نوبت خروش گردید و نوای کوس تلافی جسارت روسیه روسیه، ساکنان ملاء اعلی را به گوش رسید.

[مصر]ع: بین تا چه زاید شب آبتن است

یکی از مؤیدات طالع مؤلف این که، حضرت صاحبقران معظم در بدایت کار به جای حضرت وقایع نگار، این مدحت‌گزار را می‌خواست مأمور به این خدمت نماید. دو نفر از ارباب غرض که «فی قلوبهم مرض»^۱ در میان افتادند و به دوستی این وقایع‌نگار و دشمنی این مدحت‌گزار قرار را به آن کردار دادند و این سفر بد عاقبت از گردن این بی‌بضاعت افتاد.

[مصر]ع: [۳۵۰] عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

ذکر وفات بعضی از امراء دربار و شرفیابی نواب سیف‌الدوله
سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش
و بخشش او با متسببان شوکت جاوید قرار

یکی از امراء متوفی^۲ در این سال، حضرت ظهیرالدوله ابراهیم خان عم‌زاده بود که ریب دارای دوران است. مدت بیست و دو سال در دارالامان کرمان به ایالت زندگانی نمود و درین سال در دارالخلافه مریض گشته طایر روح پرفتوحش به عزم غرفات جنان بال‌گشود. نواب شاهزادگان عظام و امرای کرام به مشایعت جنازه او پی‌سپار شدند و از بی‌وفایی عمر طعنه زنان بر روزگار آمدند. چون برادر بطنی نواب محمدقلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان بود، لهذا بر حسب امر همایون اعلی میرزا محمدجعفر حمزه کلایی^۳ مازندرانی وزیر نواب معزی‌الیه به جهت نظم کار ولایت و قرار امور بازماندگان ابراهیم خان به دارالامان کرمان روی نمود. فرمان و خلعت ایالت آن جا به اسم عباسقلی خان ولد اکبرش که بطناً نبیره صاحبقران معدلت اثر است، صادر گردید و میرزا محمدجعفر بعد از نظم کارها مراجعت کرده اوضاع آن ولایت را معروض رای عالم‌آرا گردانید.

یکی دیگر از جمله امرای متوفی، امان‌الله خان والی ولایت کردستان است که

۱. سوره بقره، آیه ۱۰.

۲. ملی: «امرا و متوفی»

۳. مجلس: کلایی»

اباعن جدّ به این منصب جلیل سرافراز و در هر دولت به صداقت خدمت می نموده اند. مشارالیه با وجود غلو در مذهب تشیع، مدت سی سال از روی کمال تسلط در میان آن جماعت بر عصیبت حکمرانی می نمود و همواره در حضور اعزّه آن ولایت زبان به تشیع خلفای ثلاث^۱ می گشود. درین سال از تأثیرات قدر و نحو سات اختر ماده [ای] از سودا در مزاجش رسوخ یافت و بالاخره ماده دماغی گشته و کار از معالجه گذشته روی از عالم برتافت. منصب والی گری به ولد ارجمندش خسرو خان که شرف از مصاهرت شهریار زمان داشت، عنایت گشت و از ظهور این عارفه کبری، فرق اعتبارش از فرق فرقد درگذشت. یکی دیگر از جمله وفات یافتگان، محمد حسین خان قراگوزلوسست که از بدایت طلوع نیر این دولت رفیع الشان تا این زمان، به حکومت همدان و سرکردگی سواره دستجات قراگوزلو می زیست و مدتی نیز در حضرت دولت شاه مرحمت دستگاه محمدعلی میرزا با منصب جلیل وزارت آن سرکار با کمال اعتبار و اختیار بر زیر^۲ دستان آن دیار و دربار می نگریست و درین سال دیده بخت بر فقدان آن امیر نامدار و وزیر عالی مقدار گریست.

سرکردگی دستجات قراگوزلو کماکان به رستم خان ولد اکبرش قرار یافت و در حضرت امیرزاده اعظم و ولیعهد ثانی مکرم محمد میرزا که حکمروای ولایات همدان و محال قراگوزلو بود، شتافت.

یکی دیگر از حضرات متوفی، یوسف خان گرجی سپهدار است که در بدایت این سال از قرار نگارش به وزارت اصفهان رسید و در آن جا مریض گشته تصدق فرق فرقد ساگردید. چون ولد ارجمندش غلامحسین خان جوانی هفده ساله بود و کابین مصاهرت دارای دوران عروس شوکتش را در قبالة، لهذا مروّت فطری اعلیحضرت شاهنشاهی از تفویض منصب سپهداری، مشارالیه را مورد مرحمت و تربیت فرمود. خدمت وزارت دارالسلطنه اصفهان به خسرو خان گرجی غلام خاصه عنایت شد. نواب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا با جمیع عمال و اعیان آن سامان و وزیر جدید خجسته ارکان وارد دربار معدلت آیت آمد. درین سفر به جز خدمتی که از مالیات و

۱. ملی: «ثلث»

۲. مجلس: «زیر»

پیشکش به سرکار خلافت کرد، ریزش غریبی درباره هر یک از چاکران حضرت به عمل آورد. مبلغ سی هزار تومان از نقد و زری و اقمشه و غیره به نعام جمیع چاکران دربار علیه مقرر نمود [۳۵۱] و بر مراتب برتری خویش از جمیع ملک‌زادگان افزود. با مؤلف این روزنامه چه زیاده از همگنان همت ورزید و از همت بی‌دریغش فزون از حوصله گمان خواسته‌های ناخواسته رسید.

سعدی:

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

بالجمله حضرت صاحبقران اعظم را از فقدان امرای اربعه مذکوره در فوق، خاطر مبارک بی‌اندازه ملول گردید و مولف این روزنامه چه را به انشاد تاریخ وفات هر یک مأمور گردانید. چهار قطعه تاریخ حسب الفرمایش از طبع مؤلف تراوید و درین رساله به عرض مستمعین رسید.

تاریخ وفات ابراهیم خان :

بود ای دل حیف از ابراهیم خان	ابن عم حضرت صاحبقران
آن‌که در کرمان ز انصاف ملک	بود چندین سال فرخ حکمران
دایم از انصاف او در کوه و دشت	گرک خود بر گله می بودی شبان
خوار او گشتند افغان و بلوچ	در بلوچستان و هم در سیستان
از شکوهش لرزه اندر قندهار	وز جلالش صدمه در هندوستان
بود اندر باب دارا محترم	آن ربیب راد دارای جهان
شد جوان و پیر از این غم حزین	زان‌که بگذشت از جهان آن نوجوان
همت او چاره ساز حرص و آز	دولت او کار ساز انس و جان
عاقبت از تند باد مرگ کرد	نوبهار شوکتش رو در خزان
داستان زندگانی کرد طی	لیک ماند از همتش صد داستان
گفت تاریخ وفاتش خاوری	حیف از آن ابن عم ابراهیم خان

تاریخ وفات امان‌الله خان والی کردستان :

ببین صیّاد گردون را که دایم	هزاران صید در یک دم زند سیخ
به چشم والیان عزّت و جاه	به دست انتقامش هست گل میخ
ز کردستان ایران رفت والی	قدم زد بر سر ایوان مریخ
امان‌الله خان کاندز عزایش	قضا را می‌کند ایّام تو یخ
به کام دشمنش در روزگاران	بدی چون زهر قاتل شهد بطّیخ
بگوش دشمنانش سور سیماب	به چشم حاسدانش نور زرنیخ
به رزم او سپهدار اجل تاخت	بنای هستی او کند از بیخ
ز کلک خاوری بهر وفاتش	بمرد ای حیف خانی کرد تاریخ

مثنوی تاریخ وفات محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی :

محمد حسین خان فیروزمند	وزیری ز دولتشه ارجمند
به خیل قراگوزلویان امیر	به کرمان شهان سال‌ها شد وزیر
کفایت چنانش که در آن دیار	دد و دام بودند پیوسته یار
به سن کهولت ز گیتی برست	به تخت جنان چون وزیران نشست
ز فقدان آن خان والامقام	بشد کار آن مملکت بی‌دوام
اجل چون رسد کیست شاه و گدا	توانگر ز مسکین نباشد جدا
از آن میرگردون توان ای دریغ	که خورشید عمرش بشد زیر میغ
چو شد آن سرافراز از جان بری	بدین طرز از خامه خاوری
رقم شد به تاریخ بی‌گفتگو	محمد حسین خان قراگوزلو

تاریخ وفات یوسف خان سپهدار عراق :

افتاد و با به دهر خونخوار افسوس	شد یوسف مانیز ز بازار افسوس
چون رفت سپهدار پی تاریخش	گو وای زاین خان سپهدار افسوس

ذکر آمدن رحمان قلی توره خوارزمی به تاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدّس

این رحمان قلی توره ولد محمد رحیم خان والی خوارزم است. پدرش درین سال وفات کرد و خود بر تخت خانیّت نشسته به سنت ردیله پدر بد گهر، به تاخت ارض اقدس روی آورد. جمعیتی کامل از جماعت اوزبکیه و ترکمانیه آن ناحیه از سالور و ساروق و تکه و یمرلی و علی ایلی ساکن ابیورد و درون و مهنه برداشت و به خیال خام تسخیر ارض اقدس رانده علی الغفله در حومه شهر، خیام اقامت برافراشت. از باطن [۳۵۲] فیض توطن^۱ حضرت رضا- علیه التّحیّه والثّنا - و طالع شاهنشاه فیروزی لوا در همان شب ورود برفی عظیم باریدن گرفت و بادی شدید مانند صرصر عاد وزیدن؛ در ظرف چهار ساعت انسان و حیوان از حرکت افتادند و اکثری از ایشان از شدّت سرما روی به درکات نیران نهادند. رحمان قلی توره با بقیه آن گمراهان از بیم جان آن چه داشتند، گذاشتند و در همان شب تیره بعضی سواره و برخی پیاده راه سامان سرخس برداشتند.

علی الصّباح اهل شهر ازین مقدمه خبردار گشته به محلّ اردوی او شتافتند و بی مایگان از انواع کالای نفیسه مایه ها یافتند. اسب و استر و اشتر و چادر و خزانه و اندوخته کلاً در لحظه [ای] به یغما رفت و ابدان خبیثه خوارزمیان طعمه کلاب شهری و وحشیان صحرا آمد.

رحمان قلی بعد از ورود به سرخس چند روزی استراحت گزید تا بقیه قشون خسته و گریخته اش از هر طرف جمع گردید. دو فوج از ترکمانان سالور و ساروق را به تاخت حدود جام و سرجام فرستاد و فوجی از آن گمراهان را در منزل شریف آباد با سواران نواب ارغوان^۲ میرزا که بر حسب احضار نواب شجاع السلطنه روانه ارض اقدس بودند، تلافی دست داد. به حمله [ای] از سواران جرّار کلاً طعمه شمشیر آبدار و گرفتار

۲. مجلس: «ارغون»

۱. مجلس: «مواطن»

قید اسار شدند و فوجی دیگر در حدود ولایت جام به امیر نصرالله خان تیموری، که با جمعیت خود عازم ارض اقدس بود، دچار و جمیعاً به دست دلاوران تیموری روانه دیار بوار آمدند.

رحمان قلی به تلافی این دو وهن عظیم، موازی سه هزار نفر از جماعت قنقرات و طایفه قراقلیاق را با فوجی از سواران سالور و ساروق به سرداری دولت نظربی و عوض ایناق و رجب مهتر و دولت مراد پروانه چی و مراد سردار تکه و تراب بی و سعید نیازخان، بتاخِ حوالی ارض اقدس روان نمود و جمعیت مزبور در یوم چهارشنبه چهاردهم شهر رجب المرجب در سامان ارض فیض فرض، دست به غارت و یغماگشود و حضرت شجاع السلطنه ازین معنی آگاهی حاصل فرمود. در همان روز جمعیتی که در شهر داشت، برداشت و به دفع ایشان همت برگماشت. در دامان اژدرکوه جمعیت خراسانی را با آن جنود شیطانی صف مبارزت آراسته شد و دلیران رزم آزما از طرفین به کینه‌خواهی برخاسته طالع فیروزی مطالع دارایی قوت کرد و در اندک کوششی دمار از روزگار آن قوم غدار برآورد. ترکمانان پشت دادند و دلیران جزار در عقب ایشان روی نهادند. معادل پانصد نیزه سر و موازی یکهزار نفر زنده از آن قوم بداختر به دست آمد و بقیة السیف روی به وادی شکست [نهادند]. نواب شجاع السلطنه در همان محل اردوی رحمان قلی توره، کله مناری از رؤوس منحوس آن مشرکان بر پا نمود و این خبر بهجت اثر را روز عید نوروز مسرعی سریع، معروض رای جهان آرا داشته بر سرور نوروزی افزود. رحمان قلی پس از وقوع این واقعه از سامان سرخس به صوب خوارزم شتافت و بعد از این شکست، خیال این آرزوی محال در حوالی خاطر فاتر نیافت.

بخش ۱۳

بهاریه سال فرخ مآل ایت ٹیل ترکی مطابق با سنهٔ یکہزار و دوہست و چہل و یک
ہجری کہ سال آخر از قرن اوّل دولت جاوید محل است و حکم سکہ
صاحبقرانی و وزیر دفائن قدیمہ در امکانہ متعدّدہ بہ آسانی

خسرو صاحبقران اورنگ چہارم سپہر و دارای اولوالامر مہر درین سال فرخندہ
چہر بعد از انقضای دو ساعت و پنجاہ و شش دقیقہ از روز سہ شنبہ دوازدهم شہر
شعبان المعظم سنۂ یکہزار و دوہست و چہل و یک مطابق ایت ٹیل ترکی از شہر بند
[۳۵۳] حوت بہ بیت الشرف حمل خرامید و سکۂ صاحبقرانی دارای بہار در دارالضرب
گلزار بر سبایک زرّین و سیمین رعنا و ازہار سکہ بہ زر گردید. دفاین قدیمہ کہ در خزاین
گلشن محزون بود، از قوّت قوای نامیہ و جلوہ گری نمود و خسرو بہارش بہ معیرالممالک
ابر آذار علی الامانہ تسلیم فرمود. مغنیان عنادل و قماری بر منابر شاخسار، جنود نامعدود
سبزہ و ازہار را بہ جہاد با لشکر روسی نژاد دی ترغیب نمودند و سفیران شمال و صبا با
تحف گران بہای ریاحین در تختگاہ چمن پای آمد و رفت گشودند.

موکب سلطان فروردین بہ تدمیر روسی نژادان دی و بہمن عزیمت کرد و نخست
از فرّیاری بخت پایدار و سعی نوباوگان سروہای جویبار و اہتمام سرداران صنوبر و
چنار، قلاع محکمہ باغ و گلزار را کہ در تصرف جنود کافر شعار شتا بود، مفتوح آورد و
ابر آذار ازین گنبد آبَنوسی چون سردار روسی توپ‌های صاعقہ فشان تندر را بر خیول
سبزۂ سرافراز بست و شکوہ مرغزار را کہ نایب سلطان بہار است، از شکست خیول
سبزۂ سرافراز شکست.

دارای بهار، ولیعهد مرغزار را در آن سرافکنندگی یاری کرد و از فرّیاری او باز سر به سرافرازی برآورد. باد نوروزی که والی خاور زمین مرغزار است، به دخول شهر بند گلزار روی نمود و شاهزاده افغان شعار تندر، خزاین قوای نامیه را به پارانج او در گشود [و] خوارزمیان زاغ و زغن که در خاور زمین گلشن سرگرم آشوب و فتن بودند، از غوغای توسنان صرصر نوروزی رم نمودند.

سلطان خرداد ماه به دارالخلافة گلشن برگشت و حضرت صاحبقران معظم را از جلوس بر تخت جم درین سال صاحبقرانی سر از سپهر دوار برگذشت. در دو محفل تحویل و شیلان خطبه صاحبقرانی به نام نامی ذوالقرنین ثانی خوانده شد و بدره‌های سیم و زر به شکرانه این لقب همایون فرّ بر فرق مهتر و کهتر افشانده آمد. در دارالضرب همایون به حکم شاهنشاه معدلت مقرون سکه صاحبقرانی به سبایک سیم و زر زدند و رخسار سیم و زر از این مصراع موزون‌تر از سرو کشر که، [مصر]ع: «سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران» مفتخر شدند.

دُرّ اشرفی لفظ کشورستان در عوض صاحبقران زده، ریال را صاحبقرانی نام نهادند و اشرفی را کشورستانی لقب دادند. وزن ریال یک مثقال و نیم نقره و قیمت آن یکهزار دینار و وزن اشرفی هیجده نخود طلا و قیمت نه هزار دینار شد.

در خلال این احوال در بلوک ورامین ری و کوهستانات سمنان و دامغان قدری زر و سیم مسکوک از زیر خاک پیدا شد. یک دانه اشرفی در آن میان سکه شاپور ذوالاکتاف بود. صورت این مدعا از پرده خفا چنین جلوه‌گری نمود که، صورت شاپور را در بعضی از امکنه فارس و شوشتر بر سنگ نقش بسته‌اند و از سحرپردازی و نیرنگ سازی لوح نقوش مانوی را در هم شکسته‌اند. چون صورتی در یک طرف اشرفی به همان هیئت نقش بود، لهذا هر کس که دید بلا تامل همین مظنه را نمود. بقیه آن، بعضی سکه خلفای اربعه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و بعضی دیگر از سلاطین اتراک چنگیزی و تیموری و صفویه حق شناس بود [که] کلاً به رسم امانت به مقرّب بارگاه سلطنت حسین علی خان معیرالممالک سپرده شد و در سلک سایر گنج‌های مخزون شمرده آمد.

پس از انجام این مهم، فرامین واجب الاحترام از مصدر خلافت و حکمرانی به

احضار جیوش بحر خروش ایرانی صادر شد و نسقچیان پلنگ صولت به جهت قوروق^۱ ارباع خمسه و آذربایجان پی در پی سایر و دایر آمد - بمنّه وجوده. قطعه تاریخ سال صاحبقرانی از طبع مؤلف تراوید [۳۵۴] و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

شکر کز فرّ خداوند جلیل ذوالجلال
سال قرن ثانی است از حضرت صاحبقران
خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که زد
سکه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان
این زمان یک قرن شد کارایش تاج است و تخت
عمر کو تا قرنهای بینیم با این توامان
خوش خیالی دارد این شه کاین چنینش بهره‌هاست
بهره‌ها در خوش خیالی به که دشمن بدگمان
نیّت صافی به کار آفرینش واجب است
کاین امانات از خداوند جلیل مهربان
در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است
در دیانت این چنین شاهی نیامد در جهان
از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت
پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان
خلقت او از نظام مملکت شد تربیت
نیت او بر دوام سلطنت شد ترجمان
کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات
رو بخوان تورات و از داود در آن جو نشان

یادگار اولادها از صلب این شه یکهزار
 این چنین کثرت بماند جاودانی حکمران
 سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکار
 زبید از صاحبقران تیمور او را پاسبان
 از برای سال تاریخش رقم زد خاوری
 وه که هست این سال سال اول از صاحبقران

ذکر موجبات نقار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت جهاد و وقایعی که دست داد

در وقایع سال قبل کیفیت تصرف روسیه^۱ در قریه بالغلوی ایروان بدون اذن از امنای دولت علیه نگارش یافت و کلک وقایع نگار شرحی از آن قضیه نگاشت. درین مدت که ولایات گنجه و قراباغ و شیروانات و غیره در تصرف دولت روس بود، بعد از وفور استیلا و تسلط بنای تعرض به عرض و ناموس مسلمانان گذاشتند و درباب دین و مذهب و ملت نیز خاطر قاصر بر ایذا و اضرار گماشتند. این مطلب به توسط علما و فضلاء آن دیار و تحریک کارپردازان دربار حضرت ولیعهدی که راضی به مصالحه نبودند و قوام عزت خود را در مخاصمه با دولت روس تصور می نمودند، به عرض جناب مجتهد الزمان حضرت آقا سید محمد ولد آقا سید علی اصفهانی ساکن عتبات عالیات رسید و معزی الیه تکلیف شرعی خود و مسلمانان را در جهاد با کفره روس دید. چون مظنه داشت که شاید شاهنشاه صاحبقران را بر هم زدن عهد مصالحه روسیه بی ایمان صلاح دولت ابد ارکان نباشد، لهذا در ابتدا آخوند ملا محمد رضا نام خویی آذربایجانی معتمد خود را که مردی جسور و بی مبالات بود، با صورت حکم وجوب جهاد به درگاه عالمیان معاد روان ساخت و به استمزاج از خاطر خطیر اعلی

۱. مجلس: «روسیه روسیه»

پرداخت. حضرت صاحبقران شریعت‌پرور به حکم شرع مطهر رضا داد و ملا رضا را با مراتب رضامندی به خدمت جناب مجتهدالزمانی فرستاد. معزی‌الیه نیز جمعی از معارف مجاهدین و مروجین دین مبین را از آن ارض فیض قرین برداشت و روی به آستان معدلت ارکان حضرت صاحبقران گذاشت [و] در اوایل شهر شوال المکرم وارد دارالخلافت طهران گردید و کمال توقیر و احترام از شاهنشاه اسلام و شاهزادگان عظام و امرا و وزرای کرام درباره خود دید.

مراسلات متعدده به عموم مجتهدین و فضلاء بلاد اسلام به تحریر درآورد و عموم مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت کرد. شاهنشاه اسلام، مبلغ سیصد هزار تومان به علاوه مواجب و علوفه سپاه به جهت صرف جهاد معین فرمود و به حمل دواب توانا از خزانه عامره به اردوی قاهره حمل و نقل نمود. چون در آن اوان، خبر ورود [سر] جان مکداندل کینر^۱ انگریز ایلچی سرکار کمپنی به بندر ابوشهر رسیده [۳۵۵] بود، لهذا میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی حسب الامر حضرت صاحبقرانی به مهمانداری او عزیمت نمود.

تبیین این مقال آن‌که، هنری ولک وکیل دولت بهیئه انگریز، که کیفیت احوالش قبل ازین ایراد شده، از جانب اصل دولت در دربار این شوکت جاوید آیت مقیم بود و نواب ولیعهد زمان به جهات مختلفه از او ناراضی و اعتنایی زیاده به قول و فعلش نمی‌نمود. میرزا صالح شیرازی مهندس را به دارالملک لندن سفیر ساخت و مشارالیه به معزولی هنری ولک از خدمت وکالت پرداخت. ارباب مشاوره دولت بهیئه انگریز قرار دادند که بعد از عزل وکیل دولت، ایلچی سرکار کمپنی در دارالملک ایران وکیل باشد. بنابر آن فرمانفرمای هندوستان ایلچی مشارالیه را به سفارت فرستاد. چون بریدن از اصل دولت و پیوستن به فرع آن خلاف رای امنای دولت جاوید ارکان بود، لهذا جان مکداندل کینر به سبب عدم اذن یکسال تمام در بندر بمبئی توقّف نمود. بالاخره از استدعای متوالیه حضرت ولیعهد دوران، شاهنشاه صاحبقران به این معنی رضا داده و قاسم خان سرهنگ فوج تبریز به جهت آوردن ایلچی مزبور با فرمان قضا دستور روی به بندر بمبئی نهاد. بعد

از ورود ایشان به بندر ابوشهر - از قراری که ذکر شد - میرزا ابوالقاسم مستوفی مهماندار گردید تا از قراری که - انشاء الله تعالی - نگاشته خواهد شد، وارد دربار آسمان مدار آمد. بالجمله در همان اوقات نواب شاهزاده محمود میرزا، به ایالت ولایت لرستان فیلی مأمور و نواب همایون میرزای برادرش، به حکومت ولایت نهاوند مسرور شد.

بنده مدحت‌گزار را شاهنشاه اعلی مقدار، به اسم وزارت آن ناحیت فرستادند تا بالاخره مایه عمر گران‌مایه‌ام را آن حق‌شناسان بر باد غارت دادند.

خلاصه جناب امین‌الدوله عبدالله‌خان که در آن اوقات از عمل معزول و در کنج عزلت به امر دعاگوئی دولت مشغول بود، به مهمانداری جناب آقا سید محمد و عموم فضلا مأمور شد و روز شنبه بیست و ششم شهر شوال‌المکرم موکب معظم از دارالخلافه طهران حرکت کرده وارد عمارت مبارکه سلیمانیّه بهجت دستور گردید. پس از چهار روز توقف، موکب فیروز از آن جا حرکت کرد و روز دوشنبه هشتم^۱ شهر ذی‌قعدة الحرام، چمن سلطانیه از فیض ورود شاهنشاه اسلام، سر به اوج ثریا برآورد. خبر مأموریت ایلچی روس از جانب ایمپراطور جدید رسید و فرمان همایون به افتخار ولیعهد دوران درباب لوازم ورود او، از مصدر خلافت صادر گردیدند.

ذکر کیفیات ورود نواب نایب‌السلطنه العلیه و ایلچی روسیه

و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیه و مشاورات در صلح و جنگ و مراجعت ایلچی از دربار فلک اورنگ

نواب نایب‌السلطنه العلیه روز جمعه دهم شهر ذی‌قعدة الحرام بر حسب احضار شاهنشاه بهرام غلام، در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه کیوان مقام گردید. کینیا زبخسکوف نام ایلچی دولت روسیه نیز به احترامی تمام در همان اوقات وارد درالسلطنه تبریز و بعد از ظهور اذن از سرکار خلافت، عازم درگاه معدلت انگیز شد.

سبب مأموریت این که الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه در زمستان سنه ماضیه به جهت سرکشی ولایات خویش از پتر پورغ حرکت و در عرض راه به سبب ظهور عارضه ذات‌الجنب^۱ به تاریخ نوزدهم شهر ربیع‌الثانی، وداع عالم فانی نمود. قسطنطین برادر کهنترش که سردار مملکت له بود، به حکم وراثت و ولیعهدی و تصدیق رؤسای روس، بر تخت سلطنت نشست و پس از قلیل زمانی [۳۵۶] به سبب انکار جمعی دیگر که وحشت کامل از بطش و سیاست او داشتند، رشته امید از پادشاهی بگست. با برادر دیگرش نیکولای پاولیچ عهد سلطنت بسته شد و قسطنطین در گنجی نشسته آمد. ظهور این دو سبب، باعث اختلاف امت و جماعت گردید تا در نفس پترپورغ کار به مجادلت و محاربت رسید. جمعی کثیر از هواخواهان قسطنطین تلف گردیدند و بسیاری از ینارالان و بزرگان روس را گرفته در محبس نیکولای محبوس گردانیدند تا بالاخره از ظهور این قتل و قید، شورش تسکین یافت و نیکولای پاولیچ مستقلاً بر مسند سلطنت^۲ شتافت. بالجمله الکسندر پاولیچ در ایام حیات، تختی بلور به جهت جلوس صاحبقران عدالت دستور تمام کرد، اجل موعود مهلتش نداد که از اهدای تخت مزبور مراتب دوستی باطنی را منظور دارد.

درین اوقات که نیکولای پاولیچ بر اورنگ ایمپراطوری جلوس نمود، سنت سنیّه برادر را ممضی و قبل از آن که ایلچی تعزیت و تهنیت از این دولت مأمور شود، تخت مزبور را با بعضی از هدایای دیگر مصحوب ینارال کینیاژ بخسکوف به دربار دارای مظفر برگماشت.

صفت آن اورنگ فلک رنگ این که، قطعات بلور الماس تراش ایض و فیروزجی متصل به هم و به اندازه سه ذرع طول و دو ذرع عرض، تختی حاصل آورده بودند. بلور فیروزجی منحصر بر پله و نشمین بود و بقیه از بلور الماس تراش ایض مانند جوهر بیضا جلوه‌گری می نمود. از هر طرف نشمین صورت، سه شیر به جهت فوران آب ساخته بودند و در پشت سر آن، صورت خورشیدی از یک قطعه بلور الماس تراش پرداخته. این روایت را درایت ضرور است و ادراک کیفیت آن جوهر صرف بدون درایت نامقدور.

۱. ملی: «ذات‌النخیب»؛ درد پهلو، سینه پهلو.

۲. ملی: «خلافت».

خلاصه در روز سه‌شنبه چهاردهم شهر ذی حجه الحرام خسرو خان اردلانی والی کردستان و فرج‌الله خان آدخلوی افشار برحسب امر شاهنشاه تاجدار او را استقبال کردند و بعد از ورود در منزل جناب آصف‌الدوله اللهیارخان قاجار وزیر اعظم بار اقامت آوردند. روز دیگر میرزا ابوالقاسم قائم مقام و حاجی میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه، که در آن سفر خطاب مستطاب منشی الممالکی یافته بود و میرزا محمدتقی علی‌آبادی مازندرانی منشی دیوان اعلی، به اذن حضرت صاحبقران از جانب جناب آصف‌الدوله ملاقات و ایلچی را به احترام تمام دریافتند و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر مزبور پیشکاران پیشگاه خلافت به احضار وی شتافتند.^۱ به همان سبک و سیاق و قاعده و قانونی که سابق الکسندریرملوف سردار گرجستان را بار دادند، ایلچی مزبور را نیز با هشت نفر از کرسی نشینان و شاهمیرخان ترجمان در سراپرده همایون، پای برگشادند. نامه دوستی ختامه ایمپراطوری را داد و زبان به عرض نیاز برگشاد و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نوازشات دیده پس از ظهور نوازشات به آدابی که آمده بود، برگردید.

روز جمعه هفدهم [ذیحجه الحرام] جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد اصفهانی و حضرات عالی درجات حاجی ملا جعفر و آقا سید نصرالله استرآبادی و جناب حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش با سایر علما و فضلاء هر بلد، وارد اردوی کیوان پوی شدند و نواب شاهزادگان و جمیع امرا و خوانین و توابع لشکر ظفر قرین به استقبال ایشان سبک عنان آمدند. مجتهدین انام را با انواع احترام و اقسام تکبیرات و درود و سلام وارد خلوت سرای با احتشام کردند و ازدحام خواص و عوام ایلچی و همراهانش حساب‌ها بردند. روز دیگر به همین سیاق جناب مجتهد انام حاجی ملا احمد نراقی و مرجع الایام حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی وارد [۳۵۷] گشتند و از اجماع مجتهدین عظام در اردوی ظفر فرجام و تحریض جهاد با کفره ظلام عموم لشکر به طبیب خاطر از جان و سرگذشتند. مجتهدین را کلاً صورت فتوی این‌که: جهاد با کفره روسیه واجب است و منکر این عمل، متابعت شیطان و خلود در نار نیران را طالب.

۱. مجلس: «به احضار می‌شتافتند»

شاهنشاه آگاه به سبب رعایت شریعت غرّاء، این معنی را مصدق می‌بود و نواب نایب‌السلطنه نیز به جهات مختلفه تصدیق می‌نمود. جمیع امرا و وزراء اقدام در جنگ را راغب بودند، مگر جناب مستطاب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر امور دول خارجه که به جهت ملاحظه عواقب کار این معنی را انکار می‌نمودند. جناب آقا سید محمد و سایر آن دو نفر را پیغامات واهمه‌انگیز دادند و پس از آن پیغامات از واهمه تکفیر، دیگر لب به انکار برنگشادند.

ایلچی دولت روسیه با امنای شوکت علیّه هر چه سخن از صلح گفت، به جز انکار از آن و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. چون از قانون ملت‌داری بی‌وقوف^۱ بود، سخن از قاعده دولنداری ادا نمود، که درین اوقات لازم چنین بود که به جهت ادای آداب تعزیت و تهنیت ازین دولت ابد آیت در فرستادن سفیر مبادرت شود، حال که از طرف ایمپراطور جدید اقدام در تشیید^۲ بنیان موافقت شدید شده، اصرار در جنگ دور از انصاف است و مهجور از رسوم انتصاف. اگر چه موافق قاعده دولنداری این معنی حقیقت داشت، ولی از باطن ملت حنیف امری تازه واقع شد که اولیای دولت قاهره را در جواب این فقره نیز عاجز گذاشت. کینیاژ و سرحداران پنبک و قرا کلیسیا از حد خود تجاوز کردند و به آباران ایروان آمده رفتاری خلاف طریقه مسالمت به عمل آوردند. بالاخره ایلچی استدعای ملاقات مجتهدین عظام را نمود که خود از تعهد رد ولایات و اخراج روسیه از سرحدات ایشان را راضی دارد و همت بر انجام تعهدات خویش گمارد. مجتهدین در جواب فرمودند که: مهربانی با کفار بنابر نص کلام ایزد جبار حرام است و این معنی خلاف رسوم رسول انام و در صورت رد ولایات باز جهاد با ایشان واجب تراز روزه ماه صیام است.

شاهنشاه شریعت پرور بالمشافهة‌العلیّه به ایلچی فرمایش فرمود که: اکنون امر دایر فی مابین قوام ملت و صلاح دولت است و اختیار قوام ملت مرجع بر صلاح دولت؛ در جایی که پای ملت در میان است، دولت را منزل برطاق نیسان. کوتاهی سخن، بعد از مکالمات بسیار، عموم مجتهدین ملت و ملتزمین حضرت،

۱- ملی: «موقوف»

۲- ملی: «بستند»

جنگ را بر صلح ترجیح دادند و شقّه رایات ظفر آیات را به عزم جهاد با آن طایفه کفر علامات برگشادند. ایلچی بعد از یأس فراوان، تخت بلور و هدایای دیگر را داد و پای عزیمت به مراجعت برگشاد. مبلغ یکهزار تومان زر نقد و چهار طاقه شال کشمیر سوای انعام همراهان به انعام ایلچی به تنهایی عنایت شد و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی قعدة الحرام به مهمانداری میرزا اسماعیل انجدانی فراهانی منشی مدبر امور غربا، روانه آذربایجان و آن ناحیت گردید و از آن جا نیز عازم تفلیس گشت و کار دولتن بهیتین از مصالحت و مسالمت و مراودت در گذشت.

شعر:

قضا چون به گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کر

ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرفی روسیه
و فتوحات خوی^۱ و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طوالش و غیره
و ورود ایلچی دولت انگریز

بعد از روانه شدن ایلچی دولت روس، به اقتضای مصلحت شوکت ابد مأنوس، نواب شاهزاده اسماعیل میرزا و قادر اندازان استرابادی و هزار جریبی [۳۵۸] و فندرسکی به منقلای موکب فیروزی کوکب در روز دوشنبه چهارم شهر ذی حجه الحرام از چمن سلطانیه روانه آذربایجان و پس از آن محمدقلی خان دولوی قاجار خلف ارجمند جناب آصف الدوله العلیه اللهیارخان، با دستجات خواجه وند و عبدالملکی و مافی، در روز جمعه هشتم عازم آن سامان و نواب نایب السلطنه در روز دوشنبه یازدهم به صوب دارالسلطنه تبریز دامن برزده و جناب آقا سید محمد و سایر مجتهدین و فضلا به جهت تحریرص مجاهدین در روز پنجشنبه چهاردهم، عزیمت را سبک عنان و حاجی محمد خان دولوی قاجار با دسته توابعی به جانب ولایت طالش شتابان آمد. احکام عدیده [ای]

به عهده حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان سارواصلان صادر شد که در اخراج طایفه روسیه از قریه بالغلو و حدود گوگچه دنکیز حاضر و آماده شوند.

موکب فیروز در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر مزبور از راه ارمغان چای نهضت آرا و روز سه شنبه بیست و ششم [ذی حجه الحرام] ساحات اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام^۱ گردید و در همان روز ورود از جانب حاجی محمد خان دولوی قاجار که مأمور به حدود طالش بود، موازی سی نیزه سر و بیست نفر زننده از روسیه بد اختر و دو^۲ عزاده توپ البرز پیکر در نظر فیروزی اثر جلوه نمود. تبیین این مقال آن که بعد از ورود حاجی محمد خان به محال اوجارود، به قریه گرمی که در تصرف جمعی از صالدات روسیه بود، تاختن آورده از یمن طالع خسروی آن محل را به قهر و غلبه گرفته سرها و اسرا و دو توپ معروضه را به اردوی اعلی گسیل کرد.

روز دیگر مسرعان بشارت رسان از جانب حسین خان سردار ایروان رسیدند و از مؤده فتوحات سردار، بهجت افزا خاطر شاهنشاه تاجدار گردیدند. تفصیل این اجمال آن که، حسین خان در یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی حجه الحرام از کیفیت احکام قضا نظام آگاه^۳ [شد] و با استعدادی تمام در شب جمعه بیست و دویم شهر مزبور بر سر سنگر باش آباران که مشحون از یکهزار نفر صالدات روسیه بی ایمان بود، تاخت و بعد از فتح سنگر، اکثری از آن جماعت را روانه داربوار ساخت. کیناز آن جا با بقیه السیف به جنگل گریختند و خاک نام و ننگ بر سر بیختند. سبحان قلی خان قاجار قزوینی نیز در همان شب جمعه بر سنگر بالغلو یورش برد و بعد از فتح آن جا، ده عراده توپ گرفته و جمیع مستحفظین آن سنگر را به دست شحنة اجل سپرد. حسن خان سارواصلان از طرف کمری بر قراکلیسیا راند و چهار هزار نفر صالدات روسیه و مردان ارامنه را آیه «وقاتلوا المشرکین کأفّه»^۴ به گوش هوش برخواندند. دو^۵ عراده توپ گرفته و جمعی از نسوان ارامنه را گرفته محال شوره گل را یکباره از لوٹ وجود آن ناپاکان پاک کرده بوداق سلطان آیرملو را با سایر مسلمانان به چخورسعد^۶ ایروان آورد.

۱. مجلس: «فیروزی لوا» ۲. ملی: «ده» ۳. مجلس: «احکام»

۴. سورة توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: «فاقتلوا» ۵. ملی: «ده»

۶. چخور در ترکی به معنی فرورفتگی زمین است و در این جا مقصود، زمین پست طرفین ارس است.

تقی خان بزچلوی ساکن گوگچه دنکیز^۱ از طرف دره چچک بر سر اسبان توپ خانه کینیز که در حمزه چمنی بودند، تاختن نموده و مستحفظین را یک جا از تیغ^۲ گذرانیده و اسبان را گرفته کینیز پای فرار به قرا کلیسیای پنبک برگشود. این فتوحات متوالیه در یکشب از فرّ طالع خسروی نقاب از چهره برگشود. سرها و اسرا در پیشگاه حضور انور جلوه نمود. نواب نایب السلطنه بعد از ورود به تبریز اولاً الکسندر میرزای والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکاری را با تدارکات لازمه از نقد و غیره به صوب گرجستان و شیروان و شکّی روان فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلوی کبوتر آهنگی را با فوجی از غازیان به اتفاق مصطفی خان شیروانی نامزد نمود. پس از آن امیرخان قوانلوی قاجار [۳۵۹] سردار با مهدی قلی خان جوانشیر از راه مقری و محال برگشاط^۳ روانه کرد و هر یک از مأمورین را فرمایشات در باب اجماع ایلات و اجتماع اهالی ولایات به عمل آورد و خود - متوکلاً علی الله - به آراستگی تمام در روز شنبه بیست و دویم شهر ذی حجة الحرام روانه قراباغ شد و روز جمعه بیست و ششم شهر مزبور از باده فتوحات نمایان تر دماغ آمد. تفصیل ماجرا این که، طایفه روسیه از عزایم ملوکانه صاحبقران کشورستان آگاه شدند و ده^۴ هزار نفر صالادات مستحفظین محال گروس و خنزیرک و چناقچی را به قلعه شوشی خواسته مهیای کارزار آمدند. صالادات مزبور در عرض راه با نواب اسماعیل میرزا تلاقی کردند و از طرفین آتش حرب شعله کشید. حاجی آقا لرییک قراباغی هم با فوجی از اهل قراباغ از عقب روسیه درآمدند و مجاهدین اسلام به شوق جانفشانی و جانستانی بر آن جنود شیطانی حمله آور شدند. نواب ولیعهد زمان نیز در هنگام گیر و دار در رسیده خیول مجاهدین را یاور کردند.^۵ از هنگام زوال تا وقت غروب، جنگ پیوسته بود تا بالاخره از فیض بخت شاهنشاه با احتشام و برکت^۶ تکبیرات مجاهدین اسلام رشته قرار آن کفره ظلام گسسته

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

جنوزسعد در زمره محدود بیگلربیگی ایروان بوده است. (سازمان اداری حکومت صفوی، صفحات ۱۸۷ و

۱۹۱ - ۱۹۸۲).

۱. مجلس: «گوگچه و نکیز» ۲. ملی: «منع»

۳. نام منطقه اطراف رودی به همین نام در جنوب گروسی. این رود به ارس می پیوندد. (ر.ک: سازمان اداری

حکومت صفوی، صفحه ۱۹۵).

۴. مجلس: «دو هزار نفر»

۵. مجلس: «گردید» ۶. ملی: «موکب»

آمد. موازی پانصد نیزه سر و یک هزار نفر زنده از آن قوم بداختر و چهار عراده توپ و سایر اسباب دیگر به دست آمد و سرها و اسرا در روز چهارشنبه یازدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و دو در خارج اردبیل منظور نظر شهریار حق پرست شد. در قلعه جات گروس و خنزیرک و چناقچی، مستحفظین امین نهادند و آن چه لوازم مایحتاج بود، به ایشان دادند. بالجمله حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از تصرف قلعه گرمی به همراهی میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفتند و از باطن اسلام و یمن بخت شاهنشاه با احتشام آن محکمه محکم را به اندک کوششی گرفتند.

از غرایب اتفاقات آن که، در چهارده سال قبل ازین - از قراری که ذکر شد - جماعت روسیه بد آیین قلعه لنکران را در^۱ شب تاسوعا برگشادند و باز در همان شب از تصرف دادند. اموال اندوخته در آن قلعه کلاً غازیان مظفر را کسیب شد و مزده این فتح نمایان در روز پنجشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سامعه افروز اولیای دولت جاوید نصیب آمد. دویست نفر اسیر با چند^۲ عراده توپ در همان روز منظور نظر اولیای دولت شوکت همایون گردید و فرمان اعلی به تخریب قلعه لنکران به شرف صدور رسید. در نهضتی از مجاهدین اسلام قلعه سالیان نیز مفتوح شد و پیکر مخالفین از ضرب خنجر مؤالفین مجروح آمد از جمله اجناس منبره در قلعه سالیان، یکصد هزار خروار آرد بود که مجاهدین را بر کسیب افزود و باقی غنائم را بر این فقره قیاس می توان نمود.

حکومت ولایت طالش با لقب اسبق المجاهدین به میرحسن خان ولد مصطفی خان داده شد و ابواب مرحمت بی کران بر چهره او گشاده آمد. معادل پنج کله منار در برابر معابر شرقی اردبیل از رؤوس منحوس روس افراشته گشت و در امتداد زمان، این آثار شگرف در روزگار به یادگار گذاشته [شد]. موازی چهار صد نفر از اسرای آن قوم بد اختر با ده عراده توپ به انعام سرکار شاهزاده سیف الدوله العلیه سلطان محمود میرزا^۳ به اصفهان فرستاده و بقیه اسرا بر حسب امر اعلی عزیمت [به] دارالخلافه طهران را آماده آمدند بالجمله نواب نایب السلطنه اغورلو خان پسر جواد خان زیاد لوی قاجار حاکم

۱. ملی: «تا»

۲. مجلس: «سه»

۳. مجلس: «محمد میرزا»

گنجه را خواست و او را به اتفاق محمد ولی خان افشار ارومی با نوشتجات متعدده [۳۶۰] مشعر بر تحریک علما و فضلا و ایلات روانه گنجه نمود. علی قلی خان^۱ آقای برادر اغور لوخان را که در ایروان بود، از راه ایروم^۲ بر سر ایلات قاجار و آیروملو^۳ و قزاق و شمس الدینلو روان فرمود.

پس از ورود اغورلوخان به حوالی گنجه، مردم شهر و ایلات هجوم کرده سر به شورش برآوردند و ایلات قزاق و شمس الدینلو موردخود را که به زبان معروف عبارت از ایل بیگی است، مقتول کردند. روسیه ساکن گنجه و زورآباد به فکر کار افتادند و روی به شهر گنجه نهادند. اهالی شهر و ایلات را در خان باغی گنجه با روسیه مقاتله [ای] خشنارخ داد و باطن ائمه اطهار و طالع شاهنشاه تاجدار یاری کرده جمعی از روسیه قتل و فوجی دستگیر و موازی هشت عراده توپ به دست غازیان شیرگیر افتاد. معدودی از آن طایفه با یک عراده توپ به جانب شمکور پای فرارگشوند و اغورلوخان جمعی از سواره ایلات را به تعاقب فرستاده در خرابه شمکور آنها را کلاً اسیر نمودند. قلیلی از ایشان در ظلمت شب فراراً به جانب تفلیس تاختند و احوال و ائمال خود را تماماً انداختند.

اغور لوخان از فیض همت دارای زمان وارد گنجه گشته در مکان اصلی آباء و اجداد برقرار گردید و صورت ماجرا در روز یکشنبه یازدهم شهر محرم الحرام به عرض شاهنشاه تاجدار رسید. سرها و اسرا نیز از نظر انور گذشتند و بر حسب امر ولیعهد دوران، عبدالله خان دماوندی و نوروز علی خان سرکرده دسته سمنانی، مأمور به محافظت قلعه گنجه گشتند. امیرخان دولوی قاجار سردار نیز با فوجی از سواران جلادت آمیز مأمور به توقف آن ولایت شد و خاطر هواخواهان آسوده از فتنه روسیه ضلالت آیت آمد.

خلاطه مصطفی خان شیروانی هم تا حوالی شیروان رفت و از اردوی معلی ابراهیم خان قاجار دولو با دو^۴ عراده توپ و جمعی از غازیان کینه جو از طرف سالیان و حاجی محمد خان قاجار نیز با سواران و پیادگان جرّار به عزم حمایت مصطفی خان

۱. مجلس: - «خان»

۲. مجلس: «اروم»

۳. ملی: «آیروملو»

۴. ملی: «ده»

شیروانی و محمد حسین خان شگی روانه منزل جواد شدند.

روسیه شیروان و شگی، کار را دیگرگون دیدند و هر دو ولایت را بدون منازعه خالی کرده خود را به محل برمک که در آن جا سقناقی محکم بود، کشیدند. و مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان در شگی پای به حکمرانی افشردند و از بخت فیروز خسروی گوی افتخار را از میدان بیرون بردند. کینیاژ قراکلیسیا از عزیمت حسن خان سارو اصلان، خانه و عمارت و انبار و مایملک خود را یک جا آتش زد و نیم شبی به قلعه لری شتافته در آن جا محصور شد.

مختصر کلام از روز جمعه بیست و دویم شهر ذیحجه الحرام تا روز جمعه هشتم^۱ شهر محرم الحرام، ولایتی به آن طول و عرض از باطن ائمه انام و بخت فیروز شاهنشاه اسلام ضمیمه ممالک سلطانی شد و قریب به چهار هزار صالداات قتیل و اسیر سپاه حضرت صاحبقرانی آمد و آذوقه و اندوخته چهارده ساله سنوآت مصالحه، کسبب غازیان ظفر مبانی [شد]. نواب شیخعلی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان از منزل اردبیل با فوجی از غازیان ظفر دلیل به عزم استخلاص قلاع قبه و بادکوبه مأمور و روان گردید و موکب ظفر کوکب به عزیمت قلعه شوشی در روز شنبه بیست و یکم شهر محرم الحرام از خارج دارالارشاد اردبیل حرکت کرده، روز سه شنبه بیست و چهارم [محرم] در کنار رودخانه طویله شامی یک فرسخی اهر، قبه خرگاه آسمان جاه به ماه رسید. جناب آصف الدوله علیه اللهیاریان وزیر اعظم با بیست هزار لشکر جرّار و ده عرّاده توپ صاعقه بار به التزام رکاب نواب ولیعهد دولت پایدار مأمور شد و از اعطای مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد که در مصارف غازیان همراه صرف شود، بی نهایت مسرور آمد. حکم محکم چنین شرف [۳۶۱] صدور یافت که: بعد از فتح قلعه شوشی به استخلاص گرجستان و ولایت تفلیس روند و بر هم زدن بنیان روسیه پر تلبیس شوند.

در صبح جمعه بیست و هفتم^۲ [محرم] از خارج اردوی انجم تحشّم حرکت کرده، روز چهارشنبه دهم شهر صفر المظفر در خارج قلعه شوشی وارد معسکر ولیعهد مظفر آمد. در خلال این احوال، جان مکدانلد ایلچی جدید دولت بهیّه انگریز به مهمانداری

۱. مجلس: «بیستم»

۲. مجلس: «بیست و هشتم»

میرزا ابوالقاسم اصفهانی مستوفی روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام وارد اردوی کیوان مقام شد و بر حسب امر اعلی، محمدحسن خان قاجار نسقچی باشی و محمد ولی خان قاسملوی افشار به استقبال او شتافتند و مشارالیه و همراهان او را به احترام تمام وارد اردوی کیوان مقام کرده در منزلی مناسب اقامت یافتند. روز دیگر میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفترخانه عطار د قرار و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی دیوان سعادت آثار حسب الامر دارای تاجدار او را دیدن کردند و در روز پنجشنبه چهارم شهر صفر المظفر پیشکاران پیشگاه انور مشارالیه را به قانون مشروطه^۱ [ای] مکرر و آدابی در خور به حضور صاحبقران معدلت پرور آوردند.

[مصر] ع: این زمان بگذار تا وقت دگر

ذکر مجادله فی مابین نواب نایب السلطنه العلیه و ینارال مددوف سردار دولت روسیه
در خارج قلعه گنجه و وقایع قضیه اتفاقیه از حکم تقدیرات ازلیه
و تدبیرات لم یزلیه

پس از آن که محال گروس و خنزیرک و غیره، که از معظمت ولایت قرا باغ است، به دست آمد و عموم اهالی آن ولایت از مسلمانان و ارمنی تابع دولت ابد آیت پادشاه حق پرست شد، نواب نایب السلطنه با کمال اطمینان در تسخیر قلعه شوشی پای جلادت افشرد و از هر طرف سنگرها و سیبه^۲ ها پیش برد. مستحفظین آن قلعه محکم بنیان، بنا را به خدعه و تزویر گذاشتند و از پیغامات نرم نرم مجاهدین اسلام را از شدت در محاصره غافل داشتند. نواب نایب السلطنه العلیه حضرت ولیعهد ثانی محمد میرزا و محمد قلی خان قاجار را با دستجات خواجه وند و عبدالملکی، و نظر علی خان مرنندی را با فوج مرنندی مجدداً به جهت حراست شهر و قلعه گنجه روان فرمود و تاکیدات اکیده در باب قلعه داری و عدم مجادله با روسیه بی ایمان به ایشان نمود، ولی از کار قضا غافل بود. خود

۱. ملی: «مشروع»

۲. سیبه: دیوار، حصار دور شهر، سنگر، خاکریز.

به محاصره قلعه شوشی اقدام ورزید و جناب آصف‌الدوله نیز درین باب با او همداستان گردید که اول باید قلعه شوشی را به دست آوریم و پس از آن همت به تسخیر ولایت تفلیس صرف بریم.

از آن طرف ینارال مددوف نام که از جمله ینارالان با اعتبار روسیه بدفرجام بود، جمعیتی کامل از پیاده و سوار قزاق و ارامنه و صالدات روسیه جمع نمود و مساوی بیست عراده توپ البرزکوب برداشت و روی زشت به استرداد شهر و قلعه گنجه گذاشت. امیر خان سردار قاجار را هوای جان فشانی بر سر افتاد و قلعه گنجه را به نظر علی خان مرندی سپرده روز یکشنبه چهارم^۱ شهر صفرالمظفر در رکاب نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا به جانب شمکور روی نهاد.

در خرابه‌های شمکور فی‌مابین جنود منصور و مددوف مغرور مقابله واقع شد و امیرخان سردار را از ضرب گلوله آتشین تفنگ شربت شهادت نافع افتاد. تاریخ قتل امیرخان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.^۲

لمؤلفه:

تسخیر بیداد روس بد بنیاد	بند جان امیرخان ببرید
خاوری بهر آن امیر دلیر	زد گریبان خویشان بدرید
با سر آه گفت تاریخش	آه آه از امیرخان شهید

بالجمله بعد از قتل سردار با احتشام، خیل اسلام از مجادله دست کشیدند و مددوف و همراهان همه جا توپ زنان [۳۶۲] عازم گنجه گردیدند. نظر علی خان مرندی را قوه واهمه طغیان کرد و قلعه و شهر را گذاشته جان خود را از آن غوغا بیرون آورد. مددوف قلعه و شهر گنجه را تصرف نمود و این اول زهر جان‌گزایی بود که در کام نصرت و ظفر آلود. در هنگامی که نواب نایب‌السلطنه در استخلاص قلعه شوشی گیروداری گرم داشت، شاهد زشت سیمای این خبر وحشت اثر از چهره برقع فرو گذاشت فی‌الفور مهدی قلی خان جوانشیر را به خدمت کوچانیدن ایلات قراباغ به سمت قراچه داغ مأمور ساخت و خود از محاصره قلعه شوشی دست کشیده با آن چه قشون به همراه داشت، به

۱. مجلس: «چهاردهم»

۲. ملی: «تاریخ قتل امیرخان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید».

مدافعه مددوف و حفظ ولایت گنجه پرداخت. وقتی به حوالی گنجه رسید که کار از کار گذشته و تیر از کمان جدا گشته بود. حضرت ولیعهد زمان قرار کار دعوا را به فردا داد و مددوف از شهر و قلعه بیرون رانده با جمعیت و توپ خانه خود پشت به شهر بیفتاد. در همان شب ینارال پسقاویچ با چهار هزار صالدات دیگر از تفلیس به او ملحق شد و شکوه لشکر مددوف با رونق گردید.

نواب اشرف در همان شب قرار تیپ و جای دعوا را داد و علی الصباح روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر صفوف اسلام و کفر در مقابل هم ایستاد و حضرت ولیعهد بعضی از سواران رکابی را از قبیل دستجات خواجه وند و عبدالملکی و جانبازان عراقی و بختیاری در میمنه بازداشت و سواران دیگر را با قادراندازان استراباد و مازندران در جانب میسره گماشت. سواره و سرباز آذربایجانی را با کل توپ خانه در قلب بر پا نمود و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا و دو نفر از امیرزادگان دیگر را در میان ایشان سرتیپ فرمود. خود به نیت کمین با معدودی جلادت قرین در پناه دره [ای] جای ساخت و مددوف نیز به طرح سپاه خویش پرداخت. کل صالدات و توپ خانه را در مقابل قشون آذربایجانی که مشحون از توپ خانه صاعقه مبانی بود، بازداشت و جمیع سواره قزاق و غیره را از دو طرف دره در برابر جانبازان و قادراندازان عراقی و مازندرانی و سواره رکابی برگماشت.

افواج آذربایجانی در ابتدا پشته [ای] را که جمعی از صالدات و سوار روسی قبل از وقت گرفته بودند، به نظر در آورده یورش بردند و به اندک کوششی آن جا را متصرف گشته روسیه پشته فراراً روی به سایر افواج خود کردند. از دو طرف خیل اسلام، سواران جلادت فرجام و پیادگان آتش اندام دلیری ها کردند و به سواران قزاق و غیره که در برابر ایشان بودند، حمله بردند. به یک حمله از طالع فیروز خسروی آن جمع پریش را از پیش برداشتند و تا باغات شهر برده همت بر دفع سایرین گماشتند. مددوف چون امر را چنین و سواره خود را مغلوب لشکر ظفر قرین دید، به کار ایشان پرداخت و توپ خانه خود را بر سر پشته [ای] برده به جانب خیل آذربایجانی شعله ور ساخت.

نواب نایب السلطنه به توهم این که در آن مغلوبه مبادا به سرکار امیرزادگان آسیبی برسد، سواری را به تعجیل فرستاد که امیرزادگان را الله های ایشان به کناری برند و از

میان مغلوبه بیرون آوردند. لله‌های دله بی احتیاطی کردند و نواب امیرزادگان را علی رؤوس الاشهاد بیرون آوردند. سرهنگان سرباز هم که سرتیپ خود را رفته دیدند، شیپور رجعت نواخته خیول آذربایجانی بدون اقدامی در دعوا برگردیدند. نواب والا را آتش غضب شعله کشید، ولی سودی نبخشید. خیول آذربایجانی به اسبان جانبازان بختیاری و عراقی که مشغول دعوا بودند سوار گشته فرار نمودند. مازندرانی و عراقی از سواره و پیاده پس از فرار آذربایجانی [ها] دست از جنگ کشیدند و دو هزار و پانصد نفر عراقی [۳۶۳] و بختیاری که بی اسب مانده بودند، در کوهی متحصّن گردیدند. سه توپ از نواب نایب السلطنه و یک توپ رکابی به دست روسیان افتاد و قشون فراری از حوالی گنجه تا کنار رود ارس در یک روز و یکشب رانده در جایی نایستاد. حضرات مجتهدین و علما که این فتنه را بر پا نموده بودند و در آن دعوا از روی طیش و عریده حضور داشتند، بیشتر و بیشتر از همه روی به فرار گذاشتند. خیل روسیه جماعت عراقی و بختیاری را که در کوه متحصّن بودند، محصور ساختند و پس از یک روز و یکشب خودداری به اسر جمیع ایشان پرداختند. نواب ولیعهد زمان و جناب آصف الدوله بعد از اجتماع لشکر آذربایجانی و رکابی در کنار رود ارس ماندند و آیت ندامت از مصحف شرمساری خواندند. شاهنشاه دریا دل از مقدمه شکست و توقّف ایشان در کنار رود ارس آگاه گردید و معتمدین چرب زبان فرستاده از پیغامات مرحمت آمیز غبار کدورت از صفحه خاطر ایشان دور کرده به اردوی اعلی طلبید. در روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر شرفیاب درگاه آسمان جاه شدند و قصور در آن مقدمه را با زبان بی‌زبانی عذرخواه آمدند. پس از روزی سه چهار از همت شاهنشاه تاجدار لشکرها آراسته گردید و دلیران رزمخواه از هر طرف به خیال تلانی و انتقام از جای برخاسته نواب نایب السلطنه به توقّف کنار رود ارس مأمور شد و قلوب لشکریان از مرمت بی‌کران شهریار زمان بی‌نهایت معمور آمد.

ذکر وقایعی که بعد از قضیه مددوف اتفاق افتاد
اعم از رجعت موکب اعلی به دارالخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد

در شب جمعه غره شهر ربیع الاول برفی شدید در منزل طویله شامی بارید که امکان زیست در آن مکان نبود، لهذا به ناچار موکب اعلی از آن جا حرکت و در چمن اهر که یک فرسخی طویله شامی است، نزول اجلال نمود. روز دیگر به دارالسلطنه تبریز شتافت و در خارج آن شهر طرب انگیز موکب نصرت آمیز اقامت یافت. جناب آقا سید محمد و سایر فضلا در این مدت در دارالسلطنه تبریز بودند و عوام تبریز به جهات مختلفه با ایشان بی اندامی می نمودند. یکی از جمله جهات این که سیدی جلیل القدر از خطبای تبریز در دعا کشته گشته و جمعی دیگر نیز از مجاهدین آن جا از جان گذشته بودند. عوام تبریز چون جناب سید را مباشر مجادله و شکست عهد مصالحه می دانستند، آزار او را می خواستند و نمی توانستند. جناب امین الدوله عبدالله خان که مهماندار مجتهدین بود، حقیقت این مراتب را به خاک پای مبارک اقدس عرض نمود.

شاهنشاه شریعت پرور به جهت رعایت جانب شرع مطهر روزی به دیدن جناب سید و سایر فضلا تشریف فرما و از صیقل توجهات خاطر همایون از آئینه ضمیر کدورت تأثیر ایشان زنگ زدا شد. اهالی تبریز که این نوع التفات را دیدند از نیت آزار و اذیت برگریختند.

بعد از سه روز موکب فیروز از خارج تبریز حرکت و در قشلاق دهخوارقان که شش فرسخی مراغه است، اقامت دست داد و رؤسای محال چچن و معارف داغستان را در آن منزل شرفیابی آستان عدالت ارکان اتفاق افتاد. نواب شیخ علی میرزا نیز با حاجی محمدخان دولو و ابراهیم [خان] ایضاً از صوب قبه مراجعت کردند و عظمای داغستان و چچن بعد از بروز توجهات خاطر شهریاری و تعهدات در خدمت گزاری روی به اوطان خویش آوردند.

مهدی قلی خان جوانشیر که از قرار نگارش به کوچانیدن ایلات قراباغ [۳۶۴] مأمور بود، با شش هزار خانوار وارد و نواب نایب السلطنه که در کنار رود ارس توقف

داشت، ایلات مزبور را روانه حدود مغان و قراچه داغ کرده ییلاق و قشلاق ایشان را معین فرمود و سپاه جرّار را به تاخت ولایت قراباغ مأمور نمود.

حسن خان سارواصلان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی نیز از ایروان و شیروان و شکی دست به غارت اطراف برگشودند و در اندک زمانی حول و حوش آن ولایت را تا دو فرسخی بلده تفلیس ویران نمودند. امیرحسن خان طالش به نظم کامل در حکومت محال طوالش مستقل شد و حضرت ولیعهد دوران را در کنار رود ارس تا اوایل زمستان حسب الامر دارای زمان منزل آمد. دو هزار نفر از پیادگان هزار جریبی و انزانی به علاوه یک هزار نفر سوادکوهی به محافظت ایروان تعیین و موبک اعلی روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول حرکت و از راه مراغه روانه و روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثانی وارد دارالخلافه جنت قرین آمد.

بعد از مراجعت موبک اعلی، مددوف حاکم قراباغ عرصه را خالی یافت و با چند نفر از مایوران معروف و صالдати به شهادت موصوف در اوایل شهر جمادی الثانی^۱ به جهت برگردانیدن ایلات، از آب ارس عبور نموده به حدود مشکین شتافت و بعد از ورود به محال کنگرلو از آنجا به احمدیکلو و از آنجا به میزان آمده در محل کرملو اقامت گزید.

نوّاب نایب السلطنه قاسم خان و حسین پاشا خان یوزباشی را به اتفاق رحمت الله خان سرتیپ دو فوج قراچه داغی و محمد رضاخان سرهنگ فوج^۲ تبریزی به مقابله او روانه گردانید. نوّاب عبدالله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه نیز در روز جمعه سیزدهم شهر جمادی الثانی بر حسب امر خاقانی روانه اردبیل گشت و هجوم لشکریان اطراف از خیل نجوم درگذشت. مددوف را در آن میانه محصور آوردند و او را به شدت مستاصل کردند. [وی] چون حریف را سخت دید، تاب درنگ نیاورده چون بخت خویش برگردید. اسبان توپخانه او با سایر^۳ عراده های آذوقه، غازیان نصرت [نصیب] را کسب شد و روز جمعه بیست و ششم شهر جمادی الثانی این خبر بهجت اثر معروض رای شهریار فیروزی نصیب آمد.

۱. ملی: «ربیع الثانی»

۲. مجلس: + «دویم»

۳. ملی: «سرایر»

جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد در تبریز مریض گشته و از آن جا حرکت نموده در عرض راه از مرض اسهال درگذشت. این قطعه از طبع مؤلف در تاریخ وفات او تراوید [و] درین صحیفه مرقوم گشت.

لمؤلفه:

قطب دین سید محمد آن که علم
خردسالی بود و طبعش سالخورد
پیشوا و ره‌نمای روزگار
آن که با طبع بزرگش عقل خُرد
صیت کوس اجتهادش شد بلند
علم را صاحب شد از یک دستبرد
شد بر از ابرار در اصل و تبار^۱
گوی سبقت در^۲ نسب از خلق برد
مدتی در آستان کربلا
زنگ چهل از آیینه دل‌ها سترد^۳
شد غلام او صغیر و هم کبیر
شد مطیع او شگرد و هم زمرد
در جناب او وضع و هم شریف
در رکاب او زمرد هم شگرد
از ره شوق جهاد قوم روس
راه آذربایجان از سر سپرد
سیم پاشیدند قوم خاص و عام
جمع گردیدند خیل ترک و کرد
جیش افزون برد و رخت خود نهاد
طیش بی حد کرد و پای خود فشرد

۳. ملی: «سپرد»

۲. ملی: «از»

۱. مجلس: «اصل و نسب»

چندیش می بود جان بی خورد و خواب
 چندیش می بود تن بی خواب و خورد
 آسمان گردید بر کام عدو
 آن عزیز از این الم پر غصه خورد
 باغ او افسرده شد از باد تند
 صاف او آلوده شد از جام دُرد
 درد شد از کین زلال او که صاف
 خورد شد از غم نهال او که ترد
 [۳۶۵] آن که دوشش^۱ بار خلقی می کشید
 زیر بار این الم گردید خرد
 زین بلا خست^۲ و دلش از دام جست
 زین قضا مرد و تنش بر جا فسرد
 الغرض آن خواجه چون رفت از جهان
 خاوری تاریخ فوت او شمرد
 بانگ بیرون کرد و این مصرع نوشت
 ناکهان بانگی بر آمد خواجه مرد

ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه به صوب هرات و آمدن الله قلی توره خوارزمی
 به ولایت جام و فرار از آن صفحات

شاه محمود افغان از ولد خود کامران میرزا وحشتی به هم رسانید و از بلده هرات
 بیرون تاخته با افاغنه فراه و سبزار در دفع پسر همدستان گردید. کامران میرزا به نواب
 شجاع السلطنه متوسل آمد و محمد امین خان پازوکی کرد امین آن سرکار با پانصد نفر

سوار جرّار به هرات رفته کامران میرزا را مایه اطمینان کامل شد.

شاه محمود به طلب اعانت رو به طرف میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستانات نهاد و از اوزبکیّه و اویماقات آن حوالی معادل چهار هزار لشکر ترتیب داد. کامران میرزا ولد خود جهانگیر میرزا را با جماعت افغانه به دفع پدر نامزد کرد و شاه محمود این خبر را شنیده از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف به کمر کلاغ به خارج بلده هرات بار نزول آورد. اولاً جمعی را بر سر محمد امین خان و سواره خراسانی که در باغ شاه منزل داشتند، تعیین نمود و بعد از دعوا، کوشش ایشان سودی نبخشود بالاخره بر سر جهانگیر تاخت و کار او را به یک حمله بساخت.

کامران میرزا در قلعه محصور آمد و محمد امین خان نیز در ارک قلعه و خزانه را گنجور شد. کامران میرزا از ترس شورش اهالی شهر مراتب را به خدمت نواب شجاع السلطنه معروض داشت و معزی‌الیه در اوایل شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویت و چهل و یک از نیشابور ایلغار کرده و در روز پنجم در چمن پرنی تاز^۱ غوریان بار اقامت گذاشت. کامران میرزا دل قوی گشته به این استظهار در خارج هرات با پدر در آویخت. شاه محمود فرار نمود و نواب شجاع السلطنه در چمن معروف به سنگ بست نزول اجلال نمود. کامران میرزا با امرا و عظمای افغان در منزل مزبور شرفیاب رکاب ظفر مآب شد و از ظهور نوازشات بی حساب، کامران و کامیاب آمد.

نواب والا بر طبق استدعای کامران میرزا به شهر هرات نازل گشت و کامران را فرق مباحات از اوج سموات در گذاشت. کلید شهر و حصار را با خزاین زر و گوهر شاهوار آورده، پیشکش نمود و نواب والا از همت اعلی مطلقاً با آنها اعتنایی نفرمود. یک حلقه انگشتر عقیق از میان آن همه جواهر آبدار برداشت و بقیه را به کامران گذاشت. به استدعای کامران میرزا، نواب امیرزاده ارغون میرزا را با پنج هزار سواره و سه عرّاده توپ آتشپاره در هرات نهاد و خود در اوایل شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویت و چهل و دو به عزیمت ارض اقدس صلاّی رجعت در داد.

مژده این اخبار در روز ورود به طویله شامی اهر، معروض رای شاهنشاه دادگر

شد و طبع همایون قرین بهجت و انبساطی بی مرّ آمد. بالجمله در همین سال الله قلی توره برادر رحمان قلی توره ولد محمد رحیم خان اوزبک، به اغوای محمد خان قرایی با جمعیتی وافر در اوایل شهر رجب المرجّب از راه مرو سرخس به ولایت جام رانده در اطراف قلعه محمود آباد اقامت گزیده در آن ولایت مباشر کار یغما و غارت گردید. خوانین ترک و کرد هم به استظهار او در خارج ارض اقدس احتشادی کرده منتظر فسادی بودند. ناگاه از طالع فیروز خسروی، شبی در ثلث آخر شب در اردوی خان خوارزم [۳۶۶] چند سراسب به هم افتاده غوغایی آراسته شد و از غوغای اسبان شورشی که عین صلاح بود از هر طرف برخاسته آمد. خوارزمیان که مدهوش از دود حشیش و ورق الخیال کافر کیش بودند، تصوّر شیخون نواب شجاع السلطنه را نمودند. توهم خیالات بنگ اردویی به آن عظمت را متفرق کرد و هر تنی به طرفی روی آورد.

الله قلی توره از بیم جان تا حدود سرخس راند و از آن جا نیز به عزم خوارزم و دامان تعجیل برافشاند. روز دیگر علی الصّباح اهالی جام به اردوی خوارزمیان بد فرجام در آمدند و از غارت اموال ایشان از صامت و ناطق توانگر شدند. مژده این خبر در اواخر شهر شعبان المعظم در دارالخلافه ارم توام به عرض شهریار اعظم رسید و طبع همایون از توجّه بخت میمون بی نهایت خرم گردید.

شکر مرخدای را که جلد اوّل این روزنامه همایون که مسمّی به ناده خاقان و حاکی از جمیع وقایع این دولت روز افزون و به داستان یک قرن مشحون است، از یمن توجه خاطر مبارک اعلی، از مدد کلک این بنده ارادت اتّما به انجام رسید و این گوهر آبدار آویزه گوش مستمعان روزگار گردید. امید چنانکه از فیض تربیت حضرت صاحبقرانی وقایع قرن ثانی نیز به آسانی بر ورق تحریر کشیده آید و بر رای مشکل پسند شهریار جهان و دارای دوران پسندیده گردد.

تاریخ تالیف، روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و نه و تاریخ تحریر، روز چهارشنبه سلخ شهر ذی قعدة الحرام سنه یک هزار و دویست و شصت، به ید مولف در دارالعلم شیراز جنت طراز - بمنّه وجوده.

Library's Preface

Since the distant past, as the informative, cultural and scientific centers, the libraries have been considered one of the most important spiritual and inspiritual development factors of the societies. The manuscripts, among the others, have been of a greater importance and the nations have taken pride in them.

The library of the Islamic Consultative Assembly (Madjlis-e-Shoray -e-Eslami) is one of the richest and most valuable libraries of the world keeping over 22,000 manuscript volumes. During its long time life, the library has tried to collect, edit and revive them. We have got the honor to inform the dear researchers that, by the establishment of the Library's research center, we are trying to accelerate the process of editing and publishing the manuscripts. Meanwhile, through the critical editing of the texts remaining from our descendants and publishing them, we are going to strengthen the cultural development foundations of our society and introduce culture and civilization of Iran and Islam to the new generation more deeply.

The present research, named "**Tārix-e Zol-Qarneyn**" written by "**Xāvari Širazi**" and edited by "**Nāser Afšārfar**" is one of the valuable manuscripts in the Parliament Library and its editing has helped us to gain one of our goals i.e. reviving the texts belonging to the past and presenting them to you dear reader.

Sayyed Moḥammad `Ali Aḥmadi Abhari

**Head of Library, Museum and Documents Center
of the Islamic Council**

Tārix-e Zol-Qarneyn

Vol. 1

Nāme-ye Xāqān

Written by

Xāvari Širāzi

Edited by

Nāser Afšārfar

IN THE NAME OF GOD;
THE COMPASSIONATE;
THE MERCIFUL

